





FROM  
THE LIBRARY  
OF  
SIR WILLIAM OSLER, BART.

OXFORD

7786 43







Front Page

Lithographed copy of an old  
medical (Persian) MS.

---

Presented to the Library of  
McGill University  
by

Dr. Casey Wood

---



MP  
25

43

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

بفضل حکیم علی الاطلاق زین زمان فیض آوان نسیم رفیعہ الاجسام اسے



تذکار الابرار



از تصنیف لطیف طبیب البیب معالج اور اراض معنوی صورتی بایم احمدی عالم الہدی

مطبع نامی منشی نوکشتو بہ مطبع زمین مقبول احسان

اعلان - حق تالیف اس کتاب کا بحق مطبع اوردہ اخبار محفوظ ہے -

۴۴



اقتضای سے اگرچہ اس مطبعہ میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے  
 مگر فہرست مطول ہر ایک شائق کتب کو اس کا رخا نہ سے مل سکتی ہے جس کا معائنہ اور ملاحظہ  
 سے شائقان کو اعلیٰ حالات کتب کے معلوم ہو سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے لکن یہ خاص  
 اس ٹیبل کے جو وہ ہر مہینہ میں کتب طب اردو وغیرہ کی درج کرتے ہیں تاکہ جس فن  
 کی ایک کتاب سب سے اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے فائدہ اٹھانے والی  
 ذریعہ حاصل ہو

تحفۃ الالہیاء اسم باسمیہ مولفہ حکیم سید  
 مشت حسین خیر آبادی۔  
 قانون عسرت عموماً ہر قسم تیب کا علاج  
 و خصوصاً تیب دق و پت مرزمن کا مصنفہ حکم  
 عزت حسین۔  
 قرابادین شرفانی اردو ترجمہ حکیم آد  
 حسین خان مراد آبادی۔  
 قرابادین دکائی فارسی مصنفہ حکیم کا الہ  
 خان اردو ترجمہ حکیم آدی حسین خان  
 مراد آبادی۔  
 انیسر لاطینا تالیف حکیم مواری مراد علی  
 مجربات اکبری اردو ترجمہ حس کے  
 نسخہ از مودہ ترجمہ حکیم داعد بن ہرانی  
 طب بنوی جس کا ہر نسخہ مرصع و تزیین  
 اکثیر اعظم ہے (تخا ب) معاویہ بنی  
 مولفہ حافظہ اکرام اللہ بن۔  
 معالجات احسانی دوائی شیفٹل میں

کتب طب اردو و مختصراً علاج النسل  
 تشریح الاسباب مودت بنہ العلوم  
 مع نقشہ بروج فلک مصنفہ قاضی الی بخش  
 رسالہ زبیدۃ المفردات و نظم ماری  
 مولفہ حکیم سید علی حسین۔ تخلص علیح۔  
 زبیدۃ الحکمت فضول اربعہ میں روز  
 مرہ چیزوں کے استعمال کا بیان ہے مولفہ  
 حکیم سید قمر علی رئیس مستفرا۔  
 مفید الاجسام مع فوائد عجیبہ رقم  
 کے امراض کے نسخے مولفہ سید افضل علی  
 بیہ و اکثر  
 علاج الغریب اسکی کوہ یونکی دو انہی کام کرتی  
 ہے ترجمہ حکیم غلام امام۔  
 ترجمہ طب اکبری ترجمہ تمام خوبی سے ہوا  
 ہر ایک مطالبہ دقیق کو صاف محاورہ زبان  
 اردو میں لکھا ہے نام تاریخی اسکا مظاہر علاج  
 ہے ترجمہ حکیم محمد حسین۔



فهرست کتاب شفا و الابدان که مشتمل است بر سبب مقاله فائده و سبب باب هر باب مشتمل  
بر چند فضول بعد از شمار صفحات این کتاب

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۶۴	سدر دوار و زکام و نزله	۸۲	حمایه دق شیخو حیات	۳۳	فائده سوم در بیان نکس	۳	مقاله اول در بیان مرقیه
۱۶۱	باب دوم در امراض چشم	۸۳	حمایه خلطی		مرض و طوالت مرض علامتا		خاص خود بخوبی بنویسند
۱۶۳	مرض زرد	۵۵	سبب تب نوبت که مادی		مجموده در ویه و علامت موت		مقاله دوم در بیان اول
۱۶۵	ظفره		آن خارج غروق بود		فائده چهارم در بیان کیفیت		در بیان در وقت علاج
۱۸۰	بیاض	۸۶	حیات بسیطه و موی		چهارگانه و علامتا خلط اربعه		مقاله سوم در بیان
	عشایینی شیکوری	۹۵	حیات بسیطه و مرکبه نظری	۳۳	فائده پنجم در بیان ریح		تسام در بیان
۱۸۱	بهر یعنی روز کوری	۱۰۲	حیات بسیطه ظنی		و تدابیر آن		مقاله چهارم در بیان
	سبل	۱۱۰	حیات بسیطه سوادی	۳۶	فائده ششم در بیان نزله		شراطه که بلیان پاینده
۱۸۲	شور منقلب	۱۱۳	حیات مرکبه		و تدابیر آن		آن لازم و متمم است
	نزول المار			۳۹	فائده هفتم در بیان تاثیرات		مقاله پنجم در بیان تندت
	عرب	۱۱۵	باب اول در امراض		ادویات یعنی معدلات و		کنفیس طیب تعلق در
۱۸۳	سلاق	۱۱۵	سرو و دماغ		مسکناات و مفرجات و		و فوائده آن مجاش و معاو
	در چشم		حیات حقیقه		مقویات و مضعفات و		بروسه عاقد گرد
۱۸۴	اناس چشم و غموظ الحین	۱۲۸	سرسام و ماثره		منفجات و مسلمات و عقدا		فائده اول در بیان
	سور شش چشم	۱۳۶	سبات و سهر دکابوس		مریضیان		اصطلاحات ادویات
	باب سوم در امراض گوش	۱۳۰	ما بنجولیا و اقسام خون	۳۴	فائده هشتم در بیان حملات		و تدابیر که بخارج بدن
۱۸۵	وجع الاذن یعنی درد گوش	۱۳۸	سیان و فساد تکمیل و		بچگان نوزاد و طفلان		استمال کنند و نفع
۱۸۶	قرص چشم		اختلاط عقل و ندیان		خردسال		ببین بگذرد
۱۸۹	خارش گوش		دصرع و سکه و جمود	۳۵	فائده نهم در بیان حیات		فائده دوم در بیان حد و
	صم یعنی گرمی گوش	۱۵۹	استرخا و فالج و قوه و تشنج		و معالجات آن		مرضی که دلیل باشد بر حد و
۱۹۲	طینن زودی یعنی آواز گوش		و تمدد و دراز و رعش	۳۷	حمایه نوم		مرض دیگر و یا از حد و نیک
	اورام بن گوش		و حذر و احتیاج	۴۶	حمایه دق		مرض عرق و دیگر و نفع شود



صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲۶۶	عشقی	۲۰۵	ریه بیدار آید	۱۹۳	شفاق و جراحت گوش
۲۶۳	ادویه مفرده که تقوی دل	۲۰۰	انطباق الهی	۱۹۲	ره ان شدن بخون گوش
	وروح و مائل یا تعدل اند	۲۰۹	استرخاسه بخوره	۱۹۵	باب چهارم در امراض بینی
	ادویه مفرده گرم که تقوی	۲۱۰	بخت الصوت		چشم
	دل و روح اند	۲۱۱	باب مستقیم در امراض	۱۹۶	یدوبونی بینی
	ادویه مفرده سرد که تقوی	۲۱۲	شش و سینه	۱۹۷	مرض ناکزه
	دل و روح اند		سرفه		سده جگر سه بینی
۲۶۵	امراض پستان		نفث الدم		رعاف
	قلت شیر		مرض سل	۱۹۸	قروح بینی
۲۶۴	کثرت شیر	۲۱۳	ریو و برضیق النفس	۱۹۹	بواسیر الف
۲۶۳	ورم یا تعدل پستان		و انقباض النفس		عطاس
	بسته شدن شیر پستان		ورم ریه	۲۰۰	فناشتم
۲۶۲	و بیله پستان		ذات الجنب		باب پنجم در امراض دندان
	مانع کلانی پستان		خافقه		و کام و زبان و لب
	باب و هم در امراض	۲۱۵	شوصه		ورم زبان
	معدده	۲۱۶	ذات الصدر و ذات الفرس	۲۰۲	نقل لسان
۲۶۱	بیان هر چهار قوای معدده	۲۱۷	برسام	۲۰۳	عظم لسان
۲۶۰	هیضه		جمود الصدر		ضعف لسان
۲۵۹	ادویه مرکبه که تقوی دل		باب نهم در امراض		حرقة اللسان
	وروح اند		قلب و تندی		حکة اللسان
	اقوی و غیثان و متوع و طب		سور مزاج قلب		شفاق اللسان
	فی الدم	۲۱۸	خفقان		تبور الفم
	بسته شدن خون یا شیر		ضغط القلب		اقشقه بزبان و خشک
	ورم معدده	۲۱۹	احتواء الرطوبه علی القلب		و شدتین افتد
	قروح و تبور معدده	۲۲۰	ورم او فی القلب	۲۰۵	اطلاق نطق و فساد و ق



صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۸۰	اشطوخ قناره	۳۲۳	ورم مقعد	۲۸۶	ورم کبد	۲۸۶	فوق یعنی کبک
۳۸۱	قلع نشانه	۳۱۹	ششاق مقعد	۲۰۸	ورم غفلات شکم	۲۰۸	ورم معده
۳۸۱	وروشانه	۳۲۰	ورم و سوزش مقعد	۲۹۲	ریلیکید	۲۹۲	جسایفی آرزو و نفشکم
۳۸۲	بول الدم	۳۲۲	واسترخاسه شرح	سور القینه واستفاد	۳۲۲	سور القینه واستفاد	دشاب یعنی فاه و شلی
۳۸۲	تقطیر بول	۳۲۲	خروج مقعد	اسهال کبد	۳۲۲	اسهال کبد	یعنی خیاره
۳۸۳	سلس بول	۳۲۵	باب چهارم در	برقان	۲۹۲	برقان	در دمده
۳۸۳	اقتباس بول	۳۳۶	امراض کلیه	امراض خاص طحال	۲۹۳	امراض خاص طحال	جسارت معده
۳۸۴	سوزش بول بزرگ	۳۳۶	سوزش مزاج کلیه	ورم طحال	۲۹۵	ورم طحال	رجع الفواد
۳۸۴	باب شانزدهم در	۳۳۶	مزاج کلیه	سده طحال	۲۹۶	سده طحال	اختلاج معده
۳۸۴	امراض قنق و قین	۳۳۶	مصدق کایه	نفخه طحال	۳۳۶	نفخه طحال	وجع الکلب
۳۹۳	انتوال سرد	۳۳۶	سج کلیه	باب دوازدهم در	۲۹۷	باب دوازدهم در	وجع البقر
۳۹۵	باب هفدهم در	۳۳۶	ورم کلیه	امراض امعا	۲۹۸	امراض امعا	عطش مفرط
۳۹۵	امراض انیشین	۳۳۶	ورم کلیه	زرق الامعا	۲۹۹	زرق الامعا	شست رویه
۳۹۵	اورام انیشین و قضیب	۳۳۶	قرم کلیه	اسهال خون منوی	۳۰۰	اسهال خون منوی	دربانی اسهال منوی
۳۹۷	ورم انیشین و قضیب	۳۳۶	بورب کلیه	سج امعا	۳۰۵	سج امعا	استرخاسه معده
۳۹۷	ارتفاع قضیب و قضیب	۳۳۶	دبابطیس	زجیر	۳۰۶	زجیر	تلهیل نسج معده
۳۹۷	و منفرد خصیه	۳۳۶	حصات درمل	منص یعنی در امعا	۳۰۷	منص یعنی در امعا	ششج معده
۳۹۸	دوانی و سلابت صفن	۳۳۶	باب پانزدهم در امراض	قولنج	۳۰۸	قولنج	انقلاب معده
۳۹۸	استرخاسه صفن	۳۳۶	الالت بول نشانه	حصر	۳۰۸	حصر	باب بیازدهم در امراض
۳۹۹	قروح قضیب و خصیه	۳۳۶	ورم نشانه	ورم امعا	۳۰۹	ورم امعا	کبد و مراره و طحال
۳۹۹	ضعف باه	۳۳۶	حصات ذریک نشانه	دبدان	۳۱۰	دبدان	سوزش کبد
۴۰۵	کثرت جریان منی و	۳۳۶	قروح نشانه	باب سیزدهم در	۳۱۱	باب سیزدهم در	ضعف کبد
۴۰۵	مندی و ودی	۳۳۶	جرب نشانه	امراض مقعد	۳۱۲	امراض مقعد	سده کبد و ماسارقیه
۴۰۸	منی الدم	۳۳۶	بسته شدن خون	بواسیر	۳۱۵	بواسیر	نفخه کبد
۴۰۸	تخریطه	۳۳۶	نشانه	ناصور مقعد	۳۱۶	ناصور مقعد	وجع الکبد



صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲۵۵	تیر عرق از زده	۲۲۴	جرب و حله و دیگر	۲۰۹	کثرت جریان طمث	۲۰۹	علت آنه
۲۵۶	سمن نفط و نهزال	۲۲۵	امراض متفرقه	۲۱۰	استیاضه	۲۱۰	آتشک
	نفط	۲۲۶	جذام	۲۱۲	اجتناب طمث	۲۱۲	فیما رک یعنی بد
	استفاد حله	۲۲۷	برص امین و بقی امین	۲۱۳	سیلان رحم	۲۱۳	باب پنجم در امراض
	اصابع	۲۲۸	برص اسود و بقی اسود	۲۱۴	اختناق الرحم	۲۱۴	در رحم
۲۵۷	علاج سوختن از	۲۲۹	کف نمش برش	۲۱۵	عقر یعنی ناز آیدن	۲۱۵	و بیله رحم
	آب گرم در روغن	۲۳۰	خزازه و تترک	۲۱۶	شود انقلاب الرحم	۲۱۶	سرطان رحم
	گرم و بار دود	۲۳۱	نبولینه یعنی مهاسه	۲۱۷	رتق	۲۱۷	ناصور رحم
	آتش	۲۳۲	سحق یعنی گنج	۲۱۸	مرض رجا	۲۱۸	فروح و جراحات
	تدبیر محافظت	۲۳۳	جرب و حله	۲۱۹	تدابیر عوامل	۲۱۹	شقاق رحم و شقاق
	از با موم	۲۳۴	قویا یعنی داد	۲۲۰	باب نهم در	۲۲۰	حجاب و تبر
	بد بوی بدن و بوی	۲۳۵	عرق مدنی یعنی نهردا	۲۲۱	امراض پشت	۲۲۱	نبور رحم
	دکشن ران	۲۳۶	ترقیدن دست و	۲۲۲	و حاضره	۲۲۲	حله دستورش رحم
	و غیره	۲۳۷	پایه و روس و لب	۲۲۳	در فقرات پشت	۲۲۳	انایل رحم
۲۵۸	ضربه و سقطه	۲۳۸	و نقشر حلب بدن	۲۲۴	حدبه در یاج افرومه	۲۲۴	پواسیر رحم
۲۵۹	فصل در کسر و خلع	۲۳۹	دوار الثعلب و دوار الحیه	۲۲۵	در حاضره	۲۲۵	سیلان رطوبات دمی
	دوشی و دهن	۲۴۰	انبات و تطویل	۲۲۶	وجع الورك و وجع المفاصل	۲۲۶	از رحم
	سیمات بناتی و معدنی	۲۴۱	موسه سمر و غیره	۲۲۷	و تقرس	۲۲۷	آقصان یا الطلان
	و میدانی	۲۴۲	حلق موسه	۲۲۸	دواری دوار الفیسل	۲۲۸	شبهت زدن
	بعضی اعمال توصیه	۲۴۳	منابع انبات موسه	۲۲۹	دور دیاشته	۲۲۹	جمع شدن آب گزده
	تمام شد	۲۴۴	علاج قمل و صبیان	۲۳۰	باب دهم در معالجات	۲۳۰	در رحم
		۲۴۵	و مقام	۲۳۱	جذام و برص	۲۳۱	نخچه رحم
		۲۴۶	کثرت عرق	۲۳۲	و بقی و نبور و	۲۳۲	





ان في ذلك لايتقوم تفكرو

بفضل حكيم على الاطلاق في زمان ميقين او ان نسخته من مفيد الاجسام اعنى



# نظام البرهان



از تصنيف لطيف طبيب البين معاني او اراض معنوي تصويري بتم اجاب على سائل القوي

مطبع نامي مشي نوشو بر طبع من مقبول جهان



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي بيدي من يشار الى صراط مستقيم والمنة لله العلي العظيم والصلوة والسلام على سيدنا  
ومولانا محمد سيد النبيين وآله الطيبين الطاهرين واصحابه التاب عليهم ابا عبد الله محمد بن عبد الله  
واجده في سر اياض صورته بعد ترتيب واليف نسخته علم الابدان در نظريات علم طب منتخب از كتاب  
سفر القلوب بالتهامى رباني بخاطر گذشت که چنانکه در نظريات علم طب نسخه مفيد مرتب شده  
اگر مجموع در عمليات نیز بحیثه اليف در آید خالی از فوائد نیست تا نظريات و عملیات یعنی علم  
عمل هر دو یکی شود و فوائد هر دو بطلان و شائقان حاصل گردد درین فن علم و عمل ضرورت است  
اگر علم باشد و عمل نماند یعنی از وجودش بخلق نرسد و اگر عمل داند و از علم آگاه نباشد از عمل  
چنین کس خلل از اندوه ضرر بخلایق عاید گردد و پس ضرورت که از علم و عمل هر دو بهره در شوق  
و نیت بخیزد داشته بقیض سالی خلایق پردازند بر باهران این فن ظاهرست که در عملیات علم طب  
بزبان فارسی نیز ان الطب و طب اکبر صنف مفرح القلوب حکیم محمد اکبر شاه از زالی محمد  
سره العزیز بجهت تکمیل عملیات کافی روانی است و جمیع افاضل انسانی را در طب اکبر اسباب بطلان



و معالجات بوجه کافی شرح فرموده و دستور معالجات بموجب رسم معینه متاخرین بابین بدن بیان  
 نموده پس بمقابل آن حاجت پنج نسخه دیگر نیست اما غرض از تالیف این مجموعه محقر و نسخه مختصر  
 آنست که دستور العمل خاص این بیماری که معالجات غزبا و مساکین بحسب رفع دشواریهای مصداق  
 کثیره از دوامی قلیل القیمت و کثیر المنفعت اختراع و اختیار ساکن بر شائقان این فن ظاهر و آشکار  
 گرد تا هر شافعی که این طریق معالجات را پسند نماید مطابق این دستور العمل معالجه و مداوی غزبا بر داند  
 لهذا این نسخه را زیاد بر طول نداد محض بمنظور این معنی که رسم طریق معالجه مختصره این بیماری بر شائقان  
 واضح و مبرهن شود چند امر من کثیر الوقوع را درین اوراق ذکر نموده طریق معالجه آن  
 بیان کرده تا هم بران طریق باقی امراض را از کتاب طب اکبر اسباب و علامات آن دریافته  
 و ماده مرض که عمومی یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی یا ریحی است مشخص ساخته بهمان  
 قاعده معالجه نماید الفقه و دستور العمل خاص طب خود را که معالجه مرضیان طریق و دستور کاندو  
 روزمه این بیماریان بوده درین چند اوراق بحیطه ضبط در آورده این مجموعه را بشفا الابدان  
 موسوم ساختم امید از مکارم اخلاق الطبای عالی فطرت آنست که اگر سهو و خطا بملاحظه در آید  
 باصلاح آن توجیه نمایند و یا بذیل عطا بپوشند و این مجموعه مشتمل است بر پنج مقاله و نه فائده و باب  
**بیت مقاله اول در بیان طریقه خاص نحو و معالجه مرضیان مقاله دوم**  
 در بیان طریق و احوال مرضیان در معالجه مقاله سوم در بیان اقسام مرضیان مقاله چهارم در بیان  
 شرائطی که در طبیبان را در ربط و ضبط و پابندی آن ضروری است مقاله پنجم در بیان تمهیدیهایی  
 که بنفس طبیب تعلق دارد و فوائد آن در معالجتش و معاد بروی نماید گردد فائده اول در  
 بیان اصطلاحات تدبیرات و معالجات خارجی فائده دوم در بیان حدود امراضی که  
 دلیل باشد بر حدود امراض دیگر یا از حدود یک مرض دیگر دفع شود فائده سوم  
 در بیان علامات کس مرض و علامات محموده و علامات ردیه و علامات موت فائده چهارم  
 در بیان غلبه اخلاط اربعه فائده پنجم در بیان ریح و تدابیر آن فائده ششم در بیان نزله  
 و تدابیر آن فائده هفتم در بیان تاثیرات ادویات یعنی معدرات و مسکلات و مقویات و  
 مضعفات و مضیات و مسکلات و غذای مرضیان فائده هشتم در بیان معالجات بچکان نوزاد



واطفال خردسال فائده نهم در بیان اقسام حمیات و معالجات آن و بابها مشتکل است  
 در بیان اقسام امراض و معالجات و بیان تشریح اعضا و تعریف ارکان یعنی  
 عناصر اربعه و کیفیت پیدایش این اخلاط و بیان اعضای رُمیه و غیر رُمیه و قوت طبعی و قوت  
 حیوانی و قوت نفسانی و آرواح و افعال و تعریف صحت و مرض و همه ضروریه و اسباب مرض  
 و علامات و الابدان انسان و نبض و قفسه یعنی قاروره و آرتدلال برار و عرق و نفست و  
 تدابیر باکول و مشروب و ریاضت و دلک و استحمام و تدابیر خواب و بیداری و تقبول اربعه  
 و تدابیر جمیلی و مرصعه و اطفال و تدابیر شبان و کسول و شلخ و بیان نضد و بجات و ارسال  
 علق و قی و آسهال و حقه و الم و جذب و معرفت بحران در سبت باب در کتاب علم الابدان  
 بتفصیل تمام مذکور و مسطور شده لهذا درین رساله مکرر ذکر آن نکرده و معالجات امر اض شروع  
 کرده شد پس هر مبتدی که شروع باعمال این کتاب شفا لالابدان نماید او را ضرور است که  
 که اول کتاب علم الابدان را مطالعه فرماید تا همه اعمال او بموجب اصول علم راست درست آید  
 مقاله اول در بیان طریقه خاص خود و بجا کج مرصیان واضح باد که از بدن ایام شعور  
 در هر امری از امور جزایی باشد یا کلی علمی باشد یا عملی تحقیق کهنیات و دقائق هر امر و نتایج حق و باطل  
 و نفع و ضرر آسان کردن و دشواریها در سر انجام کارها همیشه ملحوظ خاطر مانده بهمین نظر در سن  
 هزار و دو صد و شصت و یک هجری بافضال یزدانی کتاب مطلع العلوم و مجمع الفنون  
 بتالیف درآمده و منطبق شده بایار و اصهار شایع گردید و تا استعدادی که طلبه بمطالعه بسیاری  
 از کتب علوم متعارفه بسالهای دراز حاصل کنند بمطالعه آن قلیلی از استعداد هر علم در اندک  
 مدت حاصل نمایند و از محاورات فارسی و اصطلاحات هر علم بخوبی واقف و آگاه شوند و علی بن  
 القیاس نسخه مجوده فیض بر نظم و تر فارسی که خیلی نافع مبتدیان است و همچنین رساله هدایت ربانی  
 در تنقیح ملت حق و نسخه توفیق یزدانی شتمل بر اسدراک علوم و فنون مفیده و اشکساب اخلاق  
 ستوده و مجبوره علم الابدان در نظریات علم طب منتخب از کتاب مفرح القلوب مره بعد از خری جلوه  
 از تمام پذیرفته و همچنین قیاس فرماید این نسخه شفارالابدان را که کارنامه روزمره این تقیم است  
 در معالجه مهورانام یعنی بادیه قلیل العیثت و کثیر النفعت کارروائی عموم خلایق از خواص و



عوام همیشه جاری داشته و بکمال اعمال بالنیات بفرمان حکیم علی الاطلاق اکثر اوقات اضعیف  
 با امراض قویه مقابل آمده باستیصال مرض برداشته و این معنی ظاهر است که امر اضعی که بعبان لاحق  
 میشود بفرمان و سکنیان نیز حادث میگردد همیشه بجایگزینا و بعضی اوقات بعبان تو انگر ان  
 نیز که بمواضع و قربات بود باش دارند کارشک و غم و لادن و چند بیدستر از سانج و وسیع کسایله و  
 قرض و جز بواو ببا سه روح و عاقر قرحا و قفل مزنجیل و جود از مجموع مناسب گرفته و همچنین بجای  
 رواری صدف و بجای از عفران و ارصنی و سلیمه و بجای جوهر بیش بهامر جان شیب که باو زهر حمره  
 بزینتم و بر نسخه های فرابادین عمل کمتر کردم همیشه اقسام نسخه ها از مطبوعات و سفرجات و معاجین و  
 جوارشات و غیره مناسب هر مرض و موافق وقت و فصل مطابق مزاج مریض تالیف کردم  
 و عمل آوردم و بعضی و گرم شانی مطلق بهر حال و بهر کیفیت مفید و نافع یافتیم و بنظر رفع و شواربها  
 و حصول آسایشها و دفع اندیشه و فکر و ظل با از جمله دواهای سهلی سنا و بلبله را برگزیدیم ولی غایله  
 دیدیم و باخراج اخلاط رویه ثلثه بعد بترقیج کافی بیدر قه اودی مناسب مرض و موافق مزاج مریض  
 سرخ الاثر یافتیم و گاهی در اسهال خطا نموده و اگر از هزاران یکی را در اسهال تصور کرده اصلا  
 ضرری از آن بمشاهده نیامده و بار دوم با و مناسب اسهال خاطر خواه شده و مواد فاسد خارج  
 کرده و امراض قویه بلغمی و داعی حب شیطان و ایا ریح فقیر ابا برقه بلبله و سنا و حب البیل و تربد  
 اختیار کردم و در امراض داعی و امراض عین که از ماده نزله بوده حب بلبله را پسندیدیم و در  
 هر وقت و هر زمان و در هر محل و هر مکان این ادویه در امراض حسب چنان کارهای نمایان کرده  
 که بشاهده آن عقل متعجب و حیران مانده و در امراض سوداوی که حاجت ما را کجین بوده براس  
 غراب و ساکین ما تر ایب با سفوف لاجورد و احیا فقیران بلبله و جگر عمل آوردم و خیلی نافع  
 یافتیم و در امراض صفراوی بیشتر نیله فروگل سوخ و مغز تخم گود و تخم کاسنی و لعاب اسفندول را بکار  
 بردم و اگر بخار او کمتر مندی و شربت نارنج و شربت لیمون بسبب حفظ از شر نزله که درین زمان  
 ساکرا بل جهان مبتلای آن شده اند کمتر استعمال آوردم و کار و عن مغز تخم گود و روغن بادام  
 از مسکه گاو گرفته و بهتر و مفیدتر یافتیم و مقصد و مجرب مع الشرح را گاهی نه پسندیدیم و در امراضی که اطباء فی الفور  
 حکم بصد سیدند چون خناق و ذات الصد و ذات الحجاب و حج الکلیه یعنی در آورده و مانند آن



کار بقصد از غرغره و مطبوخات و معدلات و مسکنات و بلطفیات و محملات و ملینات و سہلآت و اطلیہ  
و صفاوات گرفتیم و هرگز بجز بزی نمی برد انتم آما در سوئو حشر که تپ و موی از سیمان و غلیان خون  
عادت میشود چون استعمال ملینات و محملات کافی نشده بضرورت امر بقصد کرده ام و علی بن القیاس  
در اشتراف ترقی انصار و وجع مفاصل و موی نیز یاد دارم که در مطب حد بلکہ بجز ان مرصیان  
این قسم امراض عامه آند بجز تپ چند دیگران را امر بقصد نکرده باشم و آن ہم کمال ضرورت  
اتفاق افتاده و بمعالجہ تو انگران اگر چه عار و انکار بسیار دارم اما بیشتر بجزوشی حنا طر بحال غریبا  
می بردم و مدین شک نیست که بمعالجہ تو انگران نفع کمتر است و زیان بسیار و بمعالجہ غریبا  
زیان کمتر است و نفع بیشتر و این مفرکه که بحسب ظاهر خلط عقل است شرحی طول و طویل  
سیوا بر اما عاقلان و دقیقہ رس و معنی قسم مطلب خوانمند رسید و این ہم همیشه معمول بوده که تا دقیقه  
کما یفتی بہ تشخیص مرص نیز در انتم از بل اعتدالی دست ببلان نمیدانم در معنی که مستغص نشد از  
علل آن قطعاً معلوم نمی ساختم و هیچگاه از طول بیان احوال مرصیان منقض و تغیر نگشتم و اگر مرص  
را از دوائی یا غذائی که مناسب مرص بود باشد اشکراہ بوده هرگز جبر نکردم و عوض آن دوا و  
غذای دیگر تجویز کردم هیچگاه دوائی خلط شراب نهند و مسلمان بوده اگر چه برص نافع تر بنظر آمده  
بود آن مبادت نمودم در صفا جوی مرصیان در اکثر اوقات ملحوظ خاطر دارم و بجز ہائے که  
بیشتر خواہش مرص بود و مرز آن بمرص مقصور شدہ بدان قلیل از ان متوکلاً علی اللہ درخ  
نموده ام و اکثر تجویز در آمده کہ از خوردن اشیای مرغوبہ از ان مرص گردیدہ و همیشه بسلامت  
مرصیان استغنائت از غذاوند حقیقی خواستم و گاهی بر عقل و فہم خود تکیہ ساختم و بنظر کفایت  
مرصیان مزارا امر کردم کہ ادویہ ششردیہ را خواہ مطبوخ باشد یا سفوف یکبار صبح بچشانند یا نیمہ صبح  
و دو وقت با استعمال آرد مین نیمہ صبح و نیمہ شام بایشان و درین عمل چند منفعت دیدم یکی آن کہ  
دوا کہ صبح بچشانند یا بچشانند تمام تر قوت دافرا از جرم دوا خارج نمی شود و اگر تا آخر روز در آب تر  
باشند بسبب کث طولی تا تر قوت دافرا در آب در آید و دم آنکہ غریبارا دو وقت دوا بہر ساندن  
کامد شوار یا نیست و درین تدبیر آسانی آن دشواری است و از استعمال دو وقت نفع زیاد  
تر حاصل می شود و سوم آنکہ با وجود باقی ماندن اثر دوا آن را ملائکان دادن بی قدری و



تا پاسی نهمت آتی است چهارم آنکه دوی تریج را با وصف باقیماذن از دوران لایحان دادن  
 و برای شام دوی دیگر طلب کردن نوعی از اسراف است و اسراف از منیات است  
 ان الله لا یحب المرصین و نیز از عقل بعید باشد و در سهل مطبوع نیز همین قاعده ملحوظ بوده  
 یعنی غریب را امر کردیم که بعد خوردن سهل نقل دوی سهلی را بقدری آب تر در اندلس اگر مرصع دای  
 سهلی را بقی بعید از دای آنکه بسبب عصیان معده یا سبب دیگر حاجت پیدا افتد در همان نقل قدری  
 شکر سرخ انداخته دوباره بچوشانند و آن مطبوع را خوب مالیده صاف کرده بر دم بدبوشانند همیشه  
 همین اتفاق افتاده که بچودادن در نقل سهل اسهال جاری شده و مواد حسب و نحوه خارج شده  
 و اگر در راه هم بقی باز انگنده بار سوم بجز آب گرم که یک یاد و قوه گفته در آن مالیده باشند دیگر بیخ  
 زیادم و با وصف انما خلق سهل یعنی بدفعات اسهال شده و ماده مرض خارج گردیده و صفت از  
 مطبوع سهل برای جوانان پر قوت زیاده از یک نیم پاؤ و بخت جوانان معتدل القوت کمتر از  
 یک پاؤند و درم و طفلان ده دوازده ساله را نیم پاؤ و چهار پنج ساله را یک حیطانک را معمول است  
 و چنانکه معمول طبای زمان است که قدیمی لبالب از سهل خیار شنبه و تخم بنفشه و شیر خشک بمقدار نیم آمار  
 یا سه پاؤ و جبر او قدر خلق مرصیان می ریزند هرگز و هر آنکه این تقلید ناپسندیده را اختیار نکند درم و  
 مقدار وزن دوی سهلی را چنین رعایت کردیم که فقط مواد فاسد برآید و مواد اصل بجای خود بماند  
 فی الجمله مرصیان را بعد سهل و خارج شدن مواد فاسد قوت و توانائی حاصل شده و ضعف و  
 انحراف که سبب مرض بود از ازل شده یا چنین خیر خواهی و خیر اندیشی هم معاذ بحکم مرصیان بیل آمده  
 مقاله دوم در بیان اطوار مرصیان و علاج مرصیان را در علاج بحسب عادات و  
 اطوار بر سه قسم باقیم بیان آن هم درین مقام مستحسن است تا دیگران را خیر افزاید و بر کیفیت  
 اطوار مرصیان آنگی حاصل آید قسم اول اکثری از مردمان که از روز آغاز علاج صبح و شام  
 باستان طبیب حاضر می باشند و از احوال سو قومه و عوارض لاحقه مرصع هر وقت خبر می دهند و  
 از فرغانه طبیب بقدر رسومی تجاوزه و اکثران نمی کنند و در رأی طبیب و نقل نفرت نمی سازند و  
 از طول زمان مرض بیدل و بدگمان نشده صابر و ثابت و مستقل می باشند و باغزای دیگر از  
 طبیب دیگر رجوع نمی آرند و چنین مرصیان اگر چه مبتلای مرض شدید باشند اگر زمانه حیات

مقاله دوم در بیان اطوار مرصیان



بآخز سیده باشد از بستر بگری صحیح و سالم بر میخیزد و طبیب را نیکنام می کنند و خویش نیز بنظر  
 طبیب معزز و مکرم می باشند و این قسم مردمان بیشتر در عزت و باو کمتر از متوسطین اند **قسم دوم**  
 جمعی دیگر اند که روزی چند از یک طبیب معالج پیش کنند و بعد سه چهار روز رجوع دیگری کنند  
 و با جا کجا و هم صابر بنوده پیش هم می روند و او مانیز گذارشته رجوع چهارمی آرزو حال آنکه مرض مزمن  
 بعلاج زمانه طول میخیزد و اینان صبر بر علاج یک طبیب ندارند این چنین **ریضان** بزرگ بزمام  
 کننده طبیبان اند و این قسم مردمان خال خال در عزت و بیشتر در متوسطین اند **قسم سوم**  
 تو اگر آن و مستعان با جا و ثروت اند معالجه ایشان موجب طول حقت و ذلت است زیرا که  
 بیشتر تو اگر آن همین میخیزند که در ساعت صحت شود و مرض تا وقتیکه از ابتدا و تزیاید و انهما  
 آخز کنند و با انحطاط نمی آرد پس بسبب بی صبری و بجز در جا و نعمت رجوع بروی و سومی  
 و چهارمی می آرزند و تا رجوع چهارمی خود را با انحطاط می رسد و تحقیر در مرض می رسد و آثار  
 صحت ظاهر میشود و آنکه نوبت نیکنامی نیام چهارمی بنوازند و او را بوعلی وقت و مسیحا می زبان  
 پذیرند و اولین و دومی و سومی را با الزام عدم حصول سود و بهبودی مبتلای ذلت و  
 خفت کنند و تو اگر اگر چه بزمان خود هیچ نگوید اما حواشی و خدشگان او با هر که هر حکایتها  
 کنند ذلت و خفت طبیبان نمایند پس طبیب و انار با بیکه حاجت و نار و او در صدر ذلت  
 و خواری خود نشود و تا تو اند بعد از جمله از مستعان بر خیزد و محترز باشد و این تصور نباید کرد که علاج  
 مستعان در هر وقت در هر مقام طبیب چهارمی نیکنام و شاد کام میشود بلکه در مقامی که اجل بر این  
 مرض رسیده باشد موت او بدست سومی یا چهارمی شتر میگذرد درین حالت اولین و  
 دومی به نسبت سومی و چهارمی بهتری باشند **مقاله سوم در بیان اقسام ریضان**  
 واضح باد که بحسب تشخیص عقلی و فکری ریضان بر سه قسم اند **قسم اول** آنکه تفسیر  
 کیفیات عناصر را بعد و یا تبدل کسیت اخلاط چهارگانه مرض لاحق شود پس اگر طبیب انا و واقف  
 امور باشد و بعلاج تصور کند و شسته کیفیات مرضی منقطع نشده باشد این قسم ریضان  
 با یام سهوده بعد از اینرسانیه صحیح و سالم می شوند **قسم دوم** آنکه احدی بسبب اعمال غیر  
 مبتلای قمر آبی شود و با دانش اعمال و کبیر افعال خود بر مرضی مبتلا گردد که معالجه طبیبان

مقاله سوم در بیان اقسام ریضان



اصلا سود و سبب و ظاهر نشود و نه پیمانہ حیات او بر نیز گردد که از بند تکلیفات و تقدیرات خلاص  
و مناصب یا بد علان این قسم مریضان نوبه و استغفار است و سرانجام خیرات و صدقات و  
استغفاری جرات و تفسیرات از منطلومان و دلشکستگان و این چنین مریضان بیشتر و  
بخواهنگران باشندگان و شاد و نادر بسکینان قسم سوم آنکه احدی یمرض المتبلا شود  
آن عاجله باشد یا آجله اما عاجله در مابین ایام بحران آخر شود معالجه چنین مریضان روا بود  
اگر چه از آثار و علامات امید بی نباشد زیرا که اکثر در مریضان هیضه و بالی و غیره مبشاهده  
در آمده و تجربه رسیده که بحالت شدت مرض همه آثار روی مرگ نمایان گردیده و بهمه چیز  
اسید زندگی منقطع شده و آخر الامر شافی مطلق صحت و شفا بخشیده و آجل چون حافی مرض و  
وقیه است که بر در ایام و ذبول تمام ناگزیر کار با انجام می رسد در ابتدای ایام که آغاز  
مرض و وقت طلوع است مریض خود را متبلا می مریض نمایند و در جوع بطیب یعنی آرد و  
چون وقت طلوع بسر می شود و سرشته کار از دست میرود و بر بستر بخوری می افتد و بسوی  
طلوع متوجه میشود و در آن وقت هیچ دوا اثری نمی بخشد در مدت العمر خود ندیدم که با وصف  
مزایر شالسته آنچه در یونانیان و مصریان و اهل فرنگستان روان دارد هیچ در قوتی حساب  
سلامت برده باشد و بیکر آنکه منصب طبیب متعلق بعلاج مرض است نه بعلاج قهر الهی  
و طلوع موت طبیب تابا باید که از معالجه چنین مریضان بطلان یافت اخیل بهلوتی کند تا مریض  
بیدل و دیوس نشود زیرا که مرض هر چند مهلک باشد طبیب را شافی مریض ضرور است  
و این منگیو یک دوا ی دن خداوند تعالی نیا فریده اما هر کس را از غایت اطمینان سطلع و آگاه  
نه گردد و آنچه از دوا و کتب مندرج است بدرجه دوم و سوم هرگز معتقد و سودمند  
نیست حکایت یکی از شفیقان این فقیر که بر صداقت قول ایشان اعتماد و اعتبار کلی انجام  
بخشم خود دیده و بر ادا العین مشاهده کرده بیان کرد که باری بوسم تا بستان اتفاق سفر مراد  
آباد افتاد وقت نصف النهار تاب حرارت آفتاب تیار و دره بوی صغی که سر راه واقع بود  
بمنزل زمینداری که آنرا چوپال گویند برسم استراحت فرود آمدم هم در آن وقت طبیبی صفت  
کنند سال و نا بینا بر بهری و دستگیری جوانی حسب الطلب زمیندار آن موضع از موضع دیگر



وارد وقت گردید و بر زمین در حساب آغاز کرد که من ضعیف و ناتوان را درین هوای گرم چرا  
 تکلیف دادی زمیندار از دروست و ساجت و عذر خواهی در آمده گفت که فلان پسر من است  
 و پنج ساله از ده ماه عمرش تب مبتلاست اعضای او همه گداخته شده و بجز چشم و استخوان  
 اثری از گوشت در جسم او باقی نمانده اطبای بریلی و مراد آباد تا معالجه کردند سودی نبردند  
 در خیالت پاس و ناامیدی شمارا تکلیف داده ام این بگفت و سر بر پای طبیب نهاد دست  
 طبیب گرفته نزد چهار رفت ناقلین حکایت نیز همراه طبیب رفتند تا کیفیت حال برار العین  
 مشاهده کنند طبیب نابینا بر بالین مریض رسیده جوان را که همراه او بود گفت که بنفش ملاحظه  
 کن جوان ساعتی بنفش بتامل دیده گفت که حرکت بنفش بر رفتار شیرست طبیب گفت که غذا  
 شیر باید داد پس زمیندار را گفت که فی الفور گو سپیدی را بکشت و آب نجی بستر  
 بیخ آن تیار کرد و طبیب و وانی از حبیب خود بر آورد و بعد یک حبه بر زبان مریض اند  
 و گفت که با لعاب دهن فرود بعد چند لحظه مریض خواهرش طعام کرد پس آب نجی داد  
 شروع کردند هر لحظه کاسه پر از آب نجی میدادند و پس از لحظه کاسه دیگر طلب میکرد تا آنکه بروت  
 یکپاس همه آب نجی نوش کرد و اندکی اثر قوت در شش ظاهر آمد از بستر برخاسته بتکیه  
 نشست بار و دم طبیب جوان را اشارت کرد که بنفش ملاحظه کن جوان بعد ملاحظه بنفش  
 عرض کرد که الحال حرکت بنفش چون رفتار گریه است طبیب گفت که الحال آنچه غذای  
 گریه است باید داد پس زمیندار را بفرمود تا اجزات میا کرده بعد بیخ آن تیار  
 کردند و بعد هر لحظه کاسه ماست میدادند و مریض بعد زمان باز طلب میکرد تا آنکه قریب شام  
 همه است در کشید طبیب برسوم جان را گفت که الحال بنفش را به بین جوان گفت که الحال  
 حرکت بنفش بر رفتار موش است طبیب گفت که شکر که صحت حاصل شد گفت که غذا  
 موش که غله است باید داد پس زمیندار را گفت تا فی الفور بعد بیخ آن تیار آب طبیب مویزگ  
 کردند و هر لحظه کاسه از آن میدادند از شام تا قریب نصف شب همه آب مویزگ نوش کردند و بجا  
 رفت صبح از بستر خواب صحیح و سالم و تندرست برخاسته و ناله الجوع بلند ساخت طبیب  
 گفت که الحال تندرست است گوشت و نان دروغن بپزند و هر قدر که بخورد بدانشان دروغ نگنند



این بلفت و رخصت مشد سبحان الله و تجرد و جل جلاله و جل شانزه و هم زانده و من این بیان این  
حکایت آن بود تا معلوم شود که بیخ مرضی نیست که در شفا و انه حکیم علی الاطلاق داروی آن  
در این باشد اما هر که خواهد از زانی فرماید و محرم اسرار گرداند مقاله چهارم در بیان شرائط  
چند که طبیبان را پابندی آن لازم و مستحکم است. اول آنکه درین فن عمل را یک  
روز کار بر حسب مخالفت عقول و افکار است اکثری عمل این فن را فقط در رویه کسب مباحث نمایند  
و اصل توجه بسوی معاد نیستند و نفع خود بر نفع مریض مقدم دارند و حق این است که اگر  
نیست بجز باشد و نفع مریضان را بر نفع خود مقدم دارند و حاجات خود را بر افضال کامله  
خداوند کریم سپارند و توکل بر فضل و کرم و انعام خداوندی داشته بی قائله توقع از مریضان  
بجا که و تیمار بهاران مصروف شوند از معاش و معاد هر دو بهره ور شوند و در احسان آم  
خیر اناس من النفع الناس یعنی بهترین مردم آنست که نفع ببردند و نفعی ازین بالذکر  
چه باشد که بجا که و مرادی و دوسندان از خدا بر امور و سر انجام جوان خود باز ماند و بجهت  
آسایش دیگران انواع رنج و زحمت بر نفس خود آسان گیرد پس هر که از خواص نیست چنین سعی  
و اهتمام نماید لاریب حق سبحانه تعالی از فضل و کرم خود حاجات او سر انجام فرماید و هرگز محتاج را  
در مانده نگرداند اما باینکه که روزی چند بصبر و استقلال عمل نمایند تا نقد عمل هر چه که استخوان در کید  
و افضال آتی شامل حال گردد و دوم آنکه بکار مفلسان و صنعتان و ادوات و اعلا کیسان توجه نمایند  
و چند آنکه فکر و تامل در کارهای توانگران مقدم دارند و اول شکنی عزایبتر صدان آزر دگی منتان  
کارهای عزایب را بر کارهای توانگران مقدم دارند و اول شکنی عزایبتر صدان آزر دگی منتان  
اعتنالی گفتند زیرا که توانگران را بتری از شما بدست آید و عزایب را چون شما کمتری بهم رسد چهارم  
آنکه با خد چیزهای ناجائز که با اهتمام و اختیار طبیب باشد از اقسام ادویه و اغذیه هرگز توجه  
و الصفات نفرمانند و امن حال خود را از لوث حیات قلیل و کثیر برادرند که با نیت مخافه  
شیوه ادنی و اسافل و طریقهای ناخدا ترسان و ناحق شناسان است و کسیکه بنده حضرت الهی  
است و توقع و توکل بجناب احدیت دارد چنین اعمال شایان حال و نباشد محرم آنکه چنانکه  
توانند بصلاح عزاباد و یقین القیمت و کثیر المنفعت و با عداد کتر و نفع بهتر بکار برتر ازیر آنکه شکر با

عقل چهارم در بیان شرائط طبیبان



چون بیماری نشوند از محنت و مزدوری و کسب معاش معذور می باشند پس طبیب مهربان را  
 باید که رحم بر حال ایشان فرماید و بدو ای بیش قیمت زیر باز کند و مزدوران و مزارعان کاشتکاران  
 و جمیع اهل حرفه مثل بخاران و حدادان و رنگسازان و غیره هم بزمره عزای شامل اندیش ششم آنکه  
 چون بر بالین مریضان روند و یا مریضان پیش طبیب حاضر آیند کمال لطف و رفق بعمل آرند  
 و اگر مریض از مرض مخوف و هراسان باشد تشفی و دلجوئی او کنند و بکلمات تسلی افزايش  
 فرستند نمایند که از فرسندی قوت دل حاصل می شود و قوت دل عبارت از قوت روح  
 حیوانی است و چون روح حیوانی بانغماس در آب طبیعت چیره شود در صحن مغیث گردد و شاعر  
 مناسب حال طبیبان سیمیا نفس گفته بیت تازه گرد جهان بیمار از دوش روح را  
 راحت رسد از سقدش بد محنتم آنکه اگر در مریض آثار موت ظاهر شده باشد و پرویی او  
 هیچ نگونید بلکه هر گونه استمالت او نمایند اما اگر مناسب دانند از بیمار داران هر که را عقل و دانا انکار نامه  
 بدان حال مطلع گردانند و هرگز دست بجلال چنین مریضان ننند از نهم ششم آنکه محض مریض  
 و قاروره اکتفا نکنند بلکه در استکشاف حال مریض سعی مکافی نمایند زیرا که اطلاع  
 بر احوال با تقدم موجب مزید خیرت و عدم خطای طبیب میشود در معالجه مریض و چون دوا  
 دهند از نفع یا ضرر دوا هر وقت خبری طلبند تا اگر ضرری در یا بندی الفور بتدارک آن بپردازند  
 نهم آنکه میان مریض و طبیب واسطه مقرر نمایند که هوشیار و دانا و صاحب سلیقه باشد که هر چه  
 طبیب از تدابیر و غیره از دوا و غذا بخوید فرمایند بوجه احسن سرانجام آن نماید و هرگز از  
 آن تجاوز و تفاوت نکند و از حال مریض هر وقت بی کم و کاست خبری بطیب رسانند  
 و طرفه تر آنکه درین امور که بدفته نهم مذکور شد مردمان طبقات ادوار از طبقات اعلا و  
 رویان را از شریفان و ناخواندگان را از خواندگان و مهندوان را از مسلمانان و غیره را  
 از نواخواندگان علی العموم بهتر و افضل بانتم که در اطاعت و فرمان برداری طبیب بدو غذا  
 و سایر معاملات مریض اصلا عدول و انحراف نمی کنند بهمین جهت سحت سحت مریضان  
 طبقات ادنا و در تر از بستر بخوری صحیح و سالم بر میخیزند و از کس مرض محفوظ می باشند  
 و نهم آنکه دوا می مریض اول روز خود نظر کنند و شخص واسطه را بران دوا با عارف و شناسا



اگر داند تا هر چه در حسب متناسالی خود و او با یکدیگر درو اگر چنین نکنند احتمال است که خطا است  
 عظیم در علاج و وقوع شد و غلظت در کار طبیب و مرغین افتد یازدهم آنکه تا وقتیکه کار از تلکین  
 بر آید مرقی با سهیل قوی نرسند و تا کار از شیان بر آید عمل نکنند و اگر کار بار سال علق خون  
 بر آید دهنده بفضله و محجه مع الشربط نماند اما تجربه در یافتیم که در دمرق النساء بیشتر از ماده  
 نوزن حادث می شود و به نسبت سهیل فصد بیشتر سفیدی آید و نفع کافی می بخشد و اگر بدان  
 از مواد فاسد متلی باشد بهتر است که اول اسهل دهند و بعد برای از الة و در مبارزت بفضله  
 نمایند و و از دهم در امراض مادی بشرط ضرورت سهیل و دوی سهیلی چنان اختیاری  
 نمایند که اگر مبادا بسببی از اسباب عمل سهیل ناقص و یا باطل شود نشادای تازه روی  
 نبرد این فقیر بهر ایت ربانی بحمت این کار سنا و لیلیه را از جمیع ادویه سهیلی منتخب کرده  
 و بفضله آبی درین سهیل گاهی خطای یا ضرری نماید جناب رسول خدام در حق لیلیه فرموده  
 علیکم بالیلج الاسود فاشربوه فانه من سخر الحیة طعمه مردیهو شفا من کل داء یعنی با شما مید  
 لیلیه را بر ستمیکه لیلیه از درخت جنت است منزله آن تلخ است و آن شفاء جمیع امراض  
 است و در حق سنا چنین فرموده علیکم بالسنا فانها شفا من کل داء الا السام و هو الموت  
 بجز موت شفا و جمله امراض درست است پس هر گاه مجرب صادق صلی اللہ علیه و آله و سلم  
 چنین فرموده هر طبیبی مومن را لازم است که بعلانج امراض مادی که حاجت بس سهیل  
 داشته باشد سنا و لیلیه را اختیار فرماید و جمیع دواهای سهیلی مضعف معداندا اکثری از اطبا  
 لیلیه و سنا را مقوی معده گفته اند و در مخزن نوشته طبیعت سنا در آخر دوم گرم و در  
 اول خشک و در خواص سنا نوشته سهیل بلغم و سودا و صفرا و احتلاط سوخته و سخی و مایع و شکر و قوه  
 جمن بدن و مقوی آن و جالی جلد و نیز اوصاف لیلیه آنچه در تحفه و مخزن نوشته بر اهل فن ظاهر است  
 که طبیعت اقسام لیلیه را در اول سرد و در دوم خشک نوشته ام و در افعال و خواص و منافع آن  
 چنین نوشته ام اقسام لیلیه جات مقوی معده و در مایع و حافظه و حواس و مفتح سد و مایع صدایع بانجور  
 و مفتحی روح و در مایع و سواس سوداوی و خفقان غشیان و مفتح صعود بخارات بر مایع مطلق نائر  
 سودا که از احتراق صفرا باشد و مفتح رنگ رخسار و سفیدی استسقا و بواسیر کچی خونی و حسیام که در او



و او از نافع فی الجمله سارا بصیت لطیفه که چرب کرده باشند باخرن ماده صغره و بلغم و سودا بی غایله  
یا فتم و بجز که دم که مسهل خیار شنبه و موسی مزاجان را موافق ترست سینر و هم آنکه در او جلی عسید  
قابل تنقیه اول مسکناف در در اساکن گردانند پس از آن به تنقیه پردازند چهارم و هم نمایی همیشه  
ملفوظ دارند که طیب معاون و مددگار طبیعت است و طبیعت بفرمان خالق اکبر بر بدن است  
پس طبیعت بهر حاجتی که مایل باشد خواه با درار خواه با سهال یا یقی یا بتعرق یا بتنفث بر و طبیعت  
مهمت مصروف فرماید پانزدهم آنکه همیشه از خواش و آرزوهای مریض استفسار می نموده باشند  
و هر چه خواش مریض در آن بیشتر باشد اگر مناسب دانند ولی خطر باشند تا یا بر کسب یا برصلی است  
بر بند و بر نفع و ضرر آن نظر دارند اگر نفع بخشد و یا اصلا ضرر ندارد دیگر بحسب خواش مریض دهند  
و اگر ضرر ملاحظه شود هرگز نهند اکثر اوقات مشاهده شده که وادون چیزها بحسب خواش مریض  
باعث قوت مزاج و زوال مرض گردیده شانزدهم آنکه اول خوب تحقیق فرمایند که مرض از  
ماده حارست یا بار و یا رطب است و یا یابس بسیط است یا مرکب سازنج است یا مادی  
پس متوجه علان شوند و موافق ماده مرض و او بخوبی فرمایند سفید هم آنکه سبب مرض تشخیص فرمایند  
که بدنی است یا نفسانی پس موافق آن تدبیر نمایند هجدهم آنکه بر قوت و ضعف مریض نظر  
کنند اگر قوی و اندازا استقراعات مناسبه آنچه سزاوار حال مریض باشد بعمل آرند و مراد از  
ضعف و قوت ضعف حقیقی و قوت حقیقی است ضعف حقیقی آنست که بسبب طبع انان مرض  
بدن مریض کاسید و ذبول تمام روده باشد چنین مریضان را با وصف حاجت هرگز از تنقیه  
نکنند تا وقتی که وقت استقران حاصل نشود و ضعفی که مریض توانا و قوی البته را بعلت قوت  
و شدت مرض حادث شود چنانکه مریضان اوضار و حمیات را که با وصف توانائی بدن فرمای  
اعضا سبب شدت مرض بر وساعت ضعیف می شوند همچنین ضعیف هرگز قابل اعتبار نیست  
زیرا که قوت اصلی بجاست همچنین با استعمال ادویه قویه و معقیه نیز نظر بقوت و ضعف اصلی مریض  
دارند نوزدهم آنکه بر مزاج حادث و مزاج طبعی مریض مطلع شوند پس از آن وادهند مثلاً  
مزاج اصلی حار باشد و او را مرض حار واقع شود او را بر بدی ضعیف کفایت کند و همچنین کسی را که  
مزاج اصلی بار و است و او را مرض بار و حادث شود او را اندکی از مستحبات کفایت کند و



بهرین گونه قیاس باید کرد و از مزاج رطب و یابس را اما اگر مزاج را با بار و مزاج را مریض  
 حادث شود دلیل مست بر کمال فوت سبب زیرا که کمال برودت باید که سورت حرارت  
 مزاج اصلی را شکسته بران غالب آید یا کمال حرارت باید که غلبه برودت طبعی زائل کرده حرارت بران  
 غلبه کند درین چنین مقام دمای قوی با برودتس غلبه نماید از مزاج رطب و یابس را بستم آنکه  
 برس و سال مریض نظر کرده و دو استواری فرماید اگر مریض طفل یا شیخ است هرگز مسهل قوی ندهد  
 و اگر ببلای مریض جز نشود آنچه شدیدا لبر بود چون کافور و مانند آن هرگز لمعا لجه ایشان بکار نبرد  
 بست و یکم آنکه چون دمای منضج یا مسهل یا معجون برای مریض تجویز کنند توجه درین باب  
 مصروف دارند که هر که دمای که مکره و طبع یا مخالفت مزاج قاصد آن شخص باشد هرگز داخل نکنند  
 مثلاً بادیان را تجویز کردم که در بعضی مزاج نفیض میکنند و در بعضی مزاج مدد با سهواً میکنند یا  
 نصب الریزیره که مکره و بعضی طبع می باشد مقاله پنجم در بیان تندیبهای که  
 بنفس طبیب تعلق دارد و فوائد آن در معاشق و معاد بروی عاید گردد و در  
 اول - اول امری که طبیب را اقدام بران ضروری بود آنست که هر وقت از توجه قلب بحضرت  
 الهی حاضر باشد و بجلال و بعلان مریضان اعانت و امداد حضرت الهی خواهد تا توفیق خیر رفیق او شود  
 بر مومنان حق شناس ظاهر است که هیچ امری از امور معاشق و معادلی اعانت غیبی و  
 توفیق لاریبی جلوه نشود و نیکرد و کسانیکه هر وقت دل با خداوند در امور موجوده توفیق خیر از  
 خداوند تعالی خواهند اخلاق خداوندی هرگز از ایشان دریغ توفیق منفی ماید همیشه در حال  
 و محال امداد غیبی حسین و مددگار ایشان می باشد و هر که تکلیف بر علم عقل خود کند و بر تندیب خود  
 نازد و رجوع بحضرت الهی نیارد و بسرا انجام هر امر در مخالفت خداوند بر آید بر او خیر نبرد و دارد  
 چنانکه اقتضای عقل بیشتر کند از درگاه الهی و افضال نامتناهی او در ترافتد و عقل او مستلزم تر  
 و باعث عوایت و ضلالت شود و همین معنی حق سبحانه تعالی فرموده ایاک نعبد و ایاک نستعین  
 هر که رجوع بدرگاه الهی دارد و استناد بر افضال کامله او نماید عقل او چون آفتاب روشن  
 شود و بتدریج بی تعلیم دیگری همه اسرار معانی بروی مبرهن و مشکشف گردد و دشانی حقیقی شفا  
 بیست او زانی فرماید پس طبیب را ضرورت است که اول تندیب اخلاقی خود را در دستن بعد

تندیب اخلاقی  
 در تندیب طبیب



معاہدہ در بیان توجیر فرماید و از تجاہل تہذیبها مستقیم تر صحبت مست که عند کار در گاہ اینزدی شش و از  
 علقہ سبکی نفس و شیطانی بد آید و حصول این امر اگر چه در باوی النظر و در انشا و گان حضرت نزد  
 را و شوار ترمی نماید یا چون کسی بخلو من اعتقاد در جوہر بحضرت حق جل جلالہ آرد و خود را مثل حضرت  
 و انضال خداوندی سپارد و بران قائم ثابت ماند بطرفہ العین از شر نفس شیطانی دور تر  
 افتد و چندانکہ حضور وی و تقرب بحضرت الہی بیشتر شود دوری و مجوری از شر نفس شیطانی پاک  
 حاصل گردد تہذیب و و مگر آنکہ ہمیشہ بحضور قلب بوقت معین با کمال ادب و عقیدت استیلام  
 عقیبات عالیات حضرت سید المرسلین و ائمہ طہرین صلواتہ العمد و سلامہ علیہم اجمعین استعد است  
 و استقامت نمایند و بلا زمت و ایلمی معنوی تو سئل کامل جناب چهارمہ معصوم علیہم الصلوٰۃ  
 و السلام حاصل گردانند کہ امت نبوی را بی تو سئل ایشان محال است کہ بہرہ از سعادت نبوی  
 و نجات اخروی حاصل گردند تہذیب سوم آنکہ جناب ملائک مقررین مقتدین کہ مقرران  
 حضرت احدیت از یصدق دل و ارادت و عقیدت کامل اخلاص و استیناس دارند و بحضور  
 قلب نثر اظہار تعظیم و کثرتک ایشان بجا آرند کہ امتیام عناصر را بہر چہ ملائک مقررین محول و  
 موقوف شد و طبیب ہر وقت کار با عناصر دارد تہذیب چهارم آنکہ متقی صلواتہ علیہم اجمعین باشند  
 و با کمال ادب و تعظیم تلاوت کلام مجید بایمانہ بجا آرند کہ ادای تعظیم و کثرتک کلام مجید تلاوت  
 فرقان حمید از اجل سعادات و افضل عبادات است تہذیب پنجم آنکہ جمیع ادویات حسانہ را  
 معزز و محترم دارند و پیچ کی را حقیر و خوار شمارند کہ از نباتات اذنا و اعلیٰ آنچه ایند تقدس و تعالی  
 آفریدہ ہر کی را اثر دمی جدا گانہ بخشیدہ آنچه بحق کی نافع است بحق دیگری معزز ہر حق کی  
 معزز است بحق دیگری نافع پس هیچ شیئی خالی از منفعت نیست طبیب را باید کہ با ادویات  
 حقوق معرفت و مسامحت پیدا کند تا عند الوقت بفرمان الہی حکم او بجا آرند و از فرمان او تجاوز  
 انحراف نکنند تہذیب ششم آنکہ بر خواص و منافع چیز ہا معبود کما یعنی حاصل نمایند تا در محض مفا  
 کہ بہر سبب دوائی معمولی مستعد باشد بجا بجا بہر عاجز و در مانہ نما نند باری در سفر یا ثنائی اہل بیان  
 را در روشیدہ سجدہ بر خاست کہ از شدت الم شوز و فغان برداشت و در راہ کجا آبادی و تر  
 کمک موجود بود و دلو کہ نمک با یک مسالیدہ یا چند جرئت آب گرم خورایند فی الفور و در مسکین بود



پس از ساعتی دوسه بار با جابت رفت و تندرست شد تمذیب معنی هم آنکه بحسب عذرا  
 و دای قلیل القیمت و پیداو کمتر مجوز فرمایند و درین شک نیست که امر اضحی بگنجان و دولتند  
 عارض میگردد و بجز باو مساکن نیز لاحق میشود مساکن کجا استقامت آن دارند که مشک عیند  
 زعفران و جندبید تر شیر خشک و تر بچین و مرورید و یا قوت ربانی و ورق طار نقره حاضر گردانند  
 اینکه سینه الطیب للملوک و لا للفقرا که از پایه اعتبار ساقط است حق سبحانه تعالی پنج تنفسه  
 را از شاه و گداز تعالی عیم خود که مناسب حال و موافق قدر هر کس باشد محروم و بی بهره  
 نه فرموده اگر ملوک و امراتر با قات و جواهرات همیادارند عذرا آذاراتی و غسل نفع تریاتی  
 می بخشند و بجای مرورید صدف نفع مرورید می دهد اظهار لازم است که بحال ملوک و ملوک  
 کیسان توجه فرمایند و در خور حال هر کس و او همیادارند تمذیب معنی هم آنکه با جمهور نام  
 از خواص و عوام و متفق و مختلف در دست و دشمن و منفس و منعم که انجیمت طبیب  
 رجوع آرند آداب مراتب هر کس نگاه دارند و در خور حال هر کس تداوی و مدار و ورق و لطف  
 پیش آیند و تشفی و تسلی نمایند و به تفتیش احوال پردازند و بظاهر و باطن شایسته عرض خود  
 از وی متعلق تراشته معالجه و دوا و سعی نمایند و غزبا که استطاعت مراکبند از آنرا که کلینت  
 دهند میمانند حال مریض و بیع لطف نکنند و ساعتی قدر تجرید فرمایند تمذیب معنی هم آنکه اگر  
 از غزبا صحت بعد صحت بخواهش خود قلیل از اشیای خوردنی خواه از قسم نو آکه باشد  
 یا مطعومات برسم هدیه حاضر آرد با کمال رعیت و خوشی بگیرند و هرگز امانت و حقارت آن  
 نکنند که آن عطیه خداوندی است و اگر لغوی آرد که زیاده از استطاعت امکان و متصور  
 شود اول انکار کنند و اگر حاضر نمایند هر قدر که مناسب استطاعت او بقیاس در آید بگیرند  
 و زیاده از آن با و باز دهند چه اکثر مردمان کم استطاعت و با همت بسبب شرم حیا تنگی قلیل  
 را کرده دانسته مناسب قدر و منزلت طبیب زیاده از امکان خود حاضر میکنند پس طبیب با  
 که بنده در گاه آبی و خادم حضرت رسالت بنایمی باشد لازم است که بخواهی آید که بیه لاجب است  
 نفسا لا و سعیا عمل نماید و کلینت زیاده از امکان را بر پنج تنفسه قبول و پذیرد و نماید تمذیب  
 و هم آنکه از ساجد و معالجه ستوان و دولتند آن پرچند را باشند و از معجزه ایشان اخراج کلی باشند







آوردن عرق در تمام بدن رسانند اگر کجبت تعریق کنند لازم است که در او بر کشته تا هوای اعضا  
 نرسد و اگر تخیر گوش منظور باشد حاجت بر او نیست کما در تکمید هر دو یک معنی دارد و بر دو گونه  
 است یکی آنکه او در خشک را با یک سائیده بجزقه بسته با تش گرم کردن و گرمی آن بعضی مادی  
 رسانیدن یا خشت یا پنبه گرم کرده گرمی آن بعضی رسانیدن و این را تکمید یا بس گویند  
 دوم آنکه دوای مطبوخه گرم را در شیشه یا در مثانه کاو بند کرده گرمی آن بعضی رسانند  
 یا بند یا سفنج در آب گرم او بر تر کرده بر عضو در ناک بندد و این ترکیب قوی تر است  
 بر نسبت ترکیب مثانه و شیشه پس اگر حاجت افند تکمید جگر یا قلب یا مثانه یا کرده یا موده  
 ترکیب مثانه و شیشه بهتر است و از ترکیب مندوز سفنج احتر از طارند تر است آنکه چیزی تر  
 بر بدن باشد تدمین روغن المیدن بر سر و دیگر اعضا کحل آنچه بمیل در چشم کشند برود  
 او بر سر و آن را بعضی مصارف شسته و خشک کرده با یک سائیده بچشم زدند  
 کنند یا بمیل در چشم کشند و در او در خشک را با یک بسانید و در چشم یا بر جراحت  
 باشد و در بیشتر در امراض احقان یعنی پلکهای چشم استعمال می آید بخور آنکه او در مفرده  
 یا مکرر را در مجرب بود و تا بوی آن بدماغ در رسد اگر تخیر بعضی مخصوص چون گوش  
 یا دندان معصود باشد بواسطه متعی دود آن برسانند و در معده و رحم بواسطه  
 طغاری مشقوب الوسط که بر بخور سگوب سازند و مرصین را بفرمانند که بران طغاری نشینند  
 بوی که تخیر بوجه احسن بموضع مقصود در رسد و این عمل اگر چه در جنست لیکن با اصطلاح  
 اطباء همین اسم مشتهر شده و چون اکثر ملاقات او بر بخور را بنا بر آنکه بتدریج بسوزد و  
 تر کرده با تش می اندازند و آن دخان خالی از بخاری باشد از جهت بخور نامش کرده باشد  
 و معلوم ما که بخار مرکب است از آب و آتش بخور و دخان مرکب است از آتش و هوای  
 ضما و آنکه چیزی تر که نثار باشد بر عضو ما و نثارند طلال آنکه چیزی بر نسبت مناد در وقت  
 باشد بر بدن نهند حقیقه آنکه در حای سهلی و در حقیقه انداخته در روده رسانند از راه دریا  
 در مثانه یا رحم رسانند از راه قبل و تمام تر تدابیر این عمل در علم الابدان در فصل حقیقه مذکور  
 و دستور گردیده فقیه آنکه جامه یا پنبه یا قهقه و تاب داده بدو آلوده در دریا در قبل یا در گوش



یا در مضمی یا در ناصور گذارند شافه آنکه ادویه چند با هم آمیخته بطور حریسته خرسازند و با آب سوزن  
در چشم کشند یا دوی مفرد یعنی صابون را تراشیده مثل فستقله ساخته یا ادویه دیگر را مرکب  
کرده مانند فستقله ساخته در رو بر یا قبل بردارند و شافه اسهل که جهت در زخم کجاست بکار برند  
باید که طول آن مثل انگشت مضموم صاحب قویخ باشد تا اثر آن بر دوده در رسد و زود  
عمل کند و شافه در امر امن نوار استقیم همیشه بنیج النفع است و لیکن در مرض زخم هر گز  
شیاف محذره که امیون در آن باشد بکار نبرند خصوصاً در صفتی که از شدت کشند بر و  
خوف پاکت دارد و اگر عند الضرورت شافه محذره که امیون در آن باشد بکار برند در شفا  
و شافه بر بند زنا عندا ساجت لوان کشید چه اکثر اتفاق افتاده که آن قدر ضعیف طبع لاحق  
شده که طبیعت از دفع شافه نیز قاصر مانده و شافه که در امر امن رحم استعمال کنند نیز بشین  
رشته در آن ضروری است تا وقت ضرورت فی الفور لوان کشید همول آنکه ستر را با ادویه  
آلوده در قبل یا در در و از در فر زجه کبیر فاسکون رای همله و نفع برای هجمه همولی که  
مخصوص بفرج زن باشد و اکثر استعمالش که ادویه خشک با ربکی ساخته در سته بسته بردارند  
هر گاه دوائی است مرکب از چند ادویه که برای انزال بر جراحت گذارند آبرزن آبی که در آن  
ادویه بچینه باشد در ظرف وسیع بمیدازند و بیار را در آن به نشاندند و استعمال آبرزن که آن  
بجست در وقت بلخ کنند باید که بعد در آمدن مرین در میان آب از محل در و بالاتر زود  
و آبرزن که بجست امر امن مشابه بکار برند باید که از نافع بالانرود و اگر در مرض مشابه چیزی  
از مدارات و سهند یا دیگر وقت آبرزن بنوشانند که زود نفع بین می بکشد یا شویین عمل جست  
جذب بخارات از اعلی با سفلی نیکو تدبیری است لهذا در اکثر اقسام صداع سودمند می باشد  
و جهت جلب بقیه حرارت حمی و اعانت بر تفریق بهترین تدابیر است و همچنانکه گذارند استثن  
پایه در آب گرم سود دارد و نهادن دست ملین در آب گرم برای جذب بخارات از تنور برین  
مؤثر است و درین محل چند امر ضروری بیان کرده میشویم یکی آنکه طرف آب عمیق باید  
بنهیکه چون پای در آن اندازند تا از انو غرق شود و دوم آنکه در اثنای عمل بر کرسی نشینند  
در پایه یا در آب اندازند و هرگز ایستاده نباشند که از قیام سبب سرد عروق و ضیق بخاری



در جذب بخارات فقور و فقور و سوسوم آنکه اگر تب ذی فقور باشد در وقت فقور عمل  
 پاشویه کند در وقت شدت حرارت زیرا که بوقت شدت حرارت میل معده بجان با اعلا  
 و جلد می پاشد پس محتمل است که جذب در آن حالت با سفلی که خلاف توجه ماده است موجب  
 قلع و انحراف آب مریض گردد و نیز در وقت شدت تب مخالطت آب گرم مزید بخون  
 و حرارت گردد و چهارم آنکه در حمایت خارج چون پاشویه کنند اگر چه وقت فقور  
 می باشد حجاب پیش روی مریض اندازند تا بخارات بدیع مریض برسد در بعضی  
 جا دیده شد که چون پاشویه در وقت شدت حرارت کردند یا در وقت فقور احتیاط از وصول  
 بخارات گرم بدل و دماغ نکرند مریض را خصل دماغ و خفقان فوراً عارض گشته و ازین  
 بنا بر عدم احتیاط از اسوره مذکور دیده اند و الا پاشویه که بوقت مناسب بلا عقب باشد  
 سر اسرار است و شائبه از غمزه ندارد و چه چیم آنکه چون پای در آب نهند باید که ساعتاً  
 از اعلا با سفلی بمالند تدریجاً تا اعانت جذب ماده کند و اگر با لغی نباشد تا یک  
 ساعت باز یاده از آن پاشویه در آب نهد و در وقت قدری آتش انگشت  
 زیر ظرف آب پاشویه نهند تا آب سرد سرد نشود دیگر آب گرم در آن ظرف اندازند  
 تا آب سرد شده را گرم کنند و هر قدر گرمی که مطلوب است آب موجود باشد و کجند  
 بر آوردن پای بار از آب فی الفور خشک کرده ازین ران تا شتالنگ رباطی بچند  
 که در جذب بخارات خیلی مجرب است شد الاطراف یا تر ببط هر دو یک معنی دارند  
 یعنی پاشویه دست هر استن و این عمل یکی از قوی ترین تدابیر است در جذب ماده  
 است که بعضی جا بل ازین عمل پاشویه اسکار میکنند بنا بر تجربه مضرت که در بعضی اوقات  
 که بجانب اعضای ریه و شریقه متوجه شده باشد لهذا در مصرع و عشقی و مانند آن  
 فوراً نفع کافی می بخشد و نیز ماده موزیه و کیفیت سمیرا که باطراف بود و متصاعد شود  
 باز میدارد و چنانکه در امراض دماغی که بسبب مشارکت اطراف پدید آید مشهور است  
 و همچنین در لذع و سح که بر اطراف واقع شود در بطرف قوی بر مخرج آن محل مانع سرایت  
 سمیت میشود بشرطی که باید که دست بار از نعل پای بار ازین ران بستن



آغاز کنند و تا بنده کف دست و تا شش انگ به بندند و چون پانها و دستهارا بکشایند باید که دستها و پاهارا با آب گرم گذارند تا مواد منجمد به باز متصاعده نشود و از جانب سفلی کشادند شروع کنند یعنی چنانکه در بستن استراحت از بغل وین بران کرده اند در کشادن شروع از جانب کف دست و قدم نماید و به تدریج بکشایند و باید که از بستن تا کشادن کمتر از دو ساعت نبود و اگر سبب اینقدر اطالت زمان مریض بلول و دردناک شود و در تکرار کشایند مجرب است بجهت جذب ماده بخاریه اعلا با سفلی خیریه مانع است و همچو تاری برای جذب ریح محتقن و همچو مع الشترط برای جذب ماده حزن از موضع باؤت و تعلق علق نیز برای جذب ماده از محل باؤت و قصد یعنی رگ زدن برای امراض ماده و نیز ماده بخاریه مخالف بلبل می آرند و بجز برای تعلق است که دوای مفید اینچنین دوایر آب جوش داده بخار آن در بدن گیرند تا در فین در رنگ گرم یا تنور گرم معتدل نشستن که در بعضی امراض مفید است استحمام بخام غسل کردن و لک مالیدن بدن ریاضت حرکت دادن جسم است رکض اسب و دانیدن فائده دوم در بیان حدود مرضی که دلیل آن شد بر حد مرض دیگر یا از حدت یک مرض دیگر رفع شود - پد آنکه اختلاج دائمی لبها و چشمان در آمدن اکثر زیر دندان دلیل است بر حدود مرض بقوه و حزن و در پنج سبب و خاصوشی و وحشت و نفرت از مردم دلیل مایه نولیا است و تدویر حد چشمه و آگنده نند بن گوشه و تبیح و ابروان دلیل حدود جذام است و تهیج بشیره و احقان و پنجه های دست و پایی علامت صفت کبیر و سودا القنیه است و سودا القنیه مقدمه استسقا است و صداع و تشقیق دائمی دلیل است بزوال چشم یا نزول الماء و حدود نفخ و قبض و درو زینات علامت حدود درد تو بلنج است و خارش مقدمه دلیل است بر حدود بواسیر و عفتونیت بول و براز و عرق دلیل است بر حدود حمیات معضیه و حرقت بول دائمی دلیل است بر درد قرصه اعلیل و مثانه و خفقان دائمی و در دم معده دائمی دلیل است بر مرگ سفاجات و حذر دلیل است بر فالج و جذام و فاسد و تباه شدن بدن و صرح متواتر یعنی باد و دره های قریب و دلیل است بر حدود سکت یا موت و در تب عاده اگر اسهال صفراوی حادث شود

فائده دوم در بیان حدود مرض



تپ زائل گردد و از حدوث مرض سهال صمم نیز زائل گردد و استسقای زنی از سهال لمبغی  
 شود و جنون از جاری شدن خون بواسیر زائل گردد و از کثرت عطسه فواق استسقای و از مرض  
 دار الفیل در گذشته و از درم انشین سرقه گمنه روز و ال هند فائده سوم در بیان نکس  
 مرض و طوالت مرض و علامات محموده و علامات روده و علامات موت اگر چه اگر  
 بحران ساکن شود پس علامات ضعف در مزاج لاحق باشد و اشتها ساقط شود و غشیان  
 رخ دهد و فساد در صفت واقع شود و خواب غلبه کند یا آنکه بیخوابی رونماید و تهج بشود و اجفان  
 ظاهر گردد و بول رنگین شود و اینهمه علامات نکس مرض است و در استسقای مرض کثرت اختلاج  
 اعضا و کثرت احتلام و تریاید ضعف روز بروز و لغزت از غذا اهمیت آثار طول مرض است  
 و قائم بودن قوت مریض و بجا ماندن هوش و عقل و حواس در رعیت بجانب غذا و شفع شدن  
 از رواد و وقوع بوم طبیعی بر وقت معین و بمرض تپ بر آمدن بخاله بر لب علامات محموده است  
 و اگر بر اعضای بیمار و بر بستر او گسها بسیار نشینند و بیمار از روشنی متنفر باشد و اکثر روی  
 خود از چادر بپوشد و بر آمدن هوای سرد از بینی و کج شدن هر دو بنا گوش و پره های بینی  
 از حالت اصلی باریک گردیدن و وقوع قلق و اضطراب که بیک حال قرار نباشد اینهمه علامت  
 روی و آثار موت است و بعد از مرض طویل حادث شدن خناق و در روز بحران در آمدن  
 بوی بزاز بینی و سیاهی یا سبزی رنگ بدن و سیاه و نیلگون شدن ناخن ها و کشیده شدن  
 پوست پیشانی و سردی ظاهر و گرمی باطن و دلماندن چشم بمرض سهال علامات موت است  
 فائده چهارم در بیان کیفیات چهارگانه و علامات اختلاط اربعه بدانکه کیفیات  
 چهارگانه عبارت از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست است و اختلاط اربعه خون و صفرا  
 و بلغم و سودا است مزاج صفر اگر م و خشک است بجز از آتش و مزاج خون گرم و تر است  
 بجز از باد و مزاج بلغم سرد و تر است بجز از آب و مزاج سودا سرد و خشک بجز از خاک  
 و خلقت انسان از هر چهار عناصر است و این هر چهار اختلاط در حقیقت جوهر هر چهار عنصر است  
 و علامات کیفیات چهارگانه و اختلاط اربعه طبیعی و نامطبیعی و نامهای انقسام صفر و بلغم سودا  
 در علم الابدان در باب سوم با کمال شرح و بسط مندرج است درین مقام آنچه ضرورت است

فائده سوم در بیان نکس مرض

فائده چهارم در بیان کیفیات چهارگانه



اگر ریه نوشته می شود بد آنکه علامت حرارت غلبه تشنگی است و سوزش اندرون زردی سرخی  
 چهره یا سایر اعضا از سردی راحت یافتن و در بدن انسانی دو خلط گرم است خون و صفرا  
 طبع خون گرم تر است و طبع صفرا گرم و خشک پس اگر سبب حرارت یعنی گرمی زیادتی خون  
 بود گرانی سرد کثرت حمیازه و فازه و نفاس یعنی بینی و کندی حواس و شیرینی دهن و سرخی  
 زنگ بدن و سرخی زبان و بر آمدن و نبل با و ثورات و در بدن و بر آمدن خون از بدن و زبان  
 و از بینی و کسلی و کابلی و در اعضا دلیل آن است و اگر سبب گرمی زیادتی صفرا بود زردی  
 زنگ روی و زبان یا تمام بدن و ملخی دهن و خشکی و درشتی زبان و بینی و تشنگی مهنه  
 و ضعف اشتهای طعام و غشیان و قشعر بره و دلیل آنست و نشان غلبه برودت است چون  
 تشنگی و سوزش و سپیدی یا سیاهی رنگ بدن پس اگر سبب سردی زیادتی بلغم باشد  
 سبزی زنگ بدن و نرمی و سستی و سردی حیل و ضعف مهنه و آبروع ترش و بسیاری حواس  
 و کندی حواس و بر آمدن لعاب از دهن و آب ریتق غیر سوزان از بینی دلیل آنست و  
 اگر سبب سردی غلبه سودا بود لاعززی و سیاهی بدن و غلظت خون و زیادتی فکر و غلبه فمعه  
 یعنی در فم معده چنان معلوم شود که خاری خلد و اشتهاری کاذب دلیل آنست و نشان  
 غلبه رطوبت سستی و کابلی و نرمی اعضا و نشان غلبه پیوست درشتی و لاعززی و بی رونقی  
 بدن است و گاهی رطوبت با حرارت مرکب شود پس حرارت یا از خون خواهد بود یا از صفرا  
 و علامات هر دو مذکور شده و گاهی رطوبت یا برودت مرکب شود پس برودت یا از بلغم باشد  
 یا از سودا و علامات آن هم بیان شده و پیوست اگر با صفرا باشد علامت آن بیان شد  
 اگر با سودا باشد علامات آن هم بیان شده و پیوست اگر با صفرا باشد علامات آن بیان  
 شد و اگر با سودا باشد علامات آن هم سطر شد و بیان اوصاف اخلاط طبعی و نا طبعی  
 اقسام صفرا و بلغم و سودا در علم الابدان در باب سوم مشروح شده اعاده آن در اینجا  
 ضرورت ندارد و فائده پنجم در بیان ریح و تدابیر آن واضح باد که در اکثری از کتب طب  
 علاج و تدابیر ریح چون اخلاط اربعه بفضیل علمیه بیان کرده اند و بهر آنکه ریحانی بظنک این  
 نفع و ضرورت ریح سوائی اخلاط است و نفس ظاهر است که نفوذ کافل بی اعانت ریح و ریح

در بیان ریح  
 فائده پنجم



صورت نه بند و ابقای نوعی منحصر بر تکمیل قوت که است و کمال قوت که موقوف بر هیچ معنی است پس روح نیز در ملکوت بدن مثل اخلاط اربعه یکی از اعیان و ارکان است در ماده بقای نوعی و هرگاه مزاج روح از اعتدال برگردد و بسبب شدت برودت کثافت پذیرد و حرارت ناریه آن زایل شود یا کمتر باقی ماند در هر موضعی که محقق گردد و وجع و تمدد و نفع احداث نماید و یکدم فزاید و آرام ندهد چنانکه در قوی روح ریخی و وجع الکلیه ریخی ریخی و وجع الطحال ریخی و وجع معده ریخی ظاهر و مشهور است و استسقای طبعی و قیام ریخی و نفخه رحم را همچنین قیاس باید کرد و چنانکه اخلاط همیشه در وقت در بدن موجود است هیچگاه اعضا از روح نیز خالی نمیشد پس بیان تمام آن در روح و در روح همین قدر تفاوت است که روح بخارات لطیفه عاره است و روح و دخانات بارده و تعریف روح چنین کرده اند از روح دخان باره تولیدن لطیفه الاغلاط پس تکون روح در قلب نیز ضروری است زیرا که قلب مقام نفع و خون تولید بخارات لطیفه یعنی روح حیوانی است و در مقام نفع و تولد بخارات و دخانات ضروری است و در بخارات اجزای مائی و ناری و هوایی است و در دخات اجزای ارضی و ناری و هوایی است اما حکیم علی الاطلاق از امر روح قلب هر دم اخراج دخانات از قلب معتد فرموده و میاذا باشد اگر سبز روح اخراج اوخته نشدی قلب هرگز متحمل کالیف دخان نگرددیدی و علی بن القیاس در کب و آورده نیز تولد روح ضروری است که اینهم مقامات نفع اخلاط اند اما چون اخلاط بالکلیه دفعه واحده از کب مقامات خود میروند و کب از اخلاط خالی می باشد تا وقتیکه کبوس و گیر بر سبب روح نیز شامل اخلاط در عروق میشود و کب از تکلیف روح محفوظ و مومن می باشد اما کبیه و مثانه و طحال در بعضی اوقات بر روح ملبتلامی شوند و تولد روح چنانکه در قلب و کب و آورده و کلیه و مثانه و طحال است در معده و امعاء تولد آن ناگزیر تر است زیرا که اول نفع غذا درین مقامات است و در اول نفع حرارت عظیم و طوبت کثیر باید که غذا را مالمق نفع کب گردد و در جاییکه حرارت عظیم با طوبت کثیر و احترازی ارضیه موزره یعنی غذا شامل است تولد بخارات و دخانات نیز در اینجا بیشتر مقصود است پس معده و امعاء بالاخص و بالااستقلال بفضل علاحه چون اخلاط اربعه ضروری است و واجب آنکه



فائده ششم

نخون ریاح است و مرق در بخار و دخان همین قدر است که در بخاری اجزای و ناری و  
 هوای است و بخار سخیل است یاب میشود و دخان مرکب است از اجزای از معنی و هوای  
 و ناری و دخان کمتر شود و وسیل برودت نماید در وقت موسوم بر تیغ می گردد و در تمام  
 فضای اعضا بگردد و ریاح اعضای صمد را با سرخ خارج شود و ریاح معدیه و امعاء  
 و هرگاه در موقعی محقق شود احداث شود و ممتد نماید پس تدابیر آن استخوانات محکم  
 چون تقصید و تدبیر و تمزیق و تکمیل آید و اگر از این تدابیر تکمیل نشود و از آن  
 صورت نبرد در آن حالت بنضج و مسهل متوجه بعد تنقیه هرگز از مرض باقی نماند  
 فائده ششم در بیان نزله و تراپیر آن معلوم باد که اطباء مرض نزله را در امراض  
 و ماغ شامل زکام بیان کرده اند و این مرض را از امراض ضعیفه انکاشته تبدیله بر آن التفات  
 سهل میگردد و این فقیر را بهدایت ربانی آنچه حقیقت این مرض منکشف گردید شرح آن  
 بعد بیان زکام بذیل آن کرده میشود بدانکه اگر رطوبات غریبی و داعی برای الف که مجرای  
 خاص اوست و خارج شود از زکام گویند و توجه بعلبان زکام ضرورت ندارد و فقط در بعضی  
 از آب سرد و هوای سرد از لبنیات و حموضات و در بنیات و اغناسال و گوشت و شیرینی  
 کفایت کند سپهر روز بغیر مدد الفج ماده می شود و شش روز تمام ماده نغمه از راه الف  
 دوائی آن در فصل زکام مذکور خواهد شد و اگر رطوبات غریبه و داعی مجرای خاص که الف  
 وقع میشود و کسیکه ضعیفه المزاج باشد طبیعت او بنفع ماده زکام محتاج مدد و او میشود پس  
 الف است رجوع نکند و بدماغ محتمل گردد و در هر شق و ماغ که امثال آرد در آن شق بحسب کیفیت  
 استوار ماده امر اهن مختلفه و داعی احداث نماید و اگر بجانب جلد سر رجوع آرد مرض شیب پیدا  
 کند و اگر بطرف سرخ و طغ ریزد نسیان آرد و اگر بمقدوم و ماغ مجتمع شده استغفن گردد و در  
 پیدا کند و بعد از دوی احداث نماید و اگر بجانب عضلات روی ریزد پس اگر در عرض  
 باشد لقوه تشنجی و اگر در طول عضله باشد لقوه استرخانی احداث نماید و اگر در طرف اعصاب  
 ریزد و تشنج و کزاز آرد در متد و تشنج فزق همین است که ماده تشنج یکجا نباشد  
 و ماده متد و کزاز در خلف و قدام یکسان باشد ازین جهت عضو هیچ جانبی حرکت ننماید

فائده ششم در بیان نزله و تراپیر آن



و اگر بجای عین رجوع کند در نزلی وسیل و رطب و دوسمه آرد و اگر بطرت نم ریزد در دم لقمه  
 و در جم انسان و حرکت انسان و ورم لسان و استرخای لسان و فساد ذوق عادت  
 کند و اگر بطرت خشک ریزد و ورم خشک و در آخر فرجه خشک پیدا کند و اگر بخلق فروریزد خفاق  
 یعنی اسقوط لهات و استرخای لهات یا ورم لوزتین آرد و اگر از راه مری بغم سعه و سعه  
 رود سوز مزاج نم سعه و سقوت شهوت طعام بسبب استرخای آن و اختلاج معده و فساد  
 سعه پیدا کند و اگر از سعه با معاف فروریزد و اسهال نزله آرد و اگر بانثین فروریزد و عظم  
 انثین پیدا کند تا آنکه بعضی را بزرگی بجدی رسد که چون کدو در نظر آید و اگر بقضبه در پی  
 ریزد و سعال در بود و ضیق النفس احداث نماید و اگر بر پیه دار آید امر این ریه چون ذرات  
 و صل پیدا کند و اگر در جانی محقق شده مستقن گردد و احداث همی نماید و آخر الامر آن جمعی  
 مشبه بجای رقیه شود و نجات از آن کتر صورت بند و اگر کجایات صدر و باطن ع رود و  
 ممکن گشته مستقن شود ذرات الصدر و ذرات العرق و شوشه و ذرات اجنب احداث نماید  
 و درین زمان در اکثر بلاد هندوستان بسبب کثرت انار و آبشار کثرت و شدت نزله کجی  
 رسیده که اکثری از ساکنان اسصار و نقبات و قریات از انات و ذکور و طفل جوان و غیر  
 مبتلا اند و باعث آن در ای این فقیر زمین است که درین ایام بسبب کثرت انار و جو بیار که در بسیاری  
 از اقطار زمین جاری شده از بسیاری سیرابی زمین هوای این دیار خلیل طوبی گردیده از قران و انار  
 چنان مشهور میشود که بچند ایام همه ساکنان مواضع و قریات بر من نزله مبتلا شده یکس از کار زراعت  
 و کشت و کار محذور خواهند شد و لقمان تمام در آبادانی ملک و محاصل مملکت راه نخواهد یافت  
 و واضح بود که نزله هر دو قسم است نزله حار و نزله بار و نزله حار در مزجه جبار رطب از ماکولات و شربیات  
 حار رطب حاصل شود و نزله بار در مزجه بار و رطب از ماکول و شربیات بار و رطب است که در  
 نزله حار بسبب لطافت و حدت شدید الغوص است در اعضا و اعصاب و بسبب حدت ذاتی خود  
 اعصابی را خورانی الغور متفرج گردانند این رواست که چون بر پی ریزد و جلالت سخاوت جوهر ریزد  
 آنرا متفرج گرداند و چون بچهره رانغ و یا کجایات آن متسلی شود بسبب آغشته و متسلی شدن  
 شش و دماغ و اعصاب نفوذ قوت نفسانی در آن مستقر گردد پس حس و حرکت



اعضای آن شق محسوب گسب ماده ناقص و با باطل گردد چنانکه در فایح و استر فار و غیره ظاهر  
است و اگر استلای ماده در هر دو شق و مانع باشد مرض سکنه مراض گردد و یکبارگی مرض حرکت ساکن  
اعضا باطل گردد و از نزله بار و صبیق النفس در بود امثال آن بیشتر مراض گردد و علاج آن  
افراح ماده است بمضغیات و مسهلات آن صاحبان نزله را هر دو است که از آب بسیار سرد  
و هوای بسیار سرد و اعتسالی آب سرد و بوسم خریف و شتاز خواب روز و از کثرت خوردن  
آب و اقسام لبنیات و انواع حموضات احتراز واجب دانند و در هوای سرد سرد را  
بسر بند و گورا بگلو بند می نمانند و علی الدوام صبح و شام شمی را عادت کنند و یک میل یا  
زیاده از آن هر قدر که ممکن باشد حرکت نمانند که حرکت محض رطوبات است و کثرت درین  
آشت که هر قدر رطوبات غزیری روزانه متکون گردد بسیاری از آن از حرکت تخلیل سرد و  
مشی صحرای صاف از سفر بهتر است که هوای آن لطیف است و در آبای سیکه هوا سرد و اگر گرم  
باشد در حریم خانه حرکت نمانند و بیرون نروند و اگر بوسم تابستان حرکت کمتر کنند مضاف  
منیت که در ایام گرم با بسبب شدت حرارت تخلیل بیشتر است و از انواع مسامات رطوبات  
غزیه بدن خارج میشود و آن عراق است و صاحبان نزله را هر دو است که از بیداری منظر  
در ایضات متعصب برهیزند که آن موضع حرارت غزیه است و ظاهرا هرست که چون نقصان  
در حرارت غزیه رود بد یا بالضرور برودت در بدن غالب شود و کثرت رطوبت بیشتر  
در بدن موجود است پس هر گاه برودت و رطوبت هر دو غالب شود مراض بارده مراض  
شوند که جان بر شدن دشوار باشد قول اطباءست الحری و ذی و البر و هیکل یعنی حررت  
فقط از ایام دید و برودت قطعاً هلاک می کند و صاحبان نزله را هر دو است که همیشه در  
فصلین یعنی ریح و خریف تفتیه با سهال کنند و هرگز مبادت بعضی نمانند تا رطوبت از  
انچه از تخلیل باقی مانده در بدن مجتمع شده باشد با سهال خارج گردد و کسل و تری  
که بسبب رطوبت غزیه در بدن حاصل شده زائل گردد و وجودت و ذکادت در مزاج  
حاصل آید و اکثر تفتیه کنند کثرت سواد فاسده حرارت غزیه و سائر قوی اضعیف گردند  
و اکثر الامر در رطوبت غزیه حرارت غزیه پیدا آید و آنرا استعفن سازد و چون بخار است







یا جرح لاحق گردد این قسم امراض را ساذجی گویند و امراض مادی آنست که بسبب تغییر اخلاط  
 از لجه یا سادری یا بخراهِ عارض شود و تغییر اخلاط بر دو قسم است یکی عفونت و با عفونت باشد  
 یکی عفونت باشد ترا بر آن با تمیز امراض ساذجی قریب ترست و اگر با عفونت باشد  
 از عفونت هر یکی اخلاط از بعضی حادث می شود اگر عفونت در یک خلط است آنرا حایطی بسیط  
 گویند و اگر در دو یا از دو خلط است آنرا حای مرکب گویند و امراض ساذجی استعمال  
 معدهات و مبروات و سختجات و حملات کافی بشود و اما در امراض مادی با استعمال سفجات  
 و مسلمات و دیگر استفرافات مثل تی یا قند یا عجم مع الشرط یا از سال خلق آنچه مناسب  
 مرض موافق وقت و مطابق حال مریض باشد گزیر بخورد بلکه و دای معده آن را گویند که  
 از اخلاط از لجه هر خلطی که از حالت طبیعی خود تغییر شده باشد آنرا باز بحالت اصلی آورد معدهات  
 خون تخم کاستنی تخم کاهو کشیز خشک گل سرخ مناسب شامه براده صندل سفید براده صندل  
 سرخ مندی برگ خار برندی براده چوب شیشم براده آبنوس گل نیلوفر گل بنفشه ازین  
 ادویه مفزده که مذکور شد آنچه مناسب حال و موافق مزاج مریض روانند اختیار فرمائید  
 معدهات صفرا تخم خرفه تخم کاستنی تخم کاهو تخم خیارین کشیز صندل سفید بیدانه اسپغول  
 معدهات بلغم بادیان انیسون اصل السوس کون یعنی زیره و ارچینی مویز سفید الطیب  
 تخم قطنی جنازی معدهات سودا اسپستان سبج کاو زبان تخم خربوزه پر سیاوشان  
 اصل السوس انجیر مویز انیسون دهر گاه انیسون را با دیگر ادویه در مطبوخ اندازند و جابه  
 به بندد ملطقات یعنی ادویه که اخلاط علیظ را رفیق و قطع کنند اهل اسطوخودوس  
 انجیر خردل حب قرطم سیراخر خنکشت با بونه و ارچینی سعدون زوقای یا بس قسط صغیر  
 پودینه سداب ناخواه سبکیخ مازقز ما مقیات که اخلاط ثلثه معده را بلقی خارج کند  
 اصل السوس نیز متشتر جز العقی که بندی مین بچل گویند سبکیخین ساده عرق شنبلیله  
 تخم ترب تخم شنبلیله تخم خربزه نمک طعام آب بیکرم مصفحات تصفیح سود نمایند و ریاح  
 علیظ را تحلیل کنند از خراشته بادیان انیسون استین تخم کزتن سیخ کزتن اسطوخودوس  
 ناخواه برگ سداب تخم کشتولینات شکم معده را نرم کنند و بیوست معده را نرم نمایند



برگ خرفه بزرگ پاکست مغز پسته دانه حب السمته یعنی خرد و تخم برک قطف یعنی تخم اسکه  
 کجا و شکسته سرخ شیر کاذب شکر عرق نشکر حساب است شکم یعنی شکم جاری را بنده کند تخم ریحان  
 بیدرنگه کلاب مطفلی باگفتند سماق بادیان بریان یزده باریان گل ارمنی زهر مره پیستا  
 حب الاس بیگمیری اسغول تخم مرداب رنگ دانه الاچی سفید بود نه خشک زنجبیل خشک  
 کشته شده گندم قابضات یعنی هر چه از بدن روان شود آنرا بنده کند حب الاس دم  
 خزان طلبا شکر سماق زرشک مطفلی عدس باز و جوز السره یعنی ما همین گلهزار حفت باو  
 دست نرنج پوست پیرون پسته پوست سنگدان مرغ مغز تخم باقلات مدارات بول مدارات  
 تخم خیارین تخم خرفه تخم خرفه مغز تخم کدو مغز تر بوزخار خشک تخم کاسنی آب مروق  
 برگ کاسنی کاسنی مدارات عمارت تخم کتان بادیان انیسون تخم کمرنس تخم مصدق اسارون  
 تخم بزبوزه شونیز ناخواه مدارات حیض که حیض بسته را بکشد شاید شکر اشعیر پوست  
 خیار شکر بجه اسارون تخم کمرنس اصل شونیز ناخواه بزرگ کابلی بر نخاست یعنی بودادان  
 سلیم بزرگ سداب با بودنه کباب چینی زوفای خشک مصدقات که استعمال آن  
 در سرد عارض گردد و بزرگ بلخ یعنی اجوا این خراسانی کند کرات سبب سیر یا ز عدین علیه  
 تخم کتان بادچنان ترب علی الا تقال خوردن سنومات که است شام آن خواب آورد و بیدار  
 لطف کند گل در برگ ریحان و گل خشخاش سفید بوییدن و از تخم خشخاش و یا مغز تخم کدوی قمرین  
 بوییدن و یا تخم کاهود یا مغز تخم تر بوز شیره برآورده و به نبات شیرین کرده خوردن در وقت گل زیارت  
 در وقت نیلوفر دریا روغن بادام دریا روغن مغز تخم کدو با روغن کاهود بر سر و پریشانی باییدن  
 در آن جو خوردن مسهرات یعنی دفع خواب تر فضل آب سائیده پریشانی  
 در عین طلا کردن و سرکه بوییدن و با برنج فیقر آب جوش داوه از آن آب غرغره کردن  
 کاهود بوییدن و خردل بسرکه سائیده پریشانی و صد عین طلا کردن محکمات رودیه که از  
 حضرت استعمال آن خوابهای پریشان دیده شود گزند او با و با تلو و پیاز حاتم  
 بویار و از بکثرت خوردن مالغات اعلام رودیه با خاصیت سنگ بلور با چوب زیتون  
 در گوا و بختن یا شب بمانی زیر سر کرده ختن مفشیات ادویه که نفع در ترک بکشند



با بوی شیرین مرز بچونش بودینه برگ سداب تخم کرفس هیچ کرفس با دیان انیسون بر سجا سفت  
 یعنی بومادران زیره ناخواه محذرات امینون تخم خشخاش سفید جینشا هتره بزرالینج  
 اسپند برگ نمبا کو تخم جوز نائل که هندی دهنوره گویند کانج شوکران قنب کند رسکانات  
 یعنی ادویه عثمانی آرند انیسون تخم خربزه افنتیون سفیدی بیضه مرغ کثیر انشا ستمه  
 منقیات یعنی ادویه عثمانی آرند انیسون تخم خربزه افنتیون تخم گز برگ سداب  
 سوخته مفرحات اسفیل زرنج زان سبز سرگرم کبوتر آکب آب نادین صابون  
 نسقات قروح از گوشت زائده نوتیا از زروت نمک مردار سنگ صدف سوخته  
 آکب شیشه صبر منقیات قروح از سوخ اهل زفت عمل نمک آب کامه رادعات  
 بزر قلوبا گلنار عنب الشعلب فلفل کشیز خشک صندلین اقا قیامنا مسرعات سکر یعنی  
 نشه شراب زودتر آرد زعفران مغز بادام برگ قنب بسیار اشته در شراب داخل  
 کردن و بعد شراب شراب زعفران یا اشته بوئیدن یا چند دانه مغز بادام تلخ یا کبک کانج  
 خوردن موخرات سکر یعنی نشه شراب بدیر آرد بعد خورد شراب بی یا مغز بادام شیرین  
 یا مغز نارجیل خوردن یا قدری کشیز خشک خالیدن در مرغ خمار شراب انار ترش خوردن  
 یا در شربت قند یا نبات قدری عرق لیمون انداخته خوردن و شربت انار ترش و سکنجبین  
 لیمون نیز همین فایده بخشد مقویات دماغ آله مراد مرابای بلبله و مرابای سیب مرابای  
 بی گل سرخ گلکاب مغز فندق مغز بادام شیرین مغز تخم کدو تخم کاهو سوخته کوفی  
 سنبل الطیب جوز بواعود هندی ترنقل زعفران زنجبیل گوشت ماکیان شیر مشیر  
 مقویات و مفرحات دل انار شیرین انار ترش آبر شیر آله پوست ترنج اشته  
 باد بچوبه شاخ مرجان بیخ مرجان بهمن بفساج تخم حاض برگ تنبول سیب بی زهر  
 جد و راننده الچه سفید و بیخ دار چینی گل گز گل متقابل صندل سفید طباشیر قرمشک  
 کشیز برگ گاد زبان گل گاد زبان گل خلیفه سنگ شب عرق کپوره سنگ عنبر مقویات  
 جگر آسنیتین جوز بود زرباد سعد و بیخ دار چینی تخم کثوث اسارون مغز بسته صندل  
 قافله عود هندی زراوند باد بچوبه مویز غافق کاسنی گل سسغ زرشک نشاسته انار



مضرات جگر آداب سردنارنگی خزما بجز خشک و تر و مداومت سرکه دهند که بویوم زمستان  
 حاصل شود مقویات معده آله انار وانه پوست بلبله سماق بهی طبایسته گل سسج خود  
 هندی مرابی بلبله اسارون اذخر لفل سیاه شیر شتر پوست ترنج نبادر بجنوبیر جوز بوا  
 دار چینی زر نباداشسته سعد سلیمه سازج هندی کچنال فر نفل قاقله کندر پودینه پوست  
 سنگدان مرغ وهر چه مقوی معده است مری و امعار اینز تقویت می بخشد مضرات معده  
 آلوئی شیرین عناب تخم کنان بوبیا کبج سیاه مارا شیر آب گرم و مری و امعار اینز اینهمه  
 انباشتد میرساند مقویات اشتهای اطعام عرق لیمون پوست لیمون پوست ترنج  
 لفل زرشک مصطکی خولجان نمک هند قاقله شیر شتر آب سرده آنچه مقوی معده است  
 مقوی اشتها نیز هست مقویات دندان ولته گلنار شب میامی سوخته کندر شامخ  
 گوزن سوخته مسمی پوست بلبله حسته بلبله سوخته فلفل عاقر قرقاساق زیره گلاب  
 سعدا زوی سبز این سفطگی کندر طبایسته رائه الالبچی سفید لفل سیاه سوخته کسین  
 براده آهن تنباکوی سوخته سنگ جراحی کبابه خندان قسط شیرین پوست سولسری  
 تخم سرس عدس مقشر مرغی بیخ کنی مضرات و اندان ولته اقسام شیر علی الخصوص  
 شیر شتر و ترب و آب برت و آب مشوره و اقسام ترشی با مقویات بصیر آله بلبله زرد  
 بادام شیرین بادیان پیاز پنجه صدمت سوخته آبریشم سوخته سر افلیما می نفتسه و طلا  
 فلفل سیاه مشک زعفران مروارید عمل کرده از میل طلا در چشم کشیدن مضرات بصیر کرب  
 و کاهو عدس و گندنا کزرت خورون و بشیر ترنگ سبب شتر گردیدن و زیاده تر در آب  
 حرکت نمودن و بطرات اشیا تا بان و در خشان نظر کردن اما دیدن نور تر بصارت را قوت بخشد و نظر  
 کردن بسوی آفتاب بصیر را دین دارد مدارات عرق و شیر و بول و حیض اینستین و قوه  
 یعنی مجبیه و با بونه و تخم کنان و تخم کشت در بول و حیض و عرق و شیر انداصل السوسن بر سیا  
 دشان در بول و حیض است و بادیان بولد شیر و در بول و حیض نمودن یعنی پودینه مرغ عرق  
 و حیض است و ناخواه یعنی اجان در بول و حیض و عرق مقویات باه گوشت بزغال  
 کب ساله مرغ و درین دماهی رو پودینه مرغ و ماغ عصافیر و سلجم و گرز و ترب



و پیاز و شیرینش و شیر گاو و روغن گاو و شیرین و برنج همراه شکر و خرمای بادام و فندق و حب  
 السنه و مغز پسته و چلچله زده و ثعلب مشری و شقاقیل مشری و خواجگان بوزیدان خار حنک بمن  
 سرخ و بمن سفید تووری سرخ تووری زرد و کهنه مقشر تخم تره تیزک تخم بزرجمهر تخم گزنه است  
 اصل سببش بوسلی سیاه بوسلی سفید عاقر نقره خامه سنگی تخم گندنا تخم پایز تخم گزنه تخم شادانه  
 تخم خشخاش سفید و ارغوانی در انفلز زنجبیل اشنة اسارون زر نیاد و بانسل و لسان  
 العصافیر قاطعات باه فرخ تیزک کاسنی کاهو سداب ایری ساقه مندی مرو و کبچ سلی  
 کشنیزه کوی شیر خام بیخ نیلوفر تخم خشخاش سیاه کافور و بزره آکب سرد و نوشیدین و  
 اقسام حوصفات مثل لیون و نارنگی و زنج و منتهی و اولو بخار و دیگر است با که بشیر شکنند  
 ریاح باشد بولیات منی تخم گندنا شقاقیل سور بخان شیرین مغز تخم مصفر میانه  
 خام و پخته و شیر گاو و شیر شتر و همراه شکر و گوشت ببطور مرغ و حسب الزم و بمن سرخ  
 و سفید بوزیدان مغز بادام شیرین مغز پسته تخم تره تیزک تخم و لسان العصافیر ارجیل  
 تووری سرخ و زرد تخم کتان اشنة ترنجبین زنجبیل و مشک زعفران محملات منی که منی را  
 کم کنند او بیه سرد مقلل منی تخم کاهو بزره بزره کشنیزه خشک بلوط گل نیلوفر تخم  
 خرمنه براده صندل سفید گلنار عدس ادویه گرم مقلل منی تخم پنجگشت تخم ترنجبین  
 نفل سیاه و نفل سفید پودینه زیره سفید و سیاه مرارسات منی استنتین و رسنه  
 ترکی ترس برگ سداب بادیان تخم کرفس منقعات سنگ گرده و نشانه بر بخا  
 یعنی بادران اسارون تخم خر بوزه خار حنک رازیانه پرسیاوشان نخود سیاه حب القلت  
 بادام تلخ سجد سکنجبین حجر الیه و سنگ سرماهی محملات اورام اکلیل الکلیک سوج جادو شیر  
 آشن پرسیاوشان اسفیل یعنی پایز و شتی با بونه برنج است از خرباقلا اسارون خطمی  
 زفت روی بیخ روی سوسن ترس نشانرا کمار مرزنجوش خافت قنه نوزده خروع عرا و عات  
 اورام با مینا افاقیا اسفول گلنار عنبا ثعلب نوزل کشنیزه صندل سرخ صندل سفید گل سرخ  
 طلیات اورام صمغ زیتون بزره بزره مقلل سعد و عنق میدا بجز روغن پسته و انه سیم بط مغز  
 ساق گادا اسفول خطمی تخم گنوج مغز ساق که سفند زفت روی منقعات اورام اکلیل الکلیک



بزرگ یعنی حکم کتان ایر ساسیه ساسیله سوم تخم خطمی مرکزی برگ کوی برگ نار برگ سنبهالو  
 برگ نر سر هر چهار بر او می آید و زمان در جامه تر چیده در خاکستر گرم ساعتی بگذارند که نرم شود  
 پس بر آرد و یک گرم بر آرد مثل و مثل و عیزه بر بند و صفت است او را م یعنی نشکافنده و درها  
 اسفیل یعنی پرازد و شمع زنج زاج سبز شیر میز عات یعنی بیشتر استیجار شیر و در مثل بیشتر آگه و شیر  
 زقوم خار دار و پخیال کبوتر صحرایی آگه آب نادره تصفا فریون صابون و کلات رحم ضمیمه  
 یعنی گوشت ز چهار بار بر آید و از قرصه دور کنند از زروت آنتان مردار سنگ تو بال مس سفید  
 سینه و در صدف سوخته زنگار تو تیا مجلیات که قرصه را از دریم مردار سنگ پاک کنند اهل  
 زفت شوره نمک آبگامه ایر ساسعل خالص زرنج حب لبان قاتل گرم که گرم زخم  
 و امعان استعمال آن بمیرند بزرگ کابلی آسنیتین حبه زونای خشک کرد یا حرمت پودینه  
 تقبیل شونیز برگ شفا لوتر مس میم صبر ورق برگ نیب مد ملات ادویه که قرصه را از گوشت  
 صلح پر کنند آگه یعنی سره سیاه از زروت اسنیخ دم اخوین زفت زراوند بازنگ زیره  
 ایر ساسعل کل مخوم سنگ جراحی سال محففات که زخم و قرصه را خشک کنند صدف  
 سوخته خرما می سوخته سم اسپ سوخته و سم خر سوخته از زروت آشته مردار سنگ مافات  
 نرفت الموم که جاری شدن خون را از زخم بند کنند آگه یعنی سره زرشک دم الاخوین  
 گیر و مضمض گل ارمنی کمر با بارتنگ بیج انجبار حکیمه التیس یعنی ریش و رحمت برگ زیره مصلح  
 پر زینه نشاسته باز و کتفه سفید رو پودینه یعنی جواز اسر و بزرا لسیج کشنیر خشک ادویه که مضمض  
 اخلاط است سفنج با مصلح اطباء عبارت از دو است که خلط فاسد را اگر بسیار بود  
 باشد اندکی غلیظ کند و اگر بسیار غلیظ باشد اندکی رقیق کند که قابل اخراج و سهل اخراج  
 گردد مضمضات صفرا غناب گل سرخ گل بنفشه گل نیلوفر شاهتره تخم کاسنی نبات آگند  
 با کبجین ساده با زنجبین یا شربت آلو صابون زرد که در صابون سرفه را گل سرخ  
 و کاسنی و شربت آلو هرگز نهند و کاسنی که عادت نرفت الموم داشته باشند تر بجمین گل  
 سرخ و برای ایشان هر آینه مناسب نیست مضمضات بلغم باربان تخم خطمی اصل است  
 منتشر بر بخاسد مویز پر سیادستان انجیر زرد تخم صدف کوفته اسطوخودوس نبات و اگر تپا باشد



باویان و اسطوخودوس را سوزن کرده گل نمیشود و عناب و سپستان داخل کنند منفضات سورا  
 برگ گاوین زبان گل گاوین زبان عناب سپستان شاهتره با بد بخوبی به سفنج کافور استیون در جابحه بسته  
 اصل سوس مقشر اسطوخودوس پر سیاوشان که نبات داگر بسبب دنا و خون شور و داهیل  
 و جرب و عادت شود و در بنجا تنقیه واجب میگردد پس برای تنقیه خون و تنقیه ماده این  
 منفع و هند منفضات مصفی خون شاهتره برگ خای خشک باویان سرخچکه براده صندل  
 سرخ عناب مندی بر نندی مویز نبات اگر موسم و مزاج جار باشد منقوع و سهند عسلی  
 حنیانده و الا مطبوخ یعنی چه شانه شده روز منفع داده سهمل و سنده با آنکه در امر اض و دی  
 که فصد زوسی باشد اگر خون با دیگر اخلاط غیر طبعی مخلط نباشد اول روز فصد رواست زیرا که  
 خون بذات خود محتاج بفض نیست بغیر استعمال منفضات فصد باید کرد اما هرگاه در خون  
 خلطی از اخلاط ثلاثه غیر طبعی یعنی صفرا و بلغم و سودا مختلط شود و خون را از حالت طبعی  
 مستغیر سازد در آن وقت حاجت بر او منفع می باشد تا ماده که با خون مخلط شده بفض  
 گرفته قابل اخراج شود پس بعد منفضات در سای این فقیر سهمل ستر آمده از فصد تا خون  
 محفوظ ماند و سوادی که باعث تغییر خون شده با سهمل خارج شود و همین قاعده و دستور همیشه  
 در مطب این فقیر جاری مانده و حاجت بفضد نیفتاده و اطباء می روزگار در تب مطبقه که از  
 روات و عفونت خون عادت می شود فی الفور امر بفضد میکنند پس هرگاه از منقوع  
 مرقومه الصد ثابت شد که روات خون بغیر اخلاط ثلاثه غیر طبعی ممکن نیست در انجام  
 منفع داده تنقیه سهمل کردن واجب است و باعث عفونت حرارت در طوبت میشود پس  
 هرگاه در عروق بخون اصل رطوبات غریبی شامل شود و حرارت غریبی در آن پیدا شود و تب  
 عفونت در خون پیدا آید و از عفونت خون در عروق تب لازم حادث گردد و منفع تب  
 مطبقه گل نمیشود گل سرخ گل نیلوفر عناب شاهتره براده صندل سفید آمله کشیزه خشک  
 نبات حنیانده کنند با جو شانه هر چه مناسب حال مرضی دانند بعل آرزند کباب سحر شانه  
 یا بجایانند و نیمه صبح و نیمه شام بدهند اگر بخت صورت پیدا شود فی الفور براده صندل بوقوت  
 کنند و اگر آنرا بخرکب نیز ظاهر شود گل سرخ را نیز سوزن کنند و اصل سوس مقشر بکیو فستق



چنانچه در سینه زیاد کند و اگر مریض را از اجزای زیاد تر باشد چنانچه تخم خشک یا منقح را شیر  
 بر آرد و در مطبوخ یا ستوق همیزند و بنوشانند و اگر شکایت صداع داشته باشد با شیر تخم  
 منقح که در شیر کشیده به با سینه زد و بنوشانند و در شب سو نو نخس را ای اطباء بدان  
 است که چندین خون در سینه بگیرند که مریض را غشی طاری شود یعنی مراد آنست که بمیرد  
 یا قریب مرگ رسد و باعث حدوث تب سو نو نخس غلیبان یعنی جوش خون نوشته اند  
 و این قاعده بدیهی است که در شبی رطب هر گاه حرارت غریزی اثر می کند آن را جوش  
 می آرد و چنانکه در شیر ظاهر است که هر گاه شیر بر سر آتش نهند چون حرارت آتش در آن  
 اول اثر کند و بخارات در اجزای شیر محسوس ماند غلیبان در شیر پیدا شود و جوش آنرا آنکه  
 قریب آن شود که از طرف بیرون افتد پس در آن حالت برای حفظ شیر و در تمبر مجمل  
 می آرد یا آتش را از او بگیرد آن بیرون می کشند و یا قدری آب سرد بر سر جوش شیر  
 بزنند فی الفور جوش فرو می نشیند پس در جوش خون امر با خراج خون کردن بدان  
 بدان می ماند که بحالت جوش شیر هیچ تمبر حفظ آن نکردن و آنرا بحالت او گذاشتن تا اینکه  
 ظرف بیرون شود و رایگان رود و این هم مشاهده شده که اگر ظرف شیر گران باشد در حالت  
 جوش فرو نمی ریزد و اندرون ظرف جوش میزند و قائم می ماند هر گاه از حرارت آتش تمام  
 اجزای شیر یکسان گرم میشود و آنرا که از حالت شیر تجلیل می رود و بخارات غریبه از آن اهل  
 می شود و باز غلیبان در شیر باقی نمی ماند پس ازین مثال ثابت شد که باعث غلیبان خون  
 احتباس بخارات مایه خون است که بسبب تشدید مسام خارج نمی شود و درین حالت تمبر  
 مناسب اینست که اندکی تبرید دهند که شدت حرارت کم شود و مفتحات خشک ساقیده  
 بر بدن مانند که افزوده مسامات مفتوح شود و مدارات مناسب دهند که او را ببول و عرق  
 کند و علاج آن آنچه معمول این فقیر بوده بمقام آن نوشته شود و انشاء الله تعالی و در ما شرا  
 اگر تجربه فقیر رسیده که حضرت خضد و سبیل بر او میباشند و در مرهن شری یعنی تمبر نقطه  
 استعمال محملات و مفتحات که تجلیل داده و تفتیح افزاه مسام نمایه نفع کافی می آید و در نسخ  
 که نفع صفرا در سه روز و نفع بلغم در سه روز و نفع سودا در پانزده روز می شود اگر رطب باشد



بکثر ازین ایام نفع حاصل می آید زیرا که تب بنفشه نفع اخلاط است مسهل است بر آنکه سهل  
 باصطلاح اطباء آنرا گویند که موافق اسهال از دماغ و عروق و مواضع لعنیه کبشند و باسهالی  
 خارج کنند و شرائط مسهل و سایر مستلزمات آن در علم الابدان در باب مسهل بیان شده  
 مکرر ذکر آن درین مقام ضرورت ندارد و در اینجا فقط ادویه مسهلی نوشته می شود و واضح باد  
 که در مسهل همه ادویه نفع داخل می باشد اما اگر در نفع اصول موجود باشد معمول اطباء است  
 که در مسهل همه ادویه نفع داخل می باشد بحسب آنکه وقت ادواری در اصول قوی ترست  
 و آن را موجب تحریک طبیعت و نقصان اسهال تصور کرده اند و سواهی اصول همه اجزا  
 قائم دارند و دواهی مسهلی بر آن مسترد کنند جمهورا طبای زمان در هر مرتبه از هر خطی  
 که باشد در تنقیه عام علی العموم مسهل خیار شنبه میزند اما هرگاه تنقیه خاص دماغ  
 مطلوب باشد روزیکه مسهل سوم و سهند آخر شب قدری حسب ایارج میزند و این فقط  
 محض هدایت ربانی بجز به معلوم شده که خیار شنبه باد موی مزاجان موافقت دارد و باصفرا و  
 مزاجان کمتر در امراض دموی و صفراوی و اورام باطنی که از ماده صفرا یا خون باشد  
 نفع می بخشد و با بلغمی و سوداوی مزاجان و صاحبان نزله و کسالی که غلبه ریح در نهاد  
 ایشان بیشتر است کمتر موافقت دارد و فائده بوجوه حسن نمی بخشد و منافع مسهل چنانکه باید  
 و نشاید ظاهر و آشکار بشکند و پس مسهل سنا و لیلیه را با بقره های مناسبه خیلی موافق مزاج  
 و نافع امراض یا فتم در امراض بلغمی و داعی با حسب ایارج یا حسب شیطرت یا حسب لیلیه  
 بمواقع مناسب و در امراض سوداوی با سفوف لاجوردی یا معجون سنجاق و غیره خیلی موافق  
 آمده و در حمیات بلغمی و سوداوی نیز با سفینات مناسب نفع بین می بخشد بشرطیکه نفع  
 بجزئی شده باشد و بجز نفع کامل اگر غلبت در مسهل کنند تنقیه کامل نمی شود و حنظل و  
 سنا و باقی می ماند و در تب ممتزجه و خفقان حار مسهل شربت و در مکرر را سپندیم و اکثر  
 بصل آردوم و نافع یا فتم و اگر شربت از گل تازه یا فتم از گل خشک و گلاب سازند و بجا  
 بروم و نفع بین از آن مشاهده کردم و معمول اطباءی روزگار است که در علاج حمیات مسهل  
 اولی پوست لیلیه زرد و مسهل دوم پوست لیلیه کابلی و مسهل سوم لیلیه سیاه و در اجزای مسهلی



داخل میکنند چون وجه کالی آن بقیاس این فقیر نماید تا حق دنا رو او چون پیر زمان پانصد  
 رتبه در سنوز معنی مانند عبید از عقل صواب اندیش انباشته از اول سهیل هر سه  
 بلبله داخل کرده در هر سنجگاه غللی و فساد می از ان مشاهده نمودم یعنی نه تسدیر مسام  
 کرده و نه اسهال کبیدی آورده اما جرب کردن آن ضروری است تا اصلاح آن کامل  
 شود و جرم بلبله سسد است نه منقوع یا مطبوع آن در چون باستانی شامل می باشد است  
 بالعصر هم می آید که باستانی تمام مواد غلیظه خارج میکنند و هر سه بلبله با سنا با حنجره مواد  
 فاسد افلاک مثلاً خلی قوی العمل و جلیل الافراس است و در وجع مفاصل و در وجع الورك  
 و عرق النساء و تقرس همچون سورنجان شیرین یا مطبوع سنا و بلبله برگزیده و همیشه نافع دیدیم  
 اما خوب تجربه کردم که در عرق النساء که از ماده خون باشد بهتر از فصد عالی و دیگر میت تا که  
 خون از رگ نرگور خارج نشود هرگز استیصال ماده مرض نمیکند و بعد سهیل برای چند روز  
 صحت حاصل میشود اما باز عود میکند در بعضی احوالات اضطراب و اضطرابی انداز پس  
 چهار مرتبه فصد کنیم و بعد فصد سالها گذشته که بار دیگر عود نگردد و اکثر فضاوان  
 در غلظت و بیانادانی و افقی فصد عرق النساء سابق می کنند در بعضی احوالات صحت حاصل  
 میشود و این فقیر در بردی خود چند ان کسان را از اناث و مذکور بر پشت پای مقابل  
 میشود وسط و خضره فصد کنانیده و بگرد بر آید خون راحت و آسایش تمام برهنی حاصل  
 شده و همه فتر اطو مراتب ضروری فصد در علم الابدان در باب فصد سدرج است  
 در انجا ملاحظه کنند و بعل آرد و در وقت بلخ سهی و سیکه و بلنجی روغن بید و انجیر فقط  
 مطبوع سنا بغیر بلبله با دیگر ادویه مناسب چون مغز تخم منصف و پوست بیج خروع و  
 بی بی پوست بیج حنظل و انجیر نرگور و جلی سدرج الاثر یافتیم و در امراض نرگی حار باشد با بار  
 طبوغ سنا بلبله با و حب بلبله و دای عجیب و عزیز است و در امراض کرده و مثانه  
 طحال و کب و رحم نیز مطبوع سنا و بلبله کارهای نمایان کرده اما در او را احتیاط برای  
 احوالات ضرورت سهیل لب خیار شنبلیله با آ و دویه مناسبه دای سیدک است و در خنثی  
 من ازین شرح و بیان آنست که چون در اختیار کردن سهلات و ندرت جز آن سهیل است



ربانی طریق این فقیر معالفت رسم دستور عبینه قدیمه اطباست لهذا پیشتر با کلمات آن پر ختم  
 تا اطبای وقت عند الملاحظه چنین گمان نبردند که از خطا و نادانستگی چنین اختیار کرده ام و  
 معلوم است که اطبای زمانه مرض یا صبح را که برای حفظ صحت مسهل گیرند چون مسهل  
 خیارشنبه سینه آکیده بلخ سیفرمانید که بر فراز و نشیب نروند و در حرکت در قنای کمال آهستگی  
 اختیار نمایند و در تمام آیام مسهل و ما بعد آن نیز فضا و عشره غذا بجز شکر که آن از برنج و  
 دل مویزگ میسازند غذای دیگر یعنی دهند بسبب این چنین بر میز است شکرید مروان از مسهل  
 گرفتن عار و انکار و احتراز دارند و چون تادمت که از مسهل نیگیرند بسبب اجتماع مواد و  
 که تبادی آیام در سحره و اسعاده و عروق و دماغ و دیگر اعضا مجتمع میگردد بر بستر بخورند  
 می افتد پس باعث رجوری خواص و عوام عدم استعمال سهلات است که تادمت در آن  
 نیگیرند و هر حالت رجوری چار و ناچار مسهل نیگیرند همه تکلیفات آن تادمت الع  
 یاد میدارند لهذا آیام صحت برای حفظ صحت جرات و حبارت با استعمال آن نمی نمایند  
 و چون قدر بزرگ لبریز مسهل خیارشنبه را یاد می کنند چون شاخ بید بر جان خود میزنند  
 و قطع نظر از این مراتب یک جام بزرگ یک مسهل خیارشنبه که در آن ترنجبین و شنبه خشک  
 روغن بادام و غیره می باشد اگر عطار رعایت کند بکتر از هشت آنه تیار نمیشود پس اگر بر بستر  
 بیچاره غریب را بعد خوردن مسهل قی اضطراری آید و مسهل در معده نماند تا تم بجانم نظر  
 است که هشت آنه را گمان رفت و هیچ کاری بر نیاید نظر اینهمه خرابی در رفیع کالیف  
 دشواریه مثل سنا و بلبلیه را بهدایت ربانی اختیار کردم و هر مرض را از انانث و زکا  
 و طفل و جوان دام و بجز منافع گثیره تنوع هیچ قائله ضرر و شائبه نقصان ندیدم و حدیث  
 که در اوصاف سنا و بلبلیه وارد است و خواص و طبیعت آن آنچه اطبا نوشته اند  
 سقاله چهارم مذکور شده مگر شرح آن در مقام ضرورت نثار و مسهل صفا گل  
 گل نمیشد گل نیلوفر شاهتره عناب تخم کاسنی آلوست بلبلیه زرد سنار کلمی  
 تخم مغز کبود و او را در کب و نیم پاد آب گرم وقت شب نجسیانند و صبح فضا و عناب  
 را از آنکی بالند تا شیر آب در آید پس صاف کنند و در آن گلگندمالیده باز صاف



و شیره مغز تخم که در انداخته بنوشانند و در نقل مسین قندی آب گرم انداخته تر و از نرسیده  
اگر مریض سهل را نمی کند با عمل سهل کمتر شود همان نقل مسلک را اندکی مالیده صاف  
کرده قندی شکر سرخ انداخته باید که بر ستم در بنوشانند که در سهل همین معین داشته ام  
و بجز نفع گاهی ضرری مشاهده کرده ام و چون ماده صفر اسریع الانفعال است و از آنکه  
دست اسهال شروع میشود اگر از اتفاق در راهم بقی میندازد پس صبر کنند تا نصف  
روز استراحت کنند و اگر تشنگی غلبه کند عرق گاو زبان در آب جوش داده سرد  
کرده جرید حبیب بنوشانند و غذا برای صاحب مرض صغری بهتر از آش جو  
نیست پس ضرورت است که تا آخر روز پنج شش دست اجابت شود هر گاه خواست  
غذا کند آش جو دهند و این خود بلین طبع است و نیز مبرد سهل بلغم بادیه این تخم خطمی  
بر نجاست یعنی بودار ان مویر بر سیاه پشایان این نیز در تخم صغری گفته اسطوخودوس  
اگر تب باشد بادیه در نجاست و تخم صغری و اسطوخودوس بوزن کرده گل منفته  
عناپ و سیاه داخل کنند پوست بلبله کابلی سناری کی روغن اینجیر شکسته سرد  
تپ باشد بجای روغن بید اینجیر روغن بادام کنند شب بخبیا نند و صبح جوش داده بنوشانند  
و حسب معمول نقل دو ارابای مد در آب سرد در آنکه حاجت و ضرورت مرد شود باید که  
شکر سرخ بار دیگر جوش داده صاف کرده بنوشانند و اگر دروا بقی نیندازند و اسهال بخوبی  
متروک هیچ حاجت در نیست بعد فرغ از سهل غذا دهند و بهترین غذا در امر این بلغمی که  
تپ نداشته باشد نان بار یک در شور بای کم روغن حل کرده بخورند و اگر باستمال شرب  
صفا نده باشد در مال موزگ تر کرده بخورند و ولد کندی بر بیان از نملین و شیرین هر چه  
تناول نمایند باشد تناول نمایند سهل سودا برگ گاو زبانه شاستیه گل گاو زبان آلپ  
عناپ سیستان بادریچین و انقیون در خرقة سبزه اسطوخودوس انیسون سیاه پشایان  
پوست بلبله کابلی بلبله سیاه سناری کی شکر مغز بادام انداخته بنوشانند و نقل دروا  
صبح شکر انداخته جوش دهند پس صاف کرده شیره مغز بادام انداخته بنوشانند و نقل دروا  
را در آب سرد درند و غذا ضرورت مرد جوش داده بقدری شکر شیرین کرده بنوشانند و بی ضرورت



هرگز نماند مدد در دو حال لاحق می شود یا در وقتی بینه از وی اسهال کمتر آرد و اکثر نادانان  
سهل قوی را دوست دارند اگر ده یا نوزده دست اجابت بکثرت شود و بسیار ضعیف و  
نا توان شوند بدانند که سهل خوب شده و اگر اسهال کمتر آید و قوت بجا ماند اگر چه در اسهال  
بر او بسیار خارج شده باشد گویند سهل خوب نشده و از جمل نادانانی این نماند که سهل  
مخصص برای اخراج مواد فاسد تجویز شده پس هر گاه مواد فاسد که باعث مرض و اسهال  
شده خارج میشود بیشک قوت و توانائی در مریض پدید می شود اگر بر فراش ریختن چوب  
مرده افتاده بود بعد دو سه روز اسهال بر خاسته می نشیند و اگر طاقت بر خاستن نداشت  
بعد اسهال بر خاسته قدمی چند می رود پس این علامت قوت و توانائی است و هر گاه  
سبب سهل قومی اسهال بکثرت می شود و دمای حار ماده را بقدر خارج می کند بیشک همراه  
مواد فاسد مواد اصل نیز خارج میگردد و خارج شدن مواد اصل باعث مزه بضعف و ضعیف  
میشود و بعد صحت قوت و توانائی با وصف استعمال ادویه قوت افزا میدهد و از حاصل  
سیگرد پس سنا و بلبله هرگز اسهال بقدر نمکنند و اگر مقدار وزن بر قاعده معین بود با خرج  
مواد فاسد هرگز تصور نکوتاری نمکنند سنا سنبه مخرج اخلاط باشد است پوست بلبله زرد  
سهل صفا پوست صفا کابلی سهل باغ و بلبله سیاه سهیل سودا هر گاه این چهار حسنه  
چون اربع غماهر کجای می شود کبال آسانی و بی خوف و اندیشه کارهای بزرگ سراخسبام  
میدهند طبیبان حق شناس را با بای که شکر این نعمت بزرگ حق سبحانه تعالی بجا آرد و قدر  
و منزلت این ادویه قلیل القیت و کثیر المنفعت و عظیم المصرت را بشناسند و متقابل  
این سهیل دیگرانه پسندند سهیل مصطفی خون شایسته بزرگ جنای خشک بادبان  
هر چه که براده صندلی سدرخ عناب سندی بوی برندی بوی پسته بلبله زرد پوست  
بلبله کابلی بلبله سیاه سنا کوی شکر سدرخ شیره مغز بادام باعث داخل کردن هر سه بلبله  
این است که ماده جرب اکثر فانی از اسهال مزاج هر سه غلط نمی باشد و اولی را حسب معمولی  
یا بچو شانند پس صاف کرده شیره مغز بادام داخل کرده بنوشانند در تقیام چند مسلمات  
مقابل بنیضی است که بیشتر مذکور شده بعضی بحسب معرفت سبب این سدرخ شده و انشاء الله تعالی



منفیع و سهل هر من بمقامات آن نوشته شود و ملینات بدانکه قرن در میان سهل و ملین  
 است که سهل ماده را از عروق و مواضع بعیده می کشد و خارج میکند و ملین آنچه در فضای  
 معده و اسعاده و جالی آن بود با سهال دفع کند و برای ملین استعمال منفیع منزله نیست اما  
 اگر برای اذابت اسهال دانی المعده و الاسعاده و سردی منفیع خوردن هیچ مضائقه نیست بلکه  
 اولی و انسب است و اگر فرصت منفیع خوردن نباشد بیشک بغیر منفیع استعمال ملین نمایند  
 ملین که از معمولات این فقیر است برای نفس خود و برای جمهور تمام از خواص و عوام سنا  
 کی یک توله نمک لاهوری مکتوله پوست بلبله کابلی یک توله فلفل سیاه شده باشد هر چنانچه  
 او ویران با یک سائیده نگاهدارند وقت شب هنگام خواب نه داشته یا مکتوله با آب گرم کف  
 زنا نماید که مراعات این معنی دارند که تمام مقدار سفوف را یکبارگی فرو نزنند آنکه آنرا  
 سه چهار دفعه با سهگی تمام دم فرو بسته با یک جرعه آب گرم فرو برند و اگر خواهند که یکبار سهگی  
 فرو نزنند احتمال است که مبادا بدماغ رود و بقصبر ریه فرو ریزد و سه فو عظیم آرد که حال گردن  
 شود همیشه با استعمال سفوفات احتیاط این امر ضروری است صبح پنج و شش بار اجابت  
 بفرغتی می آرد و اسود غلیظه بلغمی و سوداوی خارج میکند و وزن مکتوله برای جوانان  
 است و برای زنان و مشایخان نه داشته و طفلان پنج ساله دوه و دوازده ساله را از نه  
 داشته تا شش داشته کفایت کند بعد فرغ از اسهال که قبل از دوپهر فرغ حاصل میشود آن  
 باریک در شور با یادال مؤنک عمل کرده تناول نمایند و این سفوف صاحبان نزله بود که  
 رانیز موافق است اگر از استعمال یک روز طبیعت صاف شود و گرانی معده نائل گردد و فو  
 و الا یک روز مصلحت داده بار و دم و بار سوم استعمال فرمائید و اگر شب بخورند و صبح استعمال  
 نمایند این هم بهتر است ملین دیگر این سفوف بار و مزاجان و کسانی را که غلبه ریا ح  
 بارده در معده و اسعای ایشان بسیار باشد خیلی نفع است و اسهال نیز می آرد پوست  
 بلبله زرد و پوست بلبله سیاه پوست بلبله آرد و ناختوازه انیسون فلفل سیاه دار فلفل  
 شیطان سنبله کبلی تر بد سفید خراشیده نمک لاهوری جمله سیزده واروست کوفته  
 بچینه نگاهدارند و یک توله با قدری آب گرم وقت شب هنگام خواب با وقت صبح عمل آرد







انداخته چو شش را در معده است گند و میوشانند و منبج و مسهل صماحیان نزلد در مقام مرض نزله  
بیان کرده شود و بقضای آسمانی غذای هر لایحان امراض رموی و عرق آوی در امراض  
رموی و صفراوی از گوشت و مشرب و اقلام شیرینی احتراز واجب است و اگر سرفه و  
اندر شسته بخر یک نوله باشد استعجال اقلام موصوفات مثل سرکه و آب گامه و سنگین لیمون و اچار  
لیمون و اچار انبه و بورانی و مانند آن در مرض رموی کمتر و در مرض صفراوی بیشتر باید  
و دال مونگ مقشر و غیر مقشر و دال عدس مقشر و نان گندم و نان ذرت یعنی جواری  
و هفتان را و نان جو و کچوری دال مونگ و دال خشک بیشتر موافقت مزاج و آشپز و فالوده  
یعنی نشاسته گندم باب پنجه و بوق گل یا کیویره معطر کرده و بقند یا شربت نلیوفر یا شربت  
انار ترش شیرین کرده و سوپ جو و از اقلام ترد و خیار و کدو و باورنگ یا اندکی ترشی پنجه  
و اسفناخ یعنی برگ بالک و برگ خاص یعنی چوکا و مزوره زرشک و آلو بخارا و آو است  
بقدر با انهم دو او معروف که در مندی و لیه گویند و از گندم نیم برشت سازند و در حیات  
دوی و صفراوی بجای روغن سستور روغن مغز بادام و روغن تخم خشتی اش هم مناسب  
حالی است ترکیب مزوره زرشک آلو بخاره کشمش سبز که اندکی ترش باشد از زرشک  
و آلو بخاره شیرین بر آوند و کشمش را با آب سائیده از آن هم شیرین بگیرند و همه را یکی کرده  
بقدری قند یا نبات شیرین کرده و اگر شیرین پسند نباشد بقدر مناسب نمک انداخته اگر زیاد  
تکلف کنند بگل یا کیویره یا عرق بید مشک معطر کرده بقدر یا برف سرد کرده بخورانند  
غذای پاکیزه و مقبول طبابع صفراوی مزاجان است و این مزوره کسی را دهند که از هر قسم  
غذای خوب نفرت داشته باشد غذای مرغیان بلغمی نان گندم دال سبب حل  
یعنی از هر بلغور یعنی دلیه گندم سنگین یا شیرین و شور بای کم روغن از گوشت گوسفند  
و در امراض لغوه و قلع و سگته و تند و تشنج یا بس و کز از شور بای کبوتر صحرایی و در وی  
بغینه مرغ و مغز جلغوزه و پسته و موز منقح و حریره سفر تخم معصف شیرین یا سنگین هر چه <sup>خاطر</sup>  
باشد غذای مرغیان امراض سوداوی نان گندم دال مونگ بڑی مونگ سکه کاه  
شیرین کاه گوشت گوسفند و در لاج و تیمود چود که مرغ مغز بادام حریره بادام حریره تخم خنوبزه



قالوده بشیرکاو بچینه و اگر سودا با خلط دیگر مرکب بود رعایت با خلط مرکب در غذا و دوا و اهل آرزو  
 و این رعایت در امراض دموی و صفراوی و بلغمی نیز باید چه در مصنفیات و سهملات و چه در غذا  
 و اشربه غذای مرطبیان امراض نزله صاحبان نزله از اوقات حموضات و لبنیات و حلویات  
 و فواکه رطبه مثل کنار و انار و انبه ترش و انگور ترش و نیشکر و خیار و بادرنگ و تره و از احتراز  
 لازمست و دال مونگ مقشر یا غیر مقشر و دال عدس مقشر و نان گندم و بری سونگ و تره  
 آلو و آرومی برود عنبر بریان کرده و بخورد بریان و سفره پسته و مویز و سولنج گندم و کباب گوشت  
 گوسفند و جوزه مرغ دوران دمیو مناسبست و شور با و برنج و کچوری صاحبان نزله را  
 ناموافقست و منفع و سهمل نزله بمقام مرین نوشته شود انشا الله تعالی - واضح باد که  
 صاحبان عقل و ادراک و فهم و ذکا را همین قدر که در فائده مفهم از ابتدا تا اینجا مذکور و مسطور  
 شده برای کاربرد و الی سعالجات اکثری از امراض سازجی و مادی کافی و دوائیست مثلاً  
 اگر کسی را ضرورت بتعدیل باشد از معدلات آنچه مذکور شده چند اجزا مناسب مزاج مرین  
 بگیرند و بعل آرنده اگر تشنه نیست صحیحست بیشک بتعدیل حاصل شود و اگر کسی را حاجت باد برین  
 یا بیشتر یا بول یا حیض باشد از درات آنچه مسطور شده چند اجزا مناسب مزاج مرین بگیرند  
 و برهند و در حاصل شود یا کسی را اسهال زیاده باشد از حاسبات چند چیز بعل آرنده  
 بیشک عسل اسهال کند یا اگر کسی را مرین سهر یعنی بیخوابی لاحق شود از مهنات آنچه مذکور شده  
 و در سه جز بعل آرنده بیشک خواب آرد و بیخوابی زائل شود با اگر کسی را ضعف باه باشد از  
 معقویات باه آنچه مسطورست چند اجزا حسب مزاج مرین از مجموع آسناط کرده بکار برند  
 یقینست که مبادوست چند روز ضعف باه زائل شود و قوت و توانائی حاصل آید  
 و اگر احدی حاجت سهمل داشته باشد مناسب مزاج او یعنی اگر صفراوی مزاجست  
 منفع صفرا و اگر بلغمی مزاجست منفع بلغم داده سهمل آن دهند بیشک نفع کافی بخشد و مزاج  
 باعتدال در آید هر بن طریق مرد عاقل علاج بسیاری از امراض بقوت این چند ادراک تواند نمود  
 اما بجهت ندرت قوت صحیح و دریافت مبتدیان و لذت آموزان سعالجات چند امراض نیز نوشته میشود  
 تا زانجا عده و دستور علاج در امراض سازجی و قوائین منفع و سهمل و امراض مادی بطریق



فایده فقیه در بیان معالجات بچگان و غیره

خاص این فقیه واقف و آگاه شود فایده مستم در بیان معالجات بچگان و نوزاد و  
 و طفلان خردسال و واضح باد که جمهور اطباء که با تجربه مرخصان مقید معاینه نبض و تفسیر  
 یعنی قاروره اند تا وقتیکه نبض و قاروره نه بنیزد هرگز علاج ادرام بنیزد مانند نبض بینی بر حال  
 جگر و نبض یسری بر حال قلب فقط از بروزت و حرارت و ضعف و خونت و عدم با وجودیت  
 خبر میدهد و از قاروره بر کیفیت حال جگر و قلب و گرفته و ششانه و کیفیت تب آگهی حاصل میشود  
 و این فقیه بدایت ربانی محض بنظر دفع دشواریها و دفع بحالیست مرخصان اصلا یا بنده حائنه  
 نبض و قاروره مرخص نبوده مدار علاج فقط بر کیفیت حال مرخص داشته پس اگر بیمار  
 در حال مرخص واقعی و صحیح بیان کرده هرگز در علاج مخالفت ندارد و سر مو تفاوت  
 نشده و هر جا که احیانا از اتفاقات در بیان حال تفاوت رود او بی شک در علاج هم مخالفت  
 واقع شده و پس این فقیه در کشف احوال مرخص و تحقیق و تنقیح کیفیت حال همیشه حنبلیغ نوزاد  
 علاج مرخصان از مسافت بعیده بی ملاحظه نبض و قاروره نوزاد و همیشه علاج موافق آورده  
 و چون بسبب کثرت مرخصان غنیق فرصت کمال رسید و قتل در معاملات تصنیف توانا  
 و دیگر امور محلی روزمره عاید گردید حکم ضرورت از قیام شهر به تنگ آمده در قریات دیات  
 طرح اقامت از اتمام در استجابت اکثری از اولم ترین از قریات دور و نزدیک می آید و بسبب  
 دید مسافت و عدم استطاعت مرکت حاضر کردن مرخص معجز و بود و نیز بسبب حکم ضرورت  
 مدار علاج مرخصان بر ریافت کیفیت حال زنده و بفضل الهی همیشه علاج صحیح و موافق آورده  
 و احوال چنان مشتق بحال رسیده که ملاحظه نبض و قاروره را محض خود امر بوده و بی فایده  
 رسیدنم و بافضل الهی محض بر بیان احوال علاج استام امر من مفضل و جوان و نذکور  
 و سنوان می نمایم و بعنا یارت ایزدی از خطا و شیای محفوظ می با شتم اکثری از اطباء بزمان  
 معالجه طفلان توجه بنیزد و علاج ایشان بر تو ابل برات می نمایم این فقیه از استرای  
 ایام سلب این طریق را از آئین طبابت بعید دانسته بعد جان معالجه طفلان خواه  
 یک روزه بوده خواه یک دو سال یا زاده از آن یا کمتر از آن بعد جان پرواخته در دنیا  
 بعرفتم همت هرگز در بیخ روان داشته تا آنکه در معالجه طفلان نیز مستحق که این فقیه فقط بر یافتن حال



بی ملاحظه بر غیر حاصل آمده واضح باد که مزاج طفلان نوزاد در غایت ضعف و نزکت میباشد  
 پس در معالجه ایشان احتیاط تمام واجبست هرگز طفلان را دوائی قوی ندهند و هر چه  
 کثیر الحرات و شدید البرودت بود بدان آن سادرت نظر نمایند و از اشیاى حار صفت قطعا  
 محترز دارند علی الخصوص در ایام شیر خواری که موصفت شیر را در شکم بر بندد و آن باعث حدوث  
 مرض شود و چون در امزجه طفلان حرارت و طوبت غالب می باشد پس هر چه دهنده مشاکل  
 مزاج ایشان دهند که حار و طب باشد و از اشیاى گرم و خشک محترز دارند در علاج وضع  
 یعنی شیر خوار ملاحظه حال مرضه یعنی شیر دهند بیشتر کنند که افضل بیابج بعلاج مرضه  
 یعنی علاج طفلان با علاج مرضه است و تجربه بر سیده که اکثر امراض طفلان با علاج مرضه  
 و اصلاح شیر زائل می گردد و بهر آنکه هر فسادى که رویید بر بیشتر از غذا عارض میگردد و شیر خوار  
 را که هنوز غذای نخورده غذا فقط شیرست پس اصلاح شیر مرضه در اکثر امراض بطن همه  
 اطفال است و تا ابر اصلاح شیر مرضه در علم الا بدان در باب شناختن و بیم که مشتمل است  
 بر تدابیر حلی و مولود و مرضه مشر و جائز کور شده و همیشه در تنقیه معده و اسهال کرده و مشاکل  
 ایشان مهت مسر و ف دارند تا از حدوث اکثر امراض محفوظ باشد پس اگر کچه شیر خوار را  
 حدث متعفن صادر شود و باید دانست که بسبب قبض در معده فضل بسیار مجتمع شده پس  
 مناسبست که اول شانه بعل آرد شیاوت جهت رفع قبض و دفع سده  
 اطفال نفع از بر سینه خراشیده بچک موش هر واحدی یک شقال کوفته بخیمه بعسل  
 خیار شیر برشته مثل خسته خراشیاوت سازند و وقت حاجت بروغن زیت بار و عن کهنج  
 چرب کرده استعمال نمایند شیاوت دیگر معمول و کثیر النفع بچک موش نک شکر  
 سرخ هر سه هموزن مسائیده بر آتش نرم عقد کرده مانند خسته خراشیده سازند و خشک کرد  
 بجا دارند وقت حاجت بروغن کهنج چرب کرده بجا برند اگر از استعمال شیاوت قبض  
 سده رفع شود و هو المراد والا این ملین بنوشانند و دوسه بار حاجت بفرغت شود و قبض  
 طبیعت زائل گردد و دوائی ملین برای اطفال شیر خوار گل بنفشه گل سرخ  
 موز منقح مغز خیار شیر شکر سرخ همه را در یک چپناک آب جوش دهند هر گاه بکیند آب آبیانند



الباب اول در آنچه کویک یا صدف کویک چوپا در خلق طفل ریزند و سه بار اجابت شود و گرانی  
و عذرت معده و اسهال اول گردد و این وزن و برای طفلی است که از یک روز تا شش ماهه  
عمر داشته باشد و اگر ازین زیاد عمر دارد تا یکسال یک ماهه سر یک دو چهار ماهه  
عسل خیار شنبه و همین قدر شکر سرخ بگیرند و جو شده بپوشانند و روز یکبار این ملین دهند  
مرصعه را که چربی دال موزک یا بغور یا دلگه گندم نکین یا شیرین بر چه پنداد باشد به سینه  
و اگر این هر دو وقت موافق طبع مرصعه نباشند نان بار یک در دال موزک رقیق که شل شود با آب  
حل کرده بپزند به تنقیه کرده مثانه اگر طفل شیر خوار بول غلیظ کند مرصعه را چند روز بپزند  
و گند جو شده بپزند و یک ماهه تخم خربوزه کوفته و یک ماهه بادیان نیم کوفته با سدری  
شکر سرخ چوبه سرخ هر روز یک دو چوپا طفل را بنوشانند و دوسه روز بپزند اگر تازه را از گرده  
و مثانه پاک کند و اگر چنین نکند محتمل است که آن ماده در گرده و مثانه مجتمع شده و بر ایام  
ریگ گردد و در من ریگ کرده بار یک شانۀ عارض شود و آخر الامران ریگ سحر شده  
اصوات و حجر گرده و در آن وقت کار مشکل می افتد پس لحاظ در تنقیه معده و گرده و مثانه  
اطفال بیشتر دارند علاج بجز ابی اطفال اگر طفل خواب نکند بسیار بیدار ماند و دیگر  
مرض لاحق نباشد باید دانست که بجز ابی از پوست و ماغ است و در عن کایار و عن خشاش  
بر پشیمان و صدغین طلا کنند و یا قدری تخم کاهو آب سائیده و شیر بر آورده اندک  
شکر انداخته یک چوپا بنوشانند و اگر همبرین طریق قدری شیر که تخم خشاش سفید بنوشانند  
نیز نافع است و معالجه اطفال زیاد تر لحاظ هوای گرم و سرد و موسم ضرورت که بسبب  
ضعف مزاج باندک حرارت و برودت مستقر می شوند علاج قلاع یعنی شیش  
در آن اکثر اوقات این مرض اطفال خود سال را لاحق می شود آنچه بزرگ سیاه باشد  
بیشتر مهلک است و کمتر است که نبات از آن حاصل شود و بزرگ سرخ و بزرگ سفید هر دو  
علاج بجز پوست و سرخ الزوال اند اگر بزرگ سرخ باشد قدری گلاب نارسی یا قدری سماق یا  
قدری پوست انار شیرین یا باریک سائیده در آن فرو کنند و اگر قلاع بزرگ سفید باشد  
گلابان سوخته که زغال شود و نه خاکستر و طباشیر کبود و دانه سیل یا باریک سائیده در آن بپزند



در روزی سه چهار بار و اگر کباب چینی و لاله کبوتر گنده سفید و سنگ چراحت با یک سائیده در روز  
گندینه نفع کافی بخشد علاج ضعف مضمغ اگر غذای شیر بهر سه ششم و هفت شود قدری  
سند تا نفس در شیر مضمغ حل کرده بنوشانند یا فقط شیر بلیسانند و یا قدری بادیان بودینه  
تشنگه با اندکی نبات چوش داده کباب چینی بنوشانند و اگر بسبب شیر فساد باشد با صندل  
شیر مضمغ بردارند چنانکه در علم الاطباء در باب بنوشانند و هم مذکور شد علاج ضعف معده  
اگر اکثر اوقات اجابت غیر منظم آید دلیل ضعف معده است علاج نهیره گل سرخ و حب الاس  
کباب سائیده بر معده ضعیف کنند یا باره و یا پوست انار شیرین با آب سائیده بر شکم عناد  
سازند و یا قدری بودینه و دانه الاچی سفید و نبات با آب سائیده کباب چینی بنوشانند  
و یا طباشیر و دانه هیل و نبات با یک سائیده لقهبری شیر مضمغ حل کرده بلیسانند علاج  
در شکم اگر طفل گریه کند و بیشتر در در شکم زنده علامت درد شکم است علاج از پنجه  
گند نیم گرم کنسید شکم کنند یا روغن گل یا روغن بابونه بگیریم بر شکم متمرکز نمایند یا تشنگ  
شور و ناخنخواره و سهوس گندم با یک سائیده تشنگ بر شکم بمالند با سهوسکی تمام  
تا باره و گبر دست بر شکم نرسد و یا از قدری بادیان و دانه هیل شیر بر آورده از اندک  
شده یا نبات شیرین کرده شیر گرم کباب چینی بنوشانند علاج نفخ تشنگ اگر بسبب ابتلاهی باغ  
شکم نفع کند علامت آنست که آرد نخود نیمه با یک گرفته نیم ساعت بر شکم بماند تمام  
بمالند علاج عجیب است فی الغرض نفخ شکم را حل شود و مضمغ را از خوردن اشیا نفخ  
مختره دارند علاج فواق یعنی بکرکب اگر فواق بکثرت آید و از خود میندود و قدری  
بادیان با یک سائیده در ششده آمیخته اندک اندک بدفعات بلیسانند و اگر اندکی شوخیز  
که سندی کلکوی گویند با یک سائیده در ششده آمیخته قدری بدفعات بلیسانند نفع کافی  
بخشد و اگر قدری بودینه تشنگ و دانه الاچی سفید و یک دانه مویز که دانه آن بیرون کرده اند  
و اندکی گلقد با آب سائیده و شیر بر آورده بگیریم انداخته اندک بدفعات بنوشانند نفع  
آید اسهال و زحیر مضمغ و صمغ واضح باد که اسهال اجابت رقیق را گویند و زحیر آنست  
که قدری مواد بلغمی اجابت بر آید و مضمغ در و چیش روده را گویند و صمغ حرقی که با بلغم



آمیخته برآید و ایام نباتات انسان یعنی وقت برآمدن دندان اکثر اطفال را ازین امر  
 چهار مرتبه یکی لاجن میباشد و نادرست که گویا رنگی این چهار مرتبه یکی وقت نامحق شود  
 اسهال زحیر و مغضض و سحج و آشوب چشم و تب گرم و تجربه این فقیر در آمده که اگر  
 اول تب حادث شود پس از آن اسهال جاری گردد تب بی علاج زائل شود گویا اسهال  
 علاج تب است و بعضی اطفال را اسهال چندان بکثرت طاری شود که صنعت و اصنحوال تمام  
 بود و بدین وقت در تب کردن اسهال سعی باید کرد و علاج بند کردن اسهال  
 زهر حمره خطائی پتیانار جیل دریائی زیره و روزیره سفید بریان حب الآس پشش اودی  
 - الجلاب و اگر اندیشه ضرر از گلاب باشد در عرق کبوتره خوب حل کرده نگاهدارند پس قوی  
 از آن و در آن باندک آب سرد آمیخته بنوشانند و تمام دوای مسوقه را هم برین طریق از صبح تا شام  
 یک روز واصل شود خواه بد روز خوا، سه روز پس این دوا را بند کنند و سه چهار بار  
 بر فعات بنوشانند و هر گاه ده یا نوزده روزانه سه چهار بار اسهال می آید این امر خواه  
 اسهال روزانه جاری دارند و اگر حسین اراده کنند که قطعاً اسهال نیند شود اسید است  
 که ازین دو دانه شود اما اکثر تجربه این فقیر رسیده که بعد بند شدن اسهال تب نمود سکند  
 و آن بدتر از اسهال است زیرا که از اسهال بدن می کا بد و از حرارت تب روح  
 و حرارت غزیری تجلیل میرود پس جاری داشتن دو سه اجابت اسهال بهتر است  
 از لاجن شدن تب علاج تب بحسب اعراض مختلف می باشد اما در تبی  
 که بحالت انبات انسان طفلان بالاجن میشود تجربه رسیده که بیشتر این دو اسواق  
 طبایع اکثر اطفال می آید گل نرفته گل سرخ سوزن عناب سپستان عنب الثعلب  
 نبات و اول مع نبات در نیم پا و آب بچوشانند هر گاه دو سه توله آب باقیماند اندک مالیده  
 صاف کرده نگاهدارند و هر چه بد فعات در تمام روز بدیند انتشار الله تعالی بدادن و دو  
 سه روز تب زائل شود و اگر سرفه خشک یا تر شامل تب باشد یک ماشه اصل السوس  
 مقشر نمکوفته درین اجزا بیفزایند و اگر سرفه خشک باشد نیم ماشه سبانه در آن زیاد نمایند  
 علاج زحیر و مغضض و سحج مرض زحیر آنست که ماده بلغمی لزج مقیدار قلیل برآید



که طبیعت از دغدغه بر آمدن بران یکبارگی فارغ نشود و حاجت و تقاضه باقی ماند و مضمحل در روده  
 و در حوالی ناست را گویند و سبب آنست که بسبب حدیث باوه حاد یا بسبب انفکاک ماوه  
 یا بسبب تشبث بر روده خراش در روده واقع شود و خون با او در جیری یعنی لطوت این  
 مختلط بر آید پس هرگاه در جیر مع بعض باشد طفل بنا لود و اضطراب کند علان آن را بگس  
 گاه در زبان ریشیه خطمی نیگرفته گل سرخ بیخ انجبار نیگرفته گل قند و اهلار دریم باو آب بچوشند  
 هرگاه دوسه توله آب باقی ماند خوب مالیده صاف کرده نگاه دارند در تمام روز در ناست جیره  
 جیره بچوبه کوه یک بنوشانند بدوسه روز جیره و بعضی و سبج زائل شود و اگر سرخ نباشد  
 فقط ز جیره و بعضی بود بیخ انجبار داخل نکنند و یک ماشه با دیان شامل و بگرد و به  
 نمانند در صغیرا غذا که چیری او سندا یا دل موندگ و خشک و اگر این هر دو غده انوائق طبع  
 او نباشد و لیه گندم شیرین یا نملین هر چه پسند خاطر او باشد بدین و ازین هم گاه نماید  
 مغز نان پاو که پوست سرخ آن دور کرده باشد در دال رقیق که مثل شور با باشد  
 حل کرده بدیند و اگر گوش و دیگر اغذیه ثقیل محترز و ارتد علاج دیگر و در مرض حسیه که  
 لبان سرخ باشد یعنی خون نیاید این دوا هم خیلی مجرب است با دیان نمی بریان و نمی خام  
 زنجبیل خشک نمک لاهوری هر سه دوا را با آب سائیده بقدری آب منخوئه نگاهدارند و از آنک  
 اندک بدفعات در تمام روز بدیند و این دوا بطریق دیگر هم می دهند با دیان نمی خام  
 نمی بریان زنجبیل هر دو را با یک سائیده و با اندک روغن زرد چوب کرده هموزن هر دو  
 شکر سفید آمیزند و نگاهدارند و بقدر دوجه ازین دوا بقدری شیر منخوئه حل کرده بنوشانند  
 در تمام روز بهین وزن چهار بار و دهند برای زحیر که بے سبج باشد دوا می مجرب است  
 علاج دیگر برای زحیر و سبج برگ نورسته سپستان که برنگ سرخ باشد و آن از درخت  
 سپستان کوچک بهمی رسد و عدد کتفه سفید بقدریک نخود سرد را با چند قطره آب  
 باریک سائیده بقدری آب حل کرده اندکی نبات یا شکر سفید آمیخته بدفعات قدری  
 قدری بنوشانند زحیر و سبج را که با هم باشد خیلی نافع است دوسه روز متواتر دهند علاج  
 آشوب چشم یعنی رسد اگر چشم سرخ و آب از چشم بر آید و وقت شب لبگام خواب بسبب



بسیاری چرک و آب لزج چک ما با هم بچسبند بچکهای چشم این طلا نماند زرد چوب که در تجویز  
رسوت ایون برترنج او و به راوز طرف آهن بسته آهن آب بار یک سائیده صندل و نیار  
کرده گما هر اند پس در قدری اذان دوسه قطره آب انداخته رقیق کرده و بر آنش اندک گرم  
کرده نمکیم بر بچکهای بالا و پایین طلا کنند و هرگاه خشک شود آزاد و کرده بار دیگر عمل  
آزاد نمین در تمام روز چهار پنج بار طلا کنند با استعمال دوسه روز سه روزی چشم زائل گردد  
آب و چرک بند شود و مستمی از دست که آزاد و پنج گویند درین مرض زخم و در چشم  
بسیار باشد و اندرون چشم بزرگ گل و در باشد علاج آن ایون کات اسفندیه فصوص  
یعنی رسوت شب یمانی بریان حمله او و به راد عرق برگ عناب اشعلت یک سائیده بر بچکها  
چشم طلا کنند روزی چهار پنج بار بدوسه روز و درم و درم و درم زائل شود و درم و درم  
اگر چنین اتفاق افتاده که بحالت رسوب زیاده ترسند و اشتن چشم با غشای سفید رنگ  
چشم پیدا آید و او چند روز استعمال کنند سفیدی زائل گردد علاج غشای سفید  
که بحالت رسوب در چشم پیدا آید برگ نریسته سفید که سرخ و نازیک باشد گل قلیله و  
سفیده حبث که قلیلی گران حبث را سوخته سازند این هر سه اجزا را در طرف حبث  
از خر مهره زرد خوب سخن کرده کحل تیار کنند و نگاه دارند در روزی سه و چهار بار در چشم  
کشند و یک هفته سفیدی دور شود علاج و درم بچکهای چشم اگر بچکهای چشم متورم شوند  
با آب بل کرده بر بچکهای چشم طلا کنند و اگر درری با بونر جو شده آده یک رخ داده حایر یک  
گنادر آن آب تر کرده و فشرده نمکیم بر چشم نماند هرگاه نخاده خشک شود باز آب گرم  
سرد شده باشد گرم کرده و رخ داده در آن تر کرده و فشرده نمکیم بر چشم گذارند همبرین  
برخات بعمل آرد و درم زائل شود و اگر گوی و براده صندل سرخ و گریه و رسوت آب  
سائیده نمکیم بر بچکهای چشم طلا کنند بدوسه روز و درم با کلسیه زائل شود علاج سرخ باد  
در بعضی اوقات طفلان شیر خوار را سرخ باوه حادث شود یعنی داغهای سرخ باعضاست  
طفل پیدا آید و در بحالت بیشتر اطفال را بر از سبز آید علاجش این است گل معصفر برگ حنایی  
خشک براده صندل سرخ شامه نبات و دریم آثار آب بچکانند هرگاه باوه آثار باقیانند نیز از آن



صاف کرده مرصعه را بنوشانند و یک چوبه طفل را نیز دهند و نسبت آبیاقیمانده وقت شام  
 بعل آرند و غذای مرصعه وال نونک و نان گندم و از حلزبایت و کیمیات و لبنیات و عموماً  
 پرهیز دارند علاج دیگر و اگر طفل در مرصعه را این حبس کنند نیز نفع نخبه پوست بلبله زرد  
 پوست بلبله آمله پوست نرم شاخ نیب گلوی تر و اربله صندل شامه برگ خنای خشک براده  
 صندل سرخ رسوت جلایازده دارد دست هموزن همه را یکی با یک کوفته بنجته در عرق شامه  
 با آب سرشته حبس بقدر نونک سازند و هر روز صبح پنج اشته و شام نیز همین قدر مرصعه را  
 بدهند که آب سرد فرود برود و یکدوب در شیر مرصعه حل کرده طفل را نیز بدهند و ازین جهت  
 چند حبس برودن کل یا آب حل کرده بردا عنهای سرخ با ده طلا کنند علاج سینه طفل  
 سرفه لاحق شود پس اگر سرفه خشک با حرارت تب باشد این جوشانده و منبه گل بنفشه هم  
 اصل السوس مقشر تکوفته تخم کتان هبه انزونات دو اما را در نیم پاد آب عیش دهند هر گاه  
 بقدر نیم چنانک آب باقیمانده صاف کرده نگه دارند و روزی چهار دفعه قوری بزجاج  
 بدهند سه چهار روز استعمال نمایند هر گاه دریا بند که از سینه هلال آواز خرخره می آید بدهند  
 که بلغم بلغم شده و بحالت سرفه بلغم نضیبه و صدر جدا شده چون قوت طهارت کردن بلغمند  
 بیشک معده سرد پس آن بلغم ناطلمی اگر در معده و اسهال را گیرد و بیشک از حرمت معده  
 عفونت پیدا کند و بسبب عفونت تب حادثه شود پس همیشه این فترتد بر آخراج آن با ساسا  
 کرده و نفضله توین همیشه این تدبیر موافق آمده ملین برای آخراج ماده بلغم گل بنفشه  
 تخم خطمی اس السوس مقشر تکوفته موز منقی عناب سیستان تخم کتان بر سیاهوشان  
 بر گل سنا مغز خیار شکر سرخ جلده اما در نیم پاد آب بچوشانند هر گاه بقدر و تولد آب  
 باقیمانده صاف کرده نیم گرم قدری بدوسه دفعه در میان دو ساعت مستند است  
 معالی در تمام روز و سه روز با اجابت اسهالی شود و موافق اسهال خارج گردد و باشد که اسهال  
 نشود و آید و بلغم بر آید و شاید که بعدتی یک دو بار اسهال نیز شود و آنرا حکمتی اسهال  
 سفید است که ماده اعضای بقی خارج شود و از اعضای اسفل با اسهال و تا که اثر حر حسته  
 صدر که آن دلیل موجود بودن ماده است در سرفه باقیمانده و روز فقط جوشانده و یک روز



جوشانده طین و میند تا هر قدر مواد که بسرفه از صدر جدا شده معبده و امعا جمع شده باشد  
از روی ملین اسهال دفع شود بعضی طبیبان که بی مطلب نزنند شاید که چنین توهمات  
بی حقیقیان فرمایند که طفلان را کثرت دمای سهلی و آردن باعث فقور و خلل در قوت و موجب  
الطای بنوائشان است بچوب ایشان میگویم که مجتمع شدن خلق ناطعی در احشا بیشک  
محدث امراض است و حدوث مرض باعث مزید تحلیل قوت و خلل در نومی شود و اسهال  
که از آن خط مواد فاسد بر آید و مواد صالح قائم ماند باعث انکسار طبیعت و حدوث زکادت  
در آرواح و موجب استعاش حرارت غریزی واجب و اکثر مواد فاسد حرارت غریزی  
ضعیف میشود و ضعف حرارت غریزی محلی نموده نشاط اطفال است و موجب حدوث  
الوان امراض پس عند الضرورت استعمال ملینات خفیفی مقرون بصلح و صوابید است  
الفقه بر گاه معلوم کنند که خزخه صدر و سرفه باقی نمانده یا کمتر است این دو امور قوت  
کنند برای استیصال ماده سرفه این دواد سندی با السوس نشاسته صمغ عربی کثیرا  
نبات این پنج او ویرا با یک سائید و نگا برارند و بقدر یک اجبه ازین دو اشیره مرصقه  
حل کرده وقت صبح بخوراند همین قدر آرزو و قریب شام نیز سه بار در تمام روز سرفه  
بفضله تعالی بدو سه روز قطع ماده سرفه کند علل سرفه که در زکام حادث میشود  
و چون لاحق شدن حرارت خفیف نمی باشد نزله و زکام اکثر اوقات این قسم سرفه که  
کالت زکام حادث شود و عالی از حرارت خفیف نمی باشد بهر حال اگر ت باشد با اینها  
این دواد میند تا ماده زودتر نفع یابد بگل نرفته برگ گاو زبان اصل السوس نرفته  
سوزنی سخم گمان انجیر زرد نبات دو بار در نیم پاؤ آب جوش و سندی بر گاه بقدر دو پاؤ  
آب باقی نمانده صاف کرده نگا برارند و در تمام روز چهار دفعه قدری قدری بنوشند  
اگر اندکی نگیرد و میند مناسب است و بر گاه آثار نفع بلغم ظاهر شود یک روز در میان  
او ویرا کور الصدر گیاه سنا و ششماشته مغز فلوس و بجای نبات ششماشته سرفه  
داخل کرده بچوشانند و هم بران طریق که اول مذکور شد بنوشانند و بعد بنقیه سینه و عند  
اگر اثری از سرفه باقی ماند این دوادک اندک در تمام روز چهار پنج بار بنوشند مگر



تخم کتان بر این پروردار بار یک سائیده بقدری شده یا شربت زود یا شربت گاو زبان  
 آسختگی بعل آرزو تا استیصال ماده سرفه بوجه احسن شود علاج استرخاه لمامه یعنی بست  
 و او کینه شدن ملازه و سبب آن در رای این فقیر غیر از بن نیست که رطوبات تنزیلی یا بخیر  
 آن در نفس للمات تشبیه گردد و بسبب ثقل و تری رطوبات للمات مستتر می و اگر انباشته  
 شده بخلقی می افتد پس طفل یا جوان را فرد برودن شیر یا غذا دشواری شود و بعضی  
 زنان ناقص العقل علاج طفلان نامی و نامور می باشند علاج بدین طریق میکنند  
 که یک رومال گلجوی طفل انداخته بسوی بالا میکشند و حکمت درین این است که  
 ازین حرکت للمات بچش سگردد و رطوبات چسبیده از آن جدا می شود و للمات بجای  
 خود می آید و علاجی که اطبا برای آن مقرر کرده اند اینست که شب بیانی را با بار یک  
 سائیده بعل از للمات جدا شود و سبک بار شده بجای خود آید و راه طعام و شراب  
 کشاده شود این فقیر جوانان را که بدین مرض اکثر مبتلا شده اند امر کرده که فلفل سیاه  
 بعل آسینند و انگشت بدان آلوده للمات طفل و حوالی آن بمالند تا رطوبات  
 و نمک بار یک سائیده از انگشت بخواهی حلق بمالند بطرفه العین تقطیع رطوبات  
 کرده للمات را بجای خود آورده و اطبا برای استرخای للمات این علاج هم نوشته اند  
 که مازو یا نشاسته یا گل ملاتی را با بار یک سائیده بسره که سرشته بر تازک سر طلا نمایند  
 اما این فقیر این تدبیر را هرگز نرسیده و هیچگاه احدی را امر عمل آن نکرده چه ظاهر  
 است که مابین للمات و تازک سر تعبیه است پس چیزی که با وصف چندین تعبیه  
 بسبب قوت قابضه خود للمات را بالا کشد چه عجیب که بسبب قبض شدید و تسادی دیگر  
 در و ماغ یا مجامبات و ماغ پیدا کند و مرضی دیگر لاحق شود علاج سوسو تنفس اگر طفل  
 سوسو تنفس عارض گردد و بن هر گوش را بر دغن زیت یا روغن کنجد که نمیکرد باشد  
 چرب کنند و بقدری آب گرم قدری شده خالص آسختگی بنوشانند و پر کپوتر یا انگشت  
 سبزه را بقدری شده آلوده در حلق انداخته تا قی کند و اگر تخم کتان را با بار یک سائیده  
 بشهد خالص آسختگی اندک اندک بر صفات بلیسانند نفع کانی بخشند و موم روغن برهنه در



جنب بمالند ترکیب موم روغن موم خالص سستمانسته روغن گل دو تو که موم را در ظرف کرده  
بر سر آتش گذارند تا بگذاردند پس گل روغن بران بپزند از اند هر گاه هر دو بکنند است شوند  
از سر آتش بزیارده سرد کنند و نگاهدارند و قدری بر سینه و سر و جنب یعنی بملوی  
طفل بمالند و در روزی بدفعات بعمل آرند اگر سوختن سبب خشک شدن ماده لغم باشد  
موم روغن نفع کامل بخشد و اگر سبب اجتماع بلغم در آلات تنفس باشد قی نافع آید و ای  
استعمال تخم کتان سائیده با شکر مغزیه هر دو سبب را نفع کافی بخشد علاج درد گوش  
اگر طفل بسیار گریه کند و اکثر دست بچرت گوش و برود لیل درد گوش مستیس نظیر  
ماده حارست در سوراخ گوش سرخی یا شور بوزار باشد باید دانست که درد گوش از  
ماده حارست در خیالت محب نیست که پ هم شامل باشد پس اگر پ باشد یا نماند  
این دو استعمال نمایند از برگ سبز کوی عربی بر آرند و حصص یعنی رسوت در شش  
کوی سبز حل کرده دو سه قطره نمیکم در گوش چکانند در تمام روز دو سه بار یا زیاده از  
بعل آرند و اگر رگ نیب و قدری نیشک بز چوش داده بزر همین بخار آن بگوش رسانند  
فی الفور در را تسکین حاصل شود اما این عمل آنوقت باید کرد که آثار ورم و سرخی و  
شور و تب ظاهر نباشد اکثر اطفال را از گوش زرد آب جاری باشد پس هر گاه آب  
نیز شود بالضرور در رو حادست میشود و ازین تجربه مذکور شد باز آب جاری شود در دیند که در  
باو که اگر طفل را از زرد آب گوش جاری باشد هرگز در فکر نیک کردن آن نشود که از نیک کردن آن اکثر در گوش  
لاحق شود اگر در گوش و آن ماده دروغ بجای دیگر محقق شود و فساد عظیم بر پا نماید و آن ماده  
اگر بطرف چشمان باز گردد بهر حسی که ریزد چشم را حبابه کند پس جاری داشتن آن تیرست از  
بزرگن آن و در وقت بلوغ از خود نمبستود و هیچ فساد و دیگر احداث نماید اگر هیچ سرخی و  
شور و زرد آب نباشد باید دانست که سبب حدوث درد از ریح است روغن با بونه  
ده سه قطره نمیکم در گوش چکانند و اگر با بونه را چوشند او بخار آن بگوش رسد این نفع  
بخشد و اگر قدری تخم شنب و تخم حلیه در روغن کهنج سوخته و آن روغن را صاف کرده  
شکار در اند و دو سه قطره نمیکم در گوش چکانند نفع بخشد علان درم نوزمین و زمین مبار



از دو پاره گوشت که بر دو سپوی الهات در اصل زبان واقع اند بیشتر از رطوبات نزل  
 که از و ماخ فرود زود ورم در روزین حادث شود و طفل را کمیدن و فرودن شیر شوار  
 شود و علامت جنینست که قدری شب بیا فی با یک ساعده نشیند و سنجیده با گشت مسبابه  
 بر و درند و بر موضع ورم بر فرق بمانند تا عاب بسیار بر آید فی الفور فائده بخشد از  
 انگشت اندکی زود کنند تا درم فشرده و تر قیده شود و ماده از ان بر آید و طفل را راحت  
 تمام حاصل شود و اگر آن ورم از خود سنج شود و طفل را کس گردد و وسیع دوا در وقت مرضی  
 بخشد پس قبل از ان که خود بر قدر از زود انگشت آن را تر قیده سازند که صحت طفل  
 فی الفور در ان است علاج ذات الریه یعنی ورم شش که ایل منند آنرا  
 مرض دوسه و مرض سیلی گویند این مرض اطفال را بیشتر لاحق شود اگر عمل علاج  
 با صواب نشود نوبت هلاکت رسد و علامت این مرض آنست که سرفه و غلی نفس  
 مفرط پیدا شود و هنگام نفس زیر قرفه مفاک همی افتد و این مرض بر دو نوع است  
 یکی آنکه از ماده گرم افتد و تب محرقه شدید لازم آنست دوم آنکه از ماده بلغم افتاده  
 و تب نرم درین نیز باشد علاج انچه از ماده گرم بود بی استفارسی نضج فی الفور باین  
 دوا تلین کنند گل نغشته گل نیلوفر گل سرخ عناب نعناع موزی منقی عناب  
 سبتان مغز فلوس گلفند حایه دوا باراد شش توله آب گرم بچسباند بر گاه در شود  
 ازک مالیده صاف کرده بقدر و توله بدو سه دفعه بنوشانند بعد آن که یک دو بار  
 اسهال شود در مزاج طفل آثار راحت و آسایش ظاهر شود روز دوم این دوا بر  
 مغز فلوس دهند روز سوم باز مغز فلوس داخل کنند و بعد تلین دوم باز یک روز  
 بجز مغز فلوس و فرای آن با مغز فلوس دهند انشاؤ الله تعالی درین عرصه طفل را  
 آسایش و راحت تمام حاصل آید و در تمام ایام علاج مرضه را عند انچه زوال نوک  
 و خشک یا بجز می باید لیک گندم بادل نوک و دیگر هیچ ندهند و اگر ورم ریه از ماده بلغم با  
 ست نرم باشد این دوا دهند علاج گل نغشته اصل السوس مفرط نمایفته با عناب  
 برگ گاو زبان پسیا و شان تخم کتان بمانند نبات دوا باراد نیم پا و آنگه بنوشانند هر گاه



دوسه لوله آب باقیمانده مالیده صاف کرده نگاهدارند و تمام روز سه چهار بار باندک اندک بنوشانند و هر گاه آنگار نفع بلغم ظاهر شود یکی روز ازین دو اسبندانه موقوف کرده بچهار سنا و ششماشه مغز فلوس و بجای نبات ششماشه شکر سرخ داخل کنند و حسب حصول جوش داده بقدر معین بطریق مرسوم بنوشانند تا بلغم با سهال خارج شود اگر سنا منساب ندانند زمهند فقط ششماشه مغز خیار شیر کفایت کند اما این فقیر خوب تجربه کرده در امراض بلغمی سنا بهترین مسلمات است و در نسخه را عند از بخت و تجربه می دانیم که مذموم بهتر است علاج مرض دیدان اگر در حالت خواب همیشه لعاب در دهن طفل جاری باشد و با وضعت خوردن غذا روز بروز لاغر شود بحالت گرسنگی و خلوص معده زیاده تر بقراری نماید معلوم باید کرد که دیدان با حیات در امعا پیدا شده پس بتدبیر اخراج حیات و دیدان کوشند و واضح باد که دیدان با فقام مست یکن لویلی که آنرا حیات و بعوت خراطین نیز گویند قسم دوم که آنرا حسب الفرغ گویند بشکل دانه گردی تر میباشد قسم سوم مستدیر و این قسم نام ندارد قسم چهارم که همای کوچک که بشکل کره های سبز می باشد و بیشتر در روده مستقیم پیدای شود بارها تجربه این فقیر رسیده که استیصال این مرض کمابیش خواه اطفال را لاحق شود خواه جوان را بعیز و دای سهلی صورت نمی بندد و بدین طریق علاج طفل و جوان کرده ام و همیشه موافق آمده پوست درخت انار ترش پوست درخت شبنموت بزرگ کابلی ترمس کوفته اجود قنبیل که آنرا عوام مهند کمبلا گویند قند سیاه دو ابار انیم با آب بچوشانند هر گاه دو لوله آب باقیمانده مالیده صاف کرده نگاهدارند و در تمام روز سه چهار دفعه بنوشانند تا صفت روز هشتم در همین ادویه یکا ششماشه مغز فلوس شامل کرده مع قند سیاه بچوشانند هر گاه دو لوله آب باقیمانده مالیده صاف کرده بعرضه دوسه ساعت بتدریج جرعه جرعه در حلق بیندازند و هر گاه سهال جاری شود نظر کنند که از اقسام مذکور کدام قسم دیدان بر می آید حیات بیک روز خارج میشود زیرا که آن در امعا زیاد از یک روز نمی باشد و گد و دانه و دیدان خورد بیک روز پاک نمی شود پس بعد از آن در سه روز



جوشانده داده باز یک روز تا و مغز فلوس در آن زیاد کنند فی الجمله با استعمال  
 دوای سهیلی که دوسه بار با اتفاق افتد بچ اثر دیدن در اسعاقی نمی ماند مادام که مهلت  
 جوشانده بلاناغنه منتهی است اتصال بازه دیدن شود و چون پیدایش دیدن آن از  
 ماده بلغم است مرصعه را از غذاهای که پیدایش بلغم در آن بیشتر است محبت زوارند  
 و گاه باشد که گویای خرد که در معار مستقیم پیدای شود و بر سر را بخورد و متفرج سازد  
 علاج آن چنین کرده ام و همیشه سودمند آمده علاج دیدن که در مقعد لطفا  
 باشد و آنرا متفرج سازد و رسوت چاکسور فلفل سیاه برگ نورسته نیب  
 برگ شرفنا که این سه را از آن گویید برگ کابلی کیلیا دوالم کوفته بنجیه در عرق گلرند  
 با عرق کنگره که بر کنار آب میردید مرسته حب مقدار ماش بندند و گاه در آن یک  
 حب صبح و یک شب نام در شیر مرصعه حل کرده در حلق اندازند و بر قرصه مقدار این  
 دو از رور سازند صبر استنقین کیلیا برنگ کابلی برگ نیب بلیم هر شش دار در  
 کوفته بنجیه نگارند و روزی سه چهار بار بمقعد زور سازند که او مت این  
 هر دو و آنکه مذکور شد بهفتم عشره این مرض زائل شود و علاج خروج مقعد  
 از آنجا که اعضای اطفال بسبب غلبه رطوبات سست و متزلزل می باشد مرض کوی  
 با اطفال عارض میگردد و خصوصاً بعد از سهال و زخمی علاج آن پوست انار حب لاس  
 صفت بلوط گل سرخ شنب کانی سوخته گلنار کوفته مانوی سبز نمک کوفته دو ابار در  
 دو آثار آب بجوشانند هر گاه بدانند که اثر دو خوب در آب آمده زیاد تر از خشک  
 نکنند صاف کرده در شیشه نگارند پس مقعد را از انگشت اندرون کنند و اگر نیب  
 پیوسته اندرون نشود اندکی سوم روغن بمالند تا نرم شده اندرون شود پس قاده  
 از جاسه بار یک کشته تیار کرده و آن را در آب مذکور تر کرده بیشتر ندانند و تر آب باشد  
 پس آن قاده تر را بر مقعد طفل گذاشته بطور مناسب از باطنی بپزند که قاده  
 بمقام مقصود قائم ماند هر گاه بسبب حرکت طفل قاده از جای خود جدا شود و باز بجای  
 آن کنند و اگر طفل را در طغاری یا طشتی یک دو ساعت آب کوب بزنند تا اینم مقعد



و اگر جرم غریب است که سینه را سوزاند که سیاه شود پس آن بار یک سائیده ننگ در در تمام سوز  
 سه چهار بار بر مقعد بپاشند نفع کافی بخشد علاج خروخ باورم و اگر خروخ مقعد باورم  
 سه چهار بار بر مقعد بپاشند نفع در عروق عصبی التعلب حل کرده بدفعات بر مقعد بمالد کنند  
 بر گاه ورم زائل شود مقعد از رون شود علاج سوختن طفل از آتش با روغن گرم  
 سوزان یا آب گرم سوزان اگر روغن گل بدست آید بهتر و الا روغن کنجد خالص کمی آمیزش  
 روغن دیگر باشد سه توله سفیدی بیضه اما کمان از دو عدد بیضه بگیرند و در او خوبت کنند که  
 غلیظ مثل روغن زرد شود و پر کبوتر دمان تر کرده بر عضو سوخته طلا کنند بفضله الکی بطریقه العین  
 سوزش دفع شود و بر عضو سوخته هرگز آبله پیدا نشود و اصل از خرم و جواحت نشود با بر که  
 بدفعات این دو بر عضو سوخته طلا نمایند و اگر برگ تازه سیب آب سائیده در قیق کرده  
 از کبوتر طلا کنند همان فایده بخشد علاج جرب تر که از ان ریم و رطوبت بر آید  
 پوست تازه و تر از شلخ نیب بگیرند پوست تازه تر از شاخ سرس برگ خشک خنک  
 شامه خشک تخم پیواژ براده صندل سرخ مرادار سنگ حمله دو اهر آب سائیده بر آب یک  
 شل صناد سائیده نگاه دارند وقت عمل قدری از ان آب رقیق کرده بر جرب تر طلا سازند  
 خشک شود آنچه قابل دور کردن باشد آزاد کرده دیگر بار طلا سازند همچنین در سوز  
 سه چهار بار عمل آرنه انشاء الله تعالی و یک هفته صحت کامل شود علاج جرب خشک که  
 بی ریم و رطوبت باشد مرادار سنگ پوست لیمو بزرگ کسل کات سفید که با برگ تنبول  
 با استعمال می آرنند نیلا کتو کتو بر این جمله دو اهر آب دفع سائیده جهاب سینه نگاه دارند  
 وقت عمل چند حب در مسکه یا در روغن گل حل کرده بر جرب خشک طلا کنند در روزی چهار  
 بار بفضله تعالی و یک هفته صحت شود علاج حکه یعنی خارش عضو که بغیر تنبور تر  
 یا خشک باشد حب السمنا یعنی جرب و بچی مر سف سرخ مغز بادام شش سفید تخم  
 یا لک جیزات نیلا کتو کتو بر این جمله دو اهر آب جیزات سائیده نگاه دارند هر روز بقدر ضرورت  
 قدری از ان بگیرند و در آب تازه یا که آب جیزات حل کرده بر تمام بدن بمالند و بعد بکشد  
 ساعت آب گرم غسل دهند با استعمال دو سه روز هک زائل شود علاج شتری که آنورم



سرخ مسطح است که با خارش باشد و بر بدن ظاهر شود در سندی آنرا تیمی  
گویند چو بخی ناخود یعنی اجزای بسوس آن و گندم گیر و هر چهارم از دیر خشک سائیده بر  
موضع شری بمالند فی الفوی خارش و سوزش را تسکین حاصل شود و درم زائل گردد و علاج  
ترواح و سعفه که بر سر طفل پیدا شود برگ لکوندا و برگ کفنگره و شکوفه یعنی برگ نوریست  
بیدا بخیر هر سه با یک سائیده یک قرص سازند و در یک چھتیا تک روغن سرش  
سوزند تا سوخته مثل زغال شود پس آن خرد کرده روغن همان تکا پاندم روز بر  
طفل بمالند با استعمال دو هفته اثری از مرغن مذکور باقی نماند الا صبا علاج سعفه در کشها  
که بر سر کودک آن باشد مغز بادام سوخته زرداندرجست هر یک یک چیز بزرگ همانای  
خشک قبیل دم الاخوان هر یک دو جزو سفید آب از زرداندرجست اول قلمیای نضنه  
مردارنگ چهار جزو و باسکه سائیده و بر روغن گل سرشته هر دو سه بار طلا سازند علاج  
خنازیر خنازیر خیم خنزیر است که خوک را گویند چون این مرض اکثر خوک احداث میشود  
لذا این مرض بهین نام مشهور شده و آن درم پس گوشت است که بدیر زائل شود  
دوای حجب آن پوست بیج آنکه در شیر بز سائیده بگیرم بر دم ضناد سازند اگر گاو  
قلیل است زودتر تخلیل شود و اگر ماده کثیر است ازین ضناد بضع یافته سندی که در پس  
در آن حالت یعنی بعد منفر شدن این دوا با استعمال دارند آنکس با نارسیده مکتوله روغن کبک  
چهار توله هر دو جزا در ظرف روغن یعنی کاسنی از جوی با نس تا یک س حل نمایند و ضنا  
سازند و یک توله گل مندی را با یک سخن کرده در دو سه توله شد خالص یا سینه زدگان  
و هر روز قلیل از آن در شیر منعه حل کرده لطفل بنوشانند در مدت یکماه بالکلیه استصال  
مرض شود علاج ورم زیر گردن که بمقام گریبان میشود و اول سندانرا گندمالا  
گویند کات سفید را در آب چینی حل کنند که نرم شود پس دو توله برگ نوریست چھتیا  
که یک که بزرگ سرخ بود و یک سبز نگرفته باشد هر دو را خوب سحق کنند که کیزات شود پس  
سکا پاندم و مثل مرهم بر کاپسی طلا کرده بر او رم بچسباند و اگر ورم منفر شده ناه  
باشد چھتیا بدان الوده از زون ناصور کنند در چند روز ناصور بر او بر شود معلوم باد که سندانرا



در قسم می باشد یکی استانی که دانه های آن گلان باشد قسم دیگر خرد که دانه های آن خرد  
و کوچک بود برگ نوزسته کوچک سرخ می باشد علاج ادم الصبغیان در این مرضی است  
که دفعه واقع شود و طفل بهیوش افتد و دستها و پاهای همه پیچید و کف از دمان بر آید  
بعضی اطفال این مرض را که آثار آن مذکور شد ریج الصبغیان نامند و این مرض نامشابه  
بصرع گفته اند ادم الصبغیان مخصوص داشته اند بصرعی که با تب محرقه باشد و بعضی دیگر  
از اطفال حالت مذکور را که بتواتر افتد ادم الصبغیان خوانند و اگر گاهی اتفاق افتد ریج  
الصبغیان نامند فی الجمله اگر تب محرقه با صرع شامل باشد بحسب آن تدارک فرمایند  
و اگر بی تب باشد فقط تا باین عمل آید علاج وقت ظهور این حالت دست و پای  
مریض بگیرند تا اضطراب نکند و کف دست و کعبه پای بمالند پس اگر بزودی افتد  
حاصل شد قهوا و اگر طول کشد و یا بعد از آن باز همان حالت بتواتر رود و این نظر  
کنند که آثار کدام خلط غالب است و مطابق آن تدبیر فرمایند اگر آثار صفرا ظاهر باشد  
و تب محرقه لاحق بود بتدریج ترطیب کوشند و بهترین مرطبات دوشیدن شیر مرصعه است  
بر نارگ سرد یا لته بشیر تر کرده بر تارک گذاشتن و همچنین تراشه کرد و یا خیار تارک بر  
نمادن و اگر طبع قبض بود با استعمال شیاف نرم که از شکر و مغز خیار شنبه باشد طبع را  
بکشایند و جهت از اله تشنج و غن گل بر دست برد و پاهای طفل بمالند چون این تدبیر است  
عمل آرد در اندک فرصت بهوش آید و بهوشی زائل شود و اگر آثار برودت و بلغم ظاهر  
باشد بتدریج تخمیر و از نذ بقدر ماس هید و اریا عود و صلیب یا عاقر قرحا بار یک باشد  
ساییده مانگ شده خاص مخلوط کرده و بشیر مرصعه رفیق ساخته در حلق طفل ریزند  
و خردل بار یک ساییده خشک بکف پای و کف دست مالند و مسود کنند و کف در یاد  
مصطکی و سنبل الطیب در گلاب سخی کرده بگرم بر شکم نهاد کنند و اگر بقدر د خردل  
که لوچین که دوا می معروف است در شیر و مرصعه حل کرده در حلق ریزند بهوش آید و صرع  
زائل شود و اگر قدری کچکلی که آنرا عوام خوب میدانند و یا فلفل سیاه بار یک ساییده  
بقدر یک برنج بر سر می گذاشته در بینی طفل بدمند فی الفور عطسه نوز و در ترسند کشتاید



و طفل بهوش باز آید و در اکثر کتب دیده ام اما خود استخوان نکرده ام که نوک شاخ مردمان را  
 آتش گرم کنند و در میان پرده او بر دواغ و سهندی القور بهوش آید و دیگر بار در دوه آن شود و علاج  
 عطاش بضم عین مملو و شین معجمه چون عطش موقوف است بر این مرض است بدین نام خوانند  
 از آنکه بحالت این مرض تارک سر فرو می نشیند و مغاک در وسط سر لاحق میشود لهذا این  
 مرض را نزول البافوخ نیز نامند یا فوخ تارک سر را گویند و بجایه اهل فارس نام این مرض  
 بتنگی مشهور است و مرض عطاس عبارت است از دریم گرم که در غشای دماغ افتد عطاش  
 آنست که تارک سر آن مقام که نرم است فرو نشیند و هر چند آب خورد سیر نشود و باشد که  
 آن چشم و حلق رسد و رنگ ردی و اکثر بدن زرد شود از شدت درد و غلبه صفراء  
 بسیار باشد که قبل از حدوث آن شود در سر ظهور کند علاج سنگی هست نه شیر بدو طبیب  
 دماغ مصروف کنند از نراشته کردی تر یا خیار یا شاخ کشنیر سبز یا کوی سبز یا زرد که  
 شیر بر آرد پس اگر سه توله شیر باشد یک و نیم توله روغن گل و ششماشته سر که نمک  
 در آن شامل کنند و خوب بهم زنند که همراه با یکدات شود پس تارک سر را از آن کنند  
 و خشک شدن ندیند هر گاه قریب خشکی رسد باز تر کنند و اگر در کیتوله روغن گل سفید  
 یک عدد بقیه مرغ آمیخته خوب بهم زده ازین دو اما تارک سر را تر و از نراشته کافی بخشد  
 و از منزه تخم که دو تخم خرفه شیره بر آورد و ششماشته شربت نیلوفر انداخته قدری قدری  
 بدفعات بنوشانند و در تقوعل گل نیلوفر که در آب گرم حبیا سنده باشد هر گاه آب خوب سرد  
 شود جامه در آن تر کرده و آب آن فشرده جامه تر را بر اعضای طفل نرم بمالند و هر گاه  
 گرم شود و دیگر بار در تقوعل مذکور کنند و کبل آرد و خضای سبز با یک سائیده بر کف دست  
 و کف پای بسنن و در بعضی اوقات دست پا و پای را در آب سرد آستن مفیدست و  
 اسهال درین مرض خوب نیست اگر از خود اسهال جاری شود قدری طباشیر و تخم خرفه  
 بریان را با یک سائیده در شبر مرقعه حل کرده بخوراند و اگر قدری دوسرخ تخم خشخاش  
 بریان را با آن شامل کنند بهتر باشد و از چهار سرخ سبدهانه لعاب آرد و بنوشند  
 طلق طفل ریزند و شربت نیلوفر اگر میداده باشد بحالت ظهور اسهال موقوف کنند و طفل



منصفه اول در خشک ستر است انشا الله تعالی از بن تدبیرات روز سوم و چهارم اذاعت کل حاصل شود  
دوم دماغ زال گردد و انخ با و که از اول تا اینجا درین دو که نوشته ام از روز پیدایش طفل  
عمر کیسه را کافی است و اگر عمر زیاده اندک سال تا دو نیم سال دانسته باشند وزن هر یک دو  
ضاعت کنند و همبرین پنج با فرزندنی مقدار دو ای اطفال چهار ساله و پنج ساله قیاس فرزند  
ای اطفال در معالجه اطفال نگاه داشتن اوزان او و پاره جمله ضروریات است هر دو ای و بند  
هر روزی بر فعات دهند از بی تمی بجز و فترت کیاری در خلق اطفال نریند تا طبع  
ایشان نگران نشود در صورت گران شدن بر طبع متحمل است که در اربعی بیند از نوزده گاه  
و او در شکم قرار گیرد نفع آن چنانچه حاصل آید پس بدین معنی اندک اندک بر فعات دادن  
بترست و ازین عمل گاهی بیخ ضرر مشاهده نشده علاج و رحم نافت گاه باشد که در  
نات دوم دران پدید آید پس باید که مردار سنگسار است نیدلج آب عنسب الثعلب آب سینه  
ترسوده بنواحی نافت ضار کنند و مکرر عمل نمایند و نفع بخشد علاج ریحیم کردن نافت  
گاه باشد که نافت بخته در یک کند و بحوالی آن سرخی پیدا کرد پس مردار سنگسار و سرخ یعنی سینه  
و غبار سنگ آسپا و سنگ جراحت با یک ساسیده بر نافت نوز در سازند بحوالی آن صندل  
سرخ و جودار و حنظل یعنی رسوت باب عنسب الثعلب یا آب کشیز تر ساسیده طلا کنند و اگر  
ازین تدبیر نفع نشود و طفل از دو ماه تجاوز کرده باشد حوالی نافت دو عدد نوز کوب پانزد  
نقدی خون بر آرد بعد از روز نوز کور بکار بر نوز که البته معنی شود و قطعه از سرب بچیند نافت  
بستن مستغنی می سازد و از همه تدابیر و جراحت گفته را بدی کند علاج فتق اطفال  
عنادی که اقسام فتق یعنی ریحی و مانی و ثربی را نافع و مفید است گه تار برگ سور و ماز و صبر  
سرخ کندر جوز المسر و زنت روی منقل اهل جمله دو ام کوفته بخته بسیر بشو مای شتر استمال  
نمانند بر فوطه در زار و دیگر شکم مومن در شیر گاو یا شیر بز ساسیده بر نوز در فوطه بچیند بدام  
طلا نمانند بلانعه که نفع تمام دارد علاج در شکم که بسبب حبس ریح باشد و علامتش  
آنست که طفل بسیار بگیرد و خود را به پیچد و بقیار باشد گمبند خوردل و جوز بوا و ناخواه یعنی  
اجزای دبرگ سداب و تخم بلبلون و اهل جمله سادی همه او و پاره او را با آتار آب جوش دهند



بهرگاه نشسته آب باقیاندا لیده صفاست کنند و بر آن روغن کهنه آویزند و بار دیگر در پیش  
 و نه تا آب برود روغن بمبازند پس قدری ازین روغن بر شکم و سینه طفل بمالند با دست  
 خارخ شود و روزی ازل گردد این روغن بزرگان را نیز نفع کامل نمی بخشد و گاه با شکر  
 در دو سفلی سوخته مزاج دار باشد یا بادی که از او گرم تولد کند و هر چه گرم کند و سخت است  
 دهند سوخته درین صورت لازمست که از تسخین بازمانده ولته آب سرد تر کرده و آب  
 آن فشرده بر شکم ننهد صندل سفید یا سرخ بگللاب سوده علامت نماید یا فقط لته را بگللاب  
 تر کرده بر شکم گذارند و قدری بگفتند آفتابی بگللاب حل کرده صفاست نموده اندک اندک  
 بطفل بنوشانند و اگر قبض باشد از شانه و تسخین آنچه مناسب حال دانند بعمل آورند  
 در اصلاح حال مرتفعه نیز سعی فرمایند حرقت البول یعنی سوزش مجرای بول وقت  
 برآمدن بول و این مرض بیشتر در هوای گرم یا با استعمال ادویه یا اغذیه گرم که طفل با  
 مصغه را اتفاق افتاده باشد و علاجش اینست که نیم ماشه تخم خرفه و دو دانه مغز مخم کرده را  
 شیر کشیده و بقدری نبات شیرین کرده بنوشانند و غلبه الشلب با یک سالی نیز  
 زهار و ذکر و انشین طلا کنند و دروغ گاو و خورا تیدن خیلی نافعست و آنجا که حرقت بول تب  
 گرم باشد اکثر آنرا دروغ خراپ و تهر برش تفتیه و تعدیل ست و بجلان تب کوشیدن  
 علاج بول فی الفراش یعنی در جابه خواب نشاندن و سبب آن برودت مزاج و  
 نشانه باشد علاجش اینست که کندر و سعد و خولجان و حبث بلوط و حب الاس و گلستان  
 جمله مساوی الوزن کوفته بخیته سفوف سازند و یکماشته ازین سفوف بادو ماشه اطریفل کشیزی  
 بیا سوزند و فریب شام اینقدر وزن دو طفل سه ساله یا چهار ساله را بخورانند و بالای آن  
 یک جرعه آب دهند و روغن لری گرم چون روغن لبان و روغن با بونه بر شانه بمالند و اگر  
 از مصطلک و شاه بلوط و سعد و طهلیه مسابه مساوی دهند برابر همه ادویه باشد سفوف سازند  
 و یک دو ماشه صبح و شام تا چند هفته بخورانند نفع کلی بخشد و نیکو ترین تدابیر آنست که در شام  
 خواب بنیده بار بیدار کنند و امر کنند که بول کند بچند روز عادت شود که تقاضای بول بیدار  
 شود و هرگز بر بزمین بول نکند علاج عسر بول که بسبب حصات بار یک گرده نشانه



در عرض گرد و واضح باد که سنگ مثانه بگوید کان ذکور بیشتر افتد به نسبت سنگ گرد و در  
 سرتق و امتیاز در میان سنگ و رنگ گرد و مثانه از ان زمان که در که اگر در گرد بود نقل و  
 در در قطن محسوس شود و اول بول کدر و غلیظ آید و بعد صاف و رنگ بول سرخ یا  
 در در مائل بسرخ بود اگر در مثانه بود بول سفید و رفیق آید و هیچ ذکر اکثر اوقات بخار و  
 شود و بول بانگ زمان باز تفاوتی بول شود و در دوزخ که محل مثانه است ادراک  
 شود و این مرض بیشتر موردی باشد مدارات در غیر حق بیشتر سفید است از مدارات عاره  
 و مدارات بارده آنچه مناسب مزاج و اندام استعال در آن مدار است حار و تخم کرفس  
 است و باویان و انیسون و صغیر و شونیز و تخم لمبون و مدارات باره و تخم خیارین  
 است و خار خشک و مغز تر بود و مغز تخم که وی شیرین و کلنج و مدارات معتدل  
 بر سیادشان است و فوه یعنی مجیبه و تخم تر بود از آنها هر چه مناسب حال مرض باشد  
 به سندا با یک مدارات گاه گاه دهند و بهترین ملینات که حصات در مل رافع دارد است  
 است که اول دوائی ملین دهند و بهترین ملینات که حصات در مل رافع دارد این است  
 دوائی ملین اصل السوس مقشر کوفته تخم خطمی انجیر زرد سپستان در پا و آثار آب جوش  
 دهند هر گاه در آب باقیانند المیده صاف کرده مغز فلووس نه ماشه و ترنجبین نه ماشه  
 در آن حل کنند و بار دیگر صاف کرده به سعت یک ساعت قدری قدری بد و سه دفعه  
 بنوشانند و این وزن دو برای طفل سه ساله است و بیشتر خلل این مرض در همین عمر  
 شروع میشود و اگر عمر ازین زیاده دارد و مناسب عمر مقدار دو از زیاده کنند و درین مرض  
 رضع و غیره منع را اگر نظام نشده باشد از غذای برنج و کچوری و غیره دارند و لیه گندم شیرین  
 یا تلکین یا پوست نان فطیری در شور با حل کرده برای طفل دندان بار یک در شور با حل  
 کرده بجهت مضعه بهتر است و بعد تلکین یک بار دور و ز سوا تر طبع مذکور و ترنجبین بنفشه  
 مغز فلووس داده روز شوم باز مغز فلووس داخل کنند هم برین طریق دو سه بار این تلکین  
 را بعلل آورده موقوف کنند بعد از آن روزی چند این دوا و تدریج عمل آرنده با بیان بگویند  
 تخم معصفه کوفته گل داودی بر سیادشان گلکند یا نبات همه ادویه را در یک پار



آب جوش دهند هر گاه ریح آب باقیمانده صاف کرده یکماسته حجر السید با آب سوده در آن آینه زن  
و طفل را در آئین نشانند و این دو اندک اندک بدفعات بحالت آئین بنوشانند این  
آئین برای تکسیر بیماری بول و تسکین درد و اخراج حصوات خلی خلی نافع است او و سایر آئینان  
نار خشک با بونه تخم خشلی تخم کزنبق تخم شست تخم معصفه کوفته بر سیاوشان و ربک  
سبوی آب بجوشانند و آن آب را در طغاری کنند و طفل را در آن آب نشانند پس اگر  
حصات در دل در کرده باشد که آب تا کم باشد و اگر در شانه باشد باید که تا عانه بود تا یک  
ساعت در آب نیک گرم درند و درین عرصه اگر آب خشک شود و دیگر آب گرم ساده در آن  
آئین زن تا گرم شود و در حالت آئین دوی مدر که تیار کرده اند اندک اندک بدفعات بنوشانند  
و بعد یک ساعت طفل را از آئین بر آورده و بدن را بمنشفه خشک کرده روغن بابونه  
اگر مرین در گرده باشد بر کمر و اگر مرض در شانه باشد بر عانه بمالند و تقطیر روغن در ایل  
و همول آن معتقد در مرض شانه نفع تمام دارد و شربت مدارات در مرض گرده و شانه هر دو  
مفید است بعد تنقیه یعنی استعمال ملینات و دادن مدارات در وقت آئین خلی مفید  
است و آنجا که سبب عسر بول سنگ شانه بود نیکو ترین تدابیر آنست که بعد فارغ  
شدن از آئین بهیاری بر پشت خوابانند و هر دو پای او را بردارند و غانده روغن بابونه  
بمالند و از اسفل بطرف اعلا رد کنند تا سنگ که از شانه رسیده مسد راه بول شده  
بطرف شانه باز گردد و در راه بول مفتوح شود و در که سبب عسر بول است زائل گردد  
و اگر سنگ از شانه بر آمده در اعلیل بند شده مسد راه بول و باعث درد شده باشد این  
امر از غمز دست معلوم توان کرد پس بعد بر آمدن از آئین اعلیل را در آب گرم نهند و  
لعاب تخم حلیمه با تخم کتان بر روغن بابونه مخلوط کرده در اعلیل چکانند و آهسته آهسته اعلیل را  
بطرف تمام بمالند تا سنگ مستخرج گردد و اگر هیچ تدبیر سود ندهد و هیچ وجه سنگ نمائند بنیاید  
و از احتباس بول و شدت درد خون طاعت باشد و در آن حالت چار و ناچار رجوع بحراج  
کامل آرندها مقام همول را شگافه سنگ را بیرون کشد و درم کرده یا شانه یا جز خون  
یا در شانه یا ریح شانه یا بعد شدن خطه این در بیماری بول نیز موجب عسر بول میشود



اما این امراض اطفال خرد و سالی را که عارض می شود و اگر حادث شود و تا بزرگ شدن آنچه بزرگان  
 در باب امراض کرده ثبت شده نرم تر از آن برای خردان نیز موثر شود و مندا است عملی  
 جدوری و حصبه و حمیتا جدوری با لضم یا با الفخ بثور بزرگ است که بمقدار عدس بلکه کلان تر  
 از آن باشد و چینه میشود و در یک می کند و با رسی آن را آبله گویند و حصبه با الفخ بثور سرخ متفرقه  
 است که بمقدار کدو رس بود و نزد قرب ظهور او نخست درم گردا حمر خفیف انجم بر پیه  
 می آید بنانه قرص بر اغنیت و بعد هه با بجا بثور بر وزمی نماید و ماده آن خون صفت راوی  
 است و فاضله دی است که چینه می شود و در یک می کند بلکه عندا لبر خشک است از وی می خیزد  
 و لازم است که نخست تب می آید و پس از آن حصبه ظهور می نماید و علامت تب حصبه  
 جدوری در پشت است و خارش بینی و سیلان اشک و سرخی چشم و صداع و نقل سر و بدن  
 در خواب ترسیدن و در جمله سوزش و خارش و ایام یافتن و باشد که بعضی را سوز دور دگلو  
 انگلی نفس و گر فکلی آرد از نیز عارض شود و بی اجمله هر گاه این قسم تب عارض شود حکم باید کرد که  
 حصبه با جدوری بر می آید خصوصاً در موسم ظهور آن و فرق در تب حصبه و جدوری است که  
 تب حصبه گرم تر و تیز تر از تب جدوری می باشد و در پشت در آن کمتر بود و فلق بیشتر و حصبه  
 اگر در دفعه بر وزمی کند و آبله اگر زودتر بر آید در سه روز و الا در یک هفته و حصبه نسبت به جدوری  
 روایت دارد و فاضله اگر سیاه و صلب و کبود و بنفش باشد و بر آید و غشی و اندوه مفرط  
 آرد و قابل باشد و همچنین آنچه در دفعه غائب شود پس غشی افتد و همچنین آبله که پس از او در بهم  
 پیوسته بود و کثیر المقدار باشد و رنگ آن سیاه و بنفش بود و هر سینه و شکم بسیار بر آید  
 بر روز و بطی الفصیح بود با خطر باشد و همچنین اگر خون از جدوری ترشح کند یا نخست آبله  
 بر آید پس از آن تب آید سخت بر باشد و همچنین اگر بعد بر آمدن تب آبله تب و کربزد نشود  
 در نمود بهترین و سالمترین علامات در جدوری و حصبه است که نفس بر جای بود و شعور  
 بر حال و میل بخند او آب برقرار باشد و انتباه تولد این دو مرض در صبیان بنا بر غلبه دم  
 است بر سیل تفرق طبع بواسطه چسبیدن خون خام چه خون اطفال خام تر می باشد و چیزی  
 خام و گرم تر که چینه شود و ضرور است که جوش زدن ازین جهت که دکان را وقت نفع و اینست



خون ثور نه گوارا که ثور می کنند و نادرست که خون بچو شد و بچته شود و بر ظاهر بدن چسبند  
از ثور پدید نیاید بسبب عارض شدن چیزی از مالغات بروز ثور اکثری از اطباء  
بعضی دواها را که با نجا صیت مانع بروز حصه و جدری است در قرب موسم بروز آن با طفل  
مسید مهند تا از تکلیفات بروز جدری محفوظ باشند اما این عمل نزد این فقیر خبیلی ناپسندیده  
و منافی نشان طبیب است زیرا که طبیب در حال معین و مددگار طبیعت است و طبیعت  
قوی است البته که در بدون است و همیشه در اصلاح حال بدن سعی میکند و هرگاه طبیعت  
از مقاومت مرض قوی عاجز می آید طبیب دانا برای مدد طبیعت دوا می که موافق خواست  
طبیعت باشد مسید بر طبیعت مسدود دوا می موافق با مرض مقاومت کرده است اتصال مرض  
بیناید در این صورت منصب طبیب این است که همیشه در حال اعانت طبیعت نماید آنکه  
بنا لغت طبیعت اقدام فرماید بزبان معهود و موسم معین طبایع اطفال مستعد بروز حصه  
و جدری می شود پس طبیبی که دوا می مانع بروز داده گو یا صریح بنا لغت طبیعت کمر بسته و  
مخالفت طبیعت خلاف نشان اطباء طبیعت شناس است این فقیر گاهی هیچ طفل را  
در مطب خود دوا می مانع بروز جدری نداده بلکه همیشه معین و مددگار طبیعت مانده و واضح  
با و که آنچه تدبیرات و پرهیزات درین مرض ضروری است بسبب کثیر الوقوع بودن آن هم  
خواص و عوام هر ملک و دیار بهتر میدانند و تدابیری که در کتب یونانیان نوشته اند و در  
شهر و دیار مهند و سمان روان ندارد و پس تدابیر عزیز مردم موافق کتاب یونانیان عمل کرده  
خود را در میان خواص و عوام مهند ذلیل و خوار کردن است زیرا که اسباب کار معلوم است  
که حال صاحب جدری چگونه باشد و معمول اهل هند است که در حالت وقوع این مرض  
هرگز رجوع به طبیب نمی آید و بر تدابیر معمول که خود میدانند قناعت میکنند لهذا نوشتن  
آن بیفائده کاغذ سیاه کردن و وقت خود ضایع نمودن مصلحت ندیدم اما بعضی تدابیر  
خارجی را نوشته ام که اگر کسی مالیند آید بر آن عمل نماید تدبیر محافظت چشم از ثور جدری  
باید که قدری سماق در گلاب بر نماند و صاف کرده بپذیر نصف حب که فوراً در آن سخن کرده  
و در ظرف چینی نگاهدارند و در شب و روز چند کبریت قطره از آن در چشم اندازند از اثر این دوا



تیره در چشم ظاهر نشود و عرق برکب گشته تر و یا آب تخم انار ترش و یا ماز و گلاب ساقیده و  
 قطره از مینا در چشم تقطیر کنند چشم از آسیب عدوی محفوظ ماند و اگر آبله چشم پدید آید  
 باشد قطره آنکی کا نور در گلاب حل کرده بدنغات قطره از آن بچشم حکانند و سه مرتبه  
 اگر سرمد اصفهانی و کا نور آب کشیده تر بسا نیند و بعد هر ساعتی قطره از آن بچشم حکانند  
 سرخ چشم در شوره را که بر قرصه ظاهر شده باشد لفع دهد و هر گاه چشم از شدت اشکامیل محفوظ  
 کند و بر آمدن خواهر باید که بعد استعمال او دیه مذکور داده بر آن نهند و چشمه سرب با ندر از  
 چشم بر آن گذارند و بعضا به پر بند تا چشم را از دشتا سیده دارد و اگر طفلی خلق کند گاهی  
 کبشاید و گاهی به بندند تا بر می خفتند از رون بینی تنها سرکه یا بقدری گلاب آبخفته  
 بعد هر ساعت قطره در بینی چکانند یا بر وزن گل قدری کا نور آبخفته از رون بینی را هر وقت  
 از آن جرب دارند تا بر می خفتند حلق هر گاه ثابت شود که تب حصه و عدوی است  
 قدری سماق و گل سرخ و عدس مقشر آب طبع داده صاف کنند و قدری گلاب در آن آبخفته  
 اگر در اندک اوقات از آن آب غرزه کنند و اگر طفلی کوکاب که یارای غرزه  
 کردن نداشته باشد انار ترش یا رب شتهوت بدنغات اندک اندک بلبیا نند تا بر  
 بچشمه کردن آبله هر گاه آبله بر آید و تب و بقراری و بلوسه کمتر شود و نبض و نفس کمال طبیعی  
 آید باشد و معلوم شود که آبله بر بچشمه خواهد شد برای پز ایندن آبله با بونه و اکلیل الملک  
 و بنفشه و تخم خطمی و سبوس گندم در یک سبوی آب بچوشانند هر گاه بخار گرم آن دور شود و بخار  
 نرم بماند و در و نظرت کنند و طفلی را نشانه چاوری پوشانند که سر و گردن بیرون باشند  
 یک ظرف پیش و یک پس پشت دارند تا بخار لطیف آن میدان رسد و آبله را آنجا شوند  
 نفع آن همین است و بعد از آن تدبیر خشک کردن آبله بنایند و هر جا که باوصف ظهور آبله تب  
 و بقراری کمتر نشود و نبض و نفس بحالت طبیعی نیامده باشد علامت خیر نباشد تدبیر خشک  
 کردن آبله سفیده از زرد و در سنگ مساوی با یک سوده بر آبله با پاستند و اگر در  
 بعضی مقام ریش گرد و گل سرخ و گندم و زرد و زرد و دم الاخوان مساوی وزن آب  
 بسا نیند و بر جراحت افشانند تدبیر خشک کردن ریش هر گاه آبله خشک شود و خشک است



بماند نظر کشید که زیرا که چیزی تری هست یا نه اگر نباشد قطره روغن کنجد بکیرم بر آن چکانند  
 تا نرم شده زود بپزند و اگر زیر ادزری بود و اندکی عمق داشته باشد ملاحظه کن این است که صبر  
 و درم دار سنگ و زرد جوهر و اقلیمیا نقره و سفید و ار ریز و اسرغ یعنی سفید و هموزن  
 باریک سائیده در آن عمق بپاشند که زودتر گوشت با پوست برابر شود و اگر تری باشد  
 و عمق ندارد و با جلد برابر بود شب بیانی و نمک باریک سائیده بر آن بپاشند تا زود تر  
 خشک شود پس بروغن کنجد چرب کنند که نرم شده خشک ریشه بقیعیه تدبیر زائل کردن  
 و اعنای آبله هرگاه آبله خشک شود و نشان آن بماند جهت ازاله نشان این تدبیر آبله  
 بیخنی خشک آرد با قلع سفید تخم فربوزه و برنج و نبات و مغز بادام و آرد جوهر و احسنی  
 هموزن باریک سائیده بپسیدی بقیعیه مرغ سرشته طلا مانده کیفیت حصصه و جدری  
 تمام شد قسم سوم از جدری حمیق است که آن حباب دار بزرگ و سفید متفرق  
 قلیل می باشد که از قلت اعداد و آن شمره و خاصه دی است که بی تب حادث شود و کبودت  
 آن بیخ تخلفی لاحق نشود و آن اسلتر من انواع است و آن را با آبله خوانند و آن خود بخوبه  
 زائل شده و محتاج تدبیر نیست علاج بشور یعنی دانه ها که بر تن اطفال بیشتر پیدا شود  
 معلوم باد که از اقسام بشور آنچه سیاه بود قابل است و آنچه سفید یا سرخ باشد اسلم است  
 و اطفال را ظهور و بروز بشور سلیمه امن می دهد از بسیار امراض رویه که اندک علاج آن خصوصاً  
 که در سر باشد تعجیل روان نیست و کاملین اطباء منع کرده اند اما هرگاه زمان دراز نگذرد و مواد  
 فاسد کما حقه خارج شده باشد در علاج کوشیدن مناسب است بخلاف بشور سیاه قتال  
 که بعلاج آن درنگ نشاید یعنی زودتر به تنقیه مرصع بردارند و تعدیل خلط او نمایند غذای  
 و دوا و بشور سلیمه را بگذارند تا خوب بچسته شود و مواد از آن خارج گردد بعد از آن به تنال  
 محفقات لطیفه تارک آن فرمایند بتدریج تا مقصود بلا ضرر بر آید و بهترین محفقات که اطفال  
 را نافع باشند این است گل سرخ و حب الاس و برگ بید یا فراش و برگ حنا و پسته نرم  
 دانه نیب پروا حدی یکتوله در یک سبوجه آب بچوشانند و طفل را درین آب غسل دهند  
 هر روز یکبار و بعد غسل تن او خشک کرده روغن گل با روغن حب الاس بر آن مالند و اگر



شور متفرج بود با استعمال مراهم علاج آن نمایند حص مرهم سفید اندر یزمر و ار سنگ سوم  
 خالص روغن گل اول محوم را در مغز بر سر آستن گذارند تا بگذارد پس روغن گل در سنگ  
 اندازند هر گاه هر دو بکند است شود سفید و مر و ار سنگ که خوب با یک سائیده باشند  
 کفهم را از سر آستن فرود آورده هر دو او به سائیده در آن آمیزند و بکار برند علاج  
 شیخ الفخدی یعنی خراش ران اکثر باشد که در کفش ران و بعل بن گوش و چنهایک  
 گردن طفل خراش پیدا آید و کفش ران بیشتر افتد بواسطه حدت بول علاج حسب الاسب  
 و گل سرخ و اصل السوس و آرد جو و آرد عدس بغایت نرم بسایند و بر خراش بپاشند  
 بلکه احسن آنست که اول آن موضع را آب برگ نیب بشویند بعد این دو بپاشند اگر گل  
 لسانی را خوب با یک سائیده تنها بر خراش بپاشند نافع آید التماس بجز دست اطبیای  
 غدر میزند و خطا پوش آنست که در بیان امراض اطفال بسبب بعضی وجوه سود تریبی  
 واقع شده یعنی رعایت تقدیم و تاخیر ساقط شده این تصور را بزیل عطا پوشند و یا  
 بوقت نقل ترتیب عمل آید فائده نهم در بیان حمیات و معالجات آن معمول  
 الطباست که حمیات را در او آخر کتاب ذکر می کنند و از آنجا که این مرض کثیر الوجود  
 است و طفل و جوان و شیخ و شاب را اکثر لاحق میشود لهذا این فقیه بر تقصیر در ادای  
 کتاب بذیل معالجات اطفال ذکر آن مناسب دیده که اگر وضع یا در وضعی برضت مبتلا  
 شوند علاج و تدبیر آن در ذیل امراض اطفال یافته شود و حاجت تبلاش دور رفت  
 گردانیدن کتاب نشود و اقسام تب که بزرگان را لاحق می شود طفلان را نیز حادث میگردد  
 پس در موی طفل و جوان را تدبیر و علاج واحد است اما تقدیر او از آن او به تشنه ق و  
 جداگانه است و مقادیر او از آن دو بحسب سن و سال طفل و جوان بر ذمه رسائی  
 اطبا مخفی و محجب نیست تعریف حمی یعنی تب بدانکه حمی حرارت غریبه است که در قلب  
 ششقل میشود و از آنجا بواسطه شرایین در تمام اعضا منبسط گردد و سائر بدن را گرم کند و  
 بحالت حدوث تب افعال طبیعی انسان بر منبج اعتمادی نمائند و بحسب صفت قوت حمی  
 طفل و نقصان در افعال طبیعی واقع گردد فائده حرارت در بیان انسان و فائده

فائده نهم در بیان حمیات و معالجات آن



یکی حرارت غریزی که آن عبارت از حرارت عنفوی است که همیشه با دام انبیاات و ذرات  
انسان مختص است و این حرارت موجب تقبلی نفس و سبب حیات است دوم حرارت غریبی  
که آن از اسباب خارجی یا داخلی یعنی از حرارت شمس یا حرارت نار یا سنج و تعب و یا از  
خوردن اشیا ی حاره و یا عفونت اخلاط در بدن انسان وجود گیرد و حرارت غریزی <sup>تحت</sup> آن  
گرداند و چون زیاده تر در قلب مشغل شود و بذریعہ شرایین تمام بدن را گرم کند و خلل در  
افعال طبیعی انسانی اندازد و در میوقت آن حرارت غریبه موسوم بحی میشود و وضع باد که سبب  
اقسام بر سه قسم است یکی حمای یوم دوم حمای دق سوم حمای خلطی و ظاهر است که ترکیب  
بدن از ارواح و عفا اخلاط است پس اگر خلط حرارت نقطه روح باشد آن را حمای یوم گویند و اگر حرارت غریبی  
متشبهت گردد آن را حمای دق خوانند و اگر حرارت با خلط ملحق شود آن را حمای خلطی و کما سخن گویند و بیان  
این قسمی بدین مضمون که فصل اول در بیان حکایوم حمای یوم می باشد که در قلب اول  
روح را گرم کند و بعد از آن از راه شرایین که از قلب رسته اند به سبب اعضا منبسط گردند  
یوم بسبب سبب حادث شود یکی آنکه سبب حدوث آن اعراض نفسانی باشد یعنی غم و همسفر  
یا ترس و خوف یا فرح یا غضب بسیار لاحق شود زیرا که اعراض نفسانی را حرکت روح لازم  
است و حرکت شدید باعث تشنج روح گردد و سخونت روح بواسطه شرایین بسیار اعضا  
متاثر گردد و حمای یوم حادث شود سبب دوم آنکه کسی تعب بسیار کشد یا استقامات بسیار  
او را لاحق شود یا بیداری مفرط بعمل آورد یا ترک ریاضات معتاد کند و اینها اسباب باعث  
سخونت روح و حدوث تب گردد سبب سوم آنکه در گرمای بسیار از راه تر اتفاق گشت افتد  
یا اشیا ی حاره تناول نماید یا آب گرمی روی غسل کند و از آن مسلمات پدید شود و بخارا  
در اعضا محقق شده روح را گرم کند و آخر بذریعہ شرایین حرارت غریبه روح بسیار اعضا  
منتشر شود و حمای یوم لاحق شود و لازم است که زیاده از یک و نه باشد زیرا  
سبب حکای یوم موسوم شده و گاه باشد که تا سه روز بماند و درین صورت هر روز از روز  
اول ذرا خلط باشته تا آنکه بسبب روز بالکلیه زایل شود و بیشتر حمای یوم از سه روز بیشتر است  
یوم گویند و اگر حرکت با اعضا متشبهت گردد آن را حمای دق خوانند و اگر حرارت با خلط ملحق



و دیگر اقسام تپهای عفتی میشود امتیاه هرگاه در حمای یوم سه شب در روز بگذرد و تپ تفاوت  
 نکند و حرارت زیاده هم نباشد اما خشکی تن زیاده شود و رنگ بشیره بی زردی اگر ایضا بداند است  
 که حمای یوم بدق منقل شده و علامات حمای یوم نه است یکی آنکه در حمای یوم ناقص یعنی لرزه  
 نباشد و این اکثر است و گاه باشد که قدری از اشتاپد آید و تا در یود که لرزه آید و سینه نادر  
 حکم نوزان کرد و دم آنکه دست و پایی سرد نشود و سوم آنکه در مقدمه تپ کسل کاملی در اعضا سنگینی  
 کتر باشد چارم آنکه بعضی مائل بعظم و لواتر بود در ان صغروا اختلاف نباشد جسم آنکه حرارت  
 آن سوزان و نیز نباشد بلکه معتوی بود چون حرارتی که از ریاضت معتدل ظاهر شود و گشت شرم  
 آنکه اثر بفضیح در بول و در زاول پدید آید هفتم آنکه رنگ روی و نبض معتدل و برقرار بود هفتم  
 آنکه زمانه ابتدای اوزم و آهسته باشد و زمانه تر اید او زیاده هم از دو ساعت نباشد و از  
 عوارض منکره چون خشونت زبان و خشکی حلق و قطن و کمر سب که از لوازم حمای عفتی است پنج  
 نظا هر نباشد و اگر صداع یا درد دیگر اعضا چون کمر و غیره یا تپ یا ر باشد بجز و گساریدن تپ  
 زائل شود و قاضیه حمای یوم است که بیرق پاکیزه و معتدل که اصلا سائیه عفتی است و کثرت  
 زائسته باشد بگسار دو اگر عرق منفرط آید حمای یوم نباشد نهم آنکه از یک شب در روز تجاوز  
 نکند مگر بندرت و باشد که سیه روز کشد و چون ازین در گذرد حمای یوم نباشد یا عفتی باشد یا  
 و تپ علاج حمای یوم بطریق کلی سبکس را از صاحبان این تپ از آب طعام باز نماند  
 اگر خواستش آن داشته باشد مگر آن را که سبب حدوث تپ کثرت و نفاذ معضم باشد او را هرگز  
 غذا ندهند تا وقتی که نفاذ معده رفع نشود و داشتههای صادق پدید آید و غذا درین تپ  
 لطیف و سریع الهضم باید آرد که سبب تپ اعراض نفسانی یعنی غم و هم و غضب و فرح  
 و ترس و غیره باشد اول باز آنکه سبب کوشند و ادویه معتوی روح و منفرح قلب منتهی بحال  
 به تیرید و ترطیب و تفریح و تقویت قلب کوشند بیاون شربت صندل و خمره صندل شیرین  
 انار شیرین و شربت گاو زبان و خمره گاو زبان ساده و شربت نیلوفر و عرق گل و شربت شند  
 و نبات زیرا که اعراض نفسانی تعلق بر روح حیوانی دارد و مقام روح حیوانی قلب است  
 و کجکایات شیرین و فرح افزا و سخنان رنگین مسرت آگین بل خوش کنند و بهوای جان بخش و



و بسا قین دگفتا منزل کنند و یاران همگسار و دوستان شیرین گفتار بمجالس نشیند و شوربای  
چوزه مرغ و تپسود دراج و کدو و خیارین و شیر برنج و مرابی سبب و اتناس لانا شیرین  
نمذ انانید و اگر سبب تب بشگی مسام و کسافت بشره باشد بآب گرم معتدل غسل کردن  
در وقت در بدن آوردن نفع تمام دارد و این فقیر بهدایت ربانی در مرض انقسام حمی تاسه و نه  
اسلاما علاج مبادرت نکرده تا درین عرصه طبیعت بزور و قوت خود با مرض بوجاهت مقاومت  
نماید پس اگر سبب مرض خفیف بود درین عرصه بغیر مد و طبیب طبیعت خود دفع مرض میکند  
و هرگز محتاج مد و طبیب نمیشود و بعد سه روز اگر اثر تپ قلیلی مانده و قوت و توانائی طبیعت  
موافق هر روز مدرک شده روز چهارم نیز مزاج دو انداده بر طبیعت گذاشته ام و اگر روز چهارم  
ضعف طبیعت و قوت مرض محسوس شده از جای یوم خاطر جمع کرده از آثار و علامات هر  
حمی که مدرک شده علاج آن شروع کرده ام و بدین تدبیر میگاه خلی در کار خود مشاهده کرده ام  
و بمعالجه انقسام مر لیمان این قول حکیم بقراط را همیشه در خاطر داشته عمل موافق آن کرده ام  
قول حکیم بقراط علاج بدن بر پنج قسم است آنچه در اس است بفرغزه این فقیر بعد فرغزه  
عطوس باستمال آورده تا هر چه از دماغ جدا شود از راه انف که مجرای خاص است آسانی  
بدون آید و اگر ماده دماغی بعد فرغزه براه انف نیامده از راه حناک بفرج جمع کرده پس  
سوزن او و بی مناسبه لعل آورده تا آنچه از راه حناک از دماغ بفرج جمع کرده در حناک لعل  
و لوزین و نشه و بن دندان و اصول انسان متشبه نشده و لطیف گرفته خارج شود  
و آنچه در معده و فضای سینیه است بقی و آنچه در امعاء و عروق است با سهال آنچه در عین  
بدن است در خون کشیدن و آنچه در جلد است بفرق آوردن و این فقیر بقول بقراط که پنج  
قسم علاج بیان کرده یکی دیگر از دیده ششش قسم کرده و قسم ششم است که آنچه در جلد  
دگریده و متنازه در جم است با در سخن اگر عاقلی اندک تعقل فرماید معالجات سایر امراض  
انسانی را درین جنبه کلمه تمام کرده فکر رسا و عقل ذکا باید که موافق این قول عمل نماید و از خطا  
و تزلزل محفوظ ماند تمام شد بیان حمای یوم نصل دوم در بیان حمای دنی تپ و ق  
از آنکه نیند در حرات غریبی با عضای اصلی خصوصاً در قلب ممکن گردد و از نشان او است که



بسیار در رطوبات ثلاثه طبیعی بدن را در خوردن و فنانما پیدا معلوم باد که در شن انسان مستعد گوید  
 رطوبات علی الدوام موجودی باشد و هرگاه یکی از آن فنا شود و در پدید آید یعنی وقت در  
 لغت هر دو هنر ال یعنی نرمی و لاغری است چون درین مرض بن مرهین گذاخته و لاغری تر  
 میگردد و این تب نرم تری باشد لکن این نام موسوم شده بیان رطوبات ثلاثه طبیعی  
 که همیشه در بدن انسان موجودی باشد اول رطوبتی است که مانند شبنم در گهای  
 صغیر و در تمام اعضای اصلی پراکنده است و منفعت و حی آنست که هنگام نیاز منقذ غذا بدل  
 یا تحلیل شود و دوم رطوبتی است که با اعضا وصل شده و مانند باعصاب گشته لیکن اینجا دو نام  
 میماند باشد و این رطوبت بر وقت ظهور حرارت قوی یا با فضلات صحت میگردد و تحلیل میشود  
 سوم رطوبتی است که اندامهای اصلی بدان سرشته شده و پیوستگی همه اجزای بدن  
 از آن است هرگاه این رطوبت فنا شود پیوستگی اجزای همه اعضا باطل گردد و اطباء رطوبت  
 اول را تشبیه داده اند بر روغن که در حوض چریش می باشد و رطوبت دوم را بر روغن که در جسم  
 فتیله پیوسته فتیله را از کرده در رطوبت سوم را بر روغن که پیوستگی اجزای فتیله از آن است  
 پس هرگاه رطوبات اول فنا شود خاصه از حوالی قلب چنان باشد که روغن حوض چرخ  
 فنا شود و در فرغ چرخ منقطع گردد و نوبت آن رسد که روغن که در اجزای فتیله است خارج  
 شود این حالت اول در جود است و در علاج نیز بدینگونه و در وقت منبسط دریا شود  
 بسبب مشابهت او بجای لثقه و لثقه تب بلغمی است که بلغم در عروق متعفن شود بیان  
 علامات فارق در میان لثقه و دق و فرق در میان لثقه و دق این است که در  
 لثقه بعد تناول غذا تب اشتداد کند بخلاف آن در دق که بعد خوردن غذا حرارت  
 اشتعال نماید و در لثقه بنض صغیر و لین می باشد و سخته متملی و منتفخ بود بخلاف آن در  
 دق بنض صلب و مستدد و باریک بود و سخته روز بروز بگردد و از امتلا یعنی پر می اعضا  
 اثری پیدا نماند اما هرگاه رطوبت دوم فنا شود مثلش چنان باشد که روغن فتیله  
 صرف شود و این در جود دوم دق است و درین وقت دق عیان گردد اما علاج آن خصایص  
 و در مشوار باشد هرگاه رطوبت موسمی فنا شدن گیرد مثلش چنان باشد که رطوبتی که اجزای



قتیل بدان پیوستگی و آرد و نیست و فضا میشود و در بیوفت بهیج وجه علان جز بر نباشد مگر آنکه حکیم  
علی الاطلاق از شفاه خانه خود و دای کامل فرستد چنانکه حکایت علاج مدقوق در صفت  
سوم این کتاب مسطور شده - در آغاز این نامه لفظ اعضای اصلی آمده اگر چه شرح  
اعضای اصلی در کتاب علم الابدان در باب تشریح اعضا مفصل مذکور شده اما در تحقیق  
میراثی که فیض این ابطال ضروری است معلوم باد که اعضا بر دو گونه است یکی آنکه  
از منی متکون شده آنرا اعضای اصلی و اعضای منویه گویند و آن استخوان است و  
عقروقت و دبا و عصب و وتر و عشا و مشرا همین داورده دوم آنکه از خون متولد شده  
و آن گوشت است و شحم و همین و این هر سه اعضا را اعضای دومی نامند و باید دانست  
که تب و دق یا این اسباب سابقه عارض شود یا از اسباب بادیه اسباب سابقه عارض  
حیاتی را گویند که از بدن تعلق دارد چون تب محرکه و درم گرم جنب و صدر و حای مضر  
و حای یوم و حای که در او رام باطنی لاحق شود و حمیات عضویه و غیر آن که بسبب این همه  
اسباب سابقه حرارت غریبه بدل مشتعل شود و بدق انجامد و اسباب بادیه اسباب  
خارج از بدن را گویند چون اعراض نفسانی یعنی غم و هم و غضب و فرح و عزیزه و ظاه  
است که نفس مثنی و دیگر غیر بدن است اگر چه جای در بدن دارد پس هر چه بسبب اعراض  
نفس واقع شود آنرا اسباب بادیه گویند و عقب و سهر مفرط نیز که از اسباب بادیه  
است نیز محدث دق است و تب دق اکثر انتقالی می باشد یعنی اول حای یوم یا حای  
خلط یا حای نزلی لاحق شود و آخر الامر آن تب بدق انجامد و تب دق گاه مفرط باشد و  
گاه با حای عفتی مرکب شود علامت تب دق مفرط یعنی غیر مرکب آنست که نفس صلب  
ضعیف و متواتر بود و بر یک حالت ثابت ماند و تب نرم و لازم بود و بیماری از تب آگاه  
نباشد و هر گاه دست بر نبض یا بدن مدقوق گذارند بسیار گرم معلوم نشود اما اگر دست  
تا زمان دراز بر جسم دارند آنگاه تیزی حرارت محسوس شود و اعلا تیز دق آنست که  
بعد خوردن غذا تب ظاهر تر و نبض قوی شود پس طعام در حق مدقوق بستند و در حق  
باشد که در حای غائبا نماند اگر چه در تب های دیگر نیز بعد از آن غذا تغییر در احوال مریض ظاهر



میشود و اما در تغییرت دق دو گرفت با تفاوت بسیارست یعنی درت های دیگر بعد از غذا  
 فراشاد و درازی تب و کسرت و گران اعصاب و برودت اطراف و اختلالات نهضت زیاد و  
 میشود و اما در تب دق بجز ظاهر شدن تب از این همه اعراض مذکور اثری نمی باشد بشرطیکه  
 یا تب دیگر مرکب نباشد و علامات مرکب شدن دق با تب دیگر اینست دوام تب نرم  
 و بیخوبت تب بعضی اشتداد کردن و تشعیر و نالغض لاحق شدن اگر ماده بعضی خارج  
 از عروق باشد و همچنین با هر قسم تب که مرکب شود از اعراضی که خاصه آن تب است  
 امتیاز آن کرد و هر گاه رطوبت اول صرف شود و عوارت با رطوبات ثانوی آویزد و دق  
 در نیوقت پذیرد و موسوم می گردد و علامات ذبول آنست که چشم با اندر رود و در پیشانی  
 پدید آید در محل بختین چرک سفید خشک که بگوشه چشم مرصیان را پدید آید و بعضی بختین  
 چرک روان را گویند و در استخوانها ظاهر گردد و همدن بل به نشسته و پوست پیشانی  
 نمایان شود و روق و فشارت و تری و تازگی از پوست بدن زایل شود و بدن چنان  
 نماید که غبار آلودست و چشم با چشم خواب آلود ماند و سر سبزی و گردن بار یک شود و گوشها  
 تنگ و خرد گردد و در بنا گوش کج شود و حنجره و استخوان سینه برآمده و اندر پول و هینت  
 جریش ظاهر شود و این همه که مذکور شد علامات درجه دوم است و علامات درجه  
 سوم آنست که موی سر ریزیدن گیرند و وزوای ناخن کج شوند پوست فرورنده  
 و بجهت پوست و استخوان بیخ ماند و این همه علامات بقرب موت رود و نزد اطبا  
 یونان علاج این مرض به بیخ و جوده صورت می بند و یکی جوای خانه و مسکن مسدود  
 کردن و بستر استراحت نرم جهت مرخص آراستن دوم گرم با آب آبنزن و تریخ بکار بستن  
 سوم شیر نوشانیدن و بر بعضی حین چهارم شربت بلود و دلی مناسبت دادن پنجم  
 غذای موافق خوراک تبیدن اطبای حاذق بشرح و بیان این هر چگونگی تا به بسیار از  
 ادواق سفید و سیاه کرده اند که به نوشته آن همه مراتب بجز تفصیح اوقات خود سیاه کردن  
 کاغذ صفت و بیفائده و بیطالت و مجمله اند از سخن طبیبان نوآموز و مصداق بی سود مرصیان  
 بیخ نفعی دیگر تصور ننمودند این قدر یعنی فقط بیان کیفیت و حدوث این مرض اکتفا کرده



از بیان آن همه بیانات و طمات در گذشتم که در علاج و تدبیر و غذا و دوائی مرضی و قوت  
بیان تجربه خود در مرض دق اکنون حرنی چند از کیفیت این مرض و احوال و قوتان  
انچه این فقیر بر تقصیر در مطب خود دریافته و تجربه کرده بی افراط و تفریط و بلا کم و کاست  
بجست آگهی نو آموزان علم طب حواله قلم میکنند و منجمله آنست که در تشخیص این فقیر حدوث این مرض  
بغیر از دلی و وجود سبب ظاهر است و دلیل قاطع برین قول آنست که بعضی اطفال سال  
خود سال بلکه بیشتر خوار و درین مرض مبتلا یا تمام داین مرض بمیجا و معینه کار اطفال که مبتلای  
آن شدند با انجام رسانیده پس چکیده با در کرده شود که طفل نادان را غم و هم سبب  
حدوث دق شده که بچکان از معالجات غم و هم هیچ سر و کار ندارد اگر گویند که سبب حدوث  
این مرض لطیفان بی شعور است و لقب است که از کثرت گریه و بکا ایشان لاحق شده  
سیکیم که گریه و بکا از عادات معمولی عموم اطفال است درین صورت باید که هر طفلی که گریه  
و بکا بیشتر کند مبتلای دق شود و حال آنکه چنان نیست بلکه نشا ذونا در است که بعضی طفل  
بد قوتی میشود اگر تربیب و تهرید نافع دق بودی از شیر زن که غذای طفل است کلام سنی  
دیگر در تربیب فائق تر است پس ازین دلیل معلوم میشود که غم و هم سبب حدوث دق  
میشود و نه تهرید و ترتیب حرارت و یوست دق را دفع کردن می تواند از انانث و ذکور  
د جوان هر که لباس جبات پوشیده در بخ و لقب روزگار دیده و سرد گرم زمانه خشید  
از غم و هم خالی بنوده پس باید که هر معنوم و مسموم یا از تمام جماعت معنومان و مسمومان نصف  
یا ربع یا کمتر از آن بر مرض دق مبتلا شوند و این هرگز نمی شود بلکه خال خال مردم بدق مبتلا میشوند  
و صد هزاران انانث و ذکور بجای یوم و حمای عفتی مبتلا میشوند و سورت بدبری در دوائی  
و بد پر پزیری در غذا بعمل می آرند و اکثر اوقات طبیبان هندی کشته جات فلزات و حبوب  
سمیات از قبیل بیش و غیره بصاحبان نمی سید هندی بعضی مردم که سرشته جبات ایشان  
منقطع شده رحیل نلک عدم می شوند و بسیاری از بستر بخوری صبح و سالم بر پیچیزند پس  
معلوم شد که دق در حمای یوم و حمای عفتی از سورت بدبر معلول نمی کند و الا بحالت حمی با استعمال  
کشته جات و سمیات و فاقه های متواتر که معمول اطباء هندی است همه مرصیان مبتلای دق



میشوند و حال آنکه چنان نمی شود در عمر خود برادر العین بدمشاهده کردم که هزاران نفوس مبتلای  
 حمی با وصف الزاع سوخته برهیا بعد کشیدن زحمتهای بسیار و تعبهای بی شمار  
 جان بسبب است بردند و صحیح و تندرست شدند و انقنای رطوبات نیز سبب وق نشیو بود  
 ایام بهیضه و بای هزاران مرصیان بهیضه را دیده ام که لزبت لصبه با سهال دئی رسیده  
 و از رطوبات غریزی و غریبی اثر می در تن مرصین بجز حرم و استخوان باقیمازده و در صندلین  
 سفاک افتاده و چشمان لغور فرورفته و نصارت بدن و نوز چشم زائل شده و لحم و شحم و سپین  
 بجهت خلیل آب گردیده با سهال بیرون شده و باین پنج خرابی کرده مد وقت نشسته اند و  
 بفضل و کرم حکیم علی الاطلاق جان برشته صحیح و سالم گردیده اند از امیدای ایام پیش  
 الی الآن که فریب بفتاد رسیده ام هیچ مد قوتی را ندیده ام که بواجبه و مداوی رسمیه طبیعین  
 که بشرح وسط تمام در کتب نوشته اند هیچ تنفسی از پنجه این مرص جانستان نجات یافته باشد  
 مگر کسی را که دو از شفاخانه الهی ارزانی شده باشد چنانکه در مقاله سوم حکایت مرصنی نقل  
 کرده ام و آنچه اطباءی حاذق علاج این مرض نوشته اند بنای همه بر مبروات و مرطبات است  
 و اینم نوشته اند که دق با حامی عفتی هم مرکب می شود پس اگر با حامی نائیه یا نشه مرکب شود تبرید  
 چگونه داده شود و ترطیب بکدام طریق کرده اید طریق و آیین آن هیچ نوشته اند و برای  
 حامی عفتی تنقیه با سهال ضروری است و بحالت دق سهال متنع پس اگر علاج حامی دق  
 کرده میشود از حامی عفتی نجات مشکل است و اگر علاج عفتی کرده شود حامی دق نیز در کار  
 انجام میدهد و اگر علاج سرد و برفق و تبرید کرده آید از هر دو مرض یکی را هم سودی نبخشند در نتیجه است  
 آن همه تدابیر اما میبر که ناحق در کتب نوشته اند بجز لغویات و خرافات و نظریات چه تصور  
 توان کرد و طبیب را بآن همه تدابیر بی سود و نامحمود عمل کردن خود را و نیز مرصین را در صفت و  
 کشکش انداختن و صرف مرص بیفایده ساختن است بمذ نظر اینهمه امور و قصود و فتور  
 الحال این فقیر سرابا تقصیر بعد بجز بهای بسیار و امتحانات بار بار این استوار اختیار خست  
 که بواجبه مرصیان دق صحت مدلا علی خود التماس داشته هرگز دست بعلاج نمی اندازد  
 و اینم نیز بدیانت و تحقیق این فقیر رسیده که اکثر مردمان از اناث و ذکور اول برص



نزله و زکام و تب نزی مبتلا میشوند و معمول اکثران سست که بعلاج این مرض کمتر سعی دلونجه  
می کنند و اصلاً چه بهریم یعنی نمی آرنند و گردنی دنا گردنی و خور دنی و نا خور دنی را همه بکار می  
برند و احسن الامر بحالتی مبتلا میشدند که ششیه بدق سست در الوقت بر جمع بطیب  
می آرنند و چون در ان زمان کار از علاج و رگد شسته است هیچ دوا سودی ندهد تا آنکه  
مریض قنات شود و اینیم به تشخیص این فقیر رسیده که مرض دق نه فقط با انسان احق میشود  
بلکه بعضی دیگر حیوانات و آب مثل گاو و میش و اسب و استر و بعضی از نباتات را نیز خواهد  
مشود و برار العین مشاهده کرده ام که بعضی جوانان توانا و تند دست بی سبب ظاهر روز  
بروز لاغر شده نیست و نابود شدند و بعضی اشجار تنادر و سرسبز تغییر طوری بی انزاسا  
ظاهر روز بروز و کشتگی آ دروند تا آنکه همه برگها ریخته و در چند روز چوب خشک شدند  
چون دوق از موالید لانه در حیوانات و نباتات اثر می کند چه عجیب که در بعضی جهادات نیز  
اثر می کرده باشد اما هنوز مشاهده این فقیر نیامده فی الجمله تا این وقت این فقیر را اهدایت  
ربانی از حقیقت دق همین قدر مدک شده که دق کیفیتی است که اجسام را عارض میگردد  
و از خاصه اوست که اول تری و تازگی جسم را نیست و نابود کند و آخرتاً لامر آنرا معدوم  
گرداند چنانکه شوریت در خاک عارض میشود و مزاج خاک از حالت طبعی سبدل میگردد  
و اجزای خاک را از هم متفرق می نماید و این هم خوب بد ریافت آمده که از دواها که موثر  
بکیفیت اند از آن هرگز ممکن نیست اما دوا می که بخاصیت خود از آن نماید و این  
دوا کسی آگهی دارد که حکیم علی الاطلاق از فضل و کرم خود را ردانی فرموده باشد بیان  
دوق شیخوخست و آن را دوق الهم نیز گویند معمول اطباست که بعد بیان دق و  
شیخوخست را بیان میکنند سبب مناسبت مرض دق با مرض مذکور و چون مرلیض از  
مرض بحسب ظاهر بصورت دقوقان می نماید و بعد پیری نارسیده با طوار و آشا  
پیران می نماید لهذا این مرض را شیخوخست نامند و این مرض پیران را بیشتر لاحق  
به نسبت جوانان و جوانان را بیشتر حادث گردد به نسبت که در کان پس معلوم شد که این  
مخصوص به پیران نیست جوانان و کودکان را نیز عارض میشود و اما بیشتر پیران را و چون



جوانان را عارض شود و حالش بحالت پیران مبدل شود و در وقت شیخوخت را وق السهم  
 نیز گویند هر چه بفتحین معنی پیری است و اطباء می حاذق می شود این مرض پنج سبب  
 بیان کرده اند یکی آنکه آب سردی وقت خورده شود چنانکه عقب ریاضات قوی و  
 یا بعد مباشرت و یا پس از استحمام که هنوز ماده تب خام بود خورد آب سرد درین چنین  
 نیاید و باشد در تپهای عقیقی که هنوز ماده تب خام بود خوردن آب سرد درین چنین  
 اوقات مریض قوت و مصونیت حرارت عزیز می است دوم آنکه بخارهای رویه از رطوبت  
 فاسده بدل رسد و دل را سرد نماید سوم آنکه بسبب ریاضات و جز آنکه مذیب رطوبات  
 و محلل حرارت عزیز می است سردی و خشکی غلبه کند چهارم آنکه استفراغات سخت  
 اتفاق افتد و بسبب آن حرارت عزیز می تحلیل شود پنجم آنکه در امراض گرم کثرت  
 برداشتن بعلل آید و بدان سبب برودت در مزاج غالب آید با جملة این علت چون  
 مستحکم شود تدارک آن نتوان کرد و علامت مرض مذکور سفیدی در وقت بول است  
 و نبودن حرارت و التباب و حال مریض مشابه بحال پیران شود و در حین علت سردی  
 و خشکی در مزاج غالب میشود و علاج هر صبح قدری زنجبیل مریا و شفاقتل مریا  
 تناول کنند و بعد یک ساعت از آن پنج عدد زرد مرغ نیم شست خورانشند و بعد  
 دو ساعت با آب بگرم غسل کنند و بعد غسل چون یک ساعت بگذرد و دشواری ساده  
 چرخه مرغ که در آن زمان چینی و زنجبیل و فو لنجان انداخته باشند بخورند و خوردن  
 غذا استراحت لازم دانند و از محملات و ریاضات و مباشرت و جز آن احتراز کلی دارند  
 و درین تدبیر مداومت نمایند تا برودت مزاج زایل شود و حرارت عزیز می بعین نماید  
 و قوت و توانائی در جسم و جان پیدا آید و در بعضی اوقات عمل خالص اندک اندک  
 حق کردن خیلی مناسب و مفید است به تشخیص این فقیر بر تقصیر مبدل این مرض قسم  
 صد و رویه و صدر و آلمات تنفس است بدین دلیل که اکثر مریضیان این مرض را بدیم  
 که در قنار پراستی نتوانند گردن و پشت خم کرده راه روند اگر چه جوان باشند و امری که  
 باعث تنفس است قنار باشد بیشتر فساد و آفت نموده و صدر و حجاب صدر و زردی



معالجات آن است و ما در آن گرده و معده و جگر و مثانه نیز با متصاب متواتر رفت اما  
 وقت رفتار کمرش خنم شود نه گردن و پشت اکثر اوقات این فقیر مرصیان این مرض  
 مشاهده نموده سبب مرض را بدل خود غمور و فکر و تشخص کرده اما باین عمر دراز و طول زمان  
 مطب هنوز علاج مرصیان این مرض اتفاق نیفتاده باری در فرقیه جوانی بیت و تحباله  
 تلبای این مرض بلجی و مستدعی معالجه شده بود چون آماده سفر بودم عذر در میان آوردم  
 و فصل سوم در بیان حمای خلطی و کم و کیف آن معلوم باد که حمای خلطی  
 بر دو نوع است یکی آنکه تنها از یک خلط پیدا آید آن را حمای بسبب گویند دوم آنکه از دو  
 خلط یا از سه یا از چهاران حادث شود آنرا حمای مرکب گویند و حمیات مرکب بر دو گونه است  
 یکی آنکه نام دارد و آن غب غبر عالص و شطر الغب است و از حمای مرکب حمیاتی که  
 نام ندارد با صفات سقوده اند و سبب حدوث حمای خلطی بر دو گونه است یکی آنکه خلط  
 از حرارت غریبی عفونت پیدا شود و بخارات گرم آن عفونت و قلب و تمام اعضا و شریکین  
 وارد حرارت کند و تب حادث شود و دوم آنکه عفونت در خلط نباشد اما بسبب حرارت  
 غریبی فقط جوش و غلیان در خلط پیدا آید و سبب تب گرد و این جوش و غلیان که تنها  
 بغیر عفونت سبب حدوث تب شود بجز خون به غیر اخلاط صورت نمی بندد زیرا که خون  
 در بدن کثیر المقدار است به نسبت دیگر خلط با و دیگر اخلاط یعنی بلغم سبب برودت ذاتی  
 خود و صفا و سودا که پیدایش آن در بدن قلیل بقدر ضرورت است سبب قلت  
 مقدار خود فقط از جوش و غلیان که بسبب حرارت غریبی در آن پیدا آید باعث وجود  
 نمی توانند شد تا وقتی که عفونت در آن با راه نیابد و متعفن شدن اخلاط از دو حال  
 بیرون نیست یا اندرون رگها متعفن شود یا بیرون رگها و داغ یا معده یا امعاء یا استار  
 یا کبد یا طحال یا سینه یا ریه یا مانند آن پس اگر خلط اندرون رگها متعفن شود تب لازم  
 و داغیم هیچ اندر سبب حرارت تن فرو نشود و اگر خارج رگها عفن شود تب نبوست و  
 دوره آید یعنی بگیرد و بگذارد و باز بگیرد و اما در دم اعضای اندرون اگر چه ماده خارج از  
 رگها عفن شده تب لازم اند و مفارقت نکند و چون خون اندرون رگهای باشد متعفن



شدن خون در عروق صورت نمی بنزد مگر در او رام بزرگ علی الخصوص که در احشای  
یعنی اعضای اندرونی مثل ریه و کبد و معده و اسهاده و گردنه و مثانه و غیره باشد بیان  
عقونیت عبارتست از فساد که در جسم نزدیک سیال اندازد اثر حرارت غریبی که  
جسم بسبب عقونیت از استعداده خاصیت خود بیرون آید اما نوعیت او باقی مانده یعنی با نسبی  
که قبل از عقونیت موسوم بود بعد وقوع عقونیت فساد نیز همان اسم موسوم باشد  
سودا که بالقوه پیوسته و از ندامت سبب رطوبات اگر چه بالقوه خشک باشد چنانکه صفرا  
سودا که بالقوه پیوسته دارند اما بسبب رطوبت بالفعل همچون خون بلغم استعداد عقونیت  
دیده موجوده دارند و واضح باد که هر خلطی که بیرون رگها عفن نشود سببی دیگر چون اباس  
اعضای اندرونی که بخارات عقونیت آن بدل رسد و تب آرد موجوده باشد تب او نبوت  
می آید وی گسار و اما تب بلغمی اگر چه بگسار و اما رطوبتی از اثر تب محسوس نشود و هر  
خلطی که بیرون رگها عفن نشود تب او لازم می باشد و تبی گسار و لیکن گاهی نرم تر  
و گاهی گرم تر شود و اگر عقونیت در رگهای که تریب تبدیل اند حادث شود تب لازم  
بر یک و تیره باشد نه کم نشود نه زیاده و خلطی که بیرون رگها عفن نگردد اگر وجود آن در بدن  
سیارست چون بلغم تب آن هر روز آید و اگر پیدایش آن ماده در بدن کمتر باشد  
چون سودا تب سوداوی دور و در میان باز زیاده از آن نیز آید و اگر پیدایش آن  
در بدن میانه بود یعنی نه کم نه زیاده چنانکه صفراست تب بسیط صفراوی یک روز  
در میان آید بیان سبب و اثر بودن یعنی نبوت آمدن تب عفنی که ماده آن  
خارج عروق عفن شده باشد باید دانست خلطی که خارج عروق بی درم  
عفن میشود ماده بزرگ آن در یکجا خواهد سجده خواه با سعا یا کبیده یا بری و یا بعضی دیگر متمکن  
میشود و دیگر ماده بی عقونیت در آن ماده بزرگ متعفن همیشه انقباض می کنند و  
برگاه آن خلط عفن ملحق میشود اندک اندک استجیل عقونیت میشود هرگاه آنقدر زیاده  
جمع آید بخارات ریه آن بدل رسد و بیرون اثر تا مگر کند آنگاه تب تب سرد  
در بدن بسیار گرم شود پس حرارت غریزی نیز بسبب حرارت غریبی متعفن شود و تب آن



و حرارت غریبی که در ماده است تو بجه فرمایند تا آنکه همه ماده زو اند را بر زو اند و تب زو اند  
 گردد و زو اند قشنگه باز همان قدر ماده مجتمع گردد و باعث حدوث تب گردد و نسبت سبب گرفتن  
 و گذشتن تب اما هر گاه ماده اصلی خلط عفن که آن مایه فساد است و حرارت غریبی از  
 دفع کردن آن عاجز است سبب غلظت یا کثرت آن مبد و طبیب حاذق بسبب است  
 بار دیگر استفراغات که موافق خلط و مناسب آن عضو باشد که ماده بزرگ را اینجا مجتمع است بلکه  
 خارج شود و نگاه نوتهای تب منقطع گردد و سرعت و لطیفه انقطاع تب بحسب قلت و کثرت ماده است  
 بحسب قسوت و غلظت آن و بسیار بود که ماده رقیق قابل اخراج بود و از سورت بری زیاد و غلظت شود و یا ماده  
 قابل اخراج بود و از سورت بری بسیار رقیق گردد و سبب درازی نوبت های تب یا از غلظت و نزد  
 حسب ماده است و یا از بسیاری و کثرت آن و یا از ضعف قوت حرارت غریبی یا از بسکلی مسک  
 و عدم تخلیل آن باشد و سبب کوتاهی نوبت صد آن باشد آنجا که اسباب کوتاهی نوبت بیشتر جمع گردد  
 بحسب آن آن تب نیز زودتر بگذرد و آنجا که اسباب درازی نوبت زیاد تر فراهم گردد و  
 بر طبق آن تب نیز در ترزائل شود بیان حمیات بسبب غلظت اخلاط اربعه مشتمل بر چهار  
 ضمن در ضمن اول در بیان حمای و سوی که آنرا مطبقه نامند بدانکه تب مطبقه بر دو نوع  
 است یکی آنکه خون جوش زند و گرم شود بی آنکه عفونت در آن پیدا آید و سبب گرم شدن  
 خون ارواح و اعضا نیز گرم شوند این قسم تب مطبقه را که بی عفونت فقط از جوش و  
 غلیان خون ارواح و اعضا نیز گرم شوند این قسم داین قسم تب اکثر آن کسان را غافل  
 شود که معاد بر یا صنت یا استفراغات سهل یابی یا ضد بوده باشند و ترک آن ننمایند  
 پس خلط مو فور مجتمع شده از حرارت غریبی بجوش و غلیان در آید و ارواح و اعضا را گرم  
 کند و این قسم بیشتر متفشل گردد و بسبب محقره و حصبه و جبری بجهت رقت و غلیان خون  
 علایم تب سوزا حش سرخی چشم و روی و ارتفاع و تند آید و در و و خاریدن بینی و ابرو  
 و موضع نصد و عظم نبض و سرخی و غلظت بول و قبل از حدوث تب کف کسل و کسر و تند  
 بدن پیدا شود و ناقص و تشعریه نابودن و این تب لازم باشد و عرق نکند و گرمی آن  
 کمتر از حرارت محقره و عنب خالصه بود و چون دست بر اندام صاحب همی تند گرمی تب



گرمی اندام صاحب استحمام نماید بسیار باشد که خون درین تب علق و کام و لوزقین آماست کند نفس  
تنگی نماید لهذا بعضی از اطباء تب سوناخس را حمی الربونیز گویند معنی ربوننگی نفس است و تنگی نفس درین تب تنگی  
باید آید که خون بیشتر در جگر و دل و حوالی آن گرم شود و بچو شد و بخارات آن بسینه و شش مرآد و شش  
در نفس اصدات نماید و اکثر آنست که بحران تب مذکور شد نفهم باشد علاج تب سوناخس فی الحال  
اکل و باسلیق کنند و خون وافر گیرند اگر با نفی نبوده و فصل و سن و سال و عادت مرخصی موافقت  
نماید چندان خون گیرند که بحد غشی رسد مگر غشی افتد زیرا که غشی یکبارگی حرارت را از اکل  
کند و بدان سبب طبیعت فی الفور غالب آید بر ماده و در گرفتن خون هیچ انتظار بفتح نکند  
زیرا که خون خود بچخته است اما اگر تب با تخمه بود از دال تخمه فصد بلتوی و آرند و فصد درین  
تب بهترین علاج است اگر چه طبیب بعد حدوث تب پس از سهفت روز یا ده روز بر سر  
بیمار رسد باید که فی الفور فصد کند و در گرفتن خون اجمال نظر باید خاصه که آثار استلا  
ظاهر بود وقت مساعد باشد لیکن اگر فصد در آن روزها اتفاق افتد که سه روز گذشته باشد  
که بیمار هیچ نخورده در آن حالت در اخراج خون افراط نماید کرد و اگر زمانه استیاب بود وقت  
صغیف باشد درین حالت نیز همین رعایت ملحوظ باید که خون یکبارگی با فراط گیرند بد فحاشت  
باید گرفت و آنحال که از فصد انفی بود در میان هر دو که وقت یا بر دوش حجامت نماید و اگر  
رضی طفل بود و تاب حجامت نیارد سال علق است با نید و احتیاط این معنی ضروریست  
که فصد با حجامت یا در سال علق روز بحران واقع نشود و با نید که فقط فصد و استعمال  
آب سردان دیگر علاج است معنی سازد جالینوس گفته جایی که از فصد و حجامت مانفی بود  
علاج این تب فقط از آب سرد کهن بشرطیکه آفتی در احشا نباشد که در حالت صفت احشا  
آب سرد ضرر داند و برای اطفای حرارت خون گرم رب ریاس و صرم و حامض اترج و  
نوشیدن و عدس بی سرکه تناول کردن نفع دارد از آغاز ضمن اول تا آخر جمله مطالب  
کتاب است که طبای حاذق و در بیان علامات و علاج این تب نوشته اند اکنون حرفی  
چند این تغییر بر تقصیر التماس می نماید طبای حاذق در علاج تب سوناخس با اخراج خون  
که مگر کسب روح و ماده حیات است انقد تا کید با نید است بوده اند که این فصدیه در محیط



استجابات و استغراب انداخته بحیث آنکه جوش خون فقط از حرارت میشود پس اگر در اطفال  
حرارت سعی کنند بیشک جوش خون ساکن شود و هرگاه حرارت فرو نشیند و جوش خون  
ساکن شود تب که بسبب آن حادث شده نیز زایل گردد چنانکه در جوش شیر بر او العین  
مشاهده شده که هرگاه شیر بجوش می آید قریب است که لغوت جوش از طرف بیرون آید  
در آن حالت برای فرو کردن جوش شیر یا آتش را از دگدگان بیرون می کشند و یا  
تدریج آب سرد بر سر جوش شیر می زنند ازین دو تدبیر هر تدبیری که عمل می آید لغوت نشاندن  
جوش شیر موثر و کافی می افتد پس برای جوش خون نیز که در دیگ تنوره بدن بجوش آمده  
بعینه همان تدبیر باید که استعمال ادویات ملائم حرارت را سرد کنند و جوش را سرد  
نشانند و اگر در دیگ کوچک شیر موثر نخیزد آنکه ظرف شیر لبا لب شده درین حالت  
بازگ جوش بجز نخین چاره نباشد و این هم بهدایت ربانی به تشخیص در آمده که هرگاه  
در خون رطوبات آلی زیاد می باشد حرارت عزیزی که حرارت طبیعی است بنضج  
خون مسدودان می شود و این ظاهر است که در استیای رطب هرگاه حرارت اثر  
مسکند بغلیان و جوش می آید پس ازین فراین و دلائل به تشخیص این فقیر چنین آمده  
که تب سوزش محض برای نضج خون فایده کم است و مائیت زیاد تر داشته باشد حادث  
میشود و بر اطباء حاذق محض نیست که اصل رطوبات موجب بقای حیات در ابدان  
ذو حییات خون طبیعی و بلغم طبیعی است که همیشه هر دو در عروق با هم مختلط می باشد و  
این هم معلوم است که تب سوزش در صلاحیت خون اصلا تغییر راه نمی یابد تنها  
جوش و غلیان رومی دهد و جوش بسبب حرارت واقع می شود و حرارت را برودت  
زایل می کند پس بحالت اینچنین سبب خفیف بی محابا اخراج خون و اخراج در مملکت  
بدن رکن اعظم است هرگز برای صواب اندیش رحمت ننید بلکه در تب مطبوعه نیز  
که آن از عفونت خون واقع می شود برای صلاح اندیش چنین تجویزی کند که دست  
حمت از خونریزی کوتاه ساخته و ناحق و نارواد ابر نخین خون نپرداخته به تصفیه خون  
و تصفیه حرارت کاری فرماید و استعمال منضجات مناسب چیزی را که باعث عفونت خون



نشسته بطنج داده مبرد و دوائی مسهل با سهال خارج کنند تا خون بجای خود بماند و مفسد خون  
 که آن بلغم یا سودا و تا طبعی است از خون جدا شده با سهال از بدن خارج گردد و هرگاه  
 عقل و ادراک اطبای سلف از خطه یونان و عرب و عجم که موجد تواین طب بودند  
 عورت و نامل میکنند این هم بجایال میگیزد که رای ایشان در باب اخراج دم در سونوخس  
 و مطبقتی سبب کافی نخواهد بود پس باین تنازع این امر محقق و ثابت شده که اخراج خون  
 بعد رکفایت ضرورست بشرطی و بجالتی که اگر با غلیان انراط خون هم در بدن ثابت شود  
 زیرا که حفظ غلیان خون که آن تغیر کیفیت است از استعمال مطنیات و مسکنات ساکن و  
 سطنج میتواند شد اما در حالت توغیر خون که آن تغیر کیفیت است اخراج آن عین تدبیر و حکمت  
 است زیرا که هر چیزی که از طرف افزون شود آنرا بغیر بختن چاره نباشد و اگر در چنین  
 حالت خون ریخته نشود محتمل است که در بدن آفت عظیم احداث نماید و اگر بطرف اعضا  
 رسیه رجوع کند با لضر و بهلاکت رساند چنانکه ظاهر است که هرگاه غذای موفور خورده شود  
 بیشک بسبب زیادتی کسیت قضای معده تنگی کند درین حالت ضرورست که در معده  
 خارج شود درین وقت تدبیر مناسب تر همین است که آن غذا را باقی از معده خارج کنند  
 و اگر چنین نکنند چه عجب که در معده بسبب سنا و هضم فاسد شود و فساد عظیم حادث  
 کند اکنون محل آنست که درین باب فکر و تامل کرده شود که اسنراط خون در اربابان کدام  
 مردان بسبب قبایس صحیح مقهورست حقا که بیشتر دموئی مزاجان اهل ایران و توران  
 و خراسان و اهل روم و شام و یونان و فرنگستان اند از اقوام مختلف که بیشتر غذای  
 ایشان گوشت و انگور و انار شیرین و شراب است و درین شک نیست که این چیزها بیشتر  
 موله خون اند و اطبای موجدین که درین تب امر بچون ریزی صادر نسیموده اند نیز  
 در همین ولایات بودند در مینصورت برای دموئی مزاجان که خون در اربابان ایشان فراوان  
 می باشد حکم مناسب داده اند و تجویز مناسب فرموده اند اما اگر اطبای هندوستان  
 بتقلید و پیروی ایشان برای مردم هندوستان که بیچاره غریبان و سکیان خونند  
 در آن و اکثری بعضی و سوداوی مزاجان و صاحبان نوله اند و خون در اربابان ایشان







چون آب که معتدل در گرمی و سردی باشد باز نذرند و اکثر اوقات بکیت دست و کفست با  
 مریض نمک شور یا یک سائیده حسب قاعده خشک بمالند کجی که تری نمایان شود  
 و اگر در دم در کام یا لوزتین پیدا شود روزی دو شب بدفعات دو سه توله شربت توت  
 لعوق کنند و برگ توت و عدس آب جوش داده ازان مضمضه و غرغره سازند در روز  
 سه چهار نوبت و اگر ماده بلغم زیاد معلوم شود یک توله ایامح فیقره در آب مطبوخ غرغره  
 بیایزند نفع کافی بخشد و اگر از سورت بیری مرسام شیر عس لاحق شود در فصل مرسام  
 نظر فرمائید و متاسیر کیه برای مرسام شیر عس نوشته ام بعل آرد و اگر چشمهای بیاض سرخ  
 خاراگین باشند فی الفور حجه بی شرط بکار برند که صید در هر دو کف دست و یکصید در هر دو  
 ساق پای و چهار صید در هر دو کف پای و اگر ضرورت باشد روز دوم و سوم نیز بکار آرد  
 در روز هشتم از حدوث تب اگر قبل از دوپهر آمده باشد و اگر بعد دوپهر آمده باشد معز نمک  
 بعد زوال اگر تب آمده آن روز بحساب داخل نیست این سه سهل دهند سهل بادیان  
 شامیره گل سرخ عناب سوزنی مغز فلووس خیار شنبه ریشه خطمی شکر سرخ روغن بنفشه  
 و اگر موجود نباشد روغن گاو و ابرار در یک دیم با آب گرم شب بخسارند و مغز فلووس با  
 در آب سرد تر کنند پس اودیه خیسار ننده اندک مالیده صاف کرده و مغز خیار شنبه را نیز  
 مالیده صاف کرده هر دو را یکجا نموده شکر سرخ و روغن گرم در آن آمیخته بنوشانند و  
 دزی بادیان جوش داده بکار برند و بحالت تشنگی یک دو جرعه ازان میداده باشند  
 و اگر بسبب صداع بادیان از نسخه موقوف کرده باشند دوران حالت عرق کوی دهند  
 اگر عرق میسر نباشد کوی خشک جوش داده بکار برند و اگر عناب جوش داده بعل آرد و  
 بادیان و کوی هر دو بهتر است و بعد اسهال یا قی هر چه شود اگر مریض خواهش غذا کند  
 دزی سا بودانه آب جوش داده بقیه شیرین کرده بخوراند و اگر فقط وال مونگ خواه مقشر  
 باشد یا غیر مقشر بدیند این هم بهتر است و اگر مریض را اشتها بسیار پیدا شود و جز آب  
 نخورد ای دیگر کند شامه بدیند از وال مونگ و برنج بار یک کهنه مرتب کرده باشند و بعد سهل  
 اول که بروز هشتم از حدوث تب اتفاق افتاده روز نهم حسب دستور مضمضه داده روز دهم



سهل دوم حسب دستور و سینه و باز روز یازدهم منفع داده روز دهم سهل سوم و هفتم  
 انشاء الله تعالی اسید است که تب با دل سهل و نفع شود و اگر قلیلی فائده باشد سهل در  
 زائل شود و سهل سوم بفضله تعالی هیچ اثر تب باقی نماند و این سهل در سونوخس بخیزد  
 فصد است و حکمت درین اینست که خون در ابدان همه اهل سینه بکثرت نیست مگر  
 از صد هزار یکی را خون کثیر در بدن باشد پس محافظت خون ایشان ضروری است و  
 غلیان خون بسبب رطوبات موزنه است که در خون ممتزج شده پس هرگاه رطوبات  
 رقیقه از سفیجات نضج یافته باسهال خارج شود لامحاله چون خون فرو نشیند تب نائل  
 شود و اثری از عوارض یعنی تمدد کسره و غیره باقی نماند و صاحبان حمی را چون سهل سینه  
 رعایت روز بجران همیشه ملحوظ دارند و کیفیت بجران و روزهای آن در آخر کتاب علم الابدان  
 مشروفاً مذکور و مسطور شده در اینجا ملاحظه کنند و به تب های نوبت باید که مسهل یوم راحت  
 دهند علاج حمای مطبقه عظمی نوع دوم از حمای مطبقه آنست که از عفونت خون حادث  
 شود و این نیز بر دو صورت است یکی آنکه خون خارج عروق عفن شود و این قسم تب  
 بسبب اورام دموی بوجود آید و از جمله تب های عرضی است یعنی تب عرضی مرضی  
 است درین تب علاج درم عین علاج تب است دوم آنکه خون اندرون رگها عفن  
 و مطبقه حقیقی همین است و این تب بحسب قلت و کثرت لعفن اجزای خون از سه حال  
 خالی نباشد و هر حال را نامی علاحده است یکی آنکه در ابتدا تب هیچ شدت نباشد و  
 اندک اندک آهسته تر شود این را متناقضه گویند و در اعراض این تب هیچ شدت نباشد  
 این تب از همه اسلم است و دلالت دارد بر آن که اجزای خون به نسبت آنچه که تجلیل می  
 کتر از آن عفونت می پذیرد دوم آنکه هر ساعت قوت تب درازد و یا باشد و اعراض  
 واقع شود و اکثر روز هفتم بجران کند و این نوع زبولن است و علاج آن مشکل تر و این  
 ترزاید گویند و این تب دلالت کند بر آنکه اجزای خون هر چه تجلیل میرود زباده تر از آن  
 عفونت می پذیرد سوم آنکه از اول تا آخر به یک حال و یک و تیره باشند این را واقعه و نسا  
 نامند دلالت دارد بر آن که هر قدر از اجزای خون تجلیل می رود و با نفع و عفونت می پذیرد







روغن بادام حسب معمول مرتب کنند و بنوشانند و بحالت تشنگی عرق گاو زبان یا عرق کوی  
یا ازین هر دو یکی را با آب طنج واده نگاهدارند و بقدر ضرورت بدینند و اگر حاجت مودافت  
و وقوله گفتند آب نمکرم بالمیده صاف کرده بنوشانند و بعد فراغ از مسهل از غذا بپای  
که در پ سو فوض گفته شده هر چه پسند خاطر مر لقیق باشد بدینند و باز روز نهم منضج  
واده روز دهم سهیل و روز یازدهم منضج واده روز دوازدهم سهیل سوم و هفتم و گاه  
باشد که بسبب قلت خارج شدن مواد بعد سهیل سوم نیز پت خفیف باقی ماند و آثار  
انقل و امتداد در مزاج محسوس شود دوران حالت در سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم دیگر  
منضج واده در شانزدهم سهیل چهارم و هفتم و بیج وانه آنکو بخارادر سهیل چهارمین  
بغیر ایند با فضال آبی امید قوی است که بقیه ماده از اعضا و عروق خارج شود  
و اثر پ بالکلید ازل شود و اگر سهیل ندهند و جوانه که بتدابیر دیگر بقیه اثر پ  
را ازل کنند این معنی هیچ وجه صورت ندهند و زیرا که ماده فاسد اگر چه قلیل و کثیر باشد  
بی تفتیه خارج نشود و اگر تفتیه نکنند و پ خفیف مادی باقی ماند و معالجات دیگر  
مشغول باشند بی شک آن پ خفیف بق منتقل شود و آنگاه غلج دق غیر ممکن است  
و آنچه تدابیر دق در کتب اطباء یونانیه نوشته اند هیچ و لوج است و اصلا امید سود  
و هجو دوران مستور نیست و بعد سهیل چهارم منضج و سهیل موقوف کرده برای تعدیل  
مزاج یک دور روز وقت صبح این ترید و منهد عرق شاهتره عرق الایچی سفید شربت  
حناب شربت نیلوفر طباشیر کبود مرابی آلمه یا سیب و سق نقره طباشیر سائیده در  
مرابیا میزند و ورق نقره در آن به چینه و بجزرند و بالای آن شربت بار در عرق  
آمیخته نوش کنند و اگر عرق بل میسر نیاید از چهار دانه عناب و دو عدد الایچی سفید  
شیره بر آورده و شربت لهر القدری آب سرد آمیخته شیره در آن شامل کرده بنوشند  
و اگر حاجت باشد آخر روز نیز همین ترید و هفتم و الا ضرورت نیست یکت صبح کافی  
است یک دور روز همین ترید و وقت صبح واده موقوف کنند زیاد تر ترید نیست  
نیست تا آنقت تازه باخشا یعنی اعضای باطنی حادث نشود ضمن دوم در بیان



حمیات بسبیله و مرکبه صفراوی اول حمیات بسبیله را بیان کنم بعد از آن حمیات  
مرکبه را بد آنکه حمیات بسبیله صفراوی نیز بر دو نوع است یکی آنکه ماده صفراوندرون  
عروق عذونت پذیرد و از آن تب حادث شود و این تب را عتب لازم و محرقه نیز گویند  
و اگر چه این تب هر وقت لازم باشد اما در بعضی وقت استنداد نیز کند بسبب سوز عتب و  
از علامات محرقه است که تب محرقه لازم باشد و یا طین سوزان تر از ظاهر بود و تشنگی  
بکثرت باشد و در وقت نفس یعنی سر او لرزه بیخ نباشد و عرق نیارد و قلاق و کرب و  
جیوانی و خشونت و صفرت زبان و قوع صداع و دیزیان در یافت استنداد تب  
علی الخصوص اگر عذونت در رگهای حواری قلب و معده و جگر بیشتر باشد این فقیر ببلان  
تب محرقه نوعی که عمل کرده و منافع آن دیده مفصل گذارم می نماید درین تب مقدم  
ترین تا بیر است که همه وجوه باطفال حرارت صغیرا سخی بلوغ بعمل آرد و این امر  
بسبب این وجوه بچندت بر حاصل می شود که بگذارش می آید تب محرقه پیشتر در سو سنم  
تا بستان لاحق میشود پس بموسم تابستان هوای خانه سرد کنند ترسخ شکمهای پر آب  
که از سقف خانه بعضی خانه پاشند از صبح تا شام چهار بار این عمل بجا آرند و در دو سه  
طفا آب سرد بچند کرده و چند خیار را با بره کرده در آب اندازند و قریب بستر مر بپزند  
و از صندل سوخته و گلاب و روغن گل و سرکه و عرق معصومه خیاز در شیشه خلجی تیار کنند  
و هر دم مر بپن را بپوشانند و مر بپن را بفرمانند که اکثر اوقات از آب سرد و غرغره و صمغ  
بر بغات کنند و فاده آب سرد تر کرده همیشه در دو چشمها گذارد که برای تسکین حرارت  
و ملغ و تنوره بدن تدبیر عجیب از مختصرات این فقیر است و برای خوردن این برید  
دست تخم خرنوب تخم کاسنی آلو بخارا را با آب اسپنجول شربت نیلوفر از اسپنجول لعاب  
بر آرد و از تخم باد آلو بخارا شیره بر آورده لعاب در آن اسپنج شربت نیلوفر انداخته  
وقت صبح بپسند و اگر مر بپن سرده داشته باشد بجای تخم کاسنی تخم خیارین و بجای  
آلو بخارا شیره تخم خشخاش داخل کنند و همسبب این طریق قبل از غروب آفتاب نیز  
همین برید و صندل و گیتو که مکرر منهدی را در آب مالیده تر و از در سایه روز یکبار یا



دوبار آب زلال نرسندی بگیرند و دو توله شربت تیلو فرآمیخته بنوشانند و از کیوله تخم خیارین  
شیره برآورده در یک کوزه آب آمیخته بتدبیر مناسب در هوای سرد و مقام سرد نگاهدارند  
هرگاه مریض خواستش آب کند صراحی بر آخواب حرکت داده قدری از آن بگیرند بنوشند  
و اگر در وقتی از اوقات مریض خواستش غذا کند آش جو ریشی العوام که از جو کشته شربت  
کرده خوب سرد نموده باشند قدری شربت انار ترش در آن انداخته چند چوبه سوزانند  
اگر شربت انار ترش مهیا نباشد سبکجبین ساده بیا میزند و بخوراند و اگر انیم تیار نباشد  
از نرسندی یا الو بخارا که آب تر داشته باشند تقوی یعنی آب زلال آن بگیرند با شنبه  
مخلوط کرده و بقدری شربت تیلو فر شیرین ساخته بدسند و این روغن که اندکی گلاب  
و سرکه در آن ریخته خوب برهم زده باشند تا رنگ سر و پستانی و اسهال وقت تر دارند  
علی الخصوص در وقت شدت تب و وقوع بزبان و اگر سرفه هر وقت تکلیفنا هر دو سه  
توله شربت خنکاش اندکی کثیر از یک سائیده بیا میزند و اندک اندک بر فحاش بلیانند  
اگر صعود بخارات بدان زیاد تر باشد و آثار ظهور علی ازان پیدا آید عمل مجرب بکف دست با  
دساقین و کف بای چنانکه بیشتر مذکور شده تهتدیم رسانند و هرگاه شکین در اعراض  
ظاهر شود و شدت تب موقوف گردد و پختوله شربت مد که اگر از گل تازه نباشد از گل  
خشک در موضعی که فی الحال مرتب کرده باشند و با نرزه توله آب سرد آمیخته و سه توله سبکجبین  
ساده در آن ریخته برای تلکین طبع بنوشانند و اگر سرفه باشد بغیر سبکجبین ببل آزند  
هرگاه سعال تشنگی خواستش آب کند آب شده بر سرد میزند که در مسهل در فقط آب سرد  
است امید است که سه چهار مجلس یا زیاد از آن یا کمتر از آن اسهال شود پس سرفه  
که اسهال شود و ماده خارج گردد نقصان در مرض رود و بعد فراغ از مسهل اگر سرفه  
غذا کند چند چوبه آسجوبه بان تدبیر که بیشتر مذکور شده بجای غذا بخوراند و اول مسهل غذا  
بجز آش جو یا سا بودانه بیج ندمند و الا احتمال است که باز همه اعراض بیشتر از بیشتر بدست  
و کار سبکجبین ایجاد و انیمه تدبیر که از اول تا آخر مذکور شده از غراب و تو اگر ان نیز با سا  
تمام ممکن است و بعد یک مسهل در روز و روز همان منصف از شیره جات لوبغ غیر داده



روز سوم سسهل در دهان دستور بدینند و با روزی سه پنج داده هم بران طریق سهل سوم نیز  
 عمل آرد چون ماده صفر اسر لیس الاغشالی است یعنی است که بعد سه سهل و در اصل  
 اثر شب باقی نماند و جمیع عوارض منزال گردد و اگر ماده تب تلیلی باقی مانده باشد شنبلیله  
 شیرین و آب موقوت کنند و این شنبلیله و سهل شنبلیله گل نمیشه گل نیلوفر گل سرخ عناب  
 پستان مویز سنی تخم خطمی شانه بزرگ کفشدوزک نیم آنرا آب جنبیا نند و هر گاه خوب سرد  
 شود نیمه از آن صاف کرده نصف کفشدوزک انداخته بنوشانند و نیمه دیگر آخورد و روز دستور چهار  
 روز این شنبلیله داده این سهل سهل گل نمیشه گل نیلوفر گل سرخ شانه بزرگ تخم خطمی مویز سنی  
 عناب پستان آلو بخارا پوست پسته زرد چوب کزک در دیش خطمی سنا و کلمی مقوقه کفشدوزک  
 در غن با دام دو امار را بچوشانند یا جنبیا نند هر چه مناسب حال مرض دانند و دستور  
 بنا کرده بنوشانند و بعد از آن از سهل دال و خشک برنج بار یک و گندم یا سبزه یا بلغمور  
 یعنی ولید کنند بر بیان شیرین یا نیکین هر چه پسند خاطر باشد بدیند یعنی است که بعد از این  
 سهل پنج اثر شب و عوارض آن باقی نماند و همه وجه طبیعت را سکون و قرار بکالت  
 حاصل آید پس شنبلیله موقوت کرده و در روز این بهتر بر داده و موقوت کنند  
 شیرین تخم خرفه لعاب بعد از عرق شانه بزرگ شربت نیلوفر سهل سبب طباشیر  
 سوده و مر یا با میزند و بخوراند و بالای آن عرق و شربت آمیخته و لعاب و شیرین و طباشیر  
 داخل کرده بنوشانند و تا یک هفته غذای نرم و سبک دستند و اگر خواهش شود بکنند خورد با  
 حلوان یا چونه مرغ باد و تخم آمیخته و یا بوزالی یا سفناخ و حیار و کدو و غذای بهتر است  
 در ع و دم آنکه غلبه صفرا بیرون عروق عضو نت گیرد و این تب یک روز در میان  
 در این تب را غلبه خالصه و آیره نامند علامت غلبه خالصه دایره در آغاز تب اول مرتب  
 در سینه است پدید آید بعد از آن لریزه قوی لاحی شود و در بعضی را چنان معلوم شود که گریه یا در  
 بدن سوزن های خلا نند و لریزه زود ساکن شود و در بدن زودتر گرم شود و در گریه آن  
 حرکت اندکی نرم باشد و چون دست بر بدن مریض بکنند از حدت تب دست نیند و گرم  
 شود و اگر زبانی چنان دست بداند گرمی اجزا کمتر شود و بول بدبو تاری در قی شود و یا



شاید که اندکی قوام داشته باشد و از وقت آغاز نوبت تا فرو شدن تب زیاده از دو روز و سه ساعت و کمتر از چهار ساعت نباشد و این علامت مخصوص غلبه فالحص و اگره است و اگر در نوبت های این تب زیاده از سه نوبت نباشد بشرطیکه در تب امیر خطای زرفته باشد و گاه باشد که بعد چهار نوبت و بسیار باشد که در یک نوبت منقضي گردد و بسیار در عرق یا بول باقی یا اسهال صفراوی و از نشان این تب است که هرگاه شدت تب تشنگی غلبه کند و آب خوردن شود و تر بود پوست بدن ظاهر شود و بعد فرو شدن تب عرق بسیار آید و سوزانی در برقراری و تشنگی منفرط و عثمان دق و اسهال صفراوی و صمدل و غضب و درشتی مزاج از لوازم این تب است اما در صمدل گرانی سر نباشد و زبان و دران تشنگ بود و مزه زبان تلخ باشد و بنوبت اول و دوم و سوم بر دو تا فاض یعنی مکرر و لرزه تو بر بود و پس از آن آهسته تر گردد و این تب اکثر سبب ای گرم و کبسانی که مزاج ایشان گرم و خشک بود و غلبه شدیدی کشیده باشند و نیز کبسانی که اطعمه و اشرب گرم و خشک بسیار خوردند و درین گرم و بهترین تدابیر این است که صاحبان این تب را در نوبت بیخ غذا ندهند تا وقتیکه زمانه نوبت تمام نکنند و اگر نوبت در او آخر روز باشد و او اهل رود بشرط کمال خواست طبیعت چند کلمه نان پاد و یا سکنجبین لیون یا شربت انار ترش یا مر باقر سندی یا شیرینه آن بدیند و آن هم بقدر تطیل روز و یوم راحت هم غذای قلیل و خفیف چون آش جو و سبزه و آتش برنج و مغز نان پاد و مای تر سندی بهترین است و بعد از این تب ملاحظه میان طبیعت کنند اگر طبیعت بعضی مستعد باشد و آن علامت خفتیان و تروع ثابت شود پس بدو بعضی مناسبند سکنجبین ساده که آب نمکیم آنستیم یا بشرطیکه مایه بنویسد و قوی آسان باشد یعنی سه چهار نوبه سکنجبین ساده در قدری آنکه نیگرم بسیار میزند و بنوشانند و پر کمتر در حلق انداخته می کنند و اگر میان طبیعت بسیار عرق باشد و در بدن نداشت ظاهر شود و عرق کمتر آید پس تدبیر تفریق کنند یعنی در راجحای که گذر سبب ای خارجی کمتر باشد براند و بجایه میوشانند تا عرق آید و اگر سبب طبیعت بجانب او را داشته و آن چنین در یافته شود که اکثر تقاضای بول شروانی



کتر آید پس بشیره های تخم خرفه و تخم خیارین در آب سرد و کثیر المقدار بگینند و بیشتر است و بیشتر  
 بشیرین کرده بدفعات بر منهد و اگر میل طبیعت درین جانب با نیا شد و نفخ و قراقر در معده و  
 اسهال محسوس شود مسهل مناسب تدبیر اسهال کنند پس برای صاحب این تب همان  
 مسنج و مسهل مناسب است که صاحب محرقه را در مسهل چهارم داده اند همه مراتب مسنج  
 و مسهل بجنسه و بعدینه بطریق مذکور بعمل آرند و در حای صفراوی خالص زیاده تر مسنج از  
 ضرورت قبل از مسهل اول دوسه روز پیهم مسنج داده در یوم راحت مسهل دهند و باز  
 یوم نوبت و یوم راحت مسهل همین رعایت علی الترتیب ملحوظ دارند تا از سه یا چهار  
 مسهل فارغ شوند و بعد فراغ از مسهلات در اکل شدن تب دوسه روز میان تبریزند  
 که در محرقه داده اند و واضح باد که عرض او مسهل فقط تنقیه ماده است پس اگر در سه  
 مسهل که رسم معینه طبیبان است تنقیه کامل نشود مقدون رای صواب باندیش نیست  
 که یا بعد رسم مذکور نمانده بدادن مسهل چهارم و پنجسم در پی نکنند اما بعد مسنجات کافی  
 زیرا که براده که از مسنجات و مسهلات معمولی ثلثه خارج شده بقیه آن نیز باضرف  
 مسهل چهارم یا پنجم خارج خواهد شد و اگر بدو مسهل تنقیه ماده بوجه احسن شده باشد  
 ضرورت نیست که محض برای ادای رسم معمولی مسهل سوم دهند طبیب را لازم است که غرض  
 فکر بحال مرض دارد نه آنکه فقط پابند ادای رسوم معینه باشد بیان جمیات مرگبه  
 صفراوی از جمله تهای مرگبه صفراوی آنکه نام بادارند یکی غب و آرزو غیر خالص است و  
 آن تبی است که حادث میشود از عفونت که صفرای مختلط باشد با رطوبات آلی لغوی بنویسند  
 که امتیاز ما بین صفرا و رطوبات مستقر باشد بسبب شدت اختلاط هر دو با هم گریه که بخند  
 شده باشد و برای معرفت این تب چند علامات است یکی آنکه مدت سر اولرزه درازتر  
 از مدت سر اولرزه غب خالص باشد و اکثر آنست که درین تب لرزه نماند و حرارت آن  
 از حرارت غب خالص کمتر باشد دوم آنکه وقت نوبت آن عزیز منظم باشد یعنی بوقت معین  
 بود و مدت نوبت از دوازده ساعت که مخصوص غب خالص است افزون بود و شایسته که  
 تابست و چهار ساعت باسی ساعت بیمار در تب مبتلا ماند و در گاراسا کس آن درازتر بود



و باشد تا چهل و هشت ساعت آسوده بماند و بدان سبب گمان کرده شود که تب رفع است  
و حال آنکه غلبه غیر خالصه باشد موم آنکه اعداد و نوبتهای آن را حدی معین نیست اما از  
نوبتهای غلبه خالص که سفت است همین کرده اند البته افزون تر باشد اگر چه برابر است  
بعل آوره باشد چهارم آنکه آثار نفع بدیه تر ظاهر شود و عرق کمتر از غلبه خالصه آرد  
و بجالت تب سرگران باشد مخته گرفته و در کرب و کالی و سجالی با فراط بود و ضعف  
معدیه و سبزی زبان لاحق باشد پنجم آنکه بول غلیظ و رنگین بود و گاه باشد که بجالت گران  
سیلان داده و لطافت سرد و بلغمی کم رنگ یا سپید باشد و بعضی در آغاز نوبت ضعیف و  
ضعیف و متفاوت بود و در او اخراجات مختلفه گروا در عظم و قوت مثل غلبه خالصه باشد  
فی الجمله چون درین تب صفرا با رطوبات بلغمی مختلط می باشد طبیعی را نظیر این هر دو است  
که تمیز نماید که ازین دو خلط مرکب آثار کدام خلط غالب است پس اگر صفرا بر رطوبت  
بود علامات آن قریب یا علامات غلبه خالصه باشد و اگر رطوبت بلغمی بر صفرا غالب باشد  
علامات آن با علامات تب بلغمی یعنی نایب قریب باشد علاج تب غیر خالصه اگر در  
ترکیب و اختلاط غلبه صفرا از علامات تصور گردد و علاج آن در تسخیر و مسهل چنین اودیه  
بکار برند که قریب باشد با اودیه غلبه خالصه اما تخم کاسنی و آکوسجار اودیه مندی را هرگز بکار  
نبرند و اگر غلبه رطوبات تمخیل شود در اسخالت اودیه بکار برند که قریب باشد بعلین تب بلغمی نایب  
بعد ازین گفته آید و اگر هر دو ماده برابر باشد و او هم مشترک باید با اودیه غلبه خالصه  
و نایب و پرفرورست که درین تب تا که علامات نفع خوب ظاهر نشود هرگز مسهل قوی  
یا ضعیف ندرستند و بهترین علاجهای این تب در ارست و قوی و قتیج مسام و قریق و  
تقیه باسهال است که بعد نفع های بسیار و ظهور آثار نفع کما یبغی واقع شود و ازین  
آغاز تب تا که چهارده روز نگذرد هرگز بدون مسهل مبادرت نفرمائید و آنجا که داده مرض باطل  
بجرب جگر بود علامتش این است که در سر استخوان سپلوی راست ثقل پیدا باشد و ریخت  
اگر ماده صفرا غالب و اندک مادات که بسیار قوی و خارشناشد در اودیه تسخیر داخل  
کردن صفرا در مسهل مثل تخم کاسنی و بلادیان و تخم خربوزه و اگر ماده رطوبت غالب باشد



بادیان و انیسون و تخم کرفس نیز بفرزایند و اگر دانه بقوه کسب مائل باشد علامت آن تفصل  
 صده و غشایان و فی با شد پس مسهل بلغم تفتیه کنند و بعد فراغ از مسهل قرص گل برای  
 قلع ماده تب خلیلی نافع است و اهل بجزیه گفته اند که غلب غیر خالص باوصف علاج نیک  
 ونداید و دست تا مستش ماه اندکی اثر آن باقی ماند اگر چه زود و قوت آن زایل شود  
 و درین تب اکثر عظم طحال و تنج روی و سستی اعضا پیدا باشد علی الخصوص اگر در ترکیب ملوه  
 رطوبت را غلبه باشد و این فقیر بمعالجه غلب غیر خالص بدین طریق عمل کرده منضج گل  
 نیلوفر گل <sup>۳۰</sup> نیشین <sup>۳۰</sup> شامیر <sup>۳۰</sup> گل سرخ <sup>۳۰</sup> گل غانث <sup>۳۰</sup> بادیان <sup>۳۰</sup> تخم خرپوزه <sup>۳۰</sup>  
 نیکوخته <sup>۳۰</sup> مویر منقی <sup>۳۰</sup> پوست <sup>۳۰</sup> لیلیه <sup>۳۰</sup> زرد پوست <sup>۳۰</sup> لیلیه <sup>۳۰</sup> کابلی <sup>۳۰</sup> سنابک <sup>۳۰</sup> میوه قلو <sup>۳۰</sup> گل قند <sup>۳۰</sup> روغن بادام  
 و بعد سهل اول چهار منضج دیگر دانه سهل دوم بعل آورد و سهل سوم و چهارم نیز اگر اتفاق  
 افتد رعایت چهار منضج بعد هر سهل ملحوظ باشد و بعد فراغ از سهلات اگر این فقیر ضرورت  
 دیده چند روز وقت صبح پنجاشه قرص گل با منفت <sup>۳۰</sup> عرق بادیان <sup>۳۰</sup> یا عرق کاسنی <sup>۳۰</sup> یا شیر  
 تخم خرپوزه یا شربت انیسون دانه و فقع کافی از آن بشناید در آمده صفت قرص گل  
 گل سرخ سنبل الطیب تخم کاسنی مسطکی کوفته بخیته آب بادیان قرص با سازند و خشک کرده  
 بکار برند و بعد سهلات نیز اگر اثری از تب باقی مانده با استعمال قرص گل بعضل الهی زایل  
 شده و بعد تفتیه این حب نیز برای ازاله اثر غلب غیر خالص خلیلی نافع است صفت آن  
 تخم جوز <sup>۳۰</sup> مائل <sup>۳۰</sup> یک <sup>۳۰</sup> توله <sup>۳۰</sup> ربون <sup>۳۰</sup> چینی <sup>۳۰</sup> مهت <sup>۳۰</sup> ماشه <sup>۳۰</sup> زنجبیل <sup>۳۰</sup> و صمغ عربی <sup>۳۰</sup> هر واحدی <sup>۳۰</sup> چهار ماشه <sup>۳۰</sup>  
 بخیته در شهد خالص و قدیمی آب سرشته حب با سفیدار دانه ماش بندد و یک حب  
 صبح و یک شام با یک جرعه آب فرود بندد سه یا پنج یا مهت روز کافی است دوم از جمله  
 تیمهای مرکبه <sup>۳۰</sup> صفراوی <sup>۳۰</sup> که نام دارد <sup>۳۰</sup> شطر <sup>۳۰</sup> الغب <sup>۳۰</sup> است <sup>۳۰</sup> و آن <sup>۳۰</sup> بی <sup>۳۰</sup> است <sup>۳۰</sup> کاز <sup>۳۰</sup> کب  
 بلغم و صفرا و جوآید اما محل تعفن هر واحدی از بلغم و صفرا و جوآید اما محل تعفن هر واحدی



از بگنم و صفر اجداد گانه باشد و بسبب اعراض بجا گانه هر واحدی استوار در هر دو از معضم  
 و صفر اظا هر باشد بر خلاف این در غلب غیر خالص بسبب شدت اختلاط امتیاز بنیها دشوار  
 باشد و از علامات خاصه شرط الغب آنست که یک روز نوبت تب دراز تر و آهسته تر بود  
 و یک روز کوتاه تر و آشفته تر فی الجمله واضح ترین علامات غلب خالص و غلب غیر خالص  
 و شرط الغب اینست که اگر تب یک روز آید و روز دوم هیچ اثر تب نباشد و در بعضی  
 بهر حال در هر یکین سالم باشد بی شک غلب خالص است و اگر یک روز تب باشد آید  
 و روز دوم نیز ضعیف تر و خفیف تر آید بی گمان غلب غیر خالص است و اگر یک روز تب  
 باشد آید و روز دوم نیز آید اما اندکی کم از روز اول باقیین شرط الغب بود و جمله تدابیر  
 شرط الغب از دوا و غذا و منضج و مسهل و استعمال ترص و حب بعد تنقیه بعینه همچنان است  
 که در علاج غلب از دوا و غذا گفته شد و گاه باشد که سه غلب خالص با هم مرکب شوند و مانند  
 شرط الغب یک روز تب کم و یک روز یا ده آید هر آنکه یک روز نوبت یک غلب بود و روز  
 دوم نوبت دو غلب بود و اسطلاح عین در آن جمله اعراض بشرت باشد و تحقیق  
 و تنقیح این امر که آیا سه غلب مرکب است یا شرط الغب است از شدت و لینت  
 عوارض توان دریافت زیرا که عوارض غلب خالص بشرت می باشد و بعد تنقیه استعمال  
 این حسب برای از اله و استعمال ماده شرط الغب خیلی نافع و موثر است و گاهی قبل از  
 تنقیه هم نفع بخشیده ضعف آن صبر پوست بلبلیه تر و در پوزد یعنی گل خاموش استن  
 گل سرخ هر یک یک جز غفران نیم جز کوفته بخیه آب کاسنی سبز جها بندند و بعد رکنار استی  
 گاه در اند و هر شب در وقت خواب از دندان ریزه کرده با یک دو جره آب سر نوبت  
 و تا یک هفته یا زیاد از آن استعمال نماید و جوی که در غلب غیر خالص مذکور شده در  
 شرط الغب نیز نفع کافی بخش ضمن سوم در بیان حمیات بسبب بلغمی واضح باد  
 که حمیات بسبب بلغمی نیز بود و گونه است یکی آنکه بلغم بیرون رگها متعفن شود چون رسود  
 و دلمع و دشتش و جز آن دهر عفتوی که خالی بود و از بخارات عفتیه آن تب حادث گردد  
 و این تب را نایب و مواظب نیز گویند زیرا که هر روز نوبت دارد و این تب بلغمی را چند علامت



است یکی آنکه بول سفید و رقیق بود همچون آب اما در انتهای مرض سرخ و تیره شود و دوم آنکه  
 نبض ضعیف و صغیره مختلف بود و در آخر منواتر و شدیدا لاخلاف کرد و سوم آنکه تشنگی اصلا  
 در تب بلغمی نباشد اما اگر بلغم شور باشد تشنگی لازم آنست زیرا که شوریت بلغمی با مزاج  
 صفر آید باشد اما شدت تشنگی بحد تب صفراوی نرسد چهارم آنکه در زبان آغاز تب بسیار  
 باشد که عشی لاحق شود زیرا که تب بلغمی هیچ حال از ضعف فم معده خالی نباشد و همین  
 سبب درین تب خواشش غذا باطل شود و قال بعضی اطباء ان ضعف المعده خاصه  
 لازمه لهذا نمی گمان علة الطحال لازمه للربیع و وجع الراس للخب یعنی گفته اند بعضی  
 از اطباء که ضعف فم معده از لوازم تب بلغمی است چنانکه مرض طحال لازم تب ریح و  
 درد سر لازم غلبه خالص است پنجم آنکه رنگ بدن همچون ارزیر بود و هیچ دردی در تن  
 در بدن پیدا باشد و بسیار باشد که پهلوها نفع آرد و سبزه بزرگ شود و ششم آنکه دهن تر بود  
 و تلخ نباشد و بر آن نرم در فم بر آید و بی اسهال بلغمی بدید آید هفتم آنکه عرق کست آید  
 و اگر آید هموار نباشد یعنی در بعضی عضوه آید و در بعضی نیاید اما گاه گاه تری بر پوست  
 ظاهر شود و گویا عرق خواهد آید و آنچه از قلت عرق گفته شد در ابتدای است اما پس از آنکه  
 ماده بخته شود لطیف گردد و عرق بسیار آید هشتم آنکه حرارت این تب بجز تب صفراوی  
 بزرگ نرسد و مدت نوبت آن زیاده تر از میزده ساعت بود و مدت آسایش شش ساعت  
 و اگر چه تب گسار و اما اثر تب اندکی در تن باقی باشد تا آنکه باز نوبت آن شروع شود و  
 تب عیان گردد و این تبی است فزمن که ماهها ماند و باز زایل شود و نهم آنکه استه ابرد  
 و زانقض کند و شدت و حقت برود و ناقص بحسب ضعف بلغم باشد مثلا اگر بلغم زجاجی  
 بود ناقص شدید باشد و اگر بلغم حامض بود برود شد و اگر بلغم باخ بود ابتدا تشنیه  
 کند و ناقص ضعیف باشد و برود شدت بود و اگر بلده بلغم حلو بود اکثر آنست که تا چند  
 نوبت از تشنیه برود و ناقص هیچ ظاهر نبود و هر آنکه بلغم حلو بود بلغم طبعی قریب تر است  
 و بلغم طبعی رطوبتی است سفید و با قوام و بل طعم و بلغم تا طبعی یا شیرین بود یا شور و یا  
 ترش و اگر بسیار گرم شود از شوریت بر نیزه که آید و آنرا بلغم بورتی گویند و حکم آن چون حکم



صفاست و گاه باشد که قوام بلغم همچون آبلیمه گداخته باشد و آن را زجاجی گویند و هم  
 آنکه چون دست بر بدن گذارند حرارت خفیف معلوم شود و اگر تا در مجامع دست نهد  
 دارند آن موضع گرم تر شود گویا بسیار گرم از مغز بدن نظا هر تن می آید و این قسم تب اکثر  
 بصبیان و نسوان و خواجه سرایان و آن مردمان را افتد که اشیای بلغم افزا بیشتر خورند  
 و استقراغ کتر کنند و بیشتر در هوای سرد و تر پرید آید و زمان نوبت آن وقت عیاشت  
 بود و پس از آن بمیان روز رسد و درین تب ادویه و اغذیه بحسب نوعیت بلغم اختیار  
 باید نمود مثلا اگر ماده تب بلغم شور بود فقط ادویه گرم ندهند بلکه آرز با ادویه سرد و کبر سارند  
 که مزاج آن دو مانند کی مائل بیروت باشد زیرا که بلغم شور حکم صفر اماره و غذای مهم آنچه  
 در تب های صفاوی مناسب است قریب بآن باشد و اگر بلغم بیشترین باشد چیزی است  
 که در گرمی و لطافت معتدل باشد مناسب است چون گلفند با سکنجبین و امثال آن  
 و اگر بلغم ترش یا زجاجی باشد چیزی های گرم دهند که تلطیف خلط نماید و در مدت وینه  
 خواه سفنجات و سهلمات و در اغذیه بیشتر لطافات داخل کنند چون فلفل و دار چینی و  
 پودینه و امثال آن و تا چهارده روز این سفنج دهند منضج با دیان انیسون اصل السوس  
 مقشر نیکو فته تخم محصفر کوفته اسطوخودوس اسبارون گل غافث موز سفی بر سیا و سیا  
 گل قنبر در نیم آن آب بچوشانند هر گاه نصف آب باقیمانده صبح و نیمه شام بکرم بوشانند  
 و در ایام سفنج روزی یکبار بر نم محده این صفا و نیم گرم می بخورند باشند تا نم محده را قوت  
 حاصل آید صفت آن گل سرخ قصب الریز بره سنبل الطیب مصطکی زعفران ررق  
 مرزنجوش که آن را در مندی و نام روا گویند و اگر میسر نیاید در آب بسایند و گرم کرده  
 بر نم محده صفا سازند و در آخر روز چند ساعت قبل از خوردن سفنج بکند و گلفند با کیمیا  
 مصطکی و دو ماشه انیسون که با یک کرده باشند مخلوط نموده بخوراند و صاحبان تب  
 را اغذیه چندانکه کتر دهند مناسب تر است و هر چه که دهند سبک تر باشد چون دلخیز کنند  
 بریان رفیق القوام بیشترین یا نلکین هر چه پسند خاطر باشد یا نان فطری با دال نونگ  
 با شور بای بری نونگ دار بره باوسنرهای سرد و مثل بالک خیار و کدو و ترخی و امثال آن



برنج زنده و قیوم بریان گوشت حلوان کم روغن گاه گاه مضافه نسبت بشرطی که فتادی  
نیارد و بعد چهارده منبج هر گاه آثار منبج خوب ظاهر شود این سهل و منهد سهل تپا سه  
با بیان نیکو فته انیسون اسطر خود و س اسارون تخم معصفه کوفته موثر منقی بر سبب و پختن  
قل غافق تخم کتان پوست بیخ حنظل پوست لیلیه کابلی بروغن چرب کرده سنار کلبی گنجد  
بشکر سرخ روغن بادام دو برابر سه پا آب جوش و منهد هر گاه با و آثار آب باقیانند بشکر  
و گنجد انداخته صاف کنند و روغن پدیدانجز انداخته بنوشانند و نقل و و اول بقدری آب نر  
دارند اگر حاجت مدد باشد قریب نصف النهار قدری شکر انداخته بار دیگر بجوشانند  
و بقدر نیم با و ازان صاف کرده بنوشانند و اگر بحالت اسهال تشنگی پیدا شود قدری  
با بیان جوش داده مهیا دارند و یک دو جرعه بنوشانند و اگر معفن یعنی در دوش در رسد  
و اما پیدا شود که از تکلیف آن طاقت ضبط نماند و اضطراب لاحق شود و اضطراب  
در آن حالت تدبیر مناسب همین است که فی الفور یک دو جرعه آب بسیار گرم بنوشند  
که مجرد رسیدن آب گرم در معده در ساکن شود و بسبب تلکین آب گرم بلغم از معا  
منقطع شده با سهال خارج گردد و در موقوف شود در امر اضی که ماده آن بلغم الیج بود  
روز سهل عند الاسهال همچنین در دو معفن بشیر عارض گردد و معنق و منظر کشده  
فی الفور آب گرم یک دو جرعه بخوراند که در ساعت نفع بین بخشد و بعد فراغ از سهال  
روز غذا دلیه کندم بریان و منهد و بعد سهل چهار منبج داده سهل دووم و سوم دهند  
و از آنجا که ماده بلغم طبعی النفع است اگر سه سهل معمولی صحت و سبکی طبیعت کلبی حال  
نشود دیگر منبج با داده سهل چهارم و پنجم نیز بعمل آرد اما نظر بر قوت و ضعف مرض  
داشتن ضرورت است اگر ضرورت سهل باشد و ضعف در مزاج لاحق شود چند روز موقوف  
دارند اما منبج موقوف نکنند هر گاه قوت در مزاج ملاحظه کنند سهل دهند امید است که بعد  
سهل تپ و صحیح عوارض زائل شود و اگر بنظر ضعف و عدم قوت مرض که سبب است از ما  
مرض او را حاصل شده باشد سهل و اون قطعا مستحذر دارند در آن حالت بعد از  
که آثار منبج خوب ظاهر شده باشد ما را الاصول و منهد تا ماده بلغم با در احضار رخ شود



صفت ما را الاصول که پس از ظهور نفع اگر مسهل دادن بسبب مولف صنعت و غیره  
 مستعد باشد باسقلال آرد تا ماده با در خارج شود با در این پنج با در این پنج که پنج  
 پنج از پنج بسیار ایشان انیسون تخم کرفس گلقد چله او و در سه پا و آب بجز شانس و چون  
 نصف آب باقیاندر سه حصه کنند یک حصه صبح و یک حصه بعد و یک حصه شب شام  
 و سه و تا یک هفته یا زیاد از آن عمل آرد و این عمل ادرار با او و ادرار مناسب حال  
 مرغش در غیب غیر خالص و شطر الغیب هم توان کرد و بعد نفع ماده اگر مسهل دادن مستعد  
 باشد و بعد نفعی خواه از مسهل باشد یا سهال خواه از ما را الاصول باشد با در اگر نفعی  
 تب باقیاندره باشد و دیگر همه او و به موقوف کرده این دو صبح و شام چند روز پس  
 تا نخوره یعنی اجزا این دو ماشه با یک سائیده در یک توله ماشه خالص یا میزند نیمه صبح  
 و نیمه شام هر چند دیگر فلفل سیاه و اندک کلان شکر سفید هر دو اجزا با یک  
 سائیده با شکر آمیخته دو مقدار سازند نیمه صبح و نیمه شام بدست تب و لرزه بلغمی را نافع  
 است و دیگر تخم انجبره با یک سائیده در یک توله ماشه خالص یا میزند و صبح و شام و شام  
 سازند در چند روز نفع بین بخشد و دیگر قرص غافقت تریای کنند بلغمی را که بر دوا نفع  
 بسیار داشته باشد و سخت بلرزاند و بدید گرمی آید و پشت دست و پای و روستا  
 ورم کرده باشد نفع کافی بخشد انیسون سا فرج مندی اسارون اسنتین صندل  
 سنبل الطیب مغز بادام تلخ گل غافقت تخم کرفس کوفته بخته آب بسبب شکر صندل  
 سازند و پنج ماشه از این قرص همراه عربی با در این و سکنجبین ساده هر دو استعمال آرد  
 و اگر سکنجبین ضرری رساند مثل نخ یک نزله دکت صوت و غیره فقط با عرق بادبان  
 گلقد کافی است و جب های که در غیب غیر خالص و شطر الغیب مذکور شده در پنج ام  
 کافی بخشد نوع دوم از تب بلغمی آنست که بلغم اندرون عروق عفونت پذیرد  
 این تب لازم باشد و مسمی است بر لثه کبیر لام و سایر غلظات آن همانست که در  
 نایب مذکور شد اما فرق اینست که درین تب پراختدای هرگز لرزه نباشد اما بر دوش  
 گاه باشد که لاحق شود و گساریدن تب محسوس نشود و عرق کنند که آن روز که تب نفع



گند و معلوم که این تب اندکی برقی سبب است و از زیر که حرارت آن نرم و لازم میباشد  
و چون دست بر بدن گذارند حرارت محسوس نشود اما اگر همچنان در نالی دست بدارند  
حرارت تب محسوس شود و بدین سبب طبیبان ناوان آنرا دوق بنامند یعنی آنکه فرق  
بین میان دوق و لثقه اینست که تب صاحبان دوق بعد خوردن غذا اشتداد کنند  
و لثقه بعد غذا اجمال خود بماند و سخته و صاحب دوق روز بروز گداخته شود و سخته صاحب  
لثقه متمسک و منقطع باشد و نبض صاحب دوق ممتد بود و نبض صاحب لثقه صغیر  
و لین باشد و تب موافق دور نایب هر روز اشتداد کند علاج آنچه در نایب لثقه شد از  
سفیج و سهیل و استعمال بار الاصول سجات و قوع موافق سهیل و تقویت فم معده  
بغداد و استعمال گلگند و انیسون و مصطکی بچینه در نیچایم بعمل باید آورد و بعد فزاع  
از سهولات اگر قبلی اثر تب باقی ماند استعمال قرصها و خوب و غیره که در نایب مذکور  
شده عمل نمایند فائده بسیار باشد که این تب در آخر با سنفقا سبخر گردد و سپس  
هر گاه علامات استسقا ظاهر گردد و علاج استسقا مشغول باین باشد صفت قرص گل  
که درین تب نفع تمام دارد و گل سرخ شش درم اصل الموس سنبل الطیب هر یک  
چار درم مصطکی کبریا هر یک سه درم کوفته بچینه آب سرشته قرصها سازند قدر شربت  
یک شقال باد و توله گلگند و دیگر قرص سنفتین اسارون سنبتین انیسون تخم زعفران  
منز با دام تلخ شکامی باد آورده عصاره غافق مصطکی سنبل الطیب هر یک دو درم  
کوفته بچینه آب سرشته قرصها سازند شربت یک شقال باد و توله گلگند و توله بچینه  
و اگر در سینه خشونت باشد در آن حالت با حلاب بنفشه و سیستان و پرسیاوشان نبات  
استعمال نمایند که نافع آید و استعمال بعد نفع تمام کثیر النفع است بشرطیکه در دماغ  
ضعف نبوده و صدراع لاحق نباشد حمای القیانوس و نوعی است از حمای بلغمی آنرا  
القیانوس گویند و آن چنان است که اندرون گرم و بیرون سرد بود و سبب این تب بلغم  
زجاجی است که در باطن کثیر المقدار جمع شود و عفن گردد و آنچه گرم از آن نظایر ترن  
پراکنده شود پس سبب برودت ماده که در باطن است برودت در باطن محسوس شود



و بسبب بروز اجزای گرم نظایر جلد و ظاهر گرمی محسوس شود حمای لیفور یا نوعی دیگر  
است که آنرا حمای لیفور یا گویند و آن چنان است که اندون گرم بود و بدون سرد  
و این بیشتر نائیه باشد و باید دانست که لیفور یا در اکثر از ماده بلغم پدید آید و گاه باشد  
که از ماده غلیظ صفراوی عارض می شود و آنرا بلغمی می نامند که بلغم اندر قعر تن عفن شود  
و گرم گردد و بسبب بند بودن مسامات با رجوع حرارت باطن بخارات آن نظایر  
تن کمتر رسد پس ظاهر سرد بود و باطن گرم و آنچه صفراوی بود چنان باشد که صفرا در  
باطن عروق عفن گردد و بدان سبب بدیر تحلیل پذیرد و بخارا آن نظایر کمتر رسد پس ظاهر  
و متفاوت باشد و بدور نائیه آید و علامت لیفوری یا صفراوی آنست که تب لازم  
باشد و بروز زیت و طور عنب اشته را کند و دیگر همه آثار صفرا پیدا باشد علاج القیاقه  
و لیفوری یا بلغمی سخت است آنچه از منضج و سهل و تقویت معده و بحالت اتساع مهمل  
استعمال بار الاصول در نائیه و نشقه مذکور و مسطور شده بعینه عمل آرند و علاج  
لیفوری یا صفراوی مطابق علاج شطرنج بندازند و در جمیع امور بعینه مطابق آن  
عمل آرند رای این فقیر در باب قی و استعمال سنگنجبین در امراض بلغمی مثل  
حمی و غیره واضح باد که اطبای حاذق در تب بلغمی قبل از منضج و مهمل در استفراغ  
قی با استعمال سنگنجبین امر فرموده اند و این فقیر تجربه کرده که اکثر از طفل و جوان  
دانا نشد و ذکر اول مندر از استعمال سنگنجبین اگر بدفعات اتفاق افتاده انواع غلظتها  
پیدا شده مثل سحر یک نزاله و سعال نزی و کت صوت و ورم کام و ورم نوزین و تقطیع بلغم  
بزیجر و ظهور رقص و اکثری راتی ناموافق می آید و بعد قی صداع پیدا میشود و بعضی را  
بحالت قی بسبب شدت تهوع ناموافق رگ شده و درمی خون بر آمده پس چنانچه چندی  
فساد با خود دارد و باز تکایب آن علی العموم امر کردن سناتی رای صواب از پیش است  
لذا این فقیر در امراض بلغمی از قصد خود علی العموم دو ای سستی و ادون تکایب قلم موقوف  
سرد و باطن سوزان بود و علامت لیفوری یا بلغمی آنست که بول خام بود و منضج طبی  
کرده اما آن کسان را که خورد عادت قی داشته باشند یا آن کسان را که قی با کسالی آید



تی پنج ضری لاحق نشود بجای سنگین و گلغند این ادویه اختیار کرده و هیچگاه ضرری  
از آن مشاهده نیامده - و وای معنی در امراض بلغمی تخم زرد تخم شیت تخم خرپوزه  
کوفته اصل السوس کوفته جوز البقی نمک طعام در سه آنجا بچوشانند هرگاه سه قدح آب  
باقی مانده بود آرزو و صاف کرده سرد کنند و مرصین را یک دو چوبه دال اول بچوشانند و فی الصبح  
بالای آن قدح آب بنوشانند و هر کبوتر در حلق انداخته تی کنند و مودتی را در ظرف  
گیرند تا معلوم شود که چه قدر و چه قسم مواد خارج شده و هرگاه هم بیند که از پرده اختق  
سجق بجز تنوع تی نمی آید و چیزی آب در شکم مانده آن آب را بگذرانند طبیعت را زیاد  
حرکت دهند که آب نمک هرگز در شکم نماند و بعد چند ساعت با سهال خارج شود بعد  
از آن که مرصین چند لحظه آسایش گرفته باشد قدح دوم بنوشانند و باز چنانکه  
تی کنند و هرگاه بیند که تنوع سخت میشود سیج بقی نمی بر آید تی موقوف کرده چند لحظه  
صبر کنند و بعد از آن قدح سوم دهند و تی کنند و بعد از آن تی موقوف کنند و برا  
تفریح و تقویت قلب و معده برگ تنبول با الاچی و قدری بسباسه بدهند و در آب  
هر سه تی که بطرف گرفته اند نظر کنند آنچه طانی است صاف و عیان باشد و آنچه  
راسب است آب را با آب مهنگی بریزند تا آب خارج شود و ماده راسب که آن بلغم کثیف  
خواهد بود از آب جدا شود پس اذانه کنند که بلغم طانی در اسب چه قدر برآمده و هر چند  
طریق به مهلت یک دو روز باز عمل تی کنند که بلغم طانی و راست داده یا سوم عمل  
کنند و روزیکه عمل تی شروع کنند سه چهار روز بیشتر از آن این ادویه بچوشانند و صبح  
شام بنوشانند تا ماده بلغم گیرد در ایام مهلت تی نیز تمام می داده باشند یا در این بگونه  
تخم صغیر نمک کوفته مویز معنی انیسون گلغند یا شکر سرخ بعضی کسان را گلغند تخم کبوتر  
می کنند در آن حالت شکر سرخ از گلغند یا شکر سرخ این فقیر برای مرصیان که تی  
برای او شان واجب بوده و از تی ایشان را احتمال ضرری تصور نگردد و دیده با این دو آب  
معنی که مذکور شد برین طریق و این تی کنا نمیده و بجز منافعی هیچگاه ضرری درین عمل مشاهده  
نشده پس اگر صاحبان عنب غیر خالص و شرط العنب و صاحبان نایب و ثقیه را تی آسان



باشد یا عادت قی داشته باشند یا در حالت تب غشیان در نوزد روی در بد طبیعت  
 مائل قی باشد بدین تدبیر که مذکور شد قبل از شروع عمل منفض و مسهل قی مفید است و  
 گاه باشد که ماده قلیل که فقط بر بالای سعه بوده باشد بقی خارج شود و تب زائل  
 گردد و از منفض و مسهل مستغنی سازد و اگر حاجت باشد بعد از فراغ از قی منفض مسهل شروع  
 کنند ضمن چهارم در بیان حیات بسطیده سوداوی واضح باد که حیات سوداوی  
 را اصناف بسیارست چنانکه اگر روز چهارم آید از ریح گویند بکسر را و اگر روز پنجم آید  
 حنس گویند بکسر فا و اگر روز ششم آید سدس گویند بکسر سن و اگر روز هفتم آید سبغ گویند  
 نیز بکسر سن و اگر روز هشتم آید بنش گویند بکسر نای مثلث و اگر روز نهم آید تسع گویند بکسر  
 تایی فوقانی و اگر روز دهم آید عشر گویند بکسر بن محله و جز آن نیز حوادث شود اما بیشتر تب  
 لاحق گردد و در تابه جمله اصناف تپهای سوداوی از سبغ تا عشر و علاوه آن قدر که باشد  
 بر قاعده ربع است و ربع بر دو گونه است یکی آنکه ماده خارج عروق معفن شود و  
 از آن تب حادث گردد و این را ربع دائره گویند دوم آنکه ماده سودا داخل عروق  
 اکثر کم خطر باشد لازم گویند واضح باد که ربع وایره بعد در نوزد تب کند و تب است  
 اکثر کم خطر باشد و اگر علاج با صواب شود و نوزد زائل گردد گاه باشد که با وصف تدبیر  
 نیک ماهها و سالها بماند تا آنکه در تب بیخ و صفت و ده دو از ده سال با نوزد بعد از آن  
 زائل گردد و هر چه در آن بماند کشف بیشتر با سستقا انجا مدوا از آثار مجرب تب ریح است که  
 اگر مریض قبل از حدوث تب ربع مرض صرع یا مالیز لیا یا تشنج داشته باشد بعد از  
 حدوث ربع از آن امراض نجات یابد و علامات کلی تب ربع امنیت که نبوت نخستین  
 لرزه و سرما کمتر باشد و بعد آن در هر نوبت بتدریج زیاده شود تا بانتهای نوزد قی باشد و  
 پس از آنتها همچنان بتدریج کمتر گردد و خاصه سرمای این تب است که باورد استخوان  
 و کسر بعضی اعضا تنگنی باشد بسیار بجهت اندول بر نوزد تا آنکه مریض در غلظت مابرم زند  
 و پس از ویر برین گرم شود و مدت نوبت ربع خالصه بیست و چهار ساعت باشد و مدت  
 آسایش چهل و شش ساعت باشد پس جمله ساعت با از امتدای یک نوبت تا آنکه



نوبت دوم منقاد و در سال باشد و گاه باشد که در روز متواتر آید و یک روز نیاید  
 و این قسم را ربع محکوم گویند و تب ربع از سودای طبیعی و نیز سودای غیر طبیعی که آن  
 عبارت از سوخته شدن یعنی غلیظت گردد و دیده اخلاط چهارگانه است حادث شود و آنچه  
 از سودای غیر طبیعی پیدا شود بعد از حمیات عفتنه بوجود آید و ربع که بعد از ورم طحال  
 حادث شود بدترین ربع بود واضح باد که آنچه از سودای دمومی یعنی خون سوخته حادث  
 شود علامت آن حرمت و غلظت بول و گرانی بدن و شیرینی دهان و تشنگی مفرط و سوز  
 اندک و عرق بسیار بود و بعد از حمای مطبقة و حمیات ادرام دموی بوجود آید و آنچه از سودا  
 صفراوی بود علامت آن التهاب و اضطراب و بلغمی درین و تشنگی مفرط و سرعت و تواتر  
 نبض بود و بعد از حمیات صفراوی حادث شود و آنچه از سودای بلغمی بود علامت آن  
 نبض لین و غلظت بول و دور آن درازتر و التهاب و اضطراب اندک بعد از حمیات بلغمی  
 بوجود آید و آنچه از احتراق سودا و طبیعی بود علامت آن سوز خلق و صلابت نبض و قدرت  
 قانوره و افکار دیده و دیدن خوابهای پریشان است و صاحبان این تب ربع را  
 مژدرست که از غذا برای مولد سودا مثل زردی و انجان و ماهی خشک نمک زده و  
 برنج و دالی شاغل یعنی اره و دیگر هر چیزی که مولد سودا باشد احتراز دارند و روز نوز  
 هیچ غذا نخورده و اگر نوبت آخر روز باشد و فاقه تمام روز و شب ممکن نبود اول وقت  
 غذای قلیل خورند و آخر روز آن شب هیچ نخورند و از روز آواز تب تا که صفت هشت  
 نوبت نگذرد و شروع ببلغم نکنند اما اگر درین عرصه صفت هشت نوبت اگر طبع مائل است  
 باشد و آن از غشیان و تنوع توان دریافت پس بقانونی که قبل ازین مذکور شد عمل کنند  
 بشرطی که هیچ مالمعی نباشد و قی آسان بود و اگر مالمعی باشد باقی کردن دشوار و ناگوار  
 بود با وصف ظهور غشیان و تنوع هرگز تصدقی نکنند و اگر بی تحرک بود و از خود قی آید  
 هیچ مضائقه نیست که هر چه از اقتضای طبیعت بود بی خلل دلی هنر بلکه با خسیه و نفع  
 باشد و پس از صفت هشت نوبت یقین است که از حرارت تب بسیار رانده مرض نفع  
 گرفته و از هر کات لرزه بسیاری تحلیل شده باشد برای نفع بقیه ماده منفع شروع

نوبت  
 مژدرست



نمایند و وقت صبح تیار کنند و نیمه صبح و نیمه شام بیاشامند منصفی چرب را بیان  
 تخم کاسنی برگ گاوزبان سپستان بادرنجبویه شاهتره گل نیلوفر گل سرخ بسفنج افیتون  
 در غرقه بسته نبات چهارده روز این منصفی استعمال نمایند و غذا دال موزنگ و گندم و نان  
 شوربای حلوان یا چوزه مرغ و تپه و دراج کم روغن و بری موزنگ و بلغور یعنی دلیه  
 گندم بر بیان و حریره مغز بادام با نقوع سبوس گندم همه مناسب است و بعد چهارده روز  
 هرگاه خوب آثار نفع ظاهر شود این سهل و منهد مسهل را بیان تخم کاسنی برگ گاوزبان  
 سپستان بادرنجبویه شاهتره گل نیلوفر گل سرخ بسفنج افیتون در غرقه بسته تخم منصف  
 کوفته پوست لبلبیه زرد پوست لبلبیه کابلی لبلبیه سیاه سنار کلمی روغن مغز بادام شکر  
 سرخ هر سه لبلبیه جات را در روغن چرب کرده همه ادویه را وقت شب در سه پا آب  
 بجیاسند و صبح شکر سرخ انداخته جویش دهند هرگاه بصف آب باقیاندر کرده اندک  
 مالیده صاف کنند و شیر مغز بادام انداخته بنوشانند و نقل دوار ابرای مدد قدری  
 آب تر دارند اگر حاجت مدد باشد بعد نصف النهار در نقل دو قدری شکر انداخته بنوشانند  
 و بعد نیم پیاله صاف کرده بنوشانند و اگر تشنگی غلبه کند عرق گاوزبان یا آب گاوزبان  
 جو شیده کم بدهند و بعد اسهال آخرو زود لیه گندم بر بیان نکین یا شیرین هر چه پسند خاطر  
 باشد بدهند و اگر مغز نان پادویانان فیطری با رب یک در شوربای چوزه مرغ یا حلوان تر کرده  
 بخوراند نیز بهتر و مناسب است و باید که مسهل بر روز راحت دهند و بر روز نوبت هرگز مسهل  
 بمسمل ننمایند و بعد مسهل اول یا چهار یا پنج روز منصفی داده مسهل دوم و هم برین دیره  
 مسهل سوم و چهارم نیز بعمل آرند فیضیه تعالی امید است که درین مسهلها داده شب  
 بخوبی تمام خارج گردد و پت نائل شود و جمله تدابیر ریح لازم که ما در آن داخل شدیم  
 عین شده باشد بعینه موافق ریح دائره است اما علامات ریح لازم آنست که در آن  
 کوزه و شعریه هیچ نباشد و عرق در بدن نیاید و پت لازم باشد و بنوبت ریح اشتها کند  
 و دیگر همه علامات موافق ریح دائره باشد و جمله تدابیر آن از اجتهاد ما است اما از فی منصف  
 و مسهل و غیره بر همان طریق دایم باید که در ریح دائره مذکور و مسطور شده و این جمله



که بذیل مضررت است برای از آن تب ربع دائره خلی نافع است و تجربه این فکسیر و آورده  
اما بعد تنقیه ماده و فرغ از منفع و سهیل نفع کامل می بخشد و بعضی را قبل از سهیل نیز نافع در  
می آید اما کسی را که زمان تب با ستر او کشیده باشد و نوبتهای بسیار گذشته باشند که  
درین مدت بسیاری از ماده تحلیل شده باشد و در ابتدا ای ظهور تب نفع کمتر سید به سبب  
بسیاری ماده و قوت مرض تب حسب برای تب ربع پوست پیلایه زرد و گل غافلت  
تخم تره تنگ انگوزه مساوی الوزن گرفته آب سرشته حسب بقدر کنار صحرای بنیدند  
و بگردانند و یک حب صبح و یک شام با قدری آب تازه استعمال کنند حسب دیگر نافع  
ربع بگیرند تخم پلاس آب تر کرده پوست سرخ دور کنند و تخم مغز پلاس و مغز تخم آنجوه  
برابر بگیرند و با یک گرفته آب سرشته گولیا بمقدار نخود بنزد و یک گونی صبح و یک شام  
با یک جرعه آب تازه بدهند حسب دیگر اسام تب را که از ماده بلغم با سودا باشد زائل کند  
در فلفل مغز که نخوه هر یک یک توله زیره سفید برگ مغلیان هر یک نیم توله با یک گرفته  
آب سرشته جها بنزد و یک حب صبح و یک شام با یک جرعه آب سرد دهند حسب دیگر  
نفع برای تب ربع ملیت مرئی برگ سداب فلفل سیاه گرفته بخینه بعضی بسرشته  
و حسب مقدار کنار صحرای بنزد و یک صبح و یک شام با آب تازه دهند حسب دیگر برای  
تب ربع اجو این فلفل سیاه برگ تلسی برگ گکر و ندا قند سیاه کمنه سه ساله دواغ  
با یک ساییده و بقدر سرشته جها مقدار کنار صحرای بنزد و یک حب صبح و یک شام با آب  
تازه بخوراند و دیگر اسام تب سوداوی مثل حمس و سدس و غیره که پیشتر مذکور شده علیار  
آن موافق ربع است بهمان دستور و این تنقیه ماده نمایند و بعد تنقیه خوب که مذکور شده  
باستعمال در آن که نفع وانی بخشد تمام شد بیان حمیات بسبب و مرکبه در ذیل غیب خالص  
مذکور شده ترکیب که بنظر کجا بودند اسام غیب از بسبب و مرکبه در ذیل غیب خالص  
مذکور شده ترکیب و تدبیر عجیب وقت تحریر کتاب بنظر سیده هنوز شجر به  
نیامده بگیرند سر شفت در زرد چوب و سیر و فلفل دراز و فلفل سیاه و ج دار بلد با بریزیک  
پوست پیلایه زرد آله جمله مساوی در نسیر بریز گول کرده حسب مقدار نخود بنزد و نیم آن صبح



آب سخی کرده در هر دو چشم کشند بجز روز تپ موقوف شود میان حمیات مرکب بسیاری  
از حمیات مرکب اند که نام ندارد مثلا دو تپ که از جنس مختلف باشند با هم مرکب شوند جز  
تپ و ق یا تپ عفتی و گاه باشد که دو تپ از یک بدن با هم مرکب شود چنانکه عفتی با عفتی  
گاه باشد که دو تپ با هم مرکب شوند و مثل ناسیه هر روز آید یا سه ربع مرکب شوند و مثل  
ناسیه هر روز دیگر و ترکیب حمیات با بطریق مداخله باشد یا بسبب مبادلله یا برسم مشار که  
ترکیب مداخله آنست که هنوز یک تپ در بدن موجود است که تپ دیگر داخل شود پس  
بالضر و اعراض اشتداد کند و ترکیب مبادلله آنست که یک تپ بگسار و پس از آن تپ  
علاج اینچنین تپهای مرکب موافق تپهای بسطیه باید مثلا اگر غلبه با غلبه مرکب شده  
سرکفیت علاج غلبه باید کرد و اگر غلبه با ربع مرکب شده پس علاج هم مرکب با میان آنچه را  
غلبه و ربع مناسب است بعلاج این قسم تپهای مرکب بنگر تمام باید تا علاج صواب آید  
و اخطا واقع نشود و معلوم باد که اگر در تپ لرزه آید و تپ لازم گردد و در هیچ عرق نکند و یا در  
تپ هرقت سرد لرزه عرق نکند و پس از لرزه دوسه بار اندک عرق آید حکم آید که تپ مرکب  
است و همچنین هر گاه در تپ منطقه لرزه قوی باشد و مدت لرزه و مدت سرد شدن دست و  
پای دراز باشد یقین باید کرد که تپ مرکب است و اگر تپها کوتاه بود و زود سرد و معاود  
کند دلیل قوت سبب و تیزی ماده باشد پس بعلاج اینچنین تپهای مرکب بنگر صاحب باشد  
که از کیفیت حال مرض آثار ماده های مختلف از حار و بار و در یافته بعلاج بر دوازده بیان  
اقسام تپ که از اساس باطن حادث میشوند نسخه شربت بزوری جعفری نافع تپها  
کنند از قرابادین قادری - تخم کاسنی تخم خربزه مغز تخم کدو مغز تخم قرطم هر یک پنج  
منقال پوست بیج کاسنی گل غافث تخم خطمی اصل السوس سنبل الطیب بنفشه کاردان  
هر یک سه منقال آنچه کوفتی است کوفته چهار یک شب در روز پنج رطل آب در صبح  
وقت جوش شبت در هم بویز منقی اندازند و بچوشانند تا دور طل آب باقیمانده اند کرده  
تند بعد یک من داخل کرده بقوام آردند و از آتش فرود آورده و یونجه چینی برشته سخی کرده  
دیگر آیدنی الفورا بعد زمانی آید و ترکیب مشار که آنست که یک تپ بگسار و پس از آن



در شربت آینه چکانند تا صبح باد که حلیه او را باطنی را تب لازم است و هر تپ که تب سبع  
 اما باطنی حادث شود آن تب عفتی باشد و صعوبت و سهولت تب بحسب قربت بعد  
 عضو متورم باشد از قلب یعنی هر عضو متورم از قلب و در واقع بود در آن تب سهولت  
 و آسانی باشد بر نسبت آنکه عضو که قریب قلب است و متورم شود و بخارات رده  
 آن بر دم قلب رسد و اعراض شدید و پیدا کند و آما باطنی که نام دارند سرسام  
 است و پر سام و خنق و ذات الحجب و تشویه و ذات الریه و ذات الصدر و ذات العنق  
 و آما سهای باطنی که نام ندارند مثل قدم مری و قدم معده و قدم روده و قدم عکبر و دم سبز  
 و دم کرده و دم مشانه و دم رحم و علاج این قسم تنها که تابع ورم باشد علاج عضو متورم  
 است که ورم مرض است که تب عرض هر گاه مرض دفع شود عرض نیز نازل گردد و علاج  
 حله اقسام ورم که مذکور شد بحمل آن بیان کرده آری انشا الله تعالی - بیان حمامی غشیه  
 که بسبب غم و هم یا بخوابی یا استفرغ کثیر واقع شود و علاج آن - وضع باد  
 که این قسم های غشیه اسلم باشد بر نسبت دیگر اقسام که ماده آن بلغم خام یا صفرای عفن  
 باشد علاج مارا لشعیر یا شربت انارین نافع باشد و شیره تخم خیارین یا شربت نیلوفر  
 مناسب است و شربت انار و شربت صندل و خمیره صندل و عرق بید مشک و عرق  
 گل همه نافع بود و بحالت غشی عطریات لطیفه بویا بند و گلاب و آب سرد بروی  
 چشم زنند و نان در شربت انار یا شربت لیمون تر کرده بخورد اندک اگر بقرت نوبت تب  
 در سینه زاده تر نافع که مانع انضاب صفرا شود و قرص کافور هم نافع باشد در حالی که تب  
 شد با حرارت بود و الا بیع مزور نیست و علاج بقیه تب با از طب اکیر و دیگر کتب مطبوعه  
 توان در یافت مبتدیان را انقدر که بیان کرده شد کافی است میان امراض که از  
 سر تا قدم لاحق انسان شود و تدابیر و معالجات آن مشتمل بر بیست باب  
 باب اول در امراض سردی و این باب مشتمل است بر بیست فصل است  
 اول در علاج اقسام صدمات و تنقیح و عصابه و ضن مقدمه صاحبان صدمات و تنقیح  
 است که از انقباض و اطعمه بجز احتراز دارند و ظهورن عموفاات نیز مناسب نیست مگر

بیت اول در امراض سردی



کسی را که صداع بیشتر کرده عار باشد مضافه نیست که غذای حامض تقویت معده  
 کند و منع الضباب صفا نماید و قی صاحبان صداع را مضرست اما اگر صداع بسبب  
 گرانی معده باشد و طبیعت خود مستوجهی شود و تنوع و غشیان ظاهر باشد قی کردن مفید  
 اگر چه باستعمال مقیات باشد و صاحبان صداع را از شراب نیز احتراز باید اما مشرب  
 ابيض رقيق ممزوج آب سرد و صداع حار نفع کافی می بخشد و در صداع مادی پاشویه  
 شده اطراف و بجهه بلا شرط نفع عظیم بخشد و در صداعی که از ماده نزله باشد تدبیر سرد را  
 بنود و صداعی که باجمعی باشد علاج آن علاج حمی است زیرا که حمی مرض است و صداع  
 عرض هر گاه مرض دفع شود عرض خود زایل گردد و صاحب صداع را اگر موی سر گنجان  
 باشد بدفعات پیر سر شانه کنند و زنان مصدوع بیشتر این عمل بجا آرند که اکثر مویهای  
 زنان گنجان می باشد تا گشائات از بن مویها بیزواید و اخواه مسامات مفتوح گردد  
 و بخارات سرد و ملغ خارج شود و در علاج مریضیان طبیبان را لحاظ این معنی بر ضرورت  
 که بعضی دوا مخالفت مزاج بعضی کسان می باشد اگر چه مناسب مرض بود هر گاه معلوم  
 کنند که مریضیان از آن دوا الحار و ارونی الفور موقوف کنند و بجای آن دیگر دوا احتیاط  
 نمایند از دوائی که مخالفت مزاج شخص باشد هرگز امید سود و بهبودی نباید داشت و آن  
 دوائی سهلی مخصوص هر خلط نیز معرفت ضروری است چنانکه آلو بخارا در مریضی و  
 پوست پهلپه زرد و ترنجبین و انستین و ستمونیا سهلمات مخصوص صفر اند و شاه تره  
 و سرخونچک و صندل سرخ و عناب بحجت تصفیه خون اختصاص دارند و بادیان و  
 صبر و تر بد و پوست پهلپه کاپلی و سنا و روغن بیدانجیر بحجت اسهال بلغم و گاو زبان  
 و سپستان و پهلپه سیاه و اهتمون و لاجورد محمول و حجار منی محمول بحجت اسهال  
 سودا مخصوص اند و مغزب سلاطین با ادویه مناسبه بحجت استیصال ماده آتشک  
 دوائی حاصل خاص است و درین ایام که مرض نزله عالمگیر شده این فیه در مطب خود  
 ترسندی و آلو بخارا و سکنجبین شاذ و نادر اختیار کرده در مرض یرقان اصف و غیب  
 خالص و دیگر امراض صفاوی چند دانه آلو بخارا شدت ضرورت چند روز عمل آورد



و هرگاه ضرورت آن ندیده فی الفور موقوف کرده و خوب تجربه کردم که مردم سهند را ضرر  
 آشنای حامصه از نفع آن فراوان است و در ممالک سهندستان از انات و ذکور  
 خال مردم صفراوی و دسوی مزاج اند و کلمه بلغی و سوداوی مزاج اند و در فکر این فقیر  
 استعمال حموضات دسوی مزاجان را برگزیده و انست از بهر آنکه خیا نکه از حموضت است  
 از شیر جدا میشود و همچنین در خون نیز اثر می کند و چون خون بر قوام طبیعی نرسد بلکه  
 عدوت فساد است اما در امراض صفراوی بحالت لوزان صفرا چید وقت دادن مناسب  
 است تا سورت صفرا بشکند و هرگاه دریا بند که غلبه صفرا نمانده فی الفور موقوف کنند  
 تا فساد دیگری در احشا پیدا نکند اکثر مرضیان را که از مطب دیگر طبیبان اوس شده  
 رجوع باین فقیر آوردند تبلائی بود مزاج بارد کبد و طحال و ریه و معده مفاصل یا فتم چون  
 تبس کردم و نسخه بارادیدم معلوم کردن که ملاحظه اندک غلبه صفرا بدن حموضات چون  
 تر سندی و آلو بخارا و میردات چون تخم خیارین و تخم خرفه و تخم کاسنی چندان جبارت و  
 سباله فرموده اند که تغیر در امزجه احشار و داده و آثار مرضهای دیگر پیدا شده اگر از  
 ساحله طبیب مرض مزمن بجهت دور نشود و مضائقه نیست که اگر از آن زمان بطول زمان  
 صورت بندد و اما در بیخ است که برای از آن مرض قدیم سعی کنند و آن بر حال خود باند  
 و مرضهای جدید پیدا شوند و چنانچه ادویه مسهلی محض بر خلط اند همچنین بعضی ادویه مخصوص  
 هر عضو اند چنانکه مغز تخم کدو و تخم کاهود تخم خشتاش و مغز بادام شیرین و اسطوخودوس  
 مرکبات اطفال کشیزی برای تقویت دماغ مخصوص اند و بادیان و انیسون و گل سرخ و  
 کلاب و گلغند و طلیه برای مری و معده و اما دو آنستین و کاسنی در اند برای کبد و  
 پوست بیخ کبر و نمک ترب اکلا و اشق قنار و اسبای طحال و بزور بارده چون مغز تخم کدو  
 و تخم خرفه و تخم کاسنی و کاج و تخم کاهود در امراض حاره و بزور حاره چون تخم خرفه  
 و تخم کرفس و بادیان و انیسون در امراض بارده کرده و شانه در جمبجت ادرار بول  
 و طمط احتیاض دارند باید که این همه امور را که مذکور شد و ملحوظ و پیش نظر  
 داشته بجلان مرضیان پردازند معالجات صداع بر آنکه صداع بر دو نوع است



یکی آنکه صداع خود مرض بود دوم آنکه عرض بود که بسبب بگرمی مرض عارض گردد و چنانکه در  
 حمی و امراض معده و اسهال در حم عارض شود پس اگر صداع با حمی باشد علاج آن علاج حمی  
 است و اگر در دوی حمی بقدر چهار پنجاه شیره مغز تخم کدو داخل کنند چنانکه در شدت صداع  
 افتاده حاصل آید و استعمال دوسه وقت در دوسه با کلیه بذائل گردد و در امراض معده و اسهال  
 و رحم علاج آن اعضا کنند نه علاج صداع که هرگاه مرض دفع شود صداع نیز که عرض است  
 و رحم علاج آن اعضا کنند نه علاج مرض باشد بر دو قسم است ساذجی مادی ساذجی آتشی که  
 باران و یا از غسل کردن بآب های جوین و یا از اسباب داخل چون اغذیه اشربه چاره  
 یا بارده لاحق شود در علاج این قسم صداع توجه کردن ضرورت است هرگاه آن کیفیت تخلص  
 که از اسباب خارجی یا داخلی حاصل شده تحلیل شود اثر صداع نیز باقی نماند و بهترین تدبیر  
 آن فاقه و نوم است پس اسهال است تا نیند که خواب آید و بعد خواب در خود بخورد زایل  
 گردد و اگر خوابش دو آنگذ پس سبب صداع اگر حرارت باشد در هوای سرد باشد  
 و اغذیه و اشربه بارده بکار برند و قدری بنفشه یا براده صندل سفید یا کشنیز یا تخم کاهو  
 از اسباب خارجی چون حرارت آفتاب یا حرارت ناریه از هوای سرد و یا از ترشیدن  
 کاسنی بآب سرد سائیده در وعین گل آمیخته بر پیشانی طلا کنند و شربت بنفشه یا شربت  
 نیلوفر یا شربت آلو بخارا یا شربت انار ترش بنوشند یا شیره مغز تخم کدو یا شیره  
 تخم خیارین یا شیره تخم کاهو یا شیره تخم خرفه بالعاب بیدانه بالعاب بسجول در شربت کنند  
 یا شکر سفید آمیخته بیا ساندو کدو یا خیارین یا زال مونگ یا برنج غذا کنند و اگر سبب صداع  
 برودت باشد دوسه توله شربت بنفشه در پانزده توله عرق بادریان آمیخته منگیم بنوشند  
 از هوای سرد و اغذیه و اشربه بارده احتراز نمایند و سردی بدن را بجانهای بدن بنوشند  
 و قدری نانخواه یا مغز تخم بیدار یا قدری برگه یا گل بابونه بآب سائیده منگیم بر پیشانی و  
 یا فونخ طلا نمایند و حریره مغز بادام و حریره مغز حب قرطم و حریره آر و گندم و شوربا  
 چوزه مرغ و کباب و گوشت جملوان و دال اربر با نان گندم غذا کنند و اگر سبب  
 صداع بیوست و خلط و طبع باشد علامتش آنست که بعد سهال مفرد یا اولاً کثیر است و یا نفاس



ایس از بیداری مفرط باغم و اندوه فراوان و ریج و عتب بسیار لاحق شود علاج آن است  
 که از مغز بادام و نشاسته و تخم خشخاش و نبات حسب دستور هر چه مرتب کنند و چند روز  
 نام ریاضت مند و غذا چونه مرغ و دراج و میت و شیر و فالوده خیلی مناسب است و اگر  
 سبب صداع حبس ماده نزله باشد علامت آن گرانی سر و بیاد است بواسطه غلبه آب  
 که ششماشته نویسد و ششماشته آب که با دیده هر دو را چند قطره آب انارخته مسح کنند  
 هر گاه بوی تند آن محسوس شود در شیشه کوچک درین تنگ اندازند و مقابل مخزن حساب  
 صداع کنند چون بوی تند آن بدماغ آن رسد فی الفور گرانی سر دفع شود و بشدت صداع  
 خفت تمام پیدا آید باید که چند بار تکرار این عمل کنند تا صداع با کفیه نائل شود و خفت  
 تمام پیدا آید باید که چند بار تکرار این عمل کنند اندک اندک مثل تنباکو بدماغ کشند بجز  
 رسیدن اثر آن بدماغ متواتر عطسه آید و رطوبات و دماغ خارج شود و در نائل گردد  
 علاج دیگر برگ تبت گل بنفشه تخم سریش دانه الاچکی سفید اسطوخودوس معتر بادام  
 پرشش و واسادی الوزن اول ادریه خشک را با ربکی کوفته بعد از آن بار دیگر با  
 مغز بادام خوب سحق کنند فنگا بپارند و اندک اندک بدماغ کشند عطسه بسیار آید  
 و سده و دماغ آبشاید و رطوبات بسیار خارج شود و در نائل گردد و نباید درشت  
 که صداع مقدم دماغ همیشه از حرارت باشد و صداع موخر دماغ همیشه از برودت که  
 و صداع یا قوی یعنی تارگ سر اکثر مشارکت معده یا اعصاب رحم و عینه باشد و تبدیل  
 آن در امراض آن اعضا انشاء الله تعالی گفته آید و استعمال محذرات مثل  
 فیون و غیره در صداع حار بسیار ممنوع است که صورت ظلمت بصره و ملاکت است و  
 در صداع موخر دماغ همیشه استعمال مستحبات باید کرد و با استعمال سبوبات اندیشه آفات  
 عظیم است و اگر بحالت شدت ضرورت استعمال محذرات مثل فیون و غیره کرده باشد  
 و از آن تیز در حواس و غل در دماغ واقع شود فی الفور استعمال آن موقوف کنند  
 نگیم بسیار بر سر ریزند انهمه که مذکور شد تا بر صداع سازجی بود تا بر صداع  
 مادی سبب صداع مادی یا خون بود یا صفرا یا بلغم یا سودا یا ریح غلیظ باشد پس اگر سبب



صداع خون باشد علامت آن سرخی چشم مدوی و تهیج اجفان و عظیم نبض غلظت بول و حدوث  
 نقل عظیم و مزاج در سردی و کثرت لعاس باشد علاج صداع دموی سمهورا طبس  
 در نیالت امر بقصد قیال میکنند و خون میگردد اما این نفیر علاج بد نظیر این کرده و بعضی آن  
 همیشه درست آمده گل بنفشه شامه و آمله خشک کشته خشک مناسب است آن مغز تخم کدو  
 نبات دو اهل در نیم آتار آب بجز نشاند هر گاه نصف آب یا قیما بکنند صبح و شب شام نیم  
 تخم کدو آمیخته بنوشانند هر گاه نصف آب سائیده بر پیشانی طلا کنند و سه روز هر روز  
 دارنا میدست که درین سه روز باغضال آبی در سردی نائل شود و الا روز چهارم شامه بر پیشانی  
 و شامه پوست بلبله زرد و شامه سار کلی و دو توله گل کند بجای نبات و چهار توله مغز تخم  
 که لب آن بوق کاسنی یا عرق عناب العطب یا آب سرد بر آورده باشد در آن زمان منضج افشا  
 کرده و شامه روغن مغز بادام یا روغن گاو انماخته بنوشانند و غذا دال مونگ برنج  
 بویا و لیه گندم و یا آشچو مناسب است امید است که بول مهمل در سردی نائل شود و بعد  
 اول یک یا دو روز منضج داده مهمل دوم دهند و هم برین طریق مهمل سوم نیز عمل کنند و بعد  
 فراغ از مهمل دوم روز یک یا سه طباشیر سوده یا دو توله مرابی صیب آمیخته صبح تناول کنند  
 و دو توله شربت عناب یا ده توله عرق شامه یا شامه و تدین سر بریدن گل کنند و سه  
 روز متواتر صداع صفراوی علامت آن شدت حرارت طس خشکی منخرین و تلخی در دهان  
 و بیخوابی و تشنگی و سرعت نبض و صفت بول و زردی لبه باشد برای منضج صفرا این منضج  
 دست گل بنفشه گل نیلوفر شامه گل سرخ آلو بخارا عناب سیستان شیرو مغز تخم کدو  
 دو اهل در نیم آتار آب گرم بخیانند هر گاه خوب سرد شود صاف کرده و شامه نصف مغز  
 تخم کدو و نصف گل کند آمیخته بنوشانند و تخم کاسنی و گل نیلوفر و کشتیز آب سائیده بر پیشانی طلا کنند  
 و سه چهار روز متواتر عمل آرند درین عرصه اگر در روز نائل شود و طبیعت سکا باشد دوام  
 کنند و الا روز چهارم یا پنجم در او بیخ کورنه باشد پوست بلبله زرد و شامه بر پیشانی و چهار  
 توله مغز طوس داخل کرده بنوشانند و بعد اسهال غذا دال مونگ برنج مناسب است  
 و آشچو مناسب است و بعد یک مهمل یک روز منضج داده مهمل دوم دهند و هم برین طریق



سهل سوم نیز بعل آرد و بعد فارغ شدن از سهل دوسه روز این تهرید وقت صبح عمل کند  
 شیره تخم خرفه شربت نیلوفر دوسه روز متواتر برود عن کدو یار و عن کاهو نیز من کاهو نیز صید  
 بلغمی علامت آن گزانی سردگدورت حواس و بسیاری خواب و برودت طبع طوبت تخمین  
 و درین و بطور نبض و غلط بول را و غلط بول را در دوسبت است یعنی آنکه ماده کثیر باشد و  
 از خود سوزغ شود و دم آنکه ماده کثیر نباشد اما طبیعت خود دفع کند آنچه از کثرت آمده باشد  
 نشان وی آنست که بول بشابه منی باشد و برنگ رهاص بود و آنچه از دفع طبیعت برایش  
 وی آنست که در روزهای بکران واقع شود و پس از برآمدن ماده حشمت در مرفس بود و در  
 طبیعت را راحت حاصل آید علاج هر دفع ماده در روز این منصف دهند با دیان مخلوطه  
 اسطوخودوس تخم خطمی اصل السوسین بیشتر کوفته تخم کوفته پوست بید انجیر مور شقی  
 گندم آرد و صیغ کوفته هر صیغ سیر یا آب کبرشانه هر گاه نصف آب یا یا یا صیغ و غیر شام  
 بر نشاند و وقت شب هنگام خواب سه ماشه ازین حب بلبله آب بکارم فرو برند صفت  
 حب بلبله پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آلمه گل مرغ ازین  
 سه مقدار سنا یکی شش مقدار ترب سفید بچون خراشیده چهار مقدار و عن باو ام یار و عن  
 گا و یک تولد دو ابار کوفته بخیته روغن آمیخته آب برشند و بقدر دانه ماش جهالتی کار دارند  
 و از روز آغاز منصف هر روز وقت شب سه ماشه آب بکارم فرو برند و روزیکه صیغ سهل دهند  
 در آن شب نه ماشه بعل آرد و صیغ سهل نوشته هر گاه بده دانه دو انزه روز آ تا صبح ماده  
 ظاهر شود سهل دهند سهل باو بان نیکو کوفته تخم خطمی تخم بید انجیر پوست بید انجیر مور شقی  
 اسطوخودوس پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه هر سه بلبله روغن چرب کرده  
 سنا یکی روغن بید انجیر شکر پیرخ حب و سوز تیار کنند و بکار برند و سهل اول سه سوز  
 منصف دهند و وقت شب سه ماشه حب فرو برند بعد از آن سهل دوم و هر سه طریق درین  
 سهل سوم دهند و اگر ضرورت باشد سهل چهارم نیز بعل آرد انشا الله تعالی احتیاط  
 ماده مرض بوجه احسن بنظر آید و بعد فارغ از سهلات چند روز متواتر تهرین سرد و عن باو  
 کنند و نه ماشه اطریق کثیری و دو ماشه اسطوخودوس صفت دانه مغز باو ام تخم کوفته و شش ماشه



با یک توله عمل خالص با هم آسختن لعوق کنند و در ایام سفنج نان در شوربای حلوان تر کرده  
خورند و بر فرسمل و لیه گندم با شور با مناسب است و این حب لیلیه که مذکور شده در مرض  
و دیگر امراض چشم نیز خیلی نافع است و معمول این فیه است و دیگر حلوا که بهای تقویت باغ  
و رفع صفراغ بلغمی و رفع نزله نافع و معمول این فیه است بعد فراغ از سهل نفع  
بیشتر میکنند آرد گندم بریان با و آتار آرد کشتیز بریان با و آتار مغز هیر که بستی میکنند گویند  
با و آتار روغن زرد پا و آتار شکر سفید یک آتار مغز بادام مقشر نیم پا و تخم خشخاش یک چهارم  
مغز بادام و تخم خشخاش را جدا گانه قدری آب انداخته بسایند که خوب با یک شود و در خشخاش  
ثابت نماند و شکر سفید را قوام تیار کنند پس روغن در کزغان انداخته اول مغز صبر را بریان  
کنند پس آرد کنند و آرد کشتیز اندازند و کچو زنده تا بر روغن بریان شود پس مغز بادام و تخم  
خشخاش انداخته و با لاک کنند که رطوبت آب از مغزیات بسوزد و بعد از آن قوام شکر اندازند  
و خوب در هم و بر هم کنند هر گاه بقوام حلوا آید آنرا نش فرود آورده سرد کنند و در او نذیرینی  
نگاه دارند و هر روز دو سه توله نه از آن استعمال نمایند صاحبان نزله و صاحبان صداع  
بلغمی و در بیهان چشم را که از ماده نزله و بلغم باشد خیلی نافع و سفیدست صداع سودا و  
علامت آن نقل سرست و خشکی آن اما به نسبت بلغمی نقل کم باشد و تیرگی زنگنه نقلت  
خواب یا بجز ابی و بطور بنفش و رقت و بیاض بول در این تا آن زمان است که ماده خام باشد  
و بعد از سفنج تمام بول سیاه و غلیظ القوام باشد و خفای تمام بدن نیز از علامت سودست  
و این حالت در آن صورت واقع شود که سودا در تمام بدن منتشر شده باشد علاج بهر سفنج  
ماده این سفنج و هند نیشتر بیاض برگ گاو زبان اسطوخودوس باد و بجزویه بونز سفیدست  
افتمون در خرقة بسته شیره مغز بادام نبات آرد و بیجوشاده نیمه صاف کنند و شیر چیده اند  
مغز بادام و سفید نبات داخل کرده و بیجوشاده نیمه باقیاندره بشام دهنده وقت  
شب هنگام خواب چهار ماشه سیاه افتمون باد و بجز آب بجزر انداخته صفت حب افتمون  
که در بستر گرفته در خاکستر گرم مشوی کرده باشد کیدرم ایاریج فیهرا تخم حنظل غار بقون چمن  
افتمون نقل از زرا هر یک دو درم تریه سفید زائیده شش درم که در سفنج باب ششتره



بگذرد است نیند و عمل آرد و هرگاه آنکه دفعه ظاهر شود مسهل دهند مسهل گل نغیبه برگ  
 گاو زبان سفیج اسطوخودوس بادرنجویه سوزنی سیستان انجیرون در خرقه پوست  
 پسته کالی بلبله سیاه سناکلی شکر سرخ شیر و مغز بادام یاروغن بادام حبیب غنیمون بلبله یا  
 در روغن کاج و جرب کرده چله آرد و ریخته در سبب آب و آب تر و از صبح شکر انداخته خوشنما ده  
 صاف کنند و شیر و مغز بادام یاروغن بادام انداخته اول حبیب غنیمون قدری آب گرم بچرخانند  
 و بالای آن سهل بنوشانند و اگر آخر شب حبیب خورند و صبح مسهل دهند اینم بهتر است  
 و نقل دوار در آب تر در انداخته ضرورت برای در بکار آید هم برین طریق سه یا چهار  
 سهل عمل آرد و بعد هر سه چار منفع بسیاره باشند هرگاه در یا نند که نغیبه کما یغنی شده  
 منفع و مسهل موقوف کنند و برای تقویت دماغ حریره مغز بادام یا حلوائی زنده بیضه مرغ  
 دهند در روغن گل و روغن یا سمن مساوی ال وزن با هم آمیخته بر سر ترهین کنند ترکیب  
 حلوائی زنده بیضه مرغ دو عدد بیضه مرغ را با آب جوش دهند و زرده از  
 بیضه های جوشیده بگیرند و بمالند که باریک شود و برای دو عدد زردی بیضه دو توکه شکر  
 سفید و دو توکه روغن زرد بگیرند و روغن در مغز انداخته بر سر آتش گذارند و زرده بیضه  
 شکر سفید انداخته بهم آمیزند و قدری آب انداخته کف زنده تا آب خشک شود پس سرد کرده  
 بکار برند و طریق ساختن حریره بادام شور و موقوف است در ایام منفع و سهل و لیکن  
 نیز تا دوسه هفته غذا شور بای حلوان یا چونه مرغ و خاک گینه بیضه مرغ و دال مونگ دلگیندم  
 بریان شیرین یا نمکین و پلاو یا شور با بهتر است و از اشپای مولد سودا اخر از دارند  
 صدراع ریجی عذامش است که در متقل بود و یعنی از جای بجای حرکت کنند و در سر خود  
 یعنی کشیدگی محسوس شود و نقل و گران نباشد و در گوش و وی یا طنین عارض گردد و طنین  
 بالفتح با صطلح اطباء آواز گوش که تیز و باریک بود و وی بفتح آواز گوش که نرم و بزرگ  
 بود علاج آن نغیبه است منفع و مسهل و تناییری که در صدراع بلغمی گفته شده از منفع  
 و مسهل و اغذیه بعینه عمل آرد و بعد فراغ از نغیبه سه روز سوا تر بر سر طبل کنند آرد و  
 نظولی با بونه اکلیل الملک تخم نشب برنج است یعنی بو ادران با دیان تخم نخله برگ نچنگ است



یعنی سینهها لود و اهلان در یک سبوی آب جوش داده صاف کنند و نگیرم بر سر بریزند و بعد  
 نلول سر خشک کرده روغن بابونه و روغن لبان با هم آسیخته بر سر تن بین نمایند و جوارش  
 بسیار صبح با یک شقال و همین قدر آخر روز نیز استعمال نمایند صفت جوارش  
 بسیار قرفه فاقه صغار زنجبیل و زلفعل و در چینی اسارون از هر یک بگیرم فاقه کبار  
 پنج درم نافع و دو درم قرفل بگیرم قند سی درم ادویه کوفته بخیته بقوام قند نهند و گلاب  
 و یک شقال صبح و همین قدر شام بخل آرند ترکیب روغن لبان لبان بهتر که بندی  
 کوژ یا کوژیند یک توله و یک چغندر یک روغن کنجد خالص در مغز کرده بر سر آتش گذارند  
 و لبان را ریزه کرده بروغن آندانند و آتش نرم کنند هر گاه لبان سوخته مساه کرده و رنگ  
 روغن سرخ شود سرد کرده روغن صاف و پاکیزه در شیشه کنند لبان سوخته را بنده اند  
 صواع سدی گاه باشد که در آورد و یا شتر این جوهر دماغ با در حبابات آن اخلاط غلیظ  
 بلغمی محتبس شود و باعث صداع گردد و علامتش ثقل و تند و وجه در سرست علاج آن روغن  
 و مسهل است و همه تدابیر از اول تا آخر بلا کم و کاست موافق صداع بلغمی بخل آرند  
 و در اغذیه و اشربه نیز همان رعایت نگاهدارند صداع دودی دو زبان تازی گرم را  
 گویند و محل تولد در مقدم دماغ است و بعضی گفته اند که قریب بحجب دماغ متولد شود و  
 تولد کران اجزاء اخلاط غلیظه مستعصمه است و علامتش آنست که در دماغ خارش شده بکشد  
 و از بینی بوی بوسوس شود و چون مرض متحرک شود یا سر حرکت دهد صداع زیاد شود  
 زیرا که حرکت سر حرکت می آرد و کران را و حرکت کران موجب صداع است و واضح باد  
 که چندی در بعضی از صداع دودی با زمان مختلف با این فقیر رجوع آوردند و با فضل از دیگران  
 همه تندرست شدند اما یک زن ضعیفه که سبب استدا و زمان مرض کارش از تندرستی  
 در گذشته بود همین مرض ببرد و از علامات قویه صداع دودی آنچه این فقیر تحقیق کرده  
 اینست که گاه گاه خوننایه مستعصن از دماغ بر آید و در رای این فقیر مقام تولد  
 ویدان بالیقین مقدم دماغ است و اگر مقام تولد گرم حوالی حجب دماغ بودی هیچ صاحب  
 صداع دودی از شدت کمالیست آن جان سلامت نبودی علاج این مرض این فقیر بنظرین



کرده صبر سقوی انستین رسوت برگ نمب این هر چهار ادویه را در با و آثار آب بچوشانند  
هر گاه یا کچماک آب با فیما مذا لیده صاف کرده در شیشه نگاهدارند پس بلیم که چوبی است و آن بجای  
زهر است برای کرمان چند قطره آب نکود از شیشه بر سنگ اندازند و بلیم را مثل صندل در آن  
آب بسانند تا بقدریک دو حبه سوده شود پس در حجه کویک با صدف کویک بر دارند و اگر بسیار  
غلظت شده باشد چند قطره عرق دیگر اندازند تا خوب رقیق و سائل گردد پس تخم مرلین از  
جانبی که خونا به ولوی بدی آید بریزند و اگر هر دو تخمین برمی آید هر دو جانب سوراخ بینی  
اندازند بجز در سیدن آب بدماغ بر آمدن که مها شروع شود پس در روزی سه چهار بار این  
عمل بجا آرند با استعمال دوسه روز هم که مها از دماغ بیرون آیند و مریض از تکلیف صداع  
نجات یابد و این دوانه فقط که مها را خارج کند بلکه اصلاح آن موضع ماؤت که مولد که گمان  
نیز نماید و بعد این عمل حاجت به تنقیه باقی نمی ماند یک مریض را ازین علاج قریب بر صمد  
گرم بر آمدند که بزازی قریب یک گره انگشت بودند زنگ سپید و دهن سیاه داشتند  
بعضی دیگران را کمتر ازین بر آمده صداع شقیقه صداع یک شق را گویند که در طول  
سردقع شود و در شقیقه گو یا لصف صداع است و از دو سبب حادث شود یکی آنکه نجات  
از جمیع برن و یا از یک عضو خاص مثل معده یا اعصاب یا رحم یا طحال یا کبد یا دماغ رسد و سبب  
صنعت قوای آن موضع دماغی تحلیل نشود و یکی آنکه در شقیقه پیدا کنند دوم آنکه خلط  
حار یا بار دایر سطح غلیظ در آن موضع دماغی گردد و احداث شقیقه نماید و اکثر ماده شقیقه اندر  
شراین باشد لهذا سجاالت در دوشتراین صدغ صر بان واقع شود و صر بان شتراین از خواص  
و علامت آنست پس اگر شتراین را از دست منقوط سازند نوعی که از جمیع با سندی و الف  
در وجه تسکین حاصل آید پس اگر آثاره علامات ماده حار پیدا باشد ازین ادویه بار و نظول  
کنند بر سر نشسته و نیلوفر و تخم خطمی و برگ فراص یا برگ سید یا بونه و پوست خشخاش را یک  
سبوچه آب بچوشانند و در آن شق نظول کنند و اگر علامات ماده بار دایر پیدا باشد ازین ادویه خا  
نظول کنند بر سر یا بونه تخم شبت تخم حلیه تخم معصفه کوفته برگ حنای خشک گ سنجاق بچوشانند  
و از آن نظول کنند و بعد از آن لائق بر سر این جنبه صداع بچسپانند لائق در لغت بمعنی چسپیده



صفت آن دم الاخوين زعفران صمغ عربي انيون در سفیدی بچینه مرغ حل کنند که مثل مرده  
 شود نگاه دارند و شکل از نگاه تراشیده بر آن طلا کنند و بر صندغ بچینه مندی الغور نفع کاسه  
 بخشد لازق دیگر تخم کاسیوم یکی انيون کثیر در سر که عمل کنند و نگاه دارند و بر گل کاغذ طلا کرده  
 بچینه مندی دیگر مندی سفیدی که آنرا در چشمه گویند باب سوده دوسه قطره سعه و نمائید شقیقه را  
 نفع بخشد و صداع مزمن وضع کنند دیگر سفته نیا را بقدر عسی بر روغن گل ساسیله بر پیشانی  
 طلا سازند صداع مزمن را زائل کند دیگر صداع بلغمی را نفع دهد سورنجان تلخ و ج گل بابونه  
 هر سه آب ساسیله بر سر نهاد سازند فی الغور نفع بخشد دیگر برای صداع بلغمی سرشت زرد  
 و قح از آب ساسیله نهاد کنند نفع کافی بخشد دیگر گل نیلوفر آب ساسیله بر سر طلا کنند  
 صداع حار را نافع باشد دیگر تخم خستماش سفید را آب ساسیله یا لسبر که ساسیله بر سر نهاد  
 صداع حار را نافع باشد فواید با شویه یا شویه برای صداع مادی حار باشد یا باره و در  
 تب های حاره مادی و غیره مادی خیلی نافع است واضح باد که با شویه در عین شدت تب  
 روانیت زیرا که گرمی آب گرمی تب را بفراید اما بعد از روشن شدن شدت مناسب و اگر  
 بسبب شدت ضرورت که خوف حدوث سرسام باشد بحالت شدت تب عمل آید باید که  
 آب نیگرم بکار برند در وقت استعمال با شویه روای حاصل کنند تا بخارات آب بر باغ  
 ترسد و اصل با شویه فقط آب گرم است اما برای تبرید و تقویت اماله و ارغای جلد چندا در وقت  
 آب می اندازند و مناسب است که بعد با شویه یا با خشک کرده بر او بپوشند و از هوای سرد  
 محفوظ دارند و اگر بعد با شویه شتر جلیسین برای جذب مواد کرده باشند در وقت نشادن قدما  
 را در آب گرم گندارند تا آنجکه صعب و متواتر کرد و در وقت سبتن باها است از این آن  
 کنند و بوقت کساون است از جانب قدم نمایند و هر گاه خوانند که با شویه عمل محجبه بود بجا آید  
 باید که اول محجبه بشرط العمل آید بعد از آن با شویه نمایند یا آنجکه که بسبب محجبه شتر شده  
 از عمل با شویه تشکیل شود و با شویه بسبب نفع افزاه مسامت و تسبیل عرق و کشیدن حرارت  
 باطن اظهار تب را نیز نفع می بخشد و باید که بحالت ضرورت عمل با شویه دوسه روز نتواند  
 بجا آید تا فواید بین ظاهر شود و اجزای با شویه برای صداع که از ماده حار باشد بجا آید



و اگر نباشد برگ کینا در گل نموده گل نیلوفر تخم قطعی عنب الثعلب جو مقشر نمکوفته در یک سبزو  
 آب بچشانند و پاشویه مناسبه چیزی ای پاشویه برای صدری که از ماده مابرو باشد با بونه کلیل  
 الملک تخم قطعی عنب الثعلب روقا خردول نمکوفته سیوس گندم بچشانند حسب دستور  
 لعل آرزو عصابه یعنی در دایره و عصابه نام در وی مست که بجل ابرو عارضه غرق گردد خواه  
 در یک ابرو لاحق شود خواه در هر دو از آنکه این مقام بسین عصابه است که اثر از وی  
 تقصیر گویند اندازد در کوراهین نام سسی ساخته اند و این مرض بر دو قسم است قسم  
 اول آنکه از بدن بخار است متعارف شود و سبب کثافت جلد و اندام مسام در مقام  
 محقق گردد و از علامت این درو آنست که مرضی بکلی چشم نتواند برداشت و همیشه بر رو  
 افتاده مانده و پتیاره که شاید از شدت درو پیشانی بر ترقه و این قسم در شب در روز  
 کیسان باشد گاهی کم و گاهی زیاد و علاج اسپغول شیره تخم خیارین انار دانه شربت نیلوفر  
 از اسپغول لعاب بر آرد و از تخم خیارین شیره و انار دانه در آب تر کرده خوب مالند که شیره  
 آن هم بر آید پس شیره و لعاب را یکجا کنند و شربت در آن آمیخته و بکوب آب بقدر خویش  
 طبیعت اندازند و بنوشند و آخر روز نیز همین تدریج لعل آرد و روغن گل بر پیشانی و در وقت  
 وقت شب دو عدد و مرابای لبلبیه خورند و غذا آنچه بهتر است که لقبند شیرین کرده باشند  
 اگر سرفه و اندیشه حدود نزله ناشنید هیچ دانه آلو بخارا و باد و فوله ترشیدی که نفوح ازینها  
 گرفته باشند در تریه مذکور داخل کنند و اگر بعد استعمال این تدریج آثار نکند نزله معلوم  
 شود فی الفور موقوف کنند و فقط بترید بکار برند ازین تدریج بفضله تعالی در سه چهار روز  
 افاقه کلی حاصل شود قسم دوم آنکه از سوز مزاج گرم سازند که در صد و پنجم گفته است  
 و آنچه بان باشد که شخصی در آفتاب راه رفته و در سایه رسیده هنوز خوب سرد نه شود که  
 سر برهنه کند و آب سرد بر سر نهد و هوای سرد در آن وقت اثر کند و پیران سبب سام سر  
 سرد شود و حرارت محقق بماند علامت این قسم عصابه آنست که بچرخ و طلوع آفتاب سوزان  
 شود تا نصف النهار در ترقی باشد و بعد از آن رویکی سرد و بعد غروب آفتاب اصل اثر  
 در باقی نماند علاج ششماشته مغز تخم کرده و سه ماشه بچم کاه و دو ماشه کشنیز خشک



در یک قدر آب شیره آن بر آورده نبات یا قند یا شکر سفید بقدر حاجت انداخته سرد  
 بنوشند و آخر روز نیز بعل آرنج عمل سه چهار روز در زائل شود و اگر درین خصوصه کله کللی  
 حاصل شود تا یک هفته یا عشره یا زاده از آن بعل آرنج انداخته و الله تعالی صحت کلی حاصل  
 شود درین مرض هفروت تنقیه یعنی باشد صداع خودی و آن را صداع بیضی نیز گویند  
 چون مثل خود که گناه آهنی را گویند همه سر را محیط می باشد ازین جهت بصفیه خوده نیز گویند  
 و این صعب ترین صداع است و سبب آن محقق شدن بخارات غلیظه یا اخلاط ما بین  
 اغشیه و ماغ است و این درد بادی حرکت و آواز سخت شدت کند و بیماری از روتسل منتفر  
 باشد و تاریکی و تنهایی دوست دارد وقت شدت در چشم کند کثرت علامت  
 و آثار نامه هر خلط که ظاهر باشد از خون و صفرا و بلغم و سودا کفیف و سهل و استعمال خوب  
 و دیگر اعمال مثل تدرین و نطول و باشویه و غیره موافق صداع اخلاط از لبه که شیره ازین  
 مذکور شد بعینه بعل آرنج و بی تنقیه عام و خاص و عام از آنکه این مرض هرگز نمکن نیست  
 مرض خس و این مرضی است که در دماغ خارش محسوس نشو بغیر صداع و بیرون الم و  
 چون سر از شانه بجزانند یا آب گرم بر سر بریزند آسایشی محسوس شود و سبب آن بخارات  
 است حار لطیف و لذاع قلیل المقدار که مستعاده شود بسوی دماغ و بسبب ضعف قوت  
 مقدار خود نتواند که کیفیت صداع پیدا کند پس در این چون دماغ گرد آید و نفع کند مانند  
 بخارات جرب و حله که در مسام نفع آرد و علاج دوائی که برای قسم اول عصبانه مذکور  
 شد بعینه بعل آرنج و روغن گل با اندکی سرکه و گلاب مخلوط کرده بر سر تدرین نماید و نطول  
 از آب ادویه سرد که در شقیقه مذکور شد بعل آرنج و سه چهار روز متواتر عمل نمایند فضل  
 دوم دسر سام و ما شتر مقدمه بدانکه سر سام مرکب از دو لفظ فارسی یونانی است  
 سرد فارسی راس را گویند و سام بزبان یونانی معنی ورم است ورم یا در نفس دماغ  
 حادث شود یا در اغشیه آن یعنی جبابات صلب و لین و غشای صلب ماس باطن تحت  
 است و غشای لین ماس جوهر دماغ علامت ورم نفس و ماغ است که در قشر چشم نعل  
 محسوس شود و گاه باشد که آماس در سایر اجزای دماغ افتد و درین حالت جمیع افعالی دماغی



باطل گردد و درم نفس دماغ اگر از خون باشد فلغمونی گویند و این بیشتر از خون معض لاحق  
 شود اگر از خون صفراوی یا حفظ از صفرا باشد حمزه نامند و درمی که خاص در تجویف  
 شرا این دماغ افتد از خون غلیظ آنرا غانغزایا و سقا قلوبس نامند ازین اورام ثلاثه یعنی  
 فلغمونی و حمزه و غانغزایا نجات کمتر حاصل شود و علامت و درم غشای صلب که حماس باطن  
 تحت است آنست که وجع در نفس حجاب محسوس شود و علامت و درم غشای لین که حماس  
 چو بر دماغ است آنست که در صعب باشد و علامت هم مقدم دماغ آنست که بهار چشم کشاده دارد و بیک  
 کمتر از دست پیش چشم بجنبانند گو یا گیس میرانند یا میگردد و جابه و هر چیز یکا که نزد یکا باشد  
 بگیرد و باله و علامت و درم میان دماغ آنست که بیار کلمات لا طائل بسیار گوید و تمیز باطل شود و علامت  
 و درم مخرو دماغ آنست که هر چه گوید فراموش کند و در سر سام صفراوی بیشتر در تبرید و تطبیع دماغ  
 و در سر سام دموی در تحلیل ماده سعی بلیغ کنند و در حمای حاده رقت بول و نقل را سوسند  
 صداع و منفرد سپید از روشنی علامت حدوث سر سام است و استعمال امیون مناسب  
 میند در سر سام اما شیره خشخاش و کاه و مضافه نیست و سر سام بر چند قسم است یکی سر سام  
 دموی که آنرا قرانطیس گویند و معنی آن زبان است یعنی در بیوشی مرض که سخنهای  
 بیوده گفتن علامت سر سام دموی است و اگرانی سرد صلع شدید و سرخی چشم  
 در روی و زبان و صحنک یعنی خنده و این علامت قوی ترین علامات سر سام دموی  
 است و خشونت زبان و سبلان اشک و از روشنائی منفرد بودن و گاهی از سوراخ  
 بینی خون بر آمدن و سبلان اشک علامت روی است علی الخصوص اگر از یک چشم باشد  
 علاج چون علامت سر سام دموی ظاهر شود اول تدبیر امنیت که در چهار توله زوعن  
 محل ششماشته که در ششماشته گلاب خالص آمیخته خوب بر سم زنده ناسه بکشد و ات شوند  
 و هر وقت سر را از ان روغن زداند و یک نخطه سر را خشک نازند و بجز بر این فقیر  
 این مل خلی نافع سر سام دموی و سر سام صفراوی است و از صندل سوده و عنق شیر  
 زد اگر نایبند از شیره و کثیر خشک آب بخیار با کدو روغن گل و سر که غلظه سازند و در ششماشته  
 خشک نازند و هر وقت استنشام نمایند و موافق رسم و آئین مردم اطیبای زمانه تصدیق



کنند اما اگر بعضی ضعیف و ناتوان و صاحب نزله و زکام باشد در زای فقیر بهتر همین است که  
 سرگز سبزه در دست هفتصد کنند و این منفع و سینه گل منفته گل نیلوفر عناب سیستان  
 آلو بخارا نبات و نیم آثار آب گرم بچینا نهند و نیمه صبح و نیمه شام بر منهد و در میان روز  
 این تبرید دهند برید عناب سفید تخم که در شربت منفته عرق نبات هر دو از عناب و سفید  
 تخم که در شیر بر آورد عرق و شربت آسینجه بنوشانند و اگر بخوابی باشد شیر بهار باشد  
 تخم کاه بود اگر سرفه باشد شیر چهار ماشه تخم خشک در دوای منفع که صبح و شام میدهند  
 نمایند و وقت شب نان آرد موزنگ بقدر کاسه سرکه تمام سرخیز باشد تیار کرده یک روی  
 آن بچینه کنند و روی دیگر خام دارند و چون نان زائل شود بطرف خام از روغن گل  
 جرب کرده بر سر بندند و تمام شب بسته دارند صبح بکشانند و اگر باریاز بستن نان مرطوب  
 کند اندکی صبر کنند بر گاه بخواه رود اگر نان سرد شده باشد رضائقه نیت با احتیاط  
 تمام نان پاره نشود بر سر بندند انقباه این فقیر خوب تجربه کرده که از ابتدا تا ایام  
 تراید و انتها در سر سام دومی هر وقت در هر خطه تراشیدن سر از روغن گل و بستن نان  
 آرد موزنگ بر روغن گل تر کرده وقت شب نفع کافی بخشیده و در ایام احتیاط در جبهه  
 روغن گل یک حصه روغن بابونه بیایزند و کتاب و سرکه بقدر مذکوره بالا آسینجه بدین  
 نمایند و ایام بحران را در نظر داشته این حقه لعینه لعیل آرزو حقه لعینه گل منفته تخم  
 گل نیلوفر عناب سیستان آلو بخارا مغز قلیوس سوس چون تخمین روغن بخیزد و آسینجه  
 بخوشانند پس صاف کرده روغن انداخته حسب معمول عمل کنند و واضح باد که چون گل  
 اکثر معمول اهل شهر است لهذا کسب قانون طب تدبیر عمل نوشته شد والا این فقیر همیشه  
 مسهل معمول داشته و هیچ منفی را از رمضان مطلب خود لعیل آرزو نمکرده و اگر عمل  
 صورت نه بندد این مسهل دهند مسهل گل منفته تخم خطمی شامره گل نیلوفر عناب  
 سیستان آلو بخارا نمز مندی مغز خیار شیر شیره مغز تخم که در شیشه خطمی حسب معمول تیار کرد  
 بنوشانند و غذا اما آسینجه دهند و بعد یک مسهل یک دو منفع واده مسهل دوم دهند و بعد  
 طریق مسهل سوم نیز لعیل آرزو در سر سام دومی زیاده تر باشد حال مبروات و مرطوبات بسیار



کنند که قرانطیس بیشتر عس یعنی سرسام بلغمی مبدل میشود و با اینهمه ترا بر مذکور شد اگر حال  
 مریض مشاهده کنند که اکثر ساکت و خاموش میماند و چشم نیز مسکیند معلوم کنند که اکثر عس  
 نمودار شده سرکه و گلاب از روغن گل موقوف کرد و بجای آن برابر روغن گل و روغن بونه  
 در جم آمیخته زمین کنند و در نان آرد موناگ نیز همین دروشن بیایزند و بر بندند و از سفیج کوه خارا  
 و گل نیلوفر کم کنند و ماتی و دانه قاقم وارند و بجای غذای آتش جو فقط دال موناگ دهند و  
 اگر صاحب سرسام دعوی راعاف لاحق شود و حاجت بقصد و سهیل نباشد بشرطیکه خزان  
 بعد مناسب بر آید باین ترا بر که مذکور شد بر وزن نیم یا هم بقضیل آبی مریض اخلاقت  
 کامل حاصل شود قرانطیس خالص یعنی سرسام صدف اوی علامت آن شدت  
 حرارت تب و بد خلقی و فساد عقل و اضطراب و قلق و بیداری مفرط و تشنگی سخن در صفت  
 رنگ بشیره و زبان و کثرت بزبان و خروش و فغان است علاج روغن گل چهار توله سرکه  
 یک توله و گلاب یک توله هر سه را خواب بر هم زنند که یکذرات شوند و هر وقت بر سر زمین کنند  
 و نان آرد موناگ هرگز درین سرسام نه بندند بلکه بجای آن تراشه کدو و یا تراشه خیار بر  
 و پشایی بندد و اگر خیار کدو بهم نرسد برگ سبز کاسنی آب بسایند و روغن گل آمیخته بریشالی  
 و یا فوخ صفا کنند و اگر کاسنی سبز هم بهم نرسد مغز تخم کدو و تخم کاسنی و تخم خرفه و تخم ترنوبز  
 مساوی الوزن آب بسایند و روغن گل و گلاب و قدری سرکه آمیخته بر سر صفا کنند و هرگاه  
 خشک شود آرد در کده صفا دانه نماید و هر بار دگل نقشند و گل نیلوفر و عناب و  
 سیستان و شایسته و آلونجیارا و غیر مندی نجیبانند و نفوس آن یا شربت انار ترنوبز  
 نیلوفر بنفشه و این سفیج است علی الصباح دهند و در میان روز اگر موکم گرم باشد بر صفا  
 و یا مارا بخیار یا آب ترنوبز یا شربت سنگره یا شربت نارنگی و یا افشوره آلونجیارا  
 یا تخم مندی یا لعاب سیفول یا لعاب بیدانه یا شیره ملای کاسنی یا تخم خیارین یا تخم خرفه یا  
 تخم کاهو شربت نیلوفر آمیخته بدینند و آخر روز بقیه سفیج صبح بنوشانند و اگر زبان پاره  
 باشد شکر محلی که آنرا کشند که صید در هر دو کف دست و یکصد در هر دو ساق پای چپ صید  
 در هر دو کف پای و آب خیار و آب کشیزه ترا افشوده و سرکه در روغن گل و صندل بوده



آمیخته مخلوط سازند و در شیشه دهن تنگ انداخته هر خطه بویانند و اکثر اوقات بیشتر بزکف پای  
 و کف دست و تارگ سر مالند و بر پیش و تراوش آب هوای خانه را سرد کنند و در شب  
 بستر مرخص طهارت های پر آب که در آن برگ کاسنی و برگ خرفه و خیارهای پاره کرده انداخته با  
 همیادارند تا هوای سرد آن هر وقت بدماغ مرخص رسد و تا وقتیکه سرسام دفع نشود غذا  
 هیچ ندیند اما اگر قدری آشجو که بسیار رفیق القوام باشد شربت انار ترش انداخته بدین  
 مضافه نیست و ضماد برگ بید یا برگ خرفه و یا برگ کاسن بر تارک سر و پیشانی برای  
 غریبای بی نوازی عجیب و عزیز است و اگر سعال باشد با استعمال محوصات چون آکو  
 بخارا و تر مندیدی و تخم کاسنی هرگز سبب درت نگنند و بجای آن مغز تخم ترپوز بخار بریزد  
 مابقی جمله دواها با استعمال دارند و برای رفع تکلیف سرقه و شربت یا تخمیر خستاش در لوق  
 سپستان که مغز تخم بادام سائیده در آن آمیخته باشد خیلی نافع است و کخلان سرسمل و سوس  
 در سرسام مفراوی به تریب و ترتیب هرگز کوتاهی نکنند و سرسام و سوس و صفراوی که هم  
 بنفس داغ نباشد و در حجابات صلب و لین و یا مقدم و داغ باشد اگر انیمه تریب را همیشه  
 دستور العمل این فقیر بوده باین شالسته بجا آرند و در عمل خطا نکنند روز چهارم یا پنجم  
 بفضل شافی مطلق افاقت بین رود و بعد تشکیل افاقت باین دو املین کنند گل سفید  
 گل نیلوفر گل سرخ شامه عناب سپستان آلو بخارا تر مندیدی مغز قلوبس ریشه خطمی سفید  
 شیرینجه مغز تخم کدو و ادویه باب سردیاد و عرق کاسنی وقت شرب بنجیاسند و صبح تیار کرده  
 بنوشانند و بعد یک سهل یک یک سفیج داده و ایام بحران را نگاه داشته سهل دوم  
 و سوم بدیند و اگر موسم گرم باشد و ملین شربت ورد کنند اولی و انب است پنجتوله  
 شربت ورد و پاؤ آثار آب سرد و آمیخته بنوشانند و هرگاه تشنگی غالب شود آب سرد دهند  
 که در سهل شربت ورد آب سرد و همین اسمال است و اگر از خوردن سهل صند باشد که  
 اکثر اهل شهر پسند نمی کنند حتمه لینیه چنانکه در سرسام و سوس مذکور شد بعد نفع داده بجای سهل  
 طریق عمل بجا آرند و بر یک بار گفتا کرده بار دوم و سوم نیز کار بندشوند و در سرسام مفراوی  
 نیز مطابق سرسام و سوس وقوع رعایت بهتر و نافع باشد و اگر حسب معمول اطباء زمان خون



بقتضای اختیار دارند اما این غیر بسیاری از مریضیان سرسام دموی و صفراوی را معالجه کرده اما گاهی امر بقصد ننموده بانفعال کامل حکیم علی الاطلاق همین تدابیر و منفع و مسهل که تفصیل مذکور مسطور شد مریض را صحت کامل حاصل شده و گاهی مریض نکس هم نکرده و آنچه بهتر از آن نیز است برای مریضیان سرسام دموی و صفراوی سرسام بلغمی که آن را بزبان یونانی نیز عش گویند و معنی آن نسیان است و نسیان لازم این سرسام است علامت آن تب دائمی است نرم و نقل حواس و بیاض زبان و تپا و اختلاط عقل و عسر حرکت خصوصاً در حرکت اجفان عسر شیره واقع شود و کسلند شدن سخن و تکلیف جواب بلوان و حاصلتی شبیه بیاض طاری شدن علاج حبت رنج ماده این مطبوخ بنوشانند صبح و شام بادیان بیخ بادیان محکم کرفس انیسون بیخ اذخر اسطوخودوس باد بجنوبیه بوزیر بیخ کرم صوفی گرفته گل قند از آرد سونگ تان بپزند و یک روی آن خام دارند و طرف خام بر روغن بابونه یا لاسید و بر سر نهند تب بر که به تمام سر تا پیشانی محیط شود و بعضا به بر بندند و تمام روز بارند و آخر روز قریب شام بکشانند و نان تازه بپزند و بدستور بر روغن بابونه آلوده بر سر نهند و به نیزه نان است و دارند سبب برین طریق سه چهار روز متواتر و سبب نان اهرمال نکنند و این عمل را از انفعال تدابیر این مریض پندارند و صبح و شام تجدد نان می نموده باشند و اگر مریض خواستش غذا کند بجز یک چیزی دال هیچ ندهند و اگر خواستش نکنند از اراده خود هیچ ندهند که غذا ندادن در مریض بهترین تدابیر است و از ساکت و عاقل ماندن و هیچ نخوردن مریض هر اسان نشوند انشاء الله تعالی با اینهمه تدابیر که مذکور شد روز چهارم یا پنجم یا هفتم سببش آید و از سرسام بجای آید و هر گاه آثار رنج ظاهر شود سبب دستور اطباء می مری و لکنه کعبه معاده عمل کنند جزای حقه معاده اسطوخودوس تر به سفید خراشیده مغزوب اکثره از هر یک و شقال سنار کبی چهار شقال عناب ده دانه سیستان سبت دانه جوشانیده صاف کنند و روغن خردل دقیق یک شقال حب القلم پنج شقال باد یک کوفته سفیج سه شقال تنطوریون ده شقال و روغن بادام شیرین دو شقال شکر صرخ پنج شقال دران انداخته سببش عمل نمایند و اگر مریض بعمل راضی نباشد پس مسهل دهند مسهل بادیان انیسون محکم کرفس



اسطوخودوس با در بخوبی تخم معصفر کوفته مویز منقح سنار کلمی کلکند روغن سیدانخیر حب ایاریج  
فیقراد و اباراشب سه پاپ بجنیانند و صبح جوش دهند هر گاه لصف آب باقی ماند مالیده  
صاف کرده روغن خروع انداخته بنوشانند و حب ایاریج آخر شب آب گرم بلع کنند و بعد  
فراغ از مسهل قدری دال مونگ یا دال موکری یا نخود آب بپزند و اگر مرض با بن قدر  
غذا را ضعیف نباشد قدری بلغور یعنی دلیه گندم بدهند و آب بسیار سرد نهند و بعد یک مسهل  
چهار روز منبض داده مسهل دوم و سیمین طریق مسهل سوم دهند و اگر حاجت باشد مسهل  
چهارم نیز همین دستور عمل آرند بفضل تعالی شفای کلی حاصل شود و بعد فراغ از تنقیه  
روغن با پسته که در آن زفت رومی و زعفران و انیسون حل کرده باشند روزی چند بر سر  
مانش نمانند تا دماغ را قوت بخشد و حلوائی صبر که در صداع بلغمی مذکور شد بخوراند و غذا  
سوربای چونه مرغ و دران و تهود گوشت حلوان بهتر و مناسب است و قبل از مسهل  
در ندادن یا کم دادن غذا مصلحت آنست که از استلای غذا استلار ماده نینزاید و مرض  
و اعراض که رو بگفت آورده بار دیگر شدت نکند و هر قدر که غذا کمتر خواهد خورد ماده زیاد  
زیاده تر تحلیل خواهد شد و رعایت قلت غذا در امراض دموی و بلغمی بیشتر باید کرد در امراض  
صفراوی از دادن غذای مناسب دریغ نکنند و علی هذا القیاس در امراض سوداوی نیز  
قطعا از غذا بازداشتن مناسب نیست طریق ساختن حب ایاریج فیقراد ایاریج فیقرا  
پوست لیلیه زرد پوست لیلیه کابلی لیلیه سیاه حب انیل با در بخوبی اسطوخودوس بر سفید  
خراشیده سنار کلمی روغن بادام یا روغن گاو حله ادویه کوفته بجنیه بروغن چرب کرده بوق  
بادیان با آب جوشیده بادیان سرشته حب بقدر مونگ بندند و نگاهدارند و روزی یک مسهل  
دهند آخر شب نه ماشه آب گرم فرو برند و صبح مسهل بنوشند اجزای ایاریج فیقراد  
ایاریج فیقراد و ابراشب است و نسبت با که سبب قوت عمل او نموده اند و بعضی گویند که بعضی  
آن دواوی نافع است فی الحقیقت این دواوی شریف است بسبب سهولت اخراج مواد غایب  
در دماغ حب لسان عود بلسان دارچینی سلیمه اسارون سنبل الطیب زعفران مسهل  
صبر مقصری دو دوزان مجموع ادویه با کوفته بجنیه در اجزای حب شامل کنند سرسام سودا و



علامت سرسام سودای هزیان است و خوف و ترس و گریستن و بیداری مفرط و تشنگی باغ  
وزبان و لهات و زوال عقل و کثرت تفسن تبوعی که گویا گلو را خفمی کنند و چشمها کشاده با  
دلیل بر هم زنده روز چهارم تغییر شدید پیدا آید و صداع خفیف و تب نرم لازم است  
مغز و صلب و متغیر باشد علاج برای نفع ماده سودا این منفع و مندیگ نشسته برگ و زبان  
سفناج با در نجوی سپستان سوزنی سفنی آفتیون در خرقة بسته بشود مغز نرم کند و یا شیره مغز بادام  
ازین هر دو شیرجات هر چه مناسب دانند بکار برند نبات سفید و او با نجوشانند و نیمه صبح  
او نیمه شام بدهند و غذا برای ترطیب اکثر اشجود دهند و حریره مغز بادام و دال مونگ نیز  
سفید است با فضال آبی امید است که در میان ایام منفع و در جمیع عوارض تخفیف تمام شود  
و بعد پانزده یا بیست نفع هر گاه آثار نفع بوجه احسن ظاهر شود سهیل و مندیگ سهیل گل  
برگ گاو زبان سفناج با در نجوی سپستان سوزنی سفنی آفتیون در خرقة بسته اسطوخودوس  
بوست بلبله کابللی لیلیه رسپاه بروغن چرب کرده فشار کی روغن بادام معجون نخل بپوش  
مبین تیار کنند اول معجون بخورند بالای آن سهیل بنوشند و بحال سهیل اگر تشنگی غلبه کند  
در پانزده توله عرق و شربت و توله شربت گاو زبان آسختیه بر سهند و اگر کبریا حاجت شود  
همین عرق و شربت دهند تا آخر روز و دال مونگ یا دلیگندم بهتر است و بعد هر یک سهیل  
چهار روز منفع داده سهیل دوم و سوم و اگر ضرورت و حاجت باشد سهیل چهارم نیز عمل  
آرند و بعد تقیه تام منفع و سهیل موقوف کرد و برای تقویت دل و طبع این تدابیر عمل  
آرند علی الصباح عرق گاو زبان شربت گاو زبان و نمشک عرق شربت آسختیه نیز نمشک  
یا شیره بنوشند و هر گاه آفتاب بلند شود بر سر نطول کنند با بونما طویل الملک گل سدرخ  
گل نشسته در یک سبوح آب بچوشانند و بر سر نطول کنند و بعد عمل نطول سرا خشک کرده  
روغن گل و روغن بابونه و روغن که و مساوی الوزن با هم آسختیه بر سر تریس کنند و  
ستار این عمل بجا آرند و غذا شور بای چوزده مرغ و گوشت حلوان بهتر و مناسب است  
و علوی زنده بضمه مرغ که در صداع سودای مذکور شده اگر با استعمال زنده بر تقویت  
مناسب است و خمیره گاو زبان نیز نافع باشد ترکیب معجون سفناج نفع اول هر دو



چهارم حروف چهارم حاد مملع معنی نجات در سنگاری است چون از استعمال این معجون  
 از صعوبات مرض نجات در سنگاری حاصل میشود لهذا بدین نام موسوم کرده اند صفت آن  
 بلبله سیاه پوست بلبله آله هر یک دو درم سنبلیله انقیون اسطوخودوس ترب سفید خراشیده  
 هر یک ده درم کوفته بخیته لبه شقال ردغن بادام چرب کرده بدون سهند خالص بسازند  
 و گاه در سردی و در سہل استعمال نمایند علاج ماشر اما شر اللفظ سریانی است و آن درم  
 دسوی است که دم با صفا مملع باشد و چنانکه در سرسام دسوی صفادی درم اندرون تحف  
 بدماغ یا حجاب دماغ لاحق میشود همچنین این درم بر خارج تحف بر پیشانی زوری حادث  
 میگردد و گاه باشد که بتدریج تمام سردی شود و گاه باشد که درم از روی تجاذکند و  
 بگردن و شانہ زدود آید درین مرض بقیل نفضہ ضروری است و بغیر نفضہ جاریہ نباشد  
 فی الفور نفضہ صفیال کنند و پس از آن برای نفضہ ماہ این غنیانند و سهند گل نفضہ شام  
 التہات و تشنگی زیادہ تر باشد و سنج دانہ آلو بخارا و چهار ماشہ تخم کاسنی بپزداید و اگر این غنیان  
 نباشد و یا سرفہ لاحق باشد زیادہ کردن آن ضرورت ندارد این غنیانند حسب معمول نیم  
 صبح نیمہ شام بدیند و بعد از نفضہ یک سہل سہل گل نفضہ شامترہ گل نلو فر عتاب  
 سپستان برگ خناب برادہ صندل سرخ ریشہ خطمی پوست بلبلہ زرد و سنار کی مغز فلوکس گل نفضہ  
 شیرہ مغز تخم کدو حسب دستور مرتب کنند و بدیند و غذا دال مونگ و دال عدس مفسر  
 بہتر از دال مونگ است و حسب معمول سہل سہل آرنند و بعد فرغ از سہلا اگر اکثری  
 از درم باقی مانده باشد محملات بر موضع درم ضما و کنند گل بابونہ تخم خطمی اکلیل برگ خناب  
 صبح نیمہ شام بدیند و بعد از نفضہ سہل سہل گل نفضہ شامترہ گل نلو فر عتاب  
 آب سائیدہ ضما و کنند و عرق شامترہ شربت عتاب باہرم آسختہ بنوشانند بار در طب  
 این فقیر بعضی مرض ماشر از قرنیہ آمدہ بود کہ از کثرت و شدت در چشم او مینی دردی  
 اصلا متمیز نمی گرد و بمشاهده آن حال خوف می آمد با فضل الہی کم و بیش بوجہ دو هفته  
 صحت کلی یافته رحمت شد اول یک نفضہ و بعد آن سہل سہل آرنند و فضل الہی شفا یافت  
 فضل سوم در سباب سہر و کابوس سباب خوابی است طویل و مفراط کہ اگر صاحب



سبات را بیدار کنند بدستواری تمام بیدار شود و این مرض از سوء مزاج ساق و دم مادی  
عارض شود و سوء مزاج سادجی خواه از اسباب خارجی بود خواه از اسباب اعلی از اسباب  
خارجی رسیدن برودت مفرط است بسرد مزاج کجالت نوزم و تبریر آن امنیت که تسخیر  
کنند از تکمید سپید گرم و روغن بابونه گرم کرده بر سر تدبیرین نمایند در روغن البان هم سفید بود  
دشمنانه بادیان و نه باشد تخم معصر کوفته و سه توله غسل خالص جو شده توشانند و از  
سوی سرد و غذای سرد و حفاظت کنند و اسباب داخلی خوردن افیون و دیگر محرکات  
است علاج آن در فضل ساجات سمیات تماش کنند و اگر سبب آن سوء مزاج مادی بود  
علاج آن تنقیه بود پس بنفحات و مسهلات پردازند و همه تدبیر آن از منضج و حتمه یا سهل  
و سبتن نان آرد مویز بر روغن مویز چرب کرده بر سر مثل علاج لیسر عش سر سام بلغمی  
انچه در سر سام بلغمی گفته روغن بابونه که در آن زفت بر سر علاج لیسر عش یعنی سر سام بلغمی  
معل آزند و بعد تنقیه شد یعنی در بیجا عمل آزند و اگر سبب سبات ضرب یا سقطه باشد  
پس اگر ایام امته بود یعنی باسین سرد فقط را در ماس مثل صندل مانتا و عنب العشب  
و افاقیا آب سائیده برهنه و سازند و اگر زیاد از سه روز گذشته باشد و آن ایام زیاد  
است و تاشش روز باشد چیزی از مرخیات با آن اودیه مذکور هم کنند یعنی کشند و خطم  
آرد جو و اگر زیاد از شش روز گذشته باشد و آن ایام آنهاست نانه روز پس گل بابونه  
با آن اودیه مذکور هم کرده و صناد سازند و اگر زیاد از نه روز گذشته باشد و آن ایام خطم  
است پس آن صناد موقوف کرده فقط محلات استعمال کنند یعنی بابونه و اکلیل الملک  
و تخم کتان و علبه آب سائیده بگیرم صناد کنند و این قاعده تصفیه همیشه یاد دارند و در  
ادام همین آئین و دستور عمل آزند سرد این مرض ضد سبات است یعنی بیداری مفرط  
طاه مادی پس اگر سوء مزاج یا بس ساق و سندی یعنی در آفتاب گرم راه رفتن یا اغذیه یا  
دو دیگر گرم و خشک خوردن سبب مرض باشد علاج آن امنیت مفرط تخم کدو تخم کاشنیان  
و سبب این مرض سوء مزاج یا بس بود که در دماغ واقع شود خواه پیوست سادجی باشد  
مفرط یا مفرطین مفرط کشند خشک دو ابا آب سرد شیر بر آورده شربت نیلوفر انداخته



بنوشند و برگ شنبلیله یا برگ کشمش زرد یا برگ ریحان که آنرا از بو تلمسی صحرائی نیز گویند بنوشند  
 در شب در روز بپزند و روغن خشخاش یا روغن کدو بر سر ببالند و اگر روغن میسر شود تخم  
 خشخاش مغز تخم کدو و شیر بز سائیده بر یا فوخ وجه در روز شب بخت شبت بارضا کنند و نیز  
 بر کف دست و کف پای بر فعات ببالند و اگر شیر و خر بهم رسد سوط کنند و روغن کدو و زردی  
 اندازند و تخم کاهو آب سائیده و پیس کمنه از آن تر نموده در تمام روز و شب یکبار در سوراخ  
 گوش نهند اما این عمل زیاده تر نکنند اندیشه حدوث مرض دیگرست و غلبه و محل خلیه فر  
 و پوست خشخاش در یک سبوحه آب سبوحه شاند و بر سر نطول کنند و بعد از آن آب بکیر  
 غسل کنند و آنچه با شیر و تخم خشخاش خوردند و شیر گاو و بز خیم مناسب است مانا کند و مانا  
 چون بهترست با تره خیار و کدو و پاکک خورد چون مفته عشره یا زیاده از آن یا کمتر از آن بر  
 اعمال که مذکور شد در اوست نمایند بعضی شانی مطلق مهر زائل شود و خواب خوش آید  
 یکبار شخصی محتاج و مقلس مبتلای این مرض از مسافت بعید در مطب این فقیر آمده بود که  
 از چند ماه بیک بخت بجزوایی داشت همین اعمال که مذکور شد در علاج او عمل آورد و نفس  
 شفاقت و اگر کسی را از نیمه تدا بر سودی بخشند پس علامات غلبه هر خلط که ظاهر باشد  
 دوده سهل دهند هر سه سهل حسب دستور عمل آرند و بعد تقویه از نیمه اعمال یعنی شقوق و مین  
 و تقصیر و سوط و غیره که مذکور شد روزی چند عمل آرند انشاء الله تعالی شفا یافت حاصل  
 شود سبات سهری و سهر سباتی و این هر دو مرض مرکب است از اسباب سبات و سهر  
 پس اگر زمان خواب طویل بود و زمان سهر قلیل سبات سهری گویند بسبب غالب بودن  
 ماده سبات و اگر زمان سهر طویل بود و زمان خواب قلیل سهر سباتی گویند بسبب غالب  
 بودن ماده سهر و درین هر دو مرض علامات ردیه آنست که مرضی بر پشت افتاده اند و  
 و طعام فراموشی کند و هنگام شرب آب نفس زند و چنگلیه قدری آب بنقصیده برید که آید در  
 آرد و باقی آب در حلق بماند و از راه بینی بر آید و این علامت است که سبات بر باشد و گاه باشد  
 بول و براز بند شود و نفس تنگی کند و بعضی مردم با شند که در این اشیا و علامات سهر سباتی  
 و در بیداری خلط مذکور آرسیده باشد و هر گاه بخوابند حرارت عزیز می آید و در آن وقت غم



پزاشیدن آن اخلاط متوجه شود اما بسبب وفور خلط نوت حرارت غریزی نبض آن وفا کند  
بجز آنکه غلظت حرکت خلط بخارات برانگیزد و آن انجوزه بر ملخ و مایه و انیزاد و پروادی  
از خواب زود بیدار شود و باز بخواب رود اینهم نوعی از سهر سباتی است در علاج این  
هر دو مرض یعنی سبات سهری و سهر سباتی ادویه مرکب باید از ادویات سبات و سهر هم  
برای سبات سهری بادیان نمکوفت سنج بادیان نمکوفت سنج کاسنی نمکوفت اسطوخودوس  
تخم معصفه کوفته موز منقی گل بنفشه شامزهر گل سرخ گلکفتاد ادویه کچوشا نند و نیمه صبح و نیمه  
شام به نهد و بعد ده صبح سهل دهند سهل بادیان اسطوخودوس موز منقی تخم معصفه  
کوفته گل بنفشه گل سرخ شامزهر پوست بلبله زرد بلبله کابلی بلبله سیاه سنار کی سبزه سرخ  
روغن بیدارنجیر شیر مغز بادام حب ابلح آخر شب حب بخوراند و صبح سهل بنوشاند غذا  
دال نونک یا دلیه گندم کلین یا شیرین بر چه پسند خاطر باشد هم برین طریق سه یا چهار سهل  
بعل آرد و بعد فرغ از مسهلها روغن با بونه دو حصه و روغن گل یک حصه بهم آمیخته چند روز  
متواتر در شب و روز سه چهار بار بندهین کنند و عرق بادیان و گلکفتاد شیر مغز تخم کدو  
و تخم بانگوسه چهار روز علی الصبح بجای تبرید بنوشند منضج سهر سباتی گل بنفشه شامزهر  
گل سرخ انداخته اسطوخودوس بادیان تخم معصفه کوفته موز منقی یا نیات و بعد صبح  
منضج این سهل و سهل گل بنفشه شامزهر گل سرخ گل تلوی فر اسطوخودوس بادیان تخم معصفه  
کوفته پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه بر سه بر روغن چرب کرده سنار کی شیر  
سفر بادام گلکفتاد حب دستور تیار کنند و بنوشانند و سه یا چهار سهل بوجوب دستور معین  
بعل آرد و بعد سهل و سه منضج می داده باشد و بعد فرغ مسهلات روغن گل و لوله  
و روغن با بونه یک توله بهم آمیخته چند روز متواتر بر سه یا چند تا وقت حاصل آید و شب نیمه  
دیشب تا گاوزبان با عرق بادیان و شیر مغز تخم کدو و سه روز تبرید کنند بفضله تعالی  
صحت کلی حاصل شود کابوس و این مرضی است که آدی در خواب خیال کند که چیزها  
چون سنگ گران بر سینه وی افتاده گوی او را می فشارد پس نفس تنگی کند و در خواب  
ماند و نتواند که آند از دید با صدای بلند کند و آوازی از وی بر آید مانند کسیکه گوی او را



خفگی کند و سبب این علت آنست که بخار ناشی از اخلاط غلیظه کبابی است که متصاعده شوند و بمقدم  
 دماغ در آیند و جرم دماغ را بمیشارند و سبب منضغط شدن دماغ سالک روح سرد و  
 اگر دو این حالت رود و با آنکه در خواب برودت شدید بر دماغ رسد و دماغ منقبض شود  
 و سبب انقباض دماغ روح نفسانی محصور شود و این حالت رود و در مشاهد این نفس  
 در آمده که این حالت کسی را در خواب رود هر که بر پشت خواب کرده باشد بروی سبوسا  
 و چون در آن حالت کسی او را از پشت به پهلو گرداند باز آن حالت رود و در علاج آن که در  
 سهری مذکور شد از سفنجات و مسلمات بعمل آرند و بعد مسلمات روغن گل و روغن بابونه  
 هر دو مرکب کرده بر سر بمالند و در تنقیه غفلت نکنند که این مرض مندر یعنی خبر و سنده صرع  
 یا سکت است و این مرض اگر گاهی بحسب اتفاق حادث شود ضرورت علاج ندارد و اما اگر  
 ستوار رود و در تنقیه تعبیل کنند و هر گاه اهل نمازید فضل چهارم در مالنجولیا و  
 مالنجولیا ای مرانی و اقسام جنون بدانکه مالنجولیا لفظ یونانی است و معنی آن خلط  
 سوداوی است چون حدوث این مرض بسبب غلط سواد است لهذا این مرض را با اسم سبب  
 موسوم کردند و کیفیت مالنجولیا اینست که طنون و افکار انسانی بر مجرای طبیعی نماند  
 این علت سوداوی مزاجان را بیشتر لاحق شود و معلوم است که هر خلط طبیعی که احراق  
 در آن راه یابد یعنی در نفس آن خلط حرارت زیادتر کند پس آنچه لطیف است تجلیل رود  
 کثیف بقیانند سودا غیر طبیعی همینست و آن موجب امراض میگردد و مالنجولیا ای مرانی  
 آنست که خلط سوداوی مجتمع شود در معده یا با سار تقیایا در طحال یا در راق یعنی  
 عتامی سستبن که از خارج بر اعضاء واقع است و مرانی در بعضی مقام پوست شکم را نیز گفته اند  
 هر گاه بخار است منظمه از آن خلط سوداوی ماد بر خیزد و بدماغ رسد با ضرورت قوای دماغ را  
 متغیر گرداند پس در طنون و افکار انسانی خلل راه یابد و افعال دماغ بر مجرای طبیعی نماند  
 و این ماده مذکور از مواضع مسطور در هر موضعی که مجتمع گردد و در مرانی می آرد و لهذا نیز مرض  
 مالنجولیا ای مرانی موسوم شده و علامت کلیه این مرض نزال و سخافت بدن است سیاهی  
 رنگ بدن و بشیره و علامات هر قسم سوداوی غیر طبیعی که از اخلاط چهارگانه حاصل میشود تفصیل آن



جدا گانه بر وی علم می آید علامات مایحولیا از سودای و موی اختلاط زمینست و خنده  
 در فرج و سرخی چشم باو استوار گمازنگ بدن سرخ مال بیاهی بودن علاج آن نفس است  
 است و اگر اعتبارش طشت با خون بوا سیرای عانات معتاد بود و نفس صافن بهتر بود و تنقیه  
 بنفع و مسهل کننده و این فقیر همیشه تنقیه مسهل کرده و سود مندا کرده و حاجت بقصد باقی ماند  
 چه بچگونه زاده بعد مسهل که با منضجات کافی عمل آمده باشد باقی نمی ماند بجز ماده که در فرج  
 ضیق در فرج بدن باشد چنانکه ماده و جع الورك و در جع رکبه که در رگ عرق النسا می باشد  
 بجز دفع هرگز از مسهل خارج نمی شود و منضج گل زنبق گل نیلوفر گل گاوزبان سداب  
 عناب پستان بفسایخ اضمحون در فرج و نسبت نبات بجز شانه یا بجز ما مندرج است  
 مرلین و اندیمه صبح و نیمه شام بدهند یا نزد در و در این منضج داده مسهل و مندرج بجز  
 کج و ترکیب این بجز در سرسام سودای مذکور شده مسهل گل زنبق گل نیلوفر گل گاوزبان  
 شانه عناب پستان بفسایخ کوز منقح اضمحون در فرج پوست بلیله کاملی بلبله سیاه  
 بر دهن چرب کرده بیاورند بجز کج روغن بادام و اگر نباشد شیر مغز بادام اول بجز  
 بجز از مذابای آن مسهل بنوشانند و سه چهار مسهل عمل آرند غذا شور بای گوشت گوسفند  
 یا چونه مرغ و حریزه مغز بادام و فالوده قشاسته بشیر کاه بخته و نبات یا قند شیرین کرده و  
 از فواکه خرپوزه و شیرین و انگور شیرین و سیب شیرین علامات مایحولیا از سودا و اختلاط  
 بر طبعی و دهنیان و اضطراب و اضطراب و شور و نغان و کثرت غضب و حرارت لمس و هفت روز  
 و نظر کردن بی رویه و مان نظر تیز مانند درندگان علاج آن منضج و مسهل است منضج گل زنبق  
 گل نیلوفر گل سرخ گاوزبان عناب پستان آلو بخارا شیره تخم خرفه لعاب اسپستول  
 نبات سفید و دام آب میگویم بخنیا نند و لغز آن صاف کرده شیره لعاب اسپستول بجز شانه  
 هفت منضج مسهل و دهند مسهل گل زنبق گل نیلوفر گل سرخ گاوزبان عناب پستان  
 آلو بخارا تخم مندی پوست بلبله و چرب کرده بیاورند بجز کج روغن بادام و اگر نباشد شیر مغز بادام  
 بجز کج و کج محمول تیار کنند و بنوشانند و بعد هر مسهل و منضج داده مسهل در دم و سوم  
 و مندرج بجز از سهلات برای تقویت قلب و دماغ و دارا المسک معتدل الفین حکیم عاریفی



محرّم استعمال نمایند که در مالینولیا سوداوی دسوی و سودای صفراوی هر دو صفت است  
صفت آن مرورید با سفته و برای غزای بجای مرورید و وزن مرورید صفت بحری کربای  
شیمی ورق گل سرخ آبریشم مقرض دارچینی بهمن سرخ بهمن سفید درونج عقربی زعفران  
از هر یک دو ماشه مصطکی اشنة دانه هیل از هر یک یک ماشه صندل سفید طباطبائی سفید صندل  
سرخ کشنیز خشک مقشر گل گاوزبان آمله سفی بسدر تخم خرفه ورق نقره هر یک سه ماشه زرنک  
عود مندی بادرنجبویه هر یک دو ماشه مشک خالص یکد انگ رب سبب شیرین عمل کند سفید  
هر یک بوزن مجموع او و به حسب دستور معجون سازند و هر روز یک شقال تناول نمایند با عرق  
شامیزه و شربت نیلوفر و عرق کاسنی ازین گفته که در بیشتر از همه موافقت ندارد و در  
تحرک یک نزله و احداث سرفه می نمایند علامت مالینولیا از سودای بلغمی صبر و سکون  
سکال و کاسل و در سایر اعضا و قلت اشتها و آروغ ترش و کثرت خواب و قلت تشنگی و  
اگر تشنگی در باغم زیاد باشد شاید که خواب کمتر آید علاج آن تنفیض و تسهیل است منفع بادین  
بادرنجبویه تخم معصفر کوفته تخم خطمی برگ گاوزبان اسطوخودوس تخم کتان موز سفی قهقران  
در خرفه بسته نبات یا زده روز این سفی و مندی پس از آن تسهیل دهند سهیل بادین بادرنجبویه  
تخم معصفر کوفته تخم خطمی برگ گاوزبان اسطوخودوس موز سفی تخم کتان انقیسوان در خرفه بسته  
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه چرب کرده سنارکی گنقد شیره مغز بادام معجون نخاع سهیل  
حسب قاعده جعل آرند و عند الحاجة در مالینولیا دسوی مذکور شد و بعد فرغ از تسهیل این  
سفرح استعمال نمایند صفت آن بادرنجبویه پوست ترنج فر نفل مصطکی خرفه دارچینی صبر  
قافله نارشک بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد درونج عقربی زعفران قهقران زهر کبک و در  
پوست هلیله کابلی سی درم آمله سی درم دواها کوفته بخیمه بروغن بادام آمیخته گاهارند پوست  
کرده داکله راشب در سه پا و آب بنجی مانند صبح بخورشانند تا یکپا و آب باقیاندر پس البیده  
حصان کرده یک ونیم پا و عمل خالص در آن انداخته قوام تیار کنند و او دوی سهوقه بیا نیزند  
نگاهارند وقت بگاه وزن یک و دو شقال از آن تناول کنند مالینولیا از سودا طبع محرّقه علامت  
آن هم و تخم و فکر و ترس و خوف و گریه و تخمالات رویه علاح آن تنفیض است منفع و تسهیل



منصف کل نفیسه گل نیلوفر برگ گاو زبان سیستان باور بخوبی بسفنج اسطوخودوس فستق  
 و زعفران سبزه اسفند سبزه نمک زرد مغز مغز سیب زمینی صبح و شب شام شام شام شام  
 و پانزده روز استعمال کنند روز شانزدهم سهیل سهیل سهیل کل نفیسه گل نیلوفر گاو زبان  
 سیستان باور بخوبی بسفنج فستق اسطوخودوس مغز مغز سیب زمینی صبح و شب شام شام شام  
 بلبله کابلی بر وزن چوب گردو سیب کبلی معجون بخل گنجد شیر و مغز بادام و مغز بادام و مغز بادام  
 دست تیار کنند و بنوشانند و بعد هر سهیل پنج منصف و دیگر داده سهیل یک در سهیل هر یک در چوب  
 سهیل لعل آرد بعد فرغ از مسهلات تقویت مزاج با استعمال این دوا و المسک حار نماید  
 صفت آن از بنا و دود بخ غیری مر و اید تا سفته و بخت غراب صدف دو وزن مر و اید که با  
 با بیدان هر یک ده ماشه آب ریشم خام همین قاقله سنبل الطیب از هر یک پنج ماشه اشنه  
 در لعل زنجبیل از هر یک چهار ماشه شک فالص دو ماشه و بریای غراب بجای شک از چینی  
 و چون دوا فرغ ل هر یک یک ماشه زیاده کنند دوا که گفته بخیه در شده فالص وزن ادویه  
 باشد معجون کنند هر روز یک مثقال از آن تناول نمایند با عرق گاو زبان و شربت گاو زبان  
 و اگر بعد مسهلات هر وقت ترطیب باشد با داجین کنند طریق ساختن مارا جین  
 بیارید جوان سرخ یا سیاه رنگ صبح البدن و بی عیب و چیل روز از زائیدن آن گرفته  
 باشد جو و کاسنی و عسل تلخ شاهره و اورا بجزر اند و سواي آن چیزی دیگر نندهند و اول بپزند  
 این خورش واده شیر اول روز پانزده تا که بوزن بست تو له باشد که بریزد و در ظرف قلمی دوا  
 بر آتش ملایم گذارند و از چوب انجیر که پوست آن دور کرده سر آنرا اندکی کو بیده ریشه دار  
 کنند پس از آن چوب شیرا حرکت سیده با شده و جوش دهند و جوش سوم یا چهارم  
 کمیوله سنگین سوده یا قدری عرق لیمون بیدان تا آب از شیر جدا شود و صیقل آن کرده  
 با دیگر و جوش خفیف دهند که گفت از آن بر آید آن گفت با صاف کنند هر گاه گفت موافق  
 شود و صاف کرده همراه یک مثقال سفوف لاجورد استعمال نمایند ترکیب سفوف  
 لاجورد و حجار منی مسحوق معنول لاجورد مسحوق سفوف هر یک دو ماشه بلبله سیاه پوست  
 بلبله زرد پوست بلبله کابلی از هر یک یک مثقال فستق بسفنج هر یک هفت ماشه



شاد کلی گل بنفشه انزهر یک پنج ماشه تخم شامه شمشه تخم بادرنجبویه دو ماشه کوفته حبه  
 شکر سفید چهل و هشت ماشه یا نیز نذوق شربت یک مثقال همراه مارا کجین دو یا سه هفته  
 یا چهل استعمال نمایند و اگر آثار نزله و باز کام و یاد در بندگاه معلوم شود فی الفور  
 موقوفه کنند و تجربه این فقیر در آمده که مارا کجین در سودا و رموی و سودا و بعضی هرگز موافق  
 نمی آید در سودای صفر اوی نمی دهد و نفع دهد و نفع نمی بخشد و در سودای طبعی سوخته فقط  
 موافق می آید و بعضی را نا موافق و مارا کجین برای غزبان شیر گاو و هم تران ساقه و اگر  
 بهم رسیدن شیر گاو هم معتقد باشد و مارا کجین یعنی آبی که از شیر سبزه یعنی اجزات برمی آید  
 بجا غزبان توان بردشانی حقیقی نفع کامل خواهد بخشید بیان اغذیه و دیگر تدابیر صاحبان  
 مال بخوبی صاحبان مال بخوبی را مناسب است که اگر موسم تابستان باشد هر روز آب  
 نیکرم غسل کنند اما روز سهیل مناسب نیست و در ایام منتهی هر روز بهتر است و غنچه  
 شوربای گوشت گوسفند و بز قاله و چون نه مرغ و در آن دیتو و دال مونگ و کدو و خیار  
 و سلجم و کز و اسفناخ یعنی پاکک و بری مونگ و ولیه گندم و شیر و برنج و فالوده و جوی  
 مغز بادام و تخم خشکاش و آنچه همه بهتر و مناسب است و بر و عن خشکاش و دروغن کفزد  
 روغن گل یا سیمین و روغن کدو و روغن کاهو و روغن بادام و مسکه گاو و در همین شرب  
 است و استشمام روح طیبه و عطریات دریا حین خیلی نافع و مناسب است و گل بنفشه  
 و گل نیلوفر و تخم خطمی و بابونه و پوست خشکاش هر یک سه مثقال در یک سوچه آب بخورند  
 و بر سر طول کنند و بعد بطول سر را خشک کرده در تن سر نمایند و قبل از غسل در تن تمام  
 بدن نیز بهتر است و بعد از آن آب نیکرم غسل کنند مال بخوبی یا مرانی مال بخوبی  
 مرانی آنست که خلط هاد سودای جمیع شود در معده یا در اسارت یا در طحال یا در ریه  
 پس مقاعد شوند بخارات منظمه از آن عضو که محل ماده باشد و بر ماغ رسند و در وقت  
 این مرض شوند سبب تیره و تار یک شدن دماغ از آن بخارات و از آنکه ماده مذکور  
 در هر عضوی که از اعضای مذکور تکمیل گیرد نفع در مرق واجب میکنند لهذا بقطر مرق منسوب  
 ساخته اند و بسبب لازم بودن نفع در مرق مال بخوبی یا نافع و نفع نمراتیه نیز گویند مرق



به نشانه یقین غشای سنبطن را گویند که از خانج بر روی اجشاشیده است و گاهی لفظ  
 مراق بر پوست شکم نیز اطلاق کنند و اجشای اندرون شکم را گویند چون معده و کبد  
 و ماسارقیاء و طحال و اسعاده و گرده و این قسم مانجولیا بحسب تعلق ماده با عضای مذکور بجزایز  
 می باشند یکی آنکه ماده مرض در معده باشد و ماده مذکور اکثر احداث می نماید ورم در قعر معده  
 علی الخصوص ورم بار و دوم آنکه ماده مذکور در ماسارقیاء مجتمع گردد و موجب حدوثه گردد  
 سوم آنکه در طحال جمع شود و پیدا کند ورم یا سته در طحال چهارم آنکه در مراق جمع شود  
 و بواسطه حرارت باطن مترکم گردد و سوزناک کند یا متورم سازد و مراق را یا سازد و اما  
 سفاقد شوند از وی بخارات و بر مانع رسیده تا یک سازند روح نفسانی را و بدین سبب  
 خوف و ترس و غم و هیم عارض شود و صاحب مرض را خلاصه امنیت که ماده خواهد در معده  
 فراهم شود خواه در ماسارقیاء خواه در طحال خواه در نفس مراق نفع در مراق پیدا میکند و خروج  
 نفع بی ریح ممکن نباشد یعنی که مراق از ریح یا ادرخته منظره آن ماده سوداوی ملوودنی  
 میشود چون بطن در محاذات و مانع وقوع است ادرخته آن ماده که در مراق است بدین  
 رسد و محدث انواع آشفنگی برای افعال و مانعی شوند علامات این مرض آنست که آردغ ترس  
 سرخه بسیار آید و گاه باشد که بسبب غلظت با ادرغ نیاید و با وجود کثرت خوردن غذا بد  
 را بهره کمتر رسد در معده و مراق و حج و حرفت و تمدد پیدا شود و سینه نفس تنگی کند و  
 از دین لعاب بسیار آید و شکم منتفخ نماید و قاطب نرم شود و مابین پرده شانه در کند و  
 اگر تنگی کاذب منفرد بود و نقصا عد بخارات احساس کند یا که چیزی از اسفل با علامی بود  
 تنگ و لمات از حدت و گرمی آن سوخته میشود پس اگر مقام ماده طحالی بود با این همه علامت  
 که مذکور شد بزرگ شدن طحال بران گواهی دهد و اگر ورم در معده باشد علامت ورم تب  
 و عطش و قی مراری است و در ورم بار و ازین اعراض هیچ نمی باشد اما شاید که تب خفیف  
 لاحق گردد و اگر ماده در ماسارقیاء باشد روز بروز سختی بدن در تنقی بود و بسبب رسیدن  
 کیلیس در کبد بعلمت وقوع شده از وجود ماده مذکور و اگر ازین علامت را هیچ ناکس  
 ماده در نفس مراق بود علی الخصوص اگر شکم متورم معلوم شود و افعال معده بجهت و جوه سالم باشد



علاج اگر معده در ماده یا با سارقی بود و عار باشد برگ با سلیق ز نذ بشرطی که خون در بدن  
 زیاده باشد و مانعی از فصد نبود الا حکم ضرورت سسل خیار شنبه و مندی و فی در سمن صفر  
 عظیم دارد و اگر ماده در طحال بود سسل قوی و مندی زیرا که از سسل ضعیف ماده از طحال خارج  
 شده در معده ممکن گردد و خارج نشود و اگر ماده در مرق باشد نیز سسل مناسب است  
 سفنج باویان گل نقشه برگ گاو زبان بادریجی و گل سرخ و عنب الثعلب سفنج اسنتین  
 سوزن آفتابون در خرقه کفایت آفتابی او در راجه شامه یا کفایت سوزن مناسب وقت  
 و موافق حال مریض دانند و نیمه صبح و نیمه شام بنوشانند و غذا شورایی که شسته برده و زغالی  
 و حیره مرغ و در آن و تپود فالوده و شیر گاو و شیر بز بهتر از شیر گاو است و حریره مرغ زبان  
 و شلغم و کزنده مار الشیر و ال موزنگ همه مناسب و بهتر است و اگر تپ باشد از نجوم و شیر  
 اخراز کنند و دیگر چیزها تناول کنند و هر دو بعد استعال سفنج چون دو ساعت بگذارد  
 نگیرد که در آن با پیوند گل سرخ و تخم خطمی و اکلیل الملک جو شامه باشد بر شکم ریزند و با  
 آب گرم در شیشه پر کرده درین شیشه بند کرده بر شکم کمید کنند و بعد کمید یا طول روغن گل  
 و روغن با پیوند روغن بادام هر سه مساوی مخلوط کرده بنوی و آستین تمام شکم باندند  
 یا زوده سفنج این سهل و مندی سسل باویان گل نقشه برگ گاو زبان بادریجی و گل سرخ  
 عنب الثعلب سفنج اسنتین سوزن آفتابون سوزن شقی پوست لیلیه زرد پوست لیلیه کبابی لیلیه سیاه  
 هر سه بروغن چرب کرده سارشی ریشه خطمی مغز فلبوس روغن بادام شیرین حب سمول  
 تیار کرده بنوشانند و بحالت اسهال اگر تشنگی غالب شود عرق گاو زبان یا طبخ گاو زبان  
 دهند و غذا روز سهل اگر تپ باشد مار الشیر یا دال موزنگ بهتر است و اگر تپ نباشد  
 با رکیک نان در شور بای گوشت پزغاله یا چوزه مرغ تر کرده مناسب است و بعد سهل چهار  
 سفنج ماده سهل دوم و سوم و مندی بزغاله و سوزن های سفنج طولانی که رطب برین همیشه بعل  
 می آورده باشند و واضح بود که با وصف معالجات کافی استیصال این مرض گمانی نشود  
 اما از تنفیذ در شدت اعراض تخفیف تمام حاصل می آید و طبیعت را هر گونه آسانتر در جهت  
 او مید بر تا وقتیکه ماده دیگر پیدا نشود و فرا هم گردد و اگر همیشه مقید تنفیذ باشد هرگز صعوبات



تکمیلیات این مرض نکند مرض جنون باید دانست که جنون هر چهار قسم است یکی ازان  
 قطرب است و قطرب نام جانور است که یک همچو مور کلان و معمول این جانور است که بر  
 روی آب مضطربانه بگردد راست و چپ و پس و پیش یکی قرارش نباشد چون صاحب  
 این قسم جنون و الم الحکمت می باشد بدین نام موسوم گردند و علامتش آنست که مریض ترش شود  
 و بر طلق باشد و یکی قرار و آرام نگردد و از مردم گریزان و لغو باشد قسم دوم مانیات  
 و مانیات در لغت یونانی جنون معنی را گویند بجهت آنکه نگاه او مانند سباع باشد و مردم هم گریزان  
 و ایدار سازند قسم سوم دوار الکلب و دوار الکلب ازان گویند که خداوند این علت مانند سگ  
 گاهی بطنی آلودگی جای پا پوسی نماید و این قسم جنون هر کسی را که بگذرد هرگز جان سلامت  
 نبرد و ببرد و چنانکه از گردن سگ دیوانه قسم چهارم صبا و این لفظ سرمانی است یعنی  
 چون مفرط و علامتش آنست که ابتدای این مرض از بیاری مفرط شود و بیمار مضطرب شود  
 و سر اسیمه باشد و جواب مطابق سوال نگوید و در حین او گرانی و سرخی معلوم شود و بسیار  
 چنان در یاید که چیزی در چشم او افتاده است و اشک از چشم بی اراده بیرون آید گاه باشد  
 که بول او صلب شود و دست اندر زهار زدن ازان بی عقلی حال خود متواند گفت و گاه باشد که  
 بر اندام او لرزه واقع شود علاج قطرب آنست که آنچه در المخیلیان ذکر شد بر رعایت ماده  
 سودا از هر خلطی که حاصل شده باشد همه تدابیر از منضج و مسهل و غیره بعینه بعمل آرد و اگر  
 مناسب دانند و آثار کثرت خون ظاهر باشد فصد قفیل کنند و لغت نفیقه تقویت دهند  
 بمرحلات و دوار المسک آنچه که در المخیلیان ذکر شده و علاج مانیات و دوار الکلب و صباست  
 که آنچه در قرانطیس خالص یعنی سرسام صفراوی گفته شد از تبریات و ترطیبات و منضجات  
 و مسهلات همه تدابیر موجب آن بعمل آرد و استعمال محجه بلا شرط یا بشوید و شداد استبر حذب  
 ماده از مایع مفید تر باشد و به نسبت برید و ترطیب باید و ترلعی کنند و سوط شیر و خران مرغ  
 که در و عن کاهو همه مفید باشد و غذا آسجود شور با می چوزده مرغ و سماج و تپو و بره و گو سفید اگر  
 مناسب دانند بعد نفیقه مار اجین و منهد یا سفوف لاجورد باری در موضع مروی جوان از قسم  
 مزارعان در موسم تابستان بمرض جنون مانیات مبتلا شده مردمان قره را آزماید و اصل



پوش و حواس بجا نداشتن در تان اور جوع با این فقر آوردند زمین را موضع را کفر تمام پس  
 نجانه خود آوردن چندان که بجا نرفت او را سوز کرد و او را فریب موجود نبود که در دم که در سس  
 شک آب نیگرم بر سرش ریختند و بعد از آن سکه گاو تاز به بر سر و تمام اعضا پیش مالیدند  
 هرگاه خشک میشد باز مالش میکردند و چند قرح از دماغ نوشانیند و آخر روز باز همین کرد  
 و در تمام آن روز و شب قریب نیم آثار سکه بر سر و بدنش مالیدند و قریب پنج آثار دماغ  
 نوشانیند و وقت شب چند ساعت خوابش در بود و در شدت مرض تخفیف تمام رود  
 یک هفته همین تدابیر عمل آرد بفضل آبی شفای کامل یافت و در قریب دیگر زن جوان  
 نیز همین مرض مبتلا شده بود و همین تدابیر که سه هفته عمل آورد بفضل آبی از مرض نجات  
 یافت و پوش و حواس او بجا آمد و صحت کامل یافت فضل پنجم در نسیان و فساد عقل  
 اختلاط عقل و ذیابان و صرع و سکنه و جهود نسیان آنست که هر چه بشنود یاد نماند  
 فراموش کند و فساد تخمیل آنست که هر چه بیدار و بیداری با در خواب تخمیه ضبط آن نماند کرد  
 پس هر چه در خواب بیدار و بیداری اگر کمتر یاد ماند و بسیاری فراموش کند آن نقص  
 تخمیل است و اگر خواب هرگز نبیند یا اگر ببیند هیچ یاد نماند آن بطلان تخمیل است و نوعی  
 از فساد تخمیل که انسان خیال کند چیزی را که در ظاهر موجود نباشد و سخنان بیپایه و بی  
 گوید این را اختلاط عقل و ذیابان گوید و این اکثر در حای حاده لاحق شود نسیان که آن فساد  
 حافظه است از موز و دماغ تعلق دارد و فساد تخمیل از اوسط دماغ و تصور اشکال در ظاهر  
 موجود نباشد از مقدمه دماغ متعلق است نسیان یعنی فساد حافظه را و سبب است  
 یکی آنکه برودت در رطوبت در موز و دماغ غالب شود و علت استیلاهی رطوبت قوت حافظه  
 بحال خود نماید علامت آن بسیاری خواب و کندی حواس و گرانایی پس سر یعنی موز و دماغ  
 سیلان رطوبت همیشه از دماغ علاج آن منضج و مسهل است منضج باویان اسطوخودوس  
 تخم کناب بادریجی و تخم محضیر کوفته تخم خطمی سوزنی منقی اصل السوس منقش نیم کوفته تا کوفت  
 صبح بخوبی شاند و صبح و شام نیم گرم بنوشانند گوشت بزغاله و جوزه مرغ و دال موافق گوشت  
 و بعد پانزده منضج این مسهل و مهنه سهل باویان اسطوخودوس با بادریجی و تخم محضیر کوفته



خطی بود بر منقح پوست بلبله زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه هر سه بر روغن چوب کرده  
 سنا و می شکر سرخ شیره مغز بادام حب ایاری حب آخو سبب آب می گرم بخوراند صبح سه مرتبه  
 دهند و بعد یک سهل چهار صبیح داده سهل دوم و سیمین طریق سهل سوم دهند و اگر حاجت  
 باشد از چهارم نیز در بیغ کنند و از روز شروع صبیح تا آخر سهل هر شب وقت خواب سه شنبه  
 ایاری فیه در مکتوبه شده خالص آن میخیزد با دو سه جرمه آب گرم میداده باشد و در شبی که حاجت ایاری  
 دهند و آن شب سهل است در آن شب ایاری فیه را دهند و بعد فراغ از سهلات روغن  
 با بونه و روغن لبان با هم مزوج نموده هر روز دو سه بار در سوخرو داغ مالش مینموده باشند و  
 هر روز دو سه بار در سوخرو داغ مالش مینموده باشد و هر روز وقت صبح خردی نمکونه و شویب  
 و عاقر قرحا نمکونه در نیم آتا آب بچوشانند چون یک و نیم پا آب باقیانند صاف کرده دو  
 توله شده خالص در آن انداخته از آن غرغره کنند و بعد غرغره عطوس برگ تبت استعمال نمایند  
 تا عطسه آید و ماده آن داغ بر آید و بعد از غرغره و عطوس دو درم ازین معجون خورد و روغن  
 بادیان و شربت بز و فابالای آن بنوشند ترکیب عطوس برگ تبت در صداع که از حبس نماند  
 باشد ترکیب ایاری فیه در سرسام بلغمی ملاحظه نمایند معجون برای تقویت دماغ عود سنبل  
 کند زرد و اندک جرح اسطوخودوس هر یک سه درم سعد و تخمیل و ارچینی هر یک دو درم  
 شده خالص سه وزن ادویه حسب معمول معجون سازند و هر روز علی الصبح بعد فراغ از  
 غرغره و عطوس دو درم با عرق بادیان و شربت بز و فابالای استعمال نمایند تا مغز یا مغز  
 این ترکیب کنند و از اغذیه و اشربه پاره و لبنیات و اقلام حوصات پرهیز دارند و دیگر رومی مصطلکی سعد  
 ز تخمیل هر یک دو درم و ارچینی سه درم لبان یک درم بسپه متفشه درم مویز دانه دو درم کرده سه درم  
 حله دو درم بار یک کوفته با بسپه و مویز حل کنند و یک توله صبح و یک توله شام تناول نمایند سبب دوم  
 باعث حدوث نسیان آنست که بر دوت و سه پوست مغز بر سوخرو داغ مستولی شود و بنوعیکه  
 از شدت صلابت دماغ را مانند شمع یعنی موم صلب گردانند پس هیچ چیز منطبع نگردد و این نوع  
 به نسبت نوع اول شاد و نادر و قلیل الوقوع است علامتش بیخوابی و دوام است و احساس صفا  
 و خشکی در سوخرو داغ و در بعضی سخن بصورت و تکلیف تمام گوید و حالتی عارض شود که یا کلوی



خفه میکنند علاج بهتر تطیب و تسخین آب بخینی از گوشت بره یا ماکیان و مغز تخم نعنع استفاده  
کنند و روغن بادام و روغن بامبو و روغن لبان با هم مرکب کرده بر نوخرد ماغ مالند و بطبع یا بوز  
و تخم کتان و نیفتیه و ریجان که آنرا تلمسی صحرائی گویند و تخم جلیبه و افستیمون منهدی که آن را  
امر میل گویند هر روز طول سازند و از هوای سرد و سر را محافظت کنند و بجای گرم بر سر بپوشند  
و آب سرد نخوردند بجای آب عرق بادیان یا مار العسل بهتر است و در بعضی وقت آب بکره هم  
مفید است و در چند روز برین تدابیر مداومت نمایند تا تطیب و تسخین بوجه احسن حاصل آید  
و مزاج و ماغ بحالت طبعی که آید و فساد و ازل شود و فساد و تخلیل را نیز فیه سبب است مگر آنکه  
برودت و رطوبت غالب شود و بر اوسط و ماغ که محل فکرت پس روح آن مقام سرد و کثیف  
گردد و در افعال آن فساد لاحق شود علاج آن همان است که در نسیان مذکور شد و در سبب  
اول دوم آنکه برودت مع یوبست در آن محل یعنی اوسط و ماغ غالب شود علاج آن نیز  
همانست که در سبب دوم نسیان بیان کرده شد بر تطیب و تسخین که در شورماهی بیان  
و حلواهی زرده بضمیر مرغ خورند و ترکیب جلو او در صداع سوداوی مذکور شده و در طول  
تدبیر هرگز اسهال نکنند و از هوای سرد و سر را محافظت نمایند و کلاه مندی بپوشند و در هر وقت  
بر سردار تداوی نافع کافی حاصل شود سوم آنکه حرارت مفرط و ماغ منجر شود و فیما و ازل علامت  
حرارت از قلق و کرب و اضطراب و کثرت و تشنگی ظاهر است و در نیالت بهتر بر روغن تطیب و ماغ  
گوشته بدارن اشتر بارده چون شربت نیلوفر و شربت آلو بخارا با شیر تخم خرفه و شیر مغز تخم  
گدو و لعاب اسفول و صندل سفید و کشمش تر یا خشک مغز تخم تر بوز آب یا گلاب ساینده بر سر  
کنند و ظاهر است که حرارت باندک تدبیر ازل شود و اختلاط عقل و نه زبان سبب آن صعود  
بخارات رده حاده باشد که بمقدم و ماغ لاحق شود و این اکثر در حمای حاره می باشد علاج  
آن ترید و تطیب است و با شویه و منته اطاعت و استعمال محببه بلا بشرط و تدبیر در نسیانی  
بر روغن گل و گلاب و مالش شیر بز بر کف دست و گف پای و این ترید نوشند شیر مغز تخم گدو  
شیره تخم کاهوشه کشمش خشک شربت نیلوفر مغز تخم کاهوشه کشمش تر یا خشک و تخم کاهوشه آب  
گلاب ساینده بر سر و نسیانی ضایع کنند و چون خشک شود مکرر تعیل آرند و بخاموش ترکیب محببه



در سر سام صغیر اوی ملاحظه کنند مرض صرع در این مرضی است که ناگهان عارض شود بحالت هوش  
این علت افعال آله های حس و حرکت بی نظام شود و بسبب تشنج سهیت طبعی اندامها متغیر گردد  
و صاحب علتی فی الفور بر زمین بنقید لهذا این مرض را بصرع موسوم کردند که صرع در لغت بمعنی  
افتادن است و سبب این مرض سده غیر تامه باشد که بسبب ماده در بطون دماغ و مجاری  
اعصاب عارض گردد پس روح نفسانی بر مجرای طبعی در اعضا نماند شود و اعصاب تشنج  
شوند و ماده صرع یا در نفس دماغ متکثر باشد و بسبب از اسباب بعضی از آن ماده متکثره متحرک  
و متبدل گردد یا بخارات از آن ماده متکثره منتقل شده موجب سده مجاری روح شود پس  
بحدوث سده غیر تامه صرع پدید آید و یا آنکه تگن ماده در عضو دیگر باشد چون سده و مرائ  
و امعاء و طحال و رحم و غیر آن و بخارات رو بر از آن متصاعده شود بسوی دماغ آید و بسبب  
کیفیت رو بر خود باعث انقباض دماغ شود و بسبب انقباض شدن دماغ از آن کیفیت  
رو بر سده و شدن مجاری روح نفسانی صرع پدید آید و یا آنکه آن بخارات رو بر متصاعده  
بسبب کثرت کمیت خود دماغ را چندان متکثر سازد که بسیاری امتلا محذوث شده شود  
صرع پدید آید پس حدوث سده یا بسبب انقباض دماغ بود یا بسبب امتلای آن و از  
گرمین عقرب و زنبور و دیگر هوام نیز صرع پدید آید اگر اثر سم لعصب برایت کرده باشد  
پس بسبب لعصب اثر بر دماغ که مبدار اعصاب است در رسد و دماغ از اثر سم منقبض شود  
و بسبب انقباض دماغ تشنج پیدا شود و این فقیر معالجه اکثر از مسر و عیان کرده هر کسی  
را از ماده یعنی مسر و ع یا فته معلوم شده که بیشتر این مرض از ماده لعنم پیدا میشود و بی  
را از ماده خون هم میشود اما آن خون بی امتزاج لعنم کثیر نمی باشد و علاج صرع رو بری  
قریب لعلاج صرع یعنی لعیل آوردن و گاهی امر لعنم که در دم پس عند التفتیه لعنم خارج  
و خون که قلیل میباشد سلامت مانده و در بعضی را با فضال الهی همه وجه صحت حاصل شده  
برهیز در مرض صرع مسر و ع را واجب است که از اقسام لبنیات و آنچه از لبن تیار  
کنند چون شیر مینک و جرات و دوع بورانی و جمیع انشای متجزه و فو که رطبه چون خیا  
و خیارزه و سبب و کما روارد و هر چه بطبی الامکان بود چون شلغم و ترب و کزنبک گندنا



و سیر و پیاز و زول و با قلا و عدس پر بنز کنند و در چیزهای سریع حرکت و گردنده چون  
 چرخ و دولاب و غیره نظر کنند و باید که اعتراض کنند بر بعضی صرع از قرب چاه و استخوان بر سر  
 و نظر کردن آب چاه و حوض و برکه و سواحل دریا و از بالا رفتن و فرود آمدن نام و از  
 رفتن بگر ماه و جانی که بسیار گرم و بسیار سرد باشد و از جای که صعب باد سرد یا گرم بود  
 سرد و گرم و اکثرت مباشرت و اکثرت اعتسای آب سرد و قرات با و از طیند و با قلاب یا بوسه  
 تیز و تند راه رفتن و بسیار سخن گفتن و خنده بقتقه زدن و دیدن و تیز راه رفتن و بر  
 اسب و نیل و شتر و عراب نشستن و از اقسام شیرینی ها و اکوانت چرب انواع کرم چای  
 چون بز و گوسفند و گوزن و غزال و غیره و اقسام شراب عتیق و عجدید و صدای سوزناک  
 چون صدای رعد و کرنا و کوس و وبل و بوق و قوب و تفنگ و این مرض مزمن باشد و  
 بدیر زائل شود و اطباء نوشته اند که صبیان را از علاج کامل زود زائل شود و جوانان ابتدا  
 بسیار بدیر آهول را زائل شود و این فقر مردی را که عمر زیاده از پنجاه سال داشت  
 و بدین مرض اول بار مبتلا شده بود و علاج کرد از سفنج و سهل و دیگرند این بنا را از تقویت  
 دلغ و غیره و سالهاست که او را بعد تفتیه دوره صرع نشسته و مرض عمود نکرده شاید که  
 این شاذ و نادر باشد و اکثر یہ همان است که نوشته اند و این جمله پر بنز را که مذکور شد در  
 اقسام صرع مادی ضرورت علامات صرع بلغمی که درت و کندنی حواس و گرانی سر  
 و کثرت بزاق و مخاط و تریل بدن و بیاصل لون و پرودت مزاج و عسر حرکت و وقت  
 دوره شد اطراف کنند و کندش یعنی نکمکنی خشک باریک سائیده قدری بمرقی نهاد  
 صرع کف سفید از زبان جاری شدن و تشنج در اعضا پیدا آن علاج با یو که در وقت  
 سوراخ بینی صرع دهند که عطسه آید بجز آوردن عطسه آنها را فاقه ظاهر شود و بتدریج  
 بهوش آید و اگر خسته موه و قدری زعفران و نبات با بسائیده سوراخ بینی صرع  
 قطره کنند همان نفع دهد و اگر دوسه دانه فلفل سیاه یا سفید باریک سائیده در مخزن  
 مصوع دهند همان فایده بخشد و اگر عاقرقره و سخم حنظل و قدری نوشادر هموزن باریک  
 سائیده بقدر یک سرخ در مخزن صرع دهند و بهوش آید و اگر گرم درخت آینه در موسم سرد



یزدت آنگه می باشد خشک کرده سردی مایه آن دور کنند و باقی اعضا را با پنجم وزن آن فلفل سیاه  
 با یک ساییده نگاهدارند و در وقت دوره صرع قدری بسوزانند بپزی مصروع دهند و در اندک  
 زمان بپوش آید و بعد بپوش آمدن در تنقیه گویند به منفع و سهل منفع باد این تخم معصفه گرفته با در پنجم  
 برنج سفید اصل البوس نیم گرفته اسطوخودوس انیسون تخم کرفش عود و صلب نیم گرفته بنفشه خالص صبح  
 بخوشاند و نیمه صبح و نیمه شام بخورند و بعد دوازده منفع سهل و سهیل باد این تخم معصفه گرفته با در پنجم  
 برنج سفید انیسون تخم کرفش عود و صلب پوست ملیله از رو پوست ملیله گاملی ملیله سیاه سیاه کی روغن  
 سید اکبر حب ابانج حب سمبول تیار کنند و چون غذا اولیه گندم یا دال نونگ و بید یک سهل جایگزین  
 منفع داده مسهل دوم و هم برین طریق مسهل سوم و چهارم نیز بعل آرد و در ایام آغاز منفع و مسهل این  
 بچون تیار دارند و بعد فراغ از مسهل سوم و چهارم منفع و مسهل بتوت کرده بر دوازده علی الصبح نه ماشه  
 این بچون تاملست و یک روز بخورند اجزای معجون پوست ملیله از رو پوست ملیله گاملی ملیله سیاه  
 پوست ملیله اناله اسطوخودوس هر یک دو درم عود و صلب نیم پریم عاقر قرقط حبه جلیل هر یک سه درم پنجم  
 منزع الموم نیم میوز تخم کرده دوه بیست توله عمل خالص مسیت آرد و اگا گرفته نیمه و بریزد از آب  
 حل کرده در دوازده گلیس میوز و شکر معجون کنند و دوه هفته در جگانه داشته و بعد از آن استعمال نمایند و عطش سنگی  
 برای انفاخت از دور و نیز برای منفع دوره قبل از تنقه و بعد از تنقیه برای استیصال ماده این مرض از  
 عین سبب است حسب نافع مصروع قبا از تنقیه هم نافع است صبر سقوی یک بز  
 مثل ازوق یک جز نموده می شوی ربع جز گرفته با برشته سب سارته بعد در آن فلفل طحلیان را دو  
 حب و جوانان را ماده حب توان داد صرع صفراوی صرع از ماده صفراور است که برقع  
 آید و تنخ در صرع صفراوی نمی باشد و اکثر باشد بسبب لطافت علانات ماده و صرع صفراوی  
 احتلاط عقل کرب و بگیری و التهاب و در وقت دوره و تبوع و عثمان و قتی در رنگ بشره چشم  
 زرد شود و سه زودتر بکشاید علل آن منفع و سهیل است منفع در روز نقوع او بخارا  
 و ترندی باغات بخورند وقت صبح و شام نیز همین قدر سهیل روز سوم شربت انستین  
 در نقوع ابو ترندی مانده نپوشند و سه مجلس اجابت شود و سه بکشاید و ماده مرفیج آید  
 ترکیب شربت انستین پوست ملیله از رو صبح درم انستین دو درم ترنجبین دو درم



بسیار و استسین برادر باؤ آثار آب بچو شانند هرگاه یکسانت آب لمبی تا نصف کرده در کیمین  
 آینه بر دیگر صاف کنند و اندک زمان بر آنش گذارند تا بقوام شربت آید و این مقدار یک  
 شربت است یعنی کیمین در نوقع آلوده تر بندگی آینه بنوشند و بعد یک سهل روز  
 دیگر فقط نوقع آلوده تر بندگی یا نبات بخورند و باز فردای آن با شربت استسین عمل کنند  
 طریق سه سهل عمل آن در در امراض صفراوی بسبب لطافت مایه زیاد حاجت تغییر نیست  
 از امراض صفراوی زود ترمی شود و از امراض دموی ازین هم آسان تر است اگر  
 تغییر در کیفیت خون خالص باشد یعنی در بحالت نقطه نقد کافی است و این عمل به طریقی  
 العین سر انجام می گردد و علاج امراض بلغمی و سوداوی النوع دشواری ندارد و صرع  
 دموی صرع دموی از خون خالص کمتر راجع شود اما خون که مرکب با بلغم یا سودا باشد موثر  
 صرع می گردد و علامات صرع دموی غلبه خون و استسای عروق علی الخصوص استسای  
 و دایم یعنی دو رنگ بزرگ که بهر دو پهلوی گردن واقع اند و سرخی رنگ بشده وقت دور  
 و صحن و شاید که هنگام دور و خون ازین برآید و اگرانی سرد و حدث سرد و در او و بعد کشاده  
 شدن سده و زایل شدن صرع در سرگرائی باشد و هوش و حواس عقل بجا بنود علاج منصف و سهل  
 است منصف بادان تخم صفر کوفته با در نجویه اصل السوس مفسر کوفته شام سه  
 گل نیلوفر عناب گل سرخ گل بنفشه عود و صلیب نبات بچو شانند یا یکسانده هر چه مناسب حال  
 مریض دانند و در وقت بنوشند و بعد هفت منصف این سهل دهند سهل بادان  
 تخم صفر کوفته با در نجویه اصل السوس مفسر شام سه گل بنفشه عود و صلیب نبات گل نیلوفر گل بنفشه عود  
 صلیب نبات بایله زرد سیاه کی مغز فیلوس رکت حنظل گل کفشدستور نیار کنند  
 بنوشند و بعد سهل اول دو منصف داده سهل دوم و هم برین طریق سهل دهند و بعد فراغ  
 از سهلات دو سه روز شربت عناب و شربت گاو زبان با سونک گاو زبان علی الصبح ببرد  
 کنند و بروغن گل و روغن بابونه که هر دو هموزن مرکب نموده باشند چند روز هم برین سهل نمایند  
 و برای تعویب دل و دلغ و وارلسک که در مایه نیویای صفراوی مذکور شده استعمال نمایند  
 صرع سوداوی علامت آن حفاقان و اختلاج قلب و ترشی طعم کف و حدث آن کله اگر آن کف



بر زمین افتد از غایت حدت و ترشی آن زمین بجز در خیا نکه از سر که تیز و تند می جوشت و فطنون نمانده  
 و افکار رود و در کثرت افکار و تحمل فحاشی از سر بدن و بسیاری اشتها اگر مادی با وجود ممکن  
 در دماغ در بدن هم منتشر شده باشد و این قسم صرع نسبت بصرع بلغمی بدتر است زیرا که بلغم موافق  
 مزاج دماغ است و هر چه موافق بود قلیل لغزش باشد علاج آن منضج و مسهل است پس  
 جمله تدابیر آنچه در اینجولیا از سودای طبعی محرکه مسطور است از منضج و مسهل و تقویت دماغ را  
 یا استعمال نمایند و اما مسک حار و نطول و تنهین سرد و غیره همه یک یک علی الترتیب بجهت  
 از بند و اگر حاجت بمال الحین باشد بعد فراغ از تنقیه همان تدابیر که در اینجا مذکور است پس برآید  
 صرع معدی و غیره علامات آن چند است یکی اختلاج معده و دوم نوع و خسته و در صرع  
 علی الخصوص در حالت گرسنگی و فلو معده سوم هنگام نوبت و داجین یعنی هر دو در گمائی بزرگ  
 که هر دو جانب کردن اندر مستعد و منتفع شوند چهارم اشتناخ منخیزن پیچ حالتی ادر الاق شود  
 موافق کسی که گلوئی او را خفمی کنند و سوم بازنده و از بی اختیاری برانزیا بوال با منی برآید در  
 علاج تنقیه معده است منضج و مسهل و غیره پس اگر علامات صفو ظاهر باشد تدابیر آن از منضج  
 و مسهل و غیره مطابق صرع سودای بعل آند و اگر علامات و غیره ظاهر باشد تدابیر صرع دموی و اگر علامات  
 بلغمی پیدا باشد تدابیر صرع بلغمی بکار برند و اگر علامات سودا پیدا بود تدابیر صرع سودای نمایند و صرع  
 که از ماده شکر طحال عارض شود علامت آن نفخ و حرارت طحال است و صرع که از ماده نمکین طحال  
 حادث گردد علامت آن آرزو ترش است و نفخ شکم و وقوع و سوساس اضطراب و برآید  
 طعام نیز منتظم و منی علاج آن همانست از منضج و مسهل و دیگر تدابیر که در اینجولیا منی  
 گفته شد و صرع که از ماده شکر رحم و ادیمه منی حادث گردد و علاج آن همانست که در  
 اختناق الرحم و احتباس طمث گفته آید انشاء الله تعالی سبب حدوث طمث یا احتباس منی  
 آنست که برگاه فضول طمثیه ممتویه در رحم یا در ادیمه منی متجمع شود و بکیفیت رو به استحیل گردد  
 نجات رو به از آن متصاعر شود و در دماغ از آن نجات رو به منقبض و متشج گردد و جاری  
 روی و نسانی بند گردد پس صرع پیدا آید علامت آن احتباس طمث است و در دست  
 اتفاق مباشرت نیتاوی و اندر زمار و پنجه های روان دور کرده پشت و جمع و



نقل محسوس گردیدن و صرع رحمی زنان حامله را بیشتر واقع شود بسبب مجتمع شدن فضول  
بسیار در ارقام ایشان و بعد وضع حمل بغیر علاج دفع شود و اصلا از آن باقی نماند و صرع  
که از ماده متکثره کبد حادث گردد از کیفیت حال کبد بر حقیقت حال ماده مطلع توان شد پس  
اگر علامات صفا ظاهر باشد علاج اینچنین کنند تخم خرفه تخم کاسنی آلو بخارا ازین دو ابالبخیره بر  
آزند و شربت بنویسند از خسته نوشتار صبح و شام و بشیره زرشک و بشیره زینترش بهم آب سرد  
مفید باشد و بشیره تخم خیارین و بشیره زرشک اینبات سفید آب سرد نافع است و باب  
زلزال مفر بنیدی و لعاب اسپنول با شربت بنویسند مفید باشد و شربت بزوری بار دایقون  
شاه تره و عرق کاسنی نفع کانی بخشد و اگر علامات بلغم ظاهر باشد علاج تنقیه بلغم است به منقح و  
سهل پس آنچه در صرع بلغمی گفته باشد همه تدابیر بعینه بعمل آرند و بعد فراغ از مسلمات  
تقویت کبد کنند بخوردن جوارش مصطلکی و این جوارش مشهور است به گمان عطاران  
مورد بیامی باشد و اگر علامات دم با سوده ظاهر باشد آنچه در صرع دموی و سوداوی گفته شد  
همه تدابیر موافق آن بعمل آید و صرع که ماده آن در راس با باشد برین سبب لاحق گردد که در اسما  
کرم نامتولد شود و بخارات رویان بر مایع زرد و دماغ از آن بخارات تشنج گردد و بسبب تشنج  
دماغ مجاری روح نفسانی بند شود و صرع پدید آید علاج آن اخراج دیدن است به منقح و سهل  
و تدابیر آن در فصل اسما در عرض دیدن ملاحظه فرمایند صرع اطرفانی ماده این قسم  
صرع در دست با پایها باشد علامتش آنست که خداوند علت در پایها که ریح سرد  
بالیفیت ردیه از موضع ماده حرکت کرده آسسته آسسته بجانب دماغ می آید و هرگاه بر مایع سرد  
دماغ از آن منقبض گردد و بدلیل سبب مجاری روح نفسانی متسد گردد و صرع پدید آید و هنگام  
نوبت چشم ها کشاده ماند و پیراشک نماید و رنگ روی سیاه شود و انگشتان دست و پاهای  
منتقلشند و دیگر اعضا تدهکشی می پدید آید و زرب نوبت ثواب و قشقی یعنی فاده و خیاره  
بسیار آید و حاجت بول زود زود شود علاج در وقت آثار و ظهور نوبت باید که اندک  
بلند تر از موضع ماده بوجها بخت به بندند تا منسرح شود ریح بدماغ نیاید و روغن بالونه در روغن  
بلبل با بکم گرم کرده بر موضع ماده مالند و تدبیر دیگر اینست که دست با پایها را که محسوس ماده



ماده مرض بود در آب گرم که هر نفس تحمل آن داشته باشد بگذراند و هرگاه آب سرد شود دیگر  
 آب گرم در آن اندازند این هم تدبیر مانع صعود دریاچ بدماغ است و هرگاه از دوره بجات  
 حاصل شود با استعمال منقح و مسهل به تفتیه ماده بردارند منقح بادیان بیج بادیان بیج از خرد  
 بیج کرنس بیج کبرانیسوان اسارون برگ سداب تخم مسهل کوفته شکر مسخ و بعد از دو روز  
 مسهل دهند مسهل بادیان بیج بادیان اینسوان اسارون تخم کرنس تخم مسهل کوفته  
 اسطوخودوس برنجاسف پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه برکس بودغن چرب  
 کرده سنابک ری روغن بیدارنجیر شکر مسخ و دارا جو شده صاف کنند و روغن بیدارنجیر حبه  
 نه شانه غذا دلیده کنند مکنین یا شیرین بره پسته خاطر بایند و بعد مسهل اول چهار روز  
 منقح دانه مسهل دوم دهند و بعد برین طریق مسهل سوم و چهارم مسهل آرند و بعد ذراغ از مسهل  
 دوا می منقح که در اینجولیا می سودای بلغمی مذکور شد استعمال نمایند و روغن کل روغن لبان  
 روغن بابونه و روغن بادام و هر چهار مسادی مخلوط کرده چند روز منوات بر سر دست و پای  
 بماند بودالش نمایند صرع از قوت حسن و باغ این مضمون کسی عادت شود که تو شمس  
 داسته او تو تیریز باشد و بدن سبب بادراک اندک کیفیت رویه و باغ سازی و تشنج  
 و جاری روح نفسانی بند شود صرع پدید آید علاج چند روز حریه تخم فستقش خورند که در  
 آنچه غذا کنند تا غلظت و کثافت در حس و باغ حاصل آید و لطافت و حدت آن زایل گردد  
 و نوعی است از صرع که یونانیان آنرا اپیلیا گویند ترجمه آن است که اول تشنج عارض شود در  
 جمیع اعضا و بعد از آن صرع حادث گردد بجلات دیگر انشام صرع که در آن با اول صرع ملاقه می شود  
 و بعد از آن تشنج عارض می گردد علاج خلط فاعل آن با بلغم بود با سودا و علامات هر یکی بارنگ  
 شده پس اگر علامات بلغم ظاهر باشد آنچه در صرع بلغمی مذکور شده از منقح و مسهل و دیگر تدابیر را  
 موافق آن بعمل آرند و اگر علامت سودا در بایند آنچه در صرع سودای گفته شد موافق آن کار کنند  
 شند و این مضمون برین و قاطع ترین اصناف صرع است علامت اش آن است اول  
 تشنج عارض شود چنانکه مذکور شد صرع از لسع بدوام گاه باشد که گذردم یا در اجنبی  
 پیش از نزد او بر آن تعبیر شد و چون اعصاب با دماغ متراکت دارند و نویسه تشنج در باغ



از کیفیت سیمه متغیر شده منقبض و متشنج گردد و بدین سبب مجاری ریح نفسانی منسد گردد و  
 وضع عارض شود علاج دو درم باریان دو درم گلگند برشته اوده همان کنند با یک شقال  
 تریاق اربعه و هندی الفود لفع بخشد و از مجربات این نقره ست که قدری با آبک خشک  
 با هم وزن پوشاد در چند قطره آب انداخته سخن کنند هر گاه در یک هفته از آن بر آید مقابل منخرین  
 مصروع ملبس کنند فی الفور از سم زایل شود و مصروع بهوش آید صفت تریاق اربعه  
 جنطیانا صاحب الغار هر کی زرد از مد طولی هر چهار اجزا مساوی بستانند و کوفتیخته بعسل بپزند  
 و نگاهدارند سگفته آن علتی است که ناگاه حادث شود و از سده تارمه که در بطون شده لید داغ  
 افتد و یکبارگی راه نفوذ قوت حس حرکت که از داغ بسیار اعضا می آید و راه نفوذ  
 روح حیوانی که از دل بد داغ می رسد تا الکیه مسدود گردد و جمله حواس ظاهری و باطنی باطل شود  
 و از حرکت اعضا جز حرکت دم زدن هیچ حس نماند و بیمار بر پشت افتاده و باشد که حرکت  
 دم زدن نیز محسوس نشود و مسکوت مشایه به میست شود و برای دریافت موت و  
 حیات مسکوت تدابیر بسیار نوشته اند از همه افضل و فایز تر این است که در جای روشن  
 چشم مسکوت کشاده نظر کنند اگر در سیاهی چشم عکس صورت ناظر بنظر آید مسکوت زنده است  
 و الا مرده در جای تاریک چراغ مقابل چشم مسکوت آرند اگر عکس چراغ در چشم نمایان شود  
 مسکوت زنده است و الا مرده و ابطرا گفته اند که صاحب کت را بافتاده و دو ساعت  
 دفن نکنند که در بیست زمان شاید که بقوت طبیعت حرارت عزیزی سده بگشاید و راه  
 روح نفسانی و روح حیوانی که مسدود بوده مقبوح گردد اما اگر آثار عفوشت ظاهر شود با این  
 مرده باشد فی الفور دفن کنند و مراد از بطون شریفه و داغ فضای است که داخل حوض  
 باین وجه های سه گانه و داغ یعنی مقدم و مؤخر و دوده و بیان آن در علم الا بران بنام و  
 تشیح و داغ موجود است و سبب حدوث سده نامه استلای بلغم یا خون غلیظه یا سودا باشد  
 که در بطون شریفه متلی گردد و یا انقباض منشدید بود و از شدت الم بر و کت سر با شدت  
 صد حضور و سقطه و علامات هر خطا بار اند که در شده و در هیچ نیزه آن رفته و علامات سیدان  
 برودت سر مایه مزه و سقطه خود شاها است عطلح این مرض از ابتدا تا آخر همان است



که در معده گو رسته و ازین مرض مهلك نشاؤ و نا در است که مریض را انجات حاصل نماید  
 جمود و تشخص مرضی است که در آن هم حس و حرکت سایر اعضا یکبارگی باطل شود چنانکه  
 اگر این ماده باشد یا تشنه یا خفته و این مرض عارض شود بر حالت همان بماند که قبل از  
 حدوث مرض بوده پس اگر حدوث از قبل مرض چشمها گشاده بوده در حالت حدوث  
 مرض این نیز بهمان طور مفتوح العین بماند و اصلا بلک نزنه که حرکت کلی اعضا باطل است  
 لهذا این مرض را تشخص هم گویند و تشخص بمعنی بیدار آمدن چیزی چون درین مرض چشمها  
 ظاهر و گشاده می ماند لهذا تشخص می گردند و اگر قبل از حدوث مرض چشمها بند داشته  
 پس بحالت مرض نیز بهمان حالت منقبض العین می ماند یعنی چشمها بند و سلب این مرض  
 خلط سوداوی است که در بطن مغز دماغ مسدود باشد در پیوسته دماغ لیکن سبب تشخص  
 از مرض همه اجزای دماغ سراسر است که حس و حرکت جمیع اعضا باطل گردد  
 علامت این علت آنست که بخته واقع شود و مریض از عدم تقش و عدم حرکات میت نماید  
 علاج اگر مریض ضعیف باشد حقه لینه و اگر قوی باشد حقه حاده یکبار بر نهد و بعد از حقه  
 بایونه و زوفای خشک و اکیلی الملک و تخم شبت مساوی الونن بسکه ساییده و گرم کرده  
 بر مغز دماغ ضاه و کند و هر گاه مریض را افالکت حاصل شود و مغز بایونه دروغن لبان  
 باهم مرکب کرده و قدری جو زیاده اندکی زعفران و اندکی انیسون در آن حل کرده و گرم ننهد  
 اکثر بویونه دماغ بماند و بعد از افالکت اگر از استعمال حقه بخوابی لاحق باشد بنزد آگینه  
 که اول بایونه و اکیلی الملک و گل سرخ و پوست خنثی شش بچوسا تند و بر سر نطول سازند و پس  
 از آن روغن بماند و باقی تدابیر مفتح و تسهل و غذا موافق صرع سوداوی بعمل آزند و این  
 مرض نیز نشاؤ و نا در است که مریض جان بر شو و حقه لینه در سر سام و موی و حقه حاده در سر سام  
 مانده کشند و فصل ششم در اسرغا و فالج و لقوه و تشنج و تکرر از ورعشه و  
 خدره احتیاج اسرغا آنست که عضله او تراست شود و عضوی که حرکت او به آن عضله باشد  
 یکبار گردد یعنی حرکت و جنبش عضو برود و حس آن نیز نازل شود و بطلان بانقصان حس و  
 حرکت بحسب قلت و کثرت سبب است و ممکن است که حس بر جای باشد و حرکت باطل گردد



از بر آنکه آفت در آلات حرکت که عضلات و اوتار را منحلان شود و آلات حس که عصب است از آفت محفوظ باشد و گاه باشد که سبب در تشبه از تشبه های عصب افتد و عصبی که بآن تشبه و تعلق دارد مستغنی گردد باقی اعضا صحیح و سالم بود مثلاً تشبه یا عری یا زبان یا شانه یا ساسی مستقیم یا انگشتی از انگشتان دست و پای راستی است و دیگر اعضا سلامت باشد و گاه باشد که سبب در اعصاب نخاعی و ماعنی یک شق بدن باشد و در نجالت نیمه بدن مستغنی گردد و این نوع استرخار فالج گویند و فالج لفظ تازی است بمعنی نقصت و چون درین مرض نیمه بدن در طول میکار می گردد پس فالج و استرخا کرد پس فالج عبارت از استرخای عام است و گاه باشد که مع فالج حس و حرکت نیمه سردی نیز باطل شود یعنی فالج مع اللقوه باشد این را فحل گویند و گاه باشد که سبب در اعصاب نخاعی هر دو شق بدن باشد در نجالت تمام بدن متعلق می شود پس در فالج و استرخا تفاوت خاص و عام است یعنی استرخا فحل و فالج عام اگر در یک شق بدن با در هر دو شق عام من شود فالج گویند و اگر در عضو واحد لاحق شود از استرخا مانند سبب حدوث این مرض خلط بلغمی بود که در مسانک روح نفسانی منسک گردد و از آن حسرت روح نفسانی در عضلات و اعصاب گذر نماید که پس حس و حرکت عضو باطل شود و فالج که بسیار واقع شود خطرناک تر است به نسبت همین بسبب قریب قلب که تمام روح حیوانی است و ناچار در هر روز خطر عظیم دارد و چون بیست و یک روز بگذرد امید نجات است لقوه علی است که در عضلات روی چشم و ابرو و پوست پیشانی عارض شود و بسیار گوارا گردد یا ز بیست طبع گردد و با هم پیوند در بعضی از کیدن و مسم عاجز باشد و اگر تشنه نماند از یک جانب برآید و پلک های چشم شقی با آن منطبق نشوند و این همه که مذکور شد وقتی است که علت در یک شق وجه بود و همین بیشتر عارض می شود و گاه باشد که علت در هر دو شق وجه بود در نجالت پس که در هر دو ظاهر نمیشود لیکن در انطباق اجغان چشم تصور و تصور را می باید و لقوه بر سر تمام است لقوه تشنه استملانی و لقوه استرخالی و لقوه تشنه بیسی سبب لقوه استملانی ماده غلیظ باره است که از دماغ نزود آید و بسوی عضلات روی آریزد و آنان ماده غلیظ عضلات منسک گردد پس آن عضو به سبب استملانی ماده در پهنای بیفزاید و مدد نمی کم گردد و در بیست طبعی خود بگرد و



و علامات لقوه استخنی استخانی آنست که پوست پستانی آن شق که بلیل است صلب و ترخید و شود و  
 بیلابند نبوی که عضون و شکم پستانی آن شق نماید و شود و آب از زبان که آید بسبب خلقت  
 ماده و جواس بر جابانه و سبب لقوه استخانی آنست که عصب با و عضله ای یک جانب وی  
 بسبب رطوبات رقیق که از دماغ فرود آید و تر و اعخته و مست شود و بدان سبب قوت محرکه  
 و قوت حساسه در آن عضو لقوه نخواهد کرد پس حس و حرکت آن اندام با باطل یا ناقص شود  
 بحسب ضعف و قوت ماده و اندام فرود آید و بجهت گردد و علامت لقوه استخانی آنست که کوزه  
 در آن مسترخ و ضعیف حرکت گردد و پوست پستانی و روری و عضلات آن طرف و پلک زین  
 چشم آن سمت فرود آید و بجهت گردد و چنانکه یک بالاد و زیر بهیچ پیوند و اشک از آن چشم سائل باشد  
 و جواس کند و مگر بود علاج و پر سیر و غذا و جمیع دیگر تدابیر استرخا و فالج و لقوه و تشنج  
 استخانی و لقوه استخانی واحد است باید که مرخص را از سوای سرد محفوظ دارند و آب و طعام  
 قطعا نهند و بجای آب فقط بهار العسل کتفا کنند یک حصه غسل و پشت حصه آب بچوشانند  
 و هرگاه یک ثلث آب برود و در ثلث باقیمانده فرود آید و بوقت تشنگی قدری از آن بنهند  
 و با العسل شبیه روز دوم بخار نهند هر روز ناره تیار کنند و از صبح تا شب عند الحاجة بپهند تا  
 چهار روز فقط بر با العسل کتفا کنند و دیگر هیچ دوا نهند و از روز سوم این منقح بپند  
 منقح با و بان اسطوخودوس و سیبون تخم کرفس سیب نادریان بکاوته بخورن کرم مسینه کوفته  
 با در کوبیده سطح غسل خالص دوا نهند با و آب بچوشانند هرگاه نصف آب باقی مانده  
 صحت کرده کتفت ششمار اینجکه صبح دهند و نیمه دیگر آخر روز یکم بنوشانند و در وقت شب  
 چهار ماشه ابرج فیهرا و در سرخ حلیت برود در قدری ششمار خالص آینه بخور تا آینه  
 منقح از فراغ از سملات هر شب این دوا در وقت شب می داده باشند و کمی مینشی او و منقح  
 منقح بحال مرخص و رای طیب و انا است یعنی اگر در مزاج مرخص گرمی و خشکی زیاده تر  
 محسوس شود تخم کرفس و سیب کرفس از منقح و حلیت از دوا می شب سو قوت کنند فی الجمله از  
 روز آغاز عرض تا هفت روز اگر هیچ دوا نخورند خیلی مناسب است اما اگر مرخص صلب و بهر  
 نتوانند نمود از روز پنجم با ششم شیر با می گوشت کبوتر محالی دهند که در آن فلفل و دارچینی در تخمیل



انداخته باشند و کسی را که از گوشت پر میزدار و دال موکمه بادال او هر مناسب است و بجای آب  
 ماء الحسل و بعد بنفذه منقح که بیت و یک روز از افغان مرض گذشته باشد این مسهل دهند  
 مسهل بادان اسطوخودوس انیسون تخم کرفس تخم صغیر کوفته شیطرح کوفته بادرنجبویه برکایس  
 پوست بلبله رو پوست بلبله کالی بلبله سیاه بر سره روغن جرب کرده سیاه کنی شکر سرخ روغن صندل  
 حسب شیطرح و در انرا شب در سه با آب خیسانده و صبح شکر انداخته جوش دهد هرگاه ما و قهار  
 آب باقی مانده صاف کرده روغن انداخته نوشانند و آخر شب نه ماش حسب شیطرح باب گرم بخورند  
 صبح مسهل دهند و حجات اسهال اگر تشنگی عکله کند ما را احس یا عرق باداین بقدر حاجت می داند  
 باشند و اگر کیتوله بادیان باسه توله شمد فالنح بخورند و کجاها دارند و وقت حات قدری نزلان  
 دهند بهتر است و بعد فراغ از مسهل غذا شور بای کبوتر دهند و اگر نسبت گرسنگی فقط غذای شور با  
 کافی نشود قدری دال موکمه با شور بابد دهند و بعد مسهل اول چهار روز منقح داده هم برین طرف  
 مسهل دوم دهند و بعد مسهل دوم در غذا اندک بپزایند یعنی پوست باریک نان فطری در  
 شور با حل کرده بدیند اما بجز ما را احس آب سرد هرگز نهند تا زمان انقراض از مسهلات و هر  
 گز از چهار مسهل نهند در مسهل نای که پس از مسهل اول واقع شود بعد بر مسهل چهار روز  
 منقح می داده باشند همین طریق و این از مسهل با فراغ شود تا حاص و حرکت اغضاد است  
 شود و وقت توانایی در عصبیات و عضلات حاصل آید ترکیب حسب شیطرح صبر سقوطی بیت  
 درم زرد سفید خراشیده و درم زنجبیل تخم حرمل از هر یک دو نیم درم نخل سیاه و درم  
 عاقر حار و احدی یک درم شیطرح بندی نمک لاجوردی و ج ترکی از هر یک دو درم فانی  
 درم همه ادویه کوفته بخته باب سرشته حسب اساسند و قدر شربت از دو درم تا دو شقلال با آب بخورم  
 و بعد فراغ از مسهلات بخت تخلیل بقیه ماده خفیفه و تخم و تقویت اعصاب و عضلات چند  
 روز علی الاتصال روغن کچاله مالش کنند و حسب شیطرح که مذکور شد نافع است از برای فایح و  
 لقوه و استرخا و نقل لسان و صداع بلغمی و وجع مفاصل و دیگر امراض بارده و بادانی غلیظ  
 را ازین تخلیل کند و در مفاصل ساد و در نماید و منقح است که شاید صحت روغن از برای بعضی  
 چکله کند کچاله معشر و روغن کرده و تدبیر معشر کردن است که در سه روز در بیشتر باد آب گرم تر



و از آن تا زود شود پس پوست آن دو مکرده از قلمه اش جو نامی آن با رنگ تراشند بقدری است  
 پنج عشره یعنی نیکو و دوام قند تلخ نیکو قند و دوام عاقر قرحا و دوام نیکو قند مالک کنی نیکو قند و دوام قند سیاه  
 نیکو قند و دوام جو زرد نیکو قند ششماشته قرقر نیکو قند ششماشته جله دو بار آنچه قابل کوفتنی است  
 کوفته وقت شب در یک و نیم آرد آب نجیب است و صبح جو شسته هر گاه نصف آب باقی ماند  
 کرده در کزغان مانده اند و یک و نیم پاؤ روغن کچند در آن اندازند و آتش نرم کنند تا آب بسوزد  
 و هر گاه بقدر نیم پاؤ آب باقیمانده از آتش زود آورده سرد کنند پس روغن را از آب جدا کنند و در  
 شیشه نگاه دارند و هر روز نیم گرم مالش نمایند و این روغن حریفین ششماشته را خرد و در سکنه و  
 سیاه و مجید و شحم و مکره و در عشته و خزره این بعد تقیه کامل نافع است سفوف  
 جو لاج نافع است برای فالج و لغوه و استرخای عام و استرخای خاص در عشته و مکره و کزاد  
 اختلاج و تشنج ربوی و صرع و سکنه و مکره که زاده برودت و رطوبت باشد و این ترکیب از اهل  
 هند است صفت آن سونم چهل مولی چیده قند سیاه بینگ اجود سرف زرد و زیره سیاه  
 زیره سفید سه گانه چوبه بریان اندر جو تلخ با بزرگ کچیل کنکی اینس جارانگی سنج مبر با همه اجزا مساوی  
 و سادی جای جزا تر بچله هر سینه زنده و بموزن کل یا دو یا گوگل کهنیا جلا داده کوفته بخیزد  
 شیشه نگاه دارند و صاحبان امراض مذکور را در ایام متصفیح و مسهل باشد وقت شب با گرم  
 بخورند پس اگر این سفوف دهند ایام فترت و طهت در سینه مخلوط کرده و ادین بهر ضرورت  
 و کسی که این سفوف موقوف نماید ایام و طهت دهند و اگر طهت زیاد تر گری و شک کنند فقط ایام فترت  
 باشد دهند و صاحبان لغوه و فالج و استرخای عام و بلغمی و سکنه را بعد تقیه ضرور است که صفت رو این  
 غرغره هر روز صبح پس از صبح ستو طری سعد کنی سنبل الطیب اسطوخودوس نخل سیاه نیکو قند  
 جلیغی دارد است در سه پاؤ آب بچو شاند تا یک مشت بسوزد پس صاف کرده بکرم خورده کنند و  
 صاحبان لغوه ششماشته و لغوه استرخای و نیز صاحبان صرع بلغمی را ضرور است که بعد غرغره  
 عطوس کنند یعنی بلغمی باستان آرند تا هر چه از بقیه ماده بماند از غرغره خارج شود  
 باشد بصورت عطوس از راه صفت خارج شود و غذا و در لغوه استرخای را چون چهار روز بخورد  
 بگذرد از خطر سکنه بیرون آید و لغوه که عند الله بر جوده زایل شود و طول آن ششماشته



کشد و آنچه بنشانه زایل نشود من بعد زوال آن دشوار است و عجیب است که بعد از این بسیار  
برگز را زایل نشود و لقوه تشنج پیشی در آخر بیماری های گرم و پت های محرقه و بعد استغراق بسیار  
سبب قنات شدن رطوبات بدن و لاحق شدن بسیاری پوست عارض شود علاج آن بعینه و  
همان است که در علاج تشنج با بس گفته شود و در لقوه تشنج امتحانی همه ترا بر فالج و اسهال و  
لقوه استرفای بعمل آید از نذام تشنج و مسهل و دیگر مراتب تشنج و این مرضی است که عصب کباب  
مبداء خود که دماغ است راجع شود و عضو مزایع آن گردد و بدان سبب عضو از حرکت ایستاد  
بازماند و سبب آن رطوبتی باشد که عصب و عطف از آن متمسک گردد پس در طول آن نقصان آید و  
در عرض میفراید و این چنین تشنج را تشنج طب و تشنج امتحان نیز گویند و این تشنج تشنج بقدر  
واقع شود و علامت آن استقامت و غلبه بلغم بود علاج آن همچون علاج فالج است همه تدابیر  
غذا و دارو پریش تشنج و مسهل و تدبیر بعد مسهل موافق آن بعمل آید اما در تشنج ماهی  
میدهند و اگر آید بجز تشنج هیچ اندیشه ضرر نیست و تشنج سبب پوست که عصب عضل را لاحق  
نیز عارض گردد این تشنج را تشنج با بس گویند و سبب آن کمال حسی است که عصب عضل را لاحق  
شود از قنات شدن رطوبات اصلی عصب سبب استغراقات بسیار با محرقه و این تشنج تشنج تدریجی است  
علامت آن باریک و لاغر شدن عضو تشنج است و چون بر عضو تشنج روغن بماند زرد رنگ شود و تشنج  
تشنج امتحانی که آن دفعه حادث شود و عضو تشنج در آن بحال خود بماند و چون در آن عضو روغن بماند زرد  
خشک نشود و تشنج با بس صبیان را زودتر زایل شود و جوانان را بدید و پیران را زودتر زایل شود و تشنج  
آن ترطیب و تعدیل است با استعمال حرطیات و معدلات اکلا و نطولا و ضمادا و طلا و پس باید که بچند  
اول روز آخر روز بر عضو نطول کنند و بعد نطول میز و طی بمانند اجزای نطول گل خنفسه گل خنفسه  
شعیر متفشه نیم کوفته سدوس گندم برگ بید و اگر نباشد برگ کنار تخم خطمی تخم کتان اسپنول هر دو  
دو توله و یک سبزه آب بچوشانند و دو وقت نطول کنند و بعد نطول عضو را خشک کرده این  
میز و طی بمانند اسپنول دو توله تخم خطمی دو توله تخم کتان دو توله موم سفید پنج توله روغن کنجد  
روغن بادام شیرین ده توله اسپنول را آب نکرده لعاب بر آید و تخم کتان و تخم خطمی را در نطول  
آب بچوشانند هر گاه نصف آب باقیمانده سرد کرده خوب بمانند تا لعاب بر آید پس صاف کنند



گفتند و بالعاب اسپنول بیامیزد و موم را در معرفه بعد بر آنش گنداندند تا بگذارد و بعد از آن در  
روغن کبچدر در روغن بادام در آن اندازند تا هر سه بگذات شوند و روغن زیاد تر گرم نشود پس  
لواح باینند از نزد آن کفچه حرکت می آید با شسته تا بقوام قیروطی در آید پس سرد کرده در ظرف  
چینی نگاهدارند و هر روز بمالند و بیکر این دو اینز حکمت از طبیب عضو خشک شده از غصه نازد  
بمداد است چند روز عضو خشک شده بهیبت اصلی در آید مغز تخم بیدار بجز کبچدر سبزه مساوی  
هر دو جدا گانه پار یک بسایند و چهار توم موم سفید را اول بگذارند تا بکسل روغن کبچدر بهیبت بود  
در آن اندازند هر گاه هر دو مخلوط شوند مغز بیدار بجز کبچدر سوخت در آن مخلوط کنند و نگاهدارند  
و هر روز بمالند کم و بیش چهار روز زیاد از آن تا شفقت روز بمرین تدایر مداد است نماید و  
غذا حریه مغز بادام و حریه آرد گندم و شیر گاو و شیر بز و نشاسته بشیر نخچه و نبات شیرین  
کرده و کله و پاچیه و گوشت پره و چونه مرغ و دراج و بامی تازه جوزند و با الجین باشیره مغز بادام  
و کبچدر آب نیز نافع است تمدد و این مرضی است که تشنج شود و عصب از هر دو جانب از  
طلف و قد ام یعنی پس و پیش از بیخت عضو تمدد راست می ماند و بهیچ جانبی میل و حرکت  
نمیکند که گویا تمدد و حرکت از دو تشنج است و کز از مخصوص تمددی را گویند که در چیز کردن واقع  
شده و بی الجاد در تمدد و کز از فقط فرق مومنی است که تمدد کردن را کز از گویند و سبب تمدد و کز از  
مانست که در سبب تشنج مذکور شد یعنی از رطوبات بلغمی عصب متمثل گردد پس در حول  
آن نقصان آید و در عرض میفزاید و علامت آن ظاهر است که میل و حرکت عضو مستعد با  
علاج و دوا و غذا و سایر تدابیر آن نیز بعینه چون علاج فالج و استرخاب عمل آرد و درین علت  
هم باد غسل نمایند اما اگر بجای آب سرد یا گرم ماء العسل یا عرق بادیان تا اقسام ایام  
منقیه دهند خلی مناسب است علی الخصوص اگر چه سرد ایام زمستان باشند  
و عشته مننی رسته بهتر از است یعنی لرزیدن و این مرضی است که از ضعف قوت محرکه  
یا از ضعف آله حرکت که عصب است عارض شود و سبب آن حرارت یا برودت  
خارجی باشد که عصب را متاثر می سازد و علامت آن وجود رسیدن آفت است و این  
موضع پس اگر سبب حرارت باشد مثل سوختن از آتش یا برودت و غیره علاجش اینست



که روغن گل و سفیدی میضه مرغ مساوی با هم مخلوط کرده در آن موضع بمالند و اگر سبب برودت باشد مشام صمد برودت و هوای سرد و غیره علاجش این است که در روغن بایونه نهند ری عاقده قرصا و فلفل سیاه با یک سوره بیاورند در روغن را بنگرم در آن موضع بمالند و اگر سبب این مریض سوء مزاج باد و بادی بود که عارض عصب گرد و علاج آن موافق علاج فالج و استرخا به عمل آید و جهت تداوی این در فالج گفته شد علی الترتیب بکار برند در عینه مشامخ و پیران را که عارض می شود اترا له آن دشوار تر است و بیشتر این مریض از کثرت خوردن شراب و بسیاری خوردن آب سرد کرده و فراط استعمال موصفات نیز حادث شود زیرا که ضعیف مزاج را نصرت این استیانی القور در عصب مزاج می کند حذر در آن مریضی است که حس حرکت اعضا ناقص یا باطل شود و سبب آن سده و مانع باشد که در عصب لاجع شود از خلط غلیظ و مانع نفاذ روح نفسانی گردد و بیشتر ماده که قوت حس از ازل و باطل کند بلغم است و علامت آن غلبه بلغم باشد علاج آن نیز موافق فالج و استرخا به عمل آید و علاج حذر در او از شیشمان یعنی کابض را گویند عاقر قرقاود و توله بره در آب سرد که تند ساینده گویا است گنجا دارند و بر روز بسره که سعی کرده بر عذر مطلق کنند حذر نوحا در آن مل شود احتمال ح و آن چنین اندام است پس اگر از انفقات در بعضی جسم اختلاج واقع شود و فی القور وضع شود علاج آن نیز در وقت دیگر در آنکه اوقات در ابر و لب با و چشم با در وی اختلاج واقع شود و معده تقوه و معده یعنی چیز دهند و بجز تقوه است و اختلاج تمام بدن مقدور است یا تند یا تسبیح باشد و اختلاج و عضلات شکم مقدور بلغم و لبا و مریخ و اختلاج زیر بر پیدا مقدره آماش و مجاب و نواحی سینه و اختلاج لب مقدور می باشد تداوی که ماده حقیقت اختلاج را تا تجامیل کند آب گرم که تنگ شود در آن انداخته شود و با شند در شیشه پر کرده یکسند نافع باشد اگر تمام اختلاج بجز تقوه در شست خوب بمانند پس از آن روغن بایونه که قوی عاقر قرقاود و جوز با یک ساینده در آن مخلوط کرده باشند بنگرم در روزی به نجات مالم نمایند زود تر نفع گانی بخشد و ماده اختلاج راجع است که سبب برودت غلیظ شده از مسامات خارج گردد و پس اگر ماده راجع قوی باشد با استعمال مسخات و ادوات که غلیظ شود و اگر استعمال مسخات و ادوات سود کند



شد با الف و ر و ب تنقیح بدن پر از اند پس از فاعده هتم این کتاب منبج و مسهل برنج بکشد و  
 در حسب دستور چهارده روز منبج داده مسهل دهند و بعد مسهل اول چهار روز دیگر منبج  
 داده مسهل دوم در همین طریق مسهل سوم بعد آرند و بعد مسهلات برای تقویت عضو مختل  
 بال که برشد مع زنت و غیره با استعمال دارند و صلی منبج در سرد رود و در روز گام و ترکه سدر  
 مع حسین مهله و مسکن دال مهله یعنی طلک و تار یکی است که هنگام بر فاستن بصفت را عارض گردد  
 و ماسد که مهباشد در بعض بر سقوط یعنی افتادگی که ساقط شود و گاه باشد افتادن معنی بزیرین بنده  
 و محسوس شدن نقل در سرد و طینن در پرد و گوش از لوازم این مرض است و گاه باشد که بعضی  
 راز و ال عقل نیز در آن حالت رود و بد معنی لغوی سدر بخیر است و در آنت که آدمی  
 خود را در اجلا استیبار که در نظر او است در دور دیگرش دانند و همه محسوسات بصری بها  
 گرفته پیدا رود در آن حالت نتواند که خود را ثابت و قائم دارد اگر البتاده است پیشیند  
 و اگر گشته است بر زمین میفتد و قلت و کثرت قیام این حالت در رحمت یا توقف که در دور  
 مفارقت محجب کی و پیشی سبب است و سرد رود و در چون حزمین شود علی الخصوص بر این  
 خوف است که در آخر صبح یا سکه عارض شود و سرد مقدمه و آراست و سبب کلی سرد  
 است که در بعض احساس نماید که بخالات از بدن متصاعد شده بدماغ رسد و بسبب بخالات  
 متصاعد و چشم تار یک شود و طینن در گوش لاحق بود و علامت آن ملادت حواس و بخیر  
 است و سبب کلی در آنت که از اخلاط خام ملغی که در دماغ یا معده یا دیگر اعضا باشد و  
 بخالات متصاعد شود بدماغ بجرکت دوری چون گرد باد و چون بدماغ رسد روح نفسانی مقابل  
 آن بجرکت دوری برآید پس روح با صره نیز حرکت دوری نماید موافقت روح نفسانی آنجیت  
 همه اشباهی عالم در نظر گرفته محسوس شود علاج آن تنقیح بدن است با استعمال  
 منبج و مسهل پس همه تدابیر آنچه در صواع بلغمی مذکور شده بعینه بعد آرند موافق آن اما  
 همیشه معمول این فقیر در علاج این مرض بدین طریق مستعمل بود که در آن مرض روزی چند  
 مسکات داده اگر از استعمال مسکات مرض زایل شده تنقیح ملغوی داشته و اگر مفید  
 نتواند بکم ضرورت به تنقیح پرداخته و بهترین مسکات در مرضی که از ده بلغم خام باشد تجربه



فقیرین است بادمان گل سرخ مخمصفر و فته اصل سوسیس مفسر گفته مکتبه قناتی بگوشت است  
و سرد کرده صبح و شام بخورند و اگر اندیشه تحریک نزله یا زجر نباشد و جوته سنگین سواد و غیره  
در آن اندازند و الا ضرر نیست و اگر علامات صفرا پیدا باشد و آن از تلخی دمان و خشکی و سردی  
و خشونت زبان و تبوع و غشیان و بسیاری عطش و قنات اشتها و آن در یامنت  
در نیجالت این تبرید مناسب است آلو بخارا استخوخه تخم کاسنی شربت نیلوفر یا نبات از آلو بخارا  
و تخم بایره برآزند و شربت نیلوفر یا آب سرد آینه بشیر یا انداخته بنوشانند یا فقط شربت نبات  
کنند و بشیره با انداخته بپزند و از اغذیه بخوره و اششیای بارده و اغتسال با آب سرد و  
خوردن آب سرد و بارده بلغمی و بر آمدن در آفتاب گرم و گشت در قرب نایتز و تند خوردن  
اششیای حاره در صفر ای محتر باشد و اگر مسکنات سودی بخشد پس با الف و در تنقیه بر دانه  
و علاج از منفع و مسهل موافق صدراع بلغمی بپزند و نزله زکام و نزله جمهره و الجبارین شقیق  
که رطوبات مفضول دماغی آنچه از راه الفث برآید آن را زکام گویند و آنچه از راه حنک به  
سوی اعطیق و صدر و ریه برز و آنرا نزله نامند و نسبت این علت با دماغ همچون نسبت سردی  
است با معده یعنی چنانکه در حرین و زب رطوبات مفضلی معده را قوت دافعه باسهال دفعه  
میکنند همچنین رطوبات مفضول دماغی را قوت دافعه از راه الفث و حنک مضرغ بسیار  
دورین حرین اصل علاج منفع ماده است یعنی اگر ماده بسیار گرم و رقیق باشد از منفع غلیظ  
کنند و اگر بسیار سرد و غلیظ باشد باستهال منفع رقیق کنند تا سهیل المخرجه ج کرده و در بلغم  
اخراج آن دشوار است و سبب حدوث نزله و زکام بر دو نوع است ساذجی و خارجی  
ساذجی آنکه بیزاده از اسباب داخلی یا خارجی عارض گردد و این هم بر دو گونه است  
یکی آنکه خوردن یا استنشام رواج اششیای حاره اتفاق افتد و حرارت آن رطوبات و نزله  
را بگذارد و آن رطوبات بسیار در آید و از اسباب خارجی بجز حرارت آفتاب گرم راه نزل  
و یا بقرب آتش تیز تا دیر گشت کردن است که از حرارت رطوبات دماغی بگذارد و نزل  
بسیار نماید علامت این قسم زکام و نزله سردی چشم و خارش و سوزش بینی است و اگر در حنک  
تپ آید حرارت تپ بر حرارت اول بیفزاید و زکام و نزله را از نزل کند علاج سردی



و شربت خشیاش بآب سرد نوش کنند و اگر قدری مغز تخم کدو و تخم خرفه را بشیر برآورده با  
شربت بآب میزند و در غبخت کنند زیند تر باشد و شربت نیلوفر یا شیر عینا یا شیر مغز تخم تر در نیز  
اوله و انس یا شیر دار لیمات و لیمات و دهنیات و حلویات و حوضات احقرار دارند و غذا اول  
موزک و عدس منقش و کدو و اسفناج و آجودان باشد و دوم آنکه برودت هوا بر سرد رسد و سر از کدو  
با انقال بآب سرد یا خوردن ماکولات سرد و تر اتفاق افتد و بدان سبب بعلت کثافت  
برودت مسامات نپوشند و بسبب تسدید مسام الجوزه مقصود به پدید آید از برودت دماغ  
منقبیل بر طویات شود و قوت دافعه آن رطوبات فضلیه بایزاده لطف و خشک مندفع سازد  
درین قسم نزله سردی چشم باشد ز سوزش مطلق و بینی و اگر درین است آب آید بسبب حرارت  
تپ کام و نزله زایل شود و اگر تپ نیاید علاج این است که در تخمین سرگوشند و عصابه بر سر  
ببندند از هوا سرد و اشیا سرد و تر بر بپزند و این اجزا جو شده بپوشند با پودر  
اصل السوس منقش اسطوخودوس موزین تخم کتان نبات بپوشانند و بپزند و در بعضی اجزای  
خوردن چانه که بغیر استخراج شیر باشد مفید می آید و بعضی را فرمی در نزله و ز کام  
که از اسباب مادی باشد بر چهار نوع است نوع اول صفراوی و علامات آن  
صداع است و سوزش دماغ چشم و گاه گاه اشک چشم آمدن بسیاری عیش در طویات  
سوزان از بینی بر آمدن علاج آن منصف مسهل است منصف گل بنفشه گل نیلوفر تخم خط خاوری  
عینا سیستان پودانه شیر مغز تخم کدو نبات و دانه بخیسانند و نیمه صبح و نیمه شام بسوزند  
تخم کدو دانه اقچه بپوشانند هر گاه در اعراض تحقیق رود و دانه را شرح معلوم شود مسهل و  
داین امر بعد سه چهار منصف حاصل آید مسهل گل بنفشه گل نیلوفر تخم خط خاوری عینا سیستان  
پودانه پودانه زرد بر وزن چرب کرده سنبله کی مغز فلو س ریش خطمی روغن بادام کلینند  
غذا اول موزک و برنج و یا کچمی و یا پودانه گندم ازین چیزها هر چه موافق مزاج باشد  
بکار برند و بعد یک مسهل یک یا دو منصف داده مسهل دوم دهند و بعد برین طریق مسهل سوم نیز  
بجعل آرند و بعد فراغ از مسهل دوسه روز شربت بنفشه و شربت نیلوفر یا شیر مغز تخم کدو  
بپوشند نوع دوم دوی و علامت آن سردی چشم و گرانی سر و کورت حواس



و قوم غنی نیا بدوزنه دهن شیرین و بوی بر از داغ آید و رطوبات که از بینی برآید اندکی مایل بسرخ  
باشد علاج آن نیز تنقیح است از آنچه که در صفاوی گفته شد اما بیدانه و شیر و مغز که در وضع  
بکار نبرد باقی همه او منصف بحال و برقرار دارند و بعد سه چنانچه منصف سهل بلایم و کاست استعمال  
نمایند و بعد سه اول یک یک روز منصف داده سه سه روز منصف و سوم و پنجم و بعد فراغ از سه سه  
دوسه روز این تریه دهند شربت منصفه عرق شنبه شیره غناب نوع سوم بلغمی علاج  
آن گرانی سراسر است و کندی حواس و رطوبت دهن و هر چه خوردند نشدند مزه آن هیچ نیامید  
و اثر در خواب و هنگام خوردن طعام زبان زبردندان درآید علاج منصفه بدن است منصف سه  
منصف با دیان اصل السوس مقشره یکدونه بخورند و مویز منصفه اسطوخودوس زودفاتم گتان  
نبات بچوشانند و صبح و شام بنوشانند و پس از ده یازده منصف سه سه و سه سه با دیان  
اسطوخودوس زودفاتم بخورند و مویز منصفه تخم گتان پرستا و شان پوست بلبله زرد پوست  
بلبله کابلی بلبله سیاه هر سه بر وزن چوب کرده ستارگی شیره مغز بادام شکر سرخ غذا اگر پت  
نباشند نان باریک در شور با مل کرده دهند و الاوال سونگ و یادلیه گندم و بعد سه سه اول  
سه روز منصف داده سه سه روز و هم برین طریق سه سه سوم دهند و بعد فراغ از سه سه با شربت زود  
با عرق با دیان دوسه روز استعمال نمایند نوع چهارم سو داوی و این نوع دو سه  
که حادث شود و نیز سه سو داوی بدتر از همه قسم است علاست آن احساس خشکی در هر دو  
چشم و ثقل سرد صلب و قره دهن چون چیز سوخته محسوس شدن و بوی دود در داغ آمدن  
علاج این قسم نیز منصف سه سه است اگر مرض ماوی باشد و اگر مرض ساوجی باشد فقط سه سه  
معدت تا کافی میشود پس از دفع است که حال نمایند اگر کیفیت حال آثار امتلا سه  
ماده معدوم شود بلا تامل علاج منصف سه سه کنند و اگر امتلا ماده ظاهر نشود پس تجدید علاج  
سعی کنند در رعایت این احوال درین مرض نیست بلکه در علاج هر مرض ضروری است  
یکبار تهیه هر نفس نزل سه سو داوی رجوع باین فقیر آورده بود چون حال او دریا تخم سبب آثار امتلا سه  
ماده نیافتیم گفتیم که روزی چند این تدبیر بعمل آرد مغز تخم کدو شش باشد مغز بادام شیرین مقشر  
ده دان شیر گاوی با آتار شکر سفید و قوطه از مغز تخم کدو و مغز بادام شیره بر آورده در شیر



بیشتر و شیر اجوش دهند و هنگام جوش شیر را از جوش حرکت میداده باشند تا شیر به مغزیات  
 بشین شده نسوزد و بعد دو سه جوش سرد کرده شکر انداخته نوشند در بعضی مذکور است که  
 عمل آورد و استعمال یک هفته از مرض نجات یاقوت و بحالت اعتدال ماده <sup>تنفیج مسهل آب</sup>  
 طریق دهند و تنفیج ترله سوداوی گل بنفشه گل نیلوفر اصل اسوس منقشره نیکو تر برگ گاوزبان  
 غناب سپستان لسیفنج شیر و مغز بادام نبات بچوشانند و حسب معمول دو وقت بنوشند  
 و بعد با نزد و تنفیج مسهل دهند مسهل گل بنفشه گل نیلوفر برگ گاوزبان غناب سپستان  
 لسیفنج پوست بلید کابلی بلید سیاه هر دو بر و عن چرب کرده سارگی شکر سرخ  
 شیر و مغز بادام بچون شجاع و بعد یک مسهل جیاد روز تنفیج و او مسهل دوم و هم برین  
 طریق مسهل سوم بعمل آرند و اگر ضرورت باشد مسهل چهارم نیز درین مکنند تا استیصال ماده  
 مرض بود احسن شود و بعد فراغ از سهامات علوی زود و همیشه مرغ و یا حریره مغز بادام بر آ  
 تقویت دماغ چند روز استعمال نمایند یاب و دوم و در علاج امراض چشم - مقدمه باب دوم  
 برطالبان حفظ صحت عین فرغ عین است اخرا از غبار و دمان و هوا که بسیار گرم و تیره  
 بسیار سرد و از کثرت مباشرت و شکر منقذ و خواب بر امتلا و از اثر به و اغذیه مغلظه و سخره  
 و غفقات و درات خطوط و قیقه بادمان و کتات آن خصوصاً بین العصر و المغرب و بجا سنج  
 دوام و کثرت فصد و حجات و فساد طعام در معده و شیر نظر کردن در اشیا سفید و سیا  
 و بر شیت خفتن که کثرت اینها اعمال منفرجه است و مانع است بچشم غوط زدن در آب  
 صاف و شیرین و کشا دل چشم اندرون آب و خوردن غذا های لطیف و معتدل که باعث  
 تولید خون صالح باشد و استعمال محل با حیر و اطریفات و معاجین که مقوی دماغ و معده باشند و  
 نظر کردن بر یاجین مطرا و باید که عند الضرورت در علاج چشم رجوع بطبیعیات آنند و در او  
 هر تا تجربه کار چشم ننهند و هر گاه مرضی در چشم لاحق شود در آغاز علاج او ویه سهل از محل  
 و مواد و طلا و شیان بعمل آرند اگر فایده نبخشند پس معلوم کنند که ماده از خاص و مانع یا از عضو  
 دیگر چون معده و امعاء مانع می آید و از دماغ بچشم انصباب می کند در بحالت فرور است که اولی  
 به تنقیح دماغ و معده سعی کنند تا که انصباب ماده از مبدأ بچشم موقوف شود پس از آن

در علاج امراض چشم



بعلت چشم منور شوند در چنان بر اشوب و دردناک دو امیل چشم رسانند بلکه در شیر زن با کلاب  
یا در آب یا چیزی دیگر که مناسب حال درین باشد تر کرده چشم رسانند و دوا می که حدت و تیرگی  
داشته باشند علی الاطلاق چشم نریزند عند الضرورت بدین سهولت چشم اندازند میان مزاج  
خاصه چشم واضح باد که مزاج خاص چشم گرم و تراست و چشمی که بدین مزاج نباشد مزاج خاصه  
ندارد و علامت گرمی مزاج چشم آنست که سرخی حرکت بود در گهای سرخ در چشم ظاهر نمایان  
بود و لمس چشم گرم و علامت سردی چشم همه بر خلاف آنست و نشان تری چشم این است که  
رمص ببار کند و اشک بسیار آید و چشمان بزرگ باشند و علامت چشم خشک آنست که کوچک  
باشند و اشک در رمص اصلا نبود و چشم بانفورفته باشد و لمس صلب و سخت محسوس شود و گرمی  
و تری چشم از رزق کمتر گرمی و تری دیگر رنگهاست لکن امراض نزول الما بیشتر در چشم سیاه  
عارض شود و در امراض ساذجی چشم تبدیل مزاج چشم کنند ببار و باس که ضد مزاج غریبه بود  
مثلاً اگر مرض از گرمی بود اشیا سرد مثل آب عنب الثعلب سنبه و یا آب برگ کاسنی و یا آب برگ  
تمر سندی و با کلاب و یا سفیده تخم مرغ استعمال نمایند و اگر حدوث مرض از سردی ساذجی بود  
ما سیران و زخمی و طفل و در طفل و در زرد چوب و مانند آن بکار برند و اگر مرض بسبب تری  
عارض شده توتیا و قلیما و نقره و طلا و مس و مانند آن بکار برند و اگر سبب مرن خشکی باشد  
بتدابیر آن شیر زن و شیر مرغ را دام و سفیده تخم مرغ و لبن اسپغولی بکار برند و آنچه باد  
که در سعال چشم رعایت این چند امر فروری است یکم آنکه اشربه و اغذیه سبک تر و سبک  
و از اغذیه ناگوار و سبک قطعاً احتیاط بلیغ نمایند دوم آنکه اگر دماغ یا معده متلی باشد  
اول تنقیه آن نمایند بصفیح و سهل سوم آنکه اگر از آثار علامات غلبه خون ثابت شود در آن  
حالت براس اخراج خون بر صدغین و پس سر اندک فودتر از نقره که آن عبارت  
از منفاک کردن است تعلیق علق نمایند یا رگ قیفاک یا رگ پیشانی کشایند چهارم آنکه  
ماده دماغی را از راه الف فرد کنند با استعمال عطوسات و قطورات و الف و این  
استان ترین راه است بر جذب ماده دماغی که بر عین انصاف نماید اما استعمال عطوسات  
دیگر در آن وقت باید که از تنقیه دماغ و معده فارغ شده باشند زیرا که ماده از معده بدماغ



می آید و از دماغ چشم می ریزد و بجز تنقیه بجهت جذب ماده بقیه قلیله دماغ استعمال عطوسات قوتور  
 خلی اولوا و النسب است و مفید تر باشد براسه استعمال بقیه ماده نیمه آنکه پاشیای ربع  
 یعنی تا تک ازنده ماده چشم را که در نفس چشم ممکن باشد فرو کشند و در استعمال مد ساعت نیز شرط است  
 که اول از تنقیه فارغ شود و اگر بغیر تنقیه بعمل آید هیچ نفع بخشند زیرا که هر قدر ماده با استعمال در معا  
 مد ساعت خارج شود همانقدر یا زیاده از آن از دماغ فرو ریزد و در چشم ممکن گیرد و این جهت تنقیه  
 مقدم تر است چشم آنکه اگر فروت باشد رگ ماطق یعنی گوشه چشم پیشانی اما برای هر دو چشم  
 کار فضا و دانا و هوشیار باید چشم آنکه علاج تفرق اتصال یعنی زخم و جراحت چشم با او با سه  
 کند که تری کمتر کند و خشکی زیاده نیارد و دماغ و سوزانند تا باشد و براسه این کار این ادویه  
 خلی مناسب تر است سرد و زعفران و توتیا و اسپندانج و ساقی عری و صندل و هر دو که تری  
 کمتر کند و در خشکی نیفراید و سوزاننده نباشد چشم را قوت دهد و هر عضو که قوت باید مرض را قبول  
 کند چشم آنکه در علاج امراض چشم اول تحقیق این معنی نمایند که ماده که در چشم می آید از بیرون  
 تحت می آید یا از درون تحت آنچه از بیرون تحت آید علامت آن سرخی چشم و ردی است  
 و گوی سر و پیشانی و امتلاای رگماهی سرد و نجات تدبیر مناسب این است که یک  
 از رگماهی سر کشانید خواه قیضال خواه رگ پیشانی و این فیقر در بعضی اوقات که فروت  
 شدید بقصد دانسته ام یکشادون رگ پیشانی کرده که آنرا در مرض رسیده نسبت  
 قیضال سر ربع النقع تجرب کرده ام و با تعلیق معلق نماید بر صدغین و اندک فرو ترا ز نفقه  
 یعنی مغاک کردن و نزد این فیقر قصد بهتر از علق است بعلت آنکه در فضا اختیار حاصل  
 است که هرگاه بند کشانید خون بند شود و در تعلیق معلق اکثر مشاهده کرده که بعد جدا شدن  
 علق تا در این قدر خون فاعل چای شده که باعث حیرت و موجب ضعف ریض گردیده و گاه باشد که هم  
 علق نخیزد و در یکم کند و ریض از آن تکامیست مایه گردد و بعد نظر انیمه قبلیج این فیقر قصد را از عمل  
 علق نیز آسان تر سیدانما اگر ریضی با نفع باشد که حکم فیقر در و انبوه او را بنجر تعلیق معلق چاره نیست  
 از درون تحت آید علامت آن و غده بینی و خارج چشم و بینی و عطرسایر آمدن علاج آن تنقیه دماغ است  
 بقصد اسهال معلوم باد که اگر بجلن جرتند با بیروان عمل آید و با وصف اک رمد اعلی نشود از تداوم علاج



با صواب دست بردار نشوند و سرشته امید بهی منقطع نسازند چه ممکن است که ماده سخت غلیظ باشند  
 پس سستی بایک آن ماده لطیف شود و تکمیل پذیرد مرض رمد در عبارت است از رمد طبقه ملخمه  
 و حقیقی همین است و سرخی چشمه ملا و هم را که بسبب حرارت آفتاب و غبار و دهان عارض شود  
 مجازاً رمد گویند بیان طبقات چشم درسخ علم الابدان در شرح عین شرح کاتی مذکور شده  
 و در اینجا نیز اندک در کیفیت این طبقه مذکور میشود واضح باد که طبقه ملخمه حجابی است صلب  
 غلیظ البروم مختلط بعضی از که مقدر المتحرک میدارند و طبقه مذکور بگوشت سپید و چرب متمسک  
 است و از شناختی غشای صلب که بالاسه تحف در زیر پوست سر و واقع است ناشی شده  
 و در چشم آمده سطح کشته جدا جزای چشم را پوشید و مگر قریب را که گرد و آن لحام پذیرفت  
 لغت آنرا رمد گویند و بعضی از اطباء معتقدین بر آن اعتقاد دارند که طبقه مذکور از غشای  
 صلب که داخل تحف است ناشی شده باشد لال آنکه اکثر اوقات رمد شدیدی مسخر میشود با اختلاط عقل  
 و چربان و این دلیل قوی است بر ناشی شدن طبقه مذکور از غشای صلب که داخل تحف متصل  
 بدماغ است و امراض که درین طبقه ماض میگردد و بعضی از آن که کثیراً نوقوع است در اینجا مذکور  
 میشود و علاج آن نجایط که این فقیر همیشه بعمل آورده مسطور می نماید در مرض رمد مناسب است  
 که از شروع تا سه روز هیچ دوادر چشم نیندازند که این زمانه اندک است مرض است اما این چینی  
 بعمل آید که اگر چشم را از گرد و غبار هوا سرد و گرم و از تپ آفتاب و حرارت آتش و از  
 استعمال آب سرد و بر چشم محافظت نمایند دوم آنکه جامه باریک گنجه در زرد چوب رنگ کرده  
 نزد خود موجود دارند و آنرا شکر و روغن درص از چشم از آن پاک کنند که آن چشم مرده را  
 نافع است سوم آنکه اگر گوشت و شیر و اقسام اشیا که تیز و تند و مومضات و مباحثت و ریاضت  
 و اعتسالی احتیاط نمایند چهارم آنکه اگر آشوب در هر دو چشم باشد از قرات و کتات قطعاً  
 اقتضای دارند و اگر آشوب و یک چشم باشد و قرات و کتات فردری بود بر چشم با وقت ریاضت  
 نیندازد و حجاب اندازند و از چشم صحیح کار گیرند و اگر با این سه روز که از او علاج منع کرده و در  
 یازده روز چشم شدت کند که طاقک غلیظ و صبر نماند و اضطراب و اضطراب روع و دهر در آن  
 حالت تدبیر مناسب این است که بر آن تسکین درود و تلوک بود که دو آنهدی است و معروف به



چشمانی بود و است بار یک سخن کرده بر ابروان میده آمیزند و قدر سه روز و غن کا و در آن آمیخته بایب  
بسرشدند و دو غلوه سازند و بر سفال نوک خوب گرم کرده یا شنبه غلوه را نه بند هرگاه و اندک گرم شود  
بر چشم درونک تکمیل کنند اما غلوه را چند آن گرم نکنند که مریض را ناگوار آید و بعد تکمیل غلوه را در آن  
کرده بر چشم درونک نهند و ز فاده بالای آن نماده از رباطه بنیدند انتشار الله تعالی بعد این عمل  
در در استیکین تمام حاصل آید و بعد سه روز بجلج مشغول شوند اول تخمبص و تحقیق باوه مرض  
نمانند که از اخلاط اربعه کرم غلط و یا فقط ریج سبب مرض شده و آن از آثار و علامات توان  
در یافت علامت رمد مادی و موسی آنست که چشم بسیار متورم و سرخ و متمد و منتفخ بود  
و چوک بسیار آید و در کما متلی باشند و در صدغین ضربان بود علامت شایسته غناب گل سرخ  
مندی گل بنفشه گل نیلوفر نیات نجیسانند یا بجز شامند هر چه مناسب دانند و صبح و شام  
بپوشانند و غذا و ال منوگ دندان گندم و بعد سه منفع مسهل دهند مسهل شایسته غناب  
گل سرخ مندی گل بنفشه گل نیلوفر پوست بلیله زرد در روغن چرب کرده یا گل بنفشه مندی  
روغن بادام تیار کنند و بنوشانند و بعد یک مسهل دو روز منفع داده مسهل دوم و هم برین طریق  
مسهل سوم بعمل آرند و از روز یک منفع شروع کنند وقت شب هنگام خواب چهار ماشه حب بلیله یا  
یکم مبداده باشند و روزیکه مسهل دهند و در آن شب نه ماشه استعمال نمایند و در ایام منفع  
غذایان باریک در دال منوگ حل کرده و بر روز مسهل بلیله گندم و اگر کچتری دال منوگ دال  
منوگ و برنج موافق فرخ باشد انیم مناسب است صفت حب بلیله پوست بلیله زرد  
پوست بلیله کابلی بلیله سیاه پوست بلیله آبله گل سرخ سیاه کی دو اها کوفته بخیه یک توله  
روغن بادام یار و فن کا و آمیخته بایب سرشته حب مقدار ماش بندند و نگاهدارند در ایام منفع  
وقت شب هنگام خواب چهار ماشه و روزیکه مسهل شود در آن شب نه ماشه استعمال نمایند  
و بخوابند رمد مادی صغری و موسی علامتش آنست که درم و ارتفاع و تمد و حرمت و مرض  
وسیلان اشک نسبت بر موسی کمتر باشد اما در جمع و القاب و شمس بیشتر از د موسی باشد  
علاج رمد مادی صغری بعد موافق رمد مادی و موسی است از منفع مسهل و غذا و دیگر تدابیر  
پند در رمد مادی که در شده همچنان بعمل آرند علاج رمد مادی و رمد مادی در رمد مادی



پنج حاجت منفع مسهل نیست و دوا سے منعی یعنی استعمال زرد و بطور و طلا و صفا و شیان باندردن  
 یا بیرون چشم کفایت میکند و علامات ردحار سازجی همان است که در ردحار مادی مذکور شد  
 و فراق در میان جمیع امراض مادی و سازجی در قوت و ضعف است که امراض مادی نسبت  
 سازجی قوی تر و بیشتر تفتیده ماده زراعی نمی شود و سازجی به نسبت آن ضعیف تر و حاجت بنیقینه  
 ندارد فقط تعدیل فراج عضو با استعمال دوا سے منعی کافی میباشد ضمناً برای ردحار  
 سازجی <sup>اصطفا</sup> حقیقی یعنی رسوت اتقا قیاضیدال شرح افیون زعفران آب سائیده یا در عرق  
 برگ مکوی سیرجی کرده نیگرم گرداگرد چشم نهاد کنند در روز سه و چهار بار و آب سرد هرگز  
 چشم زبانه از آب گرم و فو کنند و در شب بشویند دیگر برای ازاله شرحی و درم  
 و در چشم رسوت چکری سفید برگ نورسته نیب هر سه مساوی در عرق مکوی سیرجی سائیده  
 نیگرم حوالی چشم طلا کنند در روز سه چهار بار بعمل آزند دیگر طلا برای ردحار درم چشم  
 به نشاند و در چشم رساکن گرداند <sup>اصطفا</sup> حقیقی گل ارمنی افیون زعفران آب سائیده نیگرم  
 بر یک با زیر و بالا سه چشم طلا کنند در روز سه بدعات دیگر برای ردحار رسوت گل ارمنی  
 افیون در عرق مکوی سیرجی کرده نیگرم بر یک با زیر و بالا سه چشم طلا کنند و قبل ازین  
 نوشته ام که استعمال دوا در چشم هر دو بعد سه روز از حدوث مرض باید و قبل از آن منسوع اما  
 در مادی هرگاه خوانند منفع شروع کنند و دوا موضعی مثل صفا و طلا و غیره قبل از تفتیده  
 بعمل نیارند و معلوم باد که حقیقی در ردحار دوا سے سریع الاثر است و در مقامی که بیجی از  
 دوا مذکور شد بیسر نیاید در آنجا علاج ردحار سازجی فقط از برگ انار یا برگ ترنندی یا  
 برگ مکوی سیرجی یا برگ پیاسه سفید گل که در ویرانه های رودی توان کرد یعنی از برگ گما سے مذکور  
 هرگز انجو ایندو بیایند بگریزند و اندک آب انداخته بگویند و بار یک کوفته شیر آن بکشند و بر آن  
 نهند که اندک عینط شود پس بر یک با چشم طلا کنند و اگر اندک افیون بیسر آید و در آن  
 حل کنند بر آن کین در و نوی تر شود و الا بغیر افیون نیز کار وانی توان کرد و اگر رسوت هم  
 بیسر شود و در آن محکم کنند و لا تر باشد دیگر آن لوی بر آید گرم و سرد و در  
 چشم از هر قسم که باشد خیار نافع است بود چه چکری در سنگ زرد چوب زیره سفید



ایون قلع سیاه نیل و تخم بجا و او کوفته در جامه بار یک گند لسته در آب گوگنار تر و در اندوز زمان آب  
 آن چوبی را از آب بردارند و چشم بگردانند اما اثر دوا باندرون و بیرون چشم برسد دیگر از چوب  
 دره چکری هر یک ششماشته نقل کلان دو عدد و برگ ترهنده کوفته بکتوله و اوهار ابله  
 لسته در آب تازه تر کنند و در چشم بگردانند و دیگر سفیده جسته بکتوله زیات سفید یک ماشه نیلا  
 تخم تخم یک سرخ باب سائیده حب لسته نگاهدارند و باب سخی کرده در چشم کشند سرخی دور و چشم  
 را ازل شود و ملغمه علاتش است که ارتفاع نقل لسته باشد و چرخ و اشک بسیار آید  
 و حالت خواب سرد و یک با چشم با هم ملتهق شوند و سرخی به نسبت دمود و صفراوی کمتر باشد  
 اگر در یابند که معده و دماغ مریض از ماده متلی است منفع و مسهل داده تیفه ملغم نماید منفع با دوان  
 اسطوخودوس تخم خطمی اصل السوسین مقشور نیکو کوفته تخم معصفر کوفته پوست بیدار بنج مویز  
 مقشور شکر سرخ ده دوازده روز منفع داده مسهل دهند مسهل با دوان اسطوخودوس  
 تخم خطمی تخم معصفر کوفته پوست بنج بیدار بنج مویز مقشور پوست بلبله کالی بلبله  
 هر سه بروغن چرب کرده سیارگی شکر سرخ حب زایج حب اخرباب یگر مملع کنند و چ  
 دهند و بعد سه یا چهار مسهل چون در یابند که تیفه بوجه احسن شده منفع مسهل موقوف کنند اگر  
 باکل زائل شده باشد هیچ حاجت علاج دیگر نیست و اگر خیری ظل آن باقی مانده باشد پس  
 آنچه در مدسه و ساج نذکر شده بعمل آرند علان هر مدسه و سازجی گیر و زیره سفید  
 زرد چوب زنجبیل ایون دوا بار در طرف آهن افرسته آهن آب انداخته عمل کنند پس  
 بروانته در طرف چینی نگاهدارند و قدری از آن بگیرند و باب رقیق کرده بیکرم گرد چشم  
 طلا کنند در روز سه چهار بار بفضله تعالی و سه چهار روز زائل شود و در مدما و ک  
 بلغمی اگر لجه تیفه اندکے ظل رمد یا بیمانده باشد باستمال این دوا بدو سه روز زائل شود  
 دیگر برای دور چشم از قسم کم که باشد سفید است زیره سفید لوده چکری سفید بره  
 سوزن باریک کوفته در نغز گیو آینه پونلی سازند و هر ساعت پونلی را چشم بگردانند لفع  
 کامل بخشد و دیگر برای رمد سر و سازجی برگ کتائی قدری آب انداخته باریک بایند  
 و عصاره آن گرفته بیکرم گرد چشم بیکرم ماسه زیر و بالا طلا کنند بفضله آبی بدو سه روز زائل شود



دیگر برای رمد سرد و پیکری بریان زرد چوب رسوت امیون قر لعل دو ابار در ظرف آهن  
 بدسته آهن قدری آب نداخته خوب سق کنند پس برداشته در ظرف چینی نگاهدارند و قدری از آن  
 گرفته بچند قطره آب رفیق کرده بگیریم بالا چشم ملا کنند بیدار چشم از حالت پاک شود دیگر  
 خوشه بیملان یعنی بعلی بول خشک باشد یا نزع تخم با یک ساییده پوئی بندند در آب  
 حلایخ پوست بیلله کالی تر کرده زمان زمان باندرون و بیرون چشم بگردانند و دیگر زیره سفید  
 بنامه توتقال نصف زیره برپاره جامه کهنه فرش کنند و نیلا توتقال که یک قرص باشد زیره با  
 نبود یا لای زیره بگذارند و بالای نیلا توتقال نصف زیره دیگر نمانده پوئی البته ساعتی در آب  
 تر کنند پس از آب برداشته بالای چشم بگردانند بطریقیکه اندک رطوبت در ابادنرون چشم  
 نیز در سرد رسودادی داین نوع را در دایس نیز گویند و علامتش آنست که خشک چشم  
 و گران و سیاه رنگ بود و غلش کند و زمان مرض بطول کشد و لپک چشم سرخ گردد و باشد که بطریق  
 مذرت در کمتر نیز حیرت پیدا آید و یاری سودای اکثر صداع یاری باشد علی الخصوص اگر مزاج  
 مریض سودادی بود و خشکی در دماغش بود و علاج بهر ترتیب و مانع اغذیه مرطوبه که در این  
 ذکر یافته دهند و مار الشبیر اکثر بنوشانند و بنفشه و نیلوز و تخم خطمی و تخم کدو و جو مقشور یک  
 سبب آب بچوشانند و بر مقدم سر نیزند و موخر بر آن محفوظ دارند و چند روز متواتر عمل آنرا  
 و همیشه از آب بگیریم غسل کنند و گل یا بونه و گل بنفشه و تخم کتان آب ساییده و قدری  
 روغن نیلوز در آن شامل کرده بر یک باسه چشم نهاد سازند و در روز دو سه بار لعاب بهمان  
 در چشم چکانند هر روز دو سه بار شیان و یار چون در چشم کشند و درین قسم رند که ترتیب  
 کما نبیخی حاصل نشود هرگز مبادرت به تیغه ماده نمایند و عالی که مریض حاجت تیغه داشته باشد  
 زیرا که ماده چشمی پوست مستغرق خواهد شد و سهل موجب فرید بین و جفاف خواهد شد و  
 اگر عند الضرورت بعد ترتیب کامل ننمود تیغه شوند پس آنچه از منقح و سهل در نزد سودادی  
 گفته شد بوجب آن عمل آید صفت شیان و یار چون سفید اج از نیرا قلیمیا و نقره هر یک  
 دو درم امیون و کیترا و نسا ستمه از هر یک یک درم و نیم عفران نیرم جملا و دیر را کوفته نیمه باب  
 شسته شیان سازند و آب حل کرده صبح و شام در چشم کشند در مدتی علامتش آنست که فقط



نزدیکی کشیدگی در چشم پیدا شده و رو کند و گران و اشک در عرض و سرخی میج باشد علاج جابون و  
اکلیل الملک مرزنجوش یعنی دو نذرده بچو شامند و آب آن چشم نیز در روز سه چهار بار و از  
سبوس گندم و جادرس نیکو فته پو ملی سازند و گرم کرده بر چشم تمکید کنند و روزی چندین تداوم که  
نذور شدید اومت نمایند تاریخ قلیل شود و مدحجاری و نومی است از زرد که آنرا در مجاری و  
تیر گویند این قسم رمد از اسباب خارجی چون ملاقات قمار و دخان و آب آفتاب نگرستین  
بچرخ یا حقه تابان باشد حادث شود و درین قسم رمد سرخی قلیل باشد و اندکی سوزش در چشم بود و گاه  
گاه اشک روان شود و علاج اول اسباب مرض را ترک کنند پس شیاف ابیض در چشم کشند  
صفت شیاف ابیض نشاسته یک درم سفیده از زیر صمغ عربی گتیرا هر یک سه درم با آب  
استقون یا سفیده بقیه مرغ سرشته شیاف سازند و در چشم کشند و فصل در تطفه چشم ظاهر  
و سکون فانیبارسی ناخونه گویند و آن زیادتی است که بر ملغمه پیدا آید و اکثر از موق که که جانب  
بینی است ابتدا میکند و گاهی از جانب موق اصغر که جانب گوش است یا از هر دو جانب آغاز  
کند علاج آن استعمال شیافات ماده است و مداومت و مواظبت آن اما در علاج این  
مرض آنچه عمل خاص این فیه است بگذارش می آید صاحب بین مرض را باید که بیچگاه بآید هر دو  
فصل نکند و از اقسام ترشی با و از است و شیر بر پینه نماید و چند عدد و از فلفل طویل را بر  
سوی کنند که خشونت و درستی آن زایل شود و مثل میل ماف و المس گرد پس در حسیب خود  
نگاه دارند و اکثر اوقات آن میل را در چشم کشند مداومت و مواظبت چند مدت تفره نائل شود  
و صاحب عشا یعنی شب کوری را نیز نفع کافی بخشند و صاحب سبل رطوبت را نیز نفع و بهر اما  
مدامت در عمل و پریناز موصوفات فرور است و دیگر کند را با گلاب یا آب سائیده در چشم  
چینی نگاه دارند و صبح و شام در چشم کشند و دیگر از نمک لاهوری بصنعت و دستکاری میل سازند  
و همیشه در چشم کشند و چند مدت تفره غیظ را نیست و نابود و زایل گرداند که هیچ اثر آن نماند  
و معده داین علتی است که همیشه چشم تر باشد و اشک از چشم روان بود علاج قدری  
کوکنار را در ظرف چینی با سفال در آب تر دارند و بلبله کابلی را چند قطره آب کوکنار برنگ  
انداخته مثل مندل سخی نمایند تا پوست بلبله مع خسته آن فرسوده شود پس با گشت



بر داشته بر یک با زیره بالا چشم طلا کنند در روز سه چهار بار با استعمال یک نغفه و مو که زائل  
 شود و دیگر سنگ ببری و پوست بلیله رو هر یک دو درم صبر و فلفل گروهر یک پنجه درم با یک ساییده  
 از مین در چشم کشند و دیگر چاکسور ایلوئی سینه با زبل خرکه تازه باشد جوش و نهند پس پوئی را  
 بر آورده چاکسور که پوست آن نرم شده باشد منقش کنند و با قاق خشک سازند پس  
 بگیرند کیوله از چاکسوی مد برد ما میران ششما شده و نیات سفید ششما شده با یک ساییده  
 در چشم کشند میان و این مرضی است که بر سیاهی چشم سفیدی ظاهر شود -  
 و اکثر اوقات بمرض رسد شدید نیز لعبت بند داشتن چشم و ششما شدن ماده این مرض  
 علاج شود علاج سفیده حبت ششما شده فلفل دراز و عدد گل چراغ و ماشه برگ تم  
 توخیز نیب یک ماشه جماد و پیرا در ظرف حبت یا ظرف چوب از خرمره کلان سخن کنند تا مثل  
 گسل شود پس آن گل را در روز و شب چند بار چشم کشند و در حیات بچکان از انگشت استعمال  
 نمایند به دست چند روز سپیدی زائل شود و دیگر پاه یک سرخ نبدا توخا یک سرخ هر دو  
 با یک ساییده در یک توله شمد خالص آمیخته نگاه دارند و هر روز دوسه بار بمیل در چشم کشند در یک هفته  
 چشم روشن شود و دیگر زید الیو بقیه کف دریا و نمک سنگ آب بسایند و چند قطره در چشم اندازند  
 در چند روز بیاض زائل شود و دیگر سپیدی و گل چشم هر دو را میفید است نیات سفید  
 سنگ ببری نیلا توخا بریان کرده بچنگری دار فلفل جماد مساوی کوفته بخیمه نگاه دارند  
 و چشم کشند و دیگر نافع احوال مذکور از گل با سیمین یعنی جمیلی فزونی با نیغ و ندی را  
 دور کنند و با هموزن نبات بقدری آب سخن کرده جب بندد و جب را با آب سخن کرده در چشم  
 کشند در روزی دوسه بار بمیل آرند در چند روز سپیدی و گل زائل شود و وای عجیب  
 که جاله و چوله و کدورت بصارت را دور کند و چشم را روشن سازد از اسرار  
 اطبا است پنج اونس کنار آب لیمون ساییده در چشم کشند عشا و آنرا بقاری سی  
 مشکبوری گویند علاج آن بگیرند جگر گوسفند و آن را بر آتش نهند و هر گاه رطوبت از آن  
 بر آید آغشته بگیرند پس قدری دار فلفل و بادیان را با آن رطوبت آغشته و جگر سخن کنند هر گاه  
 رطوبت دوا خشک شود سخن کرده نگاه دارند و چشم کشند بدوسه روز علت زائل شود و دیگر



عرق سیاه سفید و اگر بجم زرد عرق پیاز سرخ و هند مساوی با هم بر هم زده نگاهدارند و در چشم  
 کشند و دیگر ایضا فلفل و دار فلفل کبیله مساوی با یک ساییده و در چشم کشند و دیگر فلفل بخیل  
 بلیله سیاه با یک کوفته در چشم کشند علاج تشکیوری یک عدد دار فلفل را بجگر کوفته خلاصه  
 بر سر آتش گذارند تا که رطوبت جگر در آن جذب شود پس فلفل را با یک سوده و دو سه روز  
 در چشم کشند تشکیوری زایل شود و دیگر علاج تشکیوری سیاهی اندرون آب سنیغیه را که حکم  
 بر آن می نشاند چند روز چشم کشند تشکیوری زایل شود چه یعنی روز کوری حساب  
 عشا که مذکور شد در روز میند و در شب هیچ نه بنید و صاحب جهر را در روز پنج چیز نظر نیاید در  
 هر چیز به بنید سبب آن قلت روح با هر یارقت آن بود علاج برای ترطیب و ماغ آب  
 بکرم غسل کنند حریره مغز بادام و تخم شمشاد خوردند در وقت بادام بر سر مالند و بر است تغلیظ خون سپهر  
 و کل پاچه و دال ماش مقشتر با جلیبی در شیر مالیده و امری که بصورت جلیبی از آرد ماش بیسازند  
 امثال نمایند و برود چشم کشند صفت برود و حصرم جرب بین و بیاضی و دو  
 و سلاق و سیل و ظفر و زانابع باشد تو تیا که کرانی مفسول ده درم پوست بلیله زرد در جیبیل  
 زرد چوب از هر یک پنج درم دار فلفل ما میران از هر یک سه درم نمک مندی یک درم کوفته  
 بچینه در آب غوره یعنی انگور خام پیورند و در سایه خشک کنند و دیگر با یک ساییده و امثال  
 نماید چند روز سیل مرضی است که رگها چشم سرخ و متعده شود و تیرد هیچ چشم بخار و پس  
 اگر اشک سیلان کند و چشم و پلک تر باشد سیل طب گویند دار رطوبت در چشم نیاید سیل  
 یا بس گویند علاج اگر مناسب و مصلحت دانند اول فصد قیغال و یا قطره پیشانی  
 کشایند و بعد از آن شیاف دینار چون در چشم کشند و مدت آن نمایند و این شیاف  
 سیل رقیق رطب یا بس هر دو زانابع است اما در سیل یا بس اکثر غسل آب نیگرم کنند یا ترطیب  
 حاصل شود چشم را صفت شیاف دینار چون زرد چوب شاوینج مفسول سحر خطی  
 شیاف مایه مساوی الوزن بگیرند و کوفته بچینه آب باران رشته شیاف سازند  
 و چون این شیاف زرد رنگ زرد سرخ است لهذا صفت این دینار گون کرده اند اهل عرب  
 کاف را بجم تازی بدل کرده دینار گون را دینار چون گویند مسمول محاده اهل عرب است



که گان را بچشم بدل میکنند و اگر بل رطب ایس یا غلیظ باشد شیاف احمر را در چشم کشند صحت  
آن شاد و چغندر منقول شده در صبح و شبی بچشم رسد مس سوخته در ناز سوخته هر یک دو درم افیون صبر  
سقونجی هر یک نیم درم زنگار دو درم زعفران و در هر یک یک نیم دانگ کوفته نیمه شیاف سازند  
و آنجا که یا سبل رسد گرم پیدا آمد هیچ دو درم سرد یا گرم استعمال نمایند فقط زده بقیضه مرغ بر ملک  
چشم نما کنند که سبلی در بند دورا میفند است شعر منقلب شعر منقلب است که بمقام  
قره موی رود و سر آن موی بطرف مقله چشم منقلب باشد پس چون چشم حرکت کند سر موی  
بچشم بخالد و اشک بر آید تدریجاً آن است که موی مذکور را بر کنند و هر گاه دیگر بار بر دید باز  
بر کنند و اگر خواهند که دیگر بار زودید بعد بر کنند موی مذکور خون ساس که آن را فله سی شمشک  
و بنیدی کفصل گویند در آن موضع بالند بدفعات این عمل را اگر کنند یعنی هر گاه موی بر دید  
بر کنند و خون شب گز در آن موضع بالند امید است که تیک را عمل موی دیگر باز زودید بکلیف  
رفع شود نزول الماروان عبارت است از طوطی که از دماغ در عقبه نمیبهریزد و مانع بصارت  
شود در ابتدا علاج آن نیست که تخم نمل محلی را با یک کوفته هر دو درم چند بار بمیل چشم کشند  
چند مدت بر آن مداومت نمایند دیگر رنگ قنقارش را که بنیدی بسجخالو گویند با قناب خشک کنند  
و بالنها صفت آن تنها کوفته کوفته بخیه قند سیاه انداخته احسب دستور معمولی تیار کنند و در روز  
و شب آن تنها کور بکشند که دو دان بدماغ میرسانند باشد بفضله الی امید است  
که اگر در ابتدای مرض این سرد عمل بجا آرد و از اقسام حموضات و لبنیات پرهیز دارند و چند  
مدت آب زائل شود و چشم روشن گردد و اگر ازین تدریجی بطور زرسد پس بعد سه سال تدریجاً  
فوج کنند اما مقتضای عقل نیست که درین مدت سه سال معطل و بی علاج باشند و بجز آن  
علاج تنها میرسد و عمده اوقات ضایع نکنند و شیاف حرارت نیز درین مرض نافع است اما  
همپاشدن بهر جزای آن مثل مراره باز و مراره پلنگ و مراره اتمی خیلی صعب و دشوار است  
غرب و این مرضی است که در گوشه چشم که جانب بینی است ماصور افتد در بیم از آن جاری  
باشد و هر گاه بسببی درین ماصور نهد شود و درم دور و پیدا کند پس مایش یعنی از دورا  
جنانید و لعاب آن بر آن نهند بدفعات این عمل کنند و درم سر کنند و دیگر تخم مرود قدر سه



عقوان یا شیر خربساید و برفعات بران گذارند تا مگر کند و رییم جاری شود پس رییم و چرک را پاک  
 کرده و در ای مفصل الذیل بقتیله آلوده اندرون ناصور نهند در چند روز به شود و در ساعت  
 صبح کند کلنار از دوت دم الاخوین سه مرتبه شب بیانی از سر یک یک درم زنگاره و ابار ابار یک سائیده  
 بخواب شیان سازند و شیان را باندک گلاب تمق کرده بقتیله راه داتر کنند و در ناصور نهند و چند  
 روز به شود و چند انداز اندرون ناصور پر شود فیتکه اکثر کنند چون برابر جلد شود فیتکه موقوف  
 کنند و در ابر پاره جامه طلا کرده بزخم چسبیا نهند تا آنکه زخم خشک شود هر روز لیس آرد سلق و آن  
 مرغی است که بیک چشم سیل و سرخ شود علی الخصوص کناره بیک بینی سطر شود و ترکگان چشم  
 برینند و سبب آن ماده صاف باشد اکثر بعد از زده حادث شود علامت مغز با دام شیرین  
 در شیر زن سائیده بجانند و بیکر امجود و سفیدی بیفته مرغ سائیده بعمل آرد در روز  
 برفعات عمل نمایند و بیکر در شیر برگ و معتوره و شیر برگ بکنند که بکناره آب می رود جامه  
 باریک کنند را چند بار تر و خشک کنند پس فیتکه ساخته باروغن گادروشن کنند و دوده آن  
 بگیرند و بعمل آرد بفضله تعالی بود امت چند روز نفع بین حاصل شود و از آن مرض گردد اگر  
 حاجت و امتداد ل رگ پیشانی کشاید و خون بقدر فورت گیرند و یا منج و سسل از فائده بتم  
 این کتاب مناسب فطاد و عتیقه ماده نمایند و بعد از آن دوا و مویضیه با استعمال و آرد  
 و بیکر برگ سرس را قدری آینه بگویند تا نرم شود پس افشوده عرق آن بگیرند و از نپیه کهنه  
 با سطر ساخته در آن عرق سه روز تر دارند پس در آفتاب خشک کنند و باروغن کچد روشن  
 کرده دوده آن بگیرند و آن دوده را در جامه باریک بسته در سیو پر آب یک هفته آویزان  
 دارند برای تغل و گرانی سنگی باقی تعبیه کنند تا بولوی دوده در آب غرق باشد بعد یک هفته  
 بیرون آرد و دوده را در در یکی نگاه دارند و هر روز بمیل چشم کشند این دوده ضعف بجا  
 را نیز نفع می بخشد و حافظ چشم است و زحمت اکثر امراض در چشم از هر قسم که باشند  
 زیره سفید بود و بچکری هم وزن کوفته در مغز کموار مخلوط کرده بولوی سازند و هر وقت  
 بولوی درون و بیرون چشم بگیرد و نهد و همین او ویرا بر پاره مغز کموار پاشیده وقت  
 شب بر چشم نهند در فاده بر سر آن نماده از باطیه بنهند و وقت صبح بکشایند و



همه روز پوئی که تازه تیار کرده باشند بکار برند همین تدابیر روز و شب بد سه روز دو چشم زایل شود  
دیگر آماس چشم و بر آمدن چشم یعنی جویز العین را نفع بخشند پوست بلیله زرد و سنگ  
بهری مساوی وزن هر روز در آب یا در کلاب بسایند و بر پشت چشم طلا سازند هر روز چند  
بار در چند روز نفع کلی بخشد و وای که تقویت بصری نماید مغز خسته بلیله قفل کرده در  
قفل پوست بلیله کالی آمله در چینی سنگ بصری اصل السوس متشخصه ادویه کوفته در آب  
سرد سحقی کرده حب سینه بکاهد از نذ و بندگام خواب شب آب سحقی کرده در چشم کشند و بخوابند  
بر اوست چند روز ضعف بصری زایل شود دیگر وای که بصارت زایل شده را بحال  
خود آورد و بیاض و گل چشم و ابتدای نزول المار را نفع بخشند بلاد یک عدد  
پشمکری مقدار دو تخم و اینون مقدار یک تخم و لیون کاندی دو عدد و جلاوه را بسوزانند  
تا دو آن بر دو و چون انگشت سیاه شود خاکستر نگرد و پس هر سه ادویه را در شکم نایه آهن  
آب لیون انداخته بدسته آهن بسایند تا آب هر دو لیون مرف شود پس در ظرف چینی نگاهدارند  
عند الحاجة قدری از آن آب با عرق لیون حل کرده چشم کشند و مینوله چشم را بگردانند تا آب بسیار  
بر آید چشم روشن شود سوزش چشم سبب آن انقباض خلط حاده و یا ارتفاع بخارات  
حاره بود علاج پوست بلیله زرد و پوست بلیله آمله کشتیز خشک گل نمادی دو ابار در ماه  
سفال ایچینی در آب و آنا آب شب تر و از صبح آب لال آن بقدر نیم پاد قدری نبات انداخته بخورد  
و میلی از جامه کمنه بار یک مثل فیتله تیار کنند و در آب یا قیامده اندازند چون تر شود در چشم کشند  
روزی چند برین عمل مداومت نمایند سوزش چشم زایل شود دیگر شیاف امیض در لعاب اسپنچول  
یا سفیده میضه مرغ حل کرده در چشم حرق عین را نفع کافی بخشد و ترکیب شیاف امیض

در رد مجازی مذکور شده در اینجا ملاحظه نمایند

باب سوم در امراض گوش

حافظان صحت مع را ضرور است که از اعتدیه غلیظ و بخار آلین در هوا سرد و گرم هوا  
بزرگ مثل بایک طبل و بوق و توپ و تفنگ در عدا جناب نمایند گاه روعن یا همین  
بمگرم در گوش چکانند بعد از زمانی فیتله از جامه بار یک کمنه در گوش کرده روعن شش



متصف کنند پیشه چک از گوش پاک سازند تا جبهه گشته پنجه بگرد و هر سال تنقیه و معجای ایارج نمایند  
 در وقت بادام اکثر بر ماست نمایند و یاد دارند که هیچ دوای در وقت که سرد با فعل باشد گوش نمیدارند  
 یگریم جمل از نریمه که عصبه را بر وقت با فعل هر شش مزرعیم دارد و حج الاون یعنی در گوش  
 اگر از مملات خون باشد علامتش آنست که روی سرخ بود و در سر و پیشانی گرانی محسوس  
 کرد و علی الخصوص هنگام خورد و در گوش با فریان شدید بود علاج آن تنقیه است بقصد  
 در حال پس اگر مناسب دانند که قیبال کشایند و ترهین است که خون بگیرند و تنقیه با سهیل  
 نمایند این منقح دهند منقح گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ شامه تره غناب پستان شیر و تخم شمشاد  
 بجات بنجیساند و صبح و شام بنوشانند و یک حصه روغن گل باد و حصه سرکه بچوشانند تا که سرکه  
 برود و روغن بماند و غن را در شیشه نگاهدارند و صبح و شام بگیرم در گوش چکانند و بجز منقح سهیل  
 دهند سهیل گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ شامه تره غناب پستان پوست بلیزر و پوست طبله  
 ابی سیاه سناری شیر و مغز تخم کدو و کلغنه تیار کنند و بنوشانند غذا اول مویز یا کجی یا اولیگندم  
 و سهیل اول و منقح داده سهیل دوم و سپهرین طریق سهیل سوم و منبه اگر سبب در ماده صغری  
 باشد علامتش آنست که روی در بسیار گرم باشد و صداع عارض گردد و اندکی گرانی در  
 باشد اما سوزش در صفراوی به نسبت و موی زیاد تر بود گرانی سر به نسبت آن کمتر باشد  
 از منقح سهیل آنچه در موی گفته شود بعینه عمل آرد و روغن گل در سرکه پنجه که در موی  
 مذکور شده بگیرم در گوش چکانند و آرد وجود مندل سفید و کشمش در عرق مویز بنریا یا سی  
 بر بسیارند و در حوالی گوش نهاد کنند و شیان ابیض در سفیدی پنجه مرغ یا در لعاب  
 سنبول حل کرده بگیرم بگوش چکانند شیان ابیض در امراض چشم در در مجاری  
 مذکور شده و اگر سبب در گوش ساذجی یا علامات حرارت باشد هیچ فردت  
 تنقیه نیست مرف استعمال روغن گل در بر با سرکه و نهاد شیان که مذکور شد  
 کیفیت کند و اگر سبب در گوش ساذجی باشد یعنی باشد علامتش آنست که با در و  
 هیچ سوزش و حرمت و فریان نباشد اما گرانی در سر و گوش پیدا باشد  
 و جواب بسیار آید و از اشیا گرم نفع حاصل شود پس تنقیه معده در مانع کند بنفخ سهیل و سهیل



خوب ایاریج منصف بادیان اسلو خود و س تخم معصفه کوفته مویز نیمه انیسون برنج اسف شکر مرغ بچون شام  
 صبح و شام بوشانند و در ایام منصف هر شب وقت خواب باشد ایاریج فیه اوریک توله شند آینه تیه یا تیه  
 آب گرم بخوراند و روز یک صبح مسهل دهند و در آن شب نمانند و بعد هرگاه آثار نفعی ظاهر شود مسهل  
 دهند مسهل بادیان اسلو خود و س تخم معصفه کوفته مویز نیمه انیسون برنج اسف پوست پسته  
 زبو پوست بیدک کابلی بیلید سیاه هر سه بر روغن چرب کرده سسای کی شکر شرح روغن بادام  
 یا شیر بادام حب زبایریج غذا و لیه گندم روز مسهل و اگر تپ نباشد آن باریک در شور باطل  
 کرده بهتر است حسب دستور سه یا چهار مسهل بحسب کیفیت ماده بعمل آرند و بعد متقیه این  
 روغن در گوش چکانند صفت آن تخم شبت تخم زب تخم جلید اکلیل الماک تخم کتان بابونه  
 سورنجان تلخ نیکو کوفته جمله دو ابار در شب و در یک آثار آب تر دارند و صبح جوش دهند هرگاه نصف  
 آبی باقی ماند صاف کرده در کزغان اندازند و نیم پا و روغن کچندر آن شامل کرده بخوشانند هرگاه  
 قدری آب باقی مانده سرد کرده روغن را در شیشه گیرند و نیک گرم صبح و شام در گوش چکانند و پیوسته  
 محلول کند لبو رخ گوش نهند که اگر روغن از گوش بر آید پدیه آن را نشف کنند و از با بونه  
 و تخم شبت و اکلیل الماک عاقر قرحا بجمالی گوش نماید و کند و این نماید و روغن اگر سبب از جوی  
 باشد گامی بود و در ساد جوی صبح حاجت متقیه نیست و اگر سبب در دو رم گرم بود علامتش آنست  
 نه در دو فرغان لبنت باشد و در سر گرانی بود و روغن شرح باشد و این درم اگر در ثقبه و یا در  
 اعضا خارج از ثقبه باشد نیز در آید و کسب بمر محسوس شود و از آنکه از دماغ و اعصاب بعد است  
 در آن لبنت نباشد و وقت منفر شدن درم عصبه سمع از آنهاک آن محفوظ بماند پس  
 بکسین در فائده ورم این موضع قطر کمتر دارد و اگر ورم داخل ثقبه باشد سبب قرب و مجاور  
 عصبه سمع نیز متورم شود و درم این محل شدید الخط است و در و شدید پیدا میکند بحدی  
 که از سدت در غشی و اختلاط عقل عارض گردد و بسیار باشد که بسیرام انجامد و گاه باشد که صفت  
 روزی پاک کند علی الخصوص اگر در بعض جوان باشد و علامت ورم درون ثقبه آنست که سمع کران  
 شود و در شنیدن فتور افتد و بقوع گوش در لبنت و نیز لازم باشد بخلاف ورم بیرون ثقبه  
 آنست سمع که شد در آن تپ نمی باشد و اگر باشد بجز همای یوم نبود یعنی یک روز آید ورم با



و در پاک کردن علاج جنی الفد فصد قیقال کنند و بعد فصد و زردوم بغیر صفت مطبوع فواکه با مطبوع بلبله  
 مطبوع را نرم سازند و اگر فضا و میسر نیاید بجا و فصد مسهل و هند صفت مطبوع فواکه گل نهفته  
 گل سرخ تخم کاسنی گل نیلوفر عناب پستان موزینتقے آو تجارتی نمندی خیار شنبه ترنجبین  
 گلقدار ریشة خطمی و او با بنجساییده یا سجو شانند هر چه مناسب وقت و اندولب خیار شنبه ترنجبین  
 آو مینوشانند و اگر مریض صاحب نزل باشد آو تجارتی نمندی مناسب حالی او نیست پس  
 مطبوع بلبله و هند صفت مطبوع بلبله گل نهفته گل نیلوفر گل سرخ شانه عنباطستان  
 موزینتقے پوست بلبله زرد سنار کی غلبه س خیار شنبه ترنجبین گلقدار ریشة خطمی شیره مغز بادام  
 حبه اول تیار کنند و بدهند و شیافا ابيض و شیره کشنیز تر یا کوی تبر یا کاستنی سیر یا سفیدی  
 بیضه مرغ حل کرده چند قطره تیگرم و در گوش چکانند اما چندان گرم نکنند که پسیه یا بیضه کثیر  
 شود و انیمه تدابیر از فصد مسهل و غیره که مذکور شد محض برای تسکین درد و الم است پس  
 اگر سکین یافت مواله را د و الا تخم کتان و تخم مرو و تخم جلب سجو شانند و لعاب آن بر آورده  
 در گوش چکانند تا در دم زودتر بچینه شده سنج گردد و بعد تصحیح و الفجار آن همه عوای را سببید  
 زائل گردد و هر گاه در دم بفتح یافته فصد شود دریم بر آید و قرصه شود پس علاج قرصه گوش  
 به طریق کنند اول ریم را از قرصه پاک کنند و طریقتش آنست که شیره برگ نیب و شمه خاص  
 هر دو مساوی آبش گرم کنند تا بچینه شود پس فیتله در آن تر کرده درون گوش نهاد بطریق  
 که سر فیتله بیرون باشد و بعد هر دو ساعت فیتله بیرون کشند تا دریم بر آید پس فیتله دیگر  
 آوده نهند هر گاه به بنید که فیتله ریم آلود نمی بر آید و بعد کشیدن فیتله ریم از گوش بیرون  
 نمی چکد بدانند که ریم پاک شود پس برای اندمال قرصه خشک شدن آن موم سفیدان در  
 فیتله یا موم کتمه یا بنید کتمه آوده اندرون گوش نهند و در سه سه بار تا تفرق اتصال استیاق  
 پذیرد و خشک شود صفت موم سفیدان موم سفید نمیدرم زوغن گل یاروغن کچود و موم  
 موم را بکند از پس روغن اندازند هر گاه هر دو یکذات شوند سفیده پار یک کرده در آن اندازند  
 و از دسته حرکت دهند تا بهر محله طاشده موم شود پس فیتله بنید کتمه یا موم کتمه پار یک  
 آوده اندرون گوش گذارند هر روز صبح و شام بچیند و در قرصه خشک شود و دیگر روز که از



از روت دوم الاخرین دکنه و عصاره کعبه التیس مسامی الوزن ساخته باشند بفتیله آلوده  
درون گوش نهند فرجه را در دو تر خشک کند بشیر طیکه اول از استعمال شندیم از قرص پاک کرده باشند  
و اگر سبب درد گوش رفتن آب اندرون گوش بوده باشند بشیرش آنست که فیتله از شکر  
بترشند و اندرون گوش نهند و بیار باید که گوش بطرف پایین در وقت آب زرا سفنج جذب  
کند و تدبیری دیگر ازین هم بهتر اینست که هر چوبی که خوب و سبک باشد چون نی یک  
آن را اندرون گوش کنند حوالی سوراخ گوش پنبه نهند و برگ کنند تا داخل هوا نباشد  
پس بدیگر سوسنه که بطرف خارج است پنبه پیچید و بر وزن زر کرده روشن کنند هر گاه گرمی  
آتش اندرون گوش رسد آب را بطرف سوراخ که میکشد بدین تدبیر آب با سالی خارج شود  
و در ورائی گردد و اگر سبب درد گوش در آدن هوام باشد در گوش چون مورچه  
و هزار بیه و غیره روغن کچد نیگرم در گوش چکانند و دیگر در عرق برگ نیب قدسه نمک سایده  
آمینند و نیگرم در گوش چکانند و اگر سبب درد گوش قره گوش باشد علاج آن در هر  
گوش گفته شده و علاج دیگر آنست که کفت دریا پار یک سایده در گوش فرور سازند و یا  
در عرق نیب حل کرده بشیر گرم در گوش چکانند و اگر سبب درد وجود دیدان باشد که در  
گوش نارض شود سبب ماده عفن یا فرجه مزمن که عفونت گرفته باشد علامت دوسه آنست  
که غمزش و دغدغه باشد و حرکت کرمان اندرون گوش محوش شود و اما یک دو گرم از گوش  
بیرون آید علاج برگ سنجاق قدسه آب نداخته بکوبند و شیوه بر آرد دوران شیوه میرد  
استین حل کرده نیگرم چند قطره در گوش چکانند و دیگر صیر و فسیتین و لیم و شیوه برگ شفا تو دیا  
شیوه برگ نیب حل کنند و چند قطره در گوش اندازند و دیگر میرد در عرق پایز یا عرق برگ نیب  
حل کنند و قطره چند در گوش اندازند و اگر سبب درد و ریاح غلیظ یار باشد که در مخرج جاگیرد  
و جمع احداث نماید علاننش آنست که دریا بد بیار درون گوش حرکتی شبیه بکمت و بیت نمک  
اینست که روغن ها کریم چون روغن بابونه و روغن لبان نیگرم در گوش چکانند و پنبه بر ریاح  
گوش نهند و دیگر چند قطره عرق زنجبیل تر در قدسه شمد خالص بیا مینند و چند قطره نیگرم  
در گوش چکانند و دیگر روغن کچد و شمد خالص و عرق زنجبیل تر در نمک سنگ هر چه



چهار اجزا مساده می بگیرند و نیم آمیزند و میگویم در گوش چکانند و دیگر رنگ آکه که زرد شده از شلخ افتاده  
باشد و تر بود چند عدد بیارند و در وقت زرد بود و در آن نالیده بر تابه گرم کنند هر گاه خوب  
نرم شود یا اندوهی آن بگیرند و نگاهدارند و چند قطره میگویم در گوش چکانند در روغن در هر قسم در  
که از بردن در گوش عارض شود و دفع شود علاج خارش گوش رسوت و در شیر زنان یا در آب  
مل کنند میگویم در گوش چکانند دیگر از تخم حلیله عواب بر آردند و میگویم در گوش چکانند و در روغن  
و سیلان لیمو ریازند و آب را که از گوش بر آید جاری باشد دفع کافی بخشد و دیگر پوست نوج  
سجده گرفته و فرفری بر آردند و میگویم در گوش چکانند قرص گوش را خشک کند و در روغن آمل نماید  
علاج در گوش که بسبب بند شدن ریم یازند و آب که همیشه از گوش روان باشد حادث کرده  
و نیز برای سد گوش که زاده عاریا بار بود و دیگر اقسام در روغن نعنع باشد و در روغن کوهنود  
نیب که نموده باشد و در روغن بیکسک بر خشک باشد یا تر و در روغن هر سه اجزا را آورده کنند و نیم آمیزند  
انگشتر و بر سر آن مغالی نهند و در وسط سفال سوراخ کنند و سر گوش آوند از گل یا آوند  
کنند پس گوش دهند هر گاه دوسه گوش آید از آتش فرود آردند و سر کنند تا بخارات گرم برود و بخارا  
نرم باقیمانده پس یک سنی سوراخ سفالی آوند بنشانند و سر دیگر گوش کنند و عمل بخوبی بجا آرند  
و بعد هر دو سه ساعت این عمل نمایند یعنی آوند را بر سر آتش نهند و چون گرم شود اندکی بر  
کرده در روز و شب پنج شش بار این عمل بجا آرند و هر گاه آب آوند کم شود از او سوراخ  
بر سفال دیگر آب اندازند و اگر در روز و شب صاحب باشد در آوند که در روغن کوهنود  
مرض صمم یعنی گری گوش و این مرض بر چند قسم است یکی آنکه مولود می باشد و علاج اول  
دوم آنکه بسبب کیرس و کمن سالگی قوا ضعیف شوند و برودت در بوسه بر اعضا  
طاری شود و بدان سبب قوت سامه باطل یا ناقص شود بحسب قوت و ضعف سبب  
و علامت آن از پیری ظاهر است انیم علاج پذیر نیست زیرا که اعاده قواست حیوانی حاصل  
است سوم آنکه عصبه مفروضه رمانخ که قائل بچون قوت سامه آنرا از رفتی فرسوده است  
یا سقط بسبب انیم علاج است که التیام آن هرگز صورت نپذیرد و چهارم آنکه در مرض مغزوی بجا  
جران زاده صغیر آنکه صبح مغز و ماوت شود و گوشش بحالت طبیع نماند چنانکه اکثر بصریان را در



امراض حاده و تمیبات صفراوی صمم عارض میشود و علامتش ظهور مرض صفراوی و علامات صفرا  
ظاهر بودن است علامت آنست که با استعمال مطبوخ بلید تفتیده ماده نمایند چنانکه در دوم گوش  
از ماده صفراوی گفته شد بعینه عمل آرد و بعد تفتیده یک حصه روغن گل در سه حصه سرکه بجز شانه هر گاه  
صرف روغن یا زنجبیل گرم چند قطره در گوش چکانند و در روزی دو فرغات بعمل آرد و اگر فضل آثار باشد  
یک انار ترش خام را مع دانه و تخم که فته قدری عرق آن وانند که کندر کوفته در روغن گل در سه  
شامل کنند و مرتب کرده چند قطره بگرم در گوش چکانند و اگر انار بیدرخت یا بیدرخت و سرکه  
و کندر کفایت کند چنانکه سوخران سازد جاز بود یا بار در طب بود یا بایس در آنکه سمع لاحق  
شود و دندشت صمم که در زیر آنکه سوخران جاز قوام عصب را خشک می کند و می سوزد و در آن  
بیدب قوت سامعه بحالت طبیعی در آنکه سمع نافذ نتواند شد و سوخران بارد بیدب قبض و تکثیف  
قوام آن سمع را کثیف می سازد و بدین سبب روح در آن بجزای طبیعی نافذ نشود و سوخران  
رطب قوام عصب را سست و سترخی کند و بدین سبب التواء عصب لاحق شود و نفوذ  
روح در آن بجزای طبیعی متعذر گردد و پس صمم رود و سوخران یا پس حفاظ پیدا میکند  
مانند سوخران جاز و مانع نفوذ روح شود و علامت سوخران یا پس آنست که در عین گوش  
دفع محسوس شود بغیر ثقل و بدون تده و در سوخران رطب و روغنی باشد و علامات آثار  
این هر چهار گونه سوخران که مذکور شد این است که اگر سبب صمم سردی باشد برودت مز  
رساند و در ایام سردی گری زیاده شود و اگر سبب صمم حرارت باشد در وقت گرمی شدت  
کند و بینگام گرمی آفتاب ترقی آن شود و از نیازم حرارت است که التهاب دسوزش  
در گوش و حوالی آن پیدا باشد و اگر سبب صمم پوست بود تقدم اعمال محقق چون صوم و تعب  
و بیداری مضطرب و دیگر اسباب محقق بر آن گواهی دهد و در چشم در وی صورتی لاغری پیدا آید  
رطب سوددهد و پوست فرورساند و اگر سبب صمم رطب بود با استعمال مرطبات فرورساند  
و محفظات تفتیده عسل و قیدیل مزاج عضو گوشند بحسب سبب با استعمال معدلات فاسد  
در اغذیه و اکثر به و قطرات موافقه صوم و روغن در روغن گل که گرم در گوش اندازند چون روغن  
با بونه و روغن زنبق و مانند آن و باران و تخم منصفه کوفته و شکر سرخ بجز شانه کنند



و بنوشند و غذا شور یا عریض همان خورند و در عارض شیر زن در گوش چکانند و شیر و مغز تخم کدو و شیر  
تخم زرد با شربت نیلوفر خورند و غذا آنچو و کدو و خیار و اسفناخ کنند و در بایس حریره مغز بادام  
خورند و روغن بادام در گوش چکانند و آب نیلوفر غسل کنند و بگی برت تیر طیب معروف و اند  
در رطب روغن منطکی یا روغن قرفل در گوش اندازند و باویان و از سون و زوفا  
و سرنخ خشک بچوشانند و بنوشند ششم آنکه خلط الغام غلیظا بر عصب که آک سمع است ریزد و  
بدان سبب روح نفسانی و روی نماید نتواند شد پس حس عصب زایل گردد و علامتش نیست  
که قبل از آن استعمال سردات اتفاق افتاده باشد و چیزهای گرم نفع نبخشد و گرانای در پیدا  
بود و نیکام بود گرانای سر زیاد شود و حرارت و التهاب پیچ نباشد علاج آن قتیقه دلیج است  
بسیج و مسهل پس آنچه در مدینه از سیج و مسهل و غذا گفته شد بعینه عمل آرند و بعد تفتیه  
شش شانه ایاج طیفیاد و تولد شد فالس در نیمه آثار آب بچوشانند هر گاه یک حصه آب خشک  
شود سه حصه یا تیمانده از آن غوغه کنند هر روز صبح و شام و تخم شبت و تخم ترب و سداس  
در نیمه آثار آب بچوشانند هر گاه نصحت آب باقی ماند صاف کرده ده تولد روغن کچند در آن  
شامل کنند و بچوشانند آب خشک شود و روغن بماند هر روز چند قطره نیلوفر در گوش چکانند  
و دیگر از برگ سنبله شیر بر آرد و رب وزن شیر و روغن کچند در آن شامل کنند و بچوشانند  
شیر خشک شود و روغن بماند هر روز صبح و شام چند قطره نیلوفر در گوش چکانند بچشم آنکه شده  
و هماغه غرض شود و هوای حامل الصوت را از ممول بعینه نمودند که آک حس جمع است  
مانع آید رسد و پیدا وجود واقع شود یکی آنکه در حرکت بسیار در گوش جمع آید و حرکت بظهور آید اگر  
گوش در بعضی مقابل نور آفتاب دارند علامتش آنست که از عامل این کاریت بر آید و حرکت  
گوش را رجوع آرد تا آتما بیرون کشد و جهت بلین چک هنگام خواب شب روغن کچند نیلوفر  
در گوش چکانند و در زمانه تجارت گرم در گوش رسانند تا نرم و ملائم شود و عند العمل  
حاصل باسانی بر آید و دم آنکه حصات یا دانه درون گوش رود و مانع و ممول هواست  
حامل الصوت تا عصبه مفروشه شود و تیزیش آنست که تیر آید که آک مخصوص بر این کار است  
بیرون کشند و طریق دیگر آنست که از صوت میل سازند و بر سبلی چینه بچید و بر پیش یا لایند



و میل در گوش کنند تا سنگ نریزه بسوزد و بچسبند پس با آفتاب سهند سه مرتبه بیرون کشند و نه گاه عمل میل با عمل  
 زراعتی باید که مریض بر سر بر لبه طرد و سر بجانب پایین آویزان دارد و عامل بر سر یعنی رایز را نوسان  
 خود گرفته بطریق که مناسب اند عمل نماید سوم آنکه بعد از میان قرصه گوش گوشت زائد برود و یا تپ  
 اول عادت شود و این عمل از جراحتان کامل فن درست آید که گوشت زائد یا تپ اول را ببرد و بعد از  
 زخم را بمرهم مندل سازند و او رویه آگاه در آن مقام نهادن عمل خطرناک است لطینت و دو و چهار گوش  
 است آنچه که با باریک تپیر بود از لطینت گویند و آواز که نرم و غلیظ بود و در خوانند و در آن اگر لیسب  
 ریج غلیظ باشد علامت آن تپه گوش و عدم نقل بود و گاهی ساکن شود و گاهی شدت کند و اگر لیسب  
 آفتابانی بود که گوش ریزد لیسب آفتاب در آن علامت آن نقل و تپه دو دو دام لطینت بود یعنی همیشه بر  
 حال پانزدهم در زیاد شود علاج آنچه سبب آن ریج غلیظ باشد ریج و داده مسهل ریج و نه ریج و مسهل  
 ریج و زایل فحلاط چهار گانه در فاعله منقحه این کتاب مذکور شده موافق آن عمل نمایند و غذایان  
 در شربها ترک کرده خوردن و ولید گندم نیز بهتر است و از اقسام مریضات و لیسبات و حجرات بر سر و در  
 و بعد از آن از منقحه این او دید بچوشانند و در بطومعه بر سر نطول کنند با بونه اکیلیس الملک برگ  
 سینه با لوبنج با دیوان نیکوخته برگ سداب سبوس گندم نمک شور و در یک سبوسه آب بچوشانند و نیکو  
 بر سر نطول کنند و این روغن بعد نطول در گوش اندازند شحم شبت تخم ترب با بونه اکیلیس الملک  
 سورنجان تلخ سسد کوفی زنده باد و در یک آثار آب بچوشانند هر گاه نیم آند آب یا شانه و نما  
 گروه نیم پاد روغن کوفی آن شامل کنند و بر آتش بنهند تا آب برود و روغن پانزده روز  
 بعد نطول از این روغن چند قطره بچکیم در گوش چکانند و پنجه در گوش نهند و روغن با بونه در  
 یادام همایرا منقحه هر روز بر سرش تا منقضا یا نه روز این همه تدابیر یعنی آرد لفضل  
 قطع کافی حاصل شده او را هم بن گوش ورم این مقام رومی است هر آنکه عضو  
 خود در دست است و لیسبت قبول فساد میکند و شیبه آکس و پیمان متصل است  
 لغز او را کمتر نمود و میشود لیسب سام و غشا عتقل و باشد که از شدت الم بهلاکت رسد  
 و بچین است حکم جراحات که درین موثقیه داشتند و اسلیمین او را هم که درین مقام حاد  
 بشود آنست که بر سبیل جرات نیک فاعله علامت ورم و موثر خردگرانی موثقیه و در



همه دو علامت ورم صفراوی و وجع دندان و سوزش و عدم گرمی و علامت ورم بلغمی نرمی ورم سبکی  
 گرمی و قلت حرمت و علامت ورم سوداوی علامت و سیاهی ورم و قلت و وجع علاج ورم تبخیر  
 تمام بحسب ماده اول تنقیه پردازند و چنانکه در وجع الاذن یعنی درد گوش مذکور شده بنفشه مسهل  
 استقلع نمایند و بعد از آن لبللاج ورم پردازند و هرگز در ابتدا رادعات درین موضع  
 استعمال نمایند بخلات او را هم دیگر جایا که اول علاج ورم استعمال رادعات است از هر آنکه  
 بن گوش مقامی است که فضلات و مانع درینجا منفع میشود پس اگر رادعات کار نماند  
 احتمال است که آن ماده باز بسوی دماغ رجوع کند و فساد عظیم بدماغ آرد و سیاه است  
 رساند پس بهترین دو آنست که تخم شبت و بابونه و تخم کتان باریک ساییده با موم و روغن  
 کل آبروشند و آب ساییده نیگرم هماد که نند و اگر در ولشبت باشد و تکلیف سخت دهد در این  
 باشد که در ورم ورم و صفراوی پس بر آنسکین درد ورم رفاده از چای که گفته سازند و آب  
 نیگرم تر کرده بر مقام دروند در اندک فرصت دروساکن شود و مریض را راحت و آسایش  
 حاصل آید و اگر پوست خشک باشد با قدری بابونه خوشا سازند و در آن آب نیگرم رفاده بر  
 مقام دروند بهتر و اولی تر باشد و اگر برگ نیب جوش دهند در آب نیگرم آن رفاده  
 تر کرده گذراند مفید آید و در اساکن گرداند و دیگر که ورم را بنشانند و ماده را تحلیل کند  
 کافی زبیری را با آب بسایند و کپله ادرسه آب انداخته مثل صندل بر شنگ محق کنند پس  
 هر دو را مخلوط کرده نیگرم بر ورم تمام کنند و هر روز سه چهار دفعه بعمل آرد و کل مندی بقدر  
 دو توک شب در آب تر در نرد و صبح بالیده صاحت کرده بنوشند و تا یکماه مداومت نمایند و  
 مریض را با کل تحلیل کند و دیگر پوست پنج آگه در شیر نرساییده نیگرم بر ورم تمام کنند  
 اگر بیانه ابتدا است و ماده تحلیل بود تحلیل کند و اگر ماده گزیزه جمع شده باشد بخت کرده نیگرم در این  
 نماید و خارج شدن ریح این دو بر قرص سازند و بر روغن شرف در ظرف روغن یعنی کاجی  
 اندازند از چوب بانس غن رسن کنند تا قدری از بانس فرسوده شود پس آن روغن را بر قرص طلا  
 دیگر نیگرم را که بکناره آب می رویید باریک ساییده و یک قرص سازند و آن قرص را بر روغن رزد  
 بر میان کرده بر قرص بچند هر روز تازه تید کنند و بجز بزند و در چند روز خشک شود و دیگر در ابتدا



بروزان برگ تازه درخت پزگرم کرده برورم بندند ورم تحلیل کند و دیگر اگر پدیاکیان  
 و پشنگ گو سفند هر دو را نرم کوفته در آب سرشته گرم کنند و فماد سازند ورم را بنشانند و ماده  
 تحلیل کند بشرطی که ماده کثیر جمع نشده باشد علاج مجرب شامزیر یعنی ورم پس گوش  
 پوست نرم تازه درخت سرس مغز کدو تلخ فلفل سیاه کالی زیری سادی اوزن باب  
 سخن کرده نیکرم بر فضا زیر ضا و کند بچند روز تمام مارا تحلیل کند شقاق در جاحث گوش  
 این مرفن بیشتر اطفال خود سال را حادث شود جهت سستی مبله ایشان علاج به دفع حدت  
 موضع شقاق را اول بشیزن یا باب جو شنیده برگ نیب بشویند بعد از آن در آب سنگ و نیل  
 که آن را انیدی کیلا گویند با یک سائیده بران در ور کنند بمداومت چند روز خشک شود حکم  
 الاذن یعنی فارش گوش سبب فارش رطوبت بود می است علاج قدوسه نسبتین یا کجی شامزیر  
 پس چند قطره از آن آب یا قدر تور و عن گل بیا مینند و نیکرم در گوش چکانند و دیگر نسبتین  
 یا قدری آب اندک سرکه بچو شانند تا نصف بماند پس همان کنند و نگاهدارند بگیرند قدوسه  
 روغن بادام تلخ اگر نباشد روغن خسته زرد آلود اگر اینهم نباشد روغن کچود و چند قطره آب کور  
 در آن آمیزند تا یک شود و نیکرم چند قطره در گوش چکانند بر بنجیدن و متفر شدن گوش  
 از آوازهای قوی و این مرض بدو سبب حادث میشود یکی آنکه جمله قواضع نفسانی ضعیف  
 شود ورم آنکه فقط قوت سامعه ضعیف گردد و علاج تقویت دماغ کنند بخوردن حریبه مغز  
 بادام و تخم خمشاش و نشاسته و بیضیه نیمه شست و علوا و زوی بیضیه مرغ و شیر و پنجه و شیر  
 فالوده در روغن بادام و روغن یا سمین بر سر بمانند و چند قطره در گوش هم چکانند و در میان  
 سراط و خوشبود عطریات روح افزا بوبیند و اگر حرارت در مزاج باشد شیره مغز تخم کدو و شیرین  
 کاهو یا شربت نیلوفرنوشند الفجارن الاون یعنی روان شدن خون از گوش اگر گوش  
 تب حلو خون از گوش راه شود برگزیند یا یکرقه قاضی که ضعف تیار در او اگر کشته شود در گوش  
 رسید و فزنی که بر سر حادث شود فی الفور در بند کردن آن سعی کنند علاج چهارم کوفته کافور در  
 خالص ماز و راج کوبه مع کافور در سرکه اندازند و بچو شانند هر گاه نصف میزد از آنش فرود آرد و  
 قطره نیکرم در گوش چکانند و بفعالت بعمل آید در روز سه چهار بار خون بند شود و دیگر قدوسه یا قیابان



خام که از او میده عرق آن افشوده باشند بچوستانند چند قطره هم گرم در گوش چکانند همین عمل  
 کند اگر انار خام پیسته شود گل انار در آن پیچید دست نباید برنگ انار گوید عرق بر آنند و دیگر عرق کند تا با  
 اندکی سرکه و کافور خوش داده چند قطره گوش چکانند خون جاری را بند کند باب چهارم در  
 ابراض الف یعنی بینی نیمه بالای الف استخوان است و نیمه زیرین مقوف و نفع غفر و قیت  
 است که چون سوراخ بینی را بنهند با سانی با هم ملاصق شوند و چون بگذارد متفرق شوند و  
 جاری بینی تا صفات که آنرا اعظم مشتاش گویند کشاده است صفات بمعنی گفتار است چون  
 این استخوان مشتاشه گفته است بعد از این اسم سه گفته و مشتاش باضم استخوان نرم را گویند و  
 مشتاشی دماغ مقابل مصفات دو منفذ است که بویهای خوش و ناخوش بدان منفذها بدماغ  
 رسد آن هر دو شکل فرونی که زوایع بیرون آمده اند شکل سرالپستان اند و بطبیان آنرا  
 حکمی اندی نام کرده اند نفع آن اینست که احساس بویها کند و فعلات از بهمان منفذند  
 شود بطرف سوراخ بینی در رفتنها و الف دو منفذ دیگر یک نام است جهت تنفس و استنشاق هوا  
 و تصفیه آواز کند آواز کام و زلزله چون رطوبات درین هر دو منفذ فرو و آید رنگی در آواز لاحق  
 شود و جان بچون چنانکه بینی را موجب زینت و وسایحه احساس بوی و تصفیه صوت نیز بوس  
 نفوس داشته و از ابراض که در بینی حادث شود یکی خشم یا تحریک است و آن نقصان  
 یا بطلان حس شامه بود و بسبب کمی یا بیشی ماده و بسبب آن خلط غلیظ بلغمی بود که در بطن مقدم  
 و مایع جا گرفته مسدود راه رواج گردد و مقدم علاج آن تصفیه ماده است بنصف سهیل منصف بویا  
 انیسون گل بنفشه تخم خطمی سطلو خودوس مویز منقعه تخم معصفه کوفته اصل لیسوس نیکو تیریز  
 مغز بادام نبات بچوستانند و صبح و شام بنوشانند و وقت شب سه ماشه ایاریخ خیره او را یک توکه  
 فاص آینه یا دو جره آب گرم استعمال کنند و تا ایام منصف شب بلانامه بعمل آرند و غذا اگر تپ  
 در دیگر الفی نباشند آن شور یا خرد و دال بویگه و دال عرس مقشرم مناسب است و بعد از  
 منصف سهیل دهند سهیل بادیان انیسون گل بنفشه تخم خطمی سطلو خودوس مویز منقعه تخم معصفه کوفته  
 پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه هر بر وزن چوب کرده سنار کی شکر شرح جلیار ج و دال  
 چنانکه صبح بچوستانند در روزیکه سهیل شود در آن شب بجا ایاریخ فقیر احب ایاریخ باب



باب چهارم در ارض الفلجی منی

سنگ گرم بخورند و صبح مسهل دهند و بعد یک سهل چهار روز دیگر صبح خورده مسهل دوم و هم برین طریق  
 مسهل سوم و اگر مناسب دانند مسهل چهارم نیز بعمل آرند و بعد فراغ از سهلات اگر درین  
 با یکدیگر اکل شده باشند هیچ ضرورت تدبیر دیگر نیست و اکثر اتفاق افتاده که بعد تفتیه نیز مرض  
 بدستور قائم مانده در نیالت تدبیر مناسب نیست که شکر و پودینه و تخم حنظل با آب سبزی شسته  
 و بر پیشانی تاریخ سر نطول کنند تا در سبج آت را طولی بر تمام مقصود یافته شده و قدری از این آب  
 در بینی نیز سوط کنند در وقت سوط دهین پر آب کنند و همین دم نمایند و سر را بسوی پشت بگردانند  
 سازند و دهین پر آب کردن جهت آنست تا آب سوط از منفذ خشک بدین وقتی نرود و چند روز برین  
 عمل مداومت نمایند و دیگر بزرگ کنای حرکت عرق بر آرد و صاف کرده سوط کنند در روزی دو  
 بار و دیگر بار نهال شب در آب تر درند و صبح آب صاف آن چند قطره سوط کنند و وقت سوط سها  
 قاعده سجا آرد یعنی دهان را پر آب کنند تا دوای سوط بلیق نرود و دیگر زعفران و رومی مسهل  
 داشته هر سه جزا سادی الوزن بگیرند و با یک سائیده مثل تنها کوی سحوق در بینی کشند و  
 چند روز مداومت نمایند و دیگر سنگ را گرم کنند هر گاه خوب گرم شود قدری سر که تیز و تند  
 بر سنگ گرم اندازند و چشم مانند کرده بخار و بوی آن بدماغ گیرند متن الفلج یعنی بدیوکی  
 یعنی سبب آن غلط متعفن بود که در مصنفات جمع شده باشد اول علاج آن تفتیه داده است  
 بنفش مسهل و بهترین مسهل در نریض مطبوخ بلبله است که در ورم گوش مذکور شده از نسخه  
 مطبوخ بلبله و اوها مسهل را گذشته یا بقی و اوها را مع دو توله باب بنفش استعمال نمایند تا صفت  
 روز روز هشتم و اوها مسهل شامل کرده مسهل گیرند غذا و الی مونگ و کچوی و دیله گندم بعد مسهل اول  
 سه روز بنفش داده مسهل دوم و هم برین طریق مسهل سوم بگیرند و بعد فراغ از مسهل این دوای  
 بعمل آرند پودینه تر و برگ ریحان کوفته عرق آن بر آرد و سوط کنند بدیوکی منی سازا اکل کنند  
 و دیگر سعد و سنبل و قنقل و هم بهوزن یکونید و آب پودینه بسبب شند و فیتیکه با ساخته خشک کنند  
 و اندرون بینی کنند و دیگر فلفل و پودینه تازه بهوزن باب سائیده چند قطره سوط کنند و مداومت  
 نمایند و دیگر قنقل و پودینه خشک و مله با یک سائیده در روزی سه چهار بار چون تنها با کوی  
 سحوق که عوام الناس آن را ناس گویند در بینی مکنند در چند روز نفع بین حاصل شود



و بیکر خون که در تلخ دوسه قطره در بینی اندازند و اگر کدو تر بپسیر نشود پوست کدو خشک نشود و آب تر کنند و ششم گذارند و صبح چند قطره از آن معوط کنند و بیکر در شیششمان یعنی کافیل را شب و آب تر کنند و صبح چند قطره از آن معوط کنند بد بو بینی زایل کند تا کزله در ممالک ننگاله و درون پرده بینی و آنه بزرگ پیدا میشود و در بعضی اوقات تب نیز با آن یاری باشد اهل ننگاله این مرض را کزله گویند اگر در علاج آن تساهل کنند ببلایک رساند و بهترین علاج نیست که گیاه ستر تا آداب مثل فیکله سازند و اندرون بینی کرده بگیرد و اندوخته است دهند که از صدره آن دانه مذکور است که در شکستن دانه مذکور علاج نیک است و اگر تدریجی پیشتر آن کنند تب و درو شدت کند و خوب است سرسام رسد و بعد از آن یاری شوداری تمام خشک شود و شما باید که بحالت سرسام نوبت ببلایک رسد و درین مرض نه احمیات و بلینیات و جموفات پر بنیر واجب است سده مجرای بینی او مجرای که با این بینی دوین است چون سده حادث شود در کلام مریض تغییر دهد و بغیر سخن گویند چنان معلوم شود که در بینی سخن میگوید این مرض را اهل هند پیش گویند علاج آن شونیز و بول خرگوش چند قطره معوط کنند و اگر از بول خراگه کنند یا آب سیانده و لعین آرنه و چند روز مداومت کنند و یک مویز بزرگ سنگ از این خراسانی زعفران سرخ و دریه مساوی اوزن باریک ساییده مثل بنای کوی خشک در بینی کشند و دیگر زرد چوب بریان و ارچینی لبیاسه و نقل سر چهار خراسانی سفوف کرده در ستمه که دو وزن دو ایاشند آینه سه روز نه ماشته میخورده یا شند و بیکر مریض کبیر خشک خالص دو سرخ زعفران شش سرخ ایمن چهار سرخ عدس شش و درم باریک ساییده آب سرشته حب مثل تخم بندند و نگاهدارند یک حب در عرق در زنجوش که بنیدی دو نه در او گویند اصل ساخته در بینی معوط کنند و چند روز پیش زایل شود رعایت یعنی روان شدن خون در غایت از راه بینی اگر در تب با گرم و سرسام و موی یا صفراوی و یا در دردهای بحران تب که چهارم و پنجم و یازدهم و چهاردهم باشد حادث شود از وقع طبیعت باشد در بند کردن آن تمایل نه کنند اما هرگاه نوبت با فراط رسد و از آن صنعت و تمکال برین لاقح شود بلا اجمال در بند کردن آن سعی کنند پس اگر رعایت غیر ایام تب باشد مریض را بر کسی سسرگون تبشاند و آب سسرده از این طریق



نود و دوازدهم که سر بریزند که از پیشانی روان شود و آب بطرف موخ سر بریزد و بگذرد آن آب  
سر بر سر بریزند بعد از آن سرش خشک کرده این نماید سازند ضماور عاف پوست بلبلیه نزد و پو  
بلبله آله کشنده خشک مساوی الوزن باب سر و یا بشیر بر بسیار بپزند بی آنکه گرم کنند بر تارک  
سر و پیشانی نماید سازند و هر گاه خشک شود آن دور کنند و ضماور از آن نماید انشاء الله تعالی  
خون بند شود و دیگر استغول بسر که تر کرده بر پیشانی نماید کنند و دیگر آن وجود کل ملانی و کشینه  
خشک و استغول و آنکه وطن مغزه که بنیدی گیر و گویند مساوی الوزن باب ساینده ضماور  
کنند و دیگر یک آن در برگ کنار هر دو مساوی باب ساینده بر تارک سر و پیشانی نماید کنند و دیگر  
کج کنند از عمارت کنند گرفته باب بدیک ساینده بر تارک سر و پیشانی نماید کنند و دیگر و او می عجیب  
و سیرج الاثر گرگین تازه خربار بند و قدر مساوی آنرا افشرد و درین رویش را از آب بر  
کرده و در بینی روین سعه کنند عافانی که بیخ دهان بر نشود ازین دو اند شود اگر رغان بسبب  
حدت خون حادث شود علامتش آنست که اندک اندک آید و خون رقیق بود علاج شیره  
مغز تخم که و شیره عناب قرص نیل و قرق شاهنره شیره بربار آورده عرق و شربت آینه  
نیوشانده و گل ارمنی و گل سر شوی بسر که ساینده بر پیشانی نماید کنند بدفعات دیگر بار و در شب  
و کنار و نشانه و منع عوی باب سخن کنند و فیتله درین تر کرده و در بینی گذرانند و دیگر سخن تارک  
خرد افشرد عرق بر آورده چند قطره سعه کنند این دو را هر قسم رغان را نافع است و اگر غایب  
بسبب غلبه خون باشد علامتش آنست که بسیار آید و غلیظ باشد اگر مناسب دانند فضا  
فیقال کنند و دم الاغین و شب بمانی و غبار آسیا در سنج عنکبوت مساوی الوزن خشک  
ساینده و در بینی نفوخ کنند و با آب سخن کرده فیتله بدان آورده در بینی نهند و دیگر گل ارمنی  
در بینی نقش گل سرخ بر آید و در سینه سفید کلنگار تخم خشک اش هموزن باب بسیار در پیشانی  
تارک سر نماید کنند قروح الف یعنی ریش بینی اگر تر باشد زود آب از آن بر آید اول تنقیه  
و بلبلیه بلبلیه کنند چنانکه در متن الف گفته شد و بعد تنقیه فیتله بهرام سفید اچ آورده در بینی  
نهند و ترکیب هم سفید ج و در دم گوش مذکور شده و دیگر نمع پلاس چلی ببول خشک و دم الاغ  
نزد و بریزد و پوست انار پوست سنگد از مرغ کوفته نیمه هر روز دو سه مرتبه بر روی زخم پیاست



دو سه هفته بعل آرتور و اگر فروغ خشک باشد حاجت تمییز نیست و اکثر خشک است مثل سده بر آب عسل  
 باین مرسوم نایند صفت آن گل روغن سوم سفید پیر کرده نزل آب بیدانه اول پیر را که اخت  
 صاف کرده میجو کنند پس پیر و سوم را در کفگیر کرده بر آتش نهند چون سرد گردد اخته یک شوی بر او  
 گل اندازند پس ایشان لعاب در آن مخلوط کنند و از چوبی حرکت دهند که با هم یکدست  
 شود پس سرد کنند نگاهدارند و فیتله بدان آلوده در بینی نهند هر روز سه یا چهار بار از آن پیر  
 و آن گوشت زاید بود که در مخزن پیر است و در سوزانگه گرداند عسل اول بطلیب و بطلیب  
 کنند چنانکه در متن الف شد و پس از تمییز پوست انار ترش را مع شحم بآب لیمویند و فیتله بدان  
 آلوده در بینی نهند و بگزنج دو درم زنگار نیدرم بآب سخن کنند و فیتله بدان تر کرده در بینی  
 گذارند و دیگر بازو هر یکی از عرفان سعد زنج زد دست باریک ساییده در آنست لغوچ نماید و اگر این  
 تمایز نفع ندهد رجوع بجرایح کامل آرد و باین قطع کنند عطاس و آن مراد از بسیار  
 عطسه است و عطسه در باغرا چون سعال است برشش را یعنی چنانکه سعال بجزکت خود داده  
 خارج میکند همچنین عطسه با ده دریاغ و نیارات و باغرا خارج بیناید و عطسه که گسان را سودمند  
 باشد یکی آنرا که در باغرا یا خلطه قویست یا شد دوم آنرا که در باغرا او ماده بچته باشد  
 اندر روز کام بعد بچتن ماده آمدن عطسه نافع است بر آخروج ماده بضمیمه ز کام سوم ز تا  
 را در وقت زادن که بر آن حاجت بچه دشمنی میاید بدو سه گسان را مقربا باشد یکی آنرا که در باغ  
 او گرم باشد که از حرکت عطسه گرمی در باغ میاید دوم کسی را که در سینه او ماده بسیار جمع  
 بود مثل است که از حرکت عطسه ماده بجزکت در آید سوم کسی را که اکثر اوقات مرض رها  
 او را عارض گردد که از حرکت عطسه میاید که خون بجزکت آید علاج چون عطسه زیاد تر آید و  
 خواهند که نهد کنند از روغن گل پشپانی را تر کنند و چند قطره در بینی سقوط  
 نمایند و آب شیرین نیگرم بر سر برزند و روغن گل نیگرم در گوش چکانند  
 حریره مغز بادام بیاض شده با شش گرم کرده زیر سر نهند و سیب بوییدن  
 عطسه مفرط را نهد کنند و صاحب این مرض را باید که از دو دو چهار و حیران  
 هر چه باعث عطسه بود احتراز نماید و اگر عطسه مفرط کودک را باشد کرده گو سفند



بر آتش گذارند و آبی که از آن چکه اندکی در بینی کودک قطو کنند و سه بار عمل آرنده عظمه مغز لطیفه شود و سواد  
شخم و آن بر دو نوع است یکی آنکه خوشبوی را در یابد و بد بو را حس نکند سبب آن اینست که در مقدم  
و مانع یار آن دو فرونی که آنکه شخم است و بیان آن قبل ازین گذشته ماوه عفته جمع شود و یاد  
ندما و بینی قره تعفنه پیدا آید و بر وز زبان شامه بدان مانوس و مالوف شود پس هر چه  
مخالفت مضاد عقوت بود محسوس شود و یا شمای بد بو و منتن هرگز منفصل نگردد و علاج اول  
تغیبه ملخ کنند سبب یا سبب و اگر قره بود تدابیر قره عمل آرنند چنانکه در قره الفت مذکور شد و بعد  
از آن مشک و اگر میسر نشود و ترافل یا اشنه یا سنبل الطیب بپوشید و چند روز مداومت نماید  
دویم آنکه بوی بد محسوس شود بوی خوشی مدام نگردد و سبب آن اینست که در مقدم و مانع  
یا در آن دو فرونی که آنکه شخم است ماوه شیرین طبعی و مو یا ماوه بلغم طبعی جمع آید و شامه از بوی  
آن مانوس شود پس آنچه مخالف آن بوی باشد یعنی بد بو محسوس شود زیرا که مخالف آن بو  
است که شامه بدان مانوس شده و آنچه موافق آن بو باشد یعنی خوشبو محسوس نگردد و علاج  
اول تغیه ملخ کنند بمطبوخ بیل بعد از آن چیزهای بد بو چون چند پیدستر یا سبکبج یا جویبار  
شیر یا انوز به با شیر مقلشر گرفته بپوشید یا با پنجم در امراض دهن و کام و زبان و لب  
دهان ادر آنکه است از امات غذا که لغمه غذا اول بدان می آید و در اینجا از سفنج اندکی نفع یافته  
از خلق بر می میرد و در مری بغم معده و از اینجا معده منخرمی شود و زبان آنکه ذوق است و مو  
است از گوشت سفید و شیرین و آورده و اعصاب سرخی زبان از خون رگها و شیرین با است  
و در پنج زبان قطعه گوشت غذا است که آن را مولد اللعاب گویند که لعاب و آب دهان از آن  
بر آید و زبان را تر میسازد و تا بصلح غذا یاری دهد و در حالت تکلم سهل الاطاعت باشد و زبان  
دو شلخ است و از هر آنکه هر دو یک غلاف است یکی نیماید و امراضی که بر زبان عارض شود از آن  
جمله یک درم است و در هم اللسان آماس زبان بر چهار قسم است یکی آنکه دوسه بود  
علائقش سرخی زبان مایل بکبودت و احساس دنج با تمدد و لعاب در زبان کمتر آید علاج  
کوبه خشک و تخم کاسنی و گلنار و عدس و براده صندل سرخ و صندل سفید و کشمش خشک  
باب جو شده و مضمضه کنند و دیگر بزرگ انار بزرگ بگوته سیر عدس منقش جوش داده مضمضه کنند و دیگر



شامه بگ چنای خشک فوفن بخارفته مندی براده صنبل خشک جوش داده مصفوفت کنند و در  
اگرین تریب زبانی ظاهر نشود تنقیه بمطبخ نمید کنند چنانکه در ورم گوش و من الف مذکور شد و اول  
روز منج فزند پس بک مسهل گیرند و در منج دیگر فزوده مسهل دوم و همین طریق سهل سوم  
نیز اول آرد و پس با سهامات اگر ماده قلیل باقی مانده باشد بمصغنه های سابق عمل نمایند و اگر  
بسبب بزرگی آس و و افزون بودن یا مصغنه کردن متعنه باشد بمصغنه که بسر سام دعوی  
مذکور شد عمل کنند و بهر روع ماوه ورم صنبل سرخ و صنبل سفید و گل ارمنی و افاقیه و  
هموزن در شیر کوی سبز ساخته و فزوده بدان آوده بر ورم زبان گذارند و چون حک شود بخورد  
کنند هرگاه ورم زبان کم شود بهین آوده مذکور اکثر اوقات مصغنه کنند و بعد از هفتاد  
زمانه ابتدا یعنی از روز شروع ورم چون سه روز گذشته باشد روز چهارم قدری شیر و جو و نعاب  
خطمی و نعاب تخم گیتان در آوده سابق بغیر کنید و عمل آرد و بهین تدریج تا ایام اسخاط که به روز  
آخری شود معمول دارند و از روز و هم که زمانه اسخاط شروع شده رادعات و رخیات  
را موقوف کرده فقط محملات را با استعمال نمایند پس با بونه اکلیل الکلی و بنفشه بوشانند  
و بطبع آن مغز خیار شیر آینه ازان مصغنه و غرغره کنند عتدا دال و نونک و دال عدس  
مقشره و لویه کنند و هم آنکه ورم صفراوی باشد علاتش زردی و خشکی زبان است  
و درد و سوزش شدید و تمام زبان بشتر بود یا بنودر علاج آنچه در دعوی مذکور شده بهینه  
عمل آرد و واد و غذا بهمان طریق بکار بند سوم آنکه ورم بلغمی بود علامت آن  
سپیدی زبان است و بسیاری سیلان لعاب از دمان علاج یکم تول ایارج فیترا  
در یک آرد بوشانند چون سه پا و آب باقی مانده سه توله شسته فالص در آن انداخته ازان مصغنه  
و غرغره کنند و اگر این تدریس سودمند نشود و مرض ماوی در یابند و ضرورت تنقیه تصور نمایند  
در اول این کتاب از فائده هفتم منج بلغم از ذیل متعجات و مسهل بلغم از ذیل سهامات بگیرند و  
بعمل آرد و عتدا ایچ صاحبان مرض بلغمی را مناسب است در آفر فائده مذکور و مندرج است  
و هر چه مناسب و پستند قاطر باشد اعتبار نمایند چهارم آنکه ورم سوداوی باشد علاتش  
سیاهی زبان است و خشکی آن و کمر بودن لعاب دمان علاج آن تخم کتان و تخم حبه و آنچه مذکور



باشیر ز آب که برابر شیر باشد یعنی هر دو مدی نیم آثار بچو شاند چون سه پاو باقی مانده صاف کنند  
 و دو توله منغز خیار شیر در آن آمیزند و از آن مصلفه و مغز که کند و اگر این نفعی ظاهر نشود و مرض سبک  
 متصور گردد به تقیه ماهه پردازند بمنفع و مسهل پس از فائده به مقم این کتاب از ذیل مصلفات  
 منفع سودا و از ذیل مسهلات مسهل سودا بگیرند و حسب دستور مسهلین بعضی منفع و مسهل و از  
 اول پانزده روز منفع خورند و بعد از آن یک مسهل بگیرند و من بعد چهار روز منفع خورند  
 مسل دوم بعضی آرد و بهیرت طریق سه یا چهار مسهل با تمام رسانند و بعد فراغ از مسهلات اگر  
 مغز و مصلفه اول بار دیگر بعضی آرد که نفع کافی نباشد <sup>مصلفه</sup> و دیگر برای دردم بینی تخم حلیه و  
 بادیان سبز بچو شاند و منغز خیار شیر در آن حل کرده مصلفه کنند <sup>مصلفه</sup> و دیگر برای دردم بینی  
 مصلفه تخم حلیه تخم کتان تخم مرو و دیگر زرد اصل السوس نیم کوفته ششم یکبارن مجاودیه همزین لب  
 خیار شیر و او آبوش داده صاف کنند پس لب خیار شیر آمیزند مصلفه کنند <sup>نقل لسان در مریض</sup>  
 در شکم کند واقع شود و اگر به سبب قوی باشد هیچ از زمان بر نیاید و اگر سبب ضعیف باشد  
 کلمات خجی که باید و شاید او نشود پس اگر سمیت آن سوء مزاج جاری بس است که  
 رطوبات زبان را خشک کرده و بسبب خشکی و وقوع تشنج در آن برادای کلمات اصلا  
 قدرت نباشد پس همه آثار و علامات حرارت و هیوست ظاهر باشد علاج تخم خرفه تخم  
 خیارین منغز بچو که و تخم خرفه تخم بارباب سائیده و زیم آثار آب سرد شیر بر لند و نیم آن  
 بزبله جوشیده در آن آمیزند آنان مصلفه و مغز کنند و بعد و در شیر که نوله تبرادام شیرین در آن  
 ادویه اضافه کنند و بعد چهار روز چاره روزه در من کبچو در آن از میند و در روزی چند بار مصلفه کنند ظاهر  
 تبر نوش کنند تبر و شیر و منغز تخم که و بشیر تخم خیارین لسان بسمول شربت بنو فرغ از آتش و اثر  
 هیچ و چند روز زمین تبر ببرد او مت نمایند و اگر کثرت رطوبات بینی سبب آن باشد همه آثار و علامات  
 رطوبت و روزهت ظاهر باشد و این در حقیقت تشنج زبان باشد علاج قلع و دار قلع و عاقر  
 و خربل هر چهار نیم کوفته مساوی الوزن در یک آثار آب بچو شاند و در آن مصلفه کنند و یکی  
 آب مالحسل و هند و غذای سوز بای که بر سبب بافته ری نان اگر فقط این تمایر سبب روزهت  
 ظاهر شد فهو الراد و الا این مطبوخ و هند بادیان آمیزون شیطخ بچو کتان تخم حلیه کوفته استخوان و در



تنگی نفس مویز منقح شود فالس و دوا در سه پاو آب بچوشاند چون نصف باقی ماند نیمه ازان  
صبح و شام شیر گرم بچوشاند تا دو هفته بعد آرزو مصمت برست و جاری دارند اگر در نیت  
دو هفته اناستمال نمایند مصمت و مطبوخ نقل زائل شد و تکلم بحالت طبعی آید تیر و کفر و نیت  
و الا در جزای مطبوخ این چند ادویه زیاده کنند و مسهل دهند و بیست بلبله نر در دو بلبله کالی و بلبله  
سیاه بروغن چرب کرده سارکی حب الراج شکو نرغ حب الراج آخر شب بخورند و صبح مطبوخ دهند  
و حسب فاعده سه باچار مسهل نقل آرد و اگر چه محو که زبان گسسته شود لبب مغز و منقطه  
که بر بوز اس افتد و بین سبب نقل لسان پیدا آید این هرگز علاج پذیر نباشد عظم اللسان  
یعنی بزرگ شدن زبان گاه باشد که بزرگی زبان بجدی رسد که زبان در دهان بگنجد  
از دهان بیرون آید در حقیقت استرفال لسان همین است و سبب حدوث این مرض رطوبت  
فضلیه است که از دماغ بزرگان بریزد و اجزای زبان آن را شرب کند علاج آنچه در  
نقل لسان از ماده بلغی گفته شد همه برابر از منفع و مسهل و مصمت همان نقل آرد  
و از اغذیه و اشربه و ادویه سرد بریزند مصمت فلفل سیاه بکوفته تخم کتان تخم کلبه بچوشاند  
و از آن مصمت کنند و دیگر فوساد سائیده بزرگان باشد صفع اللسان و آن فزونی  
صلب است غده مانند که در زیر زبان پیدا آید و چون بیت آن بسرخوک مشاب است لهذا  
صفع نامند و اگر این فزونی بزرگ تر شود متکلم کند و سبب این مرض با بغم لرج است  
پایان که طبع آن تجلیل رود و غلظت صلب شده بماند علاج شب یانی ح سوسن آسماجو  
مرکی زعفران مساوی الوزن باریک کوفته بر صفع بالند و دامت نمایند و دیگر نوشادر  
نراج سوخته و زنجار و بیج سوسن و مرکی باریک سائیده و دیگر کوفته بر صفع بالند دیگر صفت  
وزن و خاک و پوست اند سائیده مار یک بالند و دیگر تجلیل دار غلظت نرود و خوب بر دمدی  
یکم از یک خشک یکم سائیده باریک سائیده بر صفع بالند حرقه اللسان این مرض را چهار  
است یکی حرارت فم سرد و دوم حرارت دماغ سوم تناول چیزهای تیز باغ باشد چهارم انصباب  
خلط جار بزرگان مطلق شیرین ترند و شیرین ترند که در شیره برگ کاسنی لحاظ اسپنجول  
و لحاظ یکم کرده با تخم شیرین آرد و غلظت و غلظت کنند و شیر از دماغ ترش که از ترش گاه



بوساخته باشند بر فعات مصنفه کنند حکم التمسان سبب آن الضایق خلط حار لذراع است  
 که از ذراع بر زبان ریویز یا بخزات حاره لذراع است که از معدة لبسوی خلق و زبان مرشح گردد و  
 علامت وی آلتی که زبان سرخ باشد و ریغ از خاریدن زبان بر زبان یکدم عاقل نماید که نیز  
 آن قرار در آم نباشد و چون باب گرم مصنفه کنند تخم کبوتر و در آبش بپزد آید علاج اول تنقیه  
 نماید بعد تنقیح بمطبخ خلیله و بعد ذراع از تنقیه بهر تسکین از نع و تلین بلذیان و تطهیر و تحلیل باد  
 که در زبان جا گرفت اول باب گرم مصنفه کنند و بعد آن در شیر و گاو جوشیده  
 اندک شکر انداخته متصفی نمایند و عقب آن بهر تسکین و تبرید و تلین و تطهیر و تحلیل مصنفه  
 کنند باب گرم که در آن قدری سرکه در روغن گل مخلوط کرده باشند و دیگر پوست بلبه زرد و  
 خانیچان و با آن ابابک ساییده بر زبان مالیدن نفع تمام بپسند و دیگر پوست بلبه زرد  
 پوست بلبه آبی گل سرخ برگ خا میوه در جوش داده یک شب نگاهدارند و روز دوم از آن مصنفه  
 و مغزها کنند نفع کافی بخشد شقاق اللسان سبب آن یابوست و باغ باشد و باجمادات  
 اخلاط سوزنده که در معدة باشد علاج ماه الشیر بنوشند و شیره مغز تخم کدو و شیره تخم کدو  
 و شیره کشنیز خشک و نقوع آید که شب در آب خیسانده باشند با شربت نیلوفر بنوشند  
 و روغن گل در روغن مغز تخم کدو و با هم آمیخته بر سر و پیشانی تمدین کنند و باب بنگرم  
 غسل کنند و از گوشت و شیرینی و چیزهای گرم و خشک احتراز نمایند شور الفم دانه ناله  
 و در دهان بر آید سبب حدوث این مرض خون حار است که قدری صفرا در خون مختلط شود و  
 درین مرض درد بشت باشد بحدی که خوابیدن غذا امتداز گردد علاج گل سرخ برگ  
 عنب البشرب برگ کاسنی بیج کاسنی کشنیز خشک بپس مقرر سرکه جالیس در یک آن آب  
 بچوشانند و در روزی بر فعات مصنفه کنند و اگر نفع کافی بخشد بمطبخ خلیله تنقیه کنند چنانکه  
 درم گوش و عنق الفت مذکور و رم اللسان گفته شد و بعد تنقیه اگر اندکی از روغن ماه مصنفه کنند  
 و یکبار با جزای مذکور که مال نفع کافی بخشد قشقر که بر زبان و سقف حنک و شقیق  
 و عمور اشته یعنی قشقر پوست جدا شدن است و سقف حنک کام و شد بین هر دو گوشت  
 زبان مشرف و حاد است که بپندی باج گویند و عمور یعنی مملع جمیع عمر است بالفتح



که گشتنی باین دندان را گویند و سبب نقشه بجارات گرم خفته و نیز است که ازین تیز و  
 غشار که مجمل اعضا است بسوزد و خشک کند رطوبت آن را که باعث اتصال اجزای عضو  
 است پس بالفرض و نقشه روید و پوست باریک جدا شود و علامتش آنست که چون دهن یا کام  
 سخنرمانند جدا شود پوست باریک تشدید پوست باریک سارده در دو نکتة علاج چو بگریز آس و  
 گنار و گل سرخ و گنجد نقشه کوفته در سیه و آب بچوشانند و بدان مضمضه کنند و وقت شب بیشتر  
 بر مضمضه کنند و وقت صبح در وقت بطلان ذوق آنست که مزه هیچ چیز محسوس نشود و  
 سبب این مرض آنست که در عصب حساسه لینه که بر زبان و سطح دهان مفروض است رطوبات  
 فصول گردد و عصب آن را تشرب کند پس مسالک نفوذ قوت حاد ایقه سرد و شود و علاج  
 فلفل و عاقر قریح و خردل بر سر نیم کوفته بچوشانند و از آن تمضض نمایند و قوی و اگر فقط فلفل سیاه  
 بمانند غالب بسیار از زبان جاری شود مرنافع باشد و این علاج کسی راست که سرد و تر مزاج دارد  
 در ای حد مزاج مناسب اینست انار دانه و گل سرخ بچوشانند و یکتین سیاه و در آن آبنیمه معده و غرغره نمایند  
 و اگر خردل نیم کوفته سرکه فالصیاب بچوشانند و مضمضه کنند و فساد ذوق آنست که حس ذوق فاسد شود یعنی مباحط  
 را تلخ احساس کند و این دلالت دارد بر غلبه صفرا علاج چو قوی غیر شندی و انونجید مضمضه کنند و دیگر از  
 سماق و زرشک شیر برآرد و از آن مضمضه و غرغره کنند و همچنین سبزه و گنجبین لبون انراخته نوش  
 کنند و غذا بر سرخ بادری و ترش و با برانی خورند و با جمله طعم با شیرین احساس کند و این دلیل است  
 بر غلبه خون یا بلغم خلط علاج چو شاهره و بادیان و نصب الزیره یعنی چیرا سیم بچوشانند و بدان مضمضه کنند  
 و قوی از آن شربت بناب انراخته بنوشند و با جمله طعم با ترش کنند و این دلیل است بر بلغم سرد  
 علاج فلفل سیاه و بلبلد سیاه بچوشانند و از آن مضمضه کنند و اطریفیل کشمیری خورند و با جمله طعم با  
 گنجبین احساس کند و این دلیل است بر بلغم شکر علاج چو شاهره و نیلوفر بچوشانند و از آن مضمضه کنند و با  
 قند سه از آن شربت نیلوفر انراخته بنوشند و اگر آبنیمه تدابیر سودمند نشود و بقیه خلط برآرد پس  
 سفنج و مسهل مناسب خلط از فایده مهمم این کتاب بگیرند و حسب دستور تقیه بعد از شکر علاج  
 قلاع و قه است که حد پوست دهان و در بان پدید آید و انتشار و وسعت بود و گاه باشد که تمام  
 دهان را در گیرد و قلاع بر سه متمم بود یعنی آن که ماده آن خون باشد و علامتش آنست که با حرارت







دوای مستعمل را دور کنند و مثل اول سه روز بکار برند روز پنجم باز دوای تازه اندازند و  
تا سه روز از آن عمل کنند روز نهم باز دوای تازه اندازند تا سه روز عمل نمایند امید است  
که در نوبت دو از ده روز شیقای کامل حاصل شود و هیچ اثر قلع باقی نماند و دیگر اقسام  
قلع را الفح کافی بخندگاو زبان سوخته که سیاه رخسار شده باشد کباب بچینی دانه الاچی سفید  
که سفید سنگ جراحیست طباشیر سفید کشتن خشک زیره گل سرخ بلبل سیاه شورانی قوی <sup>توانسته</sup>  
است باریک ساییده بر زبان بماند قلع و اچرا که مثل غار ابرو زبان بیداری شود قلع  
کافی بخند بفضله تعالی و دیگر قلع هر قسم را مقصود است بیلان کوه کفاشورده قلع <sup>توانسته</sup>  
در نیم آثار آب جوش داده از آن مصفیه کنند ذر و در حبت قلع احمر <sup>توانسته</sup> طباشیر و سوخته  
سفید کشتن سالیون باریک ساییده قدر در سوزند ذر و در حبت قلع سفید عقیق <sup>توانسته</sup>  
ماز چهار ماشه نرد و چوب پوست انار گنار سماق اریک شمشاد شب بمانی و در <sup>توانسته</sup>  
بازگت ساییده اول دمان را بماء المعسل ترک کنند بعد از آن این دوا در سوزند ذر و دیگر که  
قلع شدید و جوش دمان گفته را از امل کشت که سفید طباشیر سفید دانه الاچی سفید  
گل سرخ زینغال شخ سعد که فی کباب بچینی بلبل سیاه تخم کبابین سوخته بر دمانی دو ماشه سیاهی  
مان کچن منزه استاس هر یکی چهار ماشه خوب باریک آب سایند چند آنکه باریک ترکند در کل قلع  
در حبت باشد پس بزبان در دمان در سوزند سیلان لعاب دهن و در خواب و  
بیداری این دمان را در دوسب است یکی آنکه حرارت بخوری در طوط بخوری در مجده باشد  
و علامت وی آلتش که در حالت گرسنگی لعاب زیاده بر آید بسبب اشتد حرارت و ذوبان و  
رطوبات و بحالت نوم لعاب بسیار جاسی شود از دمان در حرارت بیداری بزبان کمتر آید و بحالت  
سری پر خواب و چه در بیداری کمتر آید <sup>توانسته</sup> علاج آنها در آنست شمشاد آب ترکند و  
مانند و شیره آن بر آند و قلع که شربت قند آمیخته بود سوزند و در قلع میل آرد و دیگر  
سماق چهار ماشه زرشک چهار ماشه شیره بر آرد و شربت قند آمیخته چند روز در متوازی بکشند  
سماق و عدس و گل سرخ و برگ آس و برگ پوست و گنار و کوشانده و منقعه کینز آمیخته تا بر  
هر یک حرارت و خشکی و قطع رطوبت است و در آنکه برودت و رطوبت طبعی در سوزند



بگشت پیدا شود و علامت آن صفت مضم و غلظت و لزوج لعاب و زردی و سبب علاج  
 تشبیه تخم ترب اصل السوس باین تشبیه نم گویند غنیمت مضم این همه ادویه در چهار فرج آب  
 سبب گشتا شد هرگاه سه قح آب مانده و فله نپوشند و بر گویند در علق افزاشتی کنند و سایر  
 تقریبی در حیات و در ذیل حای لیفوزیای یعنی بر تفهیل تمام مکرر شده در اسهال ملاحظه کنند  
 و بعد از آن و بر گویند سه روز که یک روز در میان هسالت داده و اگر همین راتی دشوار باشد  
 در آن حالت فی موقوف کرده مضم خورده از مسهل مضم استفراغ کنند و مضم و مسهل مضم  
 از فله مضم این کتاب بگیرند و بعد فرج از مسهلات جوارش گونی و جوارش مصطکی و جوارش  
 فله فی استعمال کنند تا قوت و اصلاح معده شود و در باقم نقیصه غذا بیشتر دلیه گندم خورند و بعد  
 فرج از مسهلات چونه مرغ و بیضه مکیان و گوشت بریان نان و موافق است جوارش گونی  
 نافع است از برای پرو دت معده و جشام حاض و پرو دت آنستین  
 و فتن و صفت آن زیره کرانی بر بر که یک روز و شب بسره پرورده و بعد از آن  
 خشک کرده بران کرده باشند چاه درم فلفل سیاه پانزده درم برگ سداب رنجبیل از هر کدام  
 بست درم بوسه از منی بخیرم غسل مصغی سه وزن ادویه حب دستور مرتب سازند و دیگر  
 جوارش گونی برای از آله ملین بارده معده و بطلان ذوق و کثرت سیلان رین که  
 بسبب بسیاری رطوبات معده بود صفت آن کون کرانی مدبر که یک شب و روز بسره که  
 پرورده خشک کرده بریان کرده باشند سی درم فلفل سیاه رنجبیل دار فلفل از هر یک  
 بخیرم ترب سفید سفید پانزده درم فلفل سیاه صغیر بوسه از منی از سرد آمدی دو نیم  
 درم انیمون ده درم غسل مصغی سه وزن ادویه حب دستور مرتب سازند قدر شرب از روزه  
 منتقال تا چهار شقال جوارش مصطکی سردی معده و دیگر نافع بود و مضم دفع کند و آب  
 رقتن از زبان باز دارد صفت آن مصطکی سه شقال در بست توله قند سفید درم  
 گلاب خالص بقوام آرنز و بروی سنگ که بستد که روغن چوب کرده باشند برین جوارش  
 فله فی پرو دت و ادواج معده و سوسی اشتها و سوسا و جشام حاض و شوت کجی در باقم  
 ر سفید بود صفت آن فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل از هر یک بست درم خود بلدان



در دم زنجبیل تخم کرفس سیلینا سارون از هر یک یکدرم کوفته بخته با سه وزن او و میل  
مصفی بستر شد قدر کثرت بود در دم کافور الفلفلی قلع خبیثه و آن در آن قمر است  
خبیثت گریه از آن که در آن کثرت شود در زبان و سبب آن خلط عفن لذاع و اکال  
است که از سرب زبان فرود آید اول علاج فصد قیعال است و بعد از آن فصد چهارگ  
و پس از آن تنقیه بمطبوخ افیتون **منضج** گل خفیه گل نیلوفر گل سرخ بادرنجبویه برگ  
گاوزبان سیستان آبل سفاج شانه موز منقی افیتون در حرره لسته نبات پانزده روز  
منضج در آب پانزده روز بر کسر صورت داده در قفس سماق سیرکه خالص در نیم آن آب بچونند  
در روز از آن مضمضه کنند و بعد پانزده منضج یک مسهل بعد از آن در **منضج** گل نیلوفر گل  
سرخ بادرنجبویه برگ گاوزبان سیستان آبل سفاج شانه موز منقی افیتون در حرره لسته و  
پوست لیلیه در پوست لیلیه کاملی لیلیه سبزه بر وزن چرب کرده سناری کالی مغز فلوکس در نیم  
روز با دوام گلشنه حساب معمول حرت کنند و بپوشانند و بعد مسهل اول پنج روز در منضج و مسهل  
روز بلانامه سه روز دهند و بعد برین طریق مسهل سوم و چهارم نیز عمل آرد و در آبام منضج و مسهل و  
پنجم بلانامه مضمضه لطیح سماق و سرکه می نموده باشند تا مرض تاز سعایت باز آید و بعد فراغ  
از مسلمات فله نیون و سورنجان استعمال نمایند تا قرص را از چرک و ریم پاک کنند و گوشت تمام  
بجز در گوشت نیک بر رویه **صفت فله نیون** آب جید آب نارسید و کبکیز زرنج سرخ بدین  
زرد قلی یعنی شنجار که سبزی حلی گویند و اتفاقا از هر یک نصف جز جمله پنج دارو است بسایند  
و سرکه انگوری آمیزند و قمرها سازند و خشک ساخته نگاهدارند و وقت حاجت یک قرص را  
بار یک کنند و بر فرض ذرور نمایند **صفت سورنجان** پوست انار شیرین و ترش  
از هر یک سی درم بازو گلن رشک کاغذ سوخته عا و ترخا از هر یک درم سماق پانزده درم نمک  
سندس نوساد از هر یک پنج درم جمله ده دارو است کوفته بخته بشیر و حب الاس سینه افرا  
سازند و خشک نمایند بعد استعمال فله نیون چون حرکت دریم پاک گردد و گوشت فاسد زد شود  
این قمرهای سورنجان را بار یک سایند هر روز بر نفعات بر قرص دهند می نموده باشند **یک**  
ذرور اعظم جهت آنکه و قروح ساجیه و بان دگلو و قضیب و سایر اعضا سرب و سیدل است



دیکه از اسرار اطباء است و در قطع خون جراحت درو یا نیدن گوشت و سنج ورم و  
الضباب مواد و مجرب است صفت آن موی سوخته گلنار استخوان سوخته  
برگ عناب گل ارغنی از هر یک دو جز کند سفید آب قلعی تو تبار کرمانی شسته از هر یک یک جز کوفته  
بجسته از هر یک زاننده استمال نمایند و هر گاه غیزر گو و دمان استمال کنند صبر کوی و در دانه رنگ  
در آتش سرخ کرده و در سرکه سرد کرده مغسول نمایند در حر در اجزای و کور اضافانه نمایند و اگر بپزند  
باب سرشته و نیشاب ساخته در ناسور گذارند بجز الفم یعنی بد بوی دهن و گندره و دهنی  
نیز گوشت و این در عن بجمد سبب حادث شود شکلی آنکه از حرارت غریب معده باشد و  
علامتش آنست که بعد خوردن طعام کمتر شود سبب آنکه آب و طعام اشتغال حرارت را فرزند و در  
معده رها شود و درین قسم اکثر آنست که دندان بیاید شود علاج شیره آلو بخارا و شیو تخم خرنوب با شربت  
بلبل و فریل نمایند و دال منوگک و کدو و نیار با انوکس ترشی و اسفناخ و برنج غذا کنند دوم آنکه بلغم  
عفن در معده جمع شود و بخارات متعفن از آنجا متعفن گردد علامتش آنست که بعد دهن شنسن  
و طعام خوردن اندک کمتر شود اما با الکیه رفت نشود زیرا که سبب در معده موجود است علاج آن  
قالبه بضمق این کتاب منضج و سهل بلغم بگیرد و حسب دستور تقیه کنند و بعد تقیه چند روز در وقت شب  
باستمال اطراف کشتیزی مداومت نمایند و صبح جوارش مصطکی جوزند سوم آنکه رطوبات فاسد  
و عفن و حاد از سر بلغم و سینه گوشت باین دندان ریزد و آنرا فاسد و متاعل و متعفن سازد  
علامت این قسم آنست که چون صاحب این مرض بچرخد ترش و شور مضمضه کنند و بطریقت  
از کبریا را بچرخد از بخور جدا شود علاج تقیه در باغ کنند بچرب بلبله و مطبوخ بلبله ببلبله  
در مد موی و مطبوخ بلبله در ورم گوش مکرر شده و بعد تقیه مضمضه کنند باین دو مضمضه  
حب الایس گلنار بازو سبب سبز سبب که خالص در سه با آب بپوشاند چون یک حصه بسوزد  
نگاه اند در تمام روز دفعات از آن مضمضه کنند و جهت خوشبوی دهن و نفوس شود حب المسک  
در دهن و از صفت حب المسک و نقل و آمل و نخل و لیمون عاقر قرحا از هر یک یک ورم  
گل سرخ صندل سفید پوست بلبله زرد از هر یک دو ورم جلا شیر نیم ورم مشک و کافور از هر یک  
دانشک کوفته بجسته به گلاب بسرشد و مثل نخل و حب سازند و در روز و شب پنج شش حب در دمان



دارند چهارم آنکه سور مزاج گرم متعفن در متور افتد و رطوبات آن را ناسد سازد و درین وقت بیشتر  
 خون نشسته جای باشد علاج بمطبوخ بلبله تنقیه کنند و بعد تنقیه مصفیه که در قسم سوم مذکور  
 شده استعمال نمایند و اگر در نشسته عفونت مستحی شده باشد بسبب قرحه یا بواسطه رطوبات  
 خبیثه که بروی ریزد علاج آنکه رجوع باید کرد پس اگر مرض مزمنی باشد فلدینون و سور تجمان  
 بکار برند و آن در آگاه الفم مذکور شده و اگر مرض ضعیف باشد این دوا بکار برند باز و طباشیر  
 و گل سرخ و آقا قاریک سائیده و سبک سرشته قرحه سازند و نگا دارند و باریک سائیده و بر  
 غیر زرد سازند درم الحناک یعنی آماس گام و این و این مرض را دو سبب است  
 یکی خون عادی الکلیفیت دوم سطوب قلیل سحرارت علامت خون سرخی گام است معذ  
 علاج در ابتدا حب آماس گل سرخ بکنان بعبث الشولب سرکه خالص در سه پاؤاب بپوش  
 یا حب یک اب خشک شود ازان مصفیه کنند و این دوا در رسازند طباشیر گل سرخ و تخم خرفه  
 نشسته کثیر اصبع عربی آرد عدس کا و زباریک سائیده بر موضع موقوف و زور سازند و چون  
 زیاد مرض با شمار سدی این مصفیه بعمل آرند مصفیه با بونه تنقیه تخم خرفه بپوشانند و صاف  
 کرده مغز فلوس در آن حل کنند و ازان تمضض نمایند چند روز متواتر تا لقیه ماده ساجلیس  
 کند و علامت درم که از رطوبت قلیل سحرارت بود زخمی و سفیدی آماس است و در فرمان بودن  
 علاج بر تنقیه حب ایاب رخ خورند اما اول باین دوا متعفنند و غرغره کنند اگر لقیه بر تنقیه کنند  
 مصفیه که باریج نیم گرفته عاقره قراچیم گرفته سرکه خالص بر سه بپوشانند و ازان مصفیه کنند  
 دوا می عجیب برای سولخ گام که با ز ماده آتشک یا نزله حادث شده باث  
 و درم گام - صفت آن مغز بادام شیرین دو عدد قمر لعل دو عدد افسون دو سرخ  
 زعفران دو سرخ کابطل چهار ماشه جمله آرد و سباریک سائیده در روغن شمشیر بپوشانند  
 گام زور کنند و دیگر ازان هم عجیب تر آنکه که بر آمو و دست پاؤاب کوچک گردانند و بخت در  
 بنق بندی که آرد از چشم گویند چنان سالم دارند و هر دو در آن کی آب و دست شیب تر کنند تا نرم  
 شود و صبح در شب سه حمل الحناک کنند چنانکه در صحنه شیشه خالی باشد پس در یابو عنیت  
 بچکاشند و اگر در آوندی کنند که لقیه آوند باشد و درین آوند بند کرده بطریق پتال خنجر بچکاشند



این طریق هم بهتر است پس آن روغن را در شیشه نگاه دارند در کلام بقام سوراخ از آن گشت  
 بماندور روزی دوسه بار انشاواتش تعالی در یک هفته صحت کلی شود و درم و فراخی سوزخ  
 برود و آبل شود **امراض الشفت** یعنی بیماریهای لب لب و کب است از  
 عصب و گوشت و عضله و شریان و در پروانه لب ستر و بن است و حفظ است مضموع و  
 جلس لعاب و بن و اعانت تکلم و خوبی روی از آن است و هر مرضی که در مقعد افتد در لب نیز  
 حادث شود زیرا که مزاج در کب همچون مزاج کب مقعد است چنانکه شقاق و بواسیر در مقعد  
 حادث شود در لب نیز عارض گردد و درم و موی لب علامت درم دموی سرخی لب و  
 درد است **اعلاج** در مقعد سحر سوت و آفتاب و یازده و آرد جو و صندل سرخ مسادی و در شیره  
 کوس سبز و اگر میسر نشود در آب سرد ساییده نیم گرم نماد کنند و در درم صفادی لب نیز همین  
 نافع و سرلیج الاثر است و اگر قطع کلی ازین نماد ظاهر نشود تعلیق علق کنند و بعد از آن از  
 روای مذکور نماد نمایند و اگر علق میسر نیاید در هر اندک مدت لب را با آب گرم بشویند و صفا  
 لب را باید که هر روز در صفات تدبیر زمان و مقعد کنند بی بنات و مقعد روغن کبند یا  
 روغن گل یا روغن یاسمین یا لادن و درم سینه لب رنگ درم بلندی یا سفید بود یا برافتن  
 رنگ بدن بود در اندک و سوزش و سخی هیچ نباشد **اعلاج** تخم شبت گل یا بونه و  
 اکلیل الملک مسادی در شیره گوی سبز ساییده گرم کرده نماد نمایند و در درم سودا و سرده و  
 پایه ماکیان چهار جز موم سفید و جوهر در سنگ یک جز حبیب دستور مرهم تیار کنند و برایت طلا  
 کنند و کسی را که از پیه انکار دارد روغن گل بجای پیه داخل کنند و اگر این تدبیر عود نشود پس  
 ماده عرض هر خطی که باشد بتقیه آن بردارند و منقب و سسل هر خط در نماده به فم من کتاب  
 استوار است از آنجا بگیرد و بعد از آن جفاف و کفشر و شقاق لب یعنی خشکی وجه افون  
 پوست باریک از لب و شق شدن لب سبب آن حرارت و پوست باشد **اعلاج** مغز باد  
 منقشر و تخم کدو حب السهمه یعنی جودخی و کیتار و کیتار و شیر گاوی یا شیر بز یا شیر من که دختر داشته باشد  
 سخن کرده بدفعات بر لب بماند و اگر حرارت و پوست زیاد باشد و تریه و ترطیب زیاد تر مطبوخ  
 باشد قدری للعاب استول بان و نیزند و بکار بند **اصن الشفت** یعنی سپید شدن لب



این بر من مناد خون است با احتمالاً رطوبت و لقیاس این فقیر در حقیقت این من بر من است  
 که بر لبها عارض من شود علاج و در بر آن بالنت که در بر من گفته اند بوی اسیر لب و این من بر  
 در گونه است یکی اگر غلطی کند اللین بمقدار دانه انگور خرد در لب زیرین بوی آید در سطان  
 غلظت منقش بود درین قسم لب ما و من متقلب می باشد بخارج دوم آنکه نوز سیاه که شاه  
 بیوت شامی می باشد در لب زیرین ظهور کند و این قسم در منی باشد زیرا که مانند سلطان معین  
 در حدود می کند و حسن اباطلی می سازد و گاه باشد که بوی اسطه کثرت ماده استیجام فساد طیب بالانز  
 تقدیر نماید و بعضی اجزای آن را نیز در یک در سبب حدوث بوی اسیر لب خون سوخته است که از  
 شیب را گیرند آید و در موضع جمع شود علاج اگر مناسب دانند اول بگ قیبال کشاید  
 بعد از آن خون چهار رنگ گیرند پس آن بمطبوخ خاقدین متقیه نمایند و مطبوخ ایدین در اکالیفم  
 که در شده موافق آن بعمل آورند و بعد متقیه ملاحظه کنند اگر رنگ بوی اسیر سیاه باشد لب شرط نهند  
 آنگاه اند لیس من مستقر شود و بعد بشرط سر که می آید تا خون منقطع شود و عمل سر که قایم تمام  
 داده است و اگر رنگ آن سرخ باشد دست از شرط زدن باز دارند زیرا که ماده خون شریانی  
 است پس درین قسم بعد متقیه بجهاد عدس و در هم مردار سنگ قناعت کنند صفت  
 ضاد عدس بابونه اکلیل الملک تم مخطمی عدس مقشره یک ساییده باین نیز تا مثل شکر  
 پس بزوی بیخه در پیه بایان نرسد و بکار بردن صفت هر نام مردار سنگ و اسفنج در غلظت  
 سازی باریک لب آیند و در موسم که در یک حصه باشد و در من بادام شسته و هر دو در آب شسته  
 کیزات کرده باشند او در لب نهند و بکار بردن باب ششم در امراض اسنان و لثه  
 اطبا احتیاط کرده اند در باب نهم گوهر دندان بعضی گوهر ششم است و بعضی بر آنند که عصبیت  
 آنکه دندان را عظم است یعنی استخوان قرار داده اند بر موی حول خود بی حسی دندان را دلیل  
 آورده اند چه اگر دندان استخوان بودی از سودن و تراشیدن در ذاک شدی و چنان درو  
 محسوس نمی شود بی شک استخوان است که گوهر استخوان حس ندارد ولی حسی از سال استخوان است  
 و این گام قلع دندان المی که محسوس می شود آن الم نسیب معصیت است که گوشت بیخ دندان بآن  
 اتصال دارد چون دندان را از گوشت و عصب که بآن استحکام گرفته جدا کنند الم لعصب سرد

در شش و در او من استخوان و است



و آنکه دندان را عصب قرار داده اند دلیل بر این می آید که دندان از سردی و گرمی متاثر نشود  
از ترسش کند و محذومی گردد و حد دندان را عرض گویند را حق اینست که دندان استخوان  
حسن ندارد و احساس الم سبب اعصاب است که در پنج دندان و ناقص گشته و ناقص است  
دندان را نام است که همیشه عادت مسواک از دندان طوبت فاسد در پنج دندان مجموع گردد که اجتماع  
طوبت مقبول پنج دندان را تباہ و فاسد کند و هرگز شیا سخت از دندان نشکند و از خوردن آنها بسیار  
سرد مثل آب شور و آب برف و چیزهای بسیار ترش اثر از نمایند و همیشه دندان که مقوی و بجلی دندان  
باشند بر دندان پنج دندان ممانند اگر بر بنطریق مردم عمل کنند از اکثر امر از دندان و سقوط آن  
بغیرت محفوظ باشند و اگر مسواک از پنج آنکه کنند از درد دندان محفوظ باشند و مسواک از خوب  
بیلو استحکام دندان نماید و مسواک خوب نوب حافظ گرم دندان است و در پنج در دندان و مسواک  
چوب سینلان مجلی و مقوی دندان است و در دندان اگر از ماده گرم باشد علامتش آن است  
که اگر آب سرد در دندان گیرد راحت حاصل آید علاج برگ انار و برگ تر بنندی و کوسه سبز و برگ  
کاسنی با تخم آن بچوشانند و از آن مصفیه کنند دیگر مازوی سبز گنار پوست انار فوفل نیم کوفته  
کز باج عدس اسلم مسوی بچوشانند و مصفیه کنند دیگر جو نیم کوفته و نمک طعام در نیم آثار آب بچوشانند  
و از آن مصفیه کنند و اگر درد دندان از برودت باشد علامتش آن است که  
چون آب گرم در دندان گیرد راحت رسد علاج زنجبیل نیم کوفته و برگ کابلی بچوشانند  
و مصفیه کنند دیگر پوست پنج آگه و پوست پنج خروغ یعنی آرنج بچوشانند  
و مصفیه کنند دیگر سفوف سیاه زنجبیل نیم کوفته و عاقر قاقش  
نیم کوفته و لود حامسا و کس در نیم آثار آب بچوشانند و مصفیه کنند  
**علاج درد دندان** در قدره شکر تخیل و ریخته پیچیده در دندان در فک نمتدی انور  
در ساکن شود و در دندان گرم خورده علامتش آنست که دندان چون دلقبه داشته باشد  
**علاج صبر سقون** یعنی ابوالشماشه برگ برب تو برگ شفا بکتوله انبیش شماشه بر لیم  
بکتوله در نیم آثار آب بچوشانند و از آن مصفیه نمایند و از خوب نوب بر روز مسواک کنند و دیگر  
زنگ کابلی را پالویی های خورد بسته آب بچوشانند و از آن آب مصفیه کنند و پولی بر دندان که خورده



کند از نو چون چند ساعت بگذرد و بوی مستهل برادر کنند و بوی دیگر گذارند بر من طریق چند روز  
 عمل نمایند سنون نافع در دندان و باعث استحکام آن تنباکوی گل سوخته که آن  
 را گل گویند بپزد و زرمخ حسته سوخته پوست بادام سوخته گل سوخته و دیگران که سرخ شده باشد  
 فلفل سیاه نمک طعام جله مسوی بار یک ساخته سنون سازند اول از پنج انگه مسواک کنند  
 و پس از آن عمل سنون نمایند و از آب گرم مضمضه کنند و از آب ترش و باردا حرا زمانید سنون  
 برای استحکام لثه و دندان و بند کردن خون لثه مازدی سبز بر این کرده سه عدد براده -  
 سر بکنند و انبوه سوخته ششماشته گیرند و چند جلا ادویه کوفته سنون سازند و دیگر در دندان  
 بچون که خورده را نفع کند فلفل سیاه مازق حرا بروزه خشک بار یک ساییده و بویس شسته حب با  
 مثل کنا صحرانی سبزه و ان حب را در جوف دندان گرم خورده برگند مضمضه نافع در دندان  
 که از برووت و رطوبت باشد و یا از انصیاب ماده ترله و یا از ریح غلیظ با قهوه  
 رز بلنج عدس مسلم خم شبت تخم حله پوست خشخاش پوست سرس پیست ببول بچوشانند و  
 مضمضه کنند و دیگر پوست درخت سرس برگ حبیلی برنگ کابلی زنجبیل بچوشانند و مضمضه  
 کنند و دیگر نافع در دندان که از ماده ترله باشد و استرغای لثه را نیز مفید است  
 طب الشلب که کنا اسپند دونه یعنی میوه نمک کوفته پوست درخت کیک پوست درخت سرس مسواک  
 در یک آثار آب بچوشانند چون چهارم آب خشک شود دیگر مضمضه کنند بر روز بر نفاست  
 مضمضه جهت در دندان که از ماده حارها کشنده خشک مازدی سبز پوست خشخاش کنا و زنجبیل  
 عدس مسلم رز بلنج حب الاس برگ قرمزی برگ کوی سبز بچوشانند و چهار صبه کافور در آن حل  
 کنند و مضمضه نمایند خصوص یعنی کند شدن دندان کنزی دندان بتیز از فاییدن  
 اشیای از محنت و ترش عارض شود علاج نان خمیری اگر گرم زردندان گذارند که گرمی آن بر دندان  
 در نفاست این عمل کنند و همچنین اگر گلاب را اندیز دندان گذارند نافع باشد که بلغم ترش یا سودا در  
 رخم رسیده مجتمع شود و از اثر بیماریات روی آن خصوص عارض کرده علاج تکلیف نم رسیده  
 بنامند یعنی پس تخم شبت و تخم ترب اصل السوس غیر منقشه و نمک بچوشانند تا با این پیشند  
 و بر کپورت در فلق انداخته می کنند که بعد منقبض صورتی و نمک شاک هموزن بار یک ساییده بر دندان



میماند و دیگر میزباد امر تلخ جو زبوا مسادی خاییدن تاغ بود و دیگر عاقر قرقا و فلفل سیاه و نمک سنگ  
 باریک ساییده بر وزن آن براند و دیگر بودید خشک و زیره سیاه و دوج و برنگ کابلی باریک ساییده  
 بر وزن آن براند **علاج امراض لثه سنون** که منخ بر آمدن خون لثه کند فلفل سوخته گلنا سوخته  
 کاه سوخته جو سوخته تخم بجزئی سوخته بلبله زرد و مع حصه سوخته شب میانی بریان سماق طباشیر سفید  
 گل سرخ که مانج تخم نورد که سفید دم الاغ خون کند سحر کنی سدس نقش سنگ براحت جلا دو به را  
 مسادی مالودن کوفته نیمه سنون سازند و چند روز در دست نمایند ایضا تعالی استیصال مرض  
 شود سنون دیگر که در دودان الحکم نیلا تو تعالی بریان زخمی که سفید مسطکی نازد سبزه  
 جو بختی خشت الی بر پوست بر لسی کی جلا مسادی الون کوفته نیمه سنون ساسه و استخوان نمائند  
 سنون دیگر که حبت را در دودان گوشت بن دندان و رفع عهوت و بدان که از  
 اکل عمود حادث شود دم الاغ خون که مانج از روت جو زلسر و کند سبج منی سوخته طباشیر اناقا  
 گل سرخ جفت بلبله پوست اند ترش بر یک جزوی مقصب الرزبه نصف جز کوفته نیمه سنون سازند  
 و وقت شب وقت خواب استعمال نمایند **سنون** دیگر که حبت آکل بهترین و است  
 برگ سداب و درم اشجار سرخ آبک آب ناید زرنج منخ و بریکه یک درم جلا دو به باریک  
 سوده در سر که نیز سرشته قرصها سازند و خشک کرده در چراغ و نماده و چراغ دیگر بر آن سر پوش  
 لب های چراغ از گل حکت بنید نمایند پس در و دانا بیا جاک آتش دهند بعد سرد شدن بر آندند  
 و هر قدر خاکستر که از چراغ بر آید آن را نگاه دارند و مقدار یک گنگ بر آکل پاشند به فضل الهی در چند  
 روز وضع شود دیگر تیر از فایه بن و غیره در بجر الفم مذکور شده در اینجا ملاحظه کنند سنون که دندان  
 و لثه را محکم و خون لثه بند نماید و بوی دهن خوش کند و در دندان را تسکین  
 مسطکی تخم بن بکل زخمی سنگ براحت سهاگه بریان سره سیاه برده شمشا شه فلفل سیاه کشینز  
 بریان ناکر موخا هر یک یکتله باریک ساییده سنون سازند و در دمان و لثه باله انشا الله العزیز  
 منع کلی و در یک هفته هیچ اثری نماند سنون که دندان را محکم کند و در دندان را  
 و در نماید و خون طاری را از لثه بند کند چایه سبخته گلنا سوخته کاه سوخته  
 جو سوخته تخم بجزئی سوخته سماق طباشیر گل سرخ که مانج بلبله زرد و مع حصه تخم نورد و در اجوب



دم الا خون کند رسد که فی حدس مقشر از هر یک دو ماشه شب میانی بریان ششماشته کوفته بخینه  
سنون سازند و استعمال نمایند باب پنجم در امراض حلق و للمات و مری و قصبه ریه  
حلق عبارت است از فضای که باین مسلک غذا یعنی مری و مسلک هوایی بخیره مشترک  
است و للمات جسمی است لحمی منوبری شکل که متصل حلق از بالای کام آویخته است و او  
از شرا این عضلات سواست و محصب بسیار ندارد و منفعت آن تصفیه هواست از دود و غایب  
و مری مرکب است از گوشت و غشا و شرا این اعصاب و از مقابل عظم حنجری برخاسته است  
که آن موضع را خم معده گویند و نهایت درین رسیده و نصف آن بلع کردن غذاست و  
بچنانکه روده با غل معده بر یک دفع فضل موضوع شده مری بر لب بلع و رسانیدن آن  
بغم معده مخصوص گردیده و قصبه ریعضوی است منزاری شکل یعنی مشابه فی موالف از غصه و قسا  
بسیار و بچنانکه مری بغم معده متصل گشته قصبه بریه ملتصق شده و فائده قصبه نفس است یعنی  
جذب نسیم و دفع بخارات از درون درین قصبه ریه را بفارسی بخیره گویند امراض للمات یعنی ملاه  
و درم للمات اگر دم دموی باشد علامتش سرخی و آفتاح و التاب است با در خفیف علاج اگر  
آثار و علامت غلبه خون پیدا باشد اول و ز قصد میغال کنند و شیر که کشنده خشک شیر عنباب بیشتر  
شبتوت ترش و شربت عنباب عرق شامیره و اگر عرق نباشد آب سرد بنوشند صبح و شام و در درم بطبوع  
بلیله که در درم حار گوش معن الفندک کور شده نقیه کنند و از لبتیاش و بنیات احتراز دارند و غذا  
ریق مثل حل مؤنگ بی روغن و لیه گندم دهند روز سوم این و بچوشانند و غرغره کنند خشک  
براده صندل سرخ عنب الشلب عنباب شامیره بچوشانند و بطبخ آن دو قوه مغز فلو س حل کنند  
و در روز شب بدفعات غرغره کنند و عمل غرغره تا سه روز نمایند لشار الله تعالی و دم تحلیل شود  
و دم صفراوی للمات و اگر ماده و دم للمات صفر باشد علامت آن غلش و التاب شدید  
و غلبه شکی و خشکی و مان در در نسبت دموی بیشتر باشد علاج آن بینه همانست که در دموی  
ذکور شد اما فرق همین قدر است که فصد و قوت دارند و در تبرید هم کاهی و تخم فرغ و لعاب  
سینول بفرانید و در اجزای غرغره برگ شبتوت ترش و حل نمایند و درم بچشمی للمات علامت  
رغوات و نرمی و سفیدی و درم است و در و کتر و گاه باشد که ماده دراز شود

باب پنجم در امراض حلق و للمات و مری و قصبه ریه



علاج بادبان نجاشه سهل خود پس نجاشه تخم نمک که قهقهه شمشاد شکر سرخ و قهقهه و اما در نیم آن آب بچوشانند چون نصف آب باقیمانده صاف کنند و شیر گرم دهند و آخر روز نیز همین مواد دهند و بگویند که این قهقهه است که در وقت شب هنگام خواب دو توله ازین روغن در آب گرم بخورند و بخوانند حضرت آن ایارج فیقر است شمشاد تر یا سفید فراشیره سه ماشه سنار کی سه ماشه زنجبیل یک ماشه بنفشه بادام بیج عدد تریب و سواد زنجبیل اگر قهقهه بجهت باد ایارج فیقر ایامیزند و منزه باد که قهقهه آن شامل کنند و عصاره را بدو توله شده فالصرا مخلوط کرده آب نیم گرم استعمال نمایند انشاء الله تعالی باین طریق روز سوم یا چهارم درم زائل شود دیگر فلفل سیاه شمشاد عاقر قرحا سه ماشه هر دو بار بار یک ساید از گشت و در حوالی لکات سالندید فوات انشاء الله تعالی اول روز درم نیم حضرت تمام رود و با استعمال در سه روز دفع کلی حاصل شود باید که در درم یعنی یا در درم که از ماده زله بارو باشد اول این تدبیر عمل کنند اگر این تدبیر سودی نبخشد انگاه استعمال غرغره و چوشانند و غیره توجه فرمایند درم سوداوی لکات علامتش سخی اما مست و تیرگی زنگام در زبان و لکات و مزه و بان ترش بودن علاج تنقیه سوه است بعد خوردن منضج بطبوخ آیمون پس منضج و سسل آنچه در آکله انغمند که کور شده همچنان برینمانند عمل آرند و در غرغره شبای حاره با استعمال نیارند مبادا که از استعمال او تیرگی درم سطرانی شود پس بهتر است که از کشنیز بر برگ کاهو آب بر آورده از آن غرغره کنند اگر برگ تازه میسر نشود از کشنیز خشک و تخم کاهو و عناب شیر بر آرند و قدری منزه یا رشنبر در آن مخلوط کرده غرغره کنند هر خای لکات و آنرا سقوی لکات نیز گویند و این مرضی است که ملاذه بخلق فرو افتد بقیه درم و کام باشد که چون دم موش دراز گردد و این مرض او بسبب باشد یکی سود مزاج گرم و موسی علامتش سرخی و گرمی زبان و کام و ملاذه است علاج اگر ضرور و مناسب است فصد فیقال کنند و تدبیر که در درم لکات و موسی گفته شد عمل آرند و دیگر پوست آمار شیرین گلنار طباشیر شکر احد یک خربازدی سبزا قاقیا بادبان هر واحدی نیم درم سفوف کرده از گشت بر لکات بمانند دوم سود مزاج ستر بلغمی علامتش بسیاری لکات است و انهمی از حرارت و سرخی نبودن علاج زوفای خشک



ششماشه شد خالص ستم قوله و ریخ آثار آب بچوشانند و از آن ضمضه کنند دیگر نافل سیاه  
و گل سوخته و یکدان بار یک ساییده از گشت آهسته بر لثات بمالند دیگر قافل شبانی  
زردی سبز بار یک ساییده حوالی لثات از گشت بمالند و هر گاه لثات مسترخین بیخ بار یک  
شود و سر آکنده و غلیظ گردد و بیخ در او بود و در آنوقت مناسب این است که پنج ششماشه  
زفت رومی در آب گرم بگذارد و اگر غرغره کنند بدفعات تا که درم نرم شود و تخلیص پذیرد  
و بعد از آن که ازین غرغره نرم شده باشد پس قدری مازوی سبز بار یک ساییده در آنوقت  
بیاینزند و از آن غرغره کنند تا مع انصباب آید و اگر بسبب غرغره زفت حرمت و  
حرارت در لثات پدید آید در آنحال کشنیز و کوی سبز بچوشانند و از آن غرغره کنند و غرغره زفت  
موقوف نماید خنایق و آن عرض است که چون حادث شود نفس مایع بر دست کرده و اگر  
سبب قوی تر بود منع شود و سبب آن تورم نوزتین یا عضلات مری یا آنچه باشد آن  
بر چهار گونه است یکی آنکه درم موی بود و علامتش آنست که روی سرخ باشد و گاهی سردی  
حلق متملی شوند و بجهت حلق بسوزد و حره در مری شمرین باشد پس اگر بسبب غلبه خون حاد  
خناق و موی اعتبار خون بود یا خون طمست بود بهترین تدابیر این است که اول از  
اقدام بقصد کنند و رگ قیضال کشانند و اگر آثار طمست خون در تمام بدن از پیش رگما  
سرخی اعضا ظاهر باشد قصد قیضال موقوف داشته رک محل کشانند و این تبرید و پیشگیری  
کشنیز خشک شربت عناب شربت شبنون شیره عناب تیار کنند و صبح و شام بخوانند  
روز و در نصف صاف کنند و صبح و شام در روز سوم صبح و عصر میل کنند  
شام تبرید کرد و تا وقتی که از نصیبه فارغ نشوند غرغره و غیره هرگز اقدام نمایند و باید که  
ماده از آنجا باطل حرکت نماید و آفت عظیم در حشا حادث کند و بعد قصد استعمال که پس از روز  
فراغ حاصل شود روز چهارم که استسک عرض است این غرغره استعمال نمایند غرغره کشنیز خشک  
با بویه عرب الشلب کلینار برگ شنبول ترش گل سرخ عدس تخم کابو تخم کاسنی بچوشانند و در آن  
کنند و در قوله مغز خیار شنبدران بیاینزند و در تمام روز بدفعات غرغره کنند و بعد از آن که زمانه  
استماد و تزیاد و استماد رگ داشته باشد یعنی چهار روز بلیقظی شده باشد بن از آن طریق بر سر جای آید



پس در این وقت قصد فرستید بلکه مناسب است که تدبیر تصحیح و دم و انجیر آن کنند این غرغره بر  
 تصحیح و دم سریع انفع است حضرت آن انجیر زرد و تخم حلیله تخم کتان آب بوجوشانند  
 و صاف کنند و با شیر گاو جوشیده که برابر بر تلخ باشد یا میزند و دو توله آب خیار شیر در آن آمیخته  
 نیم گرم غرغره کنند و هر گاه سرخی آماس بزردی گراید و دم سترخی گردد باید دست که باوه  
 پنجه شده ریم گشته پس اگر از خود سرگرفت و اطرا داد و الا غرغره مغز به بکار برند حضرت آن بره ای  
 ششما نه طلیت سه ماسه بار یک ساییده در نیم انار شیر تازه یا میزند و نیم گرم از آن غرغره  
 کنند غرغره دیگر مغز اورام پنجه که بسبب شدت انقباض مغز شود و بازوی سبز کلان پوست آن  
 شب بیانی جوز اسر و آب بوجوشانند و غرغره کنند و اگر ممکن باشد و دم را از آن گشت تخم  
 کنند تا ریم بر آید و بعد از آن که دم بکشاید و ریم بر آید روغن گاو دو توله گرم کرده و نیم آن  
 آب گرم یا میزند و از آن غرغره نمایند و یا سه توله شد خالص در نیم انار شیر گاه جوشیده یا میزند  
 و نیم گرم غرغره کنند تا ریم را با کلویه پاک کند و هر گاه قرص از ریم پاک شده باشد این غرغره عمل آرند  
 غرغره که راجع به خج همک یعنی اصل السوس میگویند هر یک یک بوزج سوس آسمان کون نیم جز  
 کوفته بچوشانند و از آن غرغره کنند و دم آنکه خناق از ماده صفراوی بود علامت آن بسیار  
 تشنگی است خشکی و تلخی دمان و حیوانی و دردی سوزناک و تمدد و تکی نفس درین که تری باشد  
 نسبت خناق دموی بسبب قلت جو صفرا و کمی حجم و دم علامت همه تدابیر از صفراوی  
 و تبرید و غرغره آنچه در خناق دموی مذکور شد همینکه علی الترتیب عمل آرند اما فقط در تبرید  
 تغییر کنند یعنی آنچه در دموی داده اند عوض آن این تبرید دهند که در اینجا تبرید و تطیب بیشتر در کار  
 تبرید بر آب خناق صفراوی کشنده خشک تخم کاسنی تخم خرفه تخم کاسنی حباب اس پیچول  
 شربت شبتوت شربت نیلوفر از تخم ما شیر و از اسپچول حباب بر آرد و آب سرد بقدر خویش  
 طبیعت شربت مارا حل کنند و شیر و کلاب دیوان آمیخته بدیند و وقت صبح شام و اگر عود  
 تابستان باشد در میان روز هم یک دو بار شیر و تخم خیار و تخم شیر و مغز تخم تر و زرد یا شربت نیلوفر و شام  
 و بعد سه روز غرغره ماسه که در دموی مذکور شد عمل آرند سوم آنکه خناق از ماده باغچه  
 شود علامت آن تبخیر روزی و چشم است و پدید می آید درم و جاری شدن کلاب بسیار از دمان



قلت در دو طبیعت و شوروی طعم و بسیاری محمد دم که آب و علو ام و دد ابه شوروی تمام فرود برده شود  
لیکن از آنکه آما س بلغمی نرم تر میباشد با کلمه انقباض بلغم نمیشود علاج آنچه از تند ابر  
در دم بلغمی لغات گفته شده در اینجا نیز همچنان مجمل آن رند و بعد از آن رم اگر بسبب کثرت استمال  
مستحبات خشونت در خلق پدید آید تا به سرش برساند که در شیر چشیده که او قدری روغن رو  
گرم کرده اندازند و از آن غوغه کنند و بر روغن سوسن اگر میسر نیاید بر روغن با سمین قدری میسند  
انداخته بر سرش گذارند تا موم که هفت بار روغن بگذارد که میسند که بعد کرده و آن موم روغن  
از بیرون مطلق کنند و شربت شمتوت ترش در خنق و دیگر اورام دومی و مفردای خلق و شربت شمتوت  
شیرین در خنق و دیگر اورام بلغمی سوداوی خلق خبیله نافع تجربه رسیده و علی بن اقیاس از ابتداء  
درم بیدسته روز غوغه بطبخ برگ شمتوت ترش در خنق و دیگر اورام دومی و مفردای خلق  
بطبخ برگ شمتوت شیرین در خنق و دیگر اورام بلغمی و سوداوی خلق نفع کافی می بخشد  
و فایده ن کشنده خشک سوز آن فرود بردن رقسام اورام خلق نفع بین میدهد غوغه بطبخ  
عدس مسلم که بعد طبع یک و دو که سر که فالص روان انداخته باشند بر رقسام اورام دومی خلق  
کفایت میکند چهارم آنکه خنق از ماده سودا عارض شود علامتش کندی طلایب دم است  
و عفو صفت یا حوضت طعم خشکی درین کودت و چه احساس تند و در موضع درم و در چند در هیچ  
اقسام اورام تند لازم است اما در دم سوداوی شدت میباشد جهت غلظت کثافت ماده درم  
سوداوی بتدریج حادث شود و حدوث آن در خلق تازه نادر است علاج آنچه در دم سودا و کلمات  
گفته شده همه تدابیر بموجب آن عمل آرنده معلوم با و که در فرض خنق چون ماس کلمیلین پذیرد یا سر کند و ریم  
خارج خورد با وجود آن بعضی ارجح استایش پدید نیاید و سرفه عارض شود باید دست که ماده شش  
فرودفته و خنق بنات الرقیق گشته اگر خفقان خشکی پدید آید باید دست که ماده بنوا می نازل شده  
و اگر در میده و عثمان لامق شود پس بر آمدن ماده باشد بخورد و اگر بنفس تشنج شود معایم باید کرد که ماده  
فرود نیفتد و تشنج پیدا نخواهد شد اگر بعد چهار روز نرمی در آما س پدید آید دلالت آن بر بلغم ماده اگر نرمی  
که برگردن سینده پدید آمده بود و ناپدید شود از دو حال بیرون نبود یا ماده کلمیلین یا بدو این محمود است  
و یا آنکه ماده بیاطن بازگردد و این دومی باشد و هر گاه صاحب خنق رکبت روان آید در اکثر



امید نجات نباشد اگر در نجات قوت ششوت طعام نیز زائل شده باشد و اگر این قوت بر حال  
 بود و با وصفت بر آمدن کفت امید نجات باشد اما هر گاه روی مری سفید شود و چشم سیاه در حال  
 بیدار و همچنین اگر اطراف سر شود و زبان مطبوع و سیاه کرده و نشان قوت ششوت باشد خفاق که با تب بود  
 خطرناک است و هر گاه در تب ماسه گرم روز بخواب خفاق پدید آید سخت مخوف باشد و هر گاه  
 یک دم بدو کت با تمام رسد و در هر دم زدن سینه و مخزن بجنبه سخت با خطر باشد این مراتب  
 در سایر اصناف خفاق الموحط باید داشت بهر حال که در حلق و مری قصبه پدید آید  
 معلوم باد که تب در مری بیشتر حادث شود از بهر آنکه جوهر مری نرم و لحمی است و بدان سبب  
 قبول مواد گرم میکنند پس اگر تب بر فرج مری بر آید علامتش آنست که وقت بلع از درد طعام  
 الم زیاد تر محسوس شود علی الخصوص از طعامی که درشت با ترش یا تیز یا شور بود و آنچه در حلق  
 و خجوه یعنی فم قصبه بر آید در آن زرد و غذا الم نباشد اما از سخن گفتن فاسیدن می رود و دیگر  
 در دو الم پیدا شود و در آواز تغییر راه یابد و در هر وضعی که تبور باشد درد و سوزش زمان موضع  
 لازم بود و علامت اگر علامت غلبه خون در تمام بدن ظاهر باشد بسبب احتباس خون طشت با خون  
 بواسیر اول روز بزرگ با سلیق زنده و روز دوم مبطبوخ فو که طبع را بکشانند صفت مبطبوخ  
 فو که گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ بنفشه بستان مویز منقح انجیر زرد مغز فلوکس خیار شیرین  
 ریشه خطمی روهغن بادام حب مستور عرب کنند و بنوشانند و آخر روز بعد فراغ از سهال میکنند  
 که ربیوقه انقوام باشد بقدری شکر سفید شیرین کرده پدیدند و اگر مرده نشاسته و شیرین استعمال  
 نمایند در نوع سوزش تبور سکین تمام رود و بعد از طعام لقیص و خشک است از نماینده از خوردن  
 آب سرد و احتیاطا بلع دارند بحالت تشنگی آب اندک گرم نبوشند و وقت شب هنگام خواب لعاب  
 استغول که از شربت عناب شیرین کرده باشند بخام نبوشند و بعد تنقیه اگر خلش تبور از آن شده باشد  
 فو المراد و اگر نزال شود بر لب نفع تبور این دو هم آورند انجیر زرد تخم کتان تخم مروی و جوشانند  
 بقدر نبات شیرین کنند و صبح و شام نبوشند تا بصبح یا فته زرد و مغز کرده و هر گاه بر آید بر آب  
 پاک کردن ریم در شیر ه جوشده گادین مگرم دوسه قوه شده فاضل آن میخه از آن مرغ کنند بر فو  
 تا ریم پاک کند و بعد پاک شدن ریم این حب چند روز متواتر اکثر اوقات در آن ازند و آب



آن فرود برند صفت حب مذکور گل نرفته کثیر آب مسوس مغز تخم خیارین فشا سده و او را  
 از یک سائیده بلعاب اسپنول برشند و بقدر روانه خود حب بندند و هر وقت یک حب  
 در دهان دارند و لعاب آن فرود برند انطباق المری معلوم باد که در باطن می عضله منضوع است  
 که مری را بمقدار معینه کشاده میدارد و هم می بینند پس نمیدهد اما هر گاه رطوبت و اخربت  
 ریزد بسبب کثرت رطوبات عضله مذکور سترخی گردد و جرات مری بهم می بندد و عضله مذکور  
 که جدا در او تپایه رقیق و ایات باری میداد از فعل خود فرماند و بسبب سترجایه  
 شود آنکه شئی رقیق و سبک را بمقدار افکنند پس هر چه بک رقیق باشد چون آب مانندان  
 هرگز فرود نماند رفت اما لقمه بزرگ و قلیل لغزافت فرود و بجهت آنکه شئی قلیل بسبب قلی  
 الطبع فرود می رود و انطباق را خود سبک کشاید و این علت غرض المری و طبی الزوال است از هر آنکه  
 الزوال سترخامی این عضو کثیر الرطوبت که هر طعام و شراب است بخوره که مخلو از رطوبت و بقیه است  
 مجاورت دارد و خیلی صعب و شوار است اما باید که از تدبیر غافل نباشد علاج اگر معده و دماغ  
 از ماده بلغم منتهی باشد با استعمال منج و سهل آنچه در سترخا و فعل مذکور شده اول تقصیه نماید  
 و بعد تقصیه جهت شفت طوبت تقویت عضو مآون چند روز با استعمال این طبیخ مداومت نمایند  
 با در میان اینون سنبل الطیب که در صبح هم خوردند و در نیکو فته کند بر صطک و شکر صبح و  
 شام بخوردند و دیگر مخرج بوشند و در ریزخ پاک روزه بندازان بکلیج و چند بد ستر سهر و با یک  
 از آن آب سخن کرده بیکرم طلا نودن مفید است سترخامی حجه عضله که خوره را می کشاید  
 تا جذب نسیم نماید گاه باشد که علت انصباب طوبات مرضیه سترخی کرده و عضله از کسادن خجوه  
 عاقل مانند و هو البوی ریه نیز بشود و هتاق آرد علاج آنچه از تدابیر انطباق المری  
 گفته شد همچنان در پنجانیه بعمل آرند بجهت تصویت یعنی گرفتگی آواز و آن ششمن سبب  
 عارض گردد یکی آنکه نزله گرم از سر بسوی خلق قصبه ریه افتد و از حدت آن اعضای مذکور  
 بخراشد و رطوبت لزج و دهنی را که موجب تلیس و ترطیب قصبه معادن آواز است بزداید  
 پس با نوره گرفتگی در آواز نید میدارد و علامتش آنست که در آن موضع خشونت لذغ و غما  
 بیاید مسوس شود علاج هر نزله شربت ششخاش و خیره خشتا ششخازند این غرضه عمل آن



غزغره طبع کون رو عدس مقشر و عناب بسازند و شیره تخم خرفه بر آرند و شایسته صمغ عربی  
این هر دو بار یک سوخته <sup>تول</sup> باب حل کرده و از تخم ماشیره بر آورده و بطبع مذکور آمیخته میگردم  
غزغره کنند و دوم آنکه سو مزاج گرم ساده بخوره عارض شود و رطوبت آن را خشک کند پس  
تغیر گرفتگی در آواز عارض گردد و این قسم بیشتر در تب های گرم روده و بی نفث باشد  
و بیمار را خشونت و قهقهه خجسته محسوس شود و علاج شیره تخم خیار بن لوباب سپول با شربت نیلوفر  
بنوشند و آتش جو غذا کنند و طی و جازبی جو مقشر گرفته بچوشانند و شیره مغز بادام در آن آمیخته  
نیلوفر غزغره کنند سوم آنکه سو مزاج بار و سازنج خجسته رقیق بسازد و اجزای آن را جمع نماید  
پس با نفوذ خشونت در خجسته حادث شود و آواز متغیر گردد و این مرض بیشتر در ایام شدت سرما  
و هنگام وزیدن باد شمال عارض گردد و درین قسم نیز نفث می باشد یعنی رطوبت از زمین بر می آید  
علاج فلفل سیاه و علیقت خردل زعفران هر چهار مساوی الوزن بار یک بکوبند و بقدر  
شد مخلوط کرده بر آتش نهند تا بنزد و منعقد شود پس نگاهدارند و یک بند قهقهه صبح و یک شام بخورند  
و جب خردل هر وقت در دوران آرزند و عرق آن فرو برند صفت جب خردل بگیرند خردل  
بریان و فلفل سیاه و مرکب و قهقهه مساوی الوزن بار یک سازند و بمس سرشته جب بقدر  
نخود کنند و در دوران آرزند چهارم آنکه سو مزاج تر بخوره و قهقهه ربه عارض شود و آواز شرجی  
سازد اما استرخادان حد غیر رسد که رعشه در آواز پیدا یابد یا بطلان صوت نماید بلکه همین قدر  
عارض میشود که گرفتگی در آواز آرد و علامتش آنست که بمقام خجسته گرانی محسوس شود و بیشتر در  
الم علاج نیون بادیان بخورند و این بخورند و در طبع آن قدری شده آمیخته غزغره  
کنند و پنج کرفس و پنج بادیان نمکوفته و اصل السوس مقشر نمکوفته و این نیز در بخوشانند و  
صبح و شام نیلوفر بخورند و شونیز بریان یکتوله بار یک ساییده در سه توله شد فلفل تخم  
بلینند و تخم حلیمه حب صنوبر بزرگ یعنی حلیمه و بزرگ یعنی تخم کتان بریان و رسا السوس  
مرکب مساوی بار یک کوفته بشند آمیخته لوق کنند و اگر فقط اینچیزند و زود فاعل تخم کتان  
شد فلفل بخوشانند و نیلوفر بخورند و شونیز بخورند و شونیز بخورند و شونیز بخورند و شونیز بخورند  
خجسته افند و بسبب تابید رطوبت و بسبب حساسه اگر تخمیس صوت از آن است فکند



و علامتش آنست که آذنها صاف باشند اما بسیار غیره و تیز بود و در نخچه خشونت و درد محسوس شود  
و سبب درو تفرق الاتصال بود که در آب میکند بویست بسبب اجتماع اجزای مختلفه در این  
نوع بیشتر از ملاقات غبار و دخان عارض شود و علاج شیره مغز تخم کدو و لعاب سیفول  
در وقت قند آینهخته نباشند و حریر مغز بادام شور با می چوزه مرغ غذا کنند ششم آنکه صیاح  
شدیده و فغره نای قویه باعث بخت صوت شود و زیر آنکه صیاح قویه اهدان خشونت می نماید  
در نخچه قصبه بسبب تخلیس رطوبت ملسه علاج آب بنگر غم غسل کنند و حیوانی که از شیر و  
نشاسته و مغز بادام و نبات مرتب کرده باشند تناول نمایند و از مغز تخم خیار و مغز بادام  
و تخم خطمی و کثیره مغز بهدانه و لعاب سیفول و نبات ایوق سازند و بلیتد و این آب  
هر وقت در زمان دارند حب صمغ عربی کثیرا نشاسته تخم ششخاش سفید و مغز تخم کدو و فغشته  
هموزن گرفته بجمته با لعاب سیفول سرشته حب بقدر بخوردند و در زمان از انداختن غارت  
و زطیب و تملیس حاصل شود و خشونت زائل گردد و تفصیل و امانه منقو و مصفی او  
خامیدن کبابه آواز درشت تیره را صافی کند و آنچه آواز را صاف در روشن آرزو با قلیت  
و مویز و تخم کتان و خرما و چلغوزه و انجیر و حلبه و مغز بادام شیرین تلخ و نیشکر و کاهل  
و صمغ عربی و پستان از ادویه گرم فلفل و انکوزه و با نرد و حراد کند و از ادویه سرد مغز  
تخم کدو و مغز تخم بادرنگک باب ششم در امراضی که در بعضی شش و سینه است  
ریه عضوی است نرم و متخلخل مرکب از گوشت و عصاره لیت و قصبه شعبه نای شریان ریوی  
و شعبه نای و رید شریانی و عشا می تنگ که بر مجموع ریه کشیده شده در ریه و بخش شده  
یکی از جانب ریه دوم از جانب چپ بطرف ایمن پس شش چپه قشمت شده و طوق اسپرید و شبیه  
در گرم ریه حسن ندارد لیکن عشا می با ریه که بالاس آن کشیده اند که حس دارد و مجموع ریه  
گرد قلب برآمده و فائده ریه است که جذب هوا کند و هوا را انسانا سبب مزاج قلب نموده توسط  
شریان ریوی که ایمن قلب ریه موضوع است قلب ساند و ترویج قلب نماید و بخار و دخان را  
از قلب برافتن بیرون کند ندارد ریه اسید و حیات گویند و قضای ریه در بعضی سینه دو بخش است  
از هر آنکه که یک بخش سینه را آفت رسد بخش دوم بیست مانده تمام شش می نمودن نماید میان هر دو

باب ششم در امراضی که در بعضی شش و سینه



بخش غشای حاصل است و درین غشای سنج منفذ در راه نیست و درین بخش دیگر آلات که در سینه  
سینه واقع اند بدین غشای یکدیگر مربوط و در تبط اند سعال انرا انقباضی سرفه گویند  
و سرفه حرکت شش حرکت دیگر اعضاست که با شش در دم زدن شریک مساوی اند چون قصبه  
جاب حاجز و عضله های سینه و سرفه حرکتی است تا طبعی که طبیعت سنج را از قصبه یاریه و  
یا حاجز یا عضله با دفع میکند و سعال حرکت شش را همچون عطسه است هر دو مانع را یعنی چنانکه عطسه  
سرفه مانع را دفع میکند سرفه سنج ریه و تعلقات مضافات آنرا دور می نماید و سعال جدوت  
سرفه بر چند قسم است قسم اول آنکه سوز مزاج گرم ساده در قصبه یا در شش عارض شود و علامت  
حرارت سانس ریخته است که تشنگی با فراط و تجرد و حلقوم و سرفه خشک باشد از حرارت میفرزاید  
و از بروز تشنگین یابد و در سینه سنج گرانی نباشد و فرق در میان سوز مزاج گرم خشک که در  
دور رسیده باشد است که خداوند که حتی شش از بس سوز بیشتر است یا بد و صاحب سینه گرم را  
از آب سرد آسایش حاصل شود و او را سرفه لاحق نشود و علاج بر تشنگین حرارت ریه یا قصبه است  
اسبقول با شربت نیلوفر نوشند این لعوق در تمام روز دو سه بار بنهن آرزند صفت لعوق بناب  
سیستان تخم خرمخار نیم آمار آن بخوشانند تا نصف با نذیر صاف کرده یا آتش یا سکه سینه  
در آن آندخته بقیام آزند و سرفه خرمخار و سوز با دام شیرین قشقرق گلیغشبه و کتیرا بار یک ساخته  
در قوام بیشترند و کار بر بند و این قیرو طی بر سینه با آن صفت نیز در طی بگیرند و بن کله  
سوم سفید شمشاد و از برگ کاسنی سبز یا برگ خرفه یا برگ کشنیزه سبز شیر بر آرد بقدر در وقت  
سوم را بگذارند و روشن گل روان اندازند هر گاه سوز یکذات شود از آتش فرود آورده شیر  
در آن آندخته از چوب ترک و بند که همه یکذات شده بخورد و برگ سبز و این قیرو طی حاضر  
گویند پس در سینه با نذیر قسم دوم آنکه خون صفراوی در ریه آید و بسبب صغر اللعوق  
حادث شود و جهت دفع مودی سرفه پدید آید و علامت شش است که نفس عظیم نکند بود در  
سرفه پدید آید درین قسم نیز سرفه بی نفث باشد و یا بعد سرفه قوی چیزی اندک سوز آن علاج  
این قسم نیز همان است که در قسم اول مذکور شد و اگر طبیعت مجتس باشد بقدر منصف بطبع خلیله  
طبع بکشاید قسم سوم آنکه رطوبت رقیق تر که گرم همیشه از دماغ بقصبه نازل شود و دفع



و حرفت و در غده آرد و از نجات برک دفع مودی سرفه عارض کرده و علامتش آنست که سرفه  
 و لازم باشد و بی نفعش بود و در تمام نفعش سبب است مابود و در آخر شب عصب خواب سرفه  
 است ماکند و این سرفه رومی است اگر بزودی تدارک آن نکنند و مرمن شود احوال نسل  
 نماید علاج بر منع نزله شیر و تخم خشخاش شیرین و تخم کدو و لوبان بیدانه با شربت نلوفه میهند  
 صبح و شام و باین طبع غرغره کنند هر روز بدفعات صفت غرغره پوست خشخاش تبرک و اینج سرفه  
 تخم باقلا کوفته برگ آسمن اگر نیاز است حب لاس تخم کاهو کوفته گل سرخ هموزن بسید یا و آب  
 سوزانند چون یک حصه آب برود و دو حصه باقیماند از آن غرغره کنند و جهت نفع زیاده استعمال  
 هر وقت در زمان از ندهای مخصوص وقت شب هنگام خواب صفت حب السعال نشاسته کثیره سرفه  
 مقشر با دانه شیرین سرفه مقشر تخم باقلا تخم خشخاش پوست خشخاش صمغ عربی گل رومی جملگی در وقت  
 سادوی بگیرند و کوفته با آب پیچول برشته خوب سازند و هر وقت در زمان از ندهای  
 زود برند و برک از آله نزله طار و غن بید بسیر بمانند و چند روز بدان مداومت نمودن خیلی  
 نافع است صفت روغن بید برگ بید کوفته پاؤ آثار عرق بید بگیرند و پوست خشخاش  
 دو توله و تخم خشخاش کوفته و دو توله هر دو را تمام شب در سه پاؤ آب نجیسانند صبح جوش دهند  
 هر گاه پاؤ آثار آب باقی ماند مالید و صاف کرده با عرق بید یا میزند و در ویکه اندازند  
 و پاؤ آثار روغن کچند شامل کنند و بچوشانند هر گاه اندک تری آب باقی ماند گراهی را  
 از آتش فرود آورده سرد کنند و روغن را بر دارند و استعمال کنند قسم چهارم آنکه سوزناج  
 بارد سافج و شش عارض شود و احوال سرفه نماید پس اگر سبب برودت سادجی از امور خارجه  
 بود چون در آب سرد غسل کردن یا در هوا سخت سرما راه فتن علاج آن نیست که اسکان  
 جیس م نمایند که ازین عمل فی الفور شش گرم شود و برودت سادجی ریه زایل گردد و اگر سبب  
 از امور بدنه باشد چون استفراغات بسیار و مانند آن علاج آن این است آنچه زود مویز  
 اصل بسوس مقشر نیم کوفته کتان شیده خالص در نیم آثار آب نجیسانند که با نصف باقیماند  
 نیمه صبح و نیمه شام بیکر استعمال نمایند و شش شسته تخم کتان بریان بار یک ساید در دو توله سرفه  
 زود فاه اگر بیشتر شود در شش خالص یا میزند اندک اندک در تمام روز بنشیند این چنین نافع است



صمغ عربی اصل السوس مقشور اندالچی کلان برگ پان فونجان اودییه کوفته تخم آب سرشته  
بمقدار کنار صحرانی حب بندند و در تمام روز و شب در کتب و در زمان نگاهدارند و عرق آن فرود بند  
قسمت خج آنکه ماده نزله بار در از سر در ری فرود آید و غلیظ و لزج شده در ریه حبس میماند و علامت  
آنست که کعب کام یا نزله حادث شود و خلط لزج قلیل سبزه شدید برین آید و در سینه گرافی  
محسوس شود علاج به تطبیق و نضج ماده این جود اند روزی یک خنک انجیر زرد اصل السوس  
مقشور نیکو فته پنج سوس آن سان گون همگفته شدی خالص بچوشانند و بنوشند اگر در سینه  
حرارت محسوس شود این دود اند پنج سوس بستان بوسقشور نیکو فته بچوشانند و بیکتوله  
ترنجبین آنمخته صاف کرده ششاشه روغن بادام پیامیزند و بنوشند این معجون ماده غلیظ را  
نضج دهد و سینه را پاک کند صفت آن روغای خشک بود نیمه خشک پنج سوس خردل قره مانا  
غلیظ سیاه نیون جمله سادی کوفته تخم فلفل خالص که در وزن مجموع اودییه باشد کسب شد  
و بیکتوله وقت صبح و آخر روز و هنگام خواب شب نیز همین قدر استعمال نمایند صفت همی که ماده  
غلیظ را پاک کند رب السوس بخدرم اطفال گرد قره مانا صسته مغز بادام تلخ انزیر کیت درم انگور  
یکدرم بسبب بشند و حب بقدر نخود کنند و در زمان دارند دیگر همی که خاوند نه فراد که لب  
آرام گیرد سود دارد بگیرند عمر کی و سینه و کند رو ایون یکد انگ یعنی بقدر چهار شرح و انا بگویند  
و ایون را آب حل کرده در آن بسببند و حب بقدر نخود بندند و خشک کرده نگاهدارند  
و وقت شب یک حب در زمان دارند و چون تمام شود حب دیگر دارند و تمام شب به جا  
حب استعمال نمایند انتباه معلوم باد که خلط بلغم نچته و نضج یافته آنرا گویند که در وقت غلظت  
مستدل باشد و پدید بود اما کبود و زرد در جای سیاه و انجیر لالت بر عفت در روز نضج  
قسم ششم آنکه رطوبت شش و سینه باعث سعال باشد و این قسم شش و سینه ظاهر باشد فاصه در خواب  
علامت شش است که بلغم بسیار بر آید و در حلق بچسبند و خرخره سینه ظاهر باشد فاصه در خواب  
و در بیداری نیز علاج به نضج ماده بادیان نیم گرم اصل السوس زردغای خشک و پرسیادشان  
و نبات بچوشانند و بنوشند و در نضج تنقیه بلغم یعنی کنند و سائر تدابیر قوی و در ای سقی دو ای  
لیفور یا س بلغمی مذکور شده در اینجا نظر کنند و بموجب آن لعل آرد و بر اسهال که ماده بلغم را



خارج کند این معجون خوردند صفت معجون مسهل تر بد فیله خراشیده سنار کلی حب النیل  
 پوست بلبله زرد پوست بلبله کبابی بلبله سیاه زنجبیل فلفل سیاه <sup>۱۰۰</sup> نیسین <sup>۱۰۰</sup> مغز تخم مصفر <sup>۱۰۰</sup> و عن بادام <sup>۱۰۰</sup>  
 شده قاصح و چند ادویه در آن کوفته بچینه گردون <sup>۱۰۰</sup> آیمخته در ششده بشند و نگارند و در کوفته وقت  
 شب آب گرم بخورند غذا دلیه کندم خوردند برای شفت طوبت این لوق بکار برده صفت آن بسیار  
 زوفای خشک پنج نسوس آن سماں گون مغز بادام تلخ از هر یک چهار درم حلیت یکدم کوفته بچینه بل  
 آمیزند و یکسوله صبح و یکسوله شام استعمال نمایند و از اغذیه سرد و طوبت افزا احتراز دارند و اگر فروت  
 باشد دیگر تدابیر از قسم پنجم اخذ نمایند قسم هفتم آنکه بیوست و حرارت شش سببش شود و علاش  
 است که بحالت گرنگی و تشنگی و از حرکت از فریاد گیرد زیرا که این چیز با طوبت را فانی می سازد  
 و بیوست را می افزاید و به تنادل مرطبات چون ماه اشیر و انبیه باره تسکین پذیر و ضیق نفس  
 و عدم نفث و لاعری بدن سرعت و قوت تر در نبض باشد و در نجاسه مرض مست و ضیق  
 نفس مرض مذکور چون اشتداد کند و حرارت دل غالب شود بدق انجامد علاج لعاب اسپغول  
 و ماه انخار و یا ماه اشیر با شربت نیلو فر بنوشند و این حب باره و مرطب در دو مانع و از زخم  
 رب السوس مغز تخم کدو مغز تخم خیار نشاسته کثیرا گل نبشته مساوی باریک کوفته در  
 لعاب اسپغولی و لعاب بیدانه بشند و حب بقدر نحو لیسه هر وقت یک حب در آن اند  
 و قیر و طی که از روغن نبفته روغن کدو و موم سفید ساخته باشد بر مینه مانند دان و مقود و  
 تمام باره روغن بادام چرب سازند و در میان روز لعاب بیدانه با شربت نیلو فر بنوشند و از اغذیه  
 بر چه مرطب بود چون خریره سبوس گندم و روغن بادام و شیر بز که خوراک او جو باشد و گوشت  
 مرغ و گو سفند و پاپچه گو سفند و فالوده با قند و روغن بادام و یا روغن خخاش تنه اول نمایند  
 و اگر تب بود از شیر احتراز لازم است الا بهترین غذا شیر بز است غسل کردن بفضیله قسم هشتم آنکه  
 عارض شود خشونت در شش سبب غبار یا دخان یا صیحه یا فوه قویه علاج هر از آنه خشونت در شش  
 و احداث بلاست نرمی این لوق جو سبوس آن زنده صفت لوق گل نبفته و کثیرا و مغز تخم کدو  
 و مغز تخم خیار و خخاش سفید هموزن باریک سازند و در لعاب بیدانه و لعاب اسپغول بشند  
 و به نبات که بقدر مناسب باشد شیرین کنند و مینه اگر روغن نبفته و روغن بادام درین میان



اولی باشد صفت حسو جو مقشر و تخم شخاش هر واحدی یکتول یا یک ساینده سیره آن برابرند  
 و با قند و روغن بادام حریره آن مرتب کرده بخوردند و تا دایره که در قسم میزند که در سینه در اینجا  
 مفید است قسم نهم آنکه چرمت قصبه یا قرصه شش یا سینه یا آس حجابات جگر یا سینه بسبب  
 سعال شود و اینک در امراض این جمله اعضای مذکور بیان کرده شود انشاء الله تعالی  
 قسم دهم آنکه در شش بثورات پیدا آیند و باعث حدث سرفه شوند که بشتفع ازیت سود  
 و سبب حدث ثورات خون صفراوی است که غدا که ریه شود و علامتش آنست که بعضی  
 بود و بول گرم باشد و از سردی رحمت سرد از گرمی ضرر علاج آنچه در ثبور حار حلق مری  
 و قصبه به مذکور شده در اینجا نیز همچنان بعمل آید قسم یازدهم آنکه سرفه بشارکت معده عاقل  
 کرده و علامت آن زیادتی سرفه باشد در حالت پیری معده و کمی سرفه در حالت خلوص معده  
 علاج تنقیح معده کنند یعنی و سهال برکت از آن سرفه شربت بنفشه و شربت زوفا بکاو برزند  
 گاه باشد که سودا در شش حادث شود و سرفه آرد و علامتش آنست که چیزی سیاه بود و در  
 در سرفه بردن آید و دیگر علامات سودا از سیاهی رنگ غیره پیدا باشد علاج حریره سوسن سرد  
 و مغز بادام با قند سفید مرتب سازند و بنوشانند و غذا نخورد آب ز گوشت گوسفند یا مرغ سازند  
 و اگر حاجت ضرورت باشد نصف سودا داده مسهل سودا دهند و <sup>نصف سودا در فایده</sup> مسهل سودا در فایده  
 این کتاب نظر کنند لغت ادم نبی بر آمدن خون از زمین خون از زمین یا قفل بر آید یا به تنخ  
 یا به تنخ یا قفل یا نفع بزاق یعنی آب بن پس اگر خون به بزاق بر آید بلا شک از نشات یا  
 گنات یا خنک بود علاج آن غرغره و مضمضه بود بقول بعضی مثل گلنار و پوست نارنج مورد  
 باز رنگ بعضی مینی باز و شب یمانی جمله مساوی بچوشانند و بدان مضمضه و غرغره کنند و سرفه  
 خون بند شود و دیگر تا پیر در امراض سینه مذکور شده و تنخ بهر دو خای مجمه حرکتی است  
 ارادی که بهر اخراج رطوبتی که از دماغ بچنگ یعنی کام نازل شود مخصوص است پس اگر خون  
 از دماغ به تنخ نبراه خنک گاه بیگاه کم آید علاج آن فرد نیست اگر خون بسیار و پدقیات  
 آید علاج آن شراب دهناد او نفوفا و طوراً و نفوفاً بهمانست که در ریاضت مذکور شده تنخ بهر  
 حای مملکه حرکت ارادی است که بر علیه اخراج ماده که در حلق یا قصبه یا سینه بود می کرده شود پس



اگر خون به تنگی بر آید بیشک از خوره با قصبه ریه باشد و سبب جاری شدن خون از خوره با قصبه  
 ریه جراحت باشد که از ضرب و سقطة که بر سینه با مقدم کردن سدرگی از رگهای خوره با قصبه  
 شکافته شود یا از روره شدید یا خوره قوی یا صیحه سخت یا ترخ عینف باقی شدید یا قصبه  
 سفت در رگ از رگهای خوره یا قصبه الصداع یا اقطاع راه یا بد علامت شالست که خون سفت  
 بر آید و قلیل المقدار باشد اما آنچه از خوره آید خون ناب بود و بی سرفه باشد و آنچه از قصبه آید سفت  
 و سرفه قلیل بر آید و گفتم ناک با درد و الم قصبه باشد علاج بقایضات مذکور بعد غرض کنند  
 و قرص نفث الدم در دمان از نذ صفت قرص نفث الدم کل از منی که با ضمغ عربی دم الاخون  
 طباشیر نشاسته کثیرا افاقیا کلندر گل سرشوی منی گل لسانی سنگ جرات کته سفید و عصاره  
 کحیته انیس جمله مساوی ادویه بسایند و آب لسان مجبل در آب خرفه بشنند و اقراص سازند  
 و اگر برگ بنیز میسر نیاید باز تنگ آبجو باشد و آب آن گیرند و از تخم خرفه شیره بر آید و دیگر خرفه شیره  
 انار دو عدد و پنج انجارسنه ماشه دم الاخون و ماشه کته سفید یکماشه که با یکماشه سنگ جرات و شمشیر  
 شربت انجبار و دو توله سنگ جرات که با بار سائیده سفوف کنند و دیگر ادویه با سائیده میسر بر آید  
 پس شربت آمیخته اول سفوف بدان گیرند و بالای آن شربت بنوشند دیگر این قرص  
 نیز خیلی سریع الاثر است تخم حاض باز تنگ هر یک سه درم کل از منی شادنج طباشیر  
 هر یک چهار درم که با شایبانی بریان شاخ گوزن سوخته که سفید شده باشد نشاسته کثیرا  
 هر یک دو درم گرفته چینه آب باز تنگ لعاب اسپول بسنند و قرص سازند قدر شربت کیتقال  
 یا شربت انجبار و دو توله شربت را با آب باز تنگ حل کنند و قرص خورده بالای آن شربت بنوشند  
 و دیگر سفوف برای بند کردن خون که از عضو اندرونی جاری باشد شب میانی  
 محل اصفافی هر یک یک درم که با حر و ایدینا سفته با صدف بجا در آید افاقیا هر یک نیم درم دم الاخون  
 صمغ عربی کثیرا هر یک دو درم کته سفید سنگ است هر یک یک درم و کیتقال با شیفنج انجبار استخوان  
 نمایند و اگر خون بسرفه بر آید لذریه باشد یا از سینه در آید خون یهرا چند سبب است یکی ضرب  
 سقطة که بر سینه رسد و دوم صیحه قوی که با ششاق رگ از رگهای ریه یا مجامع اکتفاط حاصفاد  
 یا حلط بالی بورتی بر شش ریزد و بعضی از رگهای ان امتنا کل سازد و چهارم آنکه در ریه رگ از رگهای



شش بکشاید یا منصرع شود بسبب شدت تملک خون همچنانکه سوخ مزاج بار و کثف در ریه  
 و اجزای آن ریه قبض از دو بسبب شدت انقباض بعضی از رگها شکافته شود و علامتش سفت  
 که خون بسرفه برآید و احمر ناصح و کثرت از بود و بی درد باشد هر آنکه جرم ریه نماند اما آنچه  
 از گوشت شش آید کم رنگ رقیق بود و اگر چه بسرفه شدید برآید اما در وقت که در آنجا تا ماکل و قی  
 ریه بود نیز قلیل الحمت بود و در ابتدا اندک اندک آید و در زبردت بحسب زیادت جراحت و تا ماکل  
 و اتساع منافذ افزون تر شود و آنچه از انصباع رگی از رگهای ریه باشد شدید الحمت و  
 قلیل از یزید بود و بیکبار بسیار برآید و آنچه از حدت تیزی خون باشد وجود تب حاد و دیگر  
 اسباب متقدمه مثل خوردن اشیای حاده و حاره که محدث حدت تیزی خون بود بران شمس  
 و بدین سبب اگر از حدت خون برایش شمش عادت شده باشد در ریه که او ریش برآید پوست و قشور  
 ظاهر آید و آنچه بسبب آن استلای دم بود خون کثیر القصد برآید و از برآید شمش سبکی رو نماید اما تملک  
 خون مثل حمت رنگ بری رگها ظاهر باشد و آنچه از اسهول تیزی برآید قلیل باشد و علامت  
 ذات الریه یعنی در شمش پیدا باشد علاج بهر آنکه خون ک با سلیق زنند اگر اول فصد همان  
 بر فصد با سلیق مقدم دارند اولاً باشد و در آخر فصد دم دهند و ستن باز در آن وضع  
 محاجم بر ساق سبک اما نه نافع تر است تنقیه خلط غالب بجهت لینه یا دوامی مشرب مثل مطبوخ ذکا که مطبوخ  
 بلبله و جب اگر آده گرم باشد مضمض مطلوب بود این طلا مفید باشد صفت طلا افاقا کند راز و گلتا  
 مرکب صمغ عربی گل ارمنی فیون جمله او دویه برابر بگردشیر کوهی بنز سائیده بر سینه طلا کنند و در  
 ذات الریه یعنی در شمش استعمال قوی بعضی از فروری است همه جوه در فصد ماده و انفجار در دم  
 و تنقیه ریه سعی موفور باید نمود و خون که از سینه برآید آن هم بسرفه باشد و بسبب بر آمدن خون  
 از سینه کشاده شدن ریه ننگ یا انصباع آن بود با سبب مذکوره که در آمدن خون ریه مذکور شد  
 و علامت خون سینه این است که خون فسرده بسرفه شدید بیرون آید و بمقدار قلیل باشد و موضع  
 جراحت درد کند و عند الاستلقاء یعنی بر پشت دراز شدن سرفه در و افزون شود علاج رگ  
 با سلیق زنند و قرص نفث الدم دهند و طلا می که بیشتر مذکور شد بکار برند و قرص جمله تدابیر که در علاج  
 جراحت ریه مذکور شده در اینجا هم همچنان معین آزند و معلوم باد که جراحت سینه نسبت جراحت



شش قلیل الخط است ضعیف البصر و بتدایر مناسب بزودی به شود و خون که بقی بر آید  
از رمی بود یا از معده یا از جگر بود یا از سپرز و سرفه درین نباشد و کیفیت آن را در امراض معده  
در بیان مرض قی الدم مذکور شود و انشالله تعالی غذای مناسب بر صاحبان لغت لکم  
صوازا گادرس مقشره و یا از شیره جو مقشره سازند و زرد و بیضه نیم برشت دال موگنک دلیه گنم  
که اندک ترشی زرشک یا انار دانه در آن حل کرده باشند و اگر سرفه را نیز کند ترشی مو قوت از بند  
بیان دوید مفرده قابض سرلیع الاثر که برای قسرم لغت الدم نافع است شادنج  
آب بسایند هر گاه خوب باریک سخی شود همه را یکجا کرده آب زیاد اندازند و خوب بدم کنند  
و بگندازند تا شادنج نه نشین شود پس آب بریزند و اگر مکرر آب نماند و بعد نه نشین شدن  
آب بریزند اولی باشد پس شادنج و انشک کنند و شادنج مغسول عبارت از همین است بگیرند  
شادنج مغسول یک مقال با عصاره برگ خرفه بدهند و اگر برگ خرفه بدیسه شود و شیره تخم خرفه  
بجای آن گیرند و تنها شیره برگ خرفه نیم شادنج خوردن و خابیدن برگ خرفه و عرق آن  
زور درون خیلے نافع است و شلخ گوزن سوخته که مثل آب سفید شده باشد با دم الاخوین  
و شیره گلنار تازه نفع کافی بخشد و در مواضع و قریات که دو اکثر بهم میرسد این دو داخلے  
نافع است برگ نرم نورسته ببول برگ نورسته انار و اگر غنچه سر بسته انار بهم رسد از برگ بهتر است  
هر دو را آب سرد سائیده بقدری فایده یا شکر سفید شیرین کرده سرد بنوشانند و اگر برگ  
خرفه بهم رسد آن را گو بیده سیره برآرند و بنوشانند فی الفور خون بند کند و او ای که خون  
فسرده را بگذارد و خارج کند صفت فارسی شمشاد شده خالص و قولی هر دو را در یک نیم اما  
آب بوشانند چون نصف آب باقیماند سرد کرده اندک اندک بدفعات دهند خون فشره را  
بگندازد و روان کند بر مبرات صاحبان لغت الدم صاحبان لغت الدم را فرود است  
که از چربی که خون گرم کند و بجزکت آرد اجتناب نمایند مثل اغذیه و اشربه گرم و کثرت میانترت  
و صحو بگند و نظر کردن بسوی شایمی سخی و کثرت خوردن شراب استحام و از استعمال صفحات مثل کرفس  
و کبجد و جز آن و پذیر عتیق یعنی کمنه مضرت است اما پتیر تازه بی نمک مفید بود در حص سل و آن  
قریه باشد که در ریه حادث شود بسبب نزله حار که از دماغ فرو آید و بر ریه بریزد و در عقب



ذات الحنجرب یا ذات الریه یا سعال مزمن نیز واقع شود و علامت آن لزوم حامی قی بود و آن سعال  
و ذوبان حرمت چه یار بود و گفت که بسعال بر آید مده باشد و فرق میان مده و خلط آنست  
که مده در آب فرو نشیند و چون بر آتش نهند منتن بود یعنی بومی بدید و بجز آن خلط بر آب  
ایستد و چون بر آتش نهند آن را قن نیاشد و سل رفت یعنی نهال است و از آنکه لاغری  
لازم این مرض است لهذا باسم لازم موسوم گشته و قرصه عبارت است از تفرق الاصل که در  
عضو لحمی افتد و متقیح شود و مرض سل که چهار سبب حادث شود یکی آنکه نرگه هار سوزان اکثر از  
دماع بشش یزید و از مدت آن شش متقیح شود و قرصه شش را وجود حامی قی و حدث سعال  
و بر آمدن مده و سعال لازم است و دوم آنکه نفس ریبه بسبب اجتماع ماده حاد و دم حادث شود  
و درم ریبه را ذات الریه گویند و آن نرم نمیزد و در وقت در شش افتد سوم آنکه ماده ذات الحنجرب  
و یا ذات الصدغه یا ذات الفویض نخته شود و دریم کند و در حالت خروج ریم بسبب که رگ بشش از ریبه  
چون از ریبه دور کند بسبب حدث آن ماده حاد جرم نرم در خود متخلخل می شود پس قرصه  
در شش حادث گردد چهارم آنکه بسبب ایسبب نامی اندر رونی چون سعال شدید یا استراخون  
حاد یا از بسبب نامی بیژنی چون فریه و سقطه و من گس از رگهای ریبه بکشاید یا انصدع در  
رگ پدید آید و در آخر آن قرصه شود این همه از اسباب حدوث قرصه شش است قبل از این  
گفته شد که حاد و بر آمدن مده در نفث از لوازم قرصه شش است کیفیت حال قرصه شش  
قرصه در شش هرگز التیام پذیرد و نه شود زیرا که به شدن شش متخمد در پاک شدن ریم است چاک شدن  
ریم قرصه شش متعلق از سرفه است که بی وجود حرکت سرفه بر آمدن ریم از ریبه متعذر بود و در شک  
نیست که حرکت سرفه جراحت این بزرگ ترکند و بزرگی جراحت موجب افزونی ماده گردد و چون  
ریش اگر ادویه خشک دهند سرفه و درستی سینه زیاد شود و ریم را خشک سازد و از ریبه  
باز دارد و اگر ادویه نرم و تر دهند ریش را تازه کند و چون تازگی ریش را حاصل شود به شدن  
آن متعذر و اگر بلبلج سرفه سعی کرده شود تپ ترقی پذیرد و اگر بلبلج تپ جدا کرده اند سرفه  
زود کند فی الحماه به شدن این مرض محال است و دوائی که در کتب یونانیان بر این مرض  
مخصوص است نصف قلیل آن پیش از یک ددر روز بنظر نیامده و در عمر خود هیچ منفعتی



از مریضان سل و ذوق ندیدیم که از معالجه اطباء یونانی کامل مانج دوامی معمولی ایشان  
از بستر بخوابد بر خاسته صحیح و سالم شد باشد لهذا این فقیر بسبب مجرب و تصدیق و تجربه های بسیار  
از معالجه این قسم مریضان قطعا بطلوتی کرده و بتدبیر علاج این مرض اعتراف لاعلمی کرده از کشش  
نگار و غلبان مداوا بی سود این مریضان وارسیده و درین زمان در سایر ممالک هندستان  
مرض سل ذوق بکثرت شایع شده و بیشتر سل ذوق از نزله جار حادش میشود و در بود و بهر  
ضیق نفس امتصایا نفس از نزله بار و درین ایام بسبب کثرت جو یار دهنما که ده بد  
و که با بید بیدوی و آسایش خلایق جاری کرده اند علاوه مردمان شهر باشندگان هر قریه  
و موضع ببلایه نزله مبتلا شده در کار و بار خود عاجز و قاصر شده اند چه کارهای ایشان گاهی  
بتاب آفتاب سوختن است و گاهی در آب باران تر شدن این سرد و امراض جان نزله را  
در بعضی کاهش صبر و جان اندازد واضح باد که بعضی از اهل بویا صاحب ضیق نفس  
یا خراوند سال باشد که بسبب نزول ای می رطوبات دماغی بیشتر حال ایشان مشابه بحال  
اهل سل باشد لذا مجازا ایشان اینر مسلول غیر حقیقه گویند و مسلولان غیر حقیقه نیز کمتر جان بر  
شوند چه مرگ باختناق هر دم بر ایشان قائم است یعنی اگر از لصباب اده غلیظ و لزج منجی مجازی  
نفس دفته بند شود و اختناق رود و در چشم زدن موت بر سر است علامات رویه  
مسلولان خداوندان سل را چون چشم ناگه فرود و تیرگی در رویان گردد و پوست شکم  
خشک پوست پیشانی کشیده شود و استخوان مجازی فرم صده و استخوان قفس ظاهر نمایان گردد  
دوسوی سر بریزد و سهال فریبانی زیاده شود و تن در مده افزون گردد و گوشه های ناخنهای  
انگشتان فرود و پس زمان اهل قریب تر باشد و بعضی صاحبان سل را در قریب بان مرگ پیشتر  
آماس کند و بعضی را در سر فرجه بجای مده خون سرخ آید پس اگر خون را بند کنند درش آفسره  
مانند و هلاک کند و اگر بند نکنند در آن حالت هم بلاکت ظاهر است القصه سل ذوق مرضی است  
که هیچ دوائی کامل آن در طب نیست مرض سل در مقاماتی که آب هوا آنجا سرد باشد  
و فصل زمستان پیشتر افتد و این مرض اکثر آن کسان را مارض گردد که سینه ایشان تنگ  
باشد و در آن درازد و بقدم یا بل یعنی گردن فرود بسته راه رودند و حلقوم بیرون نماند



در کف باس ایشان گوشت نباشد و بسوی پشت برآمده باشد چون بال مرغ و این کسان را  
 جمع گویند یعنی بال دارد و این مرض بسبب مزاج اکثر عارض شود و ریه و بهر ضیق النفس و  
 اتصاف النفس صاحب سبب علامات در ریه و بهر ضیق النفس هیچ فرق نکرده و بهر سینه  
 مترادف گردانیده یعنی ضیق و ریه و بهر سینه عبارت از تنگی نفس است اما بعضی دیگر از اطباء برین  
 اتفاق کرده اند که اگر تنگی نفس بسبب اسلای شریان های ریه بود آنرا بهر ریه گویند و آنرا که بسبب  
 آن اسلای عروق خشنة قصبه بود تصحاب نفس خوانند و بعضی دیگر از طبایر بر این اسلای عروق  
 خشنة اطلاق کنند و بهر ریه اسلای شریانیه صاحب طب که توفیق ضیق النفس چنین کرده  
 که اگر همه آلات نفس بسبب اسلای ماده در انبساط چنانکه باید عمل نمایند و بی  
 طبعی بجزکت نیایند و بواسطه مستشق یا ندر و ن کمانی غیظ یا بدگمانگی و پیدواری  
 نافر گردد و آنرا ضیق النفس گویند و تصحاب نفس صاحب تر از هر سه است و علامتش آنست  
 که صاحب این مرض بپلور زمین تواند نمود و تار است نه نشیند و یا بر مای نایت زردن است  
 نمدار و وبالاسون کنند هرگز دم زدن تواند و سبب آن یا ماده غلیظ باشد که در گذرگاه نفس  
 متعلق شود یا دم بزرگ باشد که در مجرای نفس افتد و یا بهتر باشد که در عضله های سینه حادث  
 شود بسبب آن غشته شدن عضله یا از ماده رطوبت واضح یا که مرض بود از امراض سینه است  
 و نبوت است و کند خواه نوبت آن طویل بود خواه قصیر بتدایر صاحب تکلیف یا بدین طریق  
 این مرض او بیست که بحالت فاقت از تدبیر آن عاقل نباشد و ششیه برهنه از دست  
 ندهند و اعظم برهنه است این است که آب اندک خورند و از انکار آن پرهیزند و بعد غذا چندانکه  
 دیرتر آب خورند مفید و نافع است از انواع حموضات اینیات احتراز نمایند و اگر ایام سرد است  
 که زمان شدت این امراض است آب قطعاترک نمایند و بر راه اصل قناعت کنند و آب باشد  
 و کسی را که چاه خطائی موافق باشد تکلیف یا شیرین بجای آب خورند نیک بود و شرب طعم  
 مزاج عرق بادیان یا طبع بادیان نیز مناسب است و در ایام سرد آب طعم شرب خوار و در قطعاترک  
 ترک کنند هر چه خورنی در پیشدنی یا قبل از غروب آفتاب بکار برند و بعد غروب آفتاب طعام  
 و شراب نکرند و کسانی را که از ماده نزله بار در این امراض وارد شود ضرورت است که از هوای سرد



سر را محافظت نمایند و عمامه بزرگ بر سر بندند و گلو بندند و گلو چوب و سایر اعضا را از  
پوشاکهای گرم محافظت نمایند از ماکولات و مشروبات سرد و تراصیاط دارند و آنرا با  
مجنّب باشند اما اگر بکمال ضرورت حاجت غسل باشد در حجه بند که راه هوا نباشد و هوا  
محصوره حجه را آتش گرم کرده باشند آب گرم غسل ضروری عمل آن زنده و تریدن آن  
خشک کرده لباس گرم پوشند و موی سر را زودتر خشک کنند علامات موضع ماضی و متفق  
و غیره اگر رانی و سینه بود و لیس است بر آن که ماده در شش است سوزش و خلس سینه دلیل است  
بر آنکه ماده در عضله یا وغشاست بر آمدن لغث باسانی دلیل است بر آنکه ماده در غشیه  
شش است و بر آمدن لغث بدواری بسرفه شدید دلیل است بر آنکه ماده در شش است  
و در تخم گل گشت ریح محقق شده و سرفه خساره نیز دلیل بودن ماده است و شش آن  
که ماده در قضا سینه بود هر گاه از پهلو و پهلو دیگر گردد ماده از بجانب بدن سوزد  
و بیمار از حرکت ماده اگمی یا بد و سرفه کمتر باشد و بیمار بدیر به شود علامات در یافت  
کردن گرمی و سردی و تری و خشکی مزاج صاحبان بود و غیره فراخی سینه او از  
قوی و عظم النفس و هوای سرد و رحت یافتن دلیل گرمی مزاج است و خشکی سینه و باریکی  
آواز و صغر نفس و هوا سرد و تر متفر شدن لیس سردی مزاج است و این چنین کسان او سینه  
بلغم بسیار بود و در سرفه اکثر عارض شود و خداوند مزاج ترا از نرم و گرفته بود و نفس  
باز خفه باشد و آواز بلند تواند کرد اگر چه قوت او ضعیف نباشد و سینه او تری با متلی بود  
و ملک و چشم اما سیده نماید و گوشت رخسار نرم و آویخته باشد و خشک مزاج را او از سخت  
و درشت باشد چون آواز کلنگ و سینه او هیچ تری نبود و باشد که بسبب غلبه خشکی نفس تنگ کند  
و ضیق در بوعارض گردد و این بر چهار امراض که در معنی ضیق نفس بود و هر چهار متصاب نفس  
از هر ماده حادث می شود اما بیشتر از ماده بلغم عارض میگردد و لهذا اول بیان آن کرده می شود  
معلوم با و که بهترین و نافعترین علاج این امراض که از ماده بلغم باشد تجربه این فقیر  
استفراغ است بقی و سهال گاه باشد که تنهایی کافی شود و حاجت با سهال نباشد  
و کسی را که سایر اعضا یعنی دماغ و معده و سینه و ریه متلی باشد اول مسهل دادن و تنقیه نفس



و عام کردن اولی است و بعد نقیه با سال اگر حاجت باقی ماندنی بهتر بود نقیه خواهد بقی گفته  
خواه با سال اول منصف دادن ضروری است منصف برای اهل بود و بهر ضیق نفس  
تصاحب النفس که از ماده بلغر یا نزله بار و باشد و بی تب بود یعنی تب با این  
امراض شامل نباشد با دیان نیکو فته تخم مصفر نیکو فته برگ گاو زبان اصل سوسن نیکو فته  
انجیر زرد تخم کتان شهد خالص و اما در نیم آثار آب بچوشانند چون نصف آب باقیمانده نیمه آن  
صاف کرده صبح بخورند و نیمه دیگر آن در روز و این لوق در شب روز چند بار اندک اندک بلین  
صفت آن انجیر زرد تخم حلیمه تخم کتان با دیان پنج سوسن آسمان گون و فای خشک و در  
در نیم آثار آب شب بخمیسانند و صبح بخورند هر گاه نصف آب باقیمانده ناید و صاف کرده  
یا در آثار نبات با شکر سفید انداخته توام لوق تیار کنند و یکتوله صبح و یکتوله آخر روز و یک  
وقت شام بمبل آرند و ننداد لیه گندم شیرین یا تمکین هر چه پسند خاطر باشد و از برنج و گجری هر  
دارند و اگر تب حار نباشد نان باریک و شور باصل کرده مضائقه ندارد که در تب بلغری شور باکم در  
ضرر نمیکند بلکه در بلین ماده امانت میکند اگر روزی از نزله حار بود و تب هم با آن یار باشد  
یا نباشد این منصف مناسب بود و کل نقیه برگ گاو زبان اصل سوسن مفر نیکو فته سیت  
سوزن منقی شیر تخم خروزه نبات بچوشانند و شیر انداخته صبح و شام بخورند و این لوق تیار کنند  
و بلین صفت آن مغز تخم خروزه سوزن منقی تخم کتان برگ گاو زبان تخم خطی پر سیاوشان  
کتیرا و اما بچوشانند و صاف کرده یا در آثار سفید انداخته لوق تیار کنند بعد یارشان توام  
مغز تخم خروزه و کتیرا باریک سائیده در آن آمیزند و بکار برند و بعد با نزه منصف مسهل دهند  
مسهل لسی را که ضیق یار بوبنی تب باشد با دیان تخم مصفر نیکو فته برگ گاو زبان انجیر زرد  
تخم کتان سوزن منقی مطوخودیل پوست بلبله زرد بلبله کالی بلبله سیاه هر سه برهمن برید کرده سنگر باری  
شکر سرخ شیر و مغز بادام حب غار یقون اخر شب حب آب بیکرم بخوراند و صبح مسهل بخورند  
و بود مسهل اول منصف داده مسهل دوم و همبرین طریق مسهل سوم دهند اگر حاجت باشد  
بدون مسهل چهارم نیز دروغ و اجمال کنند صفت حب غار یقون غار یقون انجیر ال سوزن نیمه نیمه  
رب السوسن ترید سفید خراشیده یا برنج فیه در آن کوفته آب خالص یا بطین تخم کتان برشند



و حب سازند بقدر روانه مونگ مسهل کسی را که ضعیف یا تب باشد گل بنفشه برگ گاو زبان  
 عناب بیستان انجیر زرد و موم زردی تخم خرزوزه کوفته پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه  
 و روغن چرب کرده سارگی شکر سرخ بشیر مغز بادام حب غار لقیون حب معمول حب آخر شب  
 بخوراند و صبح مسهل نباشد و صاحبان تب را حب غار لقیون کبدین اجزا مرتب سازند  
 گل بنفشه رب السوس از هر یک یک درم غار لقیون و دو انگ کثیر ایکه انگ کوفته نیمه آب بسز شوند  
 و حبوب سازند و این یک شربت است یعنی یک مثقال آخر شب آب نیم گرم و بنفشه صبح مسهل  
 بوشانند و واسه معنی که در ریه و بهر ضعیف نفس و تنگی نفس بکار آید اصل سوس  
 غیره شکر نیکو کوفته پنج سوسن آسان کون نیکو کوفته خرزوزه سفید نیکو کوفته تخم ترب تخم شنبلیله  
 نمک طعام در سه قدح آب بچوشانند حب متور بوشانند و عمل فی بجای آرد کوسه لاکه فی  
 دشوار باشد یا ترند که بسبب شدت زور تی دهن رنگ بکشاید و چون برآید فی موقوف  
 دارند فقط مسهل اکتفا نمایند صاحبان بوجوه ضعیف نفس بلغمی را این حب و مان  
 داشتن خلیه مفید است قبل از مسهل مبدون تر افراط و بلیط را موقوف کند و باسانی  
 بنفش خارج نماید رب سوس فلفل سیاه شکر سفید مساوی کوفته نیمه آب بسزند حب بعد  
 خود سازند و هر وقت یک حب روانه آرد و عرق آن فرو برند و یکدو ای غلط النفع در حال  
 شدت ریه یعنی در حالی که نفس آفرود گیرد و ذوبت قریب یا مفتاق رسد و سرخ زردی را که  
 بطلق سفید بر کرده باشد یا یک سائیده در قند کشند مخالف عرق پان آن نیمه بلبله  
 در حال دم فرو بسته بکشاید و بلغم را قطع کرده چنانچه نفس باز نماید و اگر پان بیشتر نشود  
 تناسل کافی بود و طریق مدبر کردن آن در پنج نیت که قطعات زردی در ریه مطلق  
 گذارند و یا لای آن صفه دیگر نهد بر آتش تیز زغال بنند هر گاه از گرمی آتش زردی بهتر  
 گذارند بر صفه روان شود و صفه مطلق را از آتش برداشته بجای سوزانند هر گاه زردی  
 باخته بخشد و صفه مطلق بالا آید و از زردی زردی را که شل با قوت سرخ شده بصفتی سفید شده  
 جدا کنند و نگاهدارند این زردی عظیم النفع و کثیر المنفعت است در ضعیف نفس  
 و بهر تنگی نفس که از ماده بلغم باشد نفع کافی بخشد و صاحبان لتهوه و فالج و آهرا



و صرع و تشنج بطبی و تمدد و گوزن نیز نافع بود و مساجان نزله بارور با شربت زو فایض برین  
دیگر برای ضیق بلغمی شاخ گوزن سوخته فاضل سیاه نمک سنگ مسادی باریک سائیده  
در روز شب بد فعات اندک اندک بر قدر که ببرد و گشت بر آید بدان گیرند و لعاب آن  
فرد بر بندد دیگر دو سه هندی محراب است بر ضیق نفس و بر بلغمی و غیره اجودین  
دیی اجوان خراسانی اجود مرچ سیاه بیلا مول زنجبیل نمک سنگ نمک شویبیه مسادی  
در سوچه کنند و سه وزن مجموع مغز کجیکو را اندخته درین سوچه بند کرده در پنج آمارا پاک  
آتش دهند بعد سرد شدن بر آزند بر قدر خاکستر که از سوچه بر آید آن را نگاه دارند  
و یک ماشه از آن خاکستر در یک توله شده خالص یا نیزند صبح شام همین قدر استعمال نمایند  
دیگر دو سه عجیب برای ضیق نفس گفته که هیچ دو ان شده باشد بخوردون یک  
ازین جن و او در شود درخت اکول خاز در چهار ماشه تخم دل چهار ماشه کبج سیاه چهار ماشه  
چهار ماشه سیاه شانزده ماشه جله ادویه کوفته بختیج گوی سائید یک گوی درین  
بخوراندی بسیار آید در آخرتی چیزه لرح مثل صورت چلباسه بر آید واده مرض  
سین است یک گوی خوردن کافی است او ویه مفروده که بحالت دره مرض شدت  
ضیق در بود و بهر و تمهیل نفس بعمل آرنند بقدریکسب جوهر لبان در یک توله شده  
خالص یا نیزند و بلیستد یک زراوند حرج چهار دانگ کوفته در دو توله شده خالص یا نیزند  
و بخورند و دیگر سکنج چهار دانگ و طبع برک سداب حل کرده بندند دیگر فطر یون دقیق فطر یون  
غلیظ هر واحدی یک درم باریک سائیده در دو توله شده خالص یا نیزند و اندک اندک بوق  
کنند و دیگر برگ زرد آگ که از شاخ جدا شده بنزیر افتاده باشد چند عدد بسوزانند که زغال سیاه  
پس برابر آن نمک طعام یا نمک سنگ هر چه بدست آید بر دو بار یک سائیده نگاهدارند و اندک  
اندک بلیستد و دیگر درخت خار و از گونده را که بنندی چرچیده او نگینز گویند با آتش بسوزانند و خاکستر  
سیاه آن را با اجودین نمک سنگ یا نمک طعام باریک بسایند و اندک اندک سیل کنند دیگر ماشه  
فلفل سیاه باریک سائیده در دو توله شده خالص یا نیزند و اندک اندک بوق کنند و دم آنکه  
ضیق آورده و غیره از احتباس انجیره و اوخته حاره عارضه در دود در دستان نظیرین



است که سینه شمش از بخارات عاره قلب متلی شوند و بسبب کثرت بخارات منافذ هوا  
 مستشق تنگ گردد و ضیق عارض شود و علامتش است که نفس و نفس عظیم متواتر بود  
 و تشنگی بسیار باشد و از آب سرد اندکی تسکین حاصل آید علاج لباب سفول و شیر و کتیر و شیر  
 منزخیم که در با شربت نیلوفر آب سرد و صبح و شام دهند و در قوله لعوق سپستان که در آن شمش باشد  
 منزخیم که در شمشامه منزخیم خر فوزه آب ساید در آن آمیخته باشد اندک بکین دست او پایا  
 در آب گرم نهند نرم نرم از اعلا سفول یا نند قسم سوم آنکه حرارت مغز بر شمش عارض گردد بدان  
 تشنگی نفس عارض گردد و علاجه این همانست که در قسم دوم مذکور شد قسم چهارم آنکه غصه های سینه  
 بسبب اتلاسه رطوبات سترخی شود و بعدی که از لباب طفره و ماند و نیز حرارت عریزی که در  
 جمیع توایم محرکه است بسبب کثرت رطوبات ضعیف شود و علامتش است تصاب النفس است  
 و قولیت تصاب النفس در آن از بیان بودند که در شد علاج فلفل گرد و تخم حلیله و تخم کتان  
 و تخم مصفر و کوفته و بادویان شده فالص و انا را در نیم آثار آب بجوشانند چون لعوق  
 باقی ماند صاف کرده بدو در خرم گرم بجمع بنوشند و در عین با بودند در عین لبان که اندکی نقره  
 و فلفل سیاه در آن حل کرده باشد نیم گرم بر سینه بمالند و لعوق فسطویون که در ضیق مغزی مذکور  
 شده در بخانیز مفید است و تخم ثبث شو نیز باب ساید گرم کرده بر سینه بنماید سازند قسم پنجم آنکه  
 بیوست مغز و نفس شمش عارض گردد و بدان سبب بر نفس شود و بواسطه تحلیل رطوبات و  
 این قسم در آخر وقت پدید آید و علامتش تشنگی است باریکی آواز و بیخ بفت نه بر آن سینه  
 رطوبات ضعیف در رطوبات هر شدن علاج بهتر تطیبیه شامی و طب بنوشند چون ما و اشیر  
 و شیر زرد شیر زن لباب سفول و شیر منزخیم که در ما و الخیار و ما الرقع با شربت نیلوفر مفید است  
 و قیروطی خضر که در سوال مذکور شده بر سینه بمالند و در آبن که از نبشته و خیار و عطمی و  
 نیلوفر ساخته باشد به نشاند ششم آنکه برودت شمش غالب آید با تشنگی هوا سرد  
 با خوردن یا نوشیدن کاول و شرب سرد و این قسم پیران را بیشتر افتد و در ابتدا اندک باشد  
 و در آخر مستحکم شود علاج اینچود قسم چهارم مذکور شد ضعیف نمیشد ذات الریه یعنی در شمش  
 این مرض بخین ریب عارض شود یکی آنکه نزل سرد یا گرم از دماغ بریه نازل شود و یا فقط خون با خون



حادثه صفراوی در نفس میر یا سالیق آن مجتمع گردد و احداث درم نماید و دم آنکه ماده و حواس منقطع  
 شده بشش میرد و درم در شش پیدا کند سوم آنکه ماده ذات الجنب بر ریه درآید و در ریه پیدا  
 کند چهارم آنکه ماده نفس شش جمع شود و درم آرد و بغیر نزل و بغیر انتقال ماده عضو دیگر و گاه باشد  
 که ماده ذات الریه بجانب مجاری غشیه میرد و ذات البصره ذات الجنب یعنی درم سینه و درم پلوی پیدا  
 و گاه باشد که ماده ذات الریه بطرف ساعد میل کند و بجانب نسی ساعد تا سر انگشتان صدر ظاهر آید  
 و گاه باشد که ماده ذات الریه بجانب لیل میل کند و حقیقان غشی آرد و گاه باشد که بسوی دماغ  
 میل کند و سرسام آرد و گاه باشد که ماصبات الریه را رطوبات مانی در شش جمع آید حال آنکه  
 شود معلوم باد که درم ریه اکثر از ماده بلغم یا خون پیدا شود و از صفرا کمتر واقع شود از بهر آنکه غشیه  
 نازک و متخلل است از نخبه ماده لطیف صفرا در ریه ممکن پذیرد و گاه باشد که ماده ذات الریه تحلیلی  
 وضع شود همچون ادرام دیگر اعضاء و گاه باشد که تحلیلی نشود هر چند قصد مسهل بعمل آید و ضامات ریه  
 و محله بکار رود و دردی مجمع آرد و متعجب و منفرج شود و دریم که بسرفه برآید یا سفید بود یا تیره و همچون  
 در و شراب و گاه باشد که درم ریه از جنس حمزه باشد و مملکت علاج ندهد و پهلای که بخت آنکه  
 ماده حمزه بسیار حادث و سوزناکی باشد و در کمر و کمره داده شود تا رسیدن مقام باوقتی که ان  
 نفیض میشود و بسبب ضعف قوت با حرارت قوی حمزه مقاومت نتواند کرد و قوت اشکی صفراوات  
 نیز بسبب طبل بودن اخوان ماده غشیه عضلات آنجا که انبغی نمیرسد ذات الریه که از ماده گرم  
 حادث شود و ماده گرم یا صفراست یا خون یا بجم شود که بسبب متراج صفرا بلغم کیفیت اصلی خود  
 نمی ماند و برخی حرارت صفرا در آن پیدا میشود و باین ریه ماده حاره نذکره نفاد بسیار  
 یعنی حرارت بلغم شورا از حرارت خون کمتر است و حرارت خون به نسبت حرارت صفرا کمتر است  
 و صفرا اعظم الحار است و شدید البیوت است علامت این قسم ذات الریه اینست که تب  
 لازم باشد و ضیق نفس بود و در مقدم سینه گرانی رود و محسوس شود و چشم و روی سرخ باشد  
 علی الخصوص در ساره چنان سرخ نماید گویا پیغمبری سرخ رنگ کرده اند خصوصا در وقت شدت تب  
 و در چشم و ریه پدید آید و زبان خشک باشد و لثنی مغرط بود و باشد که بر زبان طریقت غلیظ آید  
 باشد و بیض مویجی بود و سرفه رنج دهد و یا استنشاق بخواهد کرد و ریه رنج باشد و شدت تعفت



اینهمه اعراض که مذکور شد بحسب سبب باشد مثلاً زیادتی شداید اینهمه عوارض مذکور مخصوص  
صفراست و اگر ماده خون باشد نسبت صفرا همه عوارض گفته باز و در بلغم غرض نیز حرارت میباشد  
اما نسبت صفرا و خون کمتر بود و اگرانی سینه در آن بیشتر بود و در طربت لزج بر زبان بیشتر آید و اگر در  
استنشاق بود سرد در هر سه ماده میباشد اما هر قدر که در صفراوی است نه در موسمی باشد  
نه در بلغم شور و در مریه که از قسم حمزه بود تنگی نفس در آن بیشتر باشد و اگرانی کمتر بسبب لطافت ماده  
و درون سینه حرارت سخت عظیم باشد حمزه بضع جمع تازی و سکون میم قسمی از گرم است که ماده آن سخت  
ماده و سوزناک باشد و سرخی بسیار دارد و سوزان با درد شدیدی که گویا آنقدر در آن محل نموده اند و سینه  
دارد و آن ماده میم کند بی ریم نغمه میشود و خشک ریشه گشته پوست قویک جدا میشود و در مریه حمزه صفرا و  
غلیظ شدید الحدیث قوی الرذات است که مختلط باشد با خون قلیل علامات پنجه شدن و میم کردن  
یا تحمیل شدن مریه اگر طربت پنجه بوضع یافته باشد که حرکت سرفه یا تصدع بر آید در حال مریض روز  
بروز بهتر شود و اعراض کمتر شوند علامت است که تجلیل مریه خواهد شد اگر طربت پنجه بر نیاید  
در اعراض رهنما و باشد باید است که در مریه خواهد کرد و هر گاه در شدت اعراض خفست پیدا آید آب  
و آن شیرین شود پس اگر در وقت قوت قوی باشد ماده را زود نیز در مریه لغت یا براه بول یا بزر  
رفع کند و اگر قوت ضعیف بود در بضع توقف رود و بد زود پنجه نشود و ماده غفوت مریه در سخت  
امید نجات کمتر باشد و ذات الریه متصل بسهل گردد اندرین وقت در تازی روی مریه درگی آید سینه  
بگشایان مریه گرم باشد و جمله علامات سهل ظاهر گردد و اگر ماده ذات الریه بجانب جنب یعنی بسپلو  
متصل شود تنگی نفس کمتر شود اما پهلوی خلیدن گیرد و هر وقت خلش در پهلوی محسوس شود و صاحب  
ذات الریه را اگر بقرب پستان خراج بر آید و یا ناهمو پیدا شود یا بر ساق خراج بر آید از ذات الریه  
فلاص یا بد علان ذات الریه علاج آن فصد است و مضع و مسهل و تصفیه بیان این بر چپا  
عمل تفصیل میکنم از روزیکه آثار مرض ظاهر شود اگر درم از ماده گرم باشد یعنی خون یا صفرا  
شور ازین هر سه ماده که باشد فی الفور اول و زایل مضع شروع کنند و یک وقت بچوشانند  
و در وقت نبوشانند اما سردند هر دو وقت بگیرند تا ماده از مضع دهد و آب سرد بر سر  
نهند آب یگرم هر گاه که در مریه نخامش کند بدین آورند قلیل و سبب بی ریمه بنشین



اولیه گندم بریان که رقیق القوام بخیه باشند و چارچوبه قند یا شکر سفید شیون کرده بپزند  
 منضج اینست گل نرفته گل نیلوفر تخم فطری خباز می غراب بستان اصل سوس منقشر نمک قهقهه  
 پرسیاوشان تخم کبک آن بیدانه نبات بچوشانند و بنوشانند و آخره زینیز بگرم و بند تا ماده آن  
 حاصل شود و کمی ویشی در او ویه منضج منقشر برای طلبیب و حال مریض است روز هشتم مسهل  
 مسهل گل نرفته گل نیلوفر تخم فطری خباز می غراب بستان سوزنی پرسیاوشان منقشر خیار شنبه  
 زنجبین شیرین منقشر تخم که در حسب معمول تیار کنند و بنوشانند و اگر معده مریض عاصی باشد و نایب  
 کنند که شاید اسهال نشود و بسبب حرکت و بیجان ماده اغراض شدت نمایند در انحال مسهل  
 موقوف دارند و بدین حصه لینه عمل نمایند حصه لینه گل نرفته گل نیلوفر سوس گندم تخم فطری  
 جو منقشر نمک قهقهه خباز می غراب بستان سنا رگی منقشر خیار شنبه زنجبین و منقشر کبک یا رغن بادام کرم  
 حسب معمول تیار کنند و عمل آرند و باز بدیم و در او دم عمل نمایند و شاید که معده عاصی نباشد  
 در ای سلسله داده باشند اما از اتفاقات وقت مسهل عمل کنند و اسهال نیارود و بدان سبب  
 حال مریض تغییر شود در ان حالت بدین شیافه که سلسله بن شیافه است عمل نمایند ایست  
 که بحکم آبی با نفور اسهال شود و ماده بر آید و خفیف را اغراض نماید شافه قطعه از صابون  
 بگیرند و از قلمه اش بقدر مناسب تراشند و بر رغن گل یا رغن کنجد چرب کنند و در آنند و بعد  
 اسهال اگر یار دیگر ضرورت شافه شود و دیگر یا رغن آرنج تا بید و شافه دوسه اسهال شود و قلع  
 کرب که از بیجان مواد واقع شده بود و زائل شود و امید است که بعد اسهال از عمل شافه مسهل  
 نیز عمل خود کند و اسهال خاطر خواه شود و بعد مسهل اول با منضج دهند و اگر ضرورت مناسب دانند  
 بدیم و در او دم نیز مسهل عمل آرند و اگر عمل حصه کرده باشد بدیم و در او دم نیز حصه عمل آرند  
 اینست تدبیر منضج مسهل و شافه که بتفصیل نم گوشتد تدبیر قصد نصر درین مرض  
 مقدم تدبیر مسهل است اما در عمل قصد اول تحقیق اینمنی ضرورت است که درم جانب این است  
 یا جانب اسیر و دلیل برین نیست که بحالت شدت تب خساره هر جانبی که زیاد تر سرخ شود  
 و اگرانی سینه و جانبی که بیشتر محسوس شود و بحالت خفتن بر پهلوی از هر جانبی که رطوبت زیاده  
 از درین بریزد معلوم توان کرد که درم همان جانب باشد پس اول روز رگ حاضر از پاهای



ورم کشاید و بعد فصد صافن اگر فصد کل بر فصد با سلیق مقدم دارند بر صواب باشد  
 و اگر خواهند که اول روز فصد با سلیق کنند باید که از جانب مخالف ورم کشاید و بعد  
 گذشتن زمانه ابتدا آن اول دوم و سوم است بر چهارم با سلیق از جانب موافق زنند و بعد  
 فصد و طویل ماده اگر حاجت باشد بر کینه حاجت کنند تا باقی ماده از دم قلت پذیرد و یا  
 میل لقبیه ماده بسوی خارج شود و از اول تا هشتم که زمانه انتهای مرض است بسبب تسهیل  
 و فصد ماده قلت گرفته و یا دم نضج یافته باشد و ماده بخت برون بدن گیرد پس در سلسله  
 نکلند و در آن نضج موقوف کرده آنچه زانیده ماده باشد بدین بیان آن بعد از این که ده خواهد  
 و با این نوس گفته که اگر تپخت شدید باشد و مریض را قلق و اضطراب بیشتر لاتی بود فصد بهتر  
 از سسل است بهر آنکه رگ زون بی خطر است و سسل خطر سها که سسل ماده را حرکت دهد و  
 همال نیار و بدان سبب جمیع عوارض شده شوند هرگز که ورم در معالیه ریاید و نفس سیه باشد  
 رگ زون سودمند باشد نسبت سسل علامت زوم معالیه دریم است که بقیام ترقوه لم زیادتر  
 محسوس شود و هرگز در بجانب پهلوی باشد سسل و آن بهتر است از رگ زون اگر طلبیب اما  
 مصلحت هر دو بیند یعنی فصد و سسل هر دو مناسب اند اول رگ زون و بعد نضج ماده سسل  
 و در ورم صفراوی نیز اگر مناسب اند همین است نگاه داشته فصد عمل آرند اما اگر ورم از  
 ماده بلغم شور باشد تجربه کامله این فصد مفضل بود و بیفایده بخت و رایگان است و سسل اولی  
 و حسن فروری و لا بدی است استباه در همه قسم ورم خواه و موی و صفراوی باشد خواه  
 از بلغم شور خواه یعنی از قابضات اجتناب فرورست و از آب سردیم بر نیز فرورتر اما اگر ورم از قسم  
 حره باشد و در آن آب سرد مضافه نیست و اگر بسبب شدت تپید بدن چیزهای خنک ضرورت  
 افتد آن چیزها دهند که زده اند و تری فرایند باشند چون مایه بخیار و مایه القرع و تخمین  
 که بسیار ترش نباشد بسیار نافع است که هم مینه را پاک کند و نیز حرارت و تشنگی را فرو نشاند  
 و از آنکه باد ماسه شکم و چاربات نقل ذات الحنوب ذات الصدر و ذات الریه را فرغ عظیم  
 میرساند پس برات غذا چیزها اختیار کنند که از آن امتلا در معده نیاید چنانکه بیشترند که ورشد  
 که ولیه رقیق القوام بقدر قلیل برای غذا دادن بهتر است و اگر بسبب امتلا ماده هم زون



متواتر شود در آن حالت لعاب پیچیدگی در شریک قند آمیخته نیگرم تجمع نباشد و از آب نیگرم  
برسینه و پهلو منطیل نمایند تا دم زدن باعث الاید و در شدت درد و تسکین رود بد علامت  
دریم کردن و منقح شدن رخ رنگی و گرانی نفس و در شدت کند و تب زیاد تر از کم شود و آنرا که در  
منقح خواب شد اول از زه قوی لاحق شود بعد از آن ماده نضج یافته و نجسته شده بخت برود  
پس بیهوشی نیز آید که زود آید و منقحی ماده باشد و بر این کار مار لیس بهترین و اوست  
در تمام روز جرعه جرعه نیگرم بدقعات و بند تا ماده را تمامه خارج کند و در یک یا دو یا سه  
اما در منقح میشود پس بر الفجار و رم اندکی آنکوزه یا جاشیر در مار لیس حک کرده و بند و آید  
خردل با یک سوده در مار لیس بند و یا ایارج فیهرا و قدری تخم منقل در غسل حبسته  
ببند تا در دمان ازند و آب آن فرود بر سر بختن و منقح کردن رخ خیل موشراست این دیه  
الفجار و رم آنوقت باید داد که از روز آغاز و رم هشت روز گذشته باشد زیرا که مستعدین  
پزائیدن کشا و درم از روز شروع بعد هشت روز که آن زمانه است است همین داشته اند  
لطیف کردن رخ غلیظ هر گاه آماس بکشد و دریم آمدن گیرد و در جلاء عوارض تخفیف دهد  
و مریض در خود یکی اریا بد و در همت آسایش پدید آید اما رخ غلیظ و لب فرود آید که بر آید  
در نجات برای لطیف ماده غلیظ این طبع دهند زوفا انجیر زرد و هل لیس مقلع منقح  
سوسن آسمان گون نیگرفته نبات بچشانند و صاف کنند و بوشانند و منقح با قلا و تخم طبله  
و پرسیاوشان مساوی آب سائیده روغن بادونه آمیخته گرم کرده برسینه ضامد سازند این  
برای لطیف ماده است هر گاه بند که ماده لطیف شده باسانی برمی آید ضامد و بوشانند و موقوف  
کنند و این جبه در دمان دارند تا سینه و شش پاک شود و صفت آن تخم کتان منقح جلوزه  
منقح پیچیده آن تخم طبله رب لیس رخ سوسن آسمان گون هموزن کوفته بخته باس خمیر کنند  
و جب بقدر خود بندند و هر وقت یک جبه در دمان ازند که همین است بر اخراج ماده باسانی  
هر روزی که در شش یا سینه یا در حجاب سینه یا در جنب حادث شود و تقسیم و منقح شود  
و منقح گردانیدن و لطیف منطیل ماده غلیظ همین است که مذکور شد تدبیر ضامد  
در ابتدای ایام ورم یعنی مابین سه روز برای روح ماده براده صندل سفید آرد و جو



آب سائیده و قدری روغن گل آمیخته گرم کنند و بر سینه ضماوم کنند اگر دم از قسم حمزه باشد سفید  
میفته مرغ درین ضماوم شامل کنند و بغیر گرم کردن سرد بودم ضماوم کنند و هرگاه زمانه ابتدا بگذرد  
یعنی بعدتره روز این ضماوم بمثل زندگ با بونه کلیل الملائک تخم خطمی سفید آرد و جو آب سائیده و در غزل بونه  
آمیخته گرم کرده ضماوم سازند انتباه گاه باشد که ریم و دم شش از راه و رید شریانی بجز رود  
و راه بول بر آید و در وقت مدرات مناسب باید داد گاه باشد که ریم مذکور از جگر برون  
ما ساریقا با معار و دو با سه سال خارج شود و در وقت مدد بدو مسهل فرود است تا پاک شود  
و اگر ریم در بول و براز سرد و بر آید چیزی نیست و بند که هم قوت اداری و هم قوت سهال است باشد  
و یا یک روز مسهل دهند و یک روز مدد انتباه بسیار باشد که در شش قبل از آنکه نصیج کامل یافته باشد  
بسیب از سهال چون خشم قوی حرکت غلیظه تی و مثال آن بکشاید و خون صورت با مع مدیه خام  
بیرون آید و در نجات فی الفور رگ با سلیم زنده اند و در علاج نفث الدم گفته شده پس از آن  
قسم دوم آنکه ماده دم ریم ساد یعنی بے عقوت باشد علامت آن کثرت لعاب است و سرفی  
در آن نبودن و تنگی نفس باشد عارض شدن و در متربل بودن سرفی که در می بیند بیخ  
باشد و تب نرم و نقل سینه بیشتر بود و یاد باید داشت که درم جمله اعضای اندرونی از سردی و  
که تغییر تب بود و در ماده حار تب گرم بود و در ماده بار تب نرم باشد و گاه باشد که رطوبات مائی در  
شش جمع آید و حال مریض همچون حال تنگی ظاهر باشد و تب نرم لازم بود علاج آن تب نرم  
سهال یعنی است که در قسم ششم مذکور شد و را بنظر کنند و بدان موجب عمل نمایند و از اغذیه شیر  
و ماهویه سرد و تر بریزند و بعد تدابیر مناسبه که بموجب قسم ششم سهال آرد و باشد و خط  
مرض حصول خفت و سبکی طبیعت استعمال بر ششها مفید است حقا که این دو است که کثیر النفع  
و سهیل عمل محبت کسانی که مزاج بار و رطوبت از نذایا برضی که ماده سرد تر باشد متبلا باشد حکم کثیر  
دارد و منافع این دو اچنانکه در کتب بهتره طلب نوشته اند در نیمقام نیز اشاری از آن میرود  
بر ششها که با فواید عوام بر شش مشهور است منی بر ششها برابر اساعه است یعنی در یک ساعت  
از خلط مرض که از ماده سرد و تر عاوت شود نجات دهد و منافع آنجست ز کام و نزله بار و در  
که از برودت و رطوبت پیدا شود چون ظلمت چشم و در او طینین القوه و فلاح و استرخا و تمدد و



که از او تشنج رطبه و جمع و رطبه و سیات و سیات سهری و نسیان و ضعف اعصاب استرخای لثه  
 و ملاذه و اجفان معده و شانه و مخزن و سیلان لبا با زدن نزف الدم و قویع مزمن و درد سینه  
 و کبد استقامت و سرعت انزال خلیه مفید نافع است مداومت آن بقدر یک و انگ بعد از  
 انزال امن بنده است انصفت تواد اعصاب رطلع حیات بلغمی و سوال بلغمی نافع و فاخر  
 اقسام سموم بارده است حضرت آن فضل سیاه فضل سفید زبر النبیج هر یک بکسبت مقال  
 ایون و ده شقال عفران و پنج شقال منبل الطیب قرقه و حافز فیون هر یک بکسبت مقال  
 کوفته نیمه در عسل خالص سه دزن اوویه باشد پس شند و نگا بداند قدر شش کبک  
 یعنی شش سرخ و بعضی تا یک درم و یک شقال نیز نوشته اند اما تجربه این فقیرانانات مذکور کسانی  
 که نازک مزاج اند از یکد انگ تا یکماشه کافی و وافی است ناحق و از او مقدار و از استاده  
 افزودن و دو محض اش و امی غذا خوردن بعد از عقل است قوت این و اما پنج سال  
 باقی است یعنی یک سال مرتب کنند و با پنج سال بکار برند و بعضی اطباء درین نسخه که مذکور شد و اصل  
 و تصرف کرده اند یعنی بعضی و از این نسخه کم و بسیاری بر آن ترا کرده اند اما عند التجره نفع آن  
 به نسبت این نسخه کمتر مشاهده شده ذات الریه از ماده سودا معلوم باد که ذات الریه از  
 ماده سودا نشا و نادر افتد و در ذات الریه سودای سنگ در ریه پیدا میشود چنانکه در گذشته  
 حادث میشود و این قسم ذات الریه را لا علاج که ولا بر که گفته اند اگر بتدایرهایه سنگین آن  
 ذات الریه بسبب منتقل شود یعنی قرصه در شش افتد و تبق که لازم قرصه است لایق شود و با مسموم  
 بلاک کند و در ذات الریه سودای ضیق النفس بهر و یا م روز بروز ترقی پذیرد و سرخ خشک و  
 بی نفث باشد و در سینه حرارت نبود و انجا اب هو افسر باشد علاج آن استعمال اینیات  
 اکلا و شراب و ضماد همیشه لعاب تخم خطمی و تخم کتان که جو شاده بر آورده باشد بار و غن بادام  
 بنوشند و حریره مغز بادام سیوس گندم و نشاسته و کثیر همیشه غذا کنند و بنفشه و خطمی و جو شستر  
 کوفته بچوشانند و تطیل کنند و از موم سفید روغن بادام و لعاب تخم خطمی و لعاب تخم کتان لعاب  
 سیبغول موم روغن سارزند و بلام بر سینه بمانند و جوئی مغز بادام و نشاسته سیوس گندم کثیرا  
 غذا کنند اینهمه تدابیر تادم حیات است و هر گاه آلاید تدریج بخیر و کفایر کنند ذات الریه یعنی



ورم پهلوی و آن بر دو گونه است حقیقی و غیر حقیقی حقیقی آنست که ورم بسبب یکی از خلط اربعه  
 حادث شود و غیر حقیقی آنکه باد غلیظه موموسی در فوادی جنب ریمان و یا قاین محقق شود  
 و احداث در نماید و تدابیر هر دو قسم جداگانه بیان کرده شود و ذات الجنب حقیقی که از ذات الجنب  
 خالص و ذات الجنب صحیح نیز گویند آنست که غشای مستبطن اضلاع یعنی غشای که در سطح  
 باطن استخوان است پهلوی است یا در مجامعی که در میان آن لات غذا و آلات نفس فاصل است  
 و ورم مادی حادث شود خواه در غشای جنب امین باشد خواه در غشای جنب غیر امین است  
 خالص آنست که تب لازم باشد و بگی نفس سرفه خشک باشد تب بود و تبض فشاری نبوی سریع  
 و متواتر بود و اندرون قبرغه یعنی استخوان پهلوی که از تابازی اضلاع گویند در زناخس نبوی چون خار  
 نغده پیدا بود و بسبب حدوث این علت اکثر صفراوی خالص بود یا خون صفراوی و گاه باشد  
 که طبع شور و غضب نیز درین غشا ورم آرد و شاد و نادر باشد که سودا بسبب از هباب گرم شود و درین غشا  
 ورم آرد اما تنها خون خالص یا باغم خالص یا سوداوی خالص سبب حدوث این تبض نمیشود  
 بجز آنکه در غشا و حجاب بسبب صلابت اجرام اینان تنها ماده بار و یا غلیظه ناقضه تواند شد  
 که احداث ورم نماید و چون خلط چهار است این مرض اب چهار قسم بیان کنیم قسم اول  
 ذات الجنب خالص که از خون صفراوی حادث شود علامت آن جناس  
 تند و فصل است تحت اضلاع در سرخی روی و غلظت نفس شدت ضیق النفس و حرمت لغت  
 و لزوم تب علاج در آنست که مدت آن از روز آغاز ورم تا روز سوم است نظر تقطیل ماده  
 و اما که آن از جانب مخالف ورم رگ باسلیق زند و خون مناسب الی این گیند و بود تقصا  
 سه روز رگ باسلیق از جانب موافق کشاید تا ماده مستفزه از نفس عضو مستفزع شود  
 و این فساد بمل آرد و غشا و نبضه آرد و جو غم غشی باب سائیده در و غن با بونه آنه  
 گرم کنند و به پهلوی یا سینه ضداد سازند یعنی اگر ورم در غشای اضلاع باشد بر پهلوی اگر در حجاب  
 حاجز باشد بر سینه ضداد نماید ضداد دیگر از غم غشی و تخم کتان جوش داده الیه و لوب غلیظه  
 بر آرد و موم را که رفته روغن گل سه روزن موم در موم گذاشته شامل کنند چون از گرمی آتش  
 برد و یکدانش شود لوب انداخته اندکی بنزد تا تمام گیرد پس سرد کنند و در ظرف از جای یابنی







در و کشاید و خون بقدر حال نفس گرفته اما قبل از قصد تحقیق این امر ندانند که بیان هر دو موضع  
 در و ناگه بظرف آنخوان سینده و چمبر کردن است یا بطرف سر شیفه و جانب همه قبول میکنند  
 اگر بیان ماده در و در بطرف سینده و چیز کردن باشد که زودن مناسب است از بیانات و افشانی اگر  
 میان در و در بطرف سر شیفه موده است مسهل اودن بهتر است از قصد از آب سرد و در وقت  
 مثل آب تر بود و شیر و تخم خرفه و شیر و خیارین و مانند آن بر سر گفته بحالت تشنگی آب میگویم و بنده  
 بنفع که در فوات جنبه موسی مذکور شد از اول روز شروع کنند و در وقت بنوشند که برکت  
 نفع اوده و سگین غلبه تب نفع است این غذا و کتف بنفشه با بونهار و مغز با قلا آرد و جوی سوس  
 تخم کنان جمله ساوی با یک کوفته روغن گل معرق مگوی میزند و اگر نباشد آب سرد شسته گرم کرده  
 ضاد سازند در روزی سه چهار بار بمیل آردند و غذا آتش جو که در وقت بختن قدر بنفشه و چند  
 دانه غناب را نماند اخته باشند بقدری تند یا شربت غناب شیرین کرده بدینند و حب که در  
 موسی مذکور شده هر وقت در دمان آردند و اگر حاجت مسهل باشد بر روز ششم و هفتم و دوازدهم  
 مسهل دهند اما لحاظ معنی ضرورت است که مسهل بر روز غلبه تب واقع نشود زیرا که اگر چه در غیر  
 تب لازم می باشد اما روز سوم اندک شدت یکم پس باید که مسهل در شدت تب نباشد  
 دیگر جمله تدابیر بختن گرم و پاک کردن ریم و دیگر امور ضروریه که در دم یک گفته شد همه در انجام  
 بکار آید انتخابه بسیار باشد که در جگر آماس گرم افتد و سبب عظم درم در معالیه جگر تند و کشیدگی واقع  
 شود و در آن تا حجاب صدر رسد بدان سبب نفس تنگ شود و بیمار طویب برود پس در آنکه  
 ذات جنب است بدین جهت که چنانکه در ذات جنب تب سرفه و تشنگی نفس باشد این همه در  
 آماس جگر نیز میباشد اما فرق بین این است که خداوند ذات الکلید زرد روی و بد رنگ باشد  
 و گاه گاه سرفه در پهلوی است الم در گرافی در یا بدود در جا خنده نبود و باشد که زبان صاف  
 در و جگر سیاه شود و بول غلیظ و چوبول صاف است اما در پس اگر آماس در مدب جگر بود و از  
 دست نماند بحسب خوان دریافت و اگر جانب معده جگر باشد نفس تمامه کشیدن و شور بود  
 در میان معلوم شود که چیزی گران در پهلوی آفته است فرق در میان ذات جنب ذات الیه  
 است که در ذات الیه نفس موجی باشد و در آن سخت تر و تشنگی نفس در این یاده تر



از ذات الجنب باشد و حال آن ماس ذات الجنب نیز مثل دیگر درم از سته حال بیرون نبود  
یا جمیل زائل شود یا ریم کند یا صلب گردد اما درم ذات الجنب نادر باشد که صلب شود  
اکثر آنست که بکشد و پاک شود و خصوصاً اگر از ریه زایل لطوبت تمام بر آمدن گیرد و باید دانست  
که ماده زود تر خرابتر است و زود تر پاک خواهد شد و اگر نفث در روز درم ایسم پدید آید و بقیه نفث  
پاک شود پس اگر در چهارده روز با تکلمه پاک نشود بیشک ریم کند و متعجب شود و چون در جمیل روز  
پاک نشود ماده بجانب ریه بریزد و سل پدید آید و ذات الجنب از ماده لطیفه سودا کمتر حادث شود  
بجست آنکه این سرد و ماده غلیظه است در عضلات حجابات که جرم اینها صلب است نفوذ تواند کرد  
مگر در حالی که عفن شوند و عفونت بسبب حدت تیزی در آن پیدا شده باشد البته در عضله  
و حجابات نفوذ کرده احداث درم می تواند نمود پس علامات ذات الجنب بلغمی خفیه است  
قالت نخس در و دیگر سائر اعراض باشد و زود بخت شود و پاک گردد و علاج نیز در ذات الجنب  
دموی و صفراوی گفته شد از شفیع و مسهل و صفا و حب در دمان دشمن به عمل آید و در صفد  
اصلا ضرورت ندارد و این تجربه این فقیر است که گاهی در صفد لعیل نیاورده و همیشه مسهل  
و نفصل آتی بعد مسهل بر نفس راحت کامل حاصل شده و علامات ذات الجنب سدا و  
نخس لذع و تمدد بسیار و در دشتید بود و درین خشک و پت بقوت باشد و زبان سیاه  
و خشک و درشت بود و نفث در ریه تر ظاهر شود و بجهت بر آید و سیاه رنگ باشد این قسم مملک  
بود و علاج آن همانست که در درم سوداوی ریه گفته شد بعینه بعمل آید و ذات الجنب  
غیر خالص آنرا ذات الجنب مخالفه ذات الجنب غیر صحیح نیز گویند و کیفیت آن اینست  
که عضله پاک فیما بین استخوان اضلاع واقع اند و درم کنند یا غشای که بر اضلاع از خارج کشیده  
و مجمل می است متورم شود و باید دانست که در سینه همگی چهارده ضلع است از هر جانب هفت است  
پس در ضلع عضله است که بهر دو ضلع مرتبط شده و انبساط و انقباض سینه بزرگ است آن عضلات  
حاصل میشود پس همگی دوازده عضله است که مابین چهارده ضلع واقع گشته همچنانکه  
غشای که در مفر اضلاع از درون واقع است آن را غشای سبطن اضلاع گویند و درمی  
که در آن غشای اعراض شود آنرا ذات الجنب مخالفه نامند همبر آن طریق غشای ریه بر اضلاع



از بردن واقع است که آن تنگتر از ضلع است و درمی که در آن غشای خارجی که متصل گشت  
و جلد بدن است واقع شود و آن از ذات الحجب غیر خالص گویند و سبب هم در ذات الحجب  
غیر خالص نیز همان است که در ذات الحجب خالص مذکور شده و درین مقام مگر اشتیاق  
از آن میرود یعنی صفراوی خالص یا خون گرم صفراوی سبب هم شود و گاه باشد که بلغم شود  
عفن شود و سبب عفونت که سبب حدت نماید و در غشای نفوذ کند و درم آرد و گاه باشد که  
بسبب مذرت شود اگر شود و در حدت ذات الحجب غیر خالص شود اما خون خالص و بلغم خالص  
و سودای خالص سبب خلطی که در نفس خرد باد دارند در جرم صلب غشای نفوذ نتوانند نمود اما  
در ذات الحجب غیر خالص عضله که عبارت از درم عضله نامی مابین قمرغه است ممکن است که  
خون خالص مذرت درم شود زیرا که عضله با مختلف الاجزا اند و نرمی و سختی لذ نفوذ خون  
خون در آن ممکن است پس اگر درم و عضله افتد علامتش آنست که نفس در مشاریت بنفس نسبت  
بذات الحجب خالص کمتر باشد و عدم نفث و وجود ضیق النفس باشد و درم عضله بزرگ شود و درم  
نایان گردد و گاه باشد که بسوی خارج منفرج شود و اگر آماس در غشای بود علامتش همانست که در عضله  
گفته شد اما خشونت مشاریت بنفس در غشای نسبت بعضی بیشتر و در ضیق النفس کمتر علاج آن از قصد  
بوضع مسهل و صفا و غیره و بینه همان است که در ذات الحجب خالص گفته شد همه تدابیر موافق آن عمل  
آزند و درین قسم ضعف قضا و زیادتر حاصل میشود نسبت بذات الحجب خالص جهت قرب ماده  
مرض و وصول اثر و در مجامع ماده بخلاف ذات الحجب خالص تا رسیدن اثر و در آن  
مقام قوت و الواسیاء ضعیف میشود و گاه باشد که در ذات الحجب غیر خالص عضله چون  
آماس ظاهر و عیان باشد اگر بعد بوضع منفرج شود میتواند که بوضع الم شرط زنده و دریم تجربه  
بیرودن کشند تا عضو پاک شود و خافقه و این هم قسمی است از ذات الحجب خالص کیفیت  
آن اینست که غشای مستبطن از ضلع بگی و نمای صورت شود و علامت این قسم است که غشای  
بواسطه زرد و از آنکه این غشای بنفس همین است و بسبب بزرگی درم حرکت غشای جذبیم  
متسخر گردد پس بسبب اشتیاق فی النفوذ بلاکت موجود است چون بیشتر در ایشان این مرض  
با اشتیاق پلاک میشوند لذ این مرض انجانقه موسوم کرده اند علاج آن بینه همان است که



در ذات لجنه خالص گفته شد و قصد درین مرض موافق دستور و ضابطه که در ذات لجنه خالص مذکور  
 شده از هر دو دست لازم شمارند مرض شویحه آن مرضی است که حجابی که بر باطن اضلاع  
 خلف است متورم شود و علامت مرض شویحه آنست که در فیض اصلاحش حرکت نتواند نمود  
 و بر بیخ شکل تواند پدید و با باین مرض همان است که در ذات لجنه صحیح مذکور شده  
 بر لب تسکین رود و الم ضما و شویحه بمثل آنند صفت ضما و شویحه نقیشه با بونه تخم شبت  
 تخم گتان تخم جلبه آرد جو مساوی همه با یک ساییده بقدری این بخوشانند بر گاه آب  
 بسوزد روغن کچنجد آمیخته ضما کنند و معلوم باد که ماده ورم شویحه ز راه ریه خارج نشود زیرا که ضما  
 ریه با این حجاب تا زمان طویل نمیشد و برای جذب ماده از زمان طویل باید تا ریه آن اعدا  
 کند علاج درین مرض تدبیر مناسب را می صائب این است که اول حصه لینه بکار برند آنقدر  
 ماده خارج شود و اگر حصه متعذر باشد منضج و مسهل که در ذات لجنه مذکور شده همان قاعده  
 و دستور بمثل آنند پس از آن همگی جهت بران معروفند دارند که ماده بطاهر جلد مستخرج شود  
 پس تدبیر مناسب این است که در آن موضع یعنی محل رم وضع حجام فرمایند و بعد از آن تخیر  
 و نزول یا آب سائیده در آنجا ضما سازند تا آن موضع متفحج شود پس بگذارند که تا زمان طویل  
 ریم از آن برآید و هر گاه معلوم کنند که ماده تمامتر خارج شده بمرهم علاج اندمال قرصه نمایند  
 ذات الصدر و ذات العرق معلوم باد که در سینه حجابی است برابر عظام قصص یعنی استخوان سینه  
 و آن حجاب دو شقی شده شقی برابرسینه آمده و شقی دیگر برابر فقرات پشت رفته پس اگر شقی حجاب  
 که برابرسینه است متورم شود آنرا ذات الصدر گویند و شقی که در خلف جانب فقرات پشت است ما پس کند  
 آنرا ذات العرق نامند علامت ذات الصدر آنست که احساس کند بیمار در وی سسطیل از نصیبه  
 نخر تا فم سینه و حسیدن بر سینه و اگر سستین بر قدم گاه و سر بر داشتن معذرا باشد اما بر بیلو خوب  
 توان کرد و لقبه نخر ملتقی الرقبتین را گویند یعنی موضعی که هر دو سر خنجر گردن را اینجا با هم پیوسته اند  
 جایی است که چون آدمی سر خود را مراقب کند ز نخندان بدان جایگاه میرسد بلا تکلف و علامت  
 ذات العرق آنست که در در میان هر دو کتف باشد و بر صلب خوابیدن متعذر بود و چیست است  
 گردیدن شوار گرد و هر گاه سر فراید تعلق و منظر آب زیاد شود هیلت شدت مزه سبب علامت



این بر دوزخ همان است با لکم و کاست که در ذات الحجب مذکور شده و بخیمان علاج است  
یعنی آنچه تدابیر از قصد و منفع و مسهل و ضا و ویر سینه از آب سرد و غیره و اغذیه آشفته و خوب  
که در ذات الحجب گفته شد بعینه جمله مراتب حسب عاده و پیوسته در اینجا هم بکار برند و یاد دارند  
که ضا در ذات الصد ریه بر سینه باید نهاد و در ذات العرض ما بین کتفین بسبب قریباده مرض سرسام  
این لفظ بچو لفظ سرسام از کلمه فارسی کلمه یونانی مرکب است بر سینه گویند بفارسی سرسام بیهوشی  
و رم را کیفیت این هم چنین است که مجابی که این صده و کبد مال است تورم شود و این مجابی است  
که با حجاب حاجز که ما بین اعضای غذا و تنفس واقع است اتصال دارد معلوم باد  
که جمهور اطباء حجاب را جز را و یا فرغها گویند اما صاحب اسباب علامات آن حجاب بلکه با سینه  
و کبد حایل است و یا فرغها خوانده و علامتش زوال عقل است و شدت سردی خشک بفرغ  
شدت تب و بسیار سوسوای سینه شیف گرم و بجان است یعنی طرف بگرد و ناخوشی و  
ایجاد درد و تر جز و قذف مقدر نباشد و اگر قذف و شوح افتد از شدت درد غشی واقع شود  
و تشنگی غالب باشد و وجه خنکلاط ذره و دیگر آثار سرسام در برسام قبول صاحبی هر باب  
و علامات است که این حجاب نژاد و یا حجت و مانع اتصال دارد اما محمود میکند که حجاب  
حاجز بعضی که از دماغ بسوی و فرو داده مشارکت دارد و آنچه عاده از آن کسب  
بسوی دماغ آید و احداث عوارض سرسام می نماید علاج جمله تدابیر این مرض از قصد یا  
قصد و یا منفع و مسهل و ضا و خوب غیره بحسب ماده مرض موافق ذات الحجب عمل کنند انتخاب  
هر گاه سبب آنس بلغم خالص یا سودای خالص باشد بدون آنکه حدت قبول کنند یا  
با خون مرکب شود هرگز مبادرت بقصد نکند مریض را برای خوردن آب گرم و بنده اگر آب قطعا  
موقوف کنند و بر آنس استقامت نماید اولاد سبب باشد و تخمین عملی با آب گرم دادن خیلی  
مفید است و لطیف ماده کند و زونای خشک خوردن مسوی با یک کوفته قهوه چای نجاشه  
یا زانسل خوردن نافع است برای لطیف ماده و غلیظ که اخراج آن دشوار باشد فصل در  
جمود الصد و این مرض ابرو الصد نیز گویند و کیفیت آن این است که عضله لب سینه و  
حجاب های شش سرد و کثیف گردد و ذمی از تید دوران پدید آید بدان سبب سینه منقبض اند



چنانکه باید و نفس با تمصاب بر آید و سبب غیر مرض رسیدن سردی است بر سینه از ملاقات هوی سرد  
یا خوردن آب سرد و یا اعتدال آب سرد و علامت آن تقدم صیبت و ظهور سردی جو بود سینه  
علاج بهر سخن سینه روغن بایونه و روغن لبان با هم آمیخته گرم کنند و بر سینه بمانند و از سردی  
سقطه فستق و تخم خروع بر سینه ضاد سازند و زود فاد و کلیل الملک و یاد در نجوبه و برنج سفید  
و مرزنجوش هموزن بچوشانند و طبع گرم آن در شیشه یا دال کنند و کمی طب بر سینه نمایند و اگر  
مناسب افتد کمی را بس لعل آزند طفت آن سنج بادیان سنج کاسنی و سنج کرفس و سنج خرفه  
ناخواه بسوس گندم نمک شور و در پهنه جمله را بویلی با بسته از آن تکیه نمایند و از اغذیه اشتره  
سرد بر میزند و باید که در تدبیر این مرض همان نکنند که اگر اثر برودت تا قلب سرایت کند  
فی الفور بلاک کند باب نهم در امراض قلب ثدی بدانکه قلب عضوی است مرکب  
از عصب گوشت و غضروف و عشا کویف باورگ ای شریانی از دل است و دل صنوبری شکل  
است و قاعده او که عبارت از اصل دست بطرف بالا است و شریان ازین طرف رسته و با طماکه  
او را بر قرار دارد و بدین طرف پیوسته است و عصار لیت نیز در این جانب است بدانکه اصل  
بنیاد دل است و نفع و غضروف است که بنیاد او استوار و محکم باشد و دل و بطرف دارد  
یکی جانب پهن و دومی جانب یسار بطن پهن مملوست از خون کثیر و روح قلیل و  
نسبت به بطن اسپر فراخ است و در بطن اسپر روح بسیار است و خون قلیل با این  
بطن جوتی است کوچک که آنرا دلیله قلب منفذ نیز گویند و در میان دل مجازی است  
که از آن خون غذایش می رسد و هم از شش می آید و بطن میگرد و بطن قاعده  
که اصل بنیاد دل است دو پاره گوشت عصبی است رسته همچون دو بادگیر شکل و گوشت  
سمی است یا دنی قلب بر گاه دل حرکت انقباض کند این سبب و گوشت فراهم آیند و هر گاه حرکت  
انقباض کند پهن شوند تا نیمه بطن جذب شود و از آنکه دل عضو رقیس مخزن حرارت عزیز می  
و معدن روح حیوانی است سخن بجانه قعالی در میان فضای سینه که از استوارترین موضع  
بدن انسانی است مقام آن موضوع فرموده طبیعیه انار را باید که علاج امراض قلب کمال فکر  
و پیوش کند و هیچگاه بی اعتنائی و بی پروائی راعل نفر باید زیرا که خوفناک خطرناک است

باب نهم در امراض قلب ثدی







درق گل چهار دم زعفران نیم مثقال کافور نیم درانگ مشک عنبر سیریک یکدانگ و اما کوفته بخته  
بشیره قند که دو وزن اودیه باشد بسز شد و از یک مثقال تا دو مثقال تناول کنند و اگر سوز مزاج  
بار و عارض شود علامت آن بیاض قاروره و صفرد بطور و تفاوت نبض و ضعف نفس و قلب  
و کسل و کثرت خواب بدولی و فرغ و از بوی گرم موضع گرم راحت آسایش حاصل شود و علاج  
شربت بادرنجبویه و شربت گاوزبان با عرق بادیان عرق الایچی بخورند و این طبع هم مناسب  
بود و بادیان یا درنجبویه اصل السوس و نیز منقح برگ گاوزبان در جینی سنبل الطیب نبات  
بکوفت بچوتانند و در وقت بوشانند کباب بزغالک و گوسهندر جزوه مرغ و زردی جسته مرغ و  
منز جلفوزه و مغز بادام تناول کنند اگر مناسب است اندک پیچیده بدن پرور از ندیس غلبه هر خاکی  
که دانند منفع آن و آده سنبل در سینه این منفع تناول کنند صفت منفع مصطکی خود عرق زاری  
سنبل الطیب فضل جوز بویا کبابه قاقله پوست ترنج سیریک یک مثقال مشک خالص انگلی کوفته  
بخته بشیره قند یا غسل بسز شد و مثقالی از ان تناول کنند و اگر سوز مزاج یا بس بود  
علامت آن نهران نخافت بدن و صفرد تو اثر نبض بود علاج شربت گاوزبان شربت بادرنجبویه  
و شربت نیلوفر با عرق گاوزبان تناول کنند و بر مغز یا همین تدبیر نمایند و باب نهم گرس  
گندم و تیمو و دراج و کباب موسوی مغز بادام و سنبل گندم و خالوده و شیر و برنج نیمه مناسب است  
اگر تب باشد از شیر امتزاج نمایند و منفع که در اما بخولیا می سوداوی مذکور شده و در نجایف بخشند  
و اگر سوز مزاج و طرب باشد علامت آن قلب شهادت سرعت انفعال و سریع الزوال نبض  
بطول قاروره و سفید و غلیظ بود علاج شربت یا درنجبویه و کافور با عرق بادیان و بویا  
و اگر آثار اشتیاق ماده باشد حب یا بر تنقید کنند و ریاضت معتدل نافع بود و غذا گوشت  
نخورند و کباب و دراج مناسب بود و این مجون نفع بخشند مجون مصطکی مصطکی خود عرق  
در جینی قرنفل مشک سنبل جوز بویا کبابه قاقله پوست ترنج و انیسون سیریک یک درم مشک انگلی  
کوفته بخته بشربت سیریک بسز شد و مثقالی از ان هر روز تناول کنند و در اخراج بادک سوز مزاج غلبت  
حکم بود علاج مدبر نباشد و آنچه غیر حکم بود بدشواری تمام علاج پذیرد فصل در خفقان یعنی  
تپیدن قلب آن حرکت آهلاچی بود که بر روی دفع ماده موزی عارض قلب شود و پس بسز آن



غلبه خون باشد علامتش تمدد و اتفاح عروق و عظیم نبض و غلظت بول و کسب اعضا و کثرت  
 نفاس باشد علائح رگ با سلیق زنند از جانب موافق یعنی از دست چپ با سلیق کثیف  
 و با فصد صاف از جانب موافق کنند و مار را آب با پنجمین ساقه بدهند مار را آب آبی است  
 که از جرات شبینه و دوشینه بر آید و شربت لیون شربت انار ترش نیز باب سرد مفید است دیگر  
 انار وانه را پنجمین ساقه اندک الیه زلال آن بگیرند و قدری عرق گل یا عرق بید مشک و  
 نبات در آن نداخته بنوشند و غذا برنج یا بورانی و چوزه مرغ مناسب است اگر سبب خفقان وجود  
 صفرا باشد که در رگهای دل گرد آید علامت آن قطن در کرب اندوه و عیوبی و شدت تشنگی باشد این  
 قسم کثیر عارض گردد علاج شربت زلیفر یا زلال قمر سندی دهند از شربت پنجه در موی گفته در پنجاهم  
 بکار برند و اگر مناسب اند قدری خون از با سلیق جانب موافق گیرند و پیراهن که بصندل مطبوع  
 رنگین کرده باشند در بر کنند و بر سینه این فضا دهند بر آید و صندل سفید فاقا کشنی خشک هم وزن  
 در عرق گل سخن کرده بر سینه فضا سازند و این مفرح است حال نماید تخم کاه و مغز تخم خیارین مغز  
 تخم که در زرشک بر کی تخم درم تخم قره تخم کهنی تخم خاص کشنی خشک طباشیر کشنی بر سینه فضا ساز  
 بر آید صندلین هر یک سه درم گرفته پنجه در رگهای سبب بر میزند و مقال یاد و مقال از آن  
 تناول کنند و اگر سبب خفقان بلغم باشد و این قسم اکثر بدینگونه عارض شود که رطوبت و خشک  
 دل بند شود واضح باد که ماده امراض قلب یا در گامی قلب باشد یا در میان غلاف قلب  
 آنچه در میان قلب یا غلاف قلب بود اکثر رطوبت باشد و علامت خفقان یعنی نیست  
 که نفس تنگی کند و نبض لین شود و همین بزودی و حال شبیه نفسی پیدا باشد و در نفس را  
 چنان محسوس شود که دل دور میان آید فدا و است علاج آن تقویه با سال است و صفح  
 بلغم داده سهل بلغم با آب بارج و هند و حبه و عمل مسلسل تمام کنند و جو تقویه بر سینه این  
 فضا دهند قسط سنبل الطیب سی و دو قطعی حبه ابوبند و آب مورد و سرشته بر دل نهند و چند روز  
 مداومت نمایند و بوی تقویه و او اسک حلوا چند روز استعمال نمایند صفت دار اسک حلوا  
 زنباد در پنج از هر یک دو درم و در آید که با بسد آبر شیم تمام مقرض از هر یک دو درم همین پنج  
 سفید سازد و سی سنبل الطیب قاطعه قرض شده از هر یک چند درم بمسبب دار فاضل



از هر یک چهار درم مشک فالص و دانگ کوفته نیمه و رشمد خالص که دو وزن دو پیه باشد بشوند  
 و یک دو مثقال سر پر روز سه مال نمایند و نوشدار و نیز درین موضع نافع است اگر سبب خفقان سرد  
 باشد و آن چنان بود که ماده سودا اندرون گمائی ل جمع آید و بدن سبب رسیدن نسیم  
 بدل از آن راه برگ و بیرون رفتن بخارات و غمات دل از آن راه فتور واقع شود بدین سبب  
 دل بر یک دفع موزی لطیفیدن گراید علامتش آنست که هرگز دل طپان باشد نفس صلب بود  
 و غم و ترس و وحشت در مزاج پیدا بود همه اطوار را بخوبی ظاهر گردد و علاج تنقیه بدن باشد  
 بمطبوخ اقیقون بعد از تنقیه دوا و مسک حلوه که در خفقان بلغمی مذکور شده استعمال نمایند  
 و دیگر جیلده تدابیر که در اینجولیان مذکور شده همه در اینجا نافع و مناسب است گاه باشد که خفقان  
 بشکست معده حادث شود یعنی معده ممتلی باشد از مواد فاسد چون انجیر رویه آن قلب سرد  
 قلب متاذی شود و طپیدن گیرد و در صورت تنقیه معده ضروری است پس اگر آثار و علامات  
 صفرا ظاهر باشد منفع صفرا داده مسهل صفرا دهند و مسهل حسب قاعده بعمل آرند و اگر آثار و  
 علامات ماده بلغم ظاهر باشد منفع بلغم داده مسهل بلغم دهند و اگر آثار و علامات سودا ظاهر باشد  
 منفع سودا داده مسهل سودا دهند و حسب دستور سه چهار مسهل بعمل آرند و منضجات و مسلات  
 بر خلط در فائده هضم این کتاب ملاحظه فرمایند و بعد تنقیه صفرا استعمال جوارش سود ترش  
 تقویت معده کنند و بعد تنقیه بلغم جوارش مصطکی بر تقویت معده مناسب است و پس از  
 تنقیه سودا اطفال سلطو خود مس و دوا را مسک حلوه برای تقویت معده خیلی مناسب است  
 فصل در حفظه القلب این مرضی است که آدمی در یا بد که دل او فشرده میشود و منضبط میگردد  
 پس غشی افتد و لحاب بسیار از دهن بر آید و سبب این مرض سودا است و علاج آن  
 تنقیه سودا است بمطبوخ اقیقون در تعدیل مزاج جگر گوشه تا خون طبعی متولد شود و تقویت  
 دل نمایند بهتمال مفرجات که در اینجولیان مذکور شده احتوا و رطوبت علی القلب این  
 علتی است که بیمار را چنان بدرک کرده که دل او در آب شنا میکند پس محرک گردد و قلب حرکت  
 اختلاجی بر آوردن موزی و سبب انجریض گردد آن طوبت است و مخمیس شدن آن در غشاک  
 که محیط دل است از نجبت است که با حساس بیرون آن رطوبت که محیط قلب است



مریض چنان پندارد که دلش بآب فرو رفته و با احساس سردی آن طوبت متاخر میگردد قلب  
و جهت دفع ایذا متحرک میگردد و قلب بمرکت آتلجی و قدما این مرفوع نیز شامل خفقان شمرده اند  
مریض چنان پندارد که دلش بآب فرو رفته و با احساس سردی آن طوبت متاخر میگردد  
قلب جهت دفع ایذا متحرک میگردد و قلب بمرکت آتلجی و قدما این مرفوع نیز شامل خفقان  
شمرده اند علاج به استفراغ رطوبت ثقیله بجا یارج کنند و اکثر ریاضت فرمایند تا بقیه  
رطوبت تخلیس شود و کل سرخ و سبیل زعفران باد ریخته بآب سائیده برسینه ضایع سازند  
و بهترین تدابیر جهت تسخیر دل و تخلیس طوبت که در غشای آن متلی است شتم و غضب است که گوش  
تقر و غضب بطرفه همین آن رطوبت نیست و نابود کند فصل در روم اذنی القلب آغاز  
این باب در شریح دل گفته شد که دل گوش دارد گاه باشد که درم درین دو گوش  
قلب لاحق شود و اکثر است که بعد امراض حاره و حمیات مزمنه عارض شود و علامتش  
است که در سینه و ریه متصل نفهمیده که جایگاه گوش دل است نقل محسوس شود و بر نفس  
و در اکثر اوقات حالتی بیشه عیسی پدید آید و روی بنایت زرد باشد و تبیح چشم با ظاهر  
بود و حرکت انبساط دل منقطع بود یعنی دل تباه نمیشود و پیش از رسیدن بحیث  
یوجع بمرکز نماید و حدوث این قسم آماس بدینگونه صورت بندد که سبب امراض گرم بود  
و حرارت عوزیری تجلیس بود و وقت دل ضعیف شود و بدان سبب زتصرف کردن از غذا چنانکه باید  
بازماند دفع فضول بر وفق خواست طبیعت تواند کرد پس بانفرو فضول دینه در دل جمع شود  
و از آنکه دل اشرف است غشا و پیرود گوش اول نسبت بگوهر دل نفس نفس او حسن اذنی واقع شده  
اند طبیعت آن فضول رویه را بجان خیس تر دفع میسازد ازین جوه در غلاف با درین دو  
فزوننی آماس پدید آید و این آماس سرد باشد زیرا که آماس گرم که در دل باشد با در غلاف یعنی در  
غشا با در پیرود گوش مهلت نمیدهد فی الفور باک میکنند و آماس که در گوهر دل افتد اگر چه آماس سرد  
بود نیز مهلت است اما اگر در غلاف یا پیرود گوش افتد علاج پذیر باشد اگر بزودی تدارک آن کرده اند  
و اگر از تدارک آن غافل باشند بر نفس و زبر روز افزونتر شود تا آنکه بمیرد و علاج به تطبیع تجلیس بود  
طبیخ با بونه و با بولجلیس بر سیاوشان بسوس گندم جو شاندر برسینه و فم معده نظر سازند در کل ملک



و تخم کتان خشکی و زعفران ضما و کنند و در تقویت دل سعی بلیغ نمایند و دوا لمسک منافع  
استعمال آن از ندره و دوا لمسک حلو که در خفقان بلغمی مذکور شده استعمال نمایند و اغذیه لطیفه  
تناول کنند و معلوم باد آن اس که هر دو گوش دل فتد بدتر است از آنکه در غلاف دل عارض  
شود و صاحب روم هر دو گوش قلب اکثر اوقات بیوش باشد و آفتابین مقام قوی تر  
است زیرا که این دو گوش مجرای جذب نیم خروج بخارات قلب است چون ناس روی پدید آید  
در او ای خدمت بر وجه کمال فرو ماند و بسبب آنکه رسیدن نسیم بدل و بر آمدن بخارات از او  
بر محرک طبیعی نباشد بالفرض و فساد عظیم در دل راه یابد و موت بر سر رسیده باشد بخلاف ناس  
غلاف که در آن غشی بسیار نباشد و مدتی مملکت و بد زیر آنکه مجرای هوای دل کشاده باشد  
و معلوم باد که دل تکلیف جرات قروح و ثبور را اصلا تحمل نشود و در بعضی مافی الفجر با اکثر اوقات  
فصل در غشی آن حالتی است که قوت حسن حرکت ارادی باطل شود بسبب رسیدن  
ایذا بدل آدمی بیوش گردد و باید دانست که چون اسباب خفقان قوی باشد غشی آرد  
اگر قوی تر باشد هلاک کند غشی یا از تحلیل روح حادث شود یا از خفقان یعنی بن شدن  
روح اسباب تحلیل شدن روح بر سه گونه است یکی است فراغ بسیار و این ظاهر است که از کثرت  
است فراغ روح تحلیل میشود دوم لذت مفرط و نسیاط بسیار یعنی هر گاه شادی یا لذت مفرط  
ناگاه حاصل شود دل زیاده ازان بکشد که مادت است بدان سبب روح تحلیل شود غشی فتد  
و هلاک کند سوم حادث شدن روح عظیم مثل درد قوی و غیره و سبب تحلیل شدن روح با وجاع  
شده است که طبیعت جهت مقادمت مرض قوی ارواح را بموضع درد مندر میفرستد  
بدان سبب دل سرد میشود و روح تحلیل میرود پس بالفرض غشی افتد و هلاک کند سبب خفقان  
روح برود نوع است یکی آنکه استلاب افراط باشد علی الخصوص از شرب شراب دوم خون یا غم  
یا فراط که ناگاه عارض حال شود و بدان سبب دل فرام آید و بسته شود و روح محقق گردد علانا  
عامه که در جمیع اقسام غشی پیدا میشود در شدن روی و دیگر اعضا و بن شدن دست و پایها  
ضعف نفس و صغیر شدن نبض باشد که همه تن سرد باشد و آنرا که در غشی رنگ روی سبز شود  
و سرگردن بر حالت طبیعی قائم مانند و فردا و نیمه گردد و سرد کردن است تواند داشت حال میرد



و واضح باد آنکه قبل از حدوث غشی قلق و کرب و غش گشتن نوعی غشیان پدید آید باید بدست که  
سبب حدوث غشی در معده است علاج پذیر باشد و اگر از سباب مشارک اعضا چیزی ظاهر شود  
توان دست که سبب غشی در نفس دل است و در فیض و در تریاک شود و یاد در شرابان در یک یاد در شرابان  
اگر برده افتاده پس اگر حدوث غشی بار بار بتکرار باشد نجات از آن تصور نگردد و علاج در حالت  
توت غشی تدابیر مناسب این است که برای اعانت قوت و روح چیز های معتبره و معتدل  
ببویانند پس اگر خداوند غشی گرم مزاج بود کافور و صندل گلاب بویانند و غرق بشک  
یا عرق کیوڑه در حلق بچکانند و اگر از حلق فرود برود و در چشمان زنند و اندکی مشک  
ببویانند تا مشک قوت حرارت عجزی را میفروزد و کافور و صندل گلاب حرارت غیری را  
تسکین دهد و گلاب سرد کرده بر جبهه بچکانند بر سینه دروی آب سرد و گلاب نند اگر غشی  
سرد مزاج بود و مشک و عنبر و یحان شامی سفرم و فرزند نجوش و نخلخه که از دانه همین قرفض و ارضی  
وزعفران ساخته باشد بویانند و اندک دودار المساک یا فقط مشک خاص در قدری سدا  
خالص حل کنند و بخورانند بر فرم معده در روغن بابونه یا روغن لبان یا روغن مصطکی بمانند  
و اگر صاحب غشی روزه داشته با فاقه کرده باشد یا سهال منفراط و اجاری شده باشد  
یا خون کثیر خواه بفسد یا از بواسیر یا از طشت یا بر عاف جاری شده باشد و یا سوک این  
سبب دیگر باشد که موجب سردی مزاج صاحب غشی بوده باشد هرگز آب سرد و گلاب سرد روی  
زنند بلکه بوسی کباب بد باغ اورسانند و روغن مای گرم بر فرم معده مالش نمایند و اگر  
غشی بعد بر فیض رود و داده باشد اندکی مشک در آب بی یا سبب میخچه در حلق بچکانند و اگر  
غشی بعد آمدن عرق کثیر واقع شده باشد اطراف مزاج گلاب آب سرد بمانند و برگ خشک  
سود یا تخم آن یا مازوی سبز با یک کوفته بر تمام بدن افشانند و اگر سبب غشی عرضی از  
اعراض نفسانی باشد از قسام عطریات هر عطری که موافق مزاج او باشد بویانند اطراف  
گلاب سرد و آب سرد بمانند و بدن گرم دارند و روغن مای گرم چون روغن بابونه و مانند  
بر فرم معده مالش نمایند و اندک زمان بخورین مزاج ایند کنند تا حرارت در باطن پدید آید  
یا زنی الفور بکشایند و آب استگی تمام و لک اعضا نمایند و اندکی گلاب در حلق بچکانند



اطراف و گرم داشتن آن بر غم معده روغن ناست گرم مایه بدن نفع دارد و قانده جلیله در علاج  
امراض قلب خواه بطریق قدیل باشد خواه بطریق استفراغ رعایت این امر ضروری است  
که هر داروست که بکار برند خواه معده ل باشد خواه استفراغ و کرب باید کرد بدینچه روح را قوت دهد و  
دل را مخصوص باشد و آنجا که حاجت به تبرید آید باید که با احتمال مبردات مبالغه نکنند زیرا که  
دل سردن روح است و مزاج روح گرم است در افراط تبریدات خطر عظیم است چه بسبب  
قاست روح غشی لاحق شده و قلیلی از روح که باقی مانده از کثرت تبریدات سرد شود پس  
استقامتی بید از قیاس است ازین دست که قدما براسه سور مزاج گرم قلب قرص کافور که  
تجویز کرده اند ب مزاج زعفران نیست هر چه برات استفراغ وضع کرده اند لسان الثور یا بادرنجبویه  
یا چیزه دیگر که مفرح و مقوی قلب باشد بالفور در آن شامل کرده اند از بهر آنکه دست اند که  
حکیم علی الاطلاق طبیعت ابر حفظ مصالح بدن موکل ساخته و تصرف او در بدن و حیات  
بمقتضای حکمت و دیت فرموده پس قرص کافور مزعفر که خورده شود طبیعت قوت عطران  
از آن دو یه جدا کرده بر روح می رساند تا روح بدان بیفزود و قوت گیرد و قوت کافور جز آن  
بگوهر دل می رساند تا مزاج گرم او معتدل گردد و این تصرفات بر حصول قوت طبیعت مختصرا  
و اگر طبیعت قوی نباشد بیخ علاج شوند بدو بیخ همبند بنظر در نیاید بیان اروای مفرده  
مخصوص که دل انافع است از جمله دوامه که دل انافع و سودمند است بعضی که مخصوص  
تراست بخیطه ضبط می آید تفصیل او یه مفرده که مقوی دل روح و مایل با اعتدال  
اند یا قوت فیروزه زرد و سیم برگ گاوزبان گل گاوزبان تفصیل او یه مفرده گرم که مقوی  
گوهر دل روح اند درونج عقربی جدرار شک عنبر زرباد ابریشم همین ترنج همین سفید  
قرنفل حود خام بادرنجبویه و تخم او شاهسفرم و تخم او برگ ترنج و پوست ترنج قاقله  
کبابه سافرج بندی تفصیل او یه مفرده که مقوی گوهر دل روح اند و حاجت  
سرد و از ندم و او بدنا سفته که بای نمی بسند کافور صندل شیخ طاشیر کل محتوم  
سیمب ترش کشتی تر و خشک و از او یه مرکبه که مقوی روح و مفید گوهر دل باشد  
عمرجات یا قوتی است یعنی مفرجات که در آن یا قوت داخل باشد



فصل در امراض ثمدی یعنی پستان معلوم باد که در ایام بلوغ در پستان تعقد پیدا می کند  
 در مردان و زنان اما مردان را بسبب پیشلای حرارت که لازمه مزاج ایشان است بحسب بلوغ  
 و زنان را بسبب دراز خون طمث و ضعف حرارت که خاصه زنان است روز بروز عقد مذکور  
 بیشتر گردد تا آنکه بعد همین سیده مصدر رزق رضاع شود واضح باد که شیر ثمدی در خون  
 با هم مخالفت پیدا کند اما اسباب تولد بر سه یکسان است زیرا که در حقیقت شیر و منی خون است  
 اما خون در پستان تخمیل نشود و در او عینه تخمیل منی میگردد و در مزاج شیطانی اختلاط است  
 بعضی بر آن اتفاق کرده اند که همچون خون مزاجش گرم و تر است بعضی گویند که سرد و تر است  
 و بعضی معتدل دانند در گرمی و سردی و خشکی و تری بقیاس ابن قیونین را تم این سطور شیر  
 جوشیده گرم و تر است شیر خام یعنی نابوشیده سرد و مولد ریاخ یا رده است فصل در قلت  
 لبن یعنی کمتر پیدا شدن شیر در این مرض چند سبب باشد یکی کمی خون بدن دوم  
 بسیار خون بدن سوم فساد نفس خون واضح باد که آده شیر خون است چون خون در بدن  
 کمتر باشد شیر کمتر پیدا شود و سبب یکی بر آمدن خون بسا بقصد پیش  
 یا بغاس یا بوسیر یا قی اللدم و غیره در دم قلت غذا چه ظاهر است که سبب پیدا شدن خون غذا  
 است چون غذا کمتر باشد خون کمتر پیدا شود سوم تناول غذای که خون از آن کمتر پیدا شود  
 چهارم بسیار خشم و غضب فکر و اندیشه که طبیعت از تولید خون بار دارد و پنجم امراض جسمانی  
 که در حالت مرض خون کمتر پیدا شود علاج در منع سبب گوشتن و از افند این چه مولد خون صالح  
 بود بخوراند و شیر به خون افزا بنوشانند و تا که کار از اغذیه بر آید بد و این را از اندوم آنکه  
 سبب قلت شیر بسیاری خون باشد و بیج فساد می در جوهر خون ظاهر نبود پس طبیعت سبب  
 کثرت در خوردن بر فهم و تولید شیر قادر نبود علاج فصد محل کنند بر چه از اغذیه ادویه  
 مطلق خون مولد شیر بقوی طبیعت باشد استعمال نماید سوم آنکه سبب قلت شیر فساد خون بود  
 و آن بر دو نوع است یکی آنکه خلطی از اخلاط ملاشه با خون آید و آن را فاسد سازد و ظاهر است  
 که شیر از خون فاسد کمتر پیدا شود دوم آنکه سود مزاج ساده در بدن افتد و فساد خون نماید  
 و یا سود مزاج در نفس ثمدی افتد پس طبیعت خون را بجانب ثمدی بفرستد بسبب واقع شدن



فساد مزاج ندی و حال آنکه خون نفیس و صالح باشد پس اگر نسا و خون بسبب خاطر صفر باشد  
 علامت غلبه صفر ارق و صفت شیرست و حرقت تیزی طعم آن علامت غلبه بلغم شدت بیاض  
 شیر و قوام رقیق مائی و جو صفت طعم دوی آن بشرطی که بلغم فالص باشد و اگر بلغم شور باشد طعم آن شور بود  
 و علامت غلبه سود است که شیر شدید لفظ باشد و رنگ آن مکر و نهایت قلیل المقدار بود و گاه  
 باشد که بسبب اخراط بیوست قوام شیر نایب غلیظ و خشک شود و شیر مانند رشته بزم آید علاج  
 تنقیه خاطر غالب نمایند با استعمال منضج و مسهل که مناسب خاطر باشد یعنی در صفر ادوی منضج و  
 مسهل صفر او در بلغمی منضج و مسهل بلغم و در سود ادوی منضج و مسهل اخلاط  
 در فائده هفتم این کتاب ملاحظه کنند و در ایام منضج و مسهل غذا مناسب هر خاطر دهند و اغذیه هم  
 مناسب هر خاطر در آخر فائده هفتم مذکور و مسطور است و اگر سود مزاج ساده باعث فساد خون بود  
 علاجش تعدیل و تبدیل مزاج است با غذیه شیر به مناسب هر خاطر که در مادی مذکور شده و اگر  
 سود مزاج خاص و نفس عضو نبوی در پستان لاحق شود علاج آن دوای موضعی نهادن است  
 انتباه هر چه نبوی را پیدا کند شیر را هم بپذیرد و این چیز باز یاده کنند شیر منبی اند تووری سخن  
 تووری سفید تخم خشکاش سفید پستان بز و گوسفند و صفر ادوی مزاجان اشره تخم خیارین و شیر  
 متز تخم گد و شیر گد تخم تر بو ز و شیر بز و شیر گاو و دغاناخ و بلغمی سود ادوی مزاجان رحومی کلاز  
 شیر و مغز بادام و شاسته و شیر بادیان و لعاب تخم حلبه و نبات سازند بر آب افزایش شیر  
 مناسب موافق است و شیر نیک است که از خون حاصل پیدا شود و نشان شیر نیک اعتدال  
 رنگ قوام و خوش بویی و خوش طعمی است و دوی که خوردن آن شیر افزاید تخم گد تخم پیاز  
 تخم شنبلیله تخم کتان تخم ترب بادیان جمله برابرستانند و همچنین مجموع ادویه نخود بریان بکند همه  
 کوفته بختی که با زرد که هر صباح یک نیم توله از بز و ابا یکپا و شیر چشیده که بشکر سفید شیرین کرده  
 بدین صفت ضمادیکه شیر زیاد کند آرد با قلاوه درم تخم بادروج کوفته بختی چند درم در راد  
 شیر برگ بادروج بشیند و بر پستان ضماد کنند با استعمال چند روز نفع کافی ظاهر شود و فصل  
 کثرت لبن جود را مفرط آن واضح باد که بسیاری او را شیر از چند وجه مفرست یکی آنکه بدن  
 ضعیف میکنند زیرا که ماده شیر خون است و کثرت مفرغ خون موجب ضعف است و دوم آنکه



گاه باشد که بسبب کثرت شیر در پستان مجتنب شود و از رسیدن برودت خارجی کثافت آن  
 پدید آید و بدن بسبب فاسد شود بسیار باشد که ترش گردد و سوم آنکه خون نیک در آمدن پستان  
 آید که بسبب یاقتی رطوبت آن حرارت عریزی پستان سرد شود و موجب حدوث انواع  
 امراض گردد چهارم آنکه باشد که بسبب بسیاری تمدد که در شدی افتد اما س قیله کن  
 فی الجمله هرگاه او را بر شیر از حد اعتدال افزون باشد و موجب ضعف گردد تدارک آن سرد  
 و اگر نصفه لاحق نشود هیچ تدارک نبرد نیست زیرا که بعضی زنان باشند تن آن با بدن غذا  
 بسیار خورند و خون در ابدان ایشان بسیار باشد و از آن جهت شیر هم زیاد تر سید شود و از زیاد  
 شیر بیخ اذیت بشیر میند و نرسد علاج آن بیخ ضرورت نیست و اگر دانند که زیادتی شیر آفتی است  
 پس در تقییل آن که شنند صفت طلائی که چون بر پستان گذارند شیر را کم کنند و اگر  
 سرد و مسادی باب بسایند و نیم گرم روغن گل آبیخته بر پستان طلا سازند و دیگر زیره با سرکه بسایند  
 و نیم گرم طلا کنند و دیگر سرکه سخته در سرکه نخته طلا کردن نیز مفید است و دیگر برگ سداب خشک  
 باشد یا تر باب بسایند و نیم گرم ضماد سازند فصل در ورم یا تمدد که عارض پستان  
 شود در وضع باد که چنانکه او را سرد یا گرم در همه اعضا حادث میشود همیشه در پستان نیز  
 عارض میشود علاج ورم گرم پستان که از ماده صفرا و یا خون یا بلغم شور عارض  
 شود سرکه خالص در آب گرم که مساوی سرکه باشد آمیخته در شانه بسفند یا در شیر بر کنند و ورم را  
 از آن تمکید کنند و دیگر بنفشه و آرد با قلاب آب بسایند پس قدری سنگنجبین بر که در قدر روغن گل  
 در آن آمیزند و گرم کنند و بر پستان طلا نمایند و دیگر برگ سبز غلب سداب سرد بسایند  
 در روغن گل آبیخته نیم گرم ضماد سازند علاج ورم سرد پستان که از ماده بلغم یا سودا  
 عارض شود تخم کرفش و بیخ کرفش آب بسایند و گرم کنند و بر پستان طلا نمایند و دیگر با بونه  
 با دیان بیخ کرفش آب بسایند و نیم گرم ضماد کنند فصل در بستن شیر در پستان این مرض  
 بسبب حادث شود یکی آنکه در مزاج حرارت مفرط باشد که تری شیر را خشک کند خواه  
 این حرارت عام در تمام بدن باشد خواه در نفس ثدیین و دوم آنکه برودت مفرط باشد  
 در مزاج خواه در تمام بدن خواه در نفس ثدیین حادث شود که شیر انباشته و سراز شود و کم طفل



ضعیف باشد یا جوارضه مبتلا بود که بیان شیر تواند کرد که بیست بر ماندن توام شیر غلیظ و سفید  
 گردد و این پنجین یعنی بستن شیر در ششها که بید علان ج برست گرم مزاج جهت لکین حرارت و  
 منع عفونت و قطع تجبن خرقة باریک گفته در سرکه و آب گرم که سرد و مساوی باشد تر کنند و  
 بر پستان نهند و اکثر اوقات روغن بنفشه بر پستان طلا نمایند و آب نیم گرم بر سینه پستان نطول  
 کنند و اگر حرارت بشدت باشد و تدبیرند که نفع بخشند در این حالت این علاج بعمل آرند و دیگر  
 آرد یا طلا آرد جو مناش بندادی سفیدی بیضه مرغ در آب برگ خرقة یا آب شیرین تر سخن کنند طلا  
 نمایند و دیگر سرکه و روغن گل هر دو را خوب بر هم زده خرقة بدان تر کنند و بر پستان گذارند و دیگر  
 آب غیب اشکب کاکج سائیده ضما کنند نفع کافی بخشد و دیگر گاه مرض با نهار سرد و حرارت  
 موضع ساکن گردد این طلاست محلل بکار بر بند حضرت آن تخم کتان با بونه کلیل الملک  
 کعبه مساوی الوزن آب سرد باریک سائیده با موم و روغن گل بپزند و نیم گرم طلا سازند  
 اگر درم تخم کلیل شود و روی تخم آرد اعیبه ملینه منضجه چون لعاب حلیمه لعاب خطمی و لعاب کتان  
 نیم گرم ضما سازند تا زد و تر نخچه منضجه شود و اگر مزاج سرد باشد از روغن حرور و روغن سوسن  
 و روغن قسط و روغن سوزند پس پودینه خشک آب سائیده و قیر و طی و در آن آمیخته گرم کنند  
 و ضما سازند و اگر حلیمه کوفته در سرکه و روغن بنفشه آمیخته گرم کنند و بر پستان گذارند نفع بخشند  
 و معلوم باد شیر که در پستان بسته شود گاه باشد که آما س آرد و گاه باشد که فقط تمد آرد و بوزوم  
 اما تجبن لعین که در مزاج گرم افتد در اکثر بوزوم انجامد و در مزاج سرد کمتر باشد که درم آرد  
 و علی بن القیاس تجبن که از ضعف تمصاص طفل ماوش شود و درم نمی آرد و علاج تجبن آنچه  
 از ضعف تمصاص شیر باشد آنست که آب گرم بر سینه پستان ریزند تا شیر را بگذارند پس  
 طفل را بفرمایند که تمصاص نماید و علاج تمد و کعبه و درم که در پستان افتد آنست که تخم کتان  
 و با بونه و گل بنفشه و تخم خطمی و حلیمه بچوشانند و در طبع آن روغن با بونه آمیزند و بر پستان  
 نطول کنند و در نفع بخشند و گاه باشد که شیر در پستان بسته شود و مخصن گردد علاجش  
 آنست بگیرند کعبه و تخم باقلا و نان خشک باریک کوفته با روغن گاو و شند فالحس بپزند و ضما  
 کنند سفید است و دیگر تخم کتان تخم خطمی تخم حلیمه کل با بونه هر چهار را با وزن برابر کوفته نمجیه در آب



برشته پزند تا چون عسیده شود پس ضما کنند و در روزی سه چهار بار بمیل آزند تا زودتر بخت  
و سفیر گردد و اگر درم افتد آنچه در علاج ورم پستان مذکور شده بمیل آزند و ببله که بر پستان  
پدید آید علاج آن تخم کتان کجند و بیخ کوسن و میوه تر و کوسن کبوتر و نظرون جمایه ساوی  
بسیارند و قدری روغن کجند آمیخته در آب بسرشدند و نیزند پس نیم گرم ضما کنند سه روز  
بخت شود پس اگر خود بخود بشکافد بهتر است و اگر ضرورت نشتر باشد جراح بطلبند علاج  
قرصه برای هم و در ملات آنچه در امراض نان و زبان مذکور شده بمیل آزند که معالجه قرصه  
جمله اندام است نازک یکسان است تدبیر بزرگ و کلان تر شدن پستان  
اگر خواهد که پستان از آن مقدار که مطلوب است بزرگ تر نشود پس بگیرند سفیداج  
و طین قیولی از هر یک دو درم و هر دو را البصارة برگنج یا بطنج تخم آن بسرشدند  
و اندک روغن مصطکی در آن آمیزند و در هر ماه بعد ظهر سه روز طلای نمودند باشند  
و در وقت طلای این دو آخر قمر کتان باب باز در تر کرده بر پستان نهند و تا وقت  
که این دو بمیل آزند بجام نزنند و غسل نکنند و بیخ چیز میست که بزبان هندی اجوا شین است  
گویند و دیگر طین شاموس اقا قیا سفیداج مسادی پستانند و بکوبند و بطنج اجوا  
خراسانی بسرشدند و بر پستان طلا کنند و چون خشک شود دیگر بار اعاده کنند همچنین تمام  
روز سه چهار بار بمیل آزند در هر ماه بعد ظهر سه روز این عمل کنند باب دهم در امراض  
معد قبل از آنکه امراض معد و علاج آن بیان کرده شود چند مراتب ضروری که  
اگر کسی بران لازم و تخم است حواله قلم می شود بدانکه معد جسمی است مستدیر البیت  
مرکب از گوشت و عصب و عروق و شرایین و معد را سه جز است اول مری دوم  
معد سوم قعر معد مری از اتصال دهن ابتدا کرده است و تا مقطع عظام قص  
رسیده در امراض مری ضرورت که ادویه موضعی مثل ضما و طلا ما بین کفین  
آزند و ضمه و ادویه مشربه که بر مری و قعر معد تجویز کنند ضرورت  
که بعضی از آن ادویه ذمی عطری باشد مثل گل سیرخ و سنبل الطیب و فودنج و غیره  
و با بونه و مانند آن و در مری ورم است یا قرصه ازین تحقیق شود که اگر فرو بردن



لقمه بزرگ و شوار شود و معالوم توان کرد که درمست و در قرصه از لقمه بزرگ الم زیاد تر محسوس نگردد  
 و نم معده و قمر معده را علاج کرده میشود اگر شربه و فمده و طلبیه و نطولات و مروحات  
 و سفوفات و معجونات و جوارشات مرامم و هر گاه سود مزاج مادی در معده عارض شود  
 و نوع ماده بوجه حسن متحقق نشود پس در چنین وقت بهترین اشیای برای تقویه ماده بلا ضرر و  
 نقصان ایارج فیقرت که بلا تقبیر قسم ماده را خارج کند و بعد تقویه اگر انصباب  
 خلط دیگر بار بر معده شود باید که تقویت معده کنند تا انصباب خلط را قبول نکنند پس  
 اگر خلط بارد باشد قرص گل مصطلبی و جز آن بکار برند و اگر خلط حارست ربوب  
 اقراض بارده استعمال نمایند و شربت شخاش مانع ریختن مواد حاره است بر معده و  
 شیخ فرموده که کسی که در میان معده و کبد صلابت در یابد خواه از دم خواه از سده باید که  
 علاج مرض خود از مالد شیمی سازد پس ابتدا از قلیل کند آهسته آهسته بفضاید و استفراغ  
 و فصد هرگز بعمل نیارود زیرا که سده یا دم مانع است از وصول کبابوس بطرف کبد و نیز صورت  
 بدل یا تحلیل چنانکه باید بخوابد رسید و وقوع استفراغ موجب تحلیل قوت و هلاکت مریض  
 خواهد شد و وای که برای تقویت معده سازند باید که جریش را رند تا دو او برتر در معده  
 بماند و معده از اثر آن نفع کافی بردارد و این حکم مختص بچهارش معاجین است  
 سفوف را مناسب است که سخن بلیغ کنند و اگر علاج ضعف نم معده کنند باید که دولی  
 خوردن بعد خوردن غذا دهند تا بسبب حیولیت غذا و اوادیر تر قریب عضو مذکور بماند  
 نفع بخشد و زودتر مخدر نگردد و بواسطه خوشبو و غذای خوشبو و لذیذ نافع تر و زود گواردند  
 است و هر گاه آثار فساد در معده معلوم گردد و هنوز غذا از معده مخدر نشده باشد و بیست  
 که فی الفور قی کنند و پس از آن که معده برای تقویت استعمال فرمایند و بعد  
 ظهور فساد بضم تا که اشتیامی صادق پیدا نشود هیچ نخوردند و هرگز التفات بقد انفرمایند  
 و در خوردن غذا از استلا و تداخل احتیاط بلیغ دارند که محدث انواع امراض صعبت  
 استلا است که غذا انقدر خورده شود که جوف معده پر گردد و همچنین افراط در غذا است  
 فساد بضم و حدوث امراض میشود و تداخل است که هنوز غذای اول بضم نشد که



غذا که دیگر خورده شود این عمل نیز موجب فساد و خرابی معده است و باید که در علاج  
امراض معده هرگز تساهل و سهل انگاری ننمایند و زودتر ببلع آن پردازند و اگر مواد نامناسب معده  
بجمع شود و آن از قلمت اشتها و گرانی معده و فساد و نفخ شایسته شود در برخی استسبابی الفور  
با اصلاح حال معده متوجه شوند و بنصب و مسهل مناسب غلط باشد تنقیه فرمایند فصل  
در بیان هر چهار قوای معده بدانکه علی العموم در سایر اعضا و اعضاء طبیعی مخصوصی در معده  
چهار قوت است جاذبه و ماسکه و ماضیه و اشکال خیال معده و مخصر بر صحت  
این هر چهار قوت است و هر گاه در یکی از این قوی فتور واقع شود و فعل معده نیز حسب آن  
فتور رود بدو بعد خوردن غذا رحمت و آسایش نباشد فصل در ضعف قوت  
جاذبه بدانکه سردی و تری قوت جاذبه در ضعف کند و گرمی و خشکی آنرا قوت  
ویاری دهد و علامت ضعیفی قوت جاذبه آنست که طعام از فرم معده بدیر بگذرد و گرانی در  
محوس شود و گاه باشد که قلق و اضطراب گاهی به پهلوی میسین گاهی به پیلوی بسیار  
گردیدن و خفقان سرد و در پدید آید و گاه باشد که غشیان فی لاقح شود و علاج  
شربت لیمون شربت صندل اغذیه لطیف زود گو اچون گوشت مرغ و تیمود کبکس و  
مانندان که در چینی و زعفران و فلفل زبیره و قرض در آن انداخته خشک یعنی نیشور با چوبه  
جاذبه را قوت دهد و پس از طعام آهسته مشی کردن و بر پیلوی رحمت خفتن و اطراف  
مالیدن بر فرو آمدن طعام از فرم معده یاری دهد و هر چه بادا معده را بشکند  
مثل بودینه و سداب ناخواه و اینسون و بادیان زبیره و غیره برک تقویت جاذبه  
سفید باشد و این معجون معمول بین فقیرست معجون مقوی قوت جاذبه بادیان  
اینسون کمون فلفل سیاه دار فلفل برگ سداب قرض در چینی قاقله مساوی باریک  
کوفته در روغن عسل خالص بیامیزند و بقدر بکیتوله صبح و همین قدر شام استعمال کنند  
در چند روز نفع کلی ظاهر شود و نشانده تقالی دیگر بودینه عود غرق ساق زبیره پوست بیرون  
پسته نمک سیاه نمک سنگ نمک آگینه مساوی همه را کوفته نگاهدارند و قبل از طعام صبح و آخر  
روز و بعد طعام شب اندک اندک استعمال کنند بدو سه روز نفع کلی ظاهر شود و نشانده تقالی



فصل در ضعف قوت ماسکه سبب آن ماده گرم یا رطوبت مزاجه در مده باشد و علامت  
ضعف قوت ماسکه آنست که مده طعام را قبول نکند و بود خوردن غذا اگر اندک حرکت کند  
غشيان روید و وقتی واقع شود علاج اگر ماده گرم باشد چند روز منصفه صفا خورده حسب قاعده  
بمطبوخ بلیله نقیه مده کنند و بعد نقیه رب سبب یا رب همی یا سکنجبین همیون استعمال  
کنند و اگر دوغ آهن تاب بخورند نافع باشد و برک تقویت مده تا دیگر بار ماده را قبول  
نکند بر مده ضما سازند صفت ضما و براده همدل سفید طباشیر کلنا رگل سرخ تخم مورد  
مساوی آب یا گلاب سائیده بر مده دو سه روز ضما سازند و اگر ماده رطوبت مزاجه باشد  
اول چند روز منصفه بلغم خورند و روزی که صبح مسهل خورند شگام شب چهار شقال یا رب فیر آب یا  
مار لیس که نیم گرم باشد استعمال کنند و صبح این مسهل بنوشند مسهل بادیان سهون تخم منصفه کوفته  
موز نضقی انجیر زرد گل سرخ پوست بلیله زرد پوست بلیله کابلی بلیله سیاه هر سه بروغن کادو چرب  
سنا ربکی شکر سرخ روغن شیدا انجیر حب معمول تیار کنند و بدین غذا نان مرغ شور باصل کرده  
دهند و هم برین طریق مسهل دوم سوم بمیل آرند و در پس مسهل سه روز منصفه خورند و بعد فراغ  
از نقیه جوارش خوزی با استعمال کرارند تا تقویت مده حاصل شود صفت جوارش خوزی  
پوست بلیله کابلی بریان کرده درم تخم تره تیزک خشک بریان کرده بنجدرم یا نخوله  
یعنی اجوائن صفت فارسی هر یک سه درم خشت الحیدر لبر که بد تیز کرده یک درم سوا تخم تره تیز  
جماله ادویه با باریک کوفته تخم تره تیزک اسلم یا ادویه یا میزند و در غسل خالص که دو وزن  
مجموع ادویه باشد لبر شند و نگاهدارند و از یک توله تا یک نیم توله صبح و شام استعمال نمایند  
فصل در ضعف قوت ماضمه وضع باد که قوت هضم زیاد تر در مده است پس هرگاه  
که در هضم قصور و فتور واقع شود باید دانست که سبب مرض در مده است و تصور  
هضم بسته نوع بود یکی ضعف هضم دوم فساد هضم که آنرا سوء هضم نیز گویند سوم تخم و اسهال  
این هر سه واحد است اما فرق این است که اگر سبب ضعیف است ضعف هضم آرد و اگر  
سبب قوی بود تخمه پیدا کند و اگر متوسط بود فساد هضم رود بد فصل در ضعف هضم  
آنست که طعام دیر تر در مده بماند و بسبب هضم در اما منی در نشود یعنی فروز و در علاج



آنست که پس از خوردن طعام تا زمان طویل نقل و تمدد در معده محسوس شود و در بعضی احوال  
 آروغ آید طعم طعام دریا بدلیل آنکه قوت اضمه بسبب ضعف زودتر نصرت در غذا نکند و  
 تا که غذا از قوت اضمه سفید شود و در بر حالت خود بود البته طعم آن غذا غیر منضم در آروغ بدرک  
 گردد فصل در سوء هضم و فساد هضم و سوء هضم آنست که طعام هضم نام نایب خاکی که باید بلکه هضم  
 فاشد شود و سفید گردد کیلوس بعضی کیفیات رویه علامات فساد هضم آنست که شریعت تمام  
 شوند و غشایان حرقت معده لاحق باشد و بر از متضمن بر آید و آروغ نامطبی باشد و تغییر  
 آروغ بحسب سبب مختلف باشد یعنی اگر سبب فساد هضم حرارت بود بوی آروغ چون بوی  
 دود یا بوی ماهی باشد یا آنکه بوی باشد که تغییر آن بمشال توان کرد و اگر سبب سوء هضم بود  
 باشد ترشی آروغ شاید آنست اضمه یا غذا که هضم آن روی بود طبیعت آنرا بجمت غذا آید  
 نکند و اگر بحکم ضرورت و شدت حاجت جذب کند از آن خلط فاسد پدید شود و از آن خلط  
 امراض دیره حادث گردد چون تبص و تهنق و سرطان و استسقا و جرب و خارش و منگ و جمروه  
 مانند آن و تخمه آنست که طعام در معده هضم نشود و فاسد گردد و مستخیل شود و چون غریب و اکثر  
 آنست که سفید شود یعنی با معاف دارد و با سهال مفرط خارج گردد و گاه باشد که سفید نشود  
 و در شکم متبیس بماند و نه قوی آید نه سهال و نفع عظیم در شکم آرد و باک کند و بیشترند که در شکم  
 که سبب ضعف هضم و فساد هضم و تخمه واحد است و آن را البته نوع بیان کنم یکی آنکه سبب  
 ساذجی باشد دوم آنکه سبب مادی اما امتیاز در ساذجی و مادی ازین توان کرد که در ساذجی  
 معده سبک باشد زیرا که ماده ندارد و اگر قوی آید در غذای معده بجز غذا هیچ ماده غریبه شامل  
 نباشد اما ساذجی عسر البر بود و بدیر علاج پذیرد زیرا که در ساذجی تبدیل مزاج عضو ضروری است  
 و آن بهمدت ایام ممتد حاصل آید و در مادی اگرانی معده و ظهور ماده در قی شاید بود و علاج  
 مادی اخراج ماده است یعنی سهال این امر آسان ترست از آن سوم آنکه جرم معده ضعیف  
 شود و بافت لیفهای آن متسلسل است شود و این ظاهر است که فعل طبیعی ماده از وقت  
 بکمال رسد که نسج لیفهای آن با قوت باشد و چون در آن سستی و ستر خلاص شود با افزودن  
 در فصل معده تصور و مقور نماید گردد و در ستر خای معده که ضعیف باشد علاج پذیر است



اما شرفا سده که قوی باشد لا علاج است فی الجمله چون بسبب سستی دست خای سده  
استحاکه غذا کمال نرسد بالضرورة در مضم نیز بحسب تصور احتمال افتود راه باید علاج هر سه قسم  
نیز واحد است هر چه قابض خوشبو باشد استعمال نمایند چون جوارش عود جوارش  
مصطکی و مانند آن اطریض صغیر دیگر شربت مورد واقع است و پوست اندردنی سنگدان  
مرغ خاکلی در بعضی ادوای خاص حاصل نمائست که نیم مثقال از آن باریک بسایند و در  
رو مثقال اطریض در دو توله شربت مورد و یا میزند و بخورد و جگر شب بر سده آونجین آن سنگ  
په وقت بسیدن بالمخامیت نافع است این فساد بر سده نهند بنین الطیب سده از مضر مصطکی  
گل سرخ آب یا کلاب سائیده نیگام بر سده ضما کنند و گوشت مرغ غذا نمایند و مرغ مصطکی  
بر سده ماییدن نافع باشد و این طلا نیز مفید بود و صفت آن کلاب مصطکی از هر یک سه مثقال  
فستقین صبر از هر یک دو مثقال گل سرخ پنج مثقال قرص سده سنبل از هر یک دو مثقال کلاب  
سائیده بر شکم طلا کنند و این طبع خبیله نافع است صفت آن پادمان گل سرخ و در نیمه خشک  
عود غرقنی نیکو افتة الایچی سفید نیکو افتة نبات بوشانند و چند روز تصحیح و شام بدین صفت  
و صفت بنظم و فساد بنظم را نافع فصل در صفت افیه صفت دافنه را اشیای سرد تر قوت  
دهد و علامت طبعی قوت دافنه است که طعام در سده ویر تر بماند و بوسه طعام  
باروغ محسوس شود علاج سکنجبین ساده آب سرد نبوشند و دوغ بانگ یا شکر شربت بود  
شربت بنفشه یا شربت نیلوفر با عرق شاه تره و یا شربت بزوری بارود یا لهاب یا شربت فند  
دافنه را قوی کند و فتن بر بیلوی رست نافع است سفوفی که قوای اربعه یعنی جاذبه  
و ماسکه و مافیه و دافنه سده و اسرار قوت و بدو اشتیاید کند و غذای مضم نماید  
و اگر شکم نرم بود قبض کند و اگر قبض باشد بکشد و اگر قبض مطلوب بود  
ادویه خوب باریک بسایند و اگر رفع قبض منظور بود جرش یعنی در دره دارند  
صفت آن انار دانه زنجبیل بره سفید زیره سیاه تره سفید خراشیده متریک پوست بلبله  
پوست بلبله زرد جمله مساوی نمک سنگ ربع وزن مجموع ادویه کوفته بجمه نگاه دارند و قبل از  
طعام یا بعد از طعام دو درم یا سه درم استعمال کنند و بالای آن یک دو جرعه آب تازه نبوشند



فصل در برقیفه و آن عبارتست از تپاه و فاسد شدن غذا در معده و جاری شدن  
آن مواد فاسده غیر منضمه از معده بقی و هسمال گاه باشد که قی نیاید و همگی ماده سبوسا  
ریزد و با هسمال مغز دفع شود اما از غشیان عالی نباشد و برقیفه یکی از امراض نادره و خطرناک است  
و بسیار باشد که از کثرت هسمال مغز و هسمال قی که کمال در حال مریض واقع شود و بعد از آن  
ساقط شود و چشمها بگردد و در صد غصین و گردن و در کتف چشمها کمانک افتد و شدت قی و خروج سبک  
رسد که هر چه از دو او دهند قی براندازد و هیچ دو او در معده قرار نگیرد و از افراط هسمال کثرت  
افراج رطوبات بدن تعلق و کرب و تشنگی غالب شود و در بعضی اشخاص رو بد و سائر اندام سرد  
گردد و با وجود این چنین حالات رویه اگر رنگ روی بجای ماند یعنی سبز و یا کبود نشود و نفس  
بحال خود باشد یعنی سوزن نفس نبود و هیچ اندیشه نکنند اگر سر رشته حیات منقطع نشده باشد  
امید است که بتدبیر مناسب صحت و شفا رود و بدو واضح باد که برقیفه بیشتر آن کسان الاجت شود  
که گاهی تنقیه یعنی هسمال نکنند و ابدان ایشان از اخلاق فاسده ممتلی باشد همچنین  
کسان را اگر برقیفه لاحق شود کمتر جان بر شوند و کسانی که عادت تنقیه از اند برض نموده یا برقیفه  
کمتر مبتلا میشوند و اگر بحسب اتفاق ایشان را برقیفه عارض گردد بتدبیر مناسب و در تر  
صحت و شفا حاصل گردد و برقیفه از ماده صفرا و بلغم بیشتر حادث کرده و گاهی از ماده سودا نیز  
عارض گردد علامت برقیفه صفراوی است که تشنگی و خشکی زبان بحد غایت باشد  
و در سینه و معده سوزش عظیم بود و هسمال گرم سوزناک آید علاج در نیم آمار گلاب خالص  
بفست قوه کلفند آفتابی مالیده صاف کرده نگاهدارند پس بقدر نخواستن از آن بگیرند و بگویند  
سکنجبین ساده در آن آمیزند و جرعه بنوشانند و آب سرد خالص هرگز نهند که از آن قی  
و تمسوع زیاده شود و هر گاه ببینند که ماده فاسد بکثرت خارج شده و هسمال مبدوم رو ترقی  
دارد در آنوقت این دو او دهند صفت آن زهر جره خطائی تا جسیل دریایی پستیا برشته را  
در گلاب نداخته پرنسک سخی کنند و یک طرفه بر آوند و قدری گلاب انداخته رقیق کنند  
و چند قطره از این دارو تریاقی در گلاب کلفند و سکنجبین که هر وقت براس تسکین جگر جره دهند  
بیا میزند و بنوشانند هر گاه چند دفعه یا استعمال آرند البته یک نوع تسکین مریض حاصل







جگر تشنگی خشکی زبان در ابتدا هیچ نباشد ضعف پوستی و کالی بیشتر باشد اما در آید  
 اسهال مفرط تشنگی غلبه کند علاج آبویان الایچی سفید نیکو فته فلفل سیاه میگو فته منون  
 کل شریخ کافور درسته پاو آب جو شاند هر گاه نصف آب باقی ماند صاف کنند و بپزند  
 بر کاسی است <sup>در وقت</sup> جرعه جرعه بدین هر گاه ملاحظه کنند که تهلاس معده کم شده وقتی در حال عارضی  
 در آن وقت از جبهه که در پیشینه صفراوی مذکور شده یا یک ب بعد هر یک با برسد با  
 و چون ملاحظه کنند که ماده فاسد خوب خارج شده پس بر آقبض تقویت معده و جگر قلب  
 که آن بتدریج حاصل شود این و او دهند صفت آن منبل الطیب ساد کوفی زرنیا و صطکی فشار  
 خود غرق و دینه خشک زنجبیل فلفل سیاه الایچی سفید جمله ادویه مساوی بگیرند و کوفته ختم  
 در شیره مرابے بلبله یا میزند و بکتوله صبح و یک توله بعد نصف النهار و یک توله آخر روز  
 یا یک جرعه آب جو شاند مذکور یا آب بادیان بخوراند و بحالت تشنگی فقط عرق بادیان  
 دهند از آب سرد حیاط بلین نمایند و هر گاه قوی و اسهال غشیان و تسوع دور معده با کلیه  
 رفع شود و طبیعت سبک شود و خواش غدا کند روز اول فقط قدری شور بادیند که در آن  
 و نفع دار چینی و زیره و دانه الایچی انداخته باشند و دوسه روز فقط بر شور با قناعت و رزند  
 تا اندک قوت معده و جگر و داغ حاصل آید و هر گاه طبیعت قوت پذیرد اندکی پوست نان فلفل  
 در شور با حل کرده بدینند و دواے تقویت چند روز متواتر میداده باشند تا معده را قوت  
 طبیعت اطاعت حاصل آید و علاج بیهضه و باقی نیز هم برین طریق و این عمل آید و نفسی بگیرد  
 خوب اند که بیهضه و باقی بیهضه خلطی سرد و را با نخا صفت مفید اند و آن را آخرین فصل نام کرده  
 شود و تدابیر بر اے صاحبان فساد و هم و صاحبان بیهضه واضح باد که چون آثار فساد  
 بهم از گرافی معده و آرموع نامطبیعی بدرک گردد وقتی و اسهال تسوع و غشیان دور و منده هیچ  
 بوقوع نرسیده باشد در آن وقت اگر قدری آب سرد بخورند امید است که فساد و هم زایل شود و اگر  
 دور و غیره که مذکور شد لاحق شده باشد آب سرد بخورند و غرض عظیم دهد و شاید که ملاک کند و صاحبان  
 بیهضه را بهتر برین علاج خواب است پس تدبیر مکنند و حمله با هم عمل آید که خواب آید و اگر خواب  
 نیاید و در آب طبیعت بخواب اندازند فی الجمله با قرار و تسایش و استراحت باشند از حرکت



اضطراب بازمانند تا وقتی که فساد بضمم با کلیه اهل شود بجز در وایح چیزی از ما کول مستزب  
 اگر چه آب مونگ یا آب گوشت باشد هرگز توجبه و انفات نفرمایند و محتاجان بر هیضه را از آب  
 سرد و بویاس سرد محفوظ دارند و جامه گرم پوشند تا که بدن گرم ماند و اگر بدن سرد شده باشد  
 دستها و پایها را ببالند تا گرم شود و اگر تمام اعضا سرد شده باشد روغن کنجد که در آن انگور  
 جوز بو اصل کرده باشد در تمام اعضا ببالند در روغن یا سمین در روغن گل هم بهتر باشد  
 حب نافع بر هیضه بیهضه بانی را هم قطع بخشد پوست خج اگر فلفل سیاه در روغن ترسته را مساوی با  
 سائیده حب بقدر نخود بندد و نگا بدارند و صاحبان بر هیضه ابد هر یک پاس یک حب با یک  
 بر عروق بادیان بدیند بفضل شافی مطلق نفع کلی حاصل شود حب دیگر نافع بر هیضه برگ  
 سداب و فلفل سیاه و نمک سنگ مساوی باب سائیده حب بقدر نخود بندد صاحبان بر هیضه  
 یک حب با اندکی عرق بادیان بخوراند حب دیگر نافع بر هیضه خج سائید که گیاه باشد در  
 بیشتر در زمین سخت میروید و در هر موسم هم میبرد بر گمبایش بدو در بجانب محب سفید بجانب  
 مقعر سبز و شامه و گلشن سرخ میباشد با هموزن فلفل سیاه سائید حب مقدار نخود بندد  
 نگا بدارند و بعد از هر چهار گهری یک حب بقدری عرق بادیان حل کنند و بنوشانند نشاء الله  
 شفا یابد حب دیگر نافع بر هیضه جد و در خطائی فلفل سیاه و قرض جوز بواز هر مده نار جیل  
 در یابی پیتاجا مساوی با یک حق کرده در عرق برگ تنبول بنگا بقدر فلفل مسته بنگا بدارند  
 و بعد هر یک ساعت یک حب در عرق برگ تنبول یا در عرق ریحان که بخی می آید را در او گویند و  
 بن تلسا نیز خوانند بلکه در صاحب بر هیضه ابد بند خلی نافع است حب دیگر نافع بر هیضه کل آنکه  
 فلفل سیاه نمک طعام قرص کلدان نشاء و مصد آب نا دیده افیون خالص و آنکه  
 هر توله نمک طعام سه توله فلفل سه توله نشاء و مصد آب نا دیده افیون خالص و آنکه  
 با یک کوزه یک روز آب ادرک تازه حق کرده خشک کنند با دیگر بمرق لیون کاغذی حق کرده  
 حب با برابری نخود و کنار حوائی بسته نگا بدارند طفلان را از یک تا دو حب خورد و جوانان را  
 حب کلان اگر تشنگی غالب باشد بد خوردن حب آب یا گلاب آمیخته بنوشند دیگر کل آنکه شش توله  
 فلفل سیاه سه توله نمک طعام سه توله فلفل سه توله نشاء و مصد آب نا دیده افیون  
 افیون یک نیم ماشه آب حق کرده حب بقدر نخود بسته نگا بدارند و یک یا دو حب بدین نافع آید



فصل در مری و غشیان تنوع و تقابله نفس بدانکه مری حرکت معده را گویند که بدین  
 حرکت مندرفع شود آنچه در معده باشد از راه دهان تنوع حرکتیست که در معده افتادند حرکت  
 مری لیکن بیخ چیز دفع نشود پس مری هم داخل حرکت کند و هم ماده و در تنوع فقط داخل حرکت  
 کند و ماده بتحرک نشود اگرچه تنوع بقوت باشد و حرکت نکردن ماده یا بسبب قلت جود ماده بود  
 یا بسبب آن بیست ماده لزوج بود یا حرکت تنوع خود ضعیف باشد که ماده را از جاست آن  
 حرکت نتواند داد و غشیان عبارتست از نفس کشتن بر هم زدن طبیعت آن حالست  
 که مستعد کند صاحب خود را بر مری یا بر تنوع و تقابل نفس غشیان لازم را گویند که هر وقت  
 موجود باشد و غشیان را غشی نیز خوانند و لزوم و عدم لزوم آن بحسب تقاضای ماده است  
 یعنی اگر ماده در معده متولد شود غشیان لازم باشد و اگر از عضو دیگر بر معده انصباب کند گاهی باشد  
 و گاهی موقوف شود و باشد که از عضو دیگر نیز در بسبب عدم تخلیل یا قلت آن در معده مجتمع  
 شود و بدان سبب غشیان دائم و لازم باشد و اگر ماده در جوف معده بود مری آرد و اگر در جوف  
 معده غایب باشد تنوع احداث کند و اگر ماده بجانب معده بود غشیان پیدا نماید  
 و از خوردن اغذیه رودیه که مکروه طبیعت باشد نیز غشیان واقع شود پس اگر ماده صرفا باشد  
 که در معده وجود گیرد و علامت صرفا ظاهر بود چون عطش و التاب آنچه بقی بر آید از آن  
 در دهان و زبان تلخ شود علاج بر تنقیه معده از قی و اسهال آنچه مناسب حال مرض باشد  
 بمثل آن زدن و قی بسکنجبین ماده و آب نیم گرم کنند و شرط آن حسب دستور بجای آرد چنانکه بیشتر  
 بار ماند کور شده و اگر مسهل اختیار کنند دو سه روز منصفج صرفا خورده حسب قاعده مطبوخ بلبله  
 تنقیه کنند قی الحمله اگر ماده با علامت معده باشد قی مناسب است و اگر ماده در قعر معده باشد  
 مسهل بهتر بود و بعد تنقیه بعدیل کوشند با اغذیه و اشربه و ادویه مناسبه این دو اخیله  
 مناسب است طباشیر سفید یکماشته زرشک ششماشته گرده سماق شش ماشه جوارش  
 عود ترش و مشقال شربت انار ترش دو قوله رب سیب و قوله رب بیه و قوله طباشیر را با یک  
 سوده زرشک و سماق بآب یا بخلاب محق کرده مع جوارش در روب یا میزند بمثل آن زدن و غذا  
 لطیف و سبک خوردند و این سفوف هم مناسب بود سفوف در قی کل طباشیر بر یک یکد رم



که با عود مغزقی پوست بیرون بسته هر یک در می و نیم سماق و زرشک انار دانه هر احدى بخورد  
 کوفته سفوف سازند و در مشقال ازین سفوف در رب سیب رب می که هر یک دو توله باشد  
 با هم بیایزند و تناول کنند سفوف دیگر که فی صفراوی را با زرد و مسوده را قوت بخشید  
 تخم حماض تخم خرقة از هر یک پنج درم گل سرخ چهار درم سماق ده درم بود صمغ عربی افاقا از هر یک  
 یک نیم درم با رب یک بکوبند قدر شربت و در مشقال در رب سیب رب می بیایزند و بکار برند  
 و غذا لطیف و سبک خورند و زرشک سماق در غذا نیز داخل کنند و اگر ماده مرض ملغمه  
 که در مسوده پیدا شود علامت آن نفع و قراقر و گرانی مسوده است پس اگر بلغم شور بود آنچه  
 بر آید سوز باشد و از تشنگی غایبی نبود بسبب حرارتی که در نفس بلغم شور است و قوی ترش  
 بر بلغم ترش گواهی دهد و درین تشنگی نباشد پس اگر ماده با علامت مسوده باشد و این امر از  
 غشیان معلوم توان کرد قوی سفید بود طبع بر آب مده و قوی تخم ترب اصل سوس نمیکوفته  
 تخم خردل نمیکوفته تخم شبت نمک طعام در یک آثار آب بخوشانند چون سه قدح آب  
 باقیماند اول قدری اول مزنگ بخورند و بالاسه آن یک قدح طبع نبوشند و بر کبوتر  
 معلق انداخته می کنند بعد اندک تسکین قدح دوم در کشند قوی کنند و بار قدح سوم بنوشند  
 و قوی کنند و بعد از فراغ قوی ملاحظه کنند که اگر سه سال ماده مرض بوجه حسن شده و اگر  
 زقی و تنوع و غشیان باقی نمانده بود المراد و اگر ماده مرض باقی مانده باشد و سه روز طبع  
 با دیان و گلغله خورده باز یک وزقی کنند اگر قبل از آغاز قوی چند روز جو شانه با دیان  
 و گلغله خورده پس از آن طبع منفی خورند اولی باشد و اگر ماده مرض تقیر شده با چند روز نفع  
 خورده بسلسل بلغم سفید مسوده نمایند و در یک صبح مسهل خورند و قوت شب بماند تا صبح  
 آب گرم بخورند و بعد تنقیه این سفوف با استعمال آرند تا مسوده را قوت دهد قوی باز دارد  
 صفت سفوف عود مغزقی قرفل مصطلکی بودینه خشک از هر یک دو درم کوفته بخند  
 گماهدارند و یک درم از آن بده درم گلغله میخته بخورند و بالاسه آن عرق با دیان  
 با عرق الاچی نبوشند و این سفوف هم مناسب بود صفت آن که مصطلک سنبلیط  
 هر یک پنج درم عود هفت درم انار دانه چهار درم قرفل قاقله جوز بواسه کوفتی غناغ خشک



هر یک چهار دم پوست مرغ درین گل هر یک ده درم که فته بخت با همچنان بر او و نیند بر این  
 و پنج دم هر روز استعمال کنند و اگر سبب مرض ماده سودا باشد که در معده متولد شود  
 علامت آن ترشی ته است و عدم تشنگی و قراقرق نفخ در معده و سپهر و سودا که در قی بر این  
 بچو شانه چنانکه از سر که بچو شد و کس بران نه نشینند تا بیری که در بعضی مذکور شده از قی  
 و نقیه و تقویت سده همچنان طریق بعینه عمل آرنند تا وقتی که از نقیه فارغ نشوند  
 چیزهای قابض نهند و اگر سبب مرض در معده نباشد از عضو دیگر چون جگر یا زهره  
 یا سپر زنده ریزد و نقیه در صلاح حال آن عضو کوشند بطریقی که در محل آن ذکر کرده شود  
 و قبل از نقیه عضو با دوف هرگز بقویت سده نکوشند مبادا که معده قوت گیرد و ماده را  
 قبول نکند و ماده مذکور از آن جانب انصراف نمود و بعضی ریس ریزد و با آن کند و اگر  
 سبب مرض از تمام بدن منحرف شده بمرده ریزد و این حالت در تب شدید ریزد  
 پس نقیه حسب قاعده علاج تب عمل آرنند و اگر غشیان بسبب کثرت خوردن غذا یا غذای  
 رویه که مکره طبیعت باشد یا سوز تر تیب اگر کمال غذای کیف خورده و بالای آن  
 غذای لطیف خورده حادث گردد علاج آن نقیه بقی است و بعد از آن تقویت مذنون  
 بخوارش عود نخمه عجیب غریب برستی و تموع و غشیان از سر ماده که باشد و خارج شدن  
 ماده تجربه این فقیرست صفت آن قیخ عدد سیخ نیب اور گشت بجمیده حلقه ساینند  
 بر هر یک یک ماده و بجامه ترجمیده بخاکستر گرم گذارند تا اندک نرم شود و سوخته نکند و پس  
 از خاکستر بر آورده بانه دانه فلفل سیاه و دو ماشه تنگ شک چند قطره آب اندخته خوب بارند  
 بسایند و در قیخ قویله آب تازه حل کرده اندک گرم کنند و یک یک چجه بهر هر یک سیامت بپزند  
 اول مرتبه عجیب است که قی کند و در اربیند از دو بار دوم سوم نیز شاید همچنین اتفاق شود  
 و بعد از آن بفصله عالی ته نیاید و دو در معده بماند در صلاح سده کند و قی تموع  
 و غشیان از سر ماده که باشد بپزند شود بفرمان آبی دوله و دیگر مجرب قی سوداوی  
 و بلغمی را نافع باشد صفت آن پودینه خشک چهار ماشه عود و غرقنی نمکوفه چهار آ  
 قاقله صغار نیمکوفه بازده عدد بزرگ بنول چهار عدد مصطکی دو ماشه نبات دو قویله



جمله ادویه در نیم آمار آب بچوشانند هر گاه نصف آب یاقی ماند یک یک چمچه در تمام روز بنوشانند  
 ان شاء الله تعالی نفع کافی بخشد و دیگر دانه مویز یک ماشه انار و انیسون یک ماشه زیره سفید  
 یک ماشه اگر یک ماشه نمک لایموری یک ماشه مثل صینی تیار کنند و بلیسانند بجای آب  
 اگر کلاب ندازند بهتر باشد دیگر پوست بیرون پوسته طباشیر دانه الاچی سفید عود زرشک گرده  
 سماق پودینه خشک هر یک یک ماشه زهره مارچین ریائی پیتا هر یکی چهار سرخ پسته  
 در کلاب ساییده در دو توله رب سبی دو توله رب سبب بیامیزند اندک اندک بدفحات  
 بلیسانند قی و سماق و تنوع و عشیان انفع کافی بخشد و واسه دیگر براسه قی باغی عرق  
 زنجبیل شده خالص سه توله فشار کنند و ماشه هر سه را یکجا کرده اندک اندک لوق کنند  
 نافع آید بفرمان الهی دیگر براسه قی و تنوع و عشیان که از ماده صفر باشد پوست  
 بیرون پوسته ماشه گرده سماق سه ماشه زیره سفید بریان چهار ماشه پیتا چهار سرخ  
 زهره سبز خطائی چهار سرخ شربت انار ترش دو توله سکنجبین لمیون دو توله رب سبب  
 دو توله زرشک چهار ماشه دانه الاچی سفید و ماشه دو انار کلاب خالص با یک ساییده  
 در شربت ما بیامیزند و نگا دارند و اندک اندک بلیسند و بجای آب عرق یا طبع  
 الاچی دهند و دیگر بگیرند پاره گیر دو چند بار آتش سرخ کنند در آب سرد نمایند و آن  
 آب قدری قدری بدفحات بنوشانند قی و تنوع بند شود و دیگر بگیرند برین آن عبارت  
 از سویق کنار صحرانی است و توله و برگ کلسی دو توله نفل سیاه دو توله کوفته آب تازه  
 سرشته بقدر کنار صحرانی حیوب بندند و نگا دارند و مریض قی و تنوع را در چهار باسن چهار  
 جب آب سرد بخوراند قی و تنوع از هر قسم که باشد بند شود و دیگر برگ بان بگله دور  
 الاچی سفید مع پوست چهار عدد نیم کوفته برگ پودینه سبز باشد یا خشک چهار ماشه پسته  
 دو توله در پاؤ آمار آب بچوشانند چون نصف آب باقی ماند صاف کرده اندک اندک بنوشند  
 قی و تنوع از هر ماده که باشد بند شود با مر الهی فصل در قی الدم و آن بر چند نوع حادث  
 شود نوع اول آنکه گه از رگهای مری یا معده بشکافد یا آنکه در مری گه کتاده شود  
 سبب شکافه شدن رگ یا فربه و مقطعه بود یا تمدد عضو یا صیحه تو به یا کثرت ماده مری که



بشدت مس و سبب گشاده شدن مین رنگ سه است یکی آنکه فضول مراریه با خون آمیزد  
 و از حدت آن و مین رنگ گشاده شود و دوم ضعف قوت ماسکه که بسبب طوبیت مزه بر افواه  
 عروق عارض گردد سوم کثرت مواد که منلی و متحد سازد و رگها را بجدی که از شدت آنها در مین  
 گشاده گردد و ازین قبیل است فی الدم که وقت آنها از دیاد خون پدید آید و علامت آن  
 عارض بودن در پوست و مری و معده اما بجر است مری در مین الکسفین محسوس شود و علاج  
 رگ با سلیق زنند و اگر کثرت خون بسبب فی الدم باشد آن از مری رنگ بدن بری رگها  
 و احتباس خون طمش و با خون بوسه دیار عادت متناوب توان دریافت یکبار خون بسیار گیرند  
 و اگر زیادتی خون سبب نباشد اندک بدخات گیرند که ازین قسمه فقط اما مقصود است نیزین  
 اطراف جت اما قوی الاثر است و بر لبه قبض مین و این چنین عدد کلنا رسته را بقدری آب سخن  
 کرده در هفت توله آب تازه حل کرده و کند و وضع عربی کل رسی دوم الاخرین هر چهار دو یک  
 ساییده سفوف کنند و کفزنند و بالاس آن شیوه کلنا بنوشند و سه روز صبح و شام بمین انداخته  
 نفع کلی بخشد و اگر کلنا رسته بیشتر شود بجای آن انار خام ناریس بگیرند و مع دست شمرده بکنند  
 و شیوه بر آرد و بکار برند و اگر انار هم نرسند برگ نورسته از شاخ انار بگیرند و بمین آرد بیل اگر  
 خون از رگ معده باشد دو یکبار مکی بخورند و اگر خون از مری باشد اندک اندک بهماص  
 بخورند و یکیزه بر کزنده با ساقا بنشینند تا عبود و مرد در دهن عضو ماؤف تبسج شود و بیشتر مذکور  
 شده که علامت جراحت مری است که در مین الکسفین محسوس شود و بر لبه اما خون حقه لینه  
 استعمال نمودن و بر ساق نمجه بلا شرط نهادن نیز مفید است و این قسم اصلا خطرناک نیست  
 نفس درم آنکه بیکر یا سپرز آفتی رسد و از آنجا خون معده فرود آید و قبی بر آید و علامت این قسم  
 است که آفت در عضوی از اعضا معده کور باشد و حال آن عضو تپاه بود پس اگر خون بی بود  
 از بگر باشد و این قسم در زدن نظار یاس کبیدی بیشتر افتد و فی الدم که در دهنه طازریاس  
 کبیدی باشد مملک است و اگر خون سیاه و غلیظ باشد از سپرز بود و خون سپرز ترش باشد  
 اما بدن خون از دماغ معده بدون حدت رعاف صورت نهند و در خون مانعی مقدم  
 لازم است و از نشان فی الدم دماغی است که عند الفتح از دهن منخرین نیز خون ظاهر شود



علاج مرفوع آفت بر عضوی که باشد معالجه آن می کنند چنانکه در امر افراط آن عضو مذکور  
 درین امرافض بهترین علاج فصد است که براسه امانه بمثل آن رند یعنی خون اندک باشد که  
 گیرند اگر چه برفاست باشد و بیچگونه در فصد درنگ نکنند اگر انسی نباشد و چون را به فصد  
 نکنند و در آخر بمثل آن رند نفع کافی نبخشند و اگر بر جگر و سپرز مجامع الشریط یا بلغمات  
 قی اللدم در که ازین اعضا باشد نفع کلی نبخشند انتباه خون جگر که منضع شود یا بقی بر آید یا باهنال  
 یا بمول که مکان ندارد که بسوی شمش مترشح شود و حرکت مرفعه نبخشند بر آید زیرا که فیما بین شمش  
 حجاب است انتباه هرگاه سقطه یا ضرب بر سینه رسد و قی الدم پیدا یابد شرفی عروق قری  
 گو اهی و بد علاج آن زمین است که اول فصد کنند بعد از آن مائش مناث اقا قیا کل  
 و ضمیر مکی آب مورد سائیده بر موضع ضربه طاکند و قرص کبریا یک مقدار باشد تخم خرفه  
 که تخم زابریان کرده باشند بدینند که نفع کافی نبخشند و غالباً که ضرورت فصد نبود و همین دوا  
 کافی باشد صفت قرص کبریا که انشا الله وضع عربی منزه تخم زابریان از هر یک سه درم کلنار  
 دو درم اقا قیا کبریا از هر یک یک درم کوفته خیمه باب بازنگ شسته در صاسازند شربت کیمقل  
 باشیره تخم خرفه زابریان باشیره تخم انجاردوای دیگر که قی الدم را نافع باشد بازو کلنار از هر  
 دو درم اینون یک قیراط کوفته خیمه باب اسان محل فنی بازنگ و اگر نباشد تخم بازنگ جو نبات  
 از آن بمثل آن رند و براسه فذن الدم عصاره برگ لسان محل عصاره شاخ و برگ خرفه شسته  
 نافع و قرص محل نفع بلغم نبخشند صفت قرص محل سه سه تازج محمول ام الاخون از هر یک  
 سه درم کلنار ازو از هر یک دو درم شاخ کوزن سوخته اقا قیا از هر یک یک درم زعفران نیم درم  
 پرسیاوشان یک و نیم درم همه اگرفته خیمه باب طبع تخم بازنگ بشند و در صاسازند و یک درم  
 آب بازنگ یا آب خرفه بدین فصد در جمود یعنی بسته شدن خون یا شیره در صده گاه است  
 که از عضوی خون بر آید و چون معده در آید بسبب ضعف حرارت معده گردد و عارض گردد  
 آنرا کیفیت در صده و همچنین گاه باشد که شیر اندر معده می شود و بدین صده است  
 چنین که شیر را معده کرده است انجماد خون یا شیره معده است که غشی پیدا یابد عروق  
 هاین از آن صده است باشد که از نه قوی برانجام افتد یعنی که حرارت را از ظاهر بسوی دل



باز کرده این علامت راوی است علان جبهه سردی که خون یا شیر این دو را  
استعمال کنند و لکه که چمن شیر یا خون بسته در سینه هم نشسته بود و بنده بچو نشانند  
و بطبیخ آن سنجین ساره و دونه آینه گرم نبوشانند او و بی سرفه که خون یا شیر بسته  
سینه را گامیل کنند خوردن سرکه آب گرم خون را که رسیده یا اسهال با نشانه بسته شده با  
تحلیل کنند و یک روزینه تازه را بگویند و شیر بر آزند و با آنکه شکر شیر بر کنند و بنوشانند و اگر  
بودینه خشک را بچو نشانند و شکر انداخته نبوشانند نافع آید و یک روز سینه صلیبت یعنی انگوزه  
باز دونه سنجین با آب گرم نوشیدن شیر بسته را بکشاید و یک سبب هم که بخاری خشکندانه و سینه  
گردگویند یک توله آب ساجیده شیر بر آزند و آنکه شکر صمغ انداخته شیر گرم نبوشند شیر که در  
سینه بسته شده باشد بکشاید و شیر ذرات انجور سازد فصل در قروح و تبوی رسیده علامت  
دی است که خوردن ترشی و چیزه تیز چون سرکه و خردان فلفل و مانند آن در دهن زیاد شود  
از آنچه که هر وقت باشد و در قی و همال خون را بریم پدید آید و در آن خشک شود و آرزوی ترش  
بسیار آید و غشیان هم باشد پس اگر علت در فرم سینه بود و روزی بر خاک سینه باشد و گاه باشد  
که برد اطراف غشی حادث شود و پوست قرصه یا بشره در قی ظاهر گردد و نفس تنگی نماید اگر  
در فرم سینه بود و الم بالای ناف بود و در بعد استقرار غذا اشتداد کند اما الم آن کمتر از الم فرم سینه  
باشد و پوست قرصه و بشره در قی ظاهر گردد اگر هم در فرم سینه باشد و هم در فرم سینه علامت  
هر دو مقام که مذکور شد پیدا باشد و فرق در قرصه سینه و قرصه سینه از موضع در ظاهر است که  
وجع الموده بالای ناف بود و در سینه از بالای آن و پوست که از اسهال بر آید بار یک  
بود به نسبت پوست قرصه سینه و فرق در قرصه فرم سینه و قرصه مری است که چون مری متقح یا  
تشنه شود وجع بین الکفتین پدید آید علان اگر قرصه تازه بود و قی در آن نیفتاده باشد با آن  
غلبه خون هم ظاهر بود و رنگ با سلیق زنده و خون بقدر مناسب بگیرند و بعد از تفصیل در استعمال  
نماید صفت آن طباشیر گل سرخ تخم حمض مساوی سفوف کنند و در دم ازین سفوف ساره  
توله دروغ ترش که از شیر گاو ساخته باشند میل آرند اگر شور تقسیم شده و قرصه کند باشد اول چند روز  
بار لعل استعمال کنند تا جگر قیج از قرصه پاک شود که بغیر تقسیم حرکت اندمال صورت نه بنده



بعد از تقیید این قرص که با یک اندمال قرص شمال فرایند صفت قرص کبریا تمجید  
 بارنگ بر یک مده درم طباشیر کبریا شلخ کوزن سوخته هر یک دو درم نشاسته کثیرا هر یک چهار درم  
 ادویه کوفته بجنه بالاب سفول مرشته قرصا سازند شربت یک مثقال یا دو توله رب سبب  
 رب سی فصل در فواق یعنی کمک و آن حرکت معده است که اجزای طبقه دهنیه معده  
 حرکت کند بجهت اعلی بتبعیت حرکت فم معده و از آنکه فم معده بفق خود که فم معده است حرکت  
 میکند لهذا نیز فواق موسوم شده و این حرکت هر یک است از شنج انقباضی و تمدد و بساطی یعنی  
 تمام جرم معده و لیت های آن اول انقباض میشود بسبب نفخ از ماده موزی یا جاست وضع آن موزی  
 حادث میشود در همه اجزای معده تمدد و بساطی و نیز فم بحسب سبب بجز قسم حادث میشود قسم اول آنکه  
 غلط مارد و معده در معده باشد باطامی حار خورد شود و معده را از آن که نرسد و بر آن دفع موزی  
 فواق عارض گردد علامت آن حرکت معده و فم معده و فی صفراوی یا سطاوی حادث شود علاج  
 طلیخ تخم شبت و تخم ترب اصل السوسن نمیکوفته هر واحدی یک توله نمک طعام سه توله سنگین ساد  
 چهار توله ادویه بچوشانند و صاف کنند و سنگین نیمه نیمه نبوشند و فی کنگر او یقین است که  
 بعد فی یکد و بار سال نیز واقع شود زیرا که آب نمک سهارا نیز بشوید و بعد از فی بهر تبدیل  
 مزاج معده و تسکین لذع طباب سفول و شربت قند آمخته و قدری روغن سیره  
 مغز بادام انداخته چند روز متواتر نوشند قسم دوم آنکه در طبقات معده یا در فم معده یا  
 در مری ریاح غلیظ متجمین شود پس معده جلت از فم آن متحرک گردد و حرکت فواق و علامت  
 این قسم آن است که عقب تخمه فساد و نفخ پیدا آید و این قسم فواق که در مکان مابین بسیار عارض  
 گردد بسبب خوردن شیر بسیار غلیظ هر چه موزی روغن فم مکره و کشر محلول ریاح باشد  
 و آروغ آوردن بجا برند و این طلیخ سفید و در طلیخ سفید زهره یا آنچه بود و نیز کجین باد توله  
 گلخنه بچوشانند و اندک اندک بدفوات میگرم عجم نبوشند و روغن بادونه قدری بخورد و بعد  
 قرص جلازه میگرم بر معده و فم معده بمالند و جوارش خورد و جوارش مصطکی نافع بود و خوردن  
 برک از آله فواق غلیظ نمیدمست قسم سوم آنکه در طبقات کثیره در معده متولد شود و بسبب کثرت  
 صیانت طبیعی فساد و نفخ پیدا شود و طعام را معده به ترش کردن بسبب نقصان فم پس طبیعت



هر وقت موده موزی حرکت کند بجز حرکت فواقی علامتش آنست که درین برآب باشد و بعد از آن  
 بود و همتاسه طعام کمتر باشد علاج نفیقه موده کنند یعنی سهال کنند اول چند روز این منصف  
 خوردند منصف بادیان هم منصف گرفته نیسون موزی سفیدی کافند بعد منصف بخوردن طلح نیم شب غیره  
 که بارانند کور شده می کنند بعد قی الزفرورت سسل و اند چند روز دیگر منصف خورده این لطیف  
 مسله خوردند با حب ایارج چنانکه معمول است یعنی وقت آخر شب ماشه حب ایارج با آب نیم گرم  
 استعمال کنند و صبح مطبوع خوردند مطبوع بادیان گل سرخ موزی سفیدی نیم منصف گرفته انجیر زرد  
 انیسون پوست بلیله زرد پوست بلیله کابلی یکسایه شاهره بر وزن چرب کرده سنا و کلسک  
 و پسته مسهل حب معمول بمبل آرند قسم چهارم آنکه طعام زیاد از ستاد خورده شود و ان  
 بر موده اگر آن آید و فواق عارض شود علاج دوله می که بالاند کور شد خورده قی کنند زیره  
 و انیسون و تخم کرشم سداب پودینه و صمغ مسادی گرفته بخیمه بانبات بچند میا میرند  
 و صبح و شام و وقت خواب شب بقدر مناسب با آب نیم گرم استعمال کنند درین نوع حرکات  
 بدنی چون ریاضت غیره و حرکات نفسانی یعنی خشم و غضب نافع باشد قسم پنجم آنکه فواق  
 از دم بزرگ میگردد باعث اینضا طفره موده شود عارض گردد علاج آن در فصل اولم جگر جویند  
 قسم ششم آنکه اسهال موده باعث فواق شود در علامت علاج آن را اسهال موده جویند  
 قسم هفتم آنکه بیس شدید حشا و عضا باعث فواق شود و این بدترین قسم است و در  
 حق صاحب این قسم فواق گفته اند فواق ماله من فراق و این قسم فواق در میان  
 موت واقع شود علاج آن استعمال مرطبات است تا تطیب حاصل شود و طبع اصل گردد  
 و در مریج بر فواق برگ پان چهار عدد با فوغل و کتله و آبک و دانه الاچی سفید  
 و قدری بسیار چند قطره آب انداخته سحق کنند هر گاه خوب باریک شود قدری آب  
 انداخته صاف کنند و یازده عدد فوغل پاره به آتش سرخ کرده در آن سرد کنند  
 و اندک اندک تجرع بنوشانند و چهار بیرو پان مع مصالحه مذکور در حکم نموده در فوغل  
 به آب منش تنباکو بکشند و دود آن فرو برند هر قسم فواق را نافع اند بجز فواق مری  
 که آن را نفع نبخشند و دیگر مسکه یک قوله شو نیز سه ماشه باریک سیده بیکه آنجو خوردند از



ساعتی ظاهر تناول کنند و دیگر فاضل نیست و یکدیگر با دیان شنیدند که کاسنی چهار باشد آب  
سائیده بقدر می آب شیر بر آورده بشود یا شکر شیرین کرده بنوشانند و دیگر ما ش سبزه جو کوب  
کرده در حقه بی آب شل بنما که کشنده و بد فعات عمل آرزو فصل در ورم مسده و درم بر حیا  
قسم است قسم اول آنکه درم خونی بود درم قونی را غلغونی گویند قسم دوم آنکه درم صفراوی است  
و علامات این هر دو قسم نیست که مسده در و کند امتاب حرقت پیدا باشد و تب لازم بود  
و تشنگی شدید و تعلق و کربتی رنج دهد و ششها سا قطار گردد و زبان و دمان سرخ یا زرد بود و اطرا  
سرد باشد و کثرت درد در گرافی و حرمت دلیس خون باشد و درم خونی تحلیل کمتر شود اکثر است  
که روستی صبح آرد و نچینه شود و دریم کند و منفر شود و بسیاری سوزش و کثرت عطش و هفت  
رنگ زبان و دمان دلیس و درم صفراوی است اگر آماس در جمیع اجزا مسده بود و درم  
صعب تر باشد و مرض خوفناک تر بود اما اگر درم در جانب قدام مسده بود چون درم  
بخپید و درم نمایان گردد اگر درم بجانب خلف مسده بود و درم بغظر در نماید اما اختلاج مسده  
ظاهر باشد علامت خواه دم و موی بود یا صفراوی اول علاج این است که رنگ با سلیق  
زنند در ورم و موی خون بسیار گیرند و در ورم صفراوی که تر از آن بود فصد بر اسنج نصبا  
خون شربت بنفشه و شربت نیلوفر یا شیر و تخم کاسنی یا آب مردق کاسنی و شیر و تخم کاهو بدهند  
و شربت انارین هم مفید باشد و در زمان ابتداء که از روز شروع مرض تا سه و زست ادر  
را و ده که ذمی عطرت و قبض باشد چون همدل مایتا و غلبه الشلب سبز با کلاب بارق  
بسیان انفراد بسایند و بر مسده نهند بوضع ورم یعنی اگر درم بقدام بود بر مسده نهند و اگر  
بجانب بود بر موضع تحت کلیتین نهند چون سه روز بگذرد از روز چهارم آرد جو و طی زرد و  
با کلاب یا آب کاسنی ضاد سازند و از آن غده فقط بر راه شوکتفا نمایند و تا آخر زمان تزیاید  
که سه روز بعد زمان ابتداء همین تدبیرات اگلا و شرباد ضاد اکتفا کنند و درین مابین اگر  
طبیعت قبض باشد فلوس خیار شنبه یا آب کاسنی یا آب غلبه الشلب یا شیر و تخم کاسنی یا  
نقوع ترندی و گافند و هند و خیار شنبه برک اقسام او را م احتیاجی نافع است و از سل  
قوی و طی کمال اثر از نماید تا موجب جذب ماده و از ویاد و درم نگردد و در زمان تمام که بود



شش روز است تا نه روز چنانچه مرضی و محمل چون تخم صفتی تخم سینه تخم کتان یا بونه در اثر  
ضاد که در ایام تزیاید محمل آورده اند بفرزاید و در ایام الحظا ط که بید نه روز از روز  
دوم تا ده روز هم است این زمان استعمال فقط عملیات است فماد چون یا بونه و اکیس الملک  
و منزه تخم با قلا و خطمی اما از آنجا که استعمال فقط عملیات مضمضه مرضی مده است ضوفا مده  
باعث ضوفا جگر و عروق میشود و آن موجب ملاکت است لکن اصلاح و صواب بدید در آن است  
که در زبان ابتدا تا آخر ایام نخطا ط و اضر عطر به چون صندل یا پشاد و غیره یا اودیه و غیره  
و عملیات مضمضه ساخته فماد می نموده باشند تا بیخ فساد می تازه رود و بدینستگاه هرگاه آما  
مده با وضوفا تدا بید که در محلیس نشود و خراج یعنی در پله کرده در آنوقت آنچه در فماد مده  
گفته آید بکار برند قسم سوم آنکه درم از ماده بلغم باشد علامتشنان است که تب نرم بود  
بسیاری لعاب دندان نرمی درم و سقوط اشتداد و افحاح مده غیر صلابت و سپیدی زبان  
تبعی روی در صلابت رنگ پیدا باشد و سبب این یا بس اجتماع رطوبات است که مده  
و قوع فساد و ترک ریاضات محمله علاج بهر تطبیف و تضع بلغم با الاصول نشود و تطبیف  
نزد سخی بلغم کنند و از اغذیه هر چه بلطف و اختیار کنند و نیکوترین غذا در وقت خوردن است  
با اندکی در صحنی و فلفل میسون بحالت تب که لازم از رام اندرونی است سو را می گوشت  
هرگز مناسب نیست و بعضی آب فالحس بر عرق بادیان یا ماراوسل که با المناصفه یا خاص  
مخرج کرده باشد فضاغت کنند این مار الاصول چند روز استعمال کنند و صفت آن  
بج بادیان بیخ کاسنی بیخ منک بیخ اذخر بادیان تخم مصفر کوفته گلغند بکوفت بچوشانند  
و تخم و شام میگریم بچوشانند و اگر مناسب مصاحبت وقت اندامه را با سمال خارج کنند پس  
در وقت بهترین مسلمات مسس خیار شیرست که در طبعی زوفاد و صبر قوع ملکه در دود که گلغند  
آینه صاف کرده بدیند و ایتام نمایند که قی نیاید زیر که حرکت قی ماده را در مده از مواضع بید  
نرا هم آرد در درم بفرزاید و در غیر روزهای مسس از روز شروع علاج بر مده این فماد نمایند  
صفت فماد خاکستر شاخ و جت انکو رسد کوفنی اذخر سنبل الطیب مسادی بسره که سایدند  
میگریم بر مده فماد کنند در روزی دو سه بار قسم چهارم آنکه درم از ماده سودا بود و عملیات



درم سودای صلابت درم است خوبت نفس افکار رویه و غیر زنگ بشود و بدن خشکی چشم که  
 تری و تازگی نماید و مال بگوید بود علاج این راه الاصول است مال کنند صفتان تجرید  
 نیمکوفته نخ کوفته با دیان انیسون نخ میک فنی اصل السوس نیمکوفته تخ طبعه نجیب زرد  
 میز نسفی کافور دوا با جوشانده و صان کنند پس درم منزه خیارشور و یک مثقال روغن بیدار  
 دران آمیزند و بدیند <sup>دوله</sup> اشارتد تعالی نفع کلی بخشد و بیدار نفع کامل تقویه جویبار بر نمایند  
 و این ضماد هر روز بمیل آرند صفت ضماد سنبل الطیب نسبتین سینه منطعلی هر یک نیم  
 صبر و سلارس هر یک چهار درم تخم حلیبه تخم کتان هر یک پی درم زعفران مری هر یک درمی  
 باریک کوفته با موم و روغن بابونه یا آمیزند و نیم گرم بر موده ضماد نمایند ضماد و دیگر تخم حلیبه  
 تخم کتان تخم خطمی بابونه مصطلی هر یک دو درم صبر و سنبل و سید و اذخر هر یک ری سمع درم  
 روغن بابونه بانزده درم دوا کوفته بخته بروغن آمیخته نیم گرم بر درم ضماد سازند ضماد دیگر  
 تخم حلیبه سنبل الطیب سیه تخم کتان بابونه منزه تخم مصفر منزه تخم بیدار نجیب مقل بزرق آستین  
 زعفران باریک سائیده با پیه ماکیان موم کفید آینه پاک کرب دالاب تازه  
 سخن کنند و نیم گرم بر موده ضماد سازند و اگر درم سودای مزمن بود و در سنبل مصلی است  
 صفت قرص سنبل که درم حلیبه موده و جگر را فتح بخند سنبل الطیب قناع اذخر  
 سلیخه را و نذ چینی قصبه از بیره از هر یک سه درم زعفران انیسون مری کلسه تلخ از هر یک  
 یک درم مقل مصطلی از هر یک دو درم اشق نمیدرم اشق و مقل ارد طبع موثر عمل کنند  
 دیگر رویه کوفته بخته آن آبشند و قصبه سازند قدر شربت در درم حبت درم مده اثلث  
 و بر سه درم جگر آب نجیب میند فصل در دیله موده گاه باشد که درم گرم موده با صفت  
 تدابیر شاکسته تخمیل نشود و خراج یعنی دیله گردد داده و درم مستحیل تقوی و مده شود و علات  
 دیله شدن و بخته شدن رم آن است که تب زیاده تر شدت کند و در میان دورد بر درم  
 مستند گردد و در هر گاه ماده انصیح کامل یافته تخمیل تقوی مده شود همه امراض ساکن شوند و علات  
 منفر شدن خراج آن است که شکر بره و ناقص در اعضا افتد و در اسالی باقی یا هر رویه  
 و خون پدید آید و آن اس فر نشیند و اگر دیله با صفت بخته شدن منفر گردد و در پیش است



که شیر تازه نیگرم نبوشانند و اگر شیر موافق نباشد آب نیمگرم دهند و پس از آن اگر به بلغم  
 معده بود آب سسلی دست برد بیلند و اندکی فرو کنند و یا بفرمایند در نفس را که بر سختی شکم  
 نچسبند و در انفجار درد در سرد و بعد از انفجار بر است نقیصه ریح مار اسکر یا مار افسس دهند و اگر  
 به هسل الاخراج نبود آب کاسنی قدری صبر حل کنند و دو توله شد خالص در آن اندازند  
 و در شقال یا سرج فیقر در دو توله شد میخه نخوراند و بالای آن آب محلول صبر بدهند تا  
 ریح تمام و کمال از معده پاک شود و در نیمضن از ابتدا تا آخر از اغذیه فقط بر راه اشیر و حوسوای  
 مناسب قناعت در زند و شور با مرغ با شیت حلیه بعد انفجار و بیله توان داده هرگاه ریح  
 با کلیه پاک شود و در آب اندمال قرص دهند و او بر آب اندمال قرص و بیله معده  
 کند در دم الاخوین گلنار که با گل رمنی در مساوی الوزن بگیرند و در جوش لبانند و در دم  
 صبح و در دم شام با آب تازه بخوراند انتباه هرگاه در معده پدید آید تدبیر تخلیس آن  
 کنند چنانکه گفته شد اگر تخلیس نشود در وی بجمع آرد و نضج و انفجار و نقیصه ریح کوشند تدبیر نقیصه  
 ریح و تدبیر انفجار گفته شد اما تدبیر نضج و بیله است که هرگاه بدانند که ماده با وصفت  
 تدبیر شایسته تخلیس نمیشود در وی بجمع آورده از قصد سهال بازماند تا در نضج و نضج  
 روند بدو در نضج صفا کنند صفت صفا و صفا دی که در بیله معده و کبد نضج و پدید  
 بآید و کلیل الملک بجمع نخلی بودینه انجیر زرد و مویز سفید خیر آرد یا زنبق سیاه و ریح  
 معصفه اگر نیاید مؤخر نضج مساوی بگیرند و آب سائیده نیمگرم صفا کنند حاصل در جوش  
 یعنی آروغ و نفع شکم و تشاوب یعنی فازه و محطی یعنی خمیازه جشار انفجاری آروغ گویند  
 و آن آداز می است که هنگام بر آمدن باد معده از دهن صفا شود و آروغ دو گونه است  
 آروغ طبعی و آروغ ناطعی طبعی است که با اعتدال باشد و با غلیظ که در سرد گردانند  
 با آروغ خارج شود و بدان سبب تند و شکم در آن مینه زائل گردد و پیغم نیک افتد از این سبب  
 آروغی که بوقت خوردن آب با استصاص یا بشکر یا بعد خوردن طعام واقع میشود حیوانی است  
 همراه آب طعام بود نیز بسبب تند و در حلق میرود و بغم معده جمع میگردد پس طبیعت آنرا  
 دفع میکند از راه قریب تر که دهن است و به تبع آن باد نامی سرد و نیز دفع شود با آروغ خارج



طبعی بخیزد سبب حادث شود یکی آنکه سوء مزاج سافرج یابد و رمدده عارض شود و سبب آن  
 حرارت عجزی سرد و ضعیف گردد و بدان جهت غذا نفع کامل نیابد و بولبت نقصان  
 نفع بخارات روید و متولد شود و غلیظ شده بریخ ناخسته میل کند و نفع و شکر آرد و کم چنان نیاید  
 که گویا شکر پدید آید ریاح آبروغه طبیعی خارج شود و این سبب از طرف استراحت و کم آنکه  
 سبب زحمت و اودت طعام بود و آن خواه کیفیت باشد یعنی طعام نضبه نفاخ بود و خواه کیفیت  
 بر مقدار افزون بود و بولبت کثرت مقدار و فهم ناقص شود و بولبت نقصان چشم ریاح ناخسته از آن  
 متولد شود و آبروغه طبیعی عارض گردد و تشاوب که آنرا بفارسی نازه گویند عالمی است که چون  
 پدید آید فزاند نازه بی اختیار در بدن بکشد و طریق حدوث آن چنان است که بخارات غیر نضبه  
 از سردی و سردی باعضای اعلا برآیند و در عضلات فک سختین گرد آیند و بواسطه سردی و کثافت  
 محل و قلت کمال غلظتی کسب کنند پس طبیعت اوده دفع آن نماید و سبب غلظت مجدد دفع  
 طبیعت متفلس نگرند تا گزیر استعانت و استمداد کنند طبیعت از قوت ارادیه بین انفرز است  
 درین بکشد تا آن بخارات خارج شوند و مطلق آنرا بفارسی نیازه گویند و سبب آن  
 نیز همان بخار است که در تشاوب مذکور شد اما آن بخارات خاص بر زبانید بلکه در سایر اعضا  
 بین عالم میباشد و تشاوب مطلق نیز طبیعی و غیر طبیعی باشد طبیعی آن است که گاهی بوقتی از اوقات  
 افتد و بعد وقوع آن طبیعت از ارجح و آسایش و دودید علاج آن ضرورتی غیر طبیعی است  
 که بخارات از اوده منعند بر فیزند و تشاوب مطلق از آن واقع شود چنانکه اکثر قبل از حقوق است  
 عارض میشود و علاج آن عین است علاج جشارناطبی و نفع شکر نقیمه ماده بنفع و مسهل است  
 و تجویز بنفع است با استعمال جوارشاتا و در نیاب جوارش خونخام خیلی مناسب است صفت  
 جوارش خونخام نافع است برای بنفع طعام و تقویت معده و دیگر و دفع ریاح غلیظ نماید  
 و دفع برودت معده و دیگر کرم کفلس انیسون زیره کرمانی قردمانا هر یک یکدوم خونخام و فضل طبع  
 هر یک دو درم و آنرا بریل در چینی نازک که هر یک سه درم در افضل شش درم از تخم شش درم  
 شکر سفید سه درم و درجه سبب معمول هر سه سارند قدر شربت و دو درم فصل در روج معدده  
 باید داشت که در رمدده بیشتر فایده باشد و سافرج کمتر بود و از آنکه ماده صفراوی بود و او



لذا ع است درد معده اکثر ازین دو ماده و بغم نیز حادث شود پس اگر در معده چهار طریقه باشد  
علامت آن گرانی معده و قلت اشتها و فساد بضم بود و علاج اول منبج و سهل مناسبت خلط تنقیه  
معده نمایند و بعد تنقیه تقویت معده گویند پس استعمال جوارشات استعمال این سفوف بر  
دفع معده که از ماده بلغم و سودا باشد خیلی نافع است صفت آن بادیان نیون  
یا نخواه قلع سیاه و یا قلع شیطح زنجبیل برگ سداب پوست بلبله زرد پوست کبک کبابی  
کبابی سیاه پوست بلبله کبابی سیاه و کبابی تر با سفید خراشیده نمک سنگ نمک سیاه که فته بخته  
کبابه آرد و شمشا شسته یا شسته با آب میگویم وقت شب هنگام خواب استعمال نمایند اگر سبب معده  
ریاح بود علامت آن تند و سر شیف و قراقر و نفخ شکم و فواق و جثا بود علاج بادیان  
نیون هر یک سه درم ناختواه تخم کرفس هر یک دو درم کبک در سه که مد بر کرده چهار درم گفته  
بخته با چغندر آن شکر سفید آمیزند و سه شقال با آب میگویم استعمال کنند و بسوس گندم ناختوا  
نمک شوروریه و بیخ بادیان که فته تمکید معده کنند این طبع هم نافع باشد بادیان نیون  
کل سرخ پودینه برگ سداب تخم صیفی که فته کلقت بچوشانند و بوشانند اگر سبب معده  
طعام زردیه باشد فی الفور آب نمک میگویم با شامند و قوی کنند و بعد قوی براس تقویت معده و  
بجوید بضم جوارش عود یا جوارش مصلطگی بخورند و اگر سبب رده ضعف معده باشد  
علامتش است که بعد خوردن طعام درد عارض گردد و بعد قوی در دستا کن شود علاج آن تقویت  
معده باشد با استعمال جوارشات تقوی معده و پوست شکم در مرغ بار یک سائید که کما  
هر دو فته بچوشانند و تناول نمایند این دو ای عجیب است بر تقویت معده و هما  
و اگر سبب درد در معده باشد علاج آن در معده ملاحظه کنند گاه باشد که سبب کبابی  
که معده را حاصل شده باشد باندک بسبب مثل بخارات غذا یا انصباب بود ابرقم معده که دنیا  
مرض نیست بلکه از معمولات است معده متاثر می شود و در و لاحق گردد زیرا که سبب کبابی  
حسن وقت روح است علاج آن این است که در قطن روح و تخم سیر عذوق کوشند و بر این کار  
آب کوکنا قلیل المقدار زین کله و پایچه خوردن کافی بود و گاه باشد که چون حسن معده  
ذکی شود از خوردن آب سرد نیز درد معده حادث گردد بسبب تکلیف معده و ازین آرز



آب سرد و گاه باشد که در معده و مخدر شود با معاد قویج آرد و گاه باشد که در روم معده بپلا و تخمین  
 هلاک کند بسبب مناسبت قلعی و مجاورتی که نم معده را با قالب است و این در او جمع انفراد  
 گویند جب مجرب بر آب از آله باد غلیظ و قبض شکم و در معده و فساد و نفهم بر باد است  
 چند روز همه علت های مذکور زایل شود و صفت آن نخل سیاه و این نخل سیاه که در کوه  
 بریان برگ سداب مرکبی از نجیب ال جوان جو اکلر بادیان صبرانیون نمک سنگ نمک سیاه  
 جمله ادویه هموزن کوفته خجسته در لبناب صبر یعنی بگیگوار سرشته جب با مقدار کنایه صحرانی بر وزن  
 و گاه دارند قدر شربت یک جب یا در جب با آب می گرم دیگر همچون کوفی نافع بر آب  
 نفع و ریاح و قبض شکم زیر سیاه چهار شقال از نجیب نخل سیاه دار نخل برگ سداب  
 هر واحدی یک شقال بورد از منی یک گرم شد فالح و وزن ادویه جمله ادویه کوفته خجسته در  
 شد فالح سرشته نگاه دارند قدر شربت یک شقال یا شنماشه با آب گرم دیگر بر جوی در معده  
 و در روم قویج هم نافع است مخرب قرطم نه ماشه باب سائیده شیر و بر آرد پودینه خشک  
 شنماشه تا خواسته شنماشه دانه الاچی سفید کوفته چهار ماشه قرظ نیم کوفته چهار عدد و مینر  
 دور کرده ده عدد برگ بتول اگر ننگله باشد بهتر و الا هر چه بهم رسد صفت عدد جمله ادویه با آب  
 سائیده شیر و بر آرد و شیر و یا یکجا کرده و صفت عدد و خدق پاره آتش سرخ کرده در آن سرخ  
 کنند و بدفعات اندک اندک بنوشانند و بالای آن دو عدد قرظ و چهار سرخ زعفران رقیق  
 بی آب شل تنباکو کنند فصل در جسات معده جسات یعنی سختی و صلابت است جسات  
 گاری در معده افتد و گاهی در عضلات معده و سبب آن خلط غلیظ سوداوی است که در  
 آورده معده ریزد و عام است که جسات فقط در روم معده پدید آید یا در دیگر اجزای معده  
 اما در روم معده بیشتر افتد علامتش آنست که در آق عینین ریح پدید آید و رفاق بسیار آید و با  
 که جسات بنظر محسوس شود بسبب عظم حجم بر فیض شکم تکیه بتواند کرد و حکام معده بر فیض متاثر  
 شود و از فرود رون لقمه الم خفیف در ریابد و خفت یا شدت اعراض بحسب عظم و صغر صلابت  
 بود علاج اگر مزاج گرم و قاروره رنگین باشد رنگ با سلیق زنده خوردن گوشت موقوف کنند  
 و غذای نرم خوردن چون ال دلیه و چغری بر چه ازین چیزها موافق باشد و چیزهای ملین و محلول



بامبروات ترکیب داده نهاد نمایند و این نهاد مناسب باشد صفت ضما و غلبه التلباب  
 با بونه بنفشه آرد جو تخم خطمی کلیل الملک اصل السوسخ م سفید روغن گل ادویه آب آینه  
 روغن آن بخته نیم گرم نهاد سازند و چند روز برین مداومت نمایند و اگر مزاج سرد و قارور به سفید  
 باشد صفت کندی طبع اقیقون صفت آن سنا یکی پوست بلیله زرد پوست بلیله کابل بلیله سیاه  
 کل سرخ اقیقون کل بنفشه باد بنبویه گاوزبان اسطوخودوس بخلج اصل السوسخ بخی خطمی  
 شیرینجین تخم حصه غریب چیا شنبه زرد و کین کبجی ب معمول تیار کنند و بعل آرد و این ضما و جگر  
 صفت ضما و با بونه سنبلی الطیب اذخر حلیه مقل با دام تلخ تخم کتان موم خالص دو انا  
 سادی کوفته بخته موم گذاخته در آن آمیزند و آب سرشته بیکرم نهاد کنند انباه گاه باشد  
 که بسبب صلابت بجز در اجزای معده که لیسوق بسبب است صلابت بدید آید علاج آن  
 علاج طحال است آن در فصل طحال مذکور شود و جبارت که در عضلات معده قند بسبب آن  
 نیز خلط سوداوی است که در عضلات در آید و فرق در میان جبارت معده و جبارت عضلات  
 آن از سه چیز معلوم توان کرد یکی از موضع دوم از شکل سوم از فعل موضع معده مری از  
 غضروف ججری تا نانات است اما شکل آن این است که صلابت که در معده افتد بر  
 می باشد و صلابت عضلات معده مستطیل و دراز بود اما فعل پس سلامت فیصل معده لیل  
 بر سلامت معده باشد و عضلات معده چهار زوج اند یکی در عرض شکم دوم در طول شکم  
 و دومی دیگر مورب اند پس اگر سختی در معده ظاهر شود فعل معده سالم باشد باید است که  
 آفت در عضلات است و اگر فعل معده که نسیم غذاست بر حالت طبیعی نماند بیشک جبارت  
 در معده باشد علاج جبارت عضلات معده اگر مزاج گرم بود به ترقیه شایسته و  
 تر سندی و خیار شنبه و ترنجبین بدیند و بنفشه گل سرخ و با بونه و کلیل الملک تخم خطمی  
 موم سفید روغن گل سرشته نهاد نمایند و اگر مناسب است نصف با سلین کنند خون موافق  
 حال بگیرند و اگر مزاج سرد بود به ترقیه مطبوخ اقیقون نوشت بعد نضج ماده با هممال نضجیات و  
 از این نضج و لعاب حلیه موم تخم کینه نهاد سازند فصل در وجع الفوا و آن عبارت  
 از درد شدید که برغم معده افتد و از آنکه غم معده و قلب جبارت دارد و شریان در میان



هر دو گذر است در وی که بغم معده عارض گردد بسبب التصاق شریان مذکور قلب نیز متاثر می  
 شود و در وقت فرصت حملت علاج نند و بطرفه همین ملاک کند بهترین علاج در وقت معده  
 است که رفاده یا اسپنج بگلاب کشته تر کرده تمکین کنند و گلاب در ظرفی بر سر آتش نرم گذارند  
 و قدری گلاب کلقند در عرق بادیان نیم گرم حل کرده بنوشانند و صبح با دکه دراد جاع شود  
 و غم معده و مری و اما که از ریاح یا فساد و هضم یا اخلاط سرد یا گرم باشد بادیان گسرخ و  
 کلقند و گلاب بهترین و اما است که جو شده طبع آن اندک میگذارد باشد و اگر قدری  
 سکنجبین هم در آن مزوج کنند اولی باشد فصل در اختلاج معده آن عبارت است  
 از حرکتی که مانند خفقان یعنی تپیدن ل معده را عارض شود و بسبب این علت خلط سرد است  
 یا گرم که در معده متولد شود یا از عضو دیگر معده انصباب کند در علاج نهضت نیز طبع بادیان  
 و گل گسرخ و کلقند و گلاب با امتزاج قدری سکنجبین خبیله نافع است و اگر حاجت تنقیه بود  
 پس اگر ماده بلغم یا سودا باشد نه ماشه ایارج فقرا شده حب بته فرو برزند و بالا آن  
 طبع مذکور نیم گرم بیا نشانند و اگر نه ماشه نیم معصفر یا یک کوفته با اجزای مذکور شامل کنند نافع تر  
 باشد اگر ماده صفرا باشد این سفوف یا طبع مذکور دهند حضرت آن پوست هلیا زرد ششما  
 سار یکی ششما شک سنگ ششما سه هر سه اجزای کوفته نیمه کفه زنند و بالای آن طبع مذکور  
 بنوشند و در ماده صفراوی شمول نیم معصفر بناید و اگر حاجت مدد شود و دوقه کلقند باب  
 نیم گرم مالیده بنوشانند فصل در جوع الکلب آن مرضی است که شتهای طعام جردی باشد  
 که هر چند بسیار خور و سیر نگردد و بسبب آن سوء مزاج بارد باشد که غم معده کسایت گرداند  
 علامت آن نفخ و نقل تند و معده و قلت عطش و کثرت میلان خواب از درج بر از نرم بود  
 علاج بادیان نیم معصفر کوفته نیون باد و نجوی سنبلیله کلقند چند روز استعمال کنند  
 و بعد از آن اگر حاجت باشد تنقیه بطبیخ ایتیمون کنند و لبل تنقیه جوارش مطبوخ جوارش  
 تناول کنند و اگر سبب نیز کثرت انصباب بود باشد بر غم معده علامت آن جرقه غم معده قلت  
 عطش و خیار ترش بود علاج نیم معصفر سودا خورده تنقیه حب ایتیمون یا مطبوخ ایتیمون  
 و شور یا سالیان یا گوشت کوسفند که در آن شیر و مغز بادام و مغز نیم معصفر انداخته باشند



تناول کننده از چیزهای که موله سووا باشد احتراز نمایند و اگر سبب بمرض شدت غلظت  
بدن بود علامت آن تقدم سباب آن بود مثل حدوث مرض های کثیر تخمیلی که بعد حصول  
صحت جمیع اعضا معتقد و عاجزند غذای کثیر شده باشد و در فهم بیج آفتی نباشد علاج  
تناول غذای غلیظ باشد مثل برسیه کله یا پچه و ماهی تازه و حریره مغز بادام و بر بون دام  
تدبیر کنند و اگر سبب کثرت جوع وجود گرم و حیات در اما باشد که غذا را اگر آن تمام تر  
نخورند و بدن را از غذا بهره کمتر رسد علامت آن احساس حرکت دیدن بر آمدن آن  
ایمانا در برابر جوع و قتل و اخراج دیدن کوشش بطریقی که در فصل میدان گفته شود  
و اگر سبب آن غلظت امراض بلغمی بود که در معدة مجتمع شده باشد علامت آن تریش من  
و جشار ترش و بر از رطب بود علاج تنقیه بلغم کنند بنفشه و مسهل بلغم که بار آمد کور و سوط شود  
جوارش فلاغلی در معدة و فساد فهم و شهوت کلبی یعنی جوع بکلب را منبیه باشد و با  
غلیظ را دفع کند و طعام را فهم نماید و حاکم ربع را زائل گرداند صفت آن نفل سیاه  
نفل سفید و از نفل از هر یک میت درم عود و بلسان ده درم زنجبیل تخم کرفس سلیمه  
اسارون سیسالیوس اسن هر یک یک درم کوفته بخیمه لعیسل خالص بپوشند قدر  
دو درم تا دو مثقال دیگر سفوف که شهوت کلبی را نافع باشد عود بندگی و نفل  
نفل سفید هر دو حد یک و نیم درم آهسته سبیل الطیب کند را از هر یک یک درم کرده یا  
تخم کرفس هر یک یک و نیم درم مصطکی سه نیم درم کوفته بخیمه بپوشند و از یک درم تا دو درم  
نخورند فصل در جوع البقره آن مرضی است که اشتها غذا اصلا نباشد و طبیعت اطلاق  
بند ایل نماید و سایر اعضا محتاج و معتقد غذا باشد و این مرض از زبان یونانی بومیوس  
گویند سبب آن برودت مغز باشد که نم معدة را عارض شود و قوت حس و جهل معدة  
قوت شود و سایر بدن محتاج غذا باشد و این مرض بیشتر در فصل زمستان کسی را  
عارض شود که تهیب عظیم سرا بر دارد و زحمت سخت از سردی کشد علامت آن بخار  
بدن و بطلان اشتها می طعام ضعف قوای اعضا و در معدة بود و گاه گاه غشی نیز عارض  
گردد بسبب ضعف قوت نم معدة و اشتراک او بدل و لمس نم معدة سرد باشد علاج



بار یا ن ایسوز و تخم معصفه گرفته و سعد کوفی نیم کوفته و سنبل الطیب و کاسنی و کماکنه  
 بجوشانند و بنوشانند و جوارش عود شیرین جوارش ممشکی و جوارش کوفی مفید بود  
 و مصطلکی خیل نافع این مرض باشد و سعد و سنبل الطیب کسری و مستطکی بر نم سوزند و باز نهند  
 و گاه باشد که با حرارت شدید جمیع اعضا نیز این مرض عارض گردد و علامت آن افق در کرب  
 و التهاب مسده و اعضا و عطش و بیوست اعضا باشد و بحالت وقوع اگر بیادون غذا  
 و زنگ کنند لاحق شود پس بحالت وقوع عشی آب سرد بر روی زنند و طریقات بویانند  
 و تکلف نهند و اگر کنند علاج بکجین باکلات آب سرد بنوشند و شیره زرشک یا شربت انارین  
 و ترش که بقدری عرق گل یا عرق بید طیب کرده باشند یا شانه و در غذا زرشک یا شربت  
 یا انار دانه یا لیمون اصل کنند و مجرد ظهور در غده ستهما فی الفوی جزئی بخورد تا بخشی لاحق نشود  
 فصل در عطش مفراط بدانکه عطش بر دو قسم است عطش طبیعی آنرا عطش صادق نیز گویند  
 دوم عطش غیر طبیعی آنرا عطش کاذب نیز گویند عطش صادق است که طلب آب از صیاح  
 بدن و افتقار اعضا بر سه مدد فهم و نفوذ غذا در اعضا باشد و علامتش است که نخوردن آب  
 سرد سیری و حمت حاصل آید و غذا نفهم شود و آروغ طبیعی آید و عطش کاذب است  
 که هر چند آب خورده شود طبیعت سیر نگردد و تشنگی ساکن نشود و سبب این قسم عطش است  
 که بلغم شور یا سودا می محترق بمده جمیع شود پس طبیعت طلب آب نماید تا بمعاذت آن  
 غلط بایس از بداید علامت این قسم عطش است هر چند آب خورده شود طبیعت سیر نگردد  
 و تشنگی ساکن نگردد و مزه در سب ترش یا شور باشد و عثمان کربنج و بد اگر قوی آید بلغم در  
 ظاهر باشد علاجش است که صاحب عطش ببرد و صبر خورد و از نوشیدن آب بازدارد تا احوال  
 معده آن باده را که باعث عطش شده بگذارد و لطیف کند و شدت عطش ساکن آرد و در  
 صبر آب تا ممکن باشد چند جرعه آب گرم بنوشند که آب گرم آن ماده را بگذارد و بنویاید  
 آنرا زائل کند و تسکین در عطش حاصل آید پس منضج بلغم شور خورده و بسبب بلغم شور تقویه  
 کنند و استعمال اطریقات و جوارشات تقویت معده نمایند و اگر خوردن آب شکر حاره  
 باعث عطش شود و بکجین کلاب یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا آب سرد بنوشند و شیره زرشک



و شیر و مغز تخم کدو با شربت تخم نافع باشد اگر حرارت معده و شمش باعث عطش مفرط شود  
 و فرقی در میان این عطش کم از حرارت معده و جگر و دل از حرارت معده و شمش عارض گردد و آنست  
 که اگر از آب سرد نفع بیشتر حاصل آید بیشک عطش از حرارت معده و جگر و دل باشد تا اگر نسبت  
 آب سرد بود ای سرد نفع زیاد دهد بیشک حرارت از سینه و شمش باشد و شدت عطش که در  
 حیات عارض شود و علاج آن علاج عمومی است اگر در مردم جگر و معده یا در سرد مزاج یا در جگر  
 شدت عطش حادث گردد و علاج آن در امراض جگر ملاحظه کنند اگر شدت عطش از نوشیدن  
 شراب کهنه یا آب شور یا دیگر اشیای شور یا بسبب حادث شود و علاج آنست که بر موی  
 حرارت و بیوست باشد چون لعاب پیچول و بیدانه و شیر تخم خیار برین تخم خرفه و شیر تخم کدو  
 بنوشند و ماه اشعیه غذا کنند اگر کثرت سهال باعث عطش مفرط شود و در نسخ سهال که شد  
 و جوارش مصطکی در نیاب نافع است و سفوف و طباشیر یا رب سیب یا رب بی عمل آید  
 جوارش انار برین نافع باشد و اگر سبب عطش خوردن باری تازه یا بر سپهر یا کله یا کچم یا دیگر گیاه  
 مخلوط باشد و علاج آن ضرورت است که بعد از دیدن آن عطش بخوردن آب سرد بدفعات زایل شود  
 و بعد خوردن همچنین نفعی باعث عطش این است که حرارت نماید بر معده می آید بر لطیف  
 نذایه نمایند تا بسبب شدت حرارت معده عطش در معده پیدا کرد اگر خوردن برف باعث  
 عطش شود و بسبب عطش از خوردن برف این است که برف اگر چه بالفعل سرد است اما بقوه  
 گرم است هر گاه از حرارت معده سردی بالفعل آن زایل شود گرمی اصلی آن عود کند و چون  
 معده نماید پس طلب آب بر دفع حرارت باشد و وجه دیگر این است که برف کثیف باغرم و  
 رطوبات معده است و کثیف باغرم و رطوبات باعث اجتماع حرارت در جگر و عطش شود و علاج  
 آنست که سکنجبین ساده یا آب نیم گرم کهنه که هم حرارت را زایل کند و هم کثیف باغرم دفع نماید  
 فصل در شهوت رویه بدانکه شهوت رویه عبارت است از میلان طبیعت بخیراتی خوردنی  
 مثل گل سوخته و زغال مثال آن در حدیث این مرض بچو اعل بیشتر باشد در ابتدای آن  
 حمل از شروع تا سه ماه و سبب آن نیست که در ایام حمل خون کثیف بندمی باشد و جهت  
 نذیه جنین ضعیف میباشد تمام آن خون اغذای خود متواند نمود پس آنچه زیاد از غذا



چنین میباشد بعد فروریزد و برای نشفت آن طوبات سیاه طبیعت خنثیه رطوبت کند  
 که آن رطوبت را خشک نماید و این صفت در شیلک یا بسه شل گچ سوخته سفال در غزال  
 ظاهر است اینست بسبب شویوت رودیه حوامل اکثر اطفال خردسال را نیز این مرض حادث  
 میشود و بسبب اجتماع رطوبات کثیره در معده و معانی ایشان علاج آن تنقیه رطوبات است  
 بمسل مناسب این فقیر اینست ابرله طفل و جوان که مبتلای این باشد خیلی نافع  
 یافته که دوکان و جوانان و کمن سالان همه را موافق می آید و حرارت و خشکی نمیکند بسیار  
 خلط سوداوی و بلغمی و رطوبت است صفت آن مغز حبسها طین شمشاد مویز قی شمشاد  
 سهوا که تیبیه بریان شمشاد خوب با یک محق کرده بر اجوانان گونی یا مقدار کنار حوائی  
 و بخت طفلان چون مونگ ماش بند و یک گونی باب گرم خوراند و غذا روز مسهل و لیته  
 کندم بریان خواه نگیس یا شیرین هر چه پسند خاطر باشد بدیند و به ملت در روز مسهل دوم  
 و به شیرین طریق مسهل دهند اگر قبل از مسهل چند روز بادیان کاکند چشاده بخورند  
 بطریق تشنج و پس از آن حب مسهل خورند و بعد یک مسهل در ایام ملت نیز تشنج مذکور بخورند  
 اولی باشد اما این مسهل حوامل نتواند ادرله ایشان این سفوف بهترست سفوف نافع  
 شویوت رودیه زنانه حامله تا قلبه با سه کبابه خندان سادوی سفوف کنند بموزن  
 آمیزند و در دم باب گرم دهند دیگر که شویوت رودیه حوامل در کند زرباد تخم کرفس  
 ناخواه زیره سیاه از هر یک دو درم کند رسته درم کخی مقشره درم کوفته خجسته با هموزن نبات  
 بیامیزند و در دم استعمال کنند دیگر نافع شویوت رودیه انیسون تخم کرفس بره ناخواه از هر یک  
 دو درم فلفل سفید دو درم نیم قوئل نیم درم کوفته سفوف سازند شربت صبح شام یک یک استعمال  
 با عرق بادیان یا عرق دارچینی فصل در زرب یعنی اسهال معدی بدانکه ذر زرب اصطلاح  
 اطبا عبارت است از جریان شکم که علی الاطلاق بالاستمرار باشد و در غیرض طعام خوب  
 بهضم شود و اقبل از آنکه از غذای شکم معده همه تن را بهره رسد باسهال خارج گردد  
 کثیر از رطوبت بود و این مرضی است لطفی الاقتضا و فرق در میان رسیس استقی چینه و بینه  
 اینست که چینه در پیغمه مزمن می باشد و سریع الاقتضا اند و این مرض کین بسبب لایس و



کما آنکه سوء مزاج بار در طب معده را عارض شود و بسبب سختی و تری معده قوت ماسکه ضعیف  
 گردد پس استعمال لاحق شود و علاقتش آنست که شدت تشنگی و سوزش معده هیچ نباشد و در  
 آن دو سه سال اصلا اثر بلغم نباشد بعلت آنکه سوء مزاج رطب سازج است و آرزو غ ترشش آید  
 علاج بر تخمین و تخفیف و تقویت معده و قوت ماسکه جوارش مصطلکی و جوارش فله فله و  
 جوارش کوفی و جوارش عبود شیرین خوردند و دم آنکه رطوبات بسیار در معده مجتمع گردد و بسبب آن  
 قوت ماسکه ضعیف شود و ذرب آرد علاقتش آنست که غشیان و بزاق بکثرت باشد  
 و سه سال نمی بلغم بر آید علاج اول تفتیه معده کنند بعد دوای مقلی که بارها مذکور شده  
 و بعد از آن برای تقویت معده و ماسکه جوارشهای مذکور بکار برند و غذا یکسره و تیمود دراج  
 و مکیان خوردند و گوشت گوسفند هم مناسب بود سووم آنکه رطوبات لزج بر سطح باطنی معده  
 مجتمع گردد و بسبب آن غل معده ممتلی و ماسکه ضعیف گردد پس سبب ملامت معده عند  
 استفراغ نشود و در معده زود تر متعلق و منخر گردد و با معا علاقتش آنست که غذا در معده بماند  
 و بخورد در دو معده منخر شود با معا و بسیار باشد که مریض خود خبردار شود که غذا یکبارگی از معده  
 با معا فرود آید علاج جوارش کند یا جوارش خرنوب خوردند و از آب گرم برهیزند که آن خرنوب  
 است صفت جوارش کند کند رنگتار از هر یک ده درم فلفل و ناسخاوه و بل الطیب  
 و انیسون و شوینزد و کاشم این هشت ادویه را برش کوفته در شند فالحس بسپزند و بمقدار  
 دو مثقال بکار برند و چند روز مداومت نمایند صفت جوارش خرنوب خرنوب بظلی  
 از تخم پاک کرده زبیره در سرکه تر کرده و خشک ساخته بریان کرده باشند ساق حب الاس  
 پست لبق بلوط کشنیز بریان مصطلکی این هشت اجزا را هموزن بگیرند و برش بکوبند چنانکه قاعده  
 ادویه جوش است پس میل مایس که بقدر شستن ادویه باشد بسپزند و دو و سه مثقال  
 از آن صبح و دو مثقال شام استعمال کنند چنانکه در وصف امجد الفصاح کنده از دیگر  
 اصناف این امر آن وقت بپوشد آید که صفرا در بدن بسیار باشد و غذا از امتدفع سازد و بسبب  
 معده و امعاء ملامت این هم آن است که بعد جمیات محرقة و صفرا دریا و باغب فالحس با  
 حبیب یا بعد تناول استخرا یا ادویه حاره یا معتد شراب بکثرت پذیرد یا آید التهاب جوارش



پیدا بود و در قی و اسهال صغیر اظفار هر شود و باشد که تب هم یار باشد این تب هم اسهال را القوی  
 بنده میکنند پس اگر بنیند که ماده بسیار است و با اسهال کمتر می بر آید بر دادن مطبوخ پهلیم هر کنند  
 با تخم ماده و بعد از آن بر بوب قابضه مثل رب بوی در رب سیب و شربت انار ترش طباشیر  
 و زرشک و سماق بقویت معده و دفع سوزش و عطش سعی کنند تخم آنکه سودا از سپر زیاد  
 ز معنادر برم معده ریزد و طبیعت بر فاع آن پروازد بطریق اسهال علامتش این است که  
 گشگی بسیار شود و سوزش بقم معده و معده محسوس گردد و تسکین حاصل شود از تناول طعام  
 یا خوردن چیز چرب و شیرین علاج رگ با سلیق کشایند از دست چپ و مطبوخ انجیر  
 منقیه کنند و اگر علی الصبح قبل از آنکه سودا بر فم معده ریزد و عسوی شیره با داغ خوردند نفع گاه  
 پنجم آنکه در طبقه داخله معده یا امعاء شوری یا قرص چدید آید پس هر گاه طعام که خورند  
 شود در قریح و شوری نفع حادث گردد پس با ضرورت و دفعه آن غذا را برای دفع از دست  
 از معده و امعاء دفع کند با اسهال علامت این تبم آنست که ثورات در دهن تیز بیاشوبند  
 و بعد از خوردن غذا و وجع و لذع در معده پیدا آید و بیشتر اسهال صغیر جاری شود و علاج  
 سفوف زایق الامعاء شوری بعمل آرند صفت آن اسپغول تخم ریاح تخم کنوچ یا زنبق  
 یکمیز از هر یکی دو ماشه بریان کرده بقدر آب گرم بریزند و محظ صبر کنند تا با لیده شود پس  
 روغن گل یا روغن کنجد در آن اندازند و فرو برند و این قرص طباشیر نیز نافع است  
 آن گل صیغ تخم جامن از هر یک یکدرم ضمغ عربی تشاسته طباشیر کثیر از هر یک یکدرم  
 با لعاب اسپغول بسیر شدند و قرصها سازند و در دم از آن با آب بزرنگه استعمال نمایند  
 هشتم آنکه رطوبات نزلی از سر معده نزول کنند و غذا را فاسد سازد پس طباشیر نافع است  
 با اسهال و رطوبات نزلی نیز با غذای فاسد مندر دفع میشود و این تبم اسهال اسهال نزلی  
 اسهالی نامی نیز گویند و سبب اسهال کثرت نزول رطوبات نامنی و اخلاص آن از راه  
 شک است بر معده در عالم خواب بیشتر و در حالت بیداری کمتر زیرا که در بیداری خواب  
 و مانع تنگی و آید اکثر بجز کت ارادی از دهن خارج میشود و بخلاف آن عالم خواب رطوبات  
 معده میزد و فساد معده اسهال نزلی می رود علامت این تبم اسهال آنست که بعد بیدار شدن



از خواب بر تعبات اسهال نافع شود و چون معده پاک شود اسهال بند گردد و متبکیه  
 از رطوبات تری معده الصباب نماید علاج اگر بدن و دماغ متبکیه باشد اول بتبکیه دماغ  
 و معده پردازند بعد استعمال منضجات که بجهت هر قسم نزل مخصوص است یعنی نزل جارد نزل بارو  
 و بعد بتبکیه بقویت معده و دماغ پردازند استعمال اطرافیات و جوارشات و لغوات که منع تر  
 کند و اگر ادویه که منع تر کند بگیرند گندار و کثیر و صمغ عربی و عصارة لجنه ایتسین ساق  
 و ناقیا و زعفران مساوی گرفته بخیه بشیرت خشکاش آمیزند و بغل آزند و دیگر گل سرخ تخم  
 خشکاش صمغ عربی برب السوس نشاسته کثیر از عهزان تخم کامپو گرفته بخیه قرصه سازند و بخیل  
 آزند که در منع ترند سودمند است و در اسهال تری ز نهار در صبح اسهال نگرشند که مبادا از  
 ماده حیات فرشته یا در ام رویه حادث شود که در روز و در شبها که رسامه بلکه همگی تو به تبکیه  
 معده و دماغ و قویت آن که منع ترند سبذول فرمایند و دیگر موی سر بر شمشند و خوردن  
 و فریون مساوی با یک سوده بر تارک بالند در منع ترند و اسهال تری سبذول  
 اما در انجام این امر از خوردن متفکر که ایشان را موی سر تراشیدن شوا نیست اما از آن  
 درین امر متعذر اند هشتم آنکه برداشت غذا یا افزونی مقدار غذا از زیاده از اشتها سبب  
 اسهال شود علاج آن این است که از اغذیه رویه احتراز کنند و در تغذیه غذا که بشند  
 نهم آنکه ترک ریاضات متعادرا منلای بدن از قلت تحلیل اعلت ترک ریاضات سبب  
 نسا در هضم و اسهال شود و علامت این قسم آنست که بیمار توانا در قوت باشد علاج اینها  
 ترند که اختیار نمایند و تغذیه غذا نمایند و هم آنکه بجز ضعیف شود و بدن سبب صفوت  
 کیلوس را جذب کند و اسهال سفید کیلوسی یا سبز شود علامت آن نجات و دماغی  
 بدن باشد علاج آن در ضعیف بجز ملاحظه کنند یا زده هم آنکه اسهال بدوره آید و آنرا  
 دور البطن و اسهال دور نیز گویند و سبب آن این است که ماده در حقیقتش بطون دماغ یا قهقه  
 یا بجز یا سپیز یا معادرا محو بر جمع شود مثل ماده حیات دائره پس هر گاه آن عضو متبکی شود  
 طبیعت دفع کند آن ماده را بسوا اما پس اسهال دور بدید آید و بسبب تغذیه ماده دیگر باز  
 ملود دوره اسهال بقوت باشد و متلال بر نوعیت غلط از رنگ اسهال ملود دوره توان گزینی



اگر رنگ آسمال زرد و بود و بیروز سوم دوره واقع شود دلیل صفر است زیرا که در دوره  
صفر وی روز سوم باشد و اگر رنگ آسمال سیاه یا سرخ مایل بسپاهی بود و بیروز چهارم دوره  
واقع شود دلیل سود است که روز چهارم دوره سود می باشد و بجز ماده صفرادی و سودادی  
در ماده بلغم یا خون دوره واقع نشود پس آسمال در روز یا از ماده صفر باشد یا سودا و آسمال  
بر آن که محل آفت کدام عضو است از وقوع درد که قبل از شروع آسمال واقع شود توان نمود  
و بعد آسمال سخت در در و نماید علاج تنقیه بدن نمایند باستعمال منقحات و مسهلات که موافق  
خلط باشد و بعد تنقیه بقویست آن عضو که کشند بر آنچه مخصوص آن عضو است تا دیگر بار ماده را  
قبول نکنند و درین مضم آسمال در ابتدا قبل از تنقیه هرگز استعمال قابضات نکنند و کبکس  
نکشند که خطر مای دارد و اوقات قویه پدید آید مثل بیلات و اورام رویه حیات زمته و مای  
آن در از دهم آنکه سینه در عروق که جرادل ماساریقا است واقع شود و سبب غذا  
بگیرند و نکند و آسمال واقع شود بیان آن در فصل کبد در سده ماساریقا گفته شود  
سینه در دهم آنکه سبب زرب زباب غل مغده بود یعنی چون غل مغده زوده شود غذا در  
مغده قرار گیرد و قبل از هضم متعلق گردد چنانکه در ماست سطح مغده گفته شد غل مغده سبب  
سبب زایل زوده شود یکی آنکه خلط اکال بر مغده ریزد و سطح مغده را بخرشد بجز  
غل مغده با لکینه زوده و شدم شود و دم آنکه درم گرم غلغونی یا جره در مغده عارض شود  
و برم مغده را بسوزد و بران سبب غل مغده زایل شود سوم آنکه سوم حاره چون فرقیون  
بالین شیرم با دقل خورده و حدت آن مغده را بخرشد و غل مغده را بزداید و علا زباب  
غل مغده این است که غذا نماند هضم بر آید و دفع و وجع و مغض هیچ نباشد و بر از خالی باشد از  
صدید و رطوبت و تقض فرق در علامات این قسم و قسم سوم که التزاق رطوبتا بر سطح مغده  
سبب زرب باشد از تقدم اسباب که مخصوص هر واحد است توان کرد علاج جهت تقویت  
مغده و انبساط غل ادویه بارده قابضه مقوی چون سماق و در دو طباشیر فوفل منسدل  
و پوست انار و حنظل و عصاره لکینه آتیس باب آس یا باب بوگ کزنب یا باب آمینة بر  
مغده نهادند و کتله است چو بارغن بادام تلخ کنند و امراق کوم خفیف چون کبکس تیمور و امراق غنظل



نمایند تا هضم آن بر معده آسومل باشد و بعد نفع آید بر بهلوی رست بخوابند و صبح حرکت  
کنند تا در اتراق غذا یاری دهد و بگایران سمنه یعنی میوه را خشک کنند پس آنرا بریان  
کرده بگویند و در شیر و شکر بچینه بخورند در انبات خمل معده عجیب الاثر است بدانکه بعضی  
اطباء بر آنند که تکون خمل معده از فضل است چنانکه شعر و ظفر از فضل می رویند برین نظیر  
رویندن خمل معده درست است اما گروهی اطباء که تکون خمل معده از لطفه میدانند نزد  
ایشان عبارت از انبات خمل معده نیست که چیزی بجای خمل پدید آید مانند و شنید  
که بر استخوان شکسته می روید زیرا که هر چه که خلقت از لطفه است چون منقطع شود باز در جود  
گیرد چهارم آنکه شرب او ویه مسهل بزرگ انجامد علاج آن حبس اسهال است احتمال  
فایضات اسهال مسهل را که با فراط باشد و از خود بند نشود گلگند و مصطلک که کمی کرده بخورند  
نی الفور بند کند و اگر خوردن یکبار کافی نشود بعد دو ساعت همین قدر بار دوم دهند و  
دفع خشک کرده که آنرا قوت گویند اگر قدری سائیده و آب سر حل کرده بخورند  
نی الفور اسهال با فراط مسهل را بند کند و اسهال حب السلا طین با دفع تازه که یک پیاله  
بخورند حبس نمایند و وای هندی برای اسهال ذرب خیلی نافع است خس متحا  
بیلگی کشنیز خشک زنجبیل نتر بالا هر یک سه ماشه در نیم آمار آب بچوشانند هر گاه چهارم  
حصه آب باقی ماند صاف کرده بچوشانند و نقل را با زبجان قدر آب و آخرو زبوشاؤ  
بچوشانند و دیگر برای ذرب پوست ننگدانه مرغ یک توله قر نقل سه ماشه هر دو را با یک  
سائیده چهارم معتاد کنند و در صبح و شام با قدری آب بوشاده با دیان بخورند تا یک هفته  
بعمل آرند و اگر حاجت باشد تا دو یا سه هفته بعمل آرند و دیگر برای ذرب بگیند در امی کج کوه  
پاک صاف نموده سماق و انار دانه با یک سائیده در شکم او پر کنند و بدوزند و چستی نناده در تور  
گرم گذارند تا سوخته زغال شود پس برابر آن نان خشک را زغال کنند و هر دو را با یک سائید  
نگارند و هر روز بخورند و با قدری آب بخورند و بالای آن دو توله ربیه که یک ماشه سگ دران  
صل کرده باشند بخورند فضل فراسته خای معده و این مرضی است که بر معده سست  
و ضعیف شود و سبب آن ترشیدن معده است از رطوبات و آن بر دو گونه است یکی آنکه نفس معده



مستتر می شود و بدان سبب بافت لینت هست گردد و هم آنکه رباطهای معده که بدان معده  
 مربوط است با دیگر اعضا مستتر می شوند و بدان سبب بعضی بز و معده بر جزو دیگر فراهم آید و فرق  
 بنیما نیست که اگر نفس معده مستتر می شود لینت های معده بدان سبب سست و متزلزل  
 و سینه غایب بلند تر شود و پشت فرود و فساد و هضم پیدا آید و آنجا که استرخای رباطها  
 سبب باشد بحسب آن عارض ظاهر شود مثلا اگر استرخای رباط بود که ما بین قوه و معده  
 رباط است معده میل باسفل کند و سبب تسفل آن که حدت نقل است اعضای علیا نیز فرود  
 منجذب شوند و بوضع نام گرانی محسوس شود و اگر استرخای رباط افتد که رباط است  
 بین لصلب و معده اقدام میل کند و نقل در شکم محسوس شود و اگر استرخای رباطی بود که رباط  
 است بین المعده و اعضای پایین او مشکوک معده بجانب چپ میل کند و جمعیت آن در اعضا  
 که بجانب این موقع اند تند و کشیدگی پیدا آید و اگر استرخای رباط ایسر بود معده بجانب  
 چپ میل کند و سبب آن در اعضای ایسر کشیدگی پیدا آید بد آنکه معده بمشابه نیمه است  
 که از هر چهار سو بوسیله رباطات تقسیم و تسع الفضا است پس هرگاه رباط یک جهت  
 سست شود و معده بجانب مخالف مائل گردد علاج آنچه در تداویر فالج و استرخا افتد  
 در اینجا بعینه بعمل آرند و از او روی هر چه قابل هضم نوشید بودید که کشید و از آنغذیه هر چه سبب هضم  
 و مائل قبض و جفاف بود اختیار فرمایند و علاج این در فصل تامل شنب معده شنب و تفصیل گفته  
 شود فصل در تامل شنب معده و آن مرضی است که بافت معده سست متزلزل گردد و  
 سبب حدوث آن او جهل شده دیده باشد یا قلب و مختن عقیقه که از قی شدید و سهال مزید  
 معده را رسد و درین مرض جمیع افعال معده باطل شود و هیچ یک بیماری معده به تر ازین نیست  
 که بافت آن سست گردد و علامت این ششم آن است که طعام هرگز نگوارد و غذا آنیک شرم  
 و غایب بصورت بر آید و باشد که قبض بجزی رسد که بی استعمال تقنیات تا مسهلات منع نشود و از  
 علامتهای دیگر امراض و اساس هیچ پیدا نباشد و بدن نحیف تا توان بود و مراقب لاوش شود  
 و شہوت ضعیف گردد و هر چه خورد شود بر معده گرانی آرد و علاج شربت حب اللاس در اطفال  
 بزرگ و خورد و جو خش خورد و مانند آن هر چه قابل هضم نوشید و استعمال نمایند در ضمن مصطلحی مانند آن



بر معده باشد در اجابت و تپید و هر چه که سبک و سریع الهضم بود تناول فرمایند در اجابت و تپید  
 علامت امراض معده را مفید است علی الخصوص در علت استرخا و تامل نسج معده مفید تر باشد  
 و بدانکه پوست اندرون سنگدان مرغ خانگی در غیر من موجب تر است که مقدار نیم مشتقال با  
 اطریفل یا شربت حب الاس بسازند و تناول کنند و سنگ شیب بر معده آید و همچنین باغی  
 مفید است و اگر آن را بقدر نیم درم باریک بسایند و با طریفل یا شربت حب الاس بخورند  
 نافع آید و هر چه تامل نسج معده را سودمند است استرخای معده را نیز مفید باشد  
 در تشنج معده چنانچه تشنج استلانی یا استفراغی در سایر اعضا می افتد گاه باشد که در اجزا  
 عصبه معده یا در رباطات آن نیز عارض گردد پس اگر تشنج در نفس معده بود نشان  
 وی آن است که معده بر طعام محتوی نشود و بدان سبب غذا غیر متضمیر بر آید گاه باشد  
 که محتوی گردد باحتوای غیر طبعی و بدان سبب غذا بعضی منضم و بعضی نامنضم بر آید و احتوا  
 ضعیف یا عدم احتوا بحسب خفت و شدت تشنج است پس اگر تشنج در رباطات بود و علت  
 آناری که تشنج را باط هر جهت مخصوص است ظاهر باشد یعنی اگر تشنج در آن رباط بود که معده  
 بقدر سبب است طعام در معده نایستد و بجز خوردن در روده منجم گردد و در بعضی رباطات  
 بود و اگر تشنج در آن رباط باشد که رباط اشت بین اترقوه و المعده یار و تا شود یعنی غمی باشد  
 و اشت رست می توان کرد علاج آنچه تشنج استلانی و استفراغی مذکور شد بهیچ آن کار نشود  
 فصل در انقلاب معده و آن در معنی است که هر چه خورده شود در معده منضم گردد و بدانکه  
 منضم شده باشد و در وجه تسمیه این مرض در معنی است که انقلاب باطل یا باطل یعنی غده  
 که بعد خوردن غذا باطل نمیشود و در رجا باطل می آید و بقی خارج میشود و در انقلاب باطل  
 یعنی باطل طبعی معده این است که غذا بعد از منضم باطل با معده منضم میشود و بالعکس آن از آن خارج میشود  
 و سبب این حالت آنست که در روده اثناعشری که متصل بمعده است یا در روده صغیر که  
 با اثناعشری متصل دارد خراش افتد بسبب از اسباب سحر پس هر گاه غذا در معده منضم  
 یافته برین روده با فرود آید در سج عارض گردد پس طبیعت برای رفع اذیت آن غذا  
 را باز بمعده رفع نماید و معده نیز آن را کرده داشته بقی منضم سازد و فرقی درین حالت



باب یازدهم در امراض کبد و مراره طحال

و در مرض ایلاکوس که قسمی از قروح است آنست که آنچه در ایلاکوس تبی برمی آید زنبی بد بو  
 باشد هر آنکه غذا در روده های دقاق بسیار وزنگ کرده و صفوت کیلوس را ماسا رتیا جذب  
 نموده بخلاف قی القلابی که از منن زلبیت پاک می باشد بجز آنکه در اینجا طعام در روده هکشت  
 نمی کند بلکه بجز وصول احساس ازیت که روده را واقع شود و طبیعت آنرا بجمده باز نشیند  
 و ظاهر است که تا طعام در روده هکشت نماند و عروق ماسا رتیا صفوت را از آن نکشد زلبیت  
 و بدوی کسب نمیکنند و برآمدن پوست های باریک داشته اند حرقت و وجع در حوالی نات  
 از شان این مرض است علاج بصر اصلاح کج روده چیزی مغزی دهند و جله تدابیر آن در  
 فصل سچ در حیر ملاحظه فرمائید و مطابق آن بعمل آید باب یازدهم در امراض  
 کبد و مراره و طحال - مقدمه بدانکه کبد عضو رئیس است و معدن روح طبیعی است  
 رنگت ناچنده که آن را آورده گویند و کیلوس چون از معدنه برآید عروق ماسا رتیا بجز  
 در آید نفع یابد از آن اخلاط اربعه یعنی صفرا و خون و بلغم و سودا پیدامی شود و صفرا  
 کفک خون است و سودا در وی خون و بلغم خون ناچخته و عند الضرورت مستحیل بخون میشود  
 و خون خلط کامل نفع است و خون و بلغم در عروق با هم مختلج می باشد و بجز بنفس خود  
 کوشتی است سرخ رنگ مانند خون بسته و مرکب است از گوشت و آروده و شراشیرین ذات  
 خود حس ندارد اما غشای عصبانی که جمل و حافظ شکل می است حس کثیر دارد و بجز فردنی با  
 است مانند انگشتان که بدان گرد معدنه مشتمل گشته چنانکه کسی چیزی را بانگشتان در گیرد این  
 فردنی بارز داید گویند و این زواید بعضی رنج و بعضی را چهار و بعضی را دو باشد و بزایده  
 بزرگ تر زهره موضوع شده و بجز در توره بدن جانب امین است و از مقابل حجاب سینه  
 ابتدا کرده است و ناخا صره یعنی تنگ گشته می شده و محرب او بر باطهای قویه با ضلوع ظریف  
 مربوط است و مقعره بقیع معدنه پیوسته دو دورید از جگر برآمده که آن هر دو اصل جمع  
 آورده اند یکی از جانب خد به جگر بسته و دومی از جانب مقعر آن رید و در با جوف  
 مانند دورید مقعری را باب گویند آنچه از آورده برای ایصال غذا یعنی خون بسیار از اعضا  
 جهت خروج با نیت بجانب کلیه یعنی کرده مفرص شده شعبه های اجوف است پس بجز برای

باب یازدهم در امراض کبد و مراره طحال



نقده است آرزو کرده گویند و آنچه برای اخراج مایته بهر دو کلیه های جانبین فرستد آن را  
 مایه گویند و آنچه بحیثیت جذب صفوت کیلوس از معده و اما مختص کشته و با سار یقا مو سوم  
 شده شعبه های باب است و بجز تشریب کیلوس چنان می نماید که سفنج آب را زیر را که اندرون  
 خود چون وسیع مثل معده ندارد و بطرف مقعر جگر با نوق آب منفذی است بسوی مراره  
 است داخل شدن صفرا در وی از جگر و بهمان جانب منفذی دیگر است بسوی طحال است  
 مرغ سود از جگر در طحال می نمایند جگر در دل رنگی است که درید شربانی نام دارد و آن  
 رنگ میانی است میان دل و جگر یعنی خون از جگر بدل می رسد و روح از دل بجگر و مراره  
 ملخ چون صفرا است و برقان زرد از امراض مراره است و طحال بیسنه سپرز جسمی است  
 رنگ از گوشت و شربان با و گوشت آن متخلخل است و رنگش نائل بسیاری بذات خود حس  
 ندارد اما غشای که محیط اوست کثیر احس است و موضع آن جانب چپ معده است  
 و اکثره از جسم م طحال زیر معده است و اندکے نظا هر نمایان می باشد و از یک سر  
 و منفذ دراز کشیده است و بقعر جگر رسیده اطبا آن را گردن سپرز گویند و از جگر سوزمین  
 منفذ در طحال داخل شود و از باطن سپرز منفذی دیگر بنغم معده واقع است تا عند الوقت  
 اندکی از سود بنغم معده زیر و دشتهای غذا و اگر سنگی پیدا کند و طحال مفرغه سود است یعنی قهر  
 سود اگر در جگر پیدا می شود و در طحال جای می گیرد و علی بنده القیاس صفرا از جگر بر مراره قرار  
 می گیرد و هر گاه قدری از صفرا با معامی ریزد حاجت تبرز می شود و از آنکه جگر عضو ترس است  
 صحت آن موجب صحت تمام بدن است پس هر قدر که در معالج آن سعی و اهتمام رود اولاً  
 و تا داخل طعام و سوسه ترتیب آن یعنی اول غذای غلیظ خوردن و بالاب آن نقل  
 لطیف خوردن و آب بر نهار و بعد از جام و جماع در ریاضت خوردن ضرر عظیم کتب  
 رساند و بجز را غر و کند و جمیع اغذیه از جگر مفرانند بر کبیر او موجب صحت است که پیشوند  
 و تنها ادویه محله هرگز بر کبیر صناد نکند مگر انگاه که ادویه قابضه با آن بار باشد و مبالغه در  
 تبریز کبیر منجر باستقامی شود و مبالغه در تسخیم کبیر بزبول می انجامد و در ادویه کبیر و ادوی  
 نوشید شامل کردن ضرور است تا متوی جوهر روح گردد مثل دار حینی و بنج از خرومانند آن



و ادویه تلخ تصفیح مسکه کبیده نماید و ادویه قابضه کبیده را قوت بخشد و بهترین وقت دو خوردن  
 آن است که غذا در معده دیگر هضم یافته باشد و از جمله خطاهای که در علاج کبیده و در این عظم  
 خطاهاست که مسهل دهند هرگاه ماده در حدیه کبیده باشد و از راز نمایند هرگاه ماده در مقعر  
 کبیده بود یعنی این علاج بالعکس است چه هرگاه ماده در حدیه کبیده باشد در اوقات دهند و اگر  
 ماده در مقعر کبیده باشد مسهل دادن لازم است و ادویه کبیده که نهایت باریک کوفته شود  
 تا عبور و مرور آن از عروق شعری یعنی ماساریقا آسان باشد بخوان آن ادویه جوارش که بر  
 تقویت معده سازند خربزیش دارند تا در تر در معده بماند و اثر بخشد و از شان ادویه لطفه است  
 که حدیث در خون پیدای کنند اگر چه تصفیح سدی نمایند پس طبیب را نظر درین امور ضرور است  
 و سده که در میان کبیده و مراره یا در میان مراره و امعا بعلت التیام و بلیه واقع شود و توقع  
 انقباض آن نباید داشت و در سده که میان مراره و امعا واقع شود بر از سفید آید بسبب  
 آنکه منع انصباب صفر با معا کند و در سده که میان ماساریقا عارض گردد نیز بر از سفید کبیده  
 آید و اگر سده میان کبیده و مراره واقع شود بر از سفید نشود تا وقتی که اندک سم از صفرای  
 مجتمع مراره با معا ریزد و بر از راز رنگین کند و هرگاه طحال فربه شود بدن لاغر گردد و از ادویه  
 مخصوص طحال پوست بچ کبر و شقی و ثوم بزی است فصل در علاج سور مزاج کبیده  
 اگر سور مزاج عارض بود علامات آن تشنگی مفرط و تخیل دهن و خشکی زبان و قلت اشتها و قضم  
 و سرعت نبض و سرخی قاروره و گرمی لمس موضع جگر و تب پیدا بودن و درد در جگر نابودن پس  
 اگر ماده خون فاسد باشد گرانی اعضا و شیرینی یا شوری دهن نشان آن است و اگر  
 ماده صفر باشد زردی رنگ و قوی و اسهال صفراوی گواه آنست علاج اگر سور مزاج حا  
 ساده باشد شیره تخم کاسنی و شیره البخار و نبات بنوشند و یا سکنجبین با شیره تخم کاسنی کفایت  
 کند و شیره تخم خیارین با نبات نیز نافع باشد و عندئین باب کاسنی سائیده بر جگر طلا کنند و  
 زرشک و انار و آن در غذا شامل کنند و اگر سور مزاج مادی باشد تفتیه بحسب ماده باید کرد  
 یعنی اگر ماده دمای باشد و غلبه خون در بدن معلوم شود و فصد با سلیق یا اسلیق از دست برست  
 کنند و اگر فصد متعذر باشد مطبوخ بسیار طبع را بکشایند و یا اتوج تمهیدی البخار یا اسلیق یا سکنجبین



اگر خفته به بند و اگر ماده صفراوی باشد نیز همین علاج آنست که در موی مذکور شد و این طلا در  
 صفراوی سفید تر باشد آرد جو و بنفشه هر یک سه درم کافور نیمه انگ با آب کشنیزه سبز با آب کشنیزه  
 سبز با آب لبلبته الحقیقین فرقه ساییده بر جگر طلا سازند و اگر سو مزاج صفراوی با اسممال  
 باشد یک شقال قرص طباشیر قابض با ده شقال رب سبب و یارب بهی بخورند در درخت  
 شربت حاض خلی تازغ و قند ابرنج و دال مونگ بریان با زرشک سماق بخورند و بضرورت  
 مسهل در خیالت بهترین مسلمانست که مغز قلوب در عروق کاسی مروق حل کرده و قدری  
 در کبیرین در آن انداخته بنوشاند و تا تو انداز گوشت محترز باشد و اگر برین از گوشت ممکن باشد  
 گوشت دراج و تیهو با زرشک و انار دانه خورند و دال مونگ و ابرنج و خیار دکه و کاندکی ترش را  
 انداخته باشد مناسب در بهتر است و اگر سو مزاج بارد باشد علامت آن بر تو و جگر و سفید یازد  
 رنگ می قویج و خج و حبه اجغان و قلت عطش و سفیدی زبان لب قار دره پس اگر با ماده بلغم بود  
 غلظت قار در و در صاعیت رنگ مری طس قی و اسممال بلغمی بران گواهی دهد علاج  
 اگر سو مزاج ساذجی باشد هر با باد بادیان و عنب الثعلب و گل قند بچوشانند و یک تو له شد  
 خالص آینه بنوشانند و اگر یک دو شقال دوار الگ کم همراه طبع مذکور بخورند مناسب تر  
 باشد و نذ گوشت دراج و تیهو مناسب بود که بازیره و دار صینی و فو لجان بخته باشند و بر جگر  
 این ضا د سازند ضماد استین سیلین سنبل الطیب با خر قسط چل سنج زعفران مسادی باب  
 ساییده نیکرم بالای جگر ضا د کنند و اگر با ماده بلغم بود پس قی و اسممال بلغمی بران شاه  
 رو پس اگر اسممال بکثرت باشد برای قبض این داد دهند و و ابرامی قبض اسممال  
 صفر طخم سپندان یعنی تره تیزک تخم ریجان صمغ عربی هر یکی یک درم بریان کرده گلاب  
 بکنند و بپزند که فرود برند و اگر اسممال نبود و ضرورت تنقیه باشد برای نضج ماده این  
 چند صفت نام الاصول پست خج بادیان خج کرس خج کاسنی بادیان تخم کرس  
 اینون از خر غافث مویز منقی شهید خالص بچوشانند و نیمه صمغ و نیمه شام نیکرم بپزند و بعد  
 نضج بادیان تنقیه کنند و بعد فراغ از تنقیه چند روز این قرص با عرق بادیان استعمال  
 تا بند صفت قرص استین ریوند هر یک سه درم گل سنج چهار درم سنبل الطیب و



کک منسول هر یک سه درم کوفته بخیمه باب کرفس سرشته قرص با سازند و یک ششال با عرق  
 اودیان استعمال نمایند و این قرص هم نافع باشد صفت قرص دیگر سنبل لطیف مصطکی  
 تخم کرفس از خرمنسین اول قسط هر یک هر یکی دو درم عصاره فاخته تیدرم فلفل تخم کرفس  
 درمی کوفته بخیمه باب راز یا نه سرشته قرصا سازند و یک ششال از بن قرص با عرق اودیان  
 استعمال نمایند و اگر سور مزاج رطب بود علامت آن تهج و جبه و اجفان در تریل گوشت شش  
 و کثرت لعاب و قلت عطش و کثرت خواب و بلادت بواسطه بیاض قاروره دسور مزاج بود  
 علاج هر یک ادرین طبع خوششانند با دیان تخم کرفس سیون اصل السوس گلفند بچوشانند  
 و صاف کرده قدری شند انداخته بیک گرم بوشانند و اگر یک ششال در دار الکرم با طبع کور  
 بهیند مناسب تر باشد و تغلیل غذا کنند و مزاج و تیمو بقرنفل و دار چینی مصطکی و زعفران  
 خوشبو ساخته تناول نمایند و بدادن محففات افراط نکنند تا بدبول نه انجامد و اگر سور مزاج  
 یابس بود علامت آن خشکی جگر و خفایت بدن خشکی درین زبان قلت خون بدن و ضلک  
 نبض بیاض قاروره بود علاج در سافج فقط ترطیب کفایت کند پس بهتر ترطیب شیر  
 تخم خرفه با شربت نیلو فر با شربت خشخاش بدینند داز و غن کد و یار و غن نفیقه یار و غن  
 با دام یا موم سفید و آب کاسنی و قوی و طبع مرتب کنند و بالای جگر طلا سازند و کشک شمع  
 کنند و یا از سیوس گندم و مغز بادام و نبات حریره سازند و بکار برند و گوشت بز یا گاو یا  
 مناسب و بهتر است اما در ترطیب افراط نکنند تا بسور لقمیه و استسکانه انجامد فصل در  
 ضعف کبد واضح باد که سبب ضعف کبد گاهی در نفس کبد باشد مثل شد باورم و بلیه  
 باصلابت و گاهی بسبب امراض دیگر اعضای مجاور چون معده و مراره و سپر و رحم و کلیه  
 و گروه و شش از جهت مجاورت و مشارکت ضعف در جگر پیدا آید و اگر سبب خواب باشد  
 در هر چهار قوای جگر سرت کند بدانکه قوت جاذبه و قوت باضمه از تری و تری ضعیف  
 شوند و قوت ماسکه فقط از تری و قوت دافعه از خشکی و علامات ضعف جگر از هر سبب که  
 باشد باز شعبیه نفسانله گوشت آید و بدون نخیف باشد و اشتها کم یا ساقط شود که سقوط اشتها  
 از لوازم ضعف جگر است و از جانب راست که جایگاه ابتدائی سر جگر است تا ضلع قصری



که افضل ترین اضلاع است و جمع ملایم و قنده بود خاصه هنگام نفوذ غذا بسوی جگر و زنگ برسد  
بدن بر دی یا سپیدی یا سبزی یا سیاهی گراید و اکثر بگیری یا سپیدی میل نماید و عتلا  
مخسوس ضعف هر قوت بدین تقسیم است علامت ضعف قوت جاذبه است که بر از سفید  
وزم و کثیر القدر باشد و بدن نحیمت شود و نشان ضعف قوت باضمه ترهل بدن است و  
تبع و بوم و فساد بول رگور و غسالت بر از و سفیدی بول نشان ضعف قوت ماسکه است  
که نقل غنی که بعد جذب شدن کیلوس در جگر خمیس میشود و در اندک زمان از زمان معهود  
زایل گردد زیرا که چون ماسکه جگر ضعیف باشد کیلوس را تا تمام نفع نتواند نگاهداریست  
وزم و ترشح کند و نشان ضعف قوت را نموده است که بول بر از قلیل بر آید و بدن مترهل  
بود و رنگ روی چنان نماید که گویا زردی و سیاهی و سفیدی مخلوط است و شکم قبض  
باشد و خارش غذا کمتر شود و ضعف دافعه اکثر موی میشود با سفتی یا قوی لیس یا ریتان  
و باشد که جرب رگه و قویا و امثال آن اجلاش نماید و از آنکه ضعف جگر در اکثر از به و دست  
در طربتی می شود لهذا علاج ضعف جگر بچینی های گرم و خوشبو که قابض باشد چون چینی  
و قنقاز از خود مرکی و زعفران و امثال آن باید کرد و کلا و طلا و نار و آه همراه موز در آن  
کوفته و با چینی و خونچکان خوشبو ساخته خوردن مفید است برای ضعف جگر علاج بزرگین  
ضعف باضمه را تریاق اربعه خوردن صمغ گلناز پوست انار و تخم مور و جلا بسایید بر جگر طلا  
قوت بخشد صفت تریاق اربعه جنطیانه زرا و ندرج حب الفار مرکی هر چهار مساوی  
کوفته نخیله بسید چند عمل فاص بسینند و یک مثقال از آن تناول کنند و قوت جاذبه جگر  
نسنین و گل سرخ و گلکند جو شده خوردن و نسنین و مصطکی و سنبل الطیب و گل سرخ  
باب خوردن سائیده صناد کردن قوت دهد و کبکب دراج و تیهو غذا کنند و قوت ماسکه جگر  
در اجارش خوزی یا رب به خوردن قوت دهد و جوارش خوزی در امراض معده و ضعف قوت  
ماسکه معده مذکور شده و ضعف قوت دافعه جگر را سنگین مریای پلایه خوردن مفید است  
و نصد ایلم نفع بخشد و غذا گوشت دراج و تیهو و صغره البیض نیم برشت خوردن و دار چینی  
و فاضل در خمبیل زه طعام کردن سودمند فصل در سده کبیر و ماسا ریتان و افغان



که سده کبد بچسب عارض شود یکی آنکه رگهای جگر در اصل خلقت با رگهای تنگ مخلوق شده باشد پس بانگ سبب منسند شوند و ظهور آن از ابتدای عمر باشد دوم آنکه درم جگر باعث شده شود سوم آنکه خلط غلیظ لزج در جگر پیدا شود و باعث سده شود و این اکثر التوقع است و بدانکه سده کبد را چند علامت است یکی آنکه در موضع جگر گرانی محسوس شود علی الخصوص اگر سده در مجرب کبد بود و وقوع سده بجدب جگر نسبت بمقعر آن کمتر میشود زیرا که هر چه بجدب می رسد صافی است و با وجود آن رگهای مجرب وسیع و فراخ مخلوق شده دوم آنکه در سینه جگر تب نباشد و نبودن تب در ابتدا است و هر گاه سده از منشع و عفونت پدید آید در ابتدا تب می نماید و همچنین از آنجا که آماس سبب بود تب از نواز م آنست سوم آنکه درد نباشد و نبودن درد بجاالت سخت سده و عدم درم است چهارم آنکه اسهال غسالی آید پنج آنکه بزار بسیار و کثیر الرطوبت آید و این دقتی است که سده در مقعر کبد بود زیرا که چون در مقعر کبد بود کیلوس بسوی جگر نتواند رفت و لصبوت کشکاب از شکم بر آید ششم آنکه بول رقیق و قلیل المقدار باشد در حالی که سده بجدب کبد بود و از نواز م سده کبد آنست که تلخون در بدن صاحبش کمتر باشد و رنگش مائل بزردی باشد مثل یرقانی بسیار باشد که ضیق النفس عارض گردد از جهت مشارکت جگر با اعضای تنفس که حجاب صدر و غیره است و آنجا که سبب سده ضیق خلقی رگهای جگر بود کثرت وقوع سده بانگ بی احتیاطی از صغیرین سده باشد علاج اگر سده در حده بود مدات و مهند پس اگر مریض گرم مزاج یا تب ناقص باشد مدات سرد دهند چون تخم خیارین و تخم کثوث و تخم کاسنی و پرتسپاوشان جو شده و ستر کرده کاسنجیدین ساده آمینحه بنوشانند و اگر مزاج مریض سرد بود و تب نداشته باشد اساردن و سکنجین و قتیون و تخم کرفس و انیسون با کنبین بزوری عار باشد تب دینار یا رنوده بنوشانند و بالای جگر جعه در فستقین بیاوند و بیج کرفس آب کاسنی شسته صناد سازند و اگر سده در مقعر کبد بود و مسل و مهند پس اگر مزاج حار یا تب باشد بهترین مسهلات مغز فلووس است که در طبیح کاسنی حل کرده و مهند و طبیح فواکه نیز مناسب باشد یا حقه لبنه کنند و اگر مزاج سرد باشد اول برای تنقیه سده این طبیح بنوشانند بیج کاسنی بیج بادیان بیج کربادیان تخم کرفس



از خرم کاسنی بچوشاند و سیر استین آینه بنوشاند روز مسهل مغز فایده آن است  
 و اگر حاجت بچقنه باشد حقنه حاره بعمل آرند و غذا نخورد آب و گوشت عصاره مناسب است  
 و اگر سبب شده تناول چیزهای قابض بود اشیا مرطب دهند چون شیر و شکر و زیره  
 بادام و شورپای چوزه مرغ و در جای که ضیق گما سبب باشد چیزیهای مفتوح دهند و سیر  
 بزوری که در آن راوند باشد استعمال نمایند و از مغلطات و مخدثات سرد اجتناب نمایند  
 و اگر آماس سبب شده باشد فصل ورم کبد نظر کنند و موافق آن بعلاج پردازند و فرقی  
 در شده و درم آنست که ثقل در شده بیشتر باشد و در درم افزون تر بود علی الخصوص  
 اگر درم حار بود و تپان و از م ورم است اگر چه درم در ابتدا بود و بخلاف شده که خرمین شود  
 و عفونت در ماده رود و در وقت تپ حادث شود و اگر سده در ماسار لقا بود علامت  
 آنست که در معده و شکم بجانبی که جایگاه مقعر جگر است تمد و غایر ثقل بیمار را محسوس  
 و باز کیلوسی آید و بدن روز بروز بکاهد و ناتوانی افزون تر شود سبب روم حصول غذا  
 در جگر پس اگر سده ناقص بود ناتوانی بر در ظهور کند و اگر سده کامل بود که قطعاً غذا بکند  
 در ضعف و نجات بعسرت پدید آید علاج آنچه در سده مقعر جگر گفته شد در اینجا هم  
 عمل کنند یعنی اول مفتحات سده دهند بعد از آن مسهل مناسب غلط بعمل آرند فصل در  
 نفخه کبد و سبب نفخه کبد آنست که در نفس جگر یا در غشای آن یا در هر دو بخارات غذای  
 غلیظ متقن گردد و کثیف شده مستحیل بر یاری نافخه گردد و علامتش آنست که زیر قعر غذا  
 در تمدی پدید آید اما ثقل بسیار و تپ هیچ نباشد و در سینه تغییر و تنماید و بعد از هضم طعام  
 نفخه غلبه کند و چون دست بر آن موضع نهند و اعتماد کنند قراقرق پدید آید و این نشان بودن دست در  
 نفس جگر و احساس کثرت تمد و نشان بودن دست در غشای جگر و نیز از علامت نفخه غشای است  
 که چون دست برومانند یا طلا از محملات بران گذارند در تحلیل یابد علاج معجون کوبنی  
 خورند و دواء انار که در شربت و نیار قبیل مفید است و آب سرخجوند بلکه بجای آب عرق دایا  
 مناسب است و سبوس گندم و نمک شور و ناسخواه کمید کردن مضید و غذا گوشت بافضل و در چینی  
 خورند و اگر میلان درو بجانب روده بر مسهل بهتر است و اگر میل درو بجانب مجابات شتر



شود میدارات پر دازند و چه در مسلمات و چه در مدرات رعایت مزاج ملطوط دارند یعنی اگر فلفل  
 خار بود ادویه بار در اگر مزاج باد بود ادویه خار بکار برند چنانکه در سده کب گفته شد فصل  
 در وجع الکبد بدانکه در جگر بچیند سبب لاحق شود یکی سوز مزاج کبد دوم سده کبد سوم  
 تفتن کبد چهارم ورم کبد پنجم ضربت سقم حشرات در مل هفتم شترقه علامت و علاج هر  
 واحدی از اول تا ششم در تفصیل های آن مذکور است در اینجا با ملاحظه فرمایند اما شترقا  
 آنست که بر نهار تا بعد ریاضت قویه یا وقت گرم شدن از حرارت حرکات با مجرب آمدن از  
 حمام آب بغایت سرد نشدن اتفاق افتد و آن آب فی الفور در جگر رسد قبل از آنکه از حرارت  
 معده گرم شود پس سبب رسیدن تنها آب سرد در جگر که جوهر کیلوس در آن بنا شد در در  
 جگر حادث شود و این مرض سریع الزوال است اگر زودتر تدارک آن کنند و اگر در  
 علاج تساهل ایهمال نمایند باستقیا یا ورم جگر انجامد و علامتش آنست که بعد خوردن آب سرد  
 پس از ریاضت قویه و غیره که مذکور شده در و شدید که طاقت ضبط آن مانند لعینت پدید آید تیس  
 آنست که همان وقت خرفه را در آب گرم تر کرده بر موضع جگر گذارند و سنبل طبعین و صطکی و دیگر  
 کنند و قدری بنید آب گرم بنوشانند انشا الله تعالی همان در صحت صل شود فصل در ورم کبد بدانکه  
 ورم کبد مثل ادرام دیگر اعضاء قوی و صفراوی و بلغمی و سودا و باشد علامت ورم کبد در  
 و تشنگی و در و حرقت در آن موضع و نبودن خواهش غذا و ظهور ورم تحت شتر سیف و سر  
 روی و زبان سرفه خشک بی نفث و عارض شدن فواق اما فواق وقتی لاحق شود که ورم  
 قوی و عظیم باشد بجدی که فی معده را منضبط سازد و اینهمه علامات که مذکور شد مشترک  
 است بوزم مقعری و ورم جدی اما نشان خاص ورم مقعرات که فی صفراوی و خشی بر اطراف  
 نمایان شود و شکم قبض باشد و این بیشتر است و باشد که قبض نبود بلکه اسهال لاحق بود و لیکن  
 قبض آن وقت باشد که بدن قوی بود و جگر جذب کیلوس نماید و بزرگی ورم بدان حد است  
 که مجاری غذا را بالکلیه بند نماید و مانع نفوذ کیلوس بجز بود درین وقت سبب شد قبض مشا  
 میشود ورم بجز بقولنج زیرا که درین حالت درد بجانب قویون مسوس شود و قذف و تنوع رنج  
 و پد آسانجا که قوت بدن ضعیف بود بجدی که غذا جذب نتواند نمود و ورم از غایت عظم بنش



جاری فذرا و مانع آمدن کیلوس بیکر شود در آن حالت باض و شکم مستسمل شود زیرا  
 که چون کیلوس راه رفتن بیکر مسدود و بدین بطور معائنه رخ شود پس اسهال کیلوسی را می شود  
 روی لانه بدل علی شدة الورم و ضعف القوی لهذا قال الشيخ ورم الکبد اذا قارنه الاسهال  
 فهو ملک و نشان خاص مخرج کبد است که سعال شدید و ضیق نفس و جبین بل پیدا  
 بود و تر قوه باطل کشیده شود و ورم هلالی در جایگاه کبد پیدا آید و هرگاه هم در مقعر و هم  
 در غیب هم لاحق شود کار مشکل تر شود و اعراض علامت نیز ظاهر نمایان گردد و گاه بیکر  
 در مقعر بود یا در غیب خیری در علامت خاص بیکر پیدا آید اما بحد درجه خاص آن زردی شلالی  
 از باب مشهورت طعام دور و بدنتی که در ورم کبد میشود در مقعر اگر چه پیدا آید اما هرگز بد  
 در هر نزد که در ورم هلالی ظهور نماید علاج اول نصد بلیق یا اکمل کنند و خون کسب  
 قوت بتفاریق گیرند و آب کاسنی و آب عنب بثلث آب انارین همراه سنگبین قندی آمیخته  
 و در آینه یعنی از روز شروع تا سه روز آب کاسنی سبزه آب کشنیز تر و یا شیره برگ خرما یا صندل  
 یا کلاب و قدری زعفران ساییده طلا نمایند چون سه روز بوزم گذشته باشد در او دینه که کوفه  
 طلا با بونه و اکلیل الملک آورد و جو نیز شامل کنند و طلا نمایند قبل از تنقیه خواه بقصد باشد خواه  
 اسهال از استعمال محملات جناب و حب و انار تا باعث زیادتى ورم نگردد پس اگر ورم  
 بقصر بود هرگز مدت ندهند و بشرط قبض طبیعت مسهل دهند و بهترین مسهل ازین وقت است که نخل  
 یا شیره تخم کاسنی یا آب حرق کاسنی دهند قدری گلگنده آمیخته و اگر ورم کبد بود برادر  
 این مدت دهند شیره تخم کاسنی شیره تخم خیارین شیره تخم خرما سنگبین قندی آمیخته بدهند  
 و آنجا که ورم مع الاسهال بود این قرص دهند بر قبض و غلظت قرحل تخم حاض طبا شیر  
 کل سرخ زرشک هر یک پنجم لک در او اند هر یک یک درم زعفران نیم درم کوفته نخته باب  
 شیره قرصه سازند و یک مثقال یا یک توله رب انار دهند اما بعد از نصد که عمل تنقیه تمام  
 کرده باشد این قرص دهند و قبل از تنقیه دواى قبض دادن مناسب نیست که خرید در دو ماه خواهد  
 بسبب یاری قبض و اگر ورم صفراوی باشد علامت آن زردی زبان و زردی است و از آنست  
 بول و سرعت نبض و قی صفراوی شدت التباب و قلق و تشنگی مفرط و زبان متشنج باشد به شور



صغار و باشد که در آخر سیاهی بر زبان پدید آید علاج برای تفتیح سده درم تخم کاسنی و سنج متک  
نیکو فتره بچوشانند بطینح آن سنگنجبین قندی که خوب ترش باشد آمیخته بنوشانند و بر آب تبرید  
شربت نیلوفر و شربت آکوچه را سنگنجبین قندی بدهند و اگر سنگنجبین را وندی باشد بهتر بود و  
ضماد کنند آرد جو و صندل بگللاب و آب کاسنی و سرکه ساییده ضماد نمایند پس اگر درم بمقعر کبد  
اسهال مناسب است درین حالت بر اسهال بهترین مسهلان این است مسهل گلگیر  
گل بنفشه گل نیلوفر گل گاوزبان عناب سپستان مغز فلوپس گل قندر و روغن بادام مستعمل  
ترتیب کنند و بدهند و از مدرات احتراز نمایند و اگر درم مجرب باشد از دادن مسهلات احتراز نمایند  
مدرات دهند تخم کاسنی تخم خرفه تخم حیارین تخم خربوزه سنگنجبین قندی را درند و اند بار یک ساییده در  
سنگنجبین ساییده و شیر یا آمیخته بنوشانند و اگر شکم مستعمل باشد قرص که در درم و کوزه کوشند  
در ریخا هم کار برند و اگر درم بلغمی باشد علامت آن سپیدی روی و زبان ترهل و استرخاس  
عضلات رود و قلت تشنگی و پپ و درد شدید نا بودن پس اگر درم در معذب بود آماس نرم  
محسوس شود و در درم بلغمی نقل زیاد تر محسوس شود در درم کثیر و علامت درم که در مقعر است  
یا در معذب بیشتر کور شده پس اگر درم در مقعر کبد باشد یکدرم ایارج فیکر او نیمدرم غار لیون  
را بسبب حب سازند و وقت خواب بخوراشند و صبح قرص فستقین دهند صفت قرص  
فستقین فستقین تخم کرفس انیسون اسارون مغز بادام تلخ مساوی کوفته بختیاب  
قرصها سازند و در درم با مارا مسل نیگرم بدهند و اگر درم در معذب باشد این مدرات دهند  
آن بادیان انیسون تخم کرفس ناخواه بیخ کاسنی نیکو فتره بچوشانند و سنگنجبین زردی حار آمیخته  
بنوشانند تا باد از تنقیه ماده شود پس از آن جهت تسخین جگر این قرص دهند گل سرخ انیسون  
تخم کرفس بیخ از خر مصطکی سنبل اسارون را وند لک فوه زعفران جمله مساوی کوفته بختیاب  
شکر قرصها سازند و یک مثقال همراه عرق بادیان دهند و غذا قبل از تنقیه که با درار کنند بجز  
آب مویز و با نخود آب یا شیره مغز بادام و گریسچ ندهند و بعد تنقیه زجاج و تیهومنا مستعمل  
و مشک و زعفران بر روغن سوسن حل کرده طلا سازند و این طاهر مناسب است سنبل زردی  
زعفران مساوی آب ساییده نیگرم خلا سازند و اگر درم سوداوی باشد سبب سده بود که



در میان مسلک کبد و طحال عارض گردد پس بر آمدن سودا اگر جگر و داخل شدن طحال متعذر  
باشد و سبب تلکین سودا در جگر درم عارض گردد علائقش آنست که در جانب راست زیر پهلوی چپ  
صلبتهای آن شود و در و تب هیچ نباشد و بدن لاغر شود و رنگ بدن فاسد شود و گاه با  
که با درم مذکور حرارت در مزاج پیدا آید و باعث زیادتى تخم و صلابت گردد و علاج بهترین با دره  
هر روز جلای از بادبان تخم کاسنی و تخم کرفس گاوزبان نبات بدینند و بر آنستین صلابت  
این ضما و عمل آرند ضماد و حلیه بخیر مقل اشق کللیل سداب صندل سفید سنبل الطیب موم سفید  
روغن بابونه حسب دستور مرتب کنند و عمل آرند و هر گاه سختی رو بر می آرد و داده نفع یابد این  
مسهل پس مسهل بادبان تخم کاسنی تخم کرفس گاوزبان بادرنجبویه اصل السوس نیکو فته  
افتمون در صره لبته سنار گل شکریخ معجون بجم حسب ضابطه مطبوع سازند همراه معجون  
بدینند و اگر ضرور دانند فصد با سلیق هم بعمل آرند که نفع کافی بخشد و بعد تنقیه دوار الکرم  
و قرص زرشک کبیر نافع است صفت دوار الکرم سنبل زعفران هر یک دو درم  
دار چینی مرکبى قسطاخ ققاح از هر هر یک یک درم کوفته بخیتر با غسل خالص بسپشند بکشتال  
بدینند و کرک زعفران را گویند صفت قرص زرشک کبیر عصاره غافق فوه ملک  
راوند تخم کثوث رب السوس طباشیر تخم کاسنی مصطکی سنبل الطیب هر یک سه درم زرشک  
منقی تخم خربوزه مغز تخم خیارین هر یک چهار درم گل سسج ترنجبین هر یک شش درم زعفران  
یک نیم درم کوفته بخیته باب ترنجبین سرشته اقراص سازند و این قرص در م بلغمی نیز مفید  
است و درم جگر که از ضربیه و سقوط عارض گردد علامت آن تقدم سبب است  
علاج رگ زنده و خون بقدر مناسب بگیرند و یک درم گل ارمنی سائیده و بلباب اسفود  
سرشته فی انور بخوراند و پس از آن بکشتال راوند و بکشتال فوه و یک درم دار چینی  
کوفته بخیته سفوف سازند و یک درم ازین سفوف با دو توله شربت بنفشه بخوراند و صفوف  
راوند و گل ارمنی حسب الاسب نیز که هر سه همچون باشند خبیله مناسب است و این دو ضماد  
سازند صفت ضماد نخود مقشر باوند هر یک سه درم مومیائی دو درم مومیائی را در  
بنفشه بار و عن سوسن یا روغن گل بگذارند و دیگر ادویه کوفته بخیته در آن بسپشند و ضماد بجا



خصمانه دیگر عود از عفران حب الغار مثل مصطلک منبیل لطیب مساد بگیرند بر روغن گل نیم درم مز  
 کرده ضماد سازند فصل در درم عضلات شکم بگم آنکه درم عضلات شکم اکثر مشتمل می شود  
 درم بگر نذا بعد اورام بگر ذکر آن در میان فرق بین ما لازم آمد معلوم باد که عضله های شکم بگر  
 زوج است یکی در طول شکم است شکل مستطیل از عضفون خجری تا عظم عانة و دوم در عرض شکم  
 است و در زوج دیگر مورب واقع اند کی بر دیگری تقاطع می یابند از سر شرف تا عانة و از ظاهر  
 تا خضوف خجری پس هر گاه در عضله که غائر است و مورب مائل بسجمت بگر آماکس پدید  
 آید اقیانه شکل گردد که آیا در درم عضله است یا در قعر بگر و فرق بین این است که درم  
 بگر بلالی شکل باشد و خوب نمایان نگردد علی الخصوص اگر درم بسوی مقعر بود یا آنکه مرلیض فتر  
 دستاورد باشد که درم فربر را اگر چه درم بگر باشد بنظر در نیاید و دیگر عوارض که از لوازم آن  
 بگر است چون جناس بول و طین ذهاب شهوت طعام و خزان همه پیدا باشد بخلاف درم  
 عضلی که مستطیل باشد یا عرض یا مورب هر چه که بود یک طرف آن غلیظ بود و طرف دوم قوی  
 همچون ذنب افار یعنی دم موش و هرگز هاله شکل نباشد و بیشتر نمایان بود و از عوارض  
 که لازم درم بگر است هیچ پیدا نباشد و هر گاه درم عضله مستطیل افتد انجناب تر قوه بلان  
 گواهی دهد علاج این مرض نیست که در ابتدا فصد کنند و مسلسل دهند و صرف را دعوات ضماد سازند  
 و از استعمال دواعی خوف مجرباده نکنند و نزدیک بانتهای او به مملکه صرف ضماد سازند  
 و خوف انجمال قوت نکنند بخلاف درم بگر که در آن استعمال دواعی تنها در ابتدا و محلات  
 فقط در انتها ممنوع است و اگر ماده جمع شود و دریم کند زود تر باهن بشکافتند و انتظار نکنند که باؤ  
 مغز شود زیرا که در اجمال خوف است که متاکی متخفن سازد و صفاق را د باشد که بجانب اندرون  
 منفر شود و با حشا متاؤی گردد فصل در وسیله کبد و این من بیشتر بعد درم گرم حادث شود  
 چنانکه صلابت در بگر بیشتر عقب درم سرد عارض گردد و معلوم باد که هر درم که در چنین  
 واقع شود از سه حال خالی نباشد یا تحلیل یابد و هوا اکثر و یا صلب شود و یا در کج آرد و دریم  
 کند و وسیله گردد و نشان تحلیل نیست که اعراض بر طرف شود و صحت پدید آید و روز بروز حال  
 مرض نیک گردد و علامت صلابت درم است که محسوس شود چیزی حکم با ضلاد در حکما مان علاج



ماده در بیل گشتن آن است که تب دور و وجع اعراض چون تشنگی ذهاب شهوت طعام و سستی  
 روی و حرقت و خشک کبده هم شده و افزون تر گردد و خفتن بر پشت تن را که در در بر سپه متعسر و  
 هرگاه ماده تمام جمع آید و بختی گردد همه اعراض روی بخت آرزو نشان چهار و شگانه شدن  
 بیل آن است که قشر بره و منافض در بدن افتد و ماده از بیل بر آید و بدان سبب کبده سبکی  
 پیدا آید و ماده که از بیل بر آید از چهار حال بیزین نباشد یا بقی مندرج شود و یا اسهال از این  
 بیشتر در دم مقصری افتد یا با دار استفرغ شود اگر در دم در جذب کبده باشد تا میله کلیه  
 کشند یا سبب نماید بکانب فضای جونی که مابین شربت امعاء است و آب استغسانی قی در اینجا جمع  
 شود در مینویست در بول بر اثری از ریح بدید نمی آید مگر در آن حالت که بعضی از این  
 ماده بدین وضع گراید و بعضی بسوی معده و امعاء کلیه بر آید اما هرگاه توجه ماده بالکلیه بکانب  
 فضای مذکور باشد در بول بر از چیزی از ریح ظاهر نشود در آن حالت استلال بر چهار در دم از حد  
 قشر بره و منافض و خفت اعراض نیست شدن آماس توان کرد و بالای معده در فضای  
 مذکور گران ماده محسوس گردد و آنجا که ماده در بول و براز بر آید اگر ریح سفید بود دلیل نفع  
 باشد و اگر مشابه روی باشد نشان قصد نفع بود علاج هرگاه معلوم کنند که ماده رو کج  
 هرگز بقصد و اسهال اجمال نکنند و رادعات ضما نماید تا باشد که ماده جمع نشود و هرگاه این  
 تا بر نماند و بختی یا سبب مانع بقصد و اسهال اقدام توان کرد پس چیزهای که نفع دهند  
 باشند ضما کنند تا ماده زود بختی شود و منفر گردد و در بول و یا براز و باقی مندرج شود و بر  
 تقیه ریح شربت قند گلاب آینه یا کنگبین یا انوشیر باشد تا نفع خیلی دقت است و همچنین شرب  
 تخم زبیرین و شیره تخم خربوزه یا شربت عناب یا شربت خشخاش یا شربت نیلوفر مناسب با  
 بلطیخ از زود نفعی که فسل بادیان و فسیون نبات دهند هر یکی از این ادویه که مذکور شد کج  
 و تقاضای نفع دهند تا ماده ریح را تمام پاک کنند و چون دو ساعت شربت این دو را بکنند  
 پس بعد چیزی که بلطیخ قروح چون است با شای که آرزو بگرسانند آینه توشانند و ادویه بلطیخ  
 این رو یا نند گوشت کنند است و دم الاخوین مانند آن و این ادویه در دنیا بقلیت مفید  
 صفت ادوی بلطیخ قروح جگر صفت تخم کاسنی گل دمنی هر یک شقال کنند و دم الاخوین



اگر سنج طباشیر سرکی و دمشقال کوفته بخیمه سفوف سازند قدری شربت و دو درم داد و بر  
 که رساننده لطامت بجزراند کاسنی و تخم کرفس است یا کنگبین یا امارا اسل تخیمه و برابری قبض و تقوی  
 بجزرند لسان الحمل و مصطلک و راوند دگ و صفا و سازند و جهت حفظ قوت شیبای ذی عطر  
 و قبض چون خود در عفران و مانند آن در اشربه و اطلیه و ادیان موافقه استعمال نمایند و غذا  
 که درین مرض توان داد حریره است که از زنان سفید و روغن بادام و شکر سفید ساخته باشند  
 صغره قبض همیشه و گوشت کبک و دراج و تیهو و چوزة مرغ و شیر تازه جو شیده بقدر شیر  
 کرده انباده اگر ماده بجانب روده مائل بود سهل خفیف برای اخراج آن دهند و اگر بسوی  
 کرده و مثانه مائل باشد مرات دهند و اگر ماده درم منفجر بقی و همنال یا ادراد خارج نشود  
 پس باقیین بدانند که ماده در فضای صفاق رفته در خیالات بعلاج استسقا نفعی تدابیر  
 اخراج آن کنند فصل در سوراقتنیه و استسقا معلوم باد که سوراقتنیه مقدم استسقا است  
 و علاج این مرض خفیف تر و سبک تر از علاج استسقا است و سبب این مرض ضعف کبد و فساد  
 مزاج بجزر است و باشد که از فساد و ضعف معده نیز عارض گردد سبب مجاورت و سخا  
 که معده را با بجزر است علامت سوراقتنیه آنست که در رو و پنج دست باد پایها در یکجا است  
 چشم به تیج پدید آید و رنگ بدن چهره بزرد می سفیدی گراید و گاد باشد که در بین مزاج  
 ثورات پیدا آیند و رلب جواحت افتد و خواب و بیداری بر جای طبع نباشد و گاهی  
 نرم شود و گاهی قبض واقع گردد و گاهی بر از خشک آید و گاهی تر تدابیر صاحبان سوراقتنیه  
 تقنیه و استسقا در غذای ایشان قلیل ضرر است و مقدار غذا باید که هشتم حصه از غذای  
 صحت باشد و از جو بی بقول احتراز و جب بود فقط بقدر خود آب یا آب نمکی قناعت کنند  
 و اگر صبر ممکن نباشد گوشت کبک یا تیهو یا دراج که بقدر نفع در این مرض و ذریه و الاچی و قنفل  
 مطیبت کرده باشد مناسب است و از آب سرد و روغن احتیاج بلخ کنند و بجای آب عرق بیا  
 یا عرق کاسنی یا عرق مگو بهتر باشد و غسل با آب شور کنند و از آب شیرین قناب نمایند و  
 اگر آب شور موجود نباشد در آب شیرین قناب نمک شور اندازند و گرم کنند و از آن غسل کنند  
 در ریاضت مثنی واجب سازند و در غیر مرض بقصد هرگز مبارزت نمایند علاج اول چند روز از جگر



هندی بادبان بیخ بادبان بیخ کاسنی اصل ششوس مقشربخ اذخر تخم کرفس نسیمون <sup>الثعلب</sup> عنب  
 تخم کثوث درخرف بسته شهید خالص دواها را در سه پاد آب بچوشانند هر گاه نصف آب باقیمانده  
 بر صبح و نیمه شام شهد آینه <sup>نیمگرم</sup> بنوشانند و اگر تنگی ضرور داند بعد نفع این مسهل هندی را  
 فقط تر بد سفید خراشیده رنجبیل ستارکی روغن بادام دواها کوفته بخیته بر روغن بادام چرب  
 کرده بد و توله شهد خالص یا چهار توله شربت <sup>فستقین</sup> بیامیزند روز یک مسهل هندی اول آن  
 دوا بخوراند بالای آن جوشانده معمولی منضج بنوشانند و اگر ضرور داند در مسهل تکرار عمل نماید  
 و بعد تنگی جهت تقویت دوا را لکه کم صبح و بیدالورد شام با عرق بادبان دهند صفت  
 دوا لکه کم صغیر زعفران سیلخه سنبل لطیب از هر یک دو درم فطاح اذخر قسط شیرین دار  
 از هر یک یک گرم کوفته بخیته بصل مجون سازند شربت کیشقال لکه کم زعفران گویند مقدم  
 برین اجزا است لهذا بدین نام موسوم گردیده داین دوا با عرق بادبان هندی صفت الورد  
 تقویت جگر و معده و سور تقنیه استسقا نفع عظیم می بخشد سنبل لطیب مصطکی زعفران طباشیر  
 و زینبی اذخر اسارون قسط شیرین غافث تخم کثوث لک متقی تخم کاسنی تخم کرفس زیادند  
 میل حب بلسان و غرقی سیل از هر یک یک گرم درق گل سنج بر بر همه اوویه کوفته بخیته در شهد  
 سه دزن اوویه باشد مجون سازند قدر شربت از یک درم تا دو درم بحسب حال سن سال و مرض  
 عرق بادبان هندی صفت شربت <sup>فستقین</sup> که برای بدرقه مسهل گفته شده است نیز  
 پناه درم سیلخه بیست درم تخم کرفس سی درم دروسن آب عیار از هشتاد توله است نجیسا  
 بر صبح چوش هندی هر گاه یک سن آب یعنی چهل توله باقی ماند صاف کرده با یک سن شکر سفیدی  
 نیم تا شربت طیار کنند اوویه مسهل که مذکور شد در چهار توله شربت بیامیزند و بخورند  
 در میان زمان اسهال اگر تشنگی غلبه کند عرق بادبان نیمگرم بدهند استسقا و این همی است  
 مادی که ماده آن بار بود در فخل اعضای ظاهری یا باطنی در آمده عصار استورم گردانند و استسقا  
 بر شمس است لحمی و زرقی و طبلی لحمی است که ماده در فخل گوشت اعضای ظاهر در آید و آنرا  
 شورم گردانند و زرقی است که ماده طبل سیال در فضایی که مابین صفاق و شرب است  
 در آید و ازین سبب شکر بزرگ چون تر بود کلان با شکر پراب گردد و طبلی است که باد باقی <sup>غلظت</sup>



ابطی تحمیل در فضای مابین شریب عفاق در آید و چون دست بر شکم زند و آواز طبل بر  
 علامات استسقای مکی است که تمام بدن منتفخ گردد همچون خمیر چون عضو با انگشت  
 غمگند فرود شود و لحظه با اثر غمگند محض بماند بعد از آن آهسته آهسته عضو برابر شود و سفید بول  
 و اطلاق هضم و اطلاق طبیعت و ترشی در دهان قنط عطش پیدا بود اما اگر استسقای الحار است بوز  
 علامات حرارت پیدا باشد چون شدت عطش سرخی بول و تلخی در دهان و مانند آن و باید دانست  
 که سبب کلی استسقای مکی ضعف قوای جگر است و آن اکثر از برودت واقع شود باشد که از  
 حرارت نیز افتد فی الجمله چون سبب سوزن جگر گرم که در کبد حادث شود و قوای جگر  
 گردد و سبب ضعف قوی کیوس هضم کامل نیافتد و خون ناشده با اعضا و خلل گوشت در آید  
 بدان سبب اتفاح در جسم رو نماید و اسباب جزیه ضعف قوی و سردی جگر بسیار است سبب  
 نزول الدم یعنی برآمدن خون بسیار از بدن خواه بر عاتق باشد خواه الطبع یا از بواسیر و دم  
 بند و مختل شدن خون معتاد سوم افراط خوردن آب شدید البرد علی الخصوص بعد نماز  
 یا پس از ریاضات عینم یا عقب حرکات فسانیه مثل قهر و غضب غیره چهارم آنکه در عضوی از  
 اعضا که مجاری کبد اند چون معده و پسرز و شش گرفته آفتی پیدا آید و فساد آن جگر است  
 که سبب مجاورت یعنی هرگاه سپرز درم کند یا سبب ضعف در سپرز لاحق شود و او را از جگر تزلزل  
 کشید پس کثرت سودا قوای جگر را ضعف گرداند و قوت باضعه آنرا باطل سازد و با آنکه معده سرد گردد  
 و ضعف در آن راه یابد و سبب برودت و ضعف معده نقصان در هضم معده واقع شود و  
 کیوس خام از معده بجا رود و جگر نیز از نفع آن عاجز آید پس کیوس خام با اعضا منجذب شود و علت  
 آنکه نفع کامل نیافتد جزو بدن نگردد و در خلل گوشت بماند همچنین از برودت سبب مجاورت و ضعف کرده  
 نیز جگر ضعیف شود و نهایت را از جگر نتواند کشید پنجم آنکه سوزن گرم جمع بدن یا منغص و سوزن  
 یا در پشت یا مرض مجاری است صدر محدث استسقا گردد علامات استسقای زنی گرانی و بزرگی شکم  
 است و مقالات و زنجیدگی پوست شکم و شکم چنان نماید که گویا شک پر آب است و چون دست  
 بر شکم زند یا بیمار از پهلو پهلو دیگر شود و ضعیف یعنی آواز جنبش آب مسموع گردد و گاه باشد که در  
 دستها و پاها و پشت چشم و در پیشین و قنیه آماس پیدا آید و چون من سخم شود فرسودگی نفس و نایب



شفا الالهان

پس اگر استسقا غیر حرارت بود قدم تشنگی و پیدایی رنگ بول و احساس سردی بدن شاید آنست  
 و اگر مع الحرارت بود کثرت تشنگی در سردی یا سردی قاروره دلیل آنست و علاست استسقای طبعی  
 آنست که گران شکم کمتر از گران زنی باشد زیرا که در زنی آب در میان صفق و شرب یا احتیاج شرب  
 مجتمع میگردد و در طبعی بهمان مقام با غلیظت مع رطوبت قلیل جمع میشود و با بد نسبت آب خفیف است  
 امانه یعنی کشیدگی در شکم محسوس شود و شکم چنان نماید گوید مشک بر باد است و چون دست  
 بر شکم زنند آواز طبل دهد لهذا طبعی نامیده اند و خاصه استسقای طبعی است که ناف بسیار بیرون  
 آید و این بر آمدن ناف را متواتر گویند و این در لحمی و ترقی نباشد و واضح باد که در استسقای  
 طبعی چون رطوبات در بیاغ رقیقه تحلیل شود و رطوبات و ریاغ غلیظ بطبی التحلیل باقی ماند می بگذرد  
 استسقای طبعی به جن بجای مملد و با می موصد و علاست استسقای طبعی شدن استسقای طبعی بجن  
 آنست که صلابت شکم افزون تر شود از آنکه در طبله بود و حال جگر و بیار نیک گردد و هضم کامل شود  
 و بدن غذا کامل یابد و بران سبب قوت در بدن عود نماید و بجز سختی شکم مرضی دیگر پیدا نباشد  
 علاج استسقای لحمی که مع تب باشد تخم کاسنی تخم خرفه تخم خربوزه رویند خطائی و انار  
 در عرق کوی با عرق کاسنی شیره بر آردند <sup>سکنجبین ساده آسینخته بدینند و آخر روز در زیر زمین دواد</sup>  
 بهین طریق و بند و میان روز در دو توله شربت آنار در نیم پا و عرق کوی حل کرده بنوشانند و غذا  
 قدری دال سونگ تی روغن و بند و پشک سوش و پشک بز و طین معره یعنی گبر و زنجبیل و  
 ذریره در آب کوی سبز بسایند و دیگر در وقت نصف النهار در تاب آفتاب ضما کنند هر استسقا  
 مستور و اگر تنقیه ضرور و مناسب و اندر در ریشتم این مسهل دهند مغز فلو س شیره تخم کاسنی گلشن  
 را و خطائی مغز فلو س را وقت شب در نیم پا و عرق کوی تر دارند و تخم کاسنی در او اندر او عرق  
 کوی شیره بر آورده و بال مغز فلو س آسینخته بنوشانند و غذا آخر روز قدری دال سونگ و بند  
 و اگر این غذا مریض صبر نتواند کرد قدری پوست باریک بان بدال حل کنند و بدینند و بعد از آن  
 تب و ورم بر ایمی تقویت جگر و بید الورد یا دوا الکرم چند روز بخوراند و درین وقت غذا گوشت  
 کبک و تیم و درج و چوزه منع دارند و اگر میسر نیاید گوشت گوسفند بکار برند و اگر استسقا  
 لحمی بی تب باشد علاج بدین او وید کنند با دین تخم کاسنی چ کاسنی پنج او خرم تخم کثوث



در خرقة بسته ریونید یکم کوفته گلقد آفتابی ادویه را در نیم آنار بچویشانند هر گاه نصف آب باقی ماند نیمه  
صبح و نیمه شام یک گرم بنوشانند و بجای آب عرق کاسنی یا عرق مکوی یا عرق بادیان و سبند و غذا  
در قدری آب سخنی یا نخود آب اندک پوست نان بار یک حل کنند و یک وقت و سبند و هر روز  
در آفتاب ضاد مذکور الصدر بعل آرنده اکثر اوقات چادر بر سر کشند و پشت یا آفتاب کوفه نشینند  
که برای تحلیل درم تدبیر خوب است و روز یازدهم یا دوازدهم تقیه بجز راوند کنند صفت  
حب راوند را و نند درم غار لقیون یک درم بچاسه درشت فرسوده کنند تا غبار بار یک از آن جاسه  
بیز شود هر گز به باون نکوبند تر بد سفید خراشیده و دو درم زراوند مدحج دو دانگ مقل ازرق نیم درم  
افسون یک دانگ سوای غاز لقیون که در جاسه بنیخته باشند و دیگر جمله ادویه در باون کوبند و بجاسه  
باریک بنیخته بشهد خالص بسر شدند و این جمله وزن دو که یک معاد است یا عرق کاسنی و عرق  
مکوی و عرق بادیان که هر یک یک پنج توله باشد سه توله گلقد آفتابی در آن حل کرده صاف کنند و دوای  
مذکور را حسب ما بسته با در خرقة مذکور استعمال کنند و در تقیه تعجیل نکنند بلکه برفق و مدارا بعمل آرند یعنی  
بعد هر سه روز و سه روز طلخ مذکور بنوشانند و بعد از آن سه روز و سبند و بعد تقیه و از آن روز و  
بید الورد چند روز با استعمال دارند تا تقویت حاصل شود و استسقای لحمی را به نسبت دیگر اقسام  
استسقا مسلم گفته اند طریق علاج استسقای لحمی بنوع دیگر عصاره ریونید صبر سقوطی برکی  
یک سرخ وانه سهیل یک مغسول سنبل الطیب ترید به صوف یعنی خراشیده گل سرخ وانه سهیل بزرگ  
کابلی هر یک یک یا شته کوفته بشهد خالص بسر شدند و بلیند صبح و شام و بالای آن این طرح بنوشند  
تخم کاسنی بادیان بزرگ کابلی نار شیک یعنی نالکسر انجیر زرد زنجبیل کوفته عنب الشعلب و تخم  
خرنوبه کوفته جمله ادویه در نیم آنار آب بچویشانند هر گاه یک پا و آب یا همان نیمه از آن صاف  
کرده و دو توله شربت دینار آسخته صبح بنوشند و نیمه دیگر بعد خوردن دوای مذکور قریب شام  
نوش کنند و این جمله مقدار دوای یک روز است بمهرین مقدار هفت روز با ده روز یا چهارده  
روز به عمل آرند و اگر حاجت باقی ماند تا بیست و یک روز به عمل آرند استسقای لحمی ذوقی هر دو را  
نفع کافی نختد فائده جلیله هر گاه باطل شود بهضم اعضا حادث شود استسقای لحمی در هر گاه بهضم  
کبد ضعیف شود عارض گردد استسقای ذوقی در هر گاه باطل شود بهضم از معده لاحق شود



شفاء الایمان

استسقاء طبعی پس در علاج کمی عمل با نمک که باعث تخفیف و خشکی رطوبات غریبه شود و ان اسهل  
است و ادرار و غسل بآب شور و تعریق و تدفین در بهترین تدابیر تعریق یعنی عرق آدرن نیست  
که مثل تنور سناک سازند و در آن آتش افروزند بر گاه تنور خوب گرم شود آتش از تنور بر آزند  
تا گرمی تنور کمتر شود و قابل برداشت طبیعت گردد و جسم را نسوزد پس مریض استسقای کمی  
را در آن نشاندند و هر قدر عرق از اندام او بر آید پاک کنند و این عمل بهتر از نشاندن حمام گرم  
است زیرا که هوای حمام بسبب مداوت آب گرم و تراست و هوای تنور که مذکور شد گرم و خشک  
است و آن لعلاج مریض مناسب تر است و تدفین آنست که مریض را اگر در آن در ریگ گرم  
دو سه ساعت و فن کنند و غسل بآب دریای شور نیز مجفف رطوبات غریبه است اما اگر آب دریا  
نمیسر نشود آب چاه را نمک شور انداخته جوش دهند و از آن آب غسل کنند و استعمال مدرات  
و سهلات بادویه مناسب مرض و موافق مزاج مریض نیز از مجففات است و در استسقاء  
سعی تا سستی در توت قوت با ضمه جگر کنند یعنی از سفوف و حبوب و معاجین و انثره و اغذیه  
انچه مقوی قوت با ضمه جگر است و درین مرض اختصاص یافته بعمل آرند و در استسقای طبعی در قوت  
قوت با ضمه معده سعی بلیغ بجا آرند با استعمال ادویه مقوی قوت با ضمه معده که درین مرض مخصوص  
شده هم از داخل و هم از خارج و در استسقای صلب فقط استعمال ملینات صلاحیت از خارج نمایند  
با ادویه مخصوصه این مرض از قسم مرهم و قیر و طی یا اگر ضرورت تنقیه دانند انچه در استسقای زقی  
گفته شود بوجوب آن تنقیه بعمل آرند طریق علاج استسقاء زقی تر به سفید خراشیده  
دو لوله سناکلی دو لوله حب الینیل دو لوله انیسون دو لوله زنجبیل دو لوله راوند دو لوله پوست بلبله  
کالی دو لوله پوست بلبله زر و دو لوله بلبله سیاه دو لوله شاهره دو لوله ادویه کوفته بجمعه در دو لوله  
روغن بادام چرب کنند و بدو وزن ادویه شده خالص بسر شدند و نگاهدارند پس هر روز یک چشمانک  
پوست درخت کچنال و یک چشمانک پوست درخت سرس خواه خشک باشد یا تر در سه آفتاب  
شیرین بچوشانند و نگاهدارند و دو لوله درای مذکور علی الصلاح بخوراند و بالای آن بقدر نیم پاز  
آب مذکور بنوشانند و بعد غذا در وقت که خواستش آب شود همین آب و بسند بلکه در استسقا و وضو  
نیز همین آب صرف کنند اگر فضل الهی شامل حال شود بجزضه میست و یک روز یکم و بیش یک ماه



صحت کلی حاصل شود هر روز دو سته بار اجابت سرم شود و ماده با سه مال قلع گردد و بزگی شکم روز بروز  
کمتر گردد و اگر تب لاحق باشد اول با نایب سعی کنند و بعد از آن رین و دو با استعمال آرد و دیبا س  
از آن تب شربت بزوری معتدل در آب مذکور یاد عرق کاسنی یا در شیر و تخم خرپزه مناسب و  
نافع است علاج دیگر که با نخاصیت نافع است یک عدد فندق کوچک از چاه با حوض  
صید کرده شکمش چاک و احتشاد دور کنند پس بر سنگ باریک بسایند و با اندک آرد گندم مخلوط کنند  
پس آنرا یاد گیر آرد گندم بقدر سه که موافق غذای مریض باشد مخلوط کرده از آن یک یا دو نان  
تیار کرده تمام آن نان بر مریض بخوراند انشاء الله تعالی در سفته یا عشره صحت کلی حاصل شود  
علاج سته قسم استقا بطریق دیگر پوست نرم درخت کچنال پوست نرم درخت سرس  
برگ گلرود و آن گیاهی است که در خرما به نامی رزید فلفل سیاه هر چهار اجزا مساوی الوزن  
گیرند و باریک کوفته با اندک عرق برگ گلرود ستر شده گولی با مقدار کنار صحرائی بنهند و خشک کرده  
نگاهدارند و گولی صبح دو و شام یا قدری آب جو شانده پوست کچنال و پوست سرس استعمال  
کنند یک چغنه تک پوست کچنال و یک چغنه تک پوست سرس بر دو در آورند و نیم آثار آب بنوشانند  
هر روز نگاهدارند و بهین آب بدرقه گولی با سازند و بعد طعام نیز همین آب بنوشند و با ستجاد و ضو  
نیز همین آب صرف کنند و هر صبح آب تازه تیار کنند و نایب صورت نمایند و با استعمال گولی برگ  
آب خالص انقعات کنند بفضل شافی مطلق بعرضه بیت و یک روز ازین اقسام ثلاثه که  
مذکور شد هر قسم استقا که باشد با استعمال این دو ازال شود علاج طفلان خردسال که  
بمرض سوء البطنیه یا استقا مبتلا شوند از هر قسم استقا که باشد زایل شود و  
بزرگی شکم که بغیر استقا اکثر اطفال را لاحق می شود نیز زایل گردد با استعمال این حب برگ  
گلرود و آنخواه یعنی اجوائن و فلفل سیاه و درنجیل هر چهار مساوی الوزن و نمک سیاه بر ابر  
دو جز و عرق برگ گلرود و سحی کرده بقدر دانه ستر حب مانند و خشک کرده نگاهدارند یک حب  
صبح و یک شام بدیند و بالای آن قدری آب جو شانده آنخواه اندک نمک سنگ انداخته بقدر  
دو سته تو لنبوشانند و اگر تب هم شریک باشد با شیر و تخم خرپوزه و بند و اگر تب ستر هم باشد سته  
ماشته اصل السوس مفسر یا تخم خرپوزه مختل کنند و شیر و بر آورده قدری شربت بزوری معتدل



آئینه بالای حب بنوشانند علاج کلانی شکم تبخیمه باستقمای زنی بعضی زنان را که بعد  
 وضع حمل بعلت قلت اخراج ماده نفاس کلان شکم کسبیه باستقمای زنی لاحق شود بعد اوستاین  
 حب و نماد که مذکور میشود بعد یا سه هفته زایل شود بشرطی که تب شش یک آن نباشد فلفل دار  
 فلفل فلفلیو به چاب شیطرج اشنة سعد کوفی به یک کلانی دلو در پوست بلبله زرد پوست بلبله آمله و  
 فلفل قوی قط شیرین بادیان که میخیل اندر جوهر یک یکدم تر به سفید خراشیده شسته درم ادویه کوفته  
 بجز بقیه سیاه کنه که به وزن ادویه باشد سرشته حب مقدار هفت ماشه بنهند و یک حب  
 صبح و یک شام با قدری عرق بادیان بنهند و اگر مزاج قوی باشد دو صبح و دو شام و بنهند  
 حنظل آب سائیده بر روز نهم بر شکم ضا و صلازند و غذا دلیه گندم شیرین یا کلبین و یا نان پاک  
 بهال سوگ یا آب بخنی حل کرده بنهند و آب تازه دهند بسیار سردند علاج استقا  
 که بشرکت امراض دیگر اعضا لاحق شود و آن بر چند نوع است یکی آنکه استقا از ضعف  
 سبب لاحق شود علاج آن این است که تقویه سود کنند و تقویت سبب سعی نمایند بقویات و  
 سبب زدوم آنکه استقا از سردی شش عارض گردد غلامت آن سرفه خشک و ایم است دوم  
 پای با علاج شربت زرد فاقه و گلقد دهند سوم آنکه استقا بشارکت جگر امراض ماسا ریفاد  
 لاحق شود غلامت آن اطلاق معده است و بر آمدن فضول از امحا علاج شربت بزوری شربت  
 انار دهند و تقویت جگر گوشت چهارم آنکه استقا بشارکت کرده حادث شود علاج آن از حنظل  
 کرده ظاهر شود پنجم آنکه استقا بشارکت رحم واقع شود بسبب بند شدن خون حیض علاج آن  
 در مجتد رحم مذکور شود ششم آنکه استقا از افراط خون در بدن عارض شود علاجش آنست که  
 خون بوا سیر بسته شود با خون فصد معتاد گرفته باشند علاج فصد کننده خون بقدر حاجت گیرند و  
 بعد فصد شربت زرشک و لیون و شربت انار ترش مفید است بقیه آنکه استقا بسبب بسیار  
 بر آمدن خون لاحق کرد علاج اشتر به با غذای خون افزائند اول کنند چون شربت انار روزی دو تخم مرغ  
 و گوشت چوزة ماکیان و نه بود و تراج هشتم آنکه استقا از مزاج تمام اعضا پیدا غلامت آن  
 تب های حادث میس است و بقراط گفته استقا که برض حادث روی است نهم آنکه استقا از  
 جهت معص و پیش لاحق شود غلامت آن در دو ای نواحی نام است و بقراط گفته هر که معص باشد



و بسهل ز را می نشود کار او با ساقهای طلیح انجبار و در نیم صورت اول علاج منفس باید آنچه در باب منفس  
گفته شود و بعد از آن علاج استقا کنند و هم آنکه استقا تابع در پیش است بود علامت آن در دو آنکه  
در پشت است علاج آن نیست که علاج در پشت کنند باز هم آنکه استقا از دست امراض  
جهاات صدر بود علامت آن تنگی نفس و سرفه بود علاج بنفشه و زرد فاد اصل السوس و پر سیاوشان  
بجوشانند و صاف کنند و شربت بزوری معتدل آینه بنوشانند و بگیرند بر حسب حال مریض  
در ای طبیب است فصل در اسهال کبدی یعنی اسهالی که ماده آن در کبد باشد  
و آن پیشش نوع است فیحی و غشالی و صفراوی و صدیدی و خاثری و قوی نوع اول  
اسهال فیحی و قوی را گویند و سبب آن انجبار و بیله جگر است و کیفیت آن بهقام و بیله مذکور  
شده و دوم اسهال غشالی دان مثل آب بود و سرفه رنگ که گوشت در آن شسته باشد و سبب  
آن ضعف جگر است و آن نیز بهقام ضعف جگر منظور گردیده سوّم اسهال کبدی صفراوی  
و علامتش آنست که در جگر گرمی و سوزش باشد و دیگر علامات که در سوّم مزاج خارج بیان شده  
ظاهر باشد و این قسم اسهال بیشتر در حالت خلای معده افتد و بعد خوردن غذا ساکن شود و در  
آخر مضمّن باز اسهال جاری شود و از دروا معا خالی باشد بشرطی که اسهال کبدی بسبب مرور  
ایام احداث حج در امحا کرده باشد علاج برگز قابضات نهند و برگز بجم اسهال سعی نکنند  
که جمیع این قسم اسهال بسبب منع خروج ماده سوزنی فی الفور بلاک کنند پس بهتر آنست که در  
تقیه و تعدیل مزاج جگر گوشتند و درین حالت مار الشعیر و شربت بنار و شربت آناثرین و شربت  
عناّب بغایت نیکو است که در نیا قبض نیست بلکه تقیه و نیز تطفیه حرارت جگر کنند و پس از  
تقیه اگر اسهال باقی ماند شربت خشخاش و شربت بیخ انجبار باطبیخ تخم خطمی دهند چهارم اسهال  
صدیدی که از جگر باشد و صدید زرد آب را گویند و سبب آن احتراق خون یا دیگر خلط است و در  
جگر و علامت آن همان است که در اسهال صفراوی مذکور شده و علاج آن نیز همان است که در  
اسهال صفراوی گفته شد و صندل بگللاب ساییده و خرقة بدان آوده بر جگر نهادن مفید  
است و در نوقصت فصد اسلیم از دست راست خیل نافع باشد و این قسم اسهال را نیز تبذیر  
بنداید که در نیم اسهال خاثری کبدی خاثرشی غلیظ و جسم غریب را گویند که مشابه در وی بود



شفاء الابدان

در رنگ و قوام و این قسم اسهال بسته بسبب لاحق شود یعنی آنکه وسیله کبد قبل از کمال صحیح  
 که هنوز اوده ریم نشده و متغیر شود و با اسهال بر آید و سوم آنکه سده جگر کیشاید و با اسهال بر آید و این ظاهر  
 است که سده بطول مکث بسبب حرارت موضع استجیل گردد و بدین سوسم آنکه احتراق مفرط  
 در کیوس افتد عطش مفرط پیدا است که از شدت احتراق آنچه لطیف است از صفوت کیوس  
 فانی شود و آنچه غلیظ است باقی ماند مثل دروی و علا است آن تقدم عطش است و در دو پیش  
 که از مزاج اسهال است بیخ نباشد علاج فی الفور در حبس اسهال مبادرت نکنند تا وقتی که خوب  
 آثار ضعف ظاهر نشود و هر چه در صفراوی گفته شد در خجایم بعمل آرند و کباب جگر که سفند خوردن  
 درین مرض مفید است و معلوم باد که اسهال کبیدی که از صفرا یا از صید یا از خاشر بود چون  
 مزمن نشود اکثر بیخ معالغی خراش روده منجر شود بسبب حدت ماده نه از جگر با معاریز و عطار  
 منش آنست که گلابی اخلاط مذکوره با خون مختلط بر آید و گاهی نامختلط و گاهی عقب اسهال بیمار  
 راحت یابد و گاهی از شدت الم که بسبب مرور اخلاط حاده بر جراحت اسعا واقع شود  
 در رسیدن یا معالاج گردد بجدی که مریض را نوبت بغشی رسد پس بر گاه با اسهال کبیدی بیخ  
 اسعا پیدا آید باید که با اسهال کبیدی علق بیخ معانیز بعمل آرند و این دو برای وسیع اسعائیل نافع  
 است اسپنول تخم بارنگ تخم خرفه مقشر تخم خمازی بر یک یکدرم نشاسته صغری بر یک  
 دو درم گل ارمنی یک و نیم درم سوای اسپنول و بارنگ همه ادویه را با یک یک بوند کوفتند و  
 کافور را با هم بیا مینند بقدر ششاشه ازین سفوف بگیرند و در آب گرم لت کنند و چند قطره  
 روغن گل آمیخته بخوراند بقضله تعالی نفع بین بخش ششم اسهال دسوی کبیدی و اسهال دسوی  
 کبیدی را دوسلطاریای کبیدی گویند و اگر اسهال خون از اسعائیل آن را دوسلطاریای سعوی نامند  
 و ذوق و ریاض دوسلطاریای کبیدی و دوسلطاریای سعوی بچند وجه است یکی آنکه در کبیدی در  
 ونمی باشد مگر بر سبیل ندرت و گاه باشد که در نواحی جگر در خفیف پیدا یابد بخلاف آن در سعوی  
 درد شدید می باشد اگر با سح باشد و سوم آنکه در کبیدی اکثر خون بدوده آید به سلت یک روز یا دو  
 روز باشد که در روز بر این خون بر آید و باز نیند شود تا زمان طویل تا وقتی که ماده در جگر جمع آید آن  
 زمان با اسهال لاحق شود بخلاف آن در سعوی اسهال خون می دورد باشد سوم آنکه لازمه



اسهال کبدی است که بدن بجا هر دو روز میرود زهرال و نجافت به نیزه بخلاف آن در اسهال سموی که چون مزمن شود و بعد از سرد آن زمان زهرال پدید آید چهارم آنکه اسهال کبدی علی الخصوص که دموی بود و بجا نیست پدید آید بسبب حرارت و رطوبت جگر بخلاف سموی که منتن نمی باشد بسبب برودت و بویست اسهال که در ماه اکل رود و نیزه آنکه در کبدی از اول تا آخر مزمن خون خالص آید یا غسالی در باشد که اول غسالی آید و بعد از آن دموی و خراطه در آن اصلانی باشد مگر آن زمان که مزمن شود و سطح اعزازت آن خراشیده شود آن زمان خون با خراطه معانقسط آید بخلاف اسهال سموی حتی که در آن اول مر از ظاهر می شود و بعد از چند روز خراطه و جراوه بعد خون و اجسام غشائیه و بعد از آن قیح و چرک آید و گاه باشد که در سموی هم از ابتدا خون خالص آید بوی اسطه کنشاده شدن و بن رنگه رسیده شدت امتلاهی خون لیکن این خون کثیر المقدار نباشد بلکه اندک اندک و طبیب نا تجربیه کار در باید که خون بوی اسیر است و در حقیقت خون بوی اسیر نباشد و اسهال دموی کبدی از سه سبب افتد - سبب اول آنکه نرف مقدار عاف یا طشت یا بوی اسیر نباشد و بدان سبب خون در جگر افزون شود و ایناد به پس طبیعت آنرا دفع کند بوی اسهال سبب دوم آنکه مضموی بزرگ چون دست یا پای منقطع شود و خون که تغذیه این اعضا می رسیده حقیقتاً قهقری نموده بجا باز پس رود و جگر آن را کرده داشته با معانقسط سازد و در بطشید دست و پای آنها زمان طولی برای امتناع وصول خون غذا و احداث ذو ستار یا نیزه قطع دست و پای است سوم آنکه تفرق الاتصال در جگر واقع شود بعلت انفجار دم که جگر در اکثر استلاک خون و یا فریب و مسقطه قویه که بشق انجامد و بدان سبب چون منقسم نشود سموی اعضا چنانکه باید و بسبب ترشح بجانب آب آید و از آنها با عاف و آید و علامت اسهال کبدی دموی که سبب آن امتلاهی خون بود و در جگر بدون تفرق اتصال آنست که خون دفعه بمقدار کثیر بر آید و با وفات بعیده بود و تقدم استلاک و احتیاس خون معناد بر آن شهادت دهد و گرانی و الم در نواحی جگر محسوس شود و از علامات خراش روده چون وجع اسهال بر آمدن خون مختلط یا بر از هیچ نباشد و اسهال دموی کبدی همیشه منتن باشد و چند آنکه زمانه در از بگذرد منتن افزون تر شود و علامت اسهال کبدی دموی که از تفرق الاتصال افتد آنست که بقرات یعنی با وفات بعیده نباشد و تقدم اسباب



تفاه الامدادان

موجبه بران شهرت است و در علاج اگر اسهال و موی اشتکالی یعنی از احتباس خون معقول بود و زود تر  
 بجهت آن نکند شد تا وقتی که ضعف پدید نیاید زیرا که در جهس آن خوف است که ماده بعضی  
 ریس ریزد و ملاک کند پس بهتر آنست که قبل از ظهور ضعف بر رسم اماله از قصد با سلین  
 اندک خون بگیرد تا طبیعت سبک شود و اگر دست او پاره شود و خردمین و انشین را سخت به بندند  
 اماله خون شود و اگر از قصد و بستن اطراف خون بند نشود برای قیض فرس که باو بند باید رفته شود  
 تخم خرفه و آب بارنگ و تغلیل غذا درین مرض از واجبات است علی الخصوص اگر با تب  
 بود از غذا بازدارند و در تفرق الانصال این فرس قابض و طعم دهند صفت آن طباشیر  
 نشاسته و ممالا خون گل از بنی راوند گلنار عصاره لیمو انیس از هر یک مساوی بگیرند و قمر صفا  
 سازند و آب باز رنگ بپزند فصل در یرقان یرقان بر دو قسم است یرقان اصفر که در آن  
 چشمان و جمله اندام زرد شود و یرقان اسود که در آن اندام و اعضا سیاه شود یرقان اصفر بخند  
 سبب حادث شود یکی آنکه بر سبیل بحران بود که دفع کند طبیعت مرده صفر را بنظر بدن علامت  
 آن تقدم حمای صفراوی است و عارض شدن یرقان بر روزهای بحران و یرقان که در تب  
 صفراوی قبل از روز بقیع واقع شود روی است علاج آن سهل و آسان تر این است که  
 سکنجبین ساده باشیره تخم کاسنی صبح و شام بپزند و بشیره آلو بخارا بالقوع قمر صفا با شیره  
 تخم کاسنی و شربت نیلوفر تب و یرقان بر دو رافع بخشد دوم آنکه سوز مزاج گرم در جگر عارض شود  
 و بدان سبب ستهیل گردد غذا بصفراوی نا طبعی و سرایت کند با خون در سایر اعضا است آن  
 ق صفراوی و تشنگی مفرط و تخی و مان و خشکی زبان و قلت اشتها و قبض شکم و مرعت بنف و  
 گرمی طس موضع جگر و شدت تب و وزردی یا سیاهی بول و بالای بول کت زرد باشد و این قسم اگر  
 با حمای سوز محسوس باشد سبب احتمالا صفرا خون علاج آن منضج و مسهل است - منضج  
 گل بنفشه شایسته آلو بخارا تخم کاسنی نبات بخیناند و صبح و شام بنوشانند و بدین مطبوخ تقویه  
 کنند گل بنفشه گل نیلوفر شایسته استمتین تخم کاسنی آلو بخارا پوست بلبله زرد ترنجبین گلبن  
 شیره زعفران تخم کدو و حسب دستور مسهل عمل آزند و بعد تقویه برای تبرید دفع حرارت جگر شربت  
 نباتین و شربت آلو بخارا مفید است و غذا درین مرض مارا شیر و دال مویزک بازر شک و



انار دانه بهتر و مناسب تر باشد سوم آنکه سو مزاج گرم حادث شود و بمراره و بدان سبب صفرا بیشتر  
منجذب شود بمراره و از کثرت کبیت و فراط حرارت موضع جو شش زرد و در بدن پراکنده شود و علائم  
آنست که بغمه پیدا آید و بول در ابتدا سفید بود و بعد از آن زرد شود و سپس از آن سیاه گردد  
و در آخر میل بغلظت نماید و فرقی درین قسم دوران که سو مزاج گرم جگر افتد آنست که در کبد می  
خواهش غذا کمتر باشد و تشنگی بسیار بود و قاروره از ابتدا سرنخ باشد و رنگ تمام بدن زردی  
گراید مگر رنگ روی که مائل بسیاهی بود و قی صفراوی رنج دهد و فرقی درین قسم در ریه قالی که  
از سده جگر افتد آنست که برفقان در سدی اندک اندک ظاهر شود و خلط این نوع که بغمه  
افتد و از آن سو مزاج جگر و سده معرا بود علائم شیره آلویخار یا اسکنجبین ساده یا شیره تخم کاسنی  
دهند و تنقیه بدن مطبوخ کنند گل نقشه گل شلوف فرشته تخم کاسنی آلویخار افسنتین پوست لیلی  
ترنجبین بخیسانند و بدهند چهارم آنکه درم در نفس مراره عارض شود بدان سبب در فعل دی که جذب  
صفرا از جگر و دفع آن بسوی اعصاب خلل راه یابد پس بالفرض صفرا در بدن منتشر شود و علائم  
آنست که تب نرم لازم باشد و زبان درشت بود و تهوع رنج و بد علائم آنچه برای درم جار جگر  
گفته شده در اینجا هم همچنان بعمل آرند پنجم آنکه عارض شود در آن مجرا که ما بین جگر و مراره است  
برای جذب صفرا از جگر پس چون راه صفرا بند باشد بالفرض همراه خون در سایر اعضا منتشر  
شود و اعضا از رو سازد علائم آن قی صفراوی است و تلخی دهن و اندک گرانی در جگر  
محسوس شود و بمر از سپید گردد و بد رنج ششم آنکه واقع شود سده در آن مجرا که ما بین مراره و  
اعصاب است برای انصباب صفرا در اعصاب جهت حاجت بر از علائم آنست که بر از دفعه شود و  
زیر که زردی رنگ بر از از رنگ صفرا است و چون راه انصباب صفرا سده و باشد یبیک بر از سفید  
شود و بد بشواری خارج گردد و بعلت عدم وجود صفرا و گاه باشد که قوی عارض گردد و بر از قطعانه بر آید بسبب  
برودت اسعاکه از عدم انصباب صفرا عارض شود اما قی عارض نگردد درین هر دو نوع برفقان که بسبب  
دقیق سده لاحق شود بهترین تدابیر نیست که مغز فلوس در آب کرب یعنی آب مروت بر گهای کز  
حل کنند و بعد بکینوله روغن بادام تلخ آینه نیشو شانند برای تنقیح سده و خیلی نافع و سریع الاثر است  
سومی آنست که مکرر شدگیک سباب نیز برفقان صفرا لاحق شود و آنچه کثیر التوجه بود مذکور شد علاج برفقان و بمراره



غریب که در مواضع و قریات می باشند بیخ سر کنند. بقدر یک چشماک هر روز  
 آثار آب بخوشانند بر گاه نصف آب باقی ماند قریب دیگر آن نگاه دارند و در تمام روز بدفعات در این  
 بنوشانند هفته عشره درین رفع شود بار با تخم بر اقم این کتاب در آمده و دیگر سیوس نخود و اولوله  
 وقت شب در آب سرد و تر و در صبح صاف کرده قدری شکر سفید انداخته بنوشانند بفضل شامی  
 مطلق در میان یک هفته صحت حاصل شود و دیگر حب القطن یعنی پنبه دانه بقدر اولوله شب  
 در آب تر و در صبح صاف کرده قدری نمک لاسوری انداخته بنوشانند و دیگر برگ خنای خشک کبوتر  
 شب در آب تر نمایند و صبح صاف کرده اندک شکر سفید انداخته بنوشانند و اگر قدری ملاکیر یعنی  
 براده صندل زرد هم با برگ خنای شامل کنند در عمل قوی تر شود مگر میرا زاله زردی چشم که بعد  
 از ازاله سبب باقی ماند قدری انسین آب جوش دهند و صاف کرده سکنجین سله آینه در  
 آن آب نغز کنند و دیگر شونیز و تخم خطل یا یک ساییده در شیر گوسفند آینه در بینی اندازند تا  
 عطسه آید و دیگر سرکه و گلاب با هم آینه اندک اندک بدفعات در چشم ریزند و اگر آب انار ترش  
 بدفعات چند قطره در چشم قطور کنند برای ازاله زردی چشم نافع است و دیگر قدری سبب ال را  
 شب در آب تر کنند و صبح چند قطره آب آن در سوراخ بینی یعنی منخرین ریزند و از صبح تا شام  
 با لعل آرد در سه روز زردی چشم زایل شود و دیگر پوست بلبله زرد پوست بلبله آله خشک  
 بر سه برابر وزن گرفته شب در آب سرد در صبح از آن آب قطور کنند زردی چشم زایل کند  
 بیان برقان اسود و برقان اسود نیز چون سبب عارض گردد یکی آنکه واقع شود سده دران  
 مجرا که مابین جگر و سپرز است و بدان سبب سودا از جگر بسپرز که مفرغه او است داخل نشوند  
 بعلت بند شدن راه پس با خون مختلط شده در بدن منتشر شود و دوم آنکه حادث شود سده  
 دران مجرا که مابین سپرز و فم معده است و بدان سبب سودا از سپرز فم معده نریند و بسبب سلا  
 سپرز باز بجانب جگر راجع شود و با خون مختلط شده در بدن منتشر شود علامت این سردی و نرسیدن  
 برقان سدی آنست که شب در پنج پد آید و در جانب راست با چپ نقل و نمند محسوس شود و  
 فرق در بین آنها آنست که در نفع حاصل ساقط شود آشته اما بعد ریح و نقل بجانب راست محسوس شود  
 در قسم ثانی ساقط گردد آشته اما یکبدر که نقل بجانب چپ باشد عطلج باید که اهل نصد با سلیق



یا اسلیم کنند از جانب چپ و بعد آن برای تقطیع سده منفتح و سهل دهند مشغول باد این تخم کاسنی  
 پنج کاسنی اصل السوس مورینقیه نبات بجوشانند و نبوشانند و بعد هشت مشغول روزی تخم می کنند  
 این مطبوخ باد این تخم کاسنی پنج کاسنی اصل السوس مورینقیه سادگی شکر سرخ همچون بجاج  
 دوا بجوشانند و صاف کنند و همچون بجاج در آن حل کرده نبوشانند و این دوا می سهیل نیز نافع باشد  
 پوسته بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه هر یک سه درم انقیون یک درم خار لیون کلسنج  
 یک کاسه پنجدرم کوفته سفوف کنند و خار لیون را بموئینه بخت بسفوف مخلوط نمایند و سه درم ازین  
 سفوف با سنی نوکه مار الجبلن میاشانند و باید که هر یک سهیل اکتفا نکرده دو سه بار بحسب دستور عمل  
 کنند تا تقویه کامل شود سوم آنکه بسبب ضعف قوت جاذبه با قوت ماسکه طحال بیرقان اسودد  
 مراض گردد و علامت ضعف قوت جاذبه طحال گذورت سفیدی چشم است و سقوط اشتها و ظهور  
 بیرقان اسودد دیگر مراض سوداوی چون قوبا و دار الفیل و ددالی و مالینو یا و چند ام و بهین اسودد  
 است و در آن ضعف ماسکه طحال مکرر شدن سپیدی چشم و اسهال سوداوی و قوی سوداوی مراض  
 مراض و علامت ضعف ماضنه سپرز آنست که اگر بجده ریزد و شهوت طعام افزون تر کند  
 و اگر برود ریزد اسهال سوداوی آرد و اگر بدگر عضو ممکن گردد و درم سوداوی حادث شود و  
 علامت ضعف قوت دافعه طحال عظم و آماس سپرز است علاج جهت تقویت قوای اربعه طحال  
 این تضاد و کار بر نه صفت تضاد آنستین سنبل الطیب که مزاج سرد و نافقح از خریخ از خری  
 کج بگل سرخ نقل ازرق مسادی باب برگ طرفا یا باب برگ سداب آئینند و قدری سرکه در  
 آن مخلوط کرده تضاد سازند و ریاضت کردن و حجامت بلا شرط بر طحال نهادن و موضع طحال را  
 از اوقات بخترت و دوشک مالیدن نفع دارد و دیگر خریق سیاه یعنی کنگی ششماشته نبات که توله  
 هر دو را بقدری آب جوش داده یک هفته نبوشانند بیرقان اسودد از ازل کند فصل در مراض  
 خاص طحال سود مزاج طحال سود مزاج طحال بر چند نوع است یکی آنکه جاربود علامت آن  
 شدت تشنگی و سوزش موضع طحال و سهل قاعوره و میراز بسرخی مائل بسیار بود پس اگر سود مزاج  
 ساده بود و ظن آن نیست شیر یا تخم کاسنی و شیر یا تخم خرفه با عرق کوی و سکنجبین ساده  
 سکنجبین بزوی بارد نبوشند و با قرص طباخیر یا شربت بزوری معتدل و عرق کاسنی نافع



باشد صفت قرص طباشیر روپند خطانی یکدم و نیم زعفران نیمدرم و درق گل پنجدرم طباشیر  
سودرم تخم خرفه چهاردرم اوویه کوفته بنیمه باب کاسنی ایسرشند و قرصها سازند و شقالبه اسکینچین  
بزرگی یا شربت بزرگی بارد و شیر کاسنی تخم خرفه استعمال کنند و اگر جو آب برگ طرفه و سرکه  
ساییده بر موضع طحال ضعا و کنند و اگر سور مزاج مادی باشد اول قصد سلیم از دست چپ کنند  
و بعد از آن بمطبخ فر بلبله تلخین کنند و دم آنکه سور مزاج بارد بود و علاست آن سقوط استهتاست  
و عدم تشنگی و کثرت قراقره و بسیاری آرزو و آب دبان علاج بادبان بخ یا بیان اسپون پنجه  
تخم کزکس تخم کاسنی تخم کثوث در خرفه بسته سوپه منقی شهید خالص جو شده اده صبح و شام نوشند  
و این صفا سازند صفا و الجیر قسط تلخ برگ سد اب پوست کج کبر سادی بسره که ساییده بیکر صفا  
سازند و غذا آب بخنی و نان کنند و اگر سور مزاج مادی باشد تنقیه بدین مطبخ کنند باوان نسین  
تخم کزکس تخم کثوث در خرفه بسته سوپه منقی الجیر زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه  
ساکلی شکر سرخ ایارج فیقر شهید خالص ایارج فیقر اور شهید حب بسته اول بخورند و بالای آن  
طبخ بنوشند و بعد یک سسل جو شانده مذکور سرد را استعمال کنند و بر روز چهارم دوی سسل  
بر روز هفتم برین طبع سسل بعمل آرند و صبح با دکه باوه یعنی و سوداوی طحال بد شواری خارج  
شود و اگر بنیسه سسل تنقیه کامل نشود باوان سسل چهارم برگ زرد ریغ کنند تا ماده بالکویه خارج و  
سائل شود سوم آنکه سور مزاج بالیس بود علاست آن سختی سبزه است و غلظت خون و  
دورت و کثافت بدن علاج اگر پوست ساوچی بود و همت و طیب شربت بنفشه یا شربت بنفون فرافز  
که با شیره تخم خرفه بنوشند و تخم خطمی با لعاب تخم مرده و عن بنفشه مخلوط کرده بر سبزه زنند کدو خیارین  
بجز را مالین و دال مویز خورد و اگر سوپه مادی بود قصد سلیم مقدم دارند و بملیون فقیهون  
ایون بنجاق تنقیه باوه نمایند چهارم آنکه سور مزاج رطب بود علاست آن نرمی و گرانای موضع سبزه  
است و قلت عطش و تریل بدن و رنگه دوی آسره بودن علاج هشت تنقیف این فرعون بند  
صفت آن گل سرخ پنج کبر زرد اوند سنبل الطیب تک سفول زرشک جمله شش دارد است  
سادی کوفته باب طرفه یعنی بید که بندهی جمعا و گویند و اگر بهم نرسد در عرق برگ فراس ششتر  
همه مانند و از یک شقال نود و شقال از آن تنا اول کنند و این صفا بر سبزه زنند پودینه



بوره ارمنی برگ سداب تخم طرفاساوی بسرکه کشته سخن کرده نیم گرم هماد نماید و بخورد و آن تخلیه است  
 یا مصالحه یعنی زنجبیل و فلفل دو در چینی و زیره و ساونج هندی در آن انداخته باشند فلفل آنگه اگر  
 ضرورت تنقیه باشد بچوب افسیمون یا حب ایارج و تنقیه نمایند تخم آنکه سو مزاج حار و رطب بود و علامت  
 آن ثقل در پهلو می چپ و بنودن تشنگی و التهاب و باشد که در اعضا تریل و سستی ظاهر باشد  
 علاج آنچند در حار مغز و رطب مغز گفته شده هر دو امر کب کرده استعمال نمایند و سنگنجبین بزوری  
 که در آن پوست بچکر باشد نوشیدن و گل سرخ و شرفه الطراف و مغناث و صندل باب طرفاد سرکه  
 سرشته هماد کردن نافع است صفت سنگنجبین بزوری حار مع سنج کبر بادیان تخم کرفس  
 تخم کاسنی افسیمون هر یک پنجم درم سنج بادیان پنج کرفس پنج بر هر یک هفت درم خافت و ریونند  
 هر یک سه درم در یک آثار آب و نیم آثار سرکه بخیسانند و صبح جوش دهند هر گاه نیم آثار باقیمانده  
 کرده با نیم آثار شکله سفید بقوام آرند و بکار برند ششم آنکه سو مزاج حار یا بس بود علامت  
 آن قبض طبیعت بود و گرمی قدیم و سابقین و شدت عطش و التهاب و قاروره سرخ و صفت  
 دبله رسوب بودن علاج آنرا دویبه و اغذایه آنچند در حار مغز و یا بس مغز گفته شده هر دو امر کب کرده  
 بچمل آرند و هر گاه عنب الثعلب و یا برگ گلسان الحمل یعنی برگ بارتنگ و یا استغول یا باب مالیده  
 هماد سازند هفتم آنکه سو مزاج بار و رطب باشد تدبیرش تسخین و تخفیف است پس آنچند  
 بار و مغز و رطب مغز گفته شده هر دو امر کب کرده استعمال کنند هشتم آنکه سو مزاج بار و یا بس  
 باشد و ازین عارض میشود جسات و غلظت در سپرز تدبیرش همان است آنچند بار و مغز و یا بس  
 مغز گفته شده هر دو امر کب کرده بکار برند فصل در او در ام طحال و آن بر چند گونه است  
 یکی آنکه حار و موی بود علامت آن در التهاب و ثقل جانب سپرز است و تشنگی و تب حاد که بزودت  
 اشتداد کند و سننایمی قاروره و گاه باشد که موضع طحال سر پوست شکم سرخ می پدید آید  
 علاج آن دست چپ با سلیم یا سلیم کشانید و جهت تلمین مغز فلوس در آب کاسنی و آب  
 عنب الثعلب حل کرده و گلقت انداخته بدین جهت بتدریج قرص طباشیر یا قرص زر شک باطبخ  
 بنفشه و گل سرخ و پوست سنج کبر و گلقت نافع باشد و زلال تر هندی یا شیره تخم خرفه و شرفه بنفشه  
 سفید باشد و آرد وجود کز مانج و گل سرخ و صندل و عنب الثعلب بسرکه ساییده بسپرز نملک کردن



مفید است دوم آنکه درم صفراوی بود علامت آن حرقت و سوزش سپرز است و غلبه تب  
 بر دو رغب دور چشم و زبان و تمام بدن زردی مائل بسبب این ظاهر شدن و باشد که برقان آسود  
 پدید آید عکالاج بهترین ادویه این است که ششماشته تخم خرفه را شیره بر آورده و سه توله سکنجبین ساده  
 در پانزده توره عرق کاسنی یا آب خالص حل کرده شیره آمیخته بنوشانند و اگر حاجت تنقیه باشد  
 بطبع پوست بلبله زرد و شایسته و تخم کثوت و آب تمر بندهی و آلو بخارا و قدری مغز فلوس و  
 گانده آمیخته بنوشانند و اگر وجود تخم خطمی باب کاسنی و سرکه سخن کرده ضاد سازند و این سفوف  
 در درم دوسوی و صفراوی سپرز خیلی نافع است صفت سفوف زرشک مغز تخم خرفه  
 مغز تخم خیار مغز تخم کدو مغز تخم خربوزه از هر یک سه درم ضع عربی بگردم گل سرخ و دو درم طباشیر براده  
 صندل سفید از هر یک نیم درم تخم کاسنی چهار درم همه ادویه کوفته سفوف سازند و زرشک با بلبله  
 و کلاب سرکه حل کرده ادویه کوفته بآن مخلوط کنند و این مجموع دوار اهفت معنا کنند و هر روز صبح  
 با عرق کاسنی و سکنجبین بدیند و قرص طباشیر و قرص زرشک که در درم دوسوی گفته شد در درم صفراوی  
 نیم نافع است صفت قرص طباشیر طباشیر گل سرخ تخم کاسنی تخم خرفه تخم کاسنی سماق از هر یک  
 یک درم گلنار صندل از هر یک نیم درم تخم حماض دو درم کوفته بنجته بالص سرشته قرصها سازند قدر  
 شربت دو درم با سکنجبین ساده و عرق کاسنی صفت قرص زرشک زرشک یک درم  
 رب السوس یک و نیم درم مغز تخم خیارین تخم خرفه تخم کاسنی از هر یک دو درم کوفته بکلاب بسر شدند و  
 قرصها سازند قدر شربت دو و شتال با سکنجبین ساده و عرق کاسنی درم نرم بلغمی طحال و این  
 قسم درم را تهیج الطحال نیز گویند علامت آن زیادتی جم سپرز است با درد خفیف و سفیدی  
 روی و زبان و تهیج حمایق چشم و بول و سبز مایل کبودی شدن عکالاج با دیان انیسون پنج از هر  
 پنج با دیان پنج کبریا پنج زرد سوسن بنجته اسطوخودوس شکر سرخ بچوشانند و صبح و شام بنوشانند و  
 بر سیاهشان و پوست پنج کبر تر بر سفید خراشیده زوفا تخم بنجته یعنی تخم بکجان هموزن کوفته بنجته  
 در شده خالص بسر شد و نگاه دارند و بقدر دو درم صبح و همین قدر آخر روز همراه بلنج مذکور بدینند و  
 بعد نضج ماوه تنقیه کنند برین مطبوع و بنید آخر شب فداشته ایاچ فقیر با آب گرم بخورانند  
 و صبح مطبوع و بنید با دیان انیسون پنج از هر پنج با دیان پنج کبریا پنج زرد سوسن بنجته اسطوخودوس



پوست بلیله زرد پوست بلیله کابلی بلیله سیاه سناکی شکر سرخ بچوشانند و نوشانند و بر حسب قاعده  
سه سسل لعل آزند و بعد یک سسل این غوغه سر زرد و بار لعل آزند و اختتام مسلمات بر زرد  
عمل نوعه می نموده باشند تا دماغ پاک شود صفت غوغه اینج فقرا اصل السواد  
اسطوخودوس صفت فارسی پوست سرخ کبر در یک تار آب بچوشانند چون نصف آب باقی بماند  
شام نیم گرم غوغه کنند و گفته اند که اما سبز بیشتر از نزلات دماغی بوجود آید لهذا تنقیه دماغ هم  
بطلان این مرض از ضروریات است ورم سوداوی سپرز علامت آن انتقال شکم است شدت  
سختی سپردن آن از جای خود چنانکه بنظر در آید ورم کبابگی کشیدن تغذ باشد و هنگام  
خلو معده و گرسنگی راحت یافتن و بستن گام استلا و پیری معده متفر شدن و فساد در بضم و نه زال بدن  
و کدورت رنگ و سرخست بنفش و نرم بودن شکم و ضربان در آن دو شیر بان که بهر دو جانب حلقوم  
آید و لاغری بدن از لوازم بزرگی سپرز است یعنی سرگاه طحال بزرگ میشود بدن لاغری گردد  
بجست آنکه عظم سپرز جگر را ضعیف میکند و بسبب ضعف جگر بدن غومی گردد و علاج رگ سلینز  
یا سلیم زینند از جانب چپ و برای تنقیه سودا این سفوف مجرب است صفت آن پوست  
بلیله زرد پوست بلیله کابلی بلیله سیاه هر یک سه درم تری سفید گل سرخ هر یک درمی تخم کاسنی  
چهار درم تخم کنوشت افسنتین انیسون بادیان هر یک اشقال اقیقون دو درم ریوند و اشقال  
حجرارنی یک درم جمله دو با بار یک کوفته یاد و ورم شربت بزرگی یا جلاب قند استعمال نمایند  
و بالای آن یک پیاله ما ابلجین بنوشند و غذا شور بای چوزه سرخ و سراج و تیموتادل کنند و  
سیوس گندم در سر که بچوشانند و قدری اشق در آن حل کنند و بر طحال ضا سازند و معلوم باد  
که ورم سپرز نادر باشد که ریم کند اکثر تجلیل می رود با سخت و مصلب میگردد و القضا اگر ریم کند  
آن دردناخس سپرز است و تقدم اماس و عفونت بول و ظاهر شدن زرد و اجسام غریبه در  
بول و باشد که بسوی معده منفر شود و در فی یاد را سهال درد و اجسام غریبه بدید آید تنها بپیر  
پاک کردن سپرز از ریم از یاریان و تخم کاسنی و تخم کنوشت و تخم خیارین شیره کشند و با شیر شرب  
شیر خرا میخته بدیند و اگر فقط ما العسل دهند در تنقیه سپرز از ریم سریع الاثر است اما هر چه از درات  
بکار برند حرارت و برودت مزاج را نگاه داشته بعمل آزند بعد از تنقیه ریم اگر صلابت در لملل



یقیناً جهت تحلیل و ترویج نخاله گندم در سر که جوش داده داشت در آن عمل کرده ضما کنند و  
 آنجا که آماس سبز سخت باشد و بزوازل نشود خواه ریم کرده باشد یا نکرده باشد و بعضی اطباء  
 بر آن عمل کرده اند آخر الدوا الکی خوب مجرب است بر این فقیر برای ازاله ورم و صلابت طحال  
 نسخه مجرب برای ازاله ورم و صلابت طحال - ایلو پوست سنج که تخم ترب اجوائن فلفل گرد  
 سماکه چوکیه بریان سسرخ نوشادر برگ تلسی برگ گگردند خشک یا تر دو ابار یک کوفته  
 در عرق گگردند تازه و اگر سبب نشود در آب گولی با بقدر نخود بسته نگاه دارند و یک گولی صبح  
 یک شام با یک جرعه آب تازه فرو برند و یک ایلو سماکه چوکیه بریان پوست بلبله زرد و خجیل  
 شیطان شخار سسرخ زیره سفید تک سنگ جمله دو وید برابر کوفته بچینه بقند سیاه کنه سه ساله  
 که دو چند ادویه باشد سرشته حب بقدر کند صحرانی بنند صبح و شام یک یک حب آب بگرم  
 بدیند و یک ایلو سماکه چوکیه بریان آب سسرخ کوفته نو سادر باب انداخته صبح بنوشته اند  
 هفت روز مجرب است و یک پوست بلبله زرد و خجیل شیطان سماکه چوکیه بریان سسرخ شوره قلمی  
 کالی زیره سیاه زیره سفید تک لاهوری هموزن کوفته بچینه با و چند قند سیاه کنه سه ساله حب  
 بقدر کند صحرانی بنند صبح و شام دو حب آب بگرم بنزند و دیگر ایلو پوست سنج که تخم ترب بویشی  
 انجیر زرد و شخار سسرخ نوشادر سماکه چوکیه بریان کوفته بچینه بعرق گگردند سرشته خوب بقدر کند  
 صحرانی بنند صبح و شام دو حب بدیند و یک ایلو سماکه چوکیه بریان انکوزه بریان تک  
 لاهوری هموزن کوفته بچینه در عرق کبکبک سرشته خوب بقدر بنزند دو حب صبح دو دو  
 شام بچمل آرند سده طحال سبب سده طحال اجتماع فضلات غلیظه است در طحال و علامت  
 آن فقط گرانی سبز است و اگر آماس پیدا نمودن پس اگر سده در آن جرابود که مرقه سودا  
 از جگر بسپرزیر و حاد است گردد در قان سیاه و دیگر امراض سوداوی دیگر سده در آن جرابود  
 که سودا از سپرزیر بسره میرود عارض گردد بظلال شہوت طعام و اصناف ادویات صلیب  
 علاج آنچه در سده چکر گفته شد بعمل آرند و طبخ بادام و انیسون و نانخواه عنب الشلب و  
 نبات خیالی سفید است <sup>نسخه طحال</sup> و آن ورم ریجی سبز است و صلیب آن برودت سبز و مجتمع  
 شدن سودای بسیار در آن و ضعف یا ضمه و دفعه طحال علامت آن نرمی ورم است در پر پودی



باب دوازدهم در امراض اسعاض

چسبند و بدون و عند الغریب است شدن و قراقرق اقسام و آفرغ اکلان غلایح جنوبی که در صدر  
 مذکور شد برای تحمیل ریح طحال خیلی نافع است و از نمک و ریح سیوس گندم و تخم آویشن و تخم باریج  
 کوفته بوطلی سازند و خمید کنند و سبوس گندم بسره که جو شانیده و اشق در آن حل کرده بیکم  
 در آن موضع ضاؤ کردن مفید است باب دوازدهم در امراض اسعاض بدانکه اسعاض اسعاض  
 و معار و جهره را گویند و روده جمعی است عصبانی مضاعف مرکب از عصب و شحم و او روده شریف  
 و حس کثیر دارد و بگی کشش روده است و هر کس رانامهاست یکی اثنا عشری دوم عالم سوم  
 و قنق و این هر سه را اسعاض علیا گویند جهت آنکه بالای دیگر روده با واقع اند و این هر سه را  
 روده های دقان نیز گویند بهر آنکه جرم اینها باریک تر است و در مدهای دیگر هر سه اسعاض  
 اسعاض علیا است این است یکی اعور دوم قولون سوم مستقیم و این هر سه را اسعاض سفلی او  
 اسعاض غلاظ نیز نامند بجهت آنکه اجرام اینها آکنده و غلاظ است و بدانکه روده اول که اثنا عشری  
 است دوازده انگشت مضموم است از انگشتان صاحبش لهذا در اثنا عشری گویند و  
 دهن این روده بعهده پیوسته است و دهن سیمی است به بواب و همچنانکه مری برای عبود  
 غذا است همچنان این روده برای دفع فضله است و بعد بضم غذا هر گاه قوت دفعه معده  
 برای دفع فضله بجزکت در آید دهن این روده کشاده می شود و قنقله در آن داخل میشود و بعد  
 این صایم است و صایم از آن گویند که اکثر اوقات خالی می باشد بدین سبب که این روده و دیگر  
 نزدیک تر است و ماسا ر یقادر آن بسیار رسیده پس بر قدر فضله غذا که درین روده می آید  
 صفوت آن فی الفور بجز بجزب می شود و دیگر آنکه منفذ هر سه درین روده کشاده است و صفرا  
 از زهره برای شستن ثقل اول درین روده می ریزد و بسبب علت و تیزی خود فی الفور آن و  
 روده را می شوید بدین دو سبب روده مذکور بیشتر خالی می باشد و بعد صایم و قیق است و این از جمله  
 روده باریک تر در از تر است و پنج و کجی بسیار دارد و منقعت در زمی داع و جاج وی نیست  
 که ثقل در آن دیر تر ماند و بدان سبب صفونی که در آن باشد ماسا ر یقاکشد و طبع انسان زود  
 زود محتاج غذا نشود بسبب دیر ماندن ثقل در آن و بعد آن اعور است و اعور از آن گویند که از  
 یک منفذ یا ده تدارد و آنچه در وی از آن منفذ اند می شود باز از همان منفذ جهت تقرری می نماید



یعنی باز پس میگردند و در وقت نگرمانند کیسه است و مجامعت است و بیشتر میل سیدار و زنبق و  
 کز و منفعت اعوجور است او آنست که خزانة ثقل باشد تا هر ساعت آدمی را بفتح بر از حاجت نشود و  
 نسبت این روده یا دیگر روده های غلظت همچون نسبت معده است با اسامی و قاق زبر که هر چه  
 در معده تمام تر نگواریده باشد زبرین روده گواریده میشود لهذا بجانب راست مائل بگردد است تا از  
 حرارت طبع آنچه در او است فریتر بچشمه شود و در علت فتق همین روده فرومی آید در کیسه انشین از بهر  
 آنکه او بیچ رباطی مربوط نیست و بعد از قولون است و در دفع و قویج در همین روده عارض میشود و  
 روده مذکور غلیظتر است و نخستین برابر است میل کرده پس بچپ باز آمده و فرو سوا مائل گشته  
 و قریب به بیچوله ران چپ رسیده باز بسوی راست باز گشته است و برابر مهره قطن شده فرو سو  
 آمده و هر روده مستقیم پیوسته آنجا که بسوی چپ می گذرد و نزدیک پس زنگ می شود ازین سبب  
 است که در ورم پس از ثقل و باد از روده مذکور آسانی بر نمی آید و حاجت می افتد که عند اخراج ریح  
 یا ثقل پس بسوی چپ را بدست بمانند تا در سیر آمدن باو یا ثقل یاری دهد و منفعت بیچ در بیچ و  
 شدن بهمان است که در منافع اعوجور گفته شد یعنی در سیر ثقل در روده بماند تا آدمی را ابار بار حاجت  
 بزر نشود و بعد از روده مستقیم است و مستقیم از آن گویند که از قولون تا در برابر است قائم است  
 یعنی بغیر کمی داین روده و آخر روده با است و بر مهره قطن اعتماد کرده و فراخی او قریب بفرانخی  
 معده است و منفعت فراخی او آنست که مخزن ثقل باشد و ثقل بمقدار کثیر در آن جمع تواند  
 شد و نمایر است که دفع کردن ثقل که بسیار بمقدار باشد آسان تر است از دفع کردن ثقل  
 اندک زبر که شمی کثیر المقدار بالطبع مشغول میباشد بسبب کثرت حجم بخلاف شمی قلیل که خود  
 فرو نیاید تا که قوت دفع نماید بلکه بسیار باشد که از دفع نیز منفعلی نکرده بسبب قلت  
 مقدار و عدم اشتغال طبیعت دفع آن و ثقل تا که در اعور و قولون نیاید عفت نمی پذیرد و نوزاد  
 پیدایش که در دانه بر روده اعور میشود فصل در زلوق الامعاد آن مرضی است که غذا در روده  
 مکتب نگردد و در تریرون آید و این مرض بچند سبب لاحق شود یکی آنکه رطوبات مزلقه بیشتر در اسعا  
 مجتمع شود ازین جهت غذا در تریرون منزلق شود و علامت آن خروج رطوبات بود از امعاد بر اثر عفت  
 لون و بززال بدن حکما ج سنبل الطیب مصطکی عود عرقی هر یک در می و نیم لمبوط بر بان کرده و



پوست انار ترش که مزاج تخم حماض خرنوب دانند سوز سرمان گلزار بر یکی بچندم که بجز مقدار دو درم  
 باب سرد فرور بند و بر اسهالین اطلاع نمایند سعد سنبلی تخم کرنس هر یک چهارم زعفران  
 یکدم بکباب بسازند و بیکرم طلا سازند و اگر این علاج نفع نبخشد برب ابرج تنقیه کنند و بعد تنقیه  
 اگر ضرورت دانند سفوف مذکور استعمال نمایند و اگر زلیق الامعا بسبب قرصه یا تیره سطح اند  
 روی زرده عارض گردد و سبب حدوث قرصه یا تیره شدت صفر باشد علامتش آنست که هنگام  
 سحر شدن غد الذرع و سوزش در امعا حادث شود تشنگی غلبه کند و تلخی دمان و خشکی  
 زبان و لزج مقعد وقت خروج بر از احساس سوزش در امعا بر آمدن صدید یعنی زرد  
 آب در بر از غیر نهضم باشد علاج در لعاب بهدانه و آب اسفنجول قدری صمغ عربی و کثیرا  
 و نشاسته بار یک سوخته یا میزند و قدری روغن گل در آن انداخته بخوراند و شربت خشکاش  
 و شربت انار شیرین و شربت حب الاس مفید است و این خلوه بل ازند صفا و آرد و گلکنار  
 گل سرخ صندل سفید پوست قارص الاس آب سائید و بر امعا نهاد سازند در روزی چند  
 بار و درین مرض سفوف زلیق الاسهای پیوری خیار نافع است حضرت آن اسفنجول تخم کربان  
 تخم کتوچه بارنگه هموزن بگیرند از هر یکی دو ماشه و بریان کرده بقدری آب بریزند و بظهور بکنند  
 تا مالیده شود پس ششماشه روغن گل و یاروغن کبجد در آن اندازند و فرور بند و غذا پسند چورا  
 بقدری آب بپزند تا اندکی لزوجت پیدا کند پس شربت خشکاش انداخته بخوراند و صمغ عربی  
 بارده لعابیه درین مرض نافع اند و این حقه سحر و صمغ نافع باشد جو مقشر و نخود و برنج پوست  
 خشکاش و تخم خطمی و تخم مرو در آب بپزند و صاف کنند و روغن گل و صمغ عربی و نشاسته بقدر  
 مناسب در آن آمیزند و حقه کنند و در ایصال خون که از امعا جاری شود  
 بد آنکه اسهال خون که از امعا باشد بر دو قسم است یکی آنکه دهن رگ های امعای علانی باشد  
 علامتش آنست که در هر مجلس اول غایب مخلط یا خون آید بعد فقط غایب آید و از علامات بواسیر  
 یعنی درد و گرانی و خارش و سوزش مقعد بر آمدن خون بزرق و باقطر هیچ نباشد و دم آنکه  
 افواه رگهای امعای و فاق بکشایند علامتش آنست که در هر مجلس اول غایب فقط آید بعد مخلط یا  
 خون و علامات سحر که در دو مقص و فراط است هیچ نباشد و واضح باد که اسهال خون که از امعا



آنرا و سونطاریای سعوی گویند علاج گل ارمنی یک دوم صوف کنند چهار ماشه پنج انجبار و پنج  
 ماشه حب آلاس را شیره بر آرد و دو توکه شربت حب آلاس و اگر همیا نشود قدر سی نبات  
 انداخته یا سفوف گل ارمنی استعمال نمایند و دیگر پوست انار که از پنج گل ارمنی کوفته با شربت  
 حب آلاس یا فقط آب سرد فرو برند نفع گاهی بخشد فصل در سبج سبج آنست که سطح اندرونی  
 روده خراشیده شود از ماده حلو صفراوی که با سحار نیز خون یا خراط و غایط مختلط بر آید واضح بود  
 که اسهال صفراوی در مدت یک هفته سبج در اسهال دورر کتر از دو هفته متفرج سازد اسهال  
 او گاه باشد که فرجه غایب شود و روده را سوراخ کند و نقل از راه سوراخ بر آید و در شکم جمع شود  
 و از کثرت اجتماع نقل شکم چون سستی کلان شود و آخر بموت انجامد پس اگر سبج در اسهالی  
 علیا بود علامتش آنست که درد بالای ناف بود و بر آمدن خون و خراشیدگی الاخطا با بر از او اگر  
 سبج در اسهالی سفلی باشد نشان آن درد زیر ناف است و بر آمدن خون و خراشیدگی پیش از بر  
 از او اگر با بر از آید خشدید الاخطا نیز دو گاه باشد که اول بر از صرف آید بعد خون و خراشیدگی بر آید  
 مختلط با مختلط با بر از در سبج اسهالی علیا در روده پدید می باشد و در سبج اسهالی سفلی در میان بر  
 شدت نمی باشد علاج سفوف مقلیانا استعمال نمایند مقلیانا لغت یونانی است بدو معنی  
 آید یکی سفونی که در آن تخم باشد و دم بر سفونی که حب الرشاد در آن باشد آنرا مقلیانا گویند  
 و معنی مقلیانا اسفنج است درم تخم ریحان تخم مرو تخم بارتنگ صمغ عربی گل ارمنی  
 تخم فحاش از هر یکی پانزده درم تخم خاص تخم خرفه نشاسته از هر یکی هفت درم تخم مارا بریان  
 نمایند و سوازی چهار تخم اول همه او پیرا یکو بند پس بر چهار تخم مای نا کوفته را نبات با دو سه  
 کوفته آمیزند و بقدر دو مثقال صبح و بزم در شام باب سرد بند و این حقنه نیز سفید باشد  
 برنج بپست جو عدس منقشر گلنار پوست انار حب آلاس جمله اجزای اسادی را باب بنزد دجالا بنید  
 و صمغ عربی و نشاسته دوم الاخوین و عصاره طحینه التیس و کاغذ سوخته و سفیده از زریه بقدر  
 مناسب با یک ساییده در آن آمیزند و پیرا کرده نیز در وی بیضه مرغ شامل کرده بعمل آوند  
 دیگر در ابتدای ظهور سبج چهار درم صمغ عربی با یک ساییده در آب سرد حل کنند تا بقوام غمقل  
 آید پس سیل نمایند نفع کلی بخشد و دیگر اگر در اسهال شدت باشد از چهل تخم هر یکی را در می گیرند



و آب گرم است کند و یک مثقال روغن گل در آن آمیزند و بپزند و در آن تسکین دهد و اگر اسهال  
 هر چهار تخم با روغن فکور مخلوط کرده و بپزند لطف باشد و دیگر بپزند چینی و منع اسهال دهنوی  
 و سبب خاصیت است بمسب دار و این سفوف ریوند چینی در مرض اسهال نافع است صفت آن  
 ریوند چینی استغول بر این تخم ریحان از هر یک نیم درم صمغ عربی و نشاسته بر این از هر یک یک درم  
 ریوند چینی و صمغ و نشاسته را با یک کوفته با تخم بابیان بپزند جمله یک شربت است با شیره تخم خرفه  
 استعمال نمایند و اگر قوی تر خواهند بود و در سحر بند را بلینج و در اجزای مذکور بپزند و بسبب  
 بلغم مایع و بلغم بورقی نیز سبب اسهال است آن خروج بلغم است با خراگ خون  
 در برابر او کثرت ریاح و قرقر معاد و در دو ثقل و این قسم بیشتر عقاب نزله ذکا مافتد و در دست  
 یک ماه در اسهال صفت قرص نمایند علاج تخم ریحان دو درم بقدری گلاب گرم لت کنند و بقدر  
 چهار سبب مصلحی سوده و چند قطره روغن در آن انداخته صبح و شام بهین وزن بپزند و دیگر  
 بلبله سیاه را در روغن زرد بر این کرده سفوف کنند و هموزن آن شکر سفید آمیزند و در دو درم  
 از آن آب تازه بپزند و این حقیقت نافع باشد حب الکاس پوست انار حفت بلوط در آب بپوشانند  
 و صاف کنند و قدری شب بر این و کاغذ سوخته و زعفران و سفیده از ریز بار یک سائیده در آن  
 آمیزند و حقیقت کنند و در مرض سح از گوشت پیرسبز ضروری است بجز دال مونگ سبب کبچری  
 سبب غذای دیگرند سبب سح از سودای محترق و از سودای محترق نیز سبب در روده عارض  
 گردد و در سح سودای در چهل روز روده متفرق شود علامت آن پیش داغی است الت و  
 کرب شدید و بر آمدن سودا با خون و خراط و بر از رنگ بر از شبیه بدردی شراب با ندوگا باشد  
 که درین سح غشی افتد از شدت در دو علامت سودا محترق آن است که چون برین افتد  
 زمین بچو شد از حدت ترشی آن فی الجمله این قسم سح مملک است علاج خوردن جویا صفت  
 سودا ترک نمایند سفوف طین بالعباب گا و زبان و سپستان و بپزند صفت سفوف طین  
 استغول تخم ریحان تخم مرو نشاسته تخم حافض صمغ عربی گل ارمنی طباشیر جمله مساک بگیرند و سوا  
 سه تخم که اول از همه مذکور شده همه ادویه را بکوبند و بعد از آن تخم های ثابت دادیه کوفته را بجا  
 کرده بروغن بادام یا روغن گل چر کنند و بقدر سه درم ازین سفوف بگیرند و بقدری گلاب



لست کنند و به بند و بالی این لعاب کافور بان سپستان بنوشانند این حقته بعمل آرند تا سه مرتبه  
صغیر علی کثیره گل مدنی و مالاخون مساوی بار یک بسایند و در آنکه سرخ بویا بنزد وزدی تخم  
مرغ آینه حقه کنند و چند روز درین تدایم مداومت نمایند و هیچ از هر ماد و گیاه نشاند این دوا  
اکثر نفع می بخشد برگ دوسه سپستان که نثر آن کوچک می باشد ششماشته که سفید کینه  
هر دو ایند قطره آب انداخته بار یک بسایند بسیار لعاب اری شود پس دیگر قدری آب انداخته  
رقیق کنند و اندکی نبات سفید یا شکر سفید انداخته بنوشانند با استعمال دوسه روز پنج و زحیر و  
مغض زغال شود و معلوم باو هیچ که بعد امراض حاده عارض گردد اگر مملک می باشد و امید  
فائل کتر باید دست فحصل در زحیر و زحیر را علت الدجابه نیز گویند و آن حرکت روده مستقیم  
بود جهت دفع فضل بر سیل اضطراب و بیرون نیاید مگر قلیله رطوبت مخاطیه ازجه بلغمی که خنط باشد با  
خون در دو مغض با آن بار باشد و زحیر بر دو قسم است زحیر صادق و زحیر کاذب زحیر صادق  
آنست که خیر سده عارض گردد و زحیر کاذب آنست که بسبب سده لاحق شود و زحیر صادق  
حالیست نافع است و زحیر کاذب سهلالت تا دفع سده نماید و استخوان صادق و کاذب چنین  
کنند که اسپغول و تخم ریجان و تخم مرو و بار تنگ هر یکی یک ماشه بگیرند و هر چهار را یکجا کرده اندک  
روغن زردیار و عن گل با آن مخلوط کرده با این جو شانده که صادق و کاذب هر دو رانافع است بدیند  
چو شانده این است یاد این گل سرخ موین منقی ریشة خطمی کوفته پنج انجیر کوفته گل قند چار تخم  
بروغن گل چرب کرده دو اماح گل قند در یک و نیم پاو آب بچوشانند هر گاه نصف آب باقیماند مالیده  
صاف کرده چهار تخم باشد بنوشند و آخر روز نیز همین دوا دهند و اگر مرض خوابش غذا کند بجز  
قدری دال مونگ یا پیره می نرم و ملائم دیگر هیچ ندیند پس اگر دانه های چهار تخم با سال بر آید  
بر مانند زحیر صادق است و از همین دوا زحیر و مغض و خون موقوف شود و اگر دانه با سال  
بر نیاید بداند که زحیر کاذب است پس روز دیگر با همان ادویه جو شانده یک توکه سارگی شامل  
کرده و بجای نبات دو توکه شکر سرخ انداخته بچوشانند و صاف کرده بقدر ششماشته روغن گل انداخته  
بنوشانند انشاء الله تعالی سه چهار بار اجابت شود و سده بر آید و همان روز افاقه حاصل شود پس  
بعد آن دو روز جو شانده فقط داده بار دوم یک روز ساد در آن شامل کرده بنوشانند و بعد ازین



اگر مغصه در جری باقی ماند با رسوم زیر عمل آرند اما نشان آن وقت دهند که خون موقوف شده باشد  
 و از پنج انچه بار برود ز خون موقوف شود در هر گاه معلوم کنند که خون بند است پنج انچه بار موقوف  
 کرده مالمقی ادویه قائم و از دوزین جو شانه ز جیر صادق با استعمال چهار پنج روز ز جیر کاوب  
 بعد دو یا سه مسهل زایل شود و گاه باشد که بعد سه مسهل نیز بر آمدن فقط بلغم مخاطی که کم بود خون  
 و در دو مغصه جاری باشد در صورتی جو شانه موقوف کرده این سفوف دو سه روز در بند فضل  
 آبی بر آمدن بلغم موقوف شود سفوف با دیان یک توله تمی برین و نمبی خام زنجبیل شش شانه برود  
 اجزای بار یک سائیده بقدری روغن زود چرب کنند پس بر این آن شکر سفید آینه و در حصه  
 برابر کنند یک حصه صبح و یک حصه شام باد و سه جرعه آب نیگرم استعمال نمایند انشاء الله تعالی  
 ز جیر گفته که از ماه با باشد فقط ازین سفوف زایل گردد و تا وقتی که در ز جیر خون شامل باشد هرگز  
 بدان این سفوف سیادرت نکنند در ز جیر که شامل سبج باشد جو شانه مذکور الصدرا یا چهار تخم  
 یا فقط چهار تخم بر روغن چرب کرده و بگلاب نیگرم است کرده و دای سپارک است و صاحبان ز جیر  
 و سبج را غذای بهتر دال رنگ و برنج یا کچوری است و اگر برنج موافق مزاج نباشد ولیه گندم  
 بریان نکلین مناسب است و اگر سبج نباشد شیرین هم مضایقه نماید و این دو اب برای زخیر و  
 سبج یعنی ز جیری که با خون باشد نافع است برگ کورسته چمن و عنبر سر سبته ناز و زیره سفید  
 و قدری با دیان هر چهار اجزا بقدر مناسب بگیرند و با سائیده شیر بر آورده نیگرم بنوشانند  
 و سفوف چهار مغز ز جیر را نفع کافی بخشد صفت آن مغز که چکان بر بیان کرده و در استعمال و  
 تا خواهد کپورم کند ز نیم درم بر سه بار یک کوفته باد و جرعه آب نیگرم استعمال نمایند و استعمال  
 شیان ز جیر نفع عظیم بخشد صفت آن کندر مکی زعفران تخم شبت مسادی کوفته بیخته  
 آب سرشته شیان با سازند یکی استعمال آرند بجام روز و شب چند شاف استعمال کنند  
 او صفرا هم حاوش کرده علامتش بر آمدن صفراست و سوزش مقعد و شدت  
 درود تشنگی و آب سرد احتیاج یافتن علاج شیرین تخم خرفه بالعاب است قبول بنوشانند و سفوف معلی  
 که در سبج صفروی گفته شد اگر بالعاب و شیر مذکور در بند نفع کافی بخشد و این حمل درود  
 شد پیراساکن کند زده تخم مرغ بر روغن گل حل کنند و مردار سنگ را بگلاب سخن کرده خشک



و بار دیگر باریک سائیده در زرده روغن بیا سبزه و پنجه کسته بدان آگوده بر دارند این شیاف  
 نیز سود مند است صفت شیاف کند زعفران حوض صمغ عربی مساوی و قدری افیون  
 جمله بهم آمیزند و شیاف ساخته بر دارند و این طامع است گل سرخ عدس متشرب دو بگلآب  
 سائیده و بر روغن گل آمیخته زیناف طاسازند ز حیراز ورم گرم که بروده مستقیم عارض  
 گردد و گاه باشد که درم گرم بروده مستقیم عارض شود و چون تند و نقل از لوازم ورم است  
 در نیالت مریض تخلیل نقل کند و مضطر شود بی نفع بر از علامت آن احساس حرمان و دردی نقل  
 است در اسفل که مقام معای مستقیم است و باشد که بسبب شدت ورم تب و عسر و دل  
 پدید آید علاج برای قطع ماده ورم رگ با سلیق کشانید اگر مانعی نباشد و تقبیل خدا کند زهر  
 لطفیه خون شیر خرم خرمه بالعب اسبغول نوشند و تخم حطمی و خبازی و تخم کتان و تخم حلبه و  
 بابونه و بنفشه مساوی بچوشانند و از آن حقنه کنند و اگر از همین اجزای شیاف سازند و بر دارند و  
 مفید تر باشد و صندل سرخ و سفید و کاسنی و عنب الشلب و اندکی کافور آب سائیده بر معده  
 علامت نماید و زرده تخم مرغ و روغن گل و در سنگ که بگلآب سائیده و خشک کرده باشد  
 بهم سرشته بر معده نهادن و از آن شافه گرفتن بر دوائی است و اگر بداند که ازین نه ابر ماده  
 رد و تحلیل نیارده و جمع می شود در آن حالت از تخم حلبه و اکلیل الملک و پیاز مشوک و اندکی  
 نقل صمغ سازند و بر معده گذارند تا در پنجه کردن ماده یاری دهد و هر گاه درد و الم نه تخفیف  
 آرد علامت پنجه شدن ورم است پس اگر خود بخود منفعی شود در یک بر آید بهتر و الا از او پی منفعی  
 چیزی استعمال نمایند تا منفعی شود صمغ و صفت صمغ و درم پنجه پخیال کبوتر بوره ارمنی بابونه و  
 اکلیل الملک تخم حلبه تخم مرو آب سائیده بنگرم حوالی معده نهادن سازند و هر گاه ورم منفعی شود و  
 ده در برابر آید برای تنقیه ریم با العسل بنوشانند یا جلاب شکر سفید دهند و بعد تنقیه ریم  
 با دویه مدله حقنه کنند تا قرصه را نقر سازند صفت او ویه مدله صمغ عربی گل ارمنی دم الاخون  
 عصاره لیمو التیس کاغذ سوخته مساوی باریک بسائید و در شیر بزرگ بارتنگ و یا شیر قوت بنز  
 و اگر هم نرسد در آب تخم بارتنگ که جوش داده باشد آمیزند و حقنه کنند تا قرصه نقر شود و گاه  
 باشد که سردی مفرط بر معده رسد باطنایا خارا و بدان سبب تشنج در معده عارض گردد



تدریجاً در روده مستقیم پس توهم کند مریض آن تدریجاً که قفل است و مضطرب گردد بیخ بر از علامت  
آن تقدیم رسیدن سردی است بمقعد و از استعمال آب گرم و نشستن بموضع گرم راحت یافتن  
علاج روشن با بونه گرم کرده بمقعد باند و خستی را گرم کنند معتدل پس آن را از بیم مقعد گیرند  
و ساعتی بر آن نشینند و این عمل بارها بفعالت بعمل آرند تا مراح آن موضع باعتدال در آید  
و این عمل در حقیقت تکبیر موضع است بنحیث گرم و این سفوف بر آن خیر و نیز بر امی  
اسهال مزمن خیلی نافع است تخم ترا تیزک اسپغول تخم کرفس زبیره سفید تخم گند نامحرم  
شیت تخم ششامس انیسون بذر ابلج هر یکی دو ماشه افیون خالص یک ماشه تخم ترا تیزک و اسپغول هر دو  
را بهم آسیخته بریان کنند و ثابت دارند و دیگر هفت ادویه را بریان کرده بار یک یک بکوبند پس برود  
دو امی ناکوفته با ادویه کوفته بیا سوزند و افیون را بقدری آب حل کرده جمله ادویه را با آن بپوشند  
اما بقدر آب نمیند از آنکه دو انرم شود بلکه خشک باشد پس دو ماشه صبح دو ماشه شام با  
آب تازه دهند اگر مزه لیضان زحیر و اسهال کنند را ازین سفوف نفع کافی حاصل میشود  
فصل در معص یعنی در و معاد در و معا بچند سبب عارض گردد یکی آنکه سرخ غلیظ در امعا  
بند شود و بجلت تدریجاً در و آرد علامت آن نفع و ترا قر است و تدریجاً قفل در شکم و بخروج  
با دراحت بافتن علاج برای تحلیل با اسهالین سفوف استعمال نمایند صفت آن  
با دیان تخم کرفس انیسون نانخواه برگ سد اب دانه الاچی کلان فلفل سیاه نمک سنگ  
همه ادویه مساوی و نمک بوزن دو جز بگیرند و کوفته سفوف کنند و شش ماشه با سه ماشه آب  
گرم استعمال نمایند و جهت تقیه اسهال ز خلط خام که ماده با است وقت شب با این سفوف  
نه ماشه آب بنگرم استعمال نمایند سفوف متقی خلط خام از امعا با دیان انیسون  
نانخواه فلفل سیاه پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی پوست بلبله آمله گل سرخ سنار کی  
تر به سفید خراشیده نمک سنگ نمک سیاه کوفته سفوف سازند و اگر شش ماشه ابلج فقیر ابد  
تو که شده قاطع تمیزند و هنگام خواب شب با آب گرم استعمال نمایند و چند شب متواتر باید به عمل  
کیند که در عمل آرد تقیه اسهال بوجه احسن شود و اگر کولدر باج بسبب ضعف معده باشد همچون  
آردی و بوندرش معطلی در جوارش عود شیرین استعمال کنند و از آب سرد و شایب با دگر نیز از فرمایند



دوم آنکه صفرا از مزاج زیاد در معدا و در اسهال بزرگ از کیفیت لذاعه خود و احداث الم نماید علامت  
آن در دو سوزش اسهال شدت تشنگی و زردی بر از و سوزش مزبور قلت گرانی روده علاح  
اسهال و تخم ریجان و بار تنگ را بقدری آب سرد مالیده کنند و بقدر تشنه شسته روغن گل  
در آن ریخته فرو بندد و اگر شیر و تخم خرفه و لعاب اسهال با شربت نیلوفر بنوشند نفع کافی بخشد  
و لعاب ریشة خطمی یا لعاب بهدانه یا شربت قند یا نبات بهتر باشد و اگر ضرورت تنقیه باشد از  
دو لوله تر سندی بقدر حاجت زلال بگیرند و یا نه دانه آلو بخار را با آب سرد شیر بر آرند و دو لوله  
ترنجبین در آن آمیخته بنوشند و یا در نسبت لوله عرق کاستی چهل لوله مغز فلوک و دو لوله گل کنند  
مالیده صاف کرده بنوشند فقط از این چیزها تنقیه صفرا بخوبی شود سوم آنکه سوز مزاج گرم ساده در  
اسهالند و کیفیت لذاعی معض آرد علامت آن شدت لذع و التهاب و تشنگی است و گرانی  
در معدا و زردی رنگ بر از نباشد زیرا که قفل اسهال نگینی بر از ملی ماده تواند شد علاح برای  
تبدیل مزاج تبریدی که از شیر و خرفه و لعاب اسهال در صفراوی گفته شد در بنجام عمل آرند  
و در سوز مزاج ساده حاجت تنقیه نیست چهارم آنکه بلغم بورتی شور با اسهال مجتمع شود و احداث  
معض نماید علامت آن بر آمدن بلغم است در بر از و کمزردن میرز بنگام خروج آن و تشنگی مین  
که باشد به نسبت صفراوی و قفل به نسبت صفراوی بیشتر بود علاح روغن گل بر روز پنج  
حوائی ناف بالند و سه چهار روز این منضج داده مسهل دهند <sup>منضج بنفشه</sup> <sup>باویان</sup> <sup>عنب</sup> <sup>الطیلب</sup>  
مناب <sup>سپستان</sup> <sup>گاوزبان</sup> <sup>گل قند</sup> <sup>اینبات</sup> <sup>روز مسهل</sup> <sup>درین</sup> <sup>اجزای</sup> <sup>منضج</sup> <sup>این</sup> <sup>ادویه</sup> <sup>به</sup> <sup>بفرز</sup> <sup>آیند</sup>  
پوست بلبله زرد پوست کابلی بلبله سیاه بسفنج سنارکی شکر سنج بلبله نار انزوعن چرب کرده  
باشند و حسب دستور بنوشانند و دهند و معض که بعد شرب ادویه مسهل حادث شود علاح آن  
همین بس است که دو سه جرعه آب گرم نوشندنی الفور معض زائل شود و اسهال جاری گردد و اگر  
اسهال جاری نشود و درد شدت کند و معده و اسهال سبب است که آب نیگرم خورده قتی گفته  
و اگر اسهال جاری شده باشد با سبب حدت دو اورد باقی بود لعاب اسهال با گل قند نیم گرم  
بنوشانند و روغن گل نیگرم بر معده و اسهال بالند و اگر قتی و اسهال هیچ نشود و درد بشدت باشد  
و قفل و کرب عارض گردد در نیجالت بغیر قصد چاره نباشد فصل در قوتج و آن دردی است شد



که مریض را در کمال اضطراب و انتشار اندازد و مضطربانی قرار گردانند و این درد در سعال قولون حادث  
شود بهین سبب بقویج موسوم شده علامتش آنست که درد بشدت باشد و سرج و ثقل بنید بود  
و اصلا بر نیاید و قبل از حدوث قویج سفتو اشتها و تخمه و تناول اطعمه غلیظه و بر آمدن بلغم در ثقل  
و قلت خروج براز عارض شده باشد و سرج مطلق نیز آید و نفخ شکم پیدا بود و اطراف سرد در سگین  
در سپید بود و گاه باشد که از شدت درد جگر گرم شود و تشنگی عظیم پیدا آید و بول سرخ آید و طبیب  
در سخالطه افتد که قویج ورمی با صفر اوی است و حال آنکه قویج بلغمی باشد پس در قویج فقط نظر  
بر تشنگی و سرفه بول نکرده در تحقیق و تنفیج ماده خوض و تقییش کا شیعی باید کرد و سقوط اشتها و قوی  
و نفخ و درد ساقین از علامات خاصه قویج است و واضح بود که در قویج سفتبه می شود گاهی  
بمغص و در درگروه در در رحم پس فرق در قویج و مغص ازین توان کرد که در قویج سرج و ثقل بود  
بنهدی باشد و در مغص چنین نبود و فرق در در قویج و در در کلیه آنست که درد کرده بمقام کرده  
نابت و قائم می باشد و از آنجا تجاوز نمی کند و بیمار را چنان محسوس شود که در قطن او جوال دور  
مرکز است بخلاف آن در در قویج در یک موضع ثابت نمی ماند بلکه مستد و بنسطی گردد گاهی بقویج  
و گاهی بجوانب و گاهی بخلف تا فقرات قطن و از خاصه در قویج است که از اسفل همین می خیزد  
زیرا که ابتدای قولون از همین جا است و درد بشدت می باشد بعدی که سودی میگیرد و بغشی و  
عرق سرد و این درد با سهال ساکن نشود و در درگروه از قویج ساکن گردد و فرق بدرد قویج و در در رحم  
از موضع درد توان کرد که در در رحم بسوی عانه می باشد بخلاف آن در در قویج مابین خاصه و ناف  
می باشد و بسیار باشد که در در قویج منتقل شود بدیگر امراض چون فالج و وجع مفاصل و درد پشت  
و بوا میر و المایولیا و مرع و استسقا و قویج از امراض تعدیه است یعنی از یکی بدیگری منتقل شود  
مانند بیضه و بانی و قویج با صاف است اما آنچه کثیر الوجود است قویج بلغمی در سرجی و ثقل است  
قویج بلغمی آنست که بلغم غلیظ زجاجی مختلط شود با ثقل و در روده اعور یا قولون محتبس گردد و در در قویج  
احداث نماید و در در قویج رجمی ریح غلیظ محتبس شود در قولون و آن ریح برود بنید باشد از خواص قویج رجمی  
است که اگر تکبید بایس کنند اول در در زیاد شود و باز تسکین پذیرد و زیادتی در بسبب انفصال آنچه  
غلیظ است بسبب سخونت تکبید و باز تسکین آن بسبب لطیف و تحلیل ریح است که نفع تکبید است







آن از کتب بسوخته توان دریافت و شلخ گوژن سوخته اصناف در قوی نجس که صعب و شدید باشد  
در یک ساعت تسکین دهد بقدر چهار شریخ در شش ششامه شد خالص آنجسته هموزانند با جرمه آب گرم  
فصل در حصر حصر آنست که شکم قبض ماند تا زمان طویل پس اگر بادر باشد قوی نجس بود و  
الریبه در بود حصر گویند و درین مرض این دو مانع باشند بنفشه انجیر زرد موسی ساقی اصل موسی  
مقشر شکوفه تخم کتان گلغند اوویه بچوشانند و صاف کنند و یک توتکه بید انجیر بار و عن کنبند  
یا شیر یا مغز تخم بید انجیر یا شیر کنبند در آن اندازند و بچوشانند و تا هفته د عشره بعمل آرند فوکل اسط  
و قبض شکم را می شود و اجابت بعبادت محمود آید فصل در ورم اسط و اسط بیشتر درم  
دموی یا صفراوی عارض شود و بدان سبب خروج باد و نقل متعسر شود و قوی نجس حادث گردد  
علاست آن تب تیز و تشنگی و بر آمدن و نمودار شدن رگها و احساس ثقل و وجع و غریبان  
بمقام ورم و عدوش قوی نجس بند ریج بحسب انصباب و اجتماع ماده و تزیاید ورم و باشد که از  
بسیاری ورم منفذ بول تنگ شود و جلس بول کند علاج فصد با سلیق کنند از دست  
راست در حالت جلس بول فصد صافن نیز بعمل آرند به پس و پیش یک روز در هر روز  
جهت از لاق ثقل ملیذات و سندا منع حدوث قوی نجس کند و این ملین بهتر است طلیح  
آلو بخارا شیر یا تخم کاسنی شربت بنفشه خمیره بنفشه ساده حسب دستور تیار کنند و بچهند  
این حقنه هم نافع باشد تخم کتان با بونه آب بچوشانند و صاف کنند و مارا بنفشه و آب  
غنیب اشغلب و لب خیار شنبدر در آن آسینند و دیگر استعمال نمایند و در این ایام ورم  
خرقه بگللاب و سرکه که هر دو را الت کرده باشند تر کرده بر موضع ورم نهند و بعد که شستن ایام  
تر آید او دویه محمله ضماد نمایند یعنی از بنفشه تخم کتان آرد جو با بونه موسی خالص ضماد تیار کنند و  
بمگرم بعمل آرند آنجسته که مذکور شد علاج ورم دموی است و اگر ورم صفراوی باشد علاست  
آن در و شدید حرارت و لذع بسیار و تشنگی و خشکی و مان دو گیر همه عوارض که در دموی مذکور  
شده ظاهر باشد درین قسم ورم فصد ضرر نیست و این چلیسانده مناسب است که بنفشه بچوشانند  
غنیاب سپستان تخم خطمی اشامند و چلیسانند و صاف کنند و دو توتکه شربت بنفشه انداخته بچوشانند  
و این حقنه عند الضرورت بکار برند غنیاب ساده و این سپستان بیست و نه تخم فطی سه ورم بر سه



در آب گرم بخیسانند و صاف کنند و کشک جو و لعاب اسفنجی بقدر مناسب در آن آسزینند  
 و یک توکه روغن بادام یا روغن گل انداخته بگرم گل نماند و ضماویکه در رموی مذکور شده در  
 ابتدا و انتها بعل آزند و اگر درم تخمیل نشود و پخته شده منقح گردد پس برای تنقیه ریه و اینبات  
 کم و اندمال قرصه بکرم ابارج فیقر ابامار العسل چند روز دهند و شیر جو شیده با بن داغ کرده  
 بسیار نافع است و صاحبان درم اسعار کشک جو با قدری شکر سفید غذایی بهتر است  
 فصل در علاج دیدان یعنی اقسام کرم که در معارفند سبب حدوث کرم در امعا  
 رطوبات بلغمی است که در امعا عفونت پذیرد پس در آن ماده عقویه کرم متولد شود و اگر اسهال  
 بر چهار قسم است یکی آنکه سستی است بحیات آن سفید و دراز بود تا یک و حجب و بعضی بطول  
 یک ذراع و این نوع در امعای علیا تولد کند علاست آن سفص است و ضعف بنفص  
 و سردی اطراف و سرفه خشک دست سستی و کابلی و برهم سودن و دندان بعال خواب و حساس و غنیم  
 و ذراع و درم معده و در یافتن حرکت تضاعف آن بسومی معده در حالت گرسنگی و بر آمدن آن بقی  
 یا در بر از اجیان اولت بر از خشکی طبع و سرعت جموع و اتفاح بطن چنانکه در استقامی شود  
 و باشد که از نجارات متعفن حیات اعراض رودیه شبیه بصرع چون سقوط و تشنج و التواء پیدا آید  
 و از خاصه جمیع اقسام دیدان است که در روز بهما خشک شوند و در شب با تر شوند و در خواب  
 لعاب از دمان سیلان نماید قسم دوم آنکه عرض باشد همچو کدو دانه اسمی اسب بجا بفرغ  
 یعنی کدو دانه قسم سوم مستدیر البیت یعنی مدور باشند و این بر دو قسم در قولون و اعور تولد  
 میشوند و بدترین اقسام اند و علاست وجود این بر دو قسم کثرت اشتها است و بر آمدن کرم  
 باقل اجیان و مغز رنگ روی و بدن و سیلان لعاب از دین وقت شب و خشکی لب و  
 روز و تری لب در شب و قسم چهارم آنکه خرد بود و شبیه بکرمی که در سر کرمی افتند این قسم در رت  
 مستقیم پیدا شود علاست آن خارش و در غده مقعد است و خروج آن باقل گاه ننگ گاه  
 علاج کرم چهار قسم دیدان آنچه تجربه این فیقر است و همیشه نافع آمده و استیصال دیدان  
 نموده منضج و مسهل است بدین طریق منضج پوست درخت انار ترش پوست درخت شمشاد  
 بزرگ کابلی اجمود ترسی بکوفته قندیل یعنی کیلا شکر سرخ و دارا و در سه پلا آب بجوشانند و بکوه



نصف آب باقی ماند نیمه صبح و نیمه شام بگرم بنوشانند تا پانزده روز بعد از آن سسل و میند سسل  
 در اجزای منضج ادریه مفصل الذیل بفرمایند و حسب معمول تیار کنند و بگرم بنوشانند تا فستین و  
 پوست بلیله زرد پوست بلیله کالی بلیله سیاه هر سه بر دهن چرب کرده سیاه کی روز سسل غدا بلیله  
 گندم بهتر است و در ایام منضج که بعد سسل واقع شود نان باریک در شور با حل کرده مناسب باشد  
 بعد یک سسل سه روز منضج داده سسل دوم دهند بمهرین طریق چهار سسل بعمل آرند و بعد  
 فزاع از هر چهار سسل تا بیست و یک روز این دو هر روز یک توکه صبح و یک توکه وقت شب  
 هنگام خواب بخورند صفت آن پوست بلیله زرد پوست بلیله کالی بلیله سیاه سنا کی تر سفید  
 خراشیده فلفل سیاه دار فلفل رنجبیل باریک ترس اجود کیلا جمله هموزن شکر سرح  
 دو چند ادریه دوا کوفته در قوم شکر سرح بسر شدند و نگاه دارند و هر روز استعمال نمایند انشاء  
 اللہ تعالی استیصال مرض بوجه احسن شود و برای ویدان خورد که در مقعد اطفال  
 باشد این حب نافع است رسوت چاکسو صبر فلفل سیاه اجود باریک کیلا جمله ادریه هموزن  
 کوفته در عرق گگردند بسر شدند و حسب مقدار خود و هر روز در حسب بخورند صبح و شام و یک بار  
 ویدان مقعد ابو افستین باریک کیلا برگ نیب لیم هموزن بگیرند و کوفته بجزیه  
 نگاه دارند هر روز قدری ازین دوا بگیرند در عرق برگ نیب حل کرده در مقعد طلای نموده  
 باشند در روزی چند بار انشاء اللہ تعالی در یک هفته تمام کرم ماسی مقعد بمیرند و این  
 اودیات برای ویدان مقعد اطفال و جوانان و پیران نیز نافع اند **باب سیزدهم**  
**در امراض مقعد - فصل اول در بواسیر بواسیر بر دو قسم است خونی و بیخونی**  
 بواسیر خونی آنست که حوالی مقعد از خون غلیظ سوادوی فرونی ناپدید آیند و آن بر چند نوع  
 باشند یکی آنکه مثل دانه انگور باشد آنرا عینی گویند قسم دوم مثل دانه انجیر باشد آن را  
 نبی گویند سوم آنکه صغیر و صلب مشابه دانه عدس باشد آنرا ثولوی گویند ثولول مسدود گویند  
 چهارم آنکه مثل خانه زنبور باشد آنرا نخلی گویند نخلی خانه زنبور عسل را گویند پنجم آنکه در اثر  
 و صلب مشابه دانه انجیر باشد آنرا تری گویند ششم آنکه در اثر نرم مشابه توت باشد آن را  
 توتی گویند ازین جمله نخلی بهترین اقسام است و هر یکی ازین انواع مذکور یا داخل شرح بود

در امراض مقعد



خارج شرح هر چه داخل شرح بود حکایف آن سخت است در این جمله قسام با همی بود ادوی نیست  
 که سوراخ ندارد و آنکه سوراخ ندارد از آن بیخ چیز بیرون نیاید و ادوی آنست که سوراخ  
 دارد و خون یا زرد آب از آن ترشح کند و معلوم باد که سورش و درد شدید در باسور علاست  
 خون صفراوی است و خلیدن و کثرت نعل و قلت سورش علامت خون غلیظ سوداوی  
 یا بلغمی علاج اگر در باسور و شدید باشد و باسور دای بود اما دهن آن بسبب بند سود و خون  
 یازد آب از آن بیرون نیاید و مریض را از شدت درد و سورش حال تنگ شود و این دلیل  
 خون صفراوی باشد در آن حالت بهترین تدابیر این دو تدبیر است یکی آنکه رگ صافن پا  
 با لیس از جانب راست کشانند و خون مناسب حال مریض گیرند و اگر شکم قبض باشد برای  
 تمکین این مطبوع و بند صفت آن گل بنفشه گل نیلوفر تخم کاسنی تخم کوبک مویز منقح <sup>۲۱۵</sup> <sup>۲۱۶</sup> <sup>۲۱۷</sup>  
 سیستان آلو بخارا شانه تره پوست بلبله دزر دسناکی مغز فلوک گلگند تیار کنند و بنوشانند و اگر  
 علامات خون غلیظ بلغمی یا سوداوی پیدا باشد یعنی قلت در و کثرت نعل و شکم قبض باشد  
 تمکین بمطبوع انقیومون کنند صفت آن گل سرخ گل بنفشه گل نیلوفر گل گاوزبان برگ گاوزبان  
 بادرنجبویه سیفنج شانه تره اسطوخودوس انقیومون در خرقه بسته پوست بلبله زرد پوست بلبله <sup>۲۱۸</sup> <sup>۲۱۹</sup>  
 بلبله سیاه بر سینه بروغن چرب کرده سیارکی مغز فلوک گلگند حسب معمول تیار کنند و بنوشانند  
 و بعد یک سهل چهار پنج روز مطبوع مذکور بغیر ادوی سهل داده بعد از آن یک روز ادوی سهل دهند  
 و هرگاه معلوم کنند که قبض موقوف شده و تمکین شکم پیدا آمد و در عوارض افاقه رود داده دو اسه  
 سهل موقوف کنند ازین تدبیر بفضل تعالی درد و سورش دو دیگر همه عوارض زائل شود و مریض را  
 بهر حال قرار آسایش تمام رود به تدبیر دوم این است که اگر فصد و اسهال متعذر باشد در آن حالت  
 برای کشاده کردن افواه عروق بواسیر و جاری شدن خون یازد آب و آناله در و این ادویه  
 بکار برند و ادوی قهقیر و فراه عروق و جاری شدن محتسب پیاز یک عدد پوست دور  
 کرده در خرقه تریچیه جاکتر گرم گذارند که شوی شود پس بخیال کبوتر و بهر وزه بر سه را یکمیا حل  
 کرده صوف یا پنبه کنه بدان آلوده حمل کنند و قبل از استعمال این حمل اول یک روز به نعت  
 خرقه بروغن کبوتر کرده حمل کنند تا نرمی در باسور پیدا آید بعد از آن ادوی مفتوح حمل کنند



باستعمال دوسه روزا خواهد عروق مفتوح شود و خون مجتنب جاری گردد و در دو روز و سوزش و جمل عوارض  
 بعد جاری شدن خون نزال گردد مگر می که برای تسکین درد قتیح انوا ه عروق بوا سیر  
 محرب است صفت آن اهل الملک خطمی از سفیران تخم کتان زرد که بینه مرغ باز نشوی  
 سینه سالیله افیون مسب دستور مردم سازند و موضع درد نماید کنند مردم دیگر برای تسکین درد  
 بوا سیر و ازاله ورم محرب است موم سفید آقا قیام الا فون مری مردار سنگ پیچیده از زیر  
 او گل افیون روغن گل اول بوم را بگذارند در روغن گل در آن اندازند پس او به بار یک کو قسته  
 در آن آغیزند و اگر افیون نرم باشد بقدر آب حل کرده بیوانای کو قسته مخلوط کنند اجه از آن بر روغن  
 آمیزند و هر گاه سرد و سنجید شود ضماد سازند و اگر ورم اندون مقعد باشد به پنبه آوده همول کنند  
 ضماد و دیگر برای تسکین درد و ازاله ورم پیاز یک عدد تخم کنند ناو گل زعفران افیون پیاز  
 را پوست او را کرده مع تخم آنه ناید روغن زرد بریان کنند پس جمله او به راد عرق برگ بگریزند  
 سخن کرده مخلوط سازند و درون مقعد بعمل آید و وای دیگر برای تسکین درد و سوزش بوا سیر  
 جنفرت را به بنده تا آب آن بچکه پس قدری مردار سنگ بار یک ساییده پیچفات مخلوط کرده  
 ترصن بسته بمقعد نهند و به نند فی الفور تسکین برد حاصل آید و وای که بوا سیر را خشک  
 کنند و ورم و مومی را زایل نماید پوست نازک در جفت بلوط جوزا سرد هر چهار او به مساوی  
 بگریزند و در عرق برگ سبز بگریزند و اگر میسر نیاید در عرق کوی سبز حل کنند و بیرون مقعد ضماد سازند  
 و اگر ضرورت باشد پنبه بدان آوده اندون همول کنند و وای که تدخین آن براس  
 ازاله ورم و خشک کردن بوا سیر محرب است نقل از زق کند در حل بیخ که او به  
 کو قسته بر آتش سر کین گا و یا بشک ستر اندازند و دو آن بفعه بگریزند علاج بند کردن خون بوا  
 که بکثرت جاری باشد هر گاه خون بوا سیر شود فی الفور در بند کردن آن مبادرت  
 کنند و اگر فی الفور بند کنند احتمال است که بعضو دیگر ریزد و خسا و تازه پیدا کند و اگر بجانب عضو  
 رئیس سیل کند امراض صعب احداث نماید پس چند روز جاری داشتن آن مناسب است و  
 هر گاه ملاخفه کنند که در رنگ بدن آثار صغرت نمایان شده و ضعف و اضمحلال را معن گردید و  
 آن وقت بند بوا سیر جس خون ببرد ازند که بند بر ج بند شود و مقل مسک که خون بوا سیری



بند کینه صفحان بلبله سیاه پوست بلبله کالی پوست بلبله آمله مثل از هر یک دو درم مرجان  
 که با صدف سوخته از هر یک یک درم مثل رادار آب آبنگر آن که این سسوخ ساداران سر کنند مثل بنامه  
 و دیگر ادویه کوفته بنجته بان بسر شدند و خوب سازند و دو درم آب تازه صبح و شام استعمال نمایند  
 حب و دیگر برای بند کردن خون بوا سیر و رفع زردی رنگ که بعد برای خون  
 کثیر لایق شود صیقل آن رسوت بلبله سیاه فلنل گرد قرچک و سونچیا تخم بجان سح مغز پوست  
 دانه مغز تخم نیب جمله ادویه هموزن گرفته بار یک کوفته در عرق برگ گله و نند چهار گره می سخن  
 کنند بر گاه عرق خشک شود حب با بقدر کنار صحرانی بنهند و نگاهدارند و دو صبح و دو شام با  
 آب تازه بخورند بمده او مست یک هفته یا که از آن خون بند شود وضعف و انفعال و زردی رنگ  
 زایل گردد و هر گاه صحت کامل ملاحظه کنند خوردن حب موقوف نمایند و دیگر پوسیدنی و بادوی را نافع  
 بود و طبع مغز تخم نیب برگ شاخ لگرد که بر خشک با ذریه دیوار با میزوبه بچکوه سیاه که کنار آب برود  
 جمیع ادویه در ظرف آهن اندو سه آهن با عرق لگرد او بچکوه بار یک سائیده گو لبها مقدار کنار صحرانی  
 بسته نگاهدارند یک صبح و یک شام با هر چه آب سرد بخورند و دیگر لک مغسول سه باشد شسته  
 خالص یک و نیم بار یک سوده در شند آبنجته صبح نامار بخورند بالای آن جرعه آب تازه بنوشند  
 تا صفت روزه دیگر سفوف مجرب برای بند کردن خون بوا سیر رسوت گرد و نار خشک یعنی  
 ناک کیسه هموزن بار یک سائیده نگاهدارند سه باشد صبح و همین قدر شام بقدری جفراست آینه  
 بخورند و شیاف کلی در بند کردن خون بوا سیر سر لع الا شراست صفت آن کند رگ کنار بازو  
 سه شب اتفاقا منع عرقی بر آید بگرند و کوفته آب سرشته شیاف سازند و در روزی سه چهار بار  
 استعمال نمایند علاج خشک زائل کردن بوا سیر اگر کسی را کرد مقعد با سوراخ متعدد باشد و دو  
 خواهد آن سینه زائل کند مناسب آنست که از آنجمله که را نگاهدارد و باقی را دور کند تا راه بر آید  
 خون مفتود نشود و دو امی مجرب بسیارند یک پاره سفال چینی که از چین باشد نه که از سفال  
 ونگستانی گزند و علامت سفال چینی این است که در آن نقش و نگار نیلگون بسیار می باشد پس  
 برای آن نوشاد بگرند و هر دو را خوب بار یک سخن کنند و نگاهدارند پس بقدر دو سه باشد از آن  
 بگرند و در سه گاه که تازه باشد مخلوط کرده بر با سوراخ که خارج متعدد باشند بالند هر روز سه چهار



کرت و درین ایام بعد قضای حاجت استنجا از آب و کلوح مرکز کنند که مضر است از جنبه کینه یا باسه  
کنه طهارت کنند به ت یک هفته همه با سیر یا خشک شده بقیقتن ذرات و معدوم شوند اما بی را  
بالقرون نگا دارند تا راه بر آمدن خون فاسد با سوری باشد و الا احتمال است که بر من صعب تر  
بتلا شوند بطریق فیصل صغیر که بوا سیر و نیز امتر خامی معده الفع عظیم بنشد پوست بلبله زرد  
پوست بلبله کابی بلبله سیاه پوست بلبله آله مساوی کوفته بیخته بروغن لبادام باروغن گلادرپ  
کرده در قوام شمد یافتند که دو چند ادویه باشد بستر کنند و در دم صبح و همین قدر شام استعمال  
مایند و دیگر اطریق فیصل مقل که قبض بوا سیر و کند و بوا سیر را الفع عظیم بنشد  
پوست بلبله کابی پوست بلبله آله مرکب در دم مقل از روغن سی درم مقل را در آب کند تا  
حل کنند و در سه چند غسل خالص بجز غلظت القوام آید ادویه کوفته بیخته بروغن چوب کرده در قوام  
بیشتر از شربت سه شقال سفوف مقلیا تا برای سی اسهان بوا سیری و ز جیر و تخم زیتون  
است تخم ترا تریک پشت درم زیره سفید درم که یک شب خیساننده خشک کرده بران خود  
در شقال تخم گمان تخم کند کابی سیاه بروغن بران کرده از هر یک در شقال مصلک یک شقال  
عبر از تخم ترا تریک جله ادویه کوفته بیخته و تخم ترا تریک سلمه دران آنخته گلها دارند و یک شقال  
صبح و همین قدر شام با آب تازه استعمال نمایند قسم دوم بوا سیر ریگی دان ریگی است غلیظ  
عسر التحایل که در اعضا دور کند گابی بسوی پشت و شان و شر اسین و قطن و کمر و دهان  
بامعادر آید و تخم ترا تریک در قوامی چون در قوامی احداث نماید و گابی بجانب دست ماسا  
رود و در احداث کند و بسبب آن ریح از فاصل در وقت نشست ویر خاست آوازی بپاید  
و این آوازی فرقه گویند و بسبب وجود این ریح خلط سوداوی است که بگردد و بزودان خود در گرده  
ستوله شود و بسبب حرارت کرده آن ماده سودا مستحیل شود و ریح غلیظ و بسبب غلظت تحلیل نشود  
و در جوانب و اطراف گرده بگرد و احداث فساد نماید که مذکور شد و گابی آن ریح در با سیر و تخم ترا تریک  
درد و مدهودات نماید و سپاه این ریح گرده و صلب آن تمام اعضای مذکور و بوا سیر نیز علاج آن  
تغیبه سودا است بملبوخ اقیسون و بعد تقیه ادویه بادشکن استعمال نمودن با بقره هدرت تا فر  
دوازدهم بگردد رسد که محل انصباب یا تولید ماده است و صاحبان این مرض را ضرور است



که از اسام چیزهای که سریع الاستحاله بخلط غالب باشد چون نباتات و غیره احتراز دارند و این سیب ریخ بوا سیری رافع عظیم میباشد بصفت آن زرد باد در رخ غرقنی بلبله سیاه پوست بلبله شیطرح عاقر قرحا فلفل دار فلفل تخم گند تا قفل جمله سیاهای نوشادر قلیله همه را کوفته بخته آب بویز چوشیده بسترشند و جویب سازند شربت در درم و یک زرافع در دو درم بوا سیر حونی و باومی پوست بلبله زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست بلبله آمله تخم گند تا تخم چنان هر یکی پنج درم گوگل ده درم دو امارا کوبند گوگل در آب گندنا و اگر مبر نشود در آب آبلنگران و اولاد را چاه حل کنند و اوویه کوفته در آن بسترشند و نگاهدارند و درم با آب تازه استعمال نمایند دیگر تخم حلیله در انتقال نبات یک توله در پاؤ آثار آب بچوشانند هر گاه نصف آب باقی ماند صاف کرده بنوشند بوا سیری رافع عظیم ششدر معجون براسک و دفع قبض بوا سیر پوست بلبله زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست بلبله آمله تخم گند نا گوگل حب الفیل تربید سفید خراشیده رنجبیل جمله هموزن کوفته بخته بروغن بادام باروغن گاوچرب کرده در شیره نبات که در وزن اوویه باشد یا سیزند و نگاهدارند و دو توله دقت شب هنگام خواب آب بیکرم استعمال نمایند بچند روز قبض بوا سیری دور شود فصل در ناصور مقصد که آزاد رهنده می بھنکند گویند ابتدای آن چنین است که اول در مقامی که باین مقصد وائشین است شری حادث میشود بچوئی آن درم ظاهر باشد و بچند ریخ آن بتر متفرح شود و زرد آب از آن سیلان نماید در ابتدا اندرک آن آسان است و هر گاه آن ناصور با سخای مستقیم نافذ شود و روده را سوراخ کند عاقلش آنست که بر فراز این راه آید در نیوقت علاج آن هرگز صورت نمیند و در اول هم عمر اگر است علاج آن در ابتدا که هنوز متفرح نشده باشد آئیسست که برگ اژدر سه ساییده قرص بسته بر شتر مذکور بچینند و صبح و شام بهمل آزند آئیسست که زرد تر تحلیل شود و دیگر برگ زردسته بید انجیر بار یک ساییده قرص بسته بچینند تحلیل کند و هر گاه متفرح ناصور شده باشد علاجش آئیسست که فقیله بمسین شیان عرب که بگلای سخن کرده باشد میالانید و انجون ناصور بنهند و چند تا نکه ناصور بر شود قبیله را کوتاه کنند تا نکه ناصور بر شود و فرجه برابر گرد پس فقیله موقوف کرده بر پاره جانه بار یک کنه سخن عرب بیالانید و بر دهن فرجه بچسباند تا آنکه خشک شود



صفت ثیاب غرب صبر کند را نبردند دم الا خون سر به شب گلزار از یک یک مکررم  
 زرنگار و سرخ او بیه کوفته بختی بگلاب سخن کرده ثیاب سازند نگاه دارند و وقت حاجت  
 بقدری گلاب سخن کرده فقیله آزان آورده در حضور نهند و این مریهم نیز نافع است کینت  
 سوخته کت سفید سنگ اجبت موم خالص روغن گل موم را بگذارد و روغن در آن اندازند هر گاه هر  
 دو یکذات شوند از آنش فرو آورده او بیه بار یک کرده در آن آمیزند و از چوب حرکت میدانه  
 باشند که بنهر شود پس نگاه دارند و فقیله بدان آورده بعل آزند فضل در ورم مقعد و مقعد  
 بیشتر ورم جار عارض گردد علامت آن تب شدید و حرقت و سوزش موضع ورم و در ورم صعب  
 علاج مقعد صافن کنند و شیر و عناب و آلو بخارا بانبات بنوشانند و لعاب اسپنجل با شیر و تخم  
 خرفه و شربت نیلوفر نیز نافع باشد و سفیده تخم مرغ یار و روغن گل و قدری انیون یکجا کرده بر ورم  
 طلا کنند فی الفور تسکین تمام رود و در و سوزش را نفع نمیشود بزی که در آن دم الا خون است  
 و در بواسیر که کور شده نیز نافع کافی بخشد و غذا آتش جو و مال بونگ فصل و شقاق مقعد  
 سبب شقاق با پیوسته فرو باشد که مقعد را عارض گردد یا بر آمدن نقل سخت و یا بس باشد  
 علاج این قید ملی نفع کافی بخشد سفیده از زیز مر و در سنگ اطمینانی نقره نشاسته بخارا الرمی کیزا  
 لعاب خطمی اسپنجل لعاب بهمانه پیه کرده بز موم سفید روغن گل حسب دستور مرتب  
 سازند و بعل آزند و صاحب این مرض را احتراز از آب سرد و قاسم ترشی باو چیزهای قائلین  
 ضروری است و قفس شکم که در آن نقل خشک آید ضرر تمام دارد و بیه ای رفع قفس ضرر بنفشه  
 با لعاب بهمانه بنوشند و از آن خند بپزیر چو ملین شکم باشد چون اسفناخ و بقله المرقا تا عمل کنند  
 فصل در ورم و سوزش مقعد که بغیر بواسیر باشد - علاج طراب که آنها هستند  
 کافی گویند در آب های بسته پیدای شود ساییده ضماوند نازند و کبر کوی سبز خشک و با بونه و طین مغره  
 یعنی گبر و ساوای آب ساییده ضماوند کنند ورم و سوزش را نفع کلی بخشد فصل در استرخای  
 شرح شرح بافتن بشین معده در اسهله و جیم نام عصبی است که مابین انشین و طقه مقعد واقع  
 شده علامت استرخای شرح آنست که قهقل و بادلی اراده بر آید پس اگر استرخای سبب منفسخ و نهنک  
 شدن عصبه از ضربه و سقط باشد و با آنکه قطع بواسیر سبب استرخای شرح نمود این در نفعه عارض شود



و علاج پذیر نباشد لا علاج گفته اند اما اگر استرخا سبب برودت در توبت لاحق شود علاجش  
 آنست که بتدریج حادث گردد علاج آن متفنج و سهل است بادویه که در فالج و استرخا مذکور شده  
 دو اوغند از پرهن سوانق آن بعل آرند و قبل از متفنج و سهل این سفوف استعمال کنند اگر نفع  
 نبخشد بعلج فالج پروازند سفوفی که خرج است کببے اراده را نافع باشد زیره فاختراوه  
 کاسشم که رویه یک جزوی انیون ربع یک جز فانیند و چند بطله از رویه کوفته بجز سفوف کنند  
 شربت و در رم و همچون کوفتی و همچون طلافی نیز درین مرض نافع است سفوف که خروج غایط  
 بی اراده را نافع باشد اول قبل از تقیه بعل آرند اگر نفع ندهد بعد تقیه باز عمل نمایند  
 صفت آن که مزاج افستین پنج سوس سفوف یک یکدم ناخواه زیره کرمانی گل شرف  
 توری باز شک یوزیران هر یک دو درم صغیر غارتی زردفای خشک هر یک سه درم کوفته بجز  
 برابره پوست بلبله کالی کوفته بیاضیند و بوزن مجموع شکر سفید شامل کرده یکدم صبح و یکدم  
 شام با عرق بادیان استعمال نمایند و از استعمال آب گرم و اخلا و خارچاپر نیز کفایت فصل در هر دو  
 مقعد سبب حدوث این مرض استرخای عضله شعله است بسبب استیلا می رطوبات غریبه  
 علاجش آنست که چنانکه باسانی ظاهری شود همچنین عند الادخال باسانی داخل شود علاج  
 پوست سرخ مغلان و گل و عصاره مسامی بجز شانه سرد کرده از آن آب استنجا کنند بر نفعات مقعد  
 را اندرون کنند و گیر مازوی سبز پوست درخت انار بر دور آب جوش داوه از آن آب استنجا کنند  
 و گیر از روغن کتان مقعد را چرب کنند پس سر سرد سفیده از بز و چیل ببول باریک کوفته بجزند بر  
 مقعد باشند و خشت نو گرم کرده از آن تکیه کنند وقت شب و بگر غلبه اسهال گل کشیند  
 عدس مقشر مسامی باب مسامیه وزردی بیضه سرخ و روغن کبند در آن مخلوط کرده ضماد کنند در روی  
 بر نفعات و گیر پوست نوبال کهنه سوخته و ندر نمایند و گیر شاخ گوسفند یا سم گوسفند پوست بیضه  
 سرخ یا کاغذ سوخته در در نمایند باب چهارم و هم ورامراض کلیه بدانکه کرده گی  
 جانب راست و آن اندکی بالاتر است دو م جانب چپ و آن به نسبت گرده بین آنکی خود بر است  
 و اشکال گرده ما چون نیم دایره است و پشت او محدب و گوشت او سخت و آکنده ورامراض گرده  
 بسیار باشد که لوی در بان ناخوش شود و امراض گرده بعلت امی دل و شش و آلات تنفس نیز

استنجا کنند بر نفعات مقعد



موسمی گردد بسبب مشارکت کرده یا جگر در بر یک از گروه مایه بر موضع خود بر باطنی مرتبط گشته و مرکب است  
از خود شکر و گندم و گندم و شیرین با و بنده است حس نماز نما غشامی که بروی است حس کثیر دارد و هر دو گروه یا یا  
جگر را تباط دارد و بواسطه آن دور گمان که جمعی از اطباء آنرا عنق الطلیه یعنی گردن کرده گویند و جمعی  
دیگر آنرا اطالعین نام کرده اند و گروه اول آن بر دور گمار اجزای کرده شمرده اند و مشخص کرده اند  
که از نفس کرده بر آمده و بجز رفته و گروه دیگر چنین تشخیص کرده اند که آن بر دورگ از ان رنگ بزرگ  
که از جذبه جگر بسته و آن اصل آورده است و آنرا اجوف نامند ناشی شده و دیگر در پیوسته  
بهر حال آب که با خون آمیخته از جگر بیرون آید از راه همین رنگها گروه مایه سرد و آله جدا کردن آب  
از خون همین دورگ است و چنانکه در گروه قوت جاذبه جهت جذب آب است همچنین همین  
رنگها نیز قوت جاذبه است که از رنگ بزرگ جگر آب را جذب میکند و گروه می فرستد و از هر دو  
گروه مایه دور گمار بسته اند و پیشانی پیوسته جهت دفع مایه و این رنگها ابراج گویند یعنی مور بهما  
فصل در سور مزاج کلیه اگر سور مزاج حار ساده باشد علامت آن سرعت نبض و کله است  
عطش و بسیاری باه و سرفه یا زردی قارور مع سوزش و تن یعنی بی بونی دور محل کرده گرمی و  
محسوس شدن و جهت دفع بول بر سرعت بر خاستن چنانکه ضبط آن ممکن نباشد و بالای بول  
و بنیت پدید آمدن بسبب گداخته شدن چینی کرده از اثر حرارت و باشد که تب لاحق شود علاج  
چیزهای سرد و مرطب که ذمی ادرار نباشد بنوشند چون شربت انار و شربت زرشک و شربت  
خشخاش بالعباس بنجول و بیدانه و مانند آن و آب آثارین بنیات و شیر و تخم خرفه با قرص طباشیر و شیرین  
کامبو با شربت صندل نفع تمام دارد و در دفع ترش سودمند است و آب سرد و کافور در شیر برده کرده نفع  
عظیم دارد لیکن باید که بخوردن کافور کنار کنند که مقطع باه است و افاقیا و عصاره لمبیته النیس و  
صندل و گلنار با عصاره علاج الکرم یا آب برگ آس یا آب خالص سخن کرده سرد نماد کنند و اگر  
صندل در گلاب سا بده نماد کنند نفع کافی بخشد علاج جمع علوج که شلخ نوز است را گویند و کم خردت  
انگور است و غذا عدس و مویز و برنج بهتر است و از گوشت اجتر از دارند و اگر سور مزاج حار  
و موسمی باشد علامت آن احساس نفعل دور است در گروه علامات غلبه خون پدید آوردن و  
باشد که در نواحی پشت بمقام کرده سرفه پدید آید علاج رگ یا سلیق نزنند جهت تبدیل مزاج کرده



آنچه در سوا مزاج حار ساده گفته شد بمثل آنند و اگر سوا مزاج حار صفا و می باشد و علامت  
 آن همان است که در سوا مزاج حار سافج مذکور شده و نشان زیادتی صفا بودن علاج  
 جهت تنقیح صفرا نقوع قمر بندی با کوبنجا را و شربت بنفشه و لب خیار شنبلیله اینجمله نباشند  
 و دیگر جمله تدابیر که در سوا مزاج سافج گفته شد بمثل آنند و اگر سوا مزاج ساد و بار و  
 باشد و این از خوردن آب سرد بسیار و ادویه و اغذیه و اهوویه سرد عارض شود و علامت  
 آن سفیدی قاروره و سفیدی رنگ روی است و سردی موضع کرده و صفت باه  
 و عدم تشنگی و ظهور ضعف و انخاد و بیشتت علاج گلکند عسل با عرق بادیان خورند  
 و اگر گلکند قندی باشد بقدر دو توله عسل خالص در آن امیزند و بنوشند و همچون کونی  
 خورند و بنقد و پسته و بادام باشکر تمقل کنند و روغنهای گرم چون روغن حب  
 قرطم و روغن بابونه و روغن لیمان بموضع کرده بمانند و از اقسام حموضات و فواکه سرد  
 احتراز دارند و گوشت گوسفند و گوشت کبوتر و عصاره یا تو ابل گرم غذا کنند و اگر  
 سوا مزاج بار و بلغمی باشد علامت آن ثقل موضع و دیگر آثار بلغم از ترهل و سستی  
 و کاملی پیدا باشد علاج آن قه است و یا بدین منفع و مسهل تنقیح کنند منفع بادیان  
 تخم معصفر موزین منقی اصل السوسن اسارون انیسون شکا کبرج و بعد نقع این مسهل  
 بعل آنند مسهل بادیان تخم معصفر کوفته اصل السوسن موزین منقی اسارون انیسون  
 پسته پلایا کبابا پلایا سیاه پسته بر وزن چهار کوزه سنبله کل شکا کبرج و قهت شب نمه ماشه مارچ  
 فیقر اید و توله شد خالص آمیخته با آب گرم بخورند و صبح مسهل بنوشند و تنقیح بمسول  
 نمایند و دیگر تدابیر از اغذیه و ادویه و غیره آنچه در بار و سافج مذکور شده بمسول آنند  
**فصل در نهال کلیه یعنی لاغری کرده و این مرض بسبب لاحق شود** یعنی  
 سوا مزاج حار بود یا بار و سافج بود یا مادی اما از حرارت بیشتر افتد و دم مباشرت  
 مفرط سوم استقرانگات کثیر بار بود یا با سمال و علامات لاغری کرده سپیدی بول  
 است و قلت باه عارض شدن و در کرده در دماغه در صلب در مخرج سرد و تهلال  
 بر نوعیت سبب از تقدم آن سبب توان کرد علاج اول آنرا سبب کنند و بعد از آن



برای فرسبی کرده اغذیه سمنه خورند و مغز بادام دپسته و فندق و نارنجیل با شکر نقل  
کنند و گوشت آکیان و بط و هر سیبه و پانچمه تخم مرغ نیم پخت نافع است و در اوله پنجسین  
و دین مرض نفع عظیم بخشد صفت آن ترنجبین سفید سنی درم در و رطل شکر شانه تا بقوام  
آید نگاهدارند و بوقت شب بقدر پنج شش لوله تناول کنند فصل در ضعف کلیه سبب عارض  
اشقود یکی سواضاج سرد باشد یا گرم دوم هزال سوم آنکه حریم کرده است شود و مجازی آن صبح  
گرد و از کثرت استعمال مدرات با از افراط سبب اشترت یا از ضرب و سقط که بر کرده رسد یا از شتی  
بسیار و علامت ضعف کرده آنست که گاه گاه در دکنه خصوصاً هنگام الخنا و انصباب در  
هنگام از بیلو و پهلو گشتن و قوت باه و تعاضای بول کمتر باشد و بول غسالی آید مثل آبی که  
گوشت تازه در آن شسته باشند و اگر آنی نگاهدارند رسوب ته نشین شود و بر سر بول همچون  
کفک ریاید آید و بول غسالی آن وقت آید که غذا در جگر همضم شده باشد و قبل از همضم بول آبی  
باشد علاج اگر سواضاج سبب باشد در تبدیل مزاج کوشند بحسب حرارت و برودت پس  
اگر ضعف بسبب حرارت باشد این دو اسفید است صفت آن دم الاخوین گلنا گل زنی  
مصاره لیمته السیس صنع عربی مساوی باریک کرده باطنج بارتنگ استعمال کنند و سرکه  
در روغن گل بر کمره پشت بالند و صندل و گل سرخ و اقا قیبا و برگ آسن آب سیاه  
خما و سازند و اگر ضعف بسبب برودت باشد چیزهای گرم دهند آنچه در سواضاج بارد کرده  
شده اما زیاده ترودت تنجین مبالغه نکنند مراتب اعتدال نگاهدارند و اگر سبب ضعف لانهوی  
کرده باشد علاجی که در هزال کرده گفته شد بعمل آرند و بهترین ادویه در عرض معجون لبوب  
است و بهترین اغذیه کرده بز و گو سفند و پانچمه و شیر و پنچ و سوسون که از جو و گندم ساخته اند  
صفت معجون لبوب مغز بادام شیرین مغز گردگان مغز چلنوزه مغز فندق مغز پسته مغز آبل  
تخم خشک اش سفید مقشتر تووری سرخ تووری زرد و تخم گز تخم پیاز تخم شلغم تخم بلیون تخم بیل  
شفا نقل خوبان خمره و در چینی جمله مساوی بگیرند و کوفته بسته چند شده خالص نسبند  
دو توله صبح و دین قدر شام تناول کنند فصل در ریح الکلیه آن بادی علییه باشد که  
که در لواحی کرده متولد شود و از اعراض علییه و از آن ریح در رو پشت و کرده عارض شود



مع تمدد و علامت آن در تمدد و حوالی کمر است بغیر گرانگی و حاصله این یاد است که در شکم تنگی در گرسنگی  
در تمدد کمتر باشد علاج بادویان و سداب و گل سرخ و انیسون و پوستین پنج بادویان و پنج کبر  
نیات بجز شانه زدن و بنوشانند و زیره تخم شبت و سداب و بابونه برگزیده ضماد سازند در روغن  
بابونه و روغن لبانند و نمک سبوس آگندم و بیه و نانخواه تکیه کنند فصل در وجع کلیه  
و درد گرده یا بسبب ضعف کلیه پدید آید یا بسبب ریج کلیه و این هر دو مذکور شد و یا از در کلیه  
یا از حصات در سل یا از قروح و جرب کلیه و این همه بیان کرده شود فی الجمله درین مرض هر چه ملین  
و مسکن بود نفع دارد و نافع ترین تدابیر درین مرض آبرزن است که از طبع بابونه و اکلیل الملک  
و تخم شبت و تخم خطمی سازند و آبرزن بتواند بچهل رند و اگر در بسبب حصات در سل باشد در  
حالت آبرزن مدارات مناسب مزاج بنوشند که نفع کلی می بخشد و حصات را باسانی  
خارج میکنند فصل در ورم کلیه و آن بر چند گونه بود یکی آنکه ورم گرم بود و بسبب آن خون  
غلیظ یا خون صفراوی باشد علامت آن تب مختلط و تب مختلط آن را گویند که بگسار و  
و باز گیرد با نظام و تشنگی و صداع و بیخوابی و سوزش در دو گرانگی در موضع گرده و پشت  
بر آمدن صفراوی و بر آمدن بول بر از بر شواری پس اگر خون غلیظ بود از یاد در وقتل مخصوص  
انست اگر خون صفراوی باشد شدت عطش و زردی بول ظاهر باشد و معلوم باد که آما سگاری  
در یک گرده بود و گاهی و گاه در هر دو گرده و گاه در باطن گرده با بود و گاه در خارج آن بنشای  
مجلل کرده و گاه در آن منفذ بود که میان گرده و جگر است و گاه در آن مجرا عارض شود که در میان  
گرده و مثانه است و اگر آما سگرده نزدیک نباشد علائق بود علامتش آنست که در و بغایت شدید  
بود و اگر در آن ناحیه بود که جانب امعاءست نشان آن دروغا تر است و باشد که توخ لنج آرد طبع  
قبض نماید و اگر ورم در مجاری بود شدت عسرت بول شاید آنست و گاه باشد که ورم گرده بزرگ شود  
و در شدید پدید آید و ازیت آن کجای مانع رسد و اختلاط ذهین پدید آید علاج رگ با سلیق  
یا صافن زنند و شربت بنفشه و لعاب بنبون لعاب تخم خطمی بنوشانند و آرد جو و صندل آب  
عنب ثعلب آب کاسنی بار و روغن بنفشه یا روغن گل سرشته ضماد سازند و اگر قبض شکم باشد  
بیطبوع فواکه و یا بطلوع بلبله طبع را بکشایند و باوصف اینهمه تدابیر که مذکور شد اینست



بگذرد و در تخم خلیل نشود بلکه گرانی و درد افزون تر شود و قاروره رفیق باشد معلوم باید کرد که ماده  
جمع میشود و نفع خواهد گرفت پس درین حالت مناسب است که یاری دهند به دفع ماده شکر با وضو یعنی  
تخم کتان و تخم حبه و تخم حله و نبات بچوشانند و بنوشانند و اکلیل و خطمی و حله و تخم کتان بر آب  
سائیده روزی یک بار میخورند <sup>تا ماه باشد تا روز</sup> و صفا سازند اما سوزن است که بدو سه روز و دو هفته شود و هر گاه در سائیدن  
و نقل محسوس گردد معالجه کند که ماده بخت شده پس از ویه مفرجه یعنی خیال کبوتر و آرد کرسنه یعنی شکر  
تیمبارچی و تخم حله و تخم کتان با سیاه کنه میخورند موضع درم صفا و گند پس هر گاه درم بشکافدیم  
براه بول بیرون آید برای تنقیه ریح این مدرات دهند اگر مزاج حار باشد شیر و تخم خیارین شیر  
تخم خربوزه شیر و مغز تخم که در شیر با دیان نبات و اگر ماده مزاج بار باشد با العسل کما بود  
هر گاه گرانی موضع با کتایه زائل شود و بول اثری از ریح نگردد بماند که ماده پاک شده <sup>تا ماه باشد</sup>  
این ادویه ملته و دهند تا قرحه بالتیام در آید صفت آن تخم کتان بریان کرده کا که در تخم کتان  
کمالش نشانسته هموزن بگیرند و کوفته قرصها سازند و در شقال با آب سرد دهند شربت  
که در ابتدای ورم نافع است عناب پنجاه عدد ششاش سفیدی درم کشینر خشک درم  
عدس مقشر صد درم بچوشانند و باد و صد درم قند شربت تیار کنند و بقدره درم عدس با شکر تخم  
و خیارین بنوشند سفوفی که در ابتدا و نیز در هنگام خروج ریح نفع دارد و مغز تخم  
خیارین مغز تخم خربوزه تخم کاسنی تخم ششاش مسادی بگیرند و باریک کوفته هموزن آن شکر سفید  
بیامیزند و هر روز در شقال باد و توله شربت بنفشه که با آب سرد میخورند باشند میل نمایند  
و غذا در بعضی اشجودال منوگ و عدس مقشر مناسب است و از گوشت احتراز دارند و درم  
آنکه درم سرد بلغمی باشد علامتش آنست که در قطن و نزدیک خاصه گرانی و تمدد محسوس شود و غیر  
و روشید و سوزش و نبض بطی بود و بول سفید و مرطوب است نتواند لیساد و باشد که در روی  
و چشم و کمر تر بل پیدا و از خاصه ورم کرده است که از حقیقه درد افزون شود و از قی تسکین با حقیقه  
در قوع نفع تمام نمیشد علاج با دیان تخم معصفر کوفته شکر کرسه انیسون پرشیا و نشان تخم بلبل  
مخلقند بچوشانند و بنوشانند و از بابونه و اکلیل الملک و شبت و صمغ بچوش صفا سازند و در قوع  
بابونه و اکلیل و شبت و سرداب و تخم حله و آنچه آبرن سازند و قی درین علت خلیل نافع است



اگر چه با استعمال روای سفی باشد و اگر بول غلیظ باشد چند روز متواتر در شب هنگام خواب و درم  
 ایاج فیقر آورد و توله شند خالص سینه نخورد و بالای آن و سته جریه آب گرم بنوشند و این جب نیز برای  
 تنقیه ماره خبی نافع و مفید است تا خواه زیره سفید از هر یک یکدرم مصطکی یکدرم سبز و درم کوفته بنفشه  
 باب بادینجوبیه و یا بادیان جب سازند و وقت شب با آب گرم بخورند و بهترین غذا و غیرض نخورد آب و  
 گوشت طیب و رست که در آن پودینه و زیره و تخم کرفش انداخته باشند سوم آنکه درم صلب سوداوی باشد  
 و این بیشتر عقب درم گرم و درم باغی افتد بسبب خطای که در علاج رود و بغیر خطای از خود سپید آید علامت  
 آن شدت ثقل و کبودی بول در وقت آن در قلب جمع و ظهور زرد در حقوین در کیمین ساقین بسیار  
 باشد که این مرض با سسته انجامد و پشت مریض خم ماند و راست نتواند شد و گاه باشد که بسبب  
 بسیار درم رگی که برای غذا بدل از کلیه بجانب صغور کرده منضبط گردد ازین سبب رگ مذکور  
 غذا بدل نتواند سازند پس بسبب عدم رسیدن غذا حرارت و میوه است شدید بدل آید و در وقت آن  
 علاج با بونه و اکلیل الملتک تخم کتان و تخم حلیه و تخم خطمی و مقل و شوق و مغز ساق کجا و میشن ستم شسته  
 بر تطن و کرمها سازند و روغن با بونه و روغن حب قرطم یا الوند و بطینج با بونه و خاک و تخم کتان  
 و بنفشه و بسفناج و انجیر و حلیه طولی آنرا سازند و هر صبح این طبع بنوشانند تخم خطمی تخم کتان حلیه  
 تخم نیابین کوفته تخم خربوزه کوفته نبات بخوشانند و مالیده صاف کرده بنوشانند و آنچه با شکر بنفشه  
 و شربت ششاس سه و دارد و تنقیه بطبوخ افیتمون مناسب باشد اما اگر قوت سفیف باشد اما الجبین یا  
 سنگبین افیتونی دهند و اطریفل کبیر سفید رست و بهترین غذا حریه سبوس گندم و مغز بادام و نخود  
 این سفناج است و اگر تب نباشد مسکه یا عسل خوردن نافع بود و زوال این مضموم دشوارتر است  
 فصل در قروح کلیه قروح کلیه سبب عارض شود یکی خلط مراری که با نهایت انجلی گردد  
 و آید و از حدت و تیزی خود گرده را بجزاشد و درم آنکه سنگریزه خش خراش آرد و درم آنکه درم گرده شکر  
 شود و قرحه آرد علامت آن در پشت و گرده است و ثقل و تمدد بنودن و ریم و خون و پوست با با  
 بول بر آمدن و گاه باشد که پوست های سخت و آکنده شبیه بفتات گوشت بر آید و فرق در قرحه  
 و قرحه نشانه آنست که در قرحه گرده درواز قطن سجا و زخمی کند و بخامره نمیرسد و سلس البول و بر  
 آمدن پوست یا می شرح و بودن بول شدید الا انضطاط با مده و قلمت بد بولی بول عدم عسل آن



از لوازم ادست بخلات قرصه مثانه که عسر بول و سپیدی قشور و وجع عانه و شدت بد بولی از لوازم  
 دست دیده ببول کمتر خضاط می باشد در قرصه مثانه و فرق در میان آنکه جراحت در گوشت  
 گروه است با در پرده آن این است که اگر در غشا جراحت بود و در شدید باشد و سوزش بسیار  
 و اگر در گوشت گروه بود در کمتر و سوزش اندک اگر نیز در یک بمنفذ می بود که مابین جگر گروه است  
 در دو تا کفیلین یعنی هر دو سرین سرد و تشنگی غالب باشد و اگر کبست مجرا بود که میان گروه و مثانه  
 یا شده که در تازان و محسوس شود علاج اگر مانعی نبود قصد با سلیق کنند از جانب ورود الم و اگر در  
 بجانب بود از هر دو دست رگ کشایند به علت یکم و زودتی درین علت نفع تمام دارد بجهت آنکه  
 ماده را بجانب مخالف می کشد بخلات اسهال که چند آنکه مسهل قوی تر باشد مضر تر بود اما خفیف  
 جائز بود تا ماده را بجانب مائل سازد پس تنقیه بدین مطبوع نمایند کل بنفشه گل نیلوفر شامختره  
 گل سرخ عناب سبتان خناری خضاک پوسته پسته پسته زرد پوست پسته کابلی پسته سیاه سنبل  
 شیراز شکر تخم کدو و تخم کدو و بعد تنقیه بزین مدرات نوشند تا قرصه را پاک کنند پس اگر جراحت در  
 مزاج باشد شیره تخم سیارین و شیره تخم خرپوزه و اعصاب سفول یا نبات بنوشند و اگر کرم بسته شده باشد  
 بطبیخ خار خضاک بابونه و پرسیاوشان و خناری آبرزن کنند و فقط آب گرم نیز بر کرده بخن  
 نفع بخشد و ریم بسته را بکشاید و اگر در مزاج برودت باشد با دیان تخم کرفس بیخ با دیان و زعفران  
 بخوشانند و بنفشه و این سفوف هم نافع باشد تخم کرفس با دیان انیسون زوفا از هر یک یک درم  
 کنند چهار درم سفوف کنند و در شقال یا ما العسل لعل آرنه و اگر در قومی تر باشد برای تخم کدو  
 بزرا پنج و یک درم لعل سفوف زیاد کنند و در اجزای آبرزن که مذکور شد قدری پوست خنکاش  
 اضافه نمایند و هر گاه ماده تا ستر از راه بول پاک نشود ببول صاف آید نگاه برای اندمال قرصه  
 این ادویه مدله دهند و مالاخوین گل ارمنی کنند و نشاسته صندل عربی کثیرا مشختر تخم خنبارین مشختر تخم خرپوزه  
 ادویه کوفته سفوف سازند و یا شیره تخم خرپوزه استعمال نمایند و برای اندمال قرصه گروه چهار پنج  
 بکار برند زیرا که قرصه گروه بدیر اندمال می پذیرد و بهیچ سبب یکی آنکه گروه از معده دور است اثر و  
 اندک گروه می رسد و مگر آنکه گروه ممر و مجرای بول است پس اندک اثر و اندک در تیرد را انجامه و از تیرد  
 گرفت سوم آنکه فضلات حاده که باعث قرصه است بتوسط بول همیشه بگردد می زیزد چهارم آنکه



گروه سخت قرصت و هر چه سخت جرم بود جراث آن بدیر مندل گردد چنانکه گروه همیشه بجا خود است  
 و قرار و سکون ندارد و اندمال را ساکن و بشرط است و همچنین قرصه منانه کثیر عسر البردست بهیچ وجه  
 که نوزد باشد بلکه مشانه در سبب دیگر افزون تر دارد یکی آنکه همیشه از بول برمی باشد و دوم آنکه مشانه  
 عصبانی است و قرصه عصبانیه به نسبت عضو لحمانی بدیر مندل میشود جماعت قرص  
 کالنج که قرصه کرده را تا فاع است گل زنی صغ عربی کند روم الاغوبین تخم خشخاش مغزها  
 رب السوس نشاسته کثیر از هر یک و درم تخم کرفس افیون از هر یک یک درم کالنج مقدس  
 بمداد ویرا بگویند و بلعاب بهدانه قرصه سازند و او درم با شربت بنفسه استعمال نمایند  
 فصل در جرب الکلیه گاه باشد که ثبور صغارد و گروه حادث شود و بسبب حرارت  
 و بور قبت خارش آرد و خارش آن زمان افتد که ثبور منفجر شوند بسبب حدوث این علت تناول  
 چیزهای گرم است که خون را گرم کند یا موله صفرا و بلغم باشد علائمش آنست که در گروه در خارش  
 و در غده و شمس محسوس شود و پوست با دایها مسرد باشند پوست های باریک با آنکه یکم و خون  
 با بول بیرون آید و این علامت انجبار ثبور است و اگر ثبور بزرگ هر گروه بود و در شدید و اولم بود  
 و اگر در باطن کرده باشد منگام بر آمدن بول در مجاری در سوزش زیاد شود و بعد از آن ساکن  
 گردد و علاج جهت شقیه رگ با سلیق زنند یا بر موضع گرد و حجامت کنند و مطبوخی که در قروح  
 کلیه گفته شد اطلاق طبیعت کنند و کسی را که فی آسان باشد باید که تا زمان مرض همیشه یکروز  
 در میان آده فی میکرده باشد و بعد شقیه شربت بنفسه و شربت تیلوفرو شربت خشخاش با نبات  
 بزور استعمال نمایند صفت بنا دق بزور مغز تخم خربوزه و درم مغز تخم خیار تخم درم  
 مغز تخم که و تخم که و تخم عطمی بزور الینج تخم خرنوبه مغز بادام نشاسته رب السوس خشخاش سفید از  
 هر یک و درم جله او ویرا باریک کوفته بلعاب پیغول بسزند و بنا دق یعنی گوی با سازند  
 پس بگیرند و درم گل زنی باریک کونته بنا دق با آن آلوده کنند و با شربت های مذکور  
 استعمال نمایند تا تخفیف و اندمال نیز حاصل شود و فصل در ذبا بطلس این مرضیست که  
 آب چنانکه با شامه همچنان فی انور برآه بول بر آید اما بار آده و همین فرق می کنند و با این  
 سلس البول و این مرض هر دو قسم است یکی آنکه سو و خراج گرم منقطه در گروه افتد و بدان سبب



قوت جاذبه کرده آب را بسیار کشید و قوت ماسکه بواسطه ضعف و ضیق و محافظ آن نتواند نمود  
 و اقمه بسوی مثانه دفع کند و باز کرده جذب ماییت نماید از جگر و جگر از ماسا ربقا و ماسا ربقا از  
 معده و معده از دیگر اعضا و بدان سبب تشنگی غالب باشد و تسکین نشود از خوردن آب و  
 این کشیدن آب که لازم با از یکدیگر می کشند لطفت اهل یونان با بایطیس گویند و با بایطیس  
 و دلایب نامند و علامت آن شدت تشنگی است و بجز خوردن آب بول کردن بغیر تغیر و بدین جهت  
 و این مرض چون مزمن شود جگر را ضعیف کند و در آخر ذوق آرد و علاج در لطیفه حرارت کرده  
 گویند یعنی قرص کافور و قرص طباشیر و قرص بایطیس که علاج این مرض است با شیر تخم خیار  
 و لعاب سبغول صبح و شام استعمال نمایند و شربت انار ترش و شربت غوره نیز برای بدنه قرص  
 یا می مذکور مناسب است و صندل و گلنار و اقا قیا و گل ارمنی و لپست جو یا عصاره کاهو  
 بر قطن گرفته ضام کنند و غذا آتش و فالوده با شربت انار ترش و شربت غوره مناسب است  
 غوره انگور ترش یعنی نارسیده را گویند صفت قرص کافور طباشیر صندل سفید تخم خیار  
 خشک تخم خاص تخم کاهو مخمر تخم خیار مخمر تخم کدو صمغ عربی گل ارمنی کافور مساوی بگیرند و گفته  
 بلعاب سبغول هم شده قرصها سازند قدر شربت و در شقال صفت قرص طباشیر طباشیر  
 تخم خرفه گل سرخ گل ارمنی گلنار مساوی کوفته بخیه اقرص سازند صفت قرص بایطیس  
 فیا لیشیر رب السوسلی از هر یک یک پیمانه تخم خرفه تخم کاهو از هر یک یک پیمانه تخم کدو  
 حاض گل ارمنی از هر یک سه درم صندل سفید گلنار سماق صمغ عربی از هر یک دو درم کافور  
 پندرم کوفته بخیه آب گرم یا کاهو یا انار ترش قرصها سازند قسم دوم آنکه سواخر اج سرد تمام  
 بدن یا فقط بر کرده مستولی شود جهت رسیدن برود شدیدا نوشیدن آب سرد و یا دیگر ترش  
 تو یا بایطیس بار و نارافتم همه علامات آن ضد علامات حرارت است مگر تشنگی یعنی اگر چه با بایطیس  
 باشد نهالی از تشنگی نبود اما برین تشنگی تو یا بایطیس حار ترسد علاج جهت تسکین گروه و بدن  
 روغن بابونه و روغن بابونه و روغن لبان برگزیده و لپست بالند و اگر حاجت باشد ترقیه  
 بقی نمایند بنوشیدن طبع تریب و سبب همین عمل و بهترین غذا گوشت عصاره نیز و دیگر طبع مغل  
 کبر و غیره است صفت مضمون که تو یا بایطیس بار در آن نافع است و این مضمون

بسیار نافع است







داده مطبوخ ملین بادیان تخم معصفه کوفته تخم خربوزه کوفته تخم شبت تخم انیسون تخم  
 کل بنفشه پرسیاوشان سوزنی بوسه بلیله زرد پوست بلیله کابل بلیله سیاه هرگز  
 چرب کرده سنار یکی شکر سرخ در سه پاؤ آب بچوشانند هر گاه پاؤ اتار آب باقی ماند صاف کرده اندک  
 چهار دفعه بنوشانند یکبارگی هرگز ندهند که بیشک قی آید و دوبعد قه زنگیرد و اگر کم بچند دفعه دهند  
 بسبب مقدار تحلیل هرگز از معدده بیرون نیاید پس بصره دو ساعت تمام دو ابچار بار بنوشانند  
 تعالی بخرد آمدن اسهال شدت و در زائل شود و تخفیف بدرد و تسکین بر نفس حاصل آید غذا فقط  
 شوربا و هندی که باشیره تخم معصفه بادیان بخته باشد و روز دوم همین ادویه را بغیر بلیله و سنا و هندی  
 و شام و روز دیگر مع سنا و بلیله دهند بمرین طریق سه روز این ملین دهند بفضله تعالی اثر در  
 باقی نماند من بعد بدیر اخراج سنگ یاریک که باعث حدوث درد شد و پروازند و این مرتبه بچند  
 روز حال آید آن تفصیل مرقوم میگردد و سفوف حجر الیهود منفتت و مخرج سنگ یاریک  
 کرده و مثانه معمول این فقیر حجر الیهود و توله شوره قلمی یک توله شخار سرخ یک توله  
 کباب چینی یک توله دانه الاچی کلان یک توله سنگ سرهای یک توله رو با باریک کوفته در  
 ترب اگر هم نرسد در عرق برگ گل داودی و اگر هر دو بهم نرسد در عرق برگ گل داودی و اگر هر دو  
 بهم نرسد در هر دو عرق که هر واحدی بقدر یک جفتانک باشد خوب کهرل کنند تا همه عرق جذب  
 شود که پس با قناب خشک کنند و باریک سائیده نگاهدارند و هر روز صبح ششماشه و آخر روز  
 ششماشه با این طبع دهند گل بنفشه پرسیاوشان بادیان تخم خربوزه کوفته خار خشک کوفته  
 تخم معصفه کوفته انیسون تخم شبت نبات در سه پاؤ آب بچوشانند هر گاه نصف آب باقیماند نیمه  
 ازان صاف کرده علی الصبح با سفوف مذکور استعمال نمایند و نیمه دیگر آخر روز و وقت شب  
 دو توله این معجون حجر الیهود بخورند صفت آن حجر الیهود پنج توله حب کاکج اسارون مخر تخم  
 خربوزه مخر تخم خیابن مخر تخم که و مخر تخم معصفه مخر تخم تربوز تخم کرفس انیسون تخم شبت صفت شونیز  
 تخم کزنا نخود زیره سفید پرسیاوشان کوه کوه پودینه هر واحدی یک توله نبات سفید سه وزن  
 ادویه دو با کوفته حسب ستور معجون سازند و توله وقت شب بخورند ازین سفوف و طبع و  
 معجون که مذکور شده با استعمال و بهفته ریگ کرده و مثانه صاف شود و سنگ کرده استعمال



سه هفته برآید و سنگ مشتاقه که بزرگ شده باشد بکسیه چاره یا زایده از آن ریزه ریزه و پوسیده شده  
بیرون شود و گاه باشد که ریزه سنگ کرده مابین مجاری که در میان کرده و مشتاقه است بند شود و در وقت  
مشابه در وقت لوج آوردن بی الت آبرن و در بین قطع کافی بخشد و ریزه سنگ را از آنجا بگذراند و خارج  
کند صفت آبرن خار خردک کوفته با بونه تخم خطمی تخم شبت تخم کرفس برنسیا و شان تخم قرطم کوفته  
تخم حلبه پنجه کبکفشه برگ داودی ادویه بقدر مناسب بگیرند و بجوشانند و صاف کنند و مرغض را  
در آن آب بنشانند و باید که آب تا کم مرغض باشد و در حالت آبرن پنج مذکور یا قدری همچون یا  
سفوف مذکور یا استعمال آن زنده که برای اخراج سنگ حمود و معاون آبرن شود و هر گاه از آبرن  
فایده نشود و رغن بابونه بار دغن جب قرطم یعنی تخم معصره موضع کرده و مجاری و مشتاقه بماند تا آن  
که منع نرم شود و سنگ کرده یا سانی برآید و گاه باشد که این همه تدابیر که مذکور شد برای اخراج  
سنگ مشتاقه اگر سنگ بزرگ تر باشد کافی نشود و سنگ از جای خود متحرک شده برود مشتاقه  
بند شود و از شدت درد و بیس بول و بر از حال مرغض متغیر شود و در آن حالت برای اخراج سنگ  
بجز دستکاری چاره نباشد که موضع سنگ را شق کنند و بیرون آند و سنگ کرده که کوچک  
می باشد ثابت خواهد ریزه شده ازین همه تدابیر که مذکور شد خارج میگردد و ازین تدابیر سنگ  
مشتاقه هم نمی ماند اما به علت بسیار پوسیده و ریزه ریزه شده بیرون می آید و در حالت شدت  
و بیس بول و بر از برای رفع تکلیف درد و جاری شدن بول و بر از تدبیر کامل این است که مرغض را  
بیشتر بنطاطند و هر دو پایهای او را بر دوازده آب گرم بر مشتاقه ریزه و عانه را از سفوف با عالا  
بالند و برای تاملین بعد ریختن آب گرم روغن کجد را لش کنند تا اعضا نرم شود امید است که ازین  
تدابیر سنگ از دهن مشتاقه باز رجوف مشتاقه رود و راه بول و بر از مفتوح گردد و در دساکن  
شود و صاحبان سنگ و یک کرده و مشتاقه را ضرر است که بیشتر در تجوید مضمم و تقویت معده  
سعی کنند و از جوارشات و معاجین آنچه مقوی معده و باضم و مناسب و موافق مزاج  
باشد استعمال کنند و از اشیای نفخ و ویر مضمم و چیزهایی که مضعف معده اند احتراز آوند  
و بدانکه همه تدبیرات گرم و سرد و مخرج حصوات و رطل ندرات گرم با دیان انیسون تخم کرفس  
شونیز تخم بلبلون و صحر تدرات سرد تخم خیار بن مخر تخم تر بو ز مغز تخم کدو و کاکج خار خردک



بازمانده از امراض الكلى بول شانه

بدرات معتدل پر سیا و شان فوه یعنی مجیجی تخم خر بوزه پوست خر بوزه که از خر خرد کنند ازینها  
هر چه مناسب حال مرض باشد باید داد و اما در امراض بدرات بسبب کثرت او را در مرض کرده و شانه است  
در مرض حصوات در پنج روز موقوف دارند بهین طریق عمل می نموده باشند تا کرده و شانه از حصوات  
در دل پاک گردد و دیگر مفتت و شکسته حصوات انداخته که پودینه فستقین بیخ کرفس بیخ  
اینسون بیخ خار بیخ ککج بیخ بادیان سداب تخم خیار بین پر سیا و شان هر واحدی ازین را دو  
شکننده حصوات است خواه ازین مجموع قهصا یا بیجون یا سفوف سازند و بعد از آن دریا چهر  
ازینها بدست آید بکار بزند با شانه یا با نرد و پنجم در امراض الكلى بول و شانه بد آنکه  
شانه کیسه ایست بلوطی شکل یعنی هر دو سر آن نوک دارد و در میان فراخ و آن دو طبقه باطنی  
است جهت احساس تیزی بول تا قوت و اندوه تنبیه شده بول از دفع نماید و طبقه خارجی و غائی  
است جهت حفظ آنکه طبقه باطنی بسبب تملای بول پاریده نشود و شانه را گزنی است بسوی قبل که  
مجرای بر آمدن بول است و گردن شانه در مردان سته خم دارد و در زنان یک خم و از هر دو گروه  
دورگ که آنرا برانج گویند بر آمده در شانه داخل شده اندامیست زمین دورگ از هر دو گروه داخل شانه  
می شود و بیشتر امراض علاج کرده و شانه مندر اند **فصل اول در اوام شانه دان چنین**  
نوع است یکی آنکه درم جاری بود خواه از ماده موسی یا صفراوی باشد یا از خراش سنگریزه یا بخت  
و سقطه عارض شود و علامت درم حار شانه چهار است یکی آنکه در عانه در و شدید ناخس و گزنی و  
انتفاح محسوس شود و دوم آنکه تب گرم و محرق و تشنگی پیدا باشد و دست و پای سرد باشند و  
تیرمان و سیاهی زبان ظاهر باشد سوم آنکه بول اجسیر بر آید بر سبیل تقاطر یا هرگز یک قطره بزنیاد  
و حبس مطلق شود و سبب بزرگی درم و هنگام قیام عصر و حقباس آن تخفیف ندارد و بد بسبب  
کشاده شدن مجرای چهارم آنکه بر از نیز محتبس شود اگر اما من رنگ تر باشد و چهارم منضبط سازد  
و اگر بر عانه سرخی ظاهر شود دلیل آنست که اما من بقرام شانه است علاج فصد یا سلب کنند  
و خون بقدر حال مریض گیرند و منقبضه و تخم کاسنی و عنایب و نبات جو غمانند و سرد کرده بنوشانند  
صبح و شام و اگر قبض شکم باشد برای تأمین در عوق عنایب الغلب بقدر مناسب پس خیار شنبه حل کرده و  
سه توله شربت بنفشه آمیخته بنوشانند و برای غذا کشک جو نباتات مناسب است و زینهار در زبان



ابتداء درات قویه نمهند و ادویه را در شفا و نشا از ند علی الخصوص اگر ورم دموی باشد زیرا که مشانه  
عصبی است و مزاجش سرد است از استعمال برادعات و مدرات فی الفور ورم صلابت پذیرد و ماوه متعجب  
گردد و این ضما د برای انزاله در ورم که بول و بزازه شده باشد خیلی نافع و مناسب است بگردد نان  
یعنی سیده و آنرا خشک کرده با کنج و قشر هموزن بشیر گاویا گو سفند یا یک سالیچه دروغ با بونه  
آمیخته ضما د نمایند نفع کافی بخشد و اگر قدری صطکی در گلاب سر که خالص حل کرده طلاء کنند نافع تر  
باشد و بحالت کمال شدت در برای تسکین و تخذیر قدری کاهو و بکدنگک فیون هم نهند اگر غلظت  
باروغن با بونه سه مرتبه ضما د کنند نفع کافی بخشد و بعد تسکین بدونی الفو و ضما د را در د کنند تا ماده  
را استخراج کنند و نیز این فقیر بهتر است که اندکی با بونه نیز در بین ضما د داخل کنند هر گاه زیاد باشد  
در رسد با بونه و تخم کتان آرد مغز تخم با قلاب آب سخی کرده ضما د سازند و چون بهفت روز بگذرد  
و ماده تحلیل نشود بلکه روی صحیح آرد در سنیالت در بند بر نفع و انقباض ورم و تحقیق در اندال  
قرص پنجم در ورم کایه مذکور شده بینه عمل آرد و فرف در آن که ورم مشانه دموی است  
یا صفراوی از علامات مخصوصه هر دو آنست که آن میافتد یعنی در صفراوی شدت عطش در و  
شدید و قلب و اضطراب بسیاری باشد و در ورم دموی ثقل و ففخ و سرخی موضع ورم تر  
از صفراوی میباشد و در ورم نسبت صفراوی کمتر بود و ورم آنکه ورم مشانه از ماده بلغم و لایح  
علامت آن ثقل مشانه است و بر آمدن بول بد شواری و در ساقها ضمت لایح شود و علاج هم تر  
و مغز تخم بوزه و رب السوس سادوی بکوبند و با هموزن قند میا میزند و نه ماشه ازین سفوف  
با سکنجبین سادوه با شربت بنفشه یا شربت بزوری حار که در آب شکر گرم حل کرده باشد صبح و  
استعمال نمایند و اگر ضرورت تلمین بشد مغز فلو سن قدر مناسب با در لاسل یا شربت بزوری  
و عرق بادیان حل کنند و بنوشانند و بعد گذشتن زمانه ابتدا و تراید با بونه و اکلیل تخم شبت  
ضما د سازند و غذا گوشت طیور و بزغال و نخود آب بهتر است نسوم آنکه ورم صلابت مشانه  
عارض شود و این قسم ورم اکثر بعد ورم حالی سبب استعمال کثرت برات و اخلا و خار جایا  
پس از ضربه و سقوطه عارض میشود و علامت آن بر آمدن بول و براد بد شواری است علاج بهر وجه  
در نفع ماده و تلمین صلابت سعی کنند و این جو شانه و آبزن و ضما د بهتر است جو شانه



تخم کتان تخم حلیله تخم معصفه کوفته نبات بخوشا تند و بنوشانند اکبرن را بایونه تخم کتان تخم حلیله کفیل  
 منقرض کند آنه پر سیاوشان بقدر مناسب بگیرند و بخوشانند و آیزن کنند صفا و بایونه تخم کتان شق  
 مقل و عن بایونه پیه بط مساوی نهاد سازند و بعد نفع و تلین کما یبغی قصد با سلیق و بعد از آن  
 قصد صافن سودمند است و اگر ضرورت تلین باشد این تلین مناسب است تلین بر گل کزبان تخم معصفه  
 تخم کتان پر سیاوشان مویز منقوی بخوشانند و صاف کنند و لب تینا شنبه در و عن بادام و شکر سرخ  
 آینه بنوشانند و قفسل در حصانیت و ریگ مثانه سبب حدوث سنگ در ریگ مثانه  
 همان است که در سنگ ریگ کرده مذکور شده و سنگ مثانه به کورگان و جواناتان بیشتر  
 عارض گردد و سنگ مثانه زنان را شاذ و نادر حادث شود بحیث آنکه گرون مثانه زنان خارج تر  
 و زیاده از یک تخم ندارد و لهذا ماده در مثانه زنان کمتر مجتمع میشود بخلاف آن مردان را گرون  
 مثانه تنگ تر است و سنگ دارد و لهذا ماده در مثانه مردان بیشتر متکثر میگردد و متجمیع شده سنگ میگردد  
 علامت سنگ مثانه سپیدی و رقت بول است و غلبه لغوظ و بازنی القویست شدن اللب و شیخ  
 قضیب خراب شود و بعد از بول بانگ مان باز تقاضای بول شدن ریگ مثانه خاکستری  
 رنگ باشد و اکثر و یا سپید رنگ بود بحسب یا اکثر حرارت الاحتباس و عسر بول در و مثانه نگاه  
 پیدا شود که سنگ از جای خود حرکت کرده برای خروج در دهن مثانه بند شود و تدبیر دفع آن از دهن  
 مثانه در بیان سنگ کرده مذکور شده علاج و تدابیر اخراج سنگ در ریگ مثانه همانست  
 که در علاج و تدابیر سنگ ریگ کرده بقلم آمده بعینه بعمل آرند و سنگ مثانه به نسبت سنگ گزده  
 بسیار بزرگ تر و کلان ترمی شود بسبب فراخی موضع بعضی چون بیضه مرغ و بعضی کمتر از آن بحیث  
 تقنیت و ریزان نیدن سنگ مثانه و وایامی پسند چون وای یارمه که از خون بز کوی چهار  
 ساله مرتب میکنند و روغن عنقرب معجون حجر الیهود محرب مریخ الاثر است و این فقیر چون  
 حجر الیهود را خیسب پسندیده معمول خود کرده که هر جا و هر وقت بهم می رسد و باسانی تمام  
 مرتب میگردد و در تقنیت و اخراج حصوات بسیار موثر و سودمند یافته ام و معجون حجر الیهود  
 و سفوف حجر الیهود در سنگ کرده مسطور گردیده و در جای که از آن کار بر نیاید در ریگ  
 بز و سنگاری چاره نباشد که محل سنگ اشق کنند و سنگ بیرون آرد اما جراحی کعبه کا



نابالغ زودتر التیام پذیرد بسبب قوت حرارت غریزی و انتقاش روح و طراوت لحم ایشان  
 و از جوانان و کمولان نشاید که بعضی جان بر شوند اگر مبتلای درم حار نگردد با پیران را بسبب  
 ضعف قوای ایشان قرحه مندرل نشود و بالضرورت پلاک شوند فصل در قروح مثانه  
 قرحه مثانه بسبب عارض شود یکی آنکه خلط صراری اکال در مثانه ریزد و از حدت و  
 تیزی خود مثانه را بجزاشد دوم آنکه سنگریه خشن ز نوکد از خراش آرد و سوم آنکه درم مثانه منفجر شود  
 و قرحه آرد و علامات قرحه مثانه آنست که بول بدشواری و حرقت بر آید و نهایت بد بود و در رس  
 چیز یا مانند صفایج و سبوس ظاهر شود و فرق در میان قرحه مثانه در فصل قرحه کرده مذکور  
 شده و در قرحه مثانه صعب تر از درد قرحه کرده است بحجت آنکه مثانه عصبی است لهذا اس  
 زیاده تر از کرده دارد و علاج آنچه در قرحه کلیه مذکور شده بهمان هیچ جمله اعمال بعمل آید یعنی اول  
 قرحه را از ریم پاک کنند و بعد از آن که ریم پاک شود و بول صاف آید برای اندمال قرحه قرض  
 کاکج باشد بخت خشنی اش بسیار مناسست است و هر گاه در و شدت کند شیان ابیض در شیر  
 زنان حل کرده در اخلیل چکانند و اگر در و شدید نبود گل ارینی و شلیخ گوزن سوخته فشانج  
 و کند رو سفیده بشیر زنان حل کرده در مجرای قضیب چکانند جهت تمام نفع تمام دارد  
 و اگر چکن ریم بسیار آید فقط بار العسل در اخلیل چکانند جهت جلای قرحه و تنفیج چکن  
 کافی است صفت قرض کاکج که قروح مثانه را نفع کلی بخشد مغز تخم خیارده دوم کاکج  
 سه درم تخم کرفس شمدانه گل ارینی دم الاغون ضمغ عربی بربر البیخ از هر مکر دم انیون یکدرم  
 کوفته بخت باک سرشته قرضها سازند و از یکدرم تا یکشقال یا شربت خنثاس استعمال نماید آنچه  
 در قرحه کرده مضرست در قرحه مثانه هم ضرور دارد آنچه انجانان است در اینجا هم نفع می بخشد  
 فصل در جرب مثانه سبب حدوث آن همانست که در جرب کرده گفته شد علامت آن  
 سوزش و بد بولی بول است در سوب همچون سبوس تر نشین شود و در بختنید و خارش در مثانه  
 باشد و بدن لاغر شود و گاه باشد که رطوبات تمیه یا صمدید به سبوسیه نیلان کند بر سبیل نقطه  
 بول در گاه باشد که خون در بول آید و خون انجا آید که ثبوت قبل از بختنید یا ثبور از قسم کله باشد

علاج لعاب بهدانه و ببول همراه نشاسته و ضمغ عربی و کثیر نوشته و اما الشحیر و شیر گاو و درین



و شود با ای هر چه خوردن سوره دارد و تعاب بهدانه با شیر زنان و روغن بادام در قضیب چکانیدن  
 مفید است و نمد و اسهال وقتی درین مرض چندان میسر نیست که در چرب کرده نافع است  
 و بهترین غذا درین مرض نانچه گو سفند و نخود آب چرب و بهر لیس و تخم مرغ نیم پخت و شیر برنج آب  
 و کشک گندم بار و روغن بادام است فصل در بسته شدن خون در شانه این مرض عقول  
 الدم یا بعد ضربه و سقطه پدید آید علامت آن عشی مکرر است و صفربض و سقوط آن و صفربض  
 و سردی اطراف و عرق سرد و گاه باشد که لیره در بدن افتد و این وقتی است که سردی در اعضا  
 ظاهری است اما نماید علاج بهر نجاسف یعنی بومادران تخم کرفس تخم ترب برگ سداب بچوشانند  
 و با سکنجبین بچوشانند و بلینج از خردا گلین و بابونه و پودینه و سداب آنرا نمایند و نقل را با یک  
 کوفته چهار سازند و روغن بابونه و روغن ترب و روغن شبث برعانه بالشد و هر گاه بدین  
 تدابیر نگذرد خون بسته گذاخته شده بیرون نیاید آنچه قوی الا درار و منقعه حصصات اندودر  
 حصصات کرده و شانه مذکور شده بعمل آرد و هر گاه این جمله تدابیر سودمند نشود در آن ساعات  
 دستکاری را کار فرمایند یعنی محل حصصات را شق کرده خون بسته را از آنجا بیرون کنند فصل  
 در تمفح مشانه نفع شانه بدو وجه عارض شود یکی آنکه غذای با دیگر چون کوبیا و باقلا و مانند  
 آن خورده شود و ریج پیدا شود و در اینجا نمن گرفته انتفخ آرد و دم آنکه رطوبات بسیار در شانه  
 پیدا شود و شانه را نفع آن قادر نباشد علامات آن ظهور درد و تمد دست در شانه اگر  
 اغذیه نماند سبب باشد بعضی وقت ریج از آنجا انتقال کند و نفع کمتر شود و نقل اصلانند  
 و اگر رطوبات سبب باشد تعدد مع نقل ظاهر باشد و نفع هیچگاه زائل نشود و هر وقت یکسان  
 باشد علاج با الاصول دهند یا در این ریج با دیان ریج کاسنی اصل السوسن مقشره کوفته ریج از ریج  
 کرفس تخم معصفر کوفته روغن بهدانه شکر ریج بچوشانند و صاف کرده روغن انداخته بچوشانند  
 و روغن لیان روغن بابونه هر دو مخلوط کرده برعانه بالشد و در اصلیل نیز چکانند و برگ سداب  
 و پودینه و شبث و اندکی زعفران بر شانه ضحوا سازند و در انتفخ رطوبتی بسیار سودمند است  
 این دای مضمی خورده می کنند اصل السوسن تخم ترب تخم شبث جوزالتی نمک طعام در یک آن آب  
 بچوشانند و صاف کرده اول قوری دال بخورند و بالای آن فی القوری یک قح بزرگ کشند



بر کبوتر و حلق انداخته فی کنند و درین مرض خواه از ریج باشد یا رطوبات بلغمی از شیا و اغذیه باد  
 انگیزد رطوبات افزا بر میزند و غذا چوزه مرغ و دراج و تیسو و کباب گوشت بزغال بهتر و مناسب  
**فصل در خلع مثانه** سبب خلع یعنی بیجا شدن مثانه ضربه یا سقوط باشد که بر پشت  
 رسید پس اگر عضله متهد شود و بسبب ضربه یا سقوط علامت آن احتباس بول است و اگر در عضله تسلخ  
 راه یافته باشد سلس البول پیدا آید در حالت نمد و عضله اگر مانعی نبود فصد صافن بناسیب باشد  
 و برای التیاح عضله و نیز برای نمد و عضله طلای چوبه که عطر فروشان تیار دارند و میفرشند  
 نافع است باید که چند روز متواتر عمل آید و اگر با خلع مثانه ورم و غیره عوارض شامل باشد  
 اول علاج آن کنند بعد از آن بعلاج خلع مثانه پردازند و علاج ورم مثانه پیستر مذکور شد  
**فصل در و مثانه درد** مثانه بهفت سبب حادث گردید یکی ورم و دوم قرصه سوم جرب  
 چهارم حصالت پنجم ریج و این همه مذکور شد ششم آنکه سوراخ گرم یا سرد و در مثانه افتد  
 واحداث در نماید سوراخ گرم از کثرت تناول شیا ی ماره لاحق شود علامت آن تشنگی  
 است و در مثانه درد و سوزش محسوس میشود و بول زرد و سوزان آید علاج از تخم خرفه یا تخم  
 خیار یا مغز تخم کدو یا تخم کاهوی یا تخم کاسنی بشیره کشند و با شربت بنفشه یا شربت خشتی اثر می  
 و بناوق البرز که بیشتر مذکور شد با شربت بنفشه و شربت خشتی اثر نافع باشد و صندل و فوئل  
 و آرد جو آب عنب الثعلب تازه و یا آب کاسنی تازه ضماد سازند و روغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن  
 نیلوفر احمیل بجانند و بطیخ بنفشه و نیلوفر و گل خیر و و عنب الثعلب آن سازند و بهترین غذا  
 اسفناخ وزره تخم مرغ و قلیه خیار است و سوراخ سرد از خوردن اغذیه شربه  
 سرد عارض شود علامت آن سپیدی بول است و عقب تناول ادویه یا اغذیه سرد  
 شدید البروت چون کافور و مانند آن و عقب هبوب رایج بارده عارض شود و علاج  
 باویان تخم کرفش بودینه انیسون برگ سداب یا سارون شکر سرخ بچوشانند و صاف کنند  
 و شربت دینار روی آمیزند و بنوشانند و سداب و برنجاسف و تخم قنطاریه و قدری حلیتیت  
 ضماد سازند و بطیخ بابونه و اکلیل الملک برنجاسف و بنفشه آبرن کنند و بخورد آب گوشت کبوتر  
 غذا سازند و توله گل قند عملی آفتابی و اگر گل قند قندی باشد و توله شده در آن آمیزند و با



در وقت حال اطریفل صغیر وقت شب تناول کنند و مویر منقعی و انجیر خوردن نافع است و دروغن بالونه  
 و دروغن لبان که اندکی فرقیون درین هر دو دروغن حل کرده باشند با میدان نفع دارد و آب کرفس  
 بر منانه ریختن نافع است سبب هم از در و نشانه آن است که طبیعت ماده را بر روز بجران تپانده از نشانه  
 و بول دفع کند علامت آن حدوث دروست روز بجران او را بول اطرا هر شدن صلاح بحسب  
 و ماده تپ این مدرات مناسبت بسبب را بر دو هندی ماده باسانی خارج شود و تکلیف  
 زائل گردد بول الدم یعنی خون از راه بول جاری شود بول الدم بسته سبب عارض شود  
 یکی آنکه گی از کرده کشاده باشد گانته شود علامت آن است که خون صاف بر آید یا غیره و دیگر  
 و ریم هیچ نباشد پس اگر کشاده شدن همین گما سبب باشد خون اندک اندک بر آید و اگر  
 رنگ گانته باشد خون کثیر المقدار بیکبار بیرون آید و رسیدن ضربه و سقوطه برگردن تالی  
 اطعمه داد و پیریزی سمیت بران گواهی دهد و بول الدم که سبب انفتاح یا انشقاق رنگ کرده  
 افتد نگاه باشد که باد و ارمین آید همچون خون بوا سیر در هنگام احتباس خون سبب انقباض  
 کرده در بجان بطن محسوس شود و بعد از آنکه خون روان گردد در دم شود تا که باز گما ممتل گردد  
 علاج اگر ضرور و مناسبت اند فصد با سلیق یا صافن کنند و قرص که با و قرص نقت الدم  
 که بیشترند کوشده و قرص بول الدم که بذیل بیان کرده شود با شیرهای کشنده خشک تخم  
 خشخاش و کاج سودمند است و گل ارمنی و اقا قیا و صندل و گل سرخ ضاد نمایند و هر چه در  
 بز با بیطیس گرم گفته شده در اینجا استعمال نمایند و از خوردن اشیای تیز و تند و شیرین و ترش و  
 استخام و حرکات عنیفه سواری سبب و مشی سریع درین عرض احتراز لازم است که ضرر تمام دارد  
 صفت قرص بول الدم مغز خیار چهار درم نشاسته کثیرا گلنار دم الاخوین صمغ عربی از  
 هر یک درم بکنند و آب خرفه یا لسان الحمل سرسته قرصها بکنند از یک تا دو و مثقال با شربت  
 و شیرهای مذکور بکنند سبب و م آنکه کرده یا جگر ضعیف گردد و بدان سبب خون از ماییت جدا  
 نشود چنانکه باید و همراه بول بیرون آید علامت آنست که بول عسالی باشد یعنی برنگ آبی که گو  
 مانده در آن شسته باشند پس آنچه از ضعف کرده بود مائل بسفیدی و غلط بود و آنچه از  
 جگر بود مائل بسرخی در وقت باشد علاج آنچه در ضعف جگر کرده سطر شده استعمال نمایند



سبب سوم آنکه در گهای اعضا می بول تا کل راه یابد و بدان سبب بول الدم پدید آید و تا کل در  
عروق نمی شود مگر آنگاه که اول جراحت در آن اعضاء لاحق شود و علامتش آنست که بول با ریم  
آید و بدبو باشد و بتفاریق بیرون شود آنکه آنکه خصوصاً آنجا که تا کل در گهای مثانه باشد  
علاج آنچه برای قروح کرده و مثانه گفته شد استعمال نمایند و گل ارمنی و قرص کاکنج سودمند  
و کندر و گل ارمنی و قرص طباشیر قابض در همه انقسام بول الدم نافع باشد فصل در تقطیر بول  
یعنی قطره قطره آمدن بول و آن بر دو قسم است یکی آنکه بول حدت پذیرد بسبب خلط گرم علامت  
آن بسوزش و نزدی بول است و هر لحظه بر خاستن و چند قطره بول کردن این قسم از کثرت نشتر  
و تناول غذیه یا دویه گرم و کثرت تعریق یا صفت عادت شود و بیشتر بوسه گرم بدم گرم مزاج و مرد  
جوان پدید آید علاج شربت انار و لایتی در نیمه ضعیف مناسبت که با آب سرد بنوشند یک بار این  
مرض در ایام شباب بوسه ما بستان این فقیر لاحق شد هر لحظه حاجت بول می باشد و چند قطره  
بسوزش تمام بر می آید از وقت ظهر تا یک یا سه شب از قوه شربت انار و لایتی در آب سرد بنوشند و شکر  
تا آنکه تعاضای اضطرابی بول بند شد و خواب مدیج که میدار شد هم هیچ اثر مرض باقی نبود و بول  
صاف و سفید با در تمام آمد و شیرهای بز و باره چون تخم خرفه و تخم کاسنی و مغز تخم کدو و مغز  
تخم تربوز و کاهو و تخم خیارین ازینها هر چه مناسبت موافق مزاج باشد شیره کشند و شربت  
نیلو فرانداخته بنوشند و اگر بوسه گرم باشد و خوردن یکدفعه کافی نشود بدفعات استعمال  
کنند تا که تعدیل مزاج حاصل آید و قرص مسک الببول بار در نیمه ضعیف است صفت  
قرص مسک الببول بار و طباشیر کشنیز خشک تخم حاص گل ارمنی صندل گلنا صمغ  
عربی کوفته بخته باب قرصها سازند و با شیره حب آسن و شربت نبات استعمال نمایند و دم  
آنکه قوت ماسکه ضعیف شود و سببش مثانه یا سردی مزاج او یا بسبب پتر نامی عضله  
که پیچیده مثانه است علامت آن سفیدی بول است و تقدم تدایر میبرده و حرقت و عطش  
نبودن و گاهی بول بی اراده بر آیدن علاج قرص مسک الببول حار در نیمه ضعیف نافع  
است صفت آن جفت بلوط کند را زهر یک ده درم سعد و قمره و خونچکان زهرین  
دو ج و کمر با زهر یک شقایق با زهر یک کوفته باب سرسته قرصها سازند و در دم آب



سپل نمایند و آنچه در سویر و قافله خوردن برای نشخوین بشانه مخصوص است در عن بید بخیر  
 خوردن و مالیدن و مومیائی بروغن بابونه حل کرده در اصلیل چکانیدن و بر شانه  
 مالیدن و نخود آب که در آن فلفل و دارچینی و زنجبیل انداخته باشند نافع اندستوم آنکه  
 قروح یا جرب مشانه باعث تقطیر بول گردد و آن بیشتر مذکور شده فصل سلس البول  
 یعنی بول خیر را ده بیرون آید و آن بر چند نوع است یکی آنکه مشانه یا عضله که محیط او است متحرک  
 شود و بواسطه بسیاری برودت و رطوبت علامت آن سفیدی بول است و عدم حرقت عمل  
 علامات سوا مزاج بار و بید بودن این قسم در آخر جاری است سرد و تر فارغ شود و علاج او در  
 گرم و قایض و محففت چون جفت بلوط و حب الاس و گلنار و بازومر که ساخته بدیند و خوردن  
 اطریفیل نافع است و شاه بلوط و مسطکی و سعد و بلبله سیاه با هموزن کنند سفوف سازند و با اسپل  
 نمایند دوم آنکه فقرات که در مقابل مشانه اند زوال پذیرد بخارج باید داخل سبب وقوع ضربه یا سقوط  
 معلوم باد که زوال فقار اگر بسوی خارج بود از دو حال بیرون نباشد یکی آنکه بانقطاع رباطهای  
 مشانه انجامد علامت آن متورم و بلند شدن فقار است بسوی خارج و علاجش هرگز صورت نه بند  
 زیرا که رباط گسته مرتب نشود دوم آنکه رباطها بحال باشد و گسته نشود اما بسبب تعدد رباطها  
 که لازمه زوال فقار است متادی گردد و عضله که محیط مشانه است علاج آن در فقار است  
 یعنی فقره را بدستکاری بجای آن نشانند و اگر زوال فقار بجانب داخل بود علاج آن نیز فقار  
 است بعضی محاجم و تبخیر زفت قسم سوم آنکه سوا مزاج گرم مغرط مشانه عارض شود علامت آن  
 حرارت مزاج است و قاروره زنگین بودن و بچیزهای گرم ضرر یافتن علاج از طباشیر و گلنار و گل  
 ارضی و تخم خرفه و تخم کاهو قمرها سازند و با شربت حب الاس سپل نمایند و آنچه در ذیابیطس  
 مذکور شده نافع است اقسام چهارم آنکه در اعضا مجاور مشانه چون پاناف و روم عظیم پدید آید  
 و بدان سبب مشانه منصفه گردد و یا در اعناق بسیار مجتمع گردد و مشانه را تنگ کند و از این  
 قبیل است که زنان با هنگام حمل ثقل پدید آید علاج آن تمیز زوال سبب است قسم پنجم آنکه  
 استعمال مدرات چون شربت و خرپوزه و ترپوز و امثال آن باعث سلس البول گردد و علاج هر  
 سبب کنند و بعد از آن اگر اثر آن باقیماند بچیزهای مناسب تعدیل مزاج نمایند قسم ششم آنکه غلغ



المثانه سبب این علت شود و تدبیر آن در فصل نفع مذکور شده فصل در احتباس بول معلوم باد که اگر احتباس بجدی بود که پنج قطره بر نیاید آنرا اسه گویند و اگر اندکی بر آید آنرا اسه خوانند و رم کرده و مثانه و عضلات کرده و مثانه و بسته شدن خون یا ریم در مثانه است و ریح در مثانه و خلج المثانه اینهمه امراض محدث احتباس بول اند و این جمله امراض مع سبابه غادات و معالجات بیان کرده شده و سوای این دیگر چند سبابه احتباس بول است و آن بیان کرده می شود که آنکه خلط لزج در مجاری بول بچسبند و سبب آن سده احتباس بول عارض گردد علامتش آنست که چار در عانه نقل در یابد و تقدیم تناول چیزهای لزج بر آن گواهی دهد و قبل از وقوع احتباس بلغم خام و بول ظاهر شد علاج جهت اخراج خلط لزج و تسخیر سده در کوی الا در اردمند و این طبع نافع است و در بیان اینست تخم کرفس تخم مصغیر کوفته تخم شبت شمشاد خالص بچوشانند و صبح و شام بنوشانند و این سفوف همراه بلین میل نمایند سنگانه مرغ خشک کرده بکشتال ناک بندی یکدرم هر دو را کوفته یک معتاد کنند و با بلین مذکور بعمل آرند و گل پلاس را آب بچوشانند و از آن آب بر مثانه نطول کنند و بعد نطول گاهها را خوب فشرده که قطره آب آن نباشد نیمگرم بر مثانه بنهند و بفضل تعالی بول بسته بکشانند و سده زایل شود و دوم آنکه زانی طویل بول در مثانه بماند بواسطه خواب یا سبب اشتغال یا دیگر امور ضبط بول کرده آید پس بسبب بسیاری تمدد در مثانه افتد و قوت دافعه مثانه ببرد و بول بر نیاید علامتش آنست که بعد ضبط بول حادث شود علاجهش نیز همان است که گل پلاس بچوشانند و از آن نطول کنند پس از آن گاهها را فشرده مثل نان ضخیم ساخته نیمگرم بر مثانه بنهند و بگرشماشه شوره قلوی ششماشه نبات سفید را با یک سائیده سه پوژیه کنند و یک پوژیه با یک جرعه آب سرد یا آب نریزین نمایند و بعد هر نیم ساعت یک یک پوژیه بعمل آرند و در بعضی استلقه بطلطاعتند و بعد سه ماشه شوره قلوی با یک سوده و زنان مریض ننهند و چند قطره آب سرد بر آن ریزند و تر دارند ازین دو عمل که داخل و خارج است بصره یک ساعت بول بسته بکشانند و اگر اینهمه نیکو نشود تا ناظره آن آله نیست برای کشادن بول بسته در سوراخ احویل اندازه که بی آن چاره نباشد سوم آنکه خلط صفراوی حادث بر مثانه ریزد و از حدت خود رطوبات مغزیه مثانه و مجرا



بول را بزود اید و ریخت بول جبر آید و بالکلیه بند نشود و عمل احوال بول بول و لعاب ببول یا ببول  
نیلو فر دهند و شیر تخم خرفه و شیر تخم خیارین یا شربت بنفشه و شربت نیلو فر مناسب است و برای  
تغذیه مجاری لعاب ببول و صمغ عربی را حلیل چکانند و شبانه فیون شیر زنان حل کرده و در وقت  
روغن کدو یا روغن خشخاش یا روغن گل در آن ریخته در احوال بول چکانند نافع تمام دارد و اگر  
ضرورت داشت تنقیه بطبیخ بلیله کنند و بعد تنقیه این روید که مذکور شد حسب حاجت عمل آرند و دیگر  
یک ریشه رعفران در سوراخ احوال نهادن با الحامیت بول بسته بکشاید و دیگر در توله  
روغن بیدارنج در پاواتا شیر گاوی بگرم بپوشانند بول بسته روان شود و دیگر بونوچینی شوره قلعی بگرم  
سفید هر یکی دو ماشه بگیرند و آب سالیله بنوشند جسم بول نفع کند و دیگر خردل یک ماشه شوره  
قلعی یک ماشه شکر سفید دو ماشه کوفته دو مسک و کند و صبح و شام با دو جرعه آب دهند و دیگر بگرم  
پشاک موش و آب سالیله و نیلگرم بریشان ضا کنند فصل در سوزش بول و سوزاک  
و این مریض چهار سبب عارض شود یکی آنکه سبب مفرط حرارت است و دیگر غالب شود و بدین سبب  
بول که ماییت جگر است بحدث و بوقیعت گر آید و حرقت در احوال احداث نماید علامت آنست که  
بول رنگین آید و جمیع آثار حرارت از شدت تشنگی و خشکی و غیر آن پیدا باشد و استعمال دویه غلیظه  
گرم و جز آن بر آن گواهی دهد و علاج لعاب ببول یا ببدان یا شیره تخم خرفه یا کاه بود یا شربت  
نیلو فر و یا شیره تخم خشخاش و شیره تخم خیارین یا شربت بنفشه بنوشند و بنادق البرز که در  
امراض کرده مذکور شده با شربت بنفشه و شربت نیلو فر نافع است و غذا مارا الشیر و تخم مرغ  
و شربت و برنج و دال مویز و قلیه خیار تناول کنند و از نهیهای تیز و تند و شور و تلخ و ترش احتراز  
دارند و از مباشرت پر بپزند و در علاج این مرض احوال نفرمایند تا منبر بقدره قضیب نشانه نشود  
و اگر فقط تعدیل کافی نشود و بطبیخ بلیله تنقیه کنند و شیان را فیون شیر زنان حل کرده و روغن  
گل آمیزند در احوال چکانند نافع است و اگر با حرقت در دم شامل باشد بر استسکین و دو تخم  
موضع اندکی فیون و نبر البیج در بنادق البرز شامل کنند و گوشتی که رطوبتی که برای تعدیل بول  
و تغذیه مجاری بول ملتصق است مفقودند و بسبب شرب مدارات قویه حاره یا آب کباب  
امری که محال آن رطوبت باشد چون کثرت مباشرت علامت آن تقدم سبب است جفاف



چون و آثار حرارت در مزاج نبودن علاج بعد قطع سبب احتراز از ان شیاف ابیض شیرین  
 حل کرده را حلیل چکانند و لعاب ببول با شیره تخم خیارین و شربت بنفشه بنوشند و روغن گل  
 با شیره مغز تخم کدو آمیخته در احویل چکانند سوخته آنکه بسبب حرکات کرده یا مثانه یا بسبب  
 مده که از قرحه کرده یا مثانه آید سوزش بول حادث گردد و جرب و قروح کرده و مثانه بیشتر  
 شده موافق آن بعمل آید چهارم آنکه قرحه مجاری قضیب بسبب حرقت بول شود یعنی چون  
 بول بر قرحه گذرد لذع آرد و علامتش آنست که مده در بول بر آید و قضیب بموضع قرحه دره از م  
 در شرف در قرحه قضیب و قرحه مشاهد است که در قرحه مثانه بول تعلیل المقدار و کثیر العدد  
 باشد یعنی اندک اندک بار با آید و در قرحه قضیب همچنین نباشد و این مرض متعدی است یعنی  
 از مرد بزن از زن بمر و تعدیه کند و درین زمان این مرض بسیار کم و سوخته اند و این مرض  
 کثیر الوقوع و از امراض ضرر مند است یعنی ماه و سالها با ندره بشود و باز تجدید مراد گردد و علاوه  
 تعدیه نیز این مرض حادث شود بدین طریق که آثار احتلام پیدا شود و در آنوقت مراد از خواب  
 بیدار شود و ضبط احتلام نماید پس ماده منی از ادعیه خود حرکت کرده در جای متخفین شود و بسبب  
 رطوبت ذاتی و حرارت و حرکت غیر عفو مت پیدا کرده قرحه در آن موضع اندازد و در سوزش  
 و تقطیر پیدا کند و در بول آید اکثره از طبییان علاج این مرض علی السهول بدارت باره می کنند  
 و اکثر مشاهده که از کثرت استعمال مبروات مرخصان باره مزاج بتلا می وجع مفاسل نشود  
 و این مرض از سوزاک هم بدتر است که در نفس بر فراش بخوری می نازد و از حرکت در نما میزد و  
 میگرداند این فقیر بهادیت ربانی در مطب و بمعالجه مرخصان سوزاک چنین قاعده منقبطه شده  
 که اول تنقیه بدن بمنضج و مسهل خفیف و بعد از آن تنقیه عضو خاص تا در روز بزر و در تنقیه  
 و دبا درون احویل و پس از آن تا هفت روز سفوف منطله میراحت و من بعد آن تا چهارده  
 روز سفوف تقویت خوردن ازین طریق علاج استیصال مرض با این سهین صورت می بندد  
 بادیان تخم خربوزه کوفته شامیره سر سبوح کارگر چنانکه در شرح بر گذردی نیات و بعد از هفت روز  
 روز هفتم در اجزای منضج این دو به مسهل نیز آیند و مسهل چنانچه پوست بلبله و پسته و پسته کالی  
 با پسته پسته بیرون روغن زرد چوب کرده سنبله کی شکر سرخ و بعد از آن مسهل زرد زرد منضج دادد



سهل دوم دهند و هم برین طریق اگر سنا سینه اند تا دور و زین زردوق بعمل آزند اجزای زردوق  
سفیده کا اشغری انزوت سفید صغ عربی نشاسته دم الاخوین گلنار گل ارمنی مردار سنگ  
سنگ اجبت کنته سفید نیلا قهوجی قهوجی بریان دوا یا باریک کوفته در مقدار سازند و از برگ نیب پختوله  
و از برگ منای سپهر پختوله شیر بر آورده صاف کنند و پختوله شیر بزردان شامل کرده یک متاد  
سفوف مذکور در آن مخلوط کنند و قدری ازین و اجزای دیگر کرده با هستگی زردوق سازند تا شام  
پنج شش بار بعمل آزند روز دوم هم برین شیرهای تازه بر آزند و معتاد دم دو در آن مخلوط  
کرده و تمام روز چند بار بعمل آید و بعد عمل روز استعمال دوی فزرقه موقوف کرده یکروز زیاد و روز دیگر  
تویه که بزبان هندی باندری جلاب موسوم است بعمل آزند صفت آن کباب چینی را چینی دانه  
اللاجی سفید هر یک سته ماشه شور قلیش ماشه نبات سفید و توله دوا یا باریک کوفته دریا و  
آثار شیر گا و مخلوط کرده بنوشند و بالای آن برای مدد بدفعات شیرک و یا آب سرد آمیخته بنوشند  
او را بول شود و ماده خارج کرده و غذا آن روز شیر و برنج بغیر شکر نخورند و بعد از آن اگر حاجت  
باشد تا هفت روز این سفوف شوره صبح و شام استعمال نمایند صفت سفوف شوره  
شوره حلی پیگری سفید کباب چینی زیره سفید دانه اللاجی سفید سنگ جراحی دوا یا باریک  
کوفته چهارده معتاد سازند و هر روز صبح و شام با قدری آب سرد استعمال نمایند تا هفت  
روز بفضله تعالی امید کامل است که اثر مرض باقی نماند و صحت کامل و نماید و بعد از ازاله مرض چهار  
روز این سفوف مقوی بعمل آزند موسی سفید موسی سفید سیب جمل ستا و ثعلب مصری شقایق مفر  
تال کماناست گل بوج بند لاهوری صغ پلاسینی خونده صفاک لاجی سفید رب السوس  
سنگ اجبت کشته را نگ و یا کوفته نخیده با هم وزن شکر سفید بیا میزند و چهارده معتاد سازند  
و هر روز یک معتاد با آب تازه میل نمایند و در ایام استعمال این سفوف از گوشت و قشام  
ترشی و کثرت شیرینی با احتراز فرمایند و گاه باشد که بسبب قرحه سوزاک بالای قضیب دم  
ظاهر شود برای ازاله دم این ضماد کافی بود صفت ضماد گیر و بابونه رسوت آب یا بشیره گوی  
سپهر سائیده میگرد هر روز چهار پنج بار ضماد کنند بفرمان آلی بدور و روزم زایل شود چندین  
تا بپرسوزاک که مذکور شد برای مرض شدید است و اگر مرض خفیف باشد فقط سفوف شوره



یا یکی دیگر از نسخه های مجرب سوزاک که بنزیل اندراج یافته هفته عشره بعمل آوردن کافی میشود  
 که نسخه های مندرجه ذیل بعمل آرند و از آن مرض را نفع حاصل شود و از آن سفوف موسلی که در آن نشا  
 را ناک است تا چهارده روز خوردن ضروری است که بی آن مقصد حال مرض صورت نه بندد و این فقره خوب  
 تجربه کرده که گفته از زیر برای چهار مرض یعنی سوزک جریان یعنی سیلان منی یا سیلان رطوبات رحم و وقت  
 و وقت منی خبیلی نافع و مفید است و در علاج این هر چهار مرض گفته را ناک همیشه داخل کرده و از آن نفع  
 کافی مشاهده افتاده و و امی دیگر مجرب سوزاک روغن بهروزه ششماشه بقدر شکر کشید  
 آمیخته هفته عشره میل نمایند و اگر گفته باشد سه روز بهروزه و سه ماشه نبات هر روز باریک نماید و آن  
 آب هفت روز بعمل آرند سوزاک نافع کامل نمشد و دیگر دو امی مجرب سوزک اندک الاجی سفید  
 پکهان بید که با بختی زیره سفید است بهروزه هر یک ششماشه باریک کوفته با هموزن شکر سفید  
 آمیخته نگاهدارند و هر روز صبح ششماشه با آب سرد بعمل آرند و دیگر سنگها هولی گیاهی است مشهور  
 و معروف و آن اگر زیاده نیز میگویند در فصل ربیع می روید بقدر ششماشه مغل بنگ ساییده با  
 حل کرده بخوشند تا هفت روز سوزاک قدیم و جدید را نفع بخشد و دیگر گیاهی است که آنرا چونک  
 گویند در فصل خریف در کشت زراعت و با جره بکثرت پیدا می شود و آنرا مثل بنگ ساییده گفته  
 بعمل آرند مرض سوزاک از ازل کند و دیگر برای سوزاک قدیم و جدید نافع رسوت نگر گوئی  
 نه ماشه اگر مرض حار مزاج باشد در یک چغصانک گلکاب همین قدر آب اگر باره مزاج باشد فقط  
 در نیم یا دو آب تر کرده وقت شنبه ششم گذارند و صبح زلال آن بنوشانند و در آن بجزرقه  
 بر کرده از آن زرقی سازند چکه آبی در یک هفته نشان مرض نماید تا سه کشتن از زیر  
 یعنی را ناک بگیرند را ناک خالص بقدر چیتوله بگذارند و بصفت طشت اندازند تا یک صنفی باریک  
 شود و از آن صنفی جو با تراشند پس جایزد و با چاک های بزرگ بر یک با چاک که سطح چهار با  
 قدری شونیز یعنی کلوخچی فرش کنند و بالای کلوخچی ناخواه یعنی اجوائن فرش کنند بالا  
 آن جو های از زیر بر آنگه کنند پس بالاسی آن ناخواه اندازند و بر سر ناخواه کلوخچی ریزند که  
 جو های از زیر پنهان شود پس یک با چاک کلان بر آن سر پوش کنند و این هر دو با چاک  
 در سه آثار با چاک نصف زیر و نصف بالا داشته وقت شب آتش دهند وقت صبح ریزه های زیر



باید کرد آنگاه کیفیت مرض بوجاه حسن شکست گردد و واضح باد که زیر پوست شکم که بخارج محسوس شود غشای است و آن غشای امراق بکسیرم و تشدیدقان گویند و بعد این غشاکه آنرا امراق نام کرده اند و غشای دیگر اندکی آنکه با پوست شکم اتصال دارد آنرا صفاق بالکسر نامند ماده استسقا زنی که آن زرد آب رطوبات است و ماده استسقا کبلی که آن ریاح غلیظ با قلیله از رطوبات ماده و البیونگیهای مرقی مابین یعنی در جوف پهن و عشایع مرق و صفاق مجتمعه میشود و علامت آنست که زیر پوست شکم که بزطاهر بدن عیان است پرده است که آنرا امراق نامند و زیر پرده پرده دیگر است که آنرا صفاق گویند ماده استسقای زنی و طبعی و مالنجو کیا مرقی در قضا بمنزله پرده مجتمع میگردد و زیر صفاق پرده سومی چادر شحم است آنرا ترب لفتخین گویند و این هر سه پرده را بر معده و جگر و طحال مروده محیط شده پرده صفاق را بیونانی باریطاروان گویند و این پرده تا بیغول یعنی کبج هر دو بن ران رسیده از هر دو جانب بکیسه انشین محیط شده و درین پرده در کبج ران قریب بجانم هر دو جانب دو منفذ است و کیفیت فتق برین طریق است واضح باد که فتق بمعنی شکافتن شدن است هر گاه کسی از اسفل یا اعلا یا اسفل بجای صلیح قویه کند یا بارگران برده ارد یا بر سیری شکم سباشتر سخت کند یا نقل خشک یا ریاح غلیظ مجتمع شود پس بسبب تعدد در هر دو منافذ مذکور یا یکی از آنکه قریب بجانم است بالضرورت شعاع راه یابد و اگر بالیطاروان یعنی پرده صفاق را اذیت و آسیب صدمه رسد از دو حال هر دو بنا شد یکی آنکه پرده صفاق شکافته شود از محل نایافته و تریا بلبت رتر از آن مرق و پوست شکم سالم ماند پس تر به روده که در تحت پرده صفاق است از جا خود برین شق در آید و بسبب در آمدن پوست شکم ان مقام بلند شود و این را فتق مرق لبطین گویند و دوم آنکه اگر در آن و منفذ یا یکی از آن که تریا بجانم است شعاع راه یافته باشد و چیزی از مرق و قوی بکسیرم انشین فرود آید این را قبیل گویند و قبیل مخصوصه و آن است پس اگر شرب نزول کرده قلیل باشد

راکه شکست شده باشد باهستگی تمام بردارند و خاک را دور کرده جوهای شکفته را به بنزند و بجای برزند و آنچه خام باشد آنرا باز کرده و جوها تراشیده به برین طریق آتش داده شکست سازند و کار بر  
باب شانزدهم در علاج فتق و قبیل اول کیفیت تشریح را که بیان میشود خوب را  
باید کرد آنگاه کیفیت مرض بوجاه حسن شکست گردد و واضح باد که زیر پوست شکم که بخارج محسوس شود  
غشای است و آن غشای امراق بکسیرم و تشدیدقان گویند و بعد این غشاکه آنرا امراق نام کرده  
اند و غشای دیگر اندکی آنکه با پوست شکم اتصال دارد آنرا صفاق بالکسر نامند ماده استسقا  
زنی که آن زرد آب رطوبات است و ماده استسقا کبلی که آن ریاح غلیظ با قلیله از رطوبات  
ماده و البیونگیهای مرقی مابین یعنی در جوف پهن و عشایع مرق و صفاق مجتمعه میشود و علامت  
آنست که زیر پوست شکم که بزطاهر بدن عیان است پرده است که آنرا امراق نامند و زیر پرده  
پرده دیگر است که آنرا صفاق گویند ماده استسقای زنی و طبعی و مالنجو کیا مرقی در قضا بمنزله پرده  
مجموع میگردد و زیر صفاق پرده سومی چادر شحم است آنرا ترب لفتخین گویند و این هر سه پرده  
را بر معده و جگر و طحال مروده محیط شده پرده صفاق را بیونانی باریطاروان گویند و این پرده  
تا بیغول یعنی کبج هر دو بن ران رسیده از هر دو جانب بکیسه انشین محیط شده و درین پرده  
در کبج ران قریب بجانم هر دو جانب دو منفذ است و کیفیت فتق برین طریق است واضح باد  
که فتق بمعنی شکافتن شدن است هر گاه کسی از اسفل یا اعلا یا اسفل بجای صلیح  
قویه کند یا بارگران برده ارد یا بر سیری شکم سباشتر سخت کند یا نقل خشک یا ریاح غلیظ  
مجموع شود پس بسبب تعدد در هر دو منافذ مذکور یا یکی از آنکه قریب بجانم است بالضرورت شعاع  
راه یابد و اگر بالیطاروان یعنی پرده صفاق را اذیت و آسیب صدمه رسد از دو حال هر دو  
بنا شد یکی آنکه پرده صفاق شکافته شود از محل نایافته و تریا بلبت رتر از آن مرق  
و پوست شکم سالم ماند پس تر به روده که در تحت پرده صفاق است از جا خود برین شق  
در آید و بسبب در آمدن پوست شکم ان مقام بلند شود و این را فتق مرق لبطین گویند و دوم آنکه  
اگر در آن و منفذ یا یکی از آن که تریا بجانم است شعاع راه یافته باشد و چیزی از مرق و قوی بکسیرم  
انشین فرود آید این را قبیل گویند و قبیل مخصوصه و آن است پس اگر شرب نزول کرده قلیل باشد



گویند اگر روده نزول کرده قیله المعاونند و اگر ریج نزول کرده قبیله الریح گویند و اگر آب  
نزول کرده قیله الماء نامند و جمهور اطباء قیله را ادره و قرو نیز گویند و آنجا که باوه در کیسه  
انثین فرو آید و غلیظ تر شود آنرا قرو و اللحمی نامند و اگر مفاقی بقرب پیغوله اران شکافته  
شود و چیزی در آنجا نازل شده بعد از آنجا محتبس ماند و بسبب تنگی فتق بکیسه انثین داخل  
نشود آنرا فتق الاربیه گویند و فتق الاربیه زنان را عارض گردید پس چند میل را عرض از فتق یعنی شکاف  
شدن یا اتساع هر دو منافذ مذکور عارض گردید اگر سیده صفای بجمالی ناف شکافته شود و ترا  
فتق مرق البطن گویند و اگر در اربیه یعنی پیغوله اران اندکی شکافته شود و چیزی از فتق اران  
شکاف نازل شده بعد از آنجا محتبس ماند آنرا فتق الاربیه گویند و مرق البطن و فتق الاربیه  
زنان را عارض گردد و اگر بسبب فتق پرده در پیغوله اران یا اتساع منفذین که پیغوله  
مانند است چیزی در کیسه انثین نازل شود آنرا قبیل گویند و قبیل مخصوص مردان است پس اگر  
شئی نازل معا باشد قیله المعاد اگر شرب باشد قیله الشرب و اگر باد بود قیله الریح و اگر آب بود  
قیله الماء گویند و آنجا که باوه غلیظ با انثین بر آید و درینجا غلیظ تر گردد و اللحمی نامند و قبیل  
فرد اللحمی مخصوص مردان است اکنون علامات و معالجات هر یکی جدا گانه نوشته می شود  
قیله المعای یعنی فتق که دران معا بکیسه انثین فرو آید علامتش آن است که اندک اندک کتله  
نازل شود و چون مریض به پشت بخسید و بدست خود آنجا بایشن بالانگند بجد و جدا تمام بجای  
خود آید و هنگام رجوع قراقر کند و هر گاه طعام باو نگذرد خورده شود و پاپیاده رفتن اتفاق افتد  
روده مذکور باز در کیسه انثین فرو آید و گاه باشد که در قیله المعاد روی چون درد تو لنج پیدا  
شود و این درد گاه باشد که بهلاکت انجامد بسبب عدم انحلال قولنج علاج مریض را باید که شربت  
بخسید و از دست خود معار با بهستگی بسوی بالا برود و اگر بالانزود مریض را در آب گرم نشاندند  
یا آب گرم بران موضع ریزند و بعد از آن نشف آب کرده روغن بابونه گرم کرده بمانند و با دست  
تمام باز گردانند امید است که درینوقت بسبب تملین باز گردد و بجای خود در آید آنگاه مریض را باید  
که پشت حقه ماند و حرکت نکند و بر موضع فتق این خماد نماید صفا و مسطکی انزوت کند و جوز السو  
اناقیا گننازم الاخون مرکی شب اهل مبر حفض جله ساوی بگیرند و کوفته بخته بسیرت که در آنجا



گداخته باشند یا مینزد بر لخته که بر اندازد موضع فتق باشد طلا کرده در آن موضع بچسباند و بزاده کم  
 بر بندد و تا ستره و زربسته داند و در مرض بر پشت خفته ماند و آب سونگیت بخورد آب فقط غذای و مرض باشد  
 و بعد سه روز آهستگی بر خیزد و آهسته آهسته مشی کنند و لخته تمامد و آب گرم نرم کرده جدا کنند و از  
 اطعمه و فوکه باد انگیزد و سباشرت و لغزه باند و بانگ سخت و سواری آهپ و دیگر حرکات شیند بر  
 پیتر و از بند همیشه چو ازش کمونی و دیگر چو ازشات که محلل ریاح باشند میل می نموده باشند و لگامی  
 از آهن با از گرم سازند و همیشه در کمر بسته داند آهنگران از ساختن آن آگهی داند و اگر در حالت  
 نزول معاد کیسه اشیم در وی از قولنج عارض شود این طینج بنوشانند و این ضماد سازند طینج با و با  
 انیسون تخم کرفس تخم معصفه کوفته اسارون پوست پنج بید انجیر برگ سداب انجیر زرد و سونگیت  
 شکر شمشیر بچونشانند و اندک اندک بکرات و حرارت باشند بنوشانند ضماد پوست پنج از بند پیس  
 تخم شنبک با بونه اکلیل الملک گیر و آب سببیده گرم کرده ضماد کنند و بالای آن برگ زرد گرم کرده  
 ببنند و اگر برگ تنباکو خشک در آب گرم تر کنند که نرم شود و بجای برگ زرد بالای ضماد کرده  
 برگ تنباکو نیگرم ببنند نیز مناسب باشد دیگر کلن طلوس جوشد بهند تا نرم شود پس آب نشوده  
 نیگرم ببنند نافع آید و اندک اندک چو ازش کمونی بایک دجره آب گرم بخوراند و آب گرم در شانده  
 یا شیشم بر کرده از آن تمکید کنند و روغن بابونه بالندی البمله قبیله المعاد قبیله الشرب علاج است  
 که التیام برده شکافته متعذر است ضماد دیگر برای موضع فتق که قائم مقام ضماد اول  
 که در آن مصططکی و انزروت و غیره است اشق کنند صبر عریکی از هر یک یکدرم بایک کوفته  
 یا شمشیر و زرد سهر که تر و از بند پس قدری اهل با یک کوفته در آن بیا مینزد و بسبب شرم که عصاره  
 برگ عنبر شعلب گداخته باشند سرشته و در آن کشیده به موضع فتق بچسباند و این هر دو ضماد فتق  
 الاربعه و فتق مرق اسطوخودوس نیز نافع و مفید اند قبیله الشرب واضح باد که اگر شرب تمامد که نماند  
 شود هر زرد قولنج نمی آرد بچلمان آن در نزول معاخواه تنها باشد خواه مع الشرب در صعوبت لایق  
 شود و قبیله که از استماع منفذ واقع شود و اصلاح آن با سانی صورت می بندد و آنچه از انشقاق  
 صفاق بود التیام آن متعذر است اما اثر اضده غیر ازین نیست که موضع شق را منضم و منقبض داند  
 در علامات قبیله المعاد قبیله الشرب فرق همین قدمت که در قبیله الشرب قرار نمی باشد چنانکه معا



بر شواری بالامی رود همچنین غریب نیز بشقت تمام همان تدبیر که در معاند که رشده بالامی آید  
 و موضع فتق یا التسلع منفذین همان ضما و جعل آرد که در قبیله المعاند که رشده جمله تدبیر موافق  
 آن بجای آرد قبیله الرجیح علامتش آنست که باسانی تمام بالارود خواه چار بستلق باشد خواه  
 نباشد خواه نباشد و قراقر بسیار بود علاج از پر بنیرات همه جعل آرد آنچه بیشتر مذکور شده  
 و جوارش کونی بیشتر خورد و نگام هر وقت بسته دارند و هر روز صبح و شام یکبار شقال از جنس  
 باعرق بادیان استعمال نمایند صفت حسب تخم کرفس انیسون بادیان مصطکی زعفران از هر یک  
 دو درم پوست بلبله کاجلی پوست بلبله آله از هر یک سه درم سبکینج و مقمل از هر یک یک درم پودینه  
 قسط زرنبا درونج اسارون از هر یک یک درم سبکینج و مقمل ادر آب بادیان بگندازند و بگردوی  
 کوفته تخمیه در آن آمیزند و خوب سازند و هر روز صبح و شام یکبار شقال بخورند و بموضع فتق  
 همان ضما و مصطکی کنند و جعل آرد قبیله المعاند علامتش آنست که هیچ قراقر نگند و پوست انیشین  
 و اینانک نماید و خصیصه سخت شود و اگر خواهند که آب نازل شده را باز گردانند هرگز نگرود و بول اندک  
 اندک بدفعات آید و اجتماع آب در کیسه انیشین برود و گونه باشد یکی آنکه آب نزل یار طوبات بخورد  
 طبیعت دفع کند تا آنکه از اعضا اسفل بدن بدن مقام نازل شود و هم آنکه از دفع  
 طبیعت نباشد بلکه خود در مزاج کیسه برودت را و یابد و بسبب برودت مزاج غذای او بیاضیت  
 مستحیل گردد و این مرض بی الشقاق صفای دلی التسلع منفذین ظاهر گردد اما چون علاج آن  
 و این بطریق واحد است لهذا این را نیز مجازا قبیل گویند و الا در حقیقت قبیل آنرا گویند که افغان  
 صفای یا التسلع منفذین جنبری در کیسه انیشین نازل شود علاج اگر آب کمتر باشد او نیز  
 بمغفه آنچه در استقامی زخمی ننگور شده ضما و کنند تا نشف رطوبات کند و اگر آب بسیار باشد  
 علاج آن مقام را داغ دهند تا دیگر بار مرض عود نکند و این هر دو کار یعنی نزل داغ خطرناک  
 دشوارند و عالمان این کار را نیز آن خوب می دانند قراقر و اللحمی و آن عبارت است از آنکه ماده  
 غلیظ سوداوی با انیشین فرود آید علامت آن غلط و صلابت و تمدوست و فرق درین  
 درم صلابت انیشین آنست که ماده آمس در جرم بیضه نفوذ می کند خواه درم در کیسه باشد خواه در  
 جرم بیضه و بخلاف آن این ماده فقط در جوف کیسه است علاج حسب ابله بلبلون فیتون تنقیه



سود اما ایندو تبه آنچه در فصل درم صلیب کور است در اینجا هم موافق آن بعمل آید فتق مرق این  
 و فتق الاربعیه کیفیت این هر دو قسم فتق را ابتدا ی این فصل مذکور شده اگر چه فی الحقیقت  
 فتق الیاسم نمی پذیرد اما از آنجا که این غافل نباشند تا مرض افزون تر نشود و تدابیر و علاج در پیش  
 آن همان است که در قبل گفته شد و در بی مذکور شده یعنی بر موضع فتق ضا و مصطک و انزوت کنند همیشه  
 رناده بران بسته دارند و مستحق باشند و از اغذیه نافعیه بپزیرند از حرکات عنفیه احتراز دارند و  
 جوارش کمونی و دیگر جوارشات که محلل ریاح باشد میبل می نموده باشند فصل در نتوانسته  
 بالابر آمدن نانت این مرض بر دو گونه حادث شود یکی آنکه در ابتدای آیام ولادت پدید آید سبب  
 سواکسیری که در قطع نانت و علاج آن اقم شود و اصلاح آن در همان آیام می تواند شد با آنچه  
 مستحق شود و علاج پذیر نباشد توقع دوم ریاح سبب است یکی آنکه برده صفاق اینجاست از  
 سباب شکافته شود و درین سباب جانب مرق و پوست شکم بالا آید و نانت را بلند کند و دم که  
 رطوبات در نانت مجتمع گردد چنانکه در سستقای زرقی جمع شود سوم آنکه باد مجتمع شود در نانت  
 چنانکه در سستقا طبعی ریاح مجتمع میگردد و چهارم آنکه بزنان گوشت زاید برودید چنانکه رگی یا  
 شریانی که متصل بنانت است شکافته شود و خون از آن برآید و زیر پوست مجاذی نافع  
 گردد و هر یک نوع را علامات جداگانه است اگر سبب فتق صفاق باشد علامت آنست  
 که رنگ نانت مشابیه رنگ بدن باشد و در لمس نرم نماید و در دنگند و عند الغریب داخل باز گردد و  
 از استحمام از دیار دیگر و اما آنجا که شرب نیز شکافته باشد و روده تنها موجب فتق گشته و در نیت  
 در دنگند علی الخصوص بر امتداد و هنگام برگردانیدن مجمل خودش قراقر کند و اگر سبب رطوبت  
 باشد باشد علامتش آنست که در دنگند و در لمس نرم و ذی رطوبت نماید اگر چه هم رنگ بدن  
 اما سبب رطوبت بر اقیقت داشته باشد و هیچ وجه بسوی درون باز نگردد و سبب امتداد  
 اجتماع رطوبت و گنجایش جلدی تواند که ترقی و تزیاد کند و اگر سبب فتق شکافتن رنگ یا شریانی  
 بود علامتش آنست که رنگ موضع فتق بنفسی یا سیاه نماید و اگر سبب آن گوشت زاید بود که  
 در اینجا پیدا شود علامتش آنست که بغایت سخت بود و کمی نگیرد و اگر سبب آن باد بود علامتش  
 که در لمس نرم معادم شود و از خوردن اشیای با دایگزه انتفاخ آرد و از تناول شای باو نمکن



تقریر اهل شود و همچنین اگر سنگی در ریاضت نیز نفع کمتر شود و علاج آنچه از فتن یعنی از شکایات ممتد شده برده  
صفاق و شرباق شود و علاج آن بعد از آن علاج مرقا لبطن و فتنق الاربیعی علی از بدین معنی ضما و کند و در مصطلح  
بقام فتنق کنند و همه باین عمل از بد آنچه از رطوبت ریح بود و علاج قیلدالی و قیلدیکه یکی عمل از بد آنچه از رطوبت ریح  
بود با رسال علق خون آن موضع بپوشانند و کلنا روماز و اوقافیا و جوز السرو و دم الاغیون با آب  
سخن کرده در آنجا ضما و کنند و آنچه از بنات گوشت زائد بود بهتر است که آنرا زود گذرانند و در صورت  
علاج آن نشوند که علاج گوشت زاید قطع است و آن ضمای دشوار و خطرناک تر است با آب قند هم  
و در امراض انشیمین و قضیب بدانکه انشیمین مرکب ناز گوشت سفید غدوی و آورده و  
شرابین و اعصاب با دوی متصل اند و غشای بران با محیط شده و سنی در بیضه نفع یافته سفید  
میشود بسبب بیاض جوهر انشیمین چنانکه خون حیض در پستان شیر می شود و معلوم باد که این  
زنان صغیر و پسر است و در بر دو جانب فرج پنهان اند و قضیب مرکب است از اعصاب و  
شرابین و آورده و عضلات و خلل آن از زگوشت پرست و اصل آن رباطی است که از عظم عانه  
رسته است و درون قضیب سته مجرا است یکی مجرای سنی سوم مجرای ندی و دوی و این در این سه  
مجاری در اصل قضیب جدا گانه اند اما در احمیل یک مجرا شده تا در هرق قضیب سیده و کیفیت  
لفظی یعنی بر خاستن آن بر طریق است که در جوف رباط قضیب ریح ممتلی شود و در شرابین آن  
روح و در آورده آن خون و قوت بر خاستن قضیب زدل می رسد و حسن آن از عصب شجاعی  
و نجاع متعلق از دماغ است و غذای قضیب از جگر آید و شوت میاشرت بشارکت زل  
و جگر کرده دماغ و قوت عصب باط نفس قضیب بحال سرد و خشک است تا آدمی از  
جماع لذت یابد و فلذده این عضو توالد و تناسل فریجات است فصل در او را ام انشیمین  
و قضیب آن از خون صفرا و بلغم و سودا و ریح عارض گردد علامت ورم گرم و موی سخنی  
عضو است و عظم ورم و بسیاری ثقل و تب نرم و التهاب کمتر و اگر ورم از ماد و صفرا باشد  
تب بسیار گرم و التهاب و عطش شدت باشد و ثقل و عظم ورم کمتر بود و اگر ورم در پوست  
کیسه بود اعراض نرم باشد و آن بلغم معلوم شود و اگر در نفس بیضه باشد از اثر شدت بود  
اگر ورم موی بود و از آنار و علامات غلبه خون در بدن ظاهر شود و اگر با سلیق یا صافن کشانند

باینکه امراض انشیمین و قضیب



و خون ابتدا بحال مریض گیرند و اگر انسی باشد در گذرند و سرکه و گلاب در روغن گل کمی کرده و خرفه  
 از آن تر نموده بر دروم گذارند و هر گاه خشک شود تجدید نمایند و اگر دروم صفاوی باشد حاجت  
 نصد نیست در سرکه و گلاب و لعاب سپنول و روغن گل که هر چهار را یکجا خاط کرده باشند خرفه  
 تر کرده بر موضع درم نمند و هر گاه خشک شود باز تر کنند و بنهند و اگر درد و ضربان بشدت باشد  
 تخم کامبو و تخم خشخاش زران اجزا بپزایند و تا زمان ابتدا یعنی تا سه روز از حدودش دروم همین  
 ضما و بعل آزند و بعد از آن تا زمان تراید و انتها بار اوقات مذکور آرد و جو آرد و ماقلا آرد و خود  
 و اندک از زعفران مرکب سازند تا تحلیل مع الروغ حاصل شود و زیاده تر میرودات بعل نماید تا  
 ماده صلب و متجز نشود و اندیشه تجزیه زیاده تر دروم دموی می باشد اگر سبب روات بی بلینیات  
 بعل آزند لهذا شمول روغن گل ضروری است و بعد گذشتن زمانه انتها محلات صفت ضما و سنا  
 یعنی بابونه و اکلیل الملک تخم کتان و زرد و بیضه مرغ و اگر طبع قبض باشد برای تلئین مطبوخ بلبله  
 دهند و غذا دال مونگ برنج بهتر است دیگر برای دروم گرم قصب خصیه برگ نیلان  
 برگ کنار برگ کوی سبز برگ نار باب سائیده ضما سازند دیگر باز دروسوت آب سائیده  
 ضما و کنند دیگر فلفل و صندل سائیده طلا نمایند و اگر دروم بلغمی باشد علامت آن سفیدی  
 رنگ و رخاوت و لمس و قلت در دست پس حبت نضج ماده این نضج دهند نضج بادبان  
 انیسون تخم معصفه کوفته اصل السوسن مقشر کوفته گل قند بچوشانند و صبح و شام نیکرم بعل آزند  
 و بعد نضج مقیات خورده می کنند اگر قی آسان باشد و ستر و زنی کنند یک یک روز در میا  
 داده و اگر قی آسان نباشد مسهل دهند پس در اجزای نضج بلبله جات بروغن جرب کرده و سنا  
 و شکر سرخ انداخته جوش دهند و آن مطبوخ را صاف کرده دو سه توله روغن خمر و انداخته  
 بنوشانند و صفا عده سته یا چهار مسهل بعل آزند و آرد با قلا و بابونه و اکلیل الملک بار روغن بلبله  
 و زردی بیضه مرغ سرشته ضما سازند در ادویه ضما و بلینیات یعنی روغن با موم باز و بیضه  
 مرغ داخل کردن ضروری است تا ماده را صلب و متجز نکند و غذا خود آب سازند و شور با  
 مرغ و گو سفند نیز مفید است و اگر آماس صلب سوداوی باشد علامت آن صلابت و کموت  
 عضو است و در و نباشد علاج نضج سودا و زرد و مطبوخ انیسون نضج کنند و نقل بابونه و تخم کتان



و اکلیل الملک کنج سیاه یا روغن کبجد و پیه یا گیان و اگر تیسر نشود و موم خالص یا ر کرده نماید سازند و  
اگر درم ریجی عارض شود نیاخواه و سبوس کنندم و گاوردس یعنی باجره و نمک شور پودنی بسته بکبید  
نمایند و غذا نخورد آب بهتر است و اگر گل پلاس من با بونه دیرگد بید انجیر را کوفته بچوشانند تا جمر شود پس  
آب آن فشرده باریک سائیده بر انشین گذارند و برگ بید انجیر گرم کرده بالای آن به سچند و  
بر پایه به بندند و رم بلغمی و سوداوی و نیز ریجی را سفید باشد و همین است علاج او رام دموی  
صفاوی و بلغمی و سوداوی و ریجی قضیب را در ورم دموی و صفراوی قضیب این ضیاد هم  
نافع تر باشد پوست انار ترش عدس مقشر گل سرخ کشنیزه عنب الثعلب ضیاد و تیار سازند و در  
گل آمیخته بعمل آزد و اگر ورم سرد و قضیب باشد خسته خرمای و تخم خطمی هر دو را با سرکه سائیده  
کردن نافع است اختباه ورم گرم که در انشین افتد گاه باشد که ماده آن بطریق سعال بطرف  
سینه انتقال کند و گاه باشد که کبک مضتین را بخورد ساقط سازد و پوست دیگر سید  
فصل در علاج درد که در انشین یا قضیب افتد اگر درد از سود مزاج گرم بود علامت  
آن حرارت و التهاب است علاج کشنیزه و عنب الثعلب بر او صدقند لین آب یا گلاب سائیده  
طلان نماید و هر گاه خشک شود و تجدید عمل نماید و اگر در و بشدت بود از آن خون غشی باشد که  
افیون در او و پیه طلا بفرمایند و اگر سوزش بسیار بود اندکی کافور هم داخل نمایند و شربت نیلوفر  
و شربت عناب بنوشانند و اگر درد از سود مزاج سرد افتد علامت آن درد با حد است علاج  
روغن بید انجیر که در آن اندکی فرقیون و عاقر قرقا آمیخته باشد یا لند و برگ بید انجیر گرم  
بالای انشین به سچند و پادیان و تخم معصفه و شکر سرخ بچوشانند و بنوشانند و تخم آب غذا  
سازند و اگر درد از ریج بود علامت آن اشغال و پوست از جای بجای و خوردن لقیان باشد  
و اگر ریج در یکجا متعین باشد شاید که انتقال نکند اما در حالت خلو نعه در دگر باشد و رجالت  
سیر می شدت کند سبب استیلاج با بونه و اکلیل الملک و سداب و زیره طلان نماید  
و طبیعتی که در سود مزاج سرد گشته شد بنوشانند و اگر در سبب ضربیه و سقط باشد اگر سداب  
و انند فسد ساکن کشانند و بنفشه و نیلوفر و تخم خطمی و عنب الثعلب ضیاد سازند  
اگر ورم پدید آید هر چه برای ورم دموی گفته شد عمل آزد فصل در ارتفاع الحصبه



والمقضب ارتفاع خصیبه عبارت از آنست که برضیه از کیمسه خود بسوی غانه بر آید و باشد که از سختی  
ارتفاع سیل بمراق نمایند و از نظا هر بالکلیه غایب ناپدید شود در نجات عسر بول با تعقیب و شدت در  
هنگام خروج بول عارض گردد و حرکت متعذر شود و خفت اعراض کسب کثرت و قلت ارتفاع  
اوست و سبب این علت استیلا می برود است بر خصیبه و ظهور ضعف و درد در امراض حاره  
بعد اتمامی رطوبات عزیز می نیز این حالت ظهور نماید و آن علامت قرب زمان موت است علاج  
جهت از خاک تسخیم برضیه بلینج با بونه و تخم گداز و تخم حلیله و اکلیل الملک و سبوس گندم و برگ سنبل  
آترین سازند و روغن با بونه و زهره نبر و انگوزه یکجا کرده در آن موضع مالش نمایند و حلیله اکلیل الملک  
با بونه بار و روغن شتر طم فهاد سازند و صغیر الحصیه عبارت از آن است که برضیه مجتمع و خفص  
در نفس نغم و خورد نماید بی آنکه سیل میا لا کند و سبب این هم شدت برودت است علاج آن نیز  
همان است که در ارتفاع خصیبه مذکور شد و گاه باشد که قضیب مرتفع شود و بالا بر آید مثل خصیبه سبب  
آن همان است که در ارتفاع خصیبه گفته شد و علاج آن نیز همچنان است بلا کم و کاست بعمل آید و از  
اغذیه دادویه و آهویه سرد احتیاط و احتراز بلینج و ازند فصل در دوالی صفص و صلابت آن  
صفصن جده خصیبه آگوند و دوالی او آنست که بر کیس گهای بسیار ملتی یعنی پیچیده دوالی مانند  
طاهر شود و صلابت صفصن آنست که سختی و درستی در نفس کسین عارض گردد و گاه باشد که در  
صفصن با غلیظ محبتس شود و اختلاج آرد و گاه باشد که اختلاج در جرم خصیبه افتد و مشی متعذر  
شود و معلوم باد که دوالی و صلابت بیشتر در خصیبه چپ افتد بسبب آنکه جانب چپ ضعیفتر  
و بار و تر است بسبب بعد آن از جگر علاج جهت دوالی صفصن آنچه برای دوالی بای گفته خواهد شد  
برند و برای صلابت صفصن هر چه در دم صلب خصیبه مذکور شده بعمل آید و تقصید ادویه حله  
برای هر دو مفید است فصل در استرخامی صفصن یعنی پوست خصیبه فرودشته شود و برضیه  
بحال خود باشد و گاه باشد که استرخامی بدن حد رسد که وقت برخاستن زیر پای باشد علاج  
ادویه سرد و قابض چون ماز و حب الماس گل سرنج و عدس و اقاقیا و گلکنار و جفت بلوط  
و کزبانج بجز شانه و از طبینج آن نطول سازند و ثقل با سائیده ضاد کنند و فصل در قروح  
قضیب و خصیبه معلوم باد که ریشهای این مواضع روی است زودتر سماعی و پس میشود



لهذا تمیل در علاج آن از منومات است علاج در دو نوله روشن گاو و دو نوله شیر و برگ نیب و یک نوله  
 مردار سنگ باریک کوفته حل کنند و در شب و روز بدفعات استعمال نمایند دیگر سفیده از زینتر  
 باریک سخن کرده در روغن گل و قدری شیر و برگ نیب حل کرده ملا کنند و دیگر سفیده از زینر موم سفید  
 روغن گل سفیدی بپزید مرغ موم را باکش بگذارند پس روغن گل اندازند چون هر دو یکدات شوند از  
 آتش فرود آورده مردار سنگ باریک سائیده اندازند و از خوب حرکت می داده باشند هر گاه سز  
 شو و سفیدی انداخته خوب بر هم زنند و نگاه دارند و بر زخم بالند و دیگر نیلا تخموتها بریان یک ماشه  
 جقرات دو نوله نیلا تخموتها باریک سائیده در جقرات آینه نخته نگاه دارند و در روزی چند با مالش  
 نمایند برای قروح هر موضع روی عجیب است فصل در ضعف باه واضح باد که سباشرت  
 حرکت طبعی است و تشکال آن مشروط است بصحت اعضاء ریسه یعنی دل و دماغ و جگر که تقای  
 شخصی منحصر بران است و اعضاء شریفه یعنی قضیب انشین و ادعیله منی و کلیتین هر گاه این  
 اعضاء سوء مزاج پیدا آید هرگز این امر بوجه کمال صورت نه بند و پس در علاج ضعف باه تخصص  
 همه اعضاء ریسه و شریفه که مذکور شد واجب و لازم است تا علاج بر صواب یرو خطا واقع نشود  
 و نقصان باه و عدم تکمیل سباشرت بر شش گونه بود یکی آنکه شتوت سباشرت زائل شود یعنی  
 دل هرگز خواهمند و طلبکار سباشرت نباشد و تجربه این فقیر در آمده که این صورت در حالت  
 ضعف و اضحالی سوء مزاج ساذجی یا مادی اعضاء ریسه واقع شود و علاجش انست که تدارک  
 حال اعضاء ریسه کنند و موافق مرض که مادی یا ساذجی باشد علاج آن پروازند و همه  
 امراض اعضاء ریسه در ابواب فضول جدا گانه مشروحا و مفصلا مذکور مندرج است علاج  
 موافق آن بعمل آزند و دم آنکه خواهمش سباشرت بحال خود باشد اما آل باری ندرید و استعداد و توفیق  
 تکمیل این مردان نباشد و این صورت از دو عمل یعنی جلق و لو اطم طاری شونده ریخت خود  
 نفس آله ضعیف شده از کار رفته باشد و عروق را سستی و سترخا حاصل آید برای اصلاح حال  
 بعلوچ مجلوب توجه فرمایند و از ادویه آنچه بذیل نوشته میشود بران عمل نمایند سوم آنکه خواهمش  
 سباشرت بحال خود بود بسبب صحت اعضاء ریسه و آل هم بنفس خود صحیح و سالم و عند الوت  
 تمام شود اما قیام آنرا ثباتی نبود و در وقت قاعد شود و یا آنکه مجرد ابلاج فی الفور زائل شود



بیشتر از قلت یا رقت منی بطور آید علاج جوش نیست که تدارک رقت نمایند و او با همی مجرب که بر تو امید  
 و تغلیظ منی بذیل مندرج شده بعمل آید چهارم آنکه بسبب بسیاری جوع و نیافتن غذا جمیع اعضا  
 لاغر و قوای اعضا ضعیف شده باشد و پیداست که سلامتی اعضا و قوای بدنی موقوف  
 و منحصر بر تغذیه است و هرگاه غذا سفوف باشد سلامتی اعضا و قوای اعمال است علاج پنجم در اعضا  
 آنست که غذای مناسب موافق دهند تا قوت بدنی عود نماید و عند حصول قوت افعال  
 بدنی سالم گردند و پنجم آنکه بعلت کسری قوای بدنی رو با لخطا آورد باشند و بعضی از توامده  
 و بعضی نیم جان شوند اکثر پیران نابالغ را درین وقت حرم جوان میگرد و چنانکه گفته اند صرع  
 مرد چون پیر شود حرم جوان میگرد و بعد علاج پنجم کسان آنست که مرگ را که قلموش کرده  
 اند یاد و بانند شاید یاد آرند و ازین بایخویا و سووای خام درگذرند که احیای اموات کار  
 طبیعیان نیست ششم آنکه جمیع مرضی از امراض نفسانی یا جسمانی لاحق حال مرد نباشند و همه وجوه  
 صحیح و سالم رندرست بود اما بسبب اندیشه شود و فغان مفول که باکره باشد و شرم و مجانی که  
 از طرت اغیار باشد از سر انجام کار قاصر بود و ماده شهوت بیجان نباید علاج جوش آنست  
 هر دو را در جای خلوت که خالی از وجود اغیار باشد بگذرانند تا عیب بار و حجاب اغیار از  
 دل و زائل شود و کار حسب الخواه سر انجام گیرد حکایت یکیا شخصی نو جوان که نوکند کزنده  
 بود شکایت ضعف باه ازین فقیر کرد چون بزفس او دیدم و تفحص حال او کردم اصلا علامت آثار  
 مرض در وجودش نیافتم آخر الامر در یافتیم که بسبب عیب مفول یا شرم و حجاب دیگر باشند گان  
 خانها سر انجام کار معذور است گفتیم که خانه خللی اختیار کن که علاج مرض تو همین است تا آنکه  
 روزی بتقریبی همه مردمان خانه او بجهانی رفتند و تنها آن برود و رانجانند گذاشتند بجز آن  
 که با من ملاقی شد شکر بجا آورد و یاز حرف شکایت مرض بزرگان نیاورد - هفتم آنکه بسبب  
 کثرت مزاولت و بد او مرت این کار یعنی مباشرت ضعیف و رقت پدید آید و چستی طبیعت مبدل  
 بسستی گردد پس اگر از چهل سالگی درگذشته بجز کمولت رسیده باشد بهترین علاج برای همین  
 است که غذا و او با همی موافق خورد و چند مدت ازین کار عطلت گزیند تا ماده مجتمع گردد و خزانه  
 تنی پر گردد و آنگاه بطور مناسب یعنی بنجام شد ضرورت حاجت صرف کند و اسراف و فضولی اینست



ایام شبها کرده هرگز عمل زیاده اگر عمر شباب دارد و چند روز ازین عمل احتراز کند و در ایام  
 و خدای موافق خوردن قوت رفته باز خورد نماید و اشبع یا در که اگر علاج و تدبیر مناسب مزاج هرگز  
 عمل آید جوانان را قوت زد و ترعودی نماید بنسبت کمولان و این معجون خیلی مناسب موافق  
 رای جوانان و کمولان نیز و معمول این فقیر است که در بیوی سفوف و معاجین با بیسه کشته  
 در صابون امین و ضرور داخل میکند که جزو اعظم را برای تولید و بنیظ منی خیلی نافع یافته ام  
 عمل مخصوص برای کسانی که شکایت رقت با نالت منی یا سوزاک و جریان منی داشته باشند  
 صفت معجون مهبی و مقوی اعضای رلیسه و کرده و مولد منی و بدن را توانا  
 و معصایا قوت بخشند مغز یادام مغز لسته مغز فندق مغز نارچیل مغز گردگان تخم خشتی  
 مغز چنوزه مغز حب قرطم کبجی مقشر مغز حبه القطن مغز قلب مصری شفاقل مصری مغز بربخ  
 مغز سفید توروی سرخ توروی سفید جوز بوا بسیار در چینی زرنیا و سدر کوفی کبابیه  
 مغز زرنیا مغز تخم باریز تخم بلهون لسان العصاره در و پنج عقرب زعفران مصطکی  
 در وزن ادویه کشته در صابون امین ادویه کوفته بجزه حسب دستور معجون مرتب سازند و از  
 در قوله تا سه توله هر روز صبح تناول نمایند و از اقسام محوضات احتراز دارند تا ایام استعمال  
 معجون بسیار شرف امتنا نمایند و دیگر که در منافع موافق نشسته اول است مغز یادام  
 مغز لسته مغز نارچیل مغز فندق مغز چنوزه مغز گردگان مغز کنول گنه مغز مینه مغز کله  
 مغز خرنوزه حب السمندر یعنی جربوخی تخم خشتی لسان العصاره این همه مغزیات را  
 فشر کرده و بیجا کوفته نگاهدارند و صلی سفید و صلی سیاه و صلی شاد و صلی بند لاهوری  
 سنگدنا گوری سنگدنا خشک مغز تخم قر سندی مقشر سپستان بیچیل نال کجانه پرا  
 دره حب گوگرد و خرد صلی کلاس موچرس تخم انگن عاقوقه نارچیل تخم کز تخم باریز تخم شلغم  
 مغز سوسو که جوز بوا بسیار کشته از زیر فند سفید و چند ادویه دوامی کوفته بجزه خشک  
 با کشته از زیر مخلوط کرده با مغزیات بسیار نیز پس توام تیار کرده و او را بشند و نگاهدارند  
 از دو توله تا سه توله هر روز علی الصباح تناول کنند و اگر شیره موافق مزاج باشد و تخم یک توله  
 در نیمه شیر جوشیده بقدر خواستن بالای آن بنوشند و اگر ناموافق باشد سفوف از زدن تا



تا خلل در انشای استعمال بجزن حادث نگردد و فقط بجزن خود از اقسام ششای حاضیه بر میسر آید  
و تا ایام استعمال بجزن هرگز مرتکب شرت نشوند و آفتح باو که اگر ضعف باه کسبیت دل در باغ و بگر  
و گروه و قوت توایمندی یارقت منی و ضعف اعصاب واقع شود و بعد از آن چند روز از این بجزن با  
بفرمان آن کنی اتمل شود و هر دو جان با به نسبت مرد کول نفع کافی حاصل آید و کولان نیز بحسب حال  
تقویت بخشد اما شایخ را بحسب قوت بدنی او اندکی قوت فراید و آن پایداری زیاد تر نباشد  
کسی که بسبب جلق یا الواطت ضعف باه حاصل شده باشد تدبیرش میان کرده میشود باید که کمال  
حسن سلایقه بموجب نوشته بعمل آزند و بقدر سرسوی زان تجاوز و اسخراف نفرمانند تا نفع دو بوجه  
احسن ظاهر شود و علاج ضعف باه و کجی قضیب که بسبب جلق یا الواطت واقع  
شده باشد عمداً متشرف است که رگهای آن است و ضعیف شوند و آل کج و بن آن است  
و باریک گردد و علاج شیر آلود و توله بیخال خشک کبوتر صحرایی در توله برگ سفیدان خشک  
کرده باریک کوفته بکیتوله روغن گاو سه توله این هر چهار دویه را در کاسه روئین بپزیرد و بپزیرد  
دسته بچوبه نیتا سه روز خوب بحق کنند پس در ظرف چینی یا آگینه گاه در نداول تا چهار ده  
روز آن را حشو گداشته تا عانه و بن آن هر شب تکمید کنند اجزای تکمید اینست براده دندان  
انبه بلدی کنج سیاه کوه پره کهنه مالکنگنی عاقرقره خاخراطین خشک میدد چوب مغزینبه  
دانه مغز چلغوزه قسط تلخ گهوگی سفید بیره بولی بوزیدان جمله چهار ده داروست هر واحدی  
دو توله بگیرد باریک کوفته در جامه کهنه ملل یا دعو تر که بسیار غرض نباشد چهار ده پونلی برابر  
سازند و بیازند شیر میش هر روز تازه بقدر نیم پا و در پیاله بر سر آتش نرم گذارند تا گرم شود  
پس یک پونلی را در شیر غوطه داده بر دارند و تکمید کنند و هر گاه سرد شود باز غوطه دهند و تکمید  
نمایند بچرخشده تمام اعضای تناسل عانه و کنج را آنها و بن را آنها را تکمید نمایند تا یک  
کامل هم برین طریق تا چهار ده شب عمل تکمید بجا آورده از روز پنجم عمل دای شیر آلود  
نمایند اول یک لنگه تیار سازند و در لنگه مقابل آن که سوراخ دارد و روح الی سوراخ را بدو  
نا سوراخ از قدر معین فرارخ تر نشود و آل را از سوراخ بیرون کنند و انشین به لنگه تیار  
نمایند و این حفاظت بهر آنست تا اثر دوا بکسیه و فوطه یا نرسد که فی الفور سوزش عظیم پیدا نشود



نمزش در پوست کیسه افتد و زودتر متفرج گردد و تکلیف سخت دهد احتیاط این امر بوجه احسن نماید  
و عمل تکلیف بحال سلیقه و شعور بجا آرند پس وقت شب هنگام خواب لنگوت کشیده بقدر یک ناسته  
از دوا می مذکور حشو گذاشته تمام آنرا سسل بالند که جذب شود آنگاه باره برگ تبخول گرم کرده  
بر آنکه بچیند و از یک باطله جامه باریک کهنه دو ستبر پنج داده از ریسمان خام به بندند و تشنج  
برگ تبخول دور کرده آنرا از آب گرم بشویند و باز وقت شب این عمل بجا آرند و اگر سوزش در  
عضو محسوس شود روغن گاو را چند بار آب شسته نگاهدارند و قدری بر آنکه بالند تا سوزش  
رفع شود هر گاه چند دانه های سنج بر آنکه نموده از شونیز استعمال و اوقات شب قوت کرده  
روز فقط روغن گاو شسته بر آن ثورات بالند و بدو هفته روز خشک ریشه ازان روغن شود  
این یک دوره شد اگر درین یک دوره صحت کلی حاصل شد نموده المراد والا بار دیگر دو هفته روز استعمال  
در بطریق مذکور نمایند هر گاه ثورات بر آنکه ظاهر شوند مالش و امو قوت کرده روغن برود  
جانند تا که دانه با خشک شده خشک ریشه جدا شود اکثر مرصیات بدو دوره افاده کلی بشود  
و بعضی کسان حاجت بسته چهار دوره نیز می افتد بی الحاله هر گاه آنرا صحت ظاهر شود مال  
دو اقطعا موقوف کنند و ادویه پوئلی بار یکبار کرده در شیشه آتشی که گل حکمت کرده باشند  
کرده بطریق بالو جنتر یاد آورند بی بر کرده بطریق قتال جنتر روغن کشند و نگاهدارند کستی  
باه جوانان که سبب کثرت سباشرت و ضعف عروق آله باشد طلا اخیل نافع است  
و اگر در اخزای پوئلی جوئیو اقرنفل پیر جوئی موسیائی موم زرد و مخلوط کرده روغن کشند  
زیاده تر قوی العمام و سیرج المتاثير گردد دیگر پوئلی تکمیل بیج کثیر سفید اسکند ناگوری چکر  
مول کچا خراطین خشک براده دندان فیل مالکنگنی پیر جوئی قرنفل گنجد سیاه سیده لکڑی بله  
بلدی عاقر قرحا سپندر سوختنی هر واحد دو توله کوفته بخته در عرق بیج نرگس یا عرق پیر جوئی  
و یا در عرق پیاد سفید تر کرده خشک کنند و اگر در هر سه عرق تر کرده خشک کنند والا باشد و الا  
هر چه که بهم نرسد فرود گذارند و هر چه پیش آید بجا گیرند و بعد خشک شدن عرق بار دیگر سفون  
باریک کرده چهار دانه پوئلی بندند و هر شب یک پوئلی بگیرند و در شیر میش گرم کرده تکمیل نمایند  
که بالا مذکور شد و اگر شیر میش نمیشود بجای شیر روغن گنجد بگیرند و در ظرفی بر سر آتش گذارند







و نقل یکماشته جوز بو ایکیماشته زفت رومی که منعی است سیاه رنگ یکماشته موسیانی یکماشته  
 گوگولو جن یکماشته خرطالین خشک خاک و کرکده و با یک ساییده یکماشته بیرمونی یکماشته بار و غیبی  
 مکرده گاه بازند و وقت حاجت قدری ازان جوشانده بر قضیب طاهر کرده پاره برگ بان یکماشته  
 شب بخواب و در صبح از آب گرم بشویند بپسین طریق هفت شب بعد از آن فصل در کشت و در روز  
 مئی و ندری و ووی که عمو مخرالوق بمجاوره خود آنرا جریان گویند و کشت  
 احتلام و مسعت انزال و رقت و قذات تولید منی باصح باد که منی فصله تقیم  
 چهارم است که بعد از تقسیم غذا و اعضا است که این گرد و از عروسی ترشح نماید و این از قبیل  
 رطوبت غریبه است که قریب العمد با نفاذ است و اعضای اصلی یعنی استخوان و غضروف و عروق  
 عضلات و اوتار و رباط و شریان و اورده و عشا ازان تکون پذیرد و وجود منی بدینگونه صورت  
 می پذیرد که خون نفیج یافته که خمیر و اصل منی است از داخل فرودی آید از راه آن در گما که پس در  
 گوش است و این هر دو در گما با شمع و اصل گشته نازل شده اند و از هر عضو و راس و غیره  
 شبیه و جزوی بهین این رگما پیوسته است و در آن رگما بر گمای ایشین پیوسته و قدرت  
 کامله در دفع مطلق چنان اجزای یافته که هر گاه آن ماده مستعد از راه رگمای مذکور باین  
 میرسد پس پیوسته و غایب میگردند چنانکه خون حیض در پستان بیشتر مستحیل میگردد و جمیع اطبا  
 اتفاق دارند که منی در مردوزن هر دو پیدا میشود و دلیل بر آنکه خمیر منی از راه هر دو رگمای  
 پس گوش است آید ایست که به تجربه رسیده که قطع آن رگمای پس گوش قطع تناسل میکند  
 مذی و بختیم رطوبتی است که هنگام نعوظ بر سر گری آید و تجاری آن بالاتر از مجرای منی  
 است و طریق خروج آن برینگونه است که هر گاه نعوظ شود و اجزای قضیب بحرکت در آید  
 که در گردن مشانه موضع است منضوط میگردد و پس قضیب باطن و انزالان غده رطوبت حاصل  
 شود پس اگر رطوبت مذی کمتر بر آید هرگز ضرری نرساند علاج آن ضرر نیست و گاه باشد  
 که بسیار بر آید و خلل در نعوظ اندازد یعنی ضعف در نعوظ آید درینوقت بغیر علاج چاره نباشد و در  
 بفتح و او و کسر دال رطوبتی است لزج مشابه منی که همراه بول می بر آید و گاه باشد که بعد از بول بر آید  
 و تولد و منی در آن غده است که قریب گردن مشانه موضع است و مجرای مذی و در آن



و طریق خروج او چنان است که چون بول حرکت کند غده مذکور از آن منفصل گردد پس با انقباض طوبت مذکور بر آید و این غده در همه مردان میباشد اما بر آمدن طوبت از آن اگر ایسانا باشد ضائقه نیست اگر سیلیل دوام بود مضر است علاج آن واجب معلوم باد که سیلان منی چند سبب عارض شود یکی آنکه طوبت منی بر بدن بسیار باشد و این بیشتر در موی مزاجان حاصل است و بسیاری از بسیار شرت صورت نه بند و پس طبیعت از خود ماده زائد را دفع کند علامتش آنست که فسادی در نفس منی باعتبار یون قوام در رایجه نباشد و مستوی القوام بود و از او راران ضعیف حادث نشود علامت آنست که تکب بسیار شرت شوند و اگر بیشتر نشود چیزی که متقلل منی باشد استعمال نمایند و مغلطات منی را خرابی فصل گفته آید دو م آنکه بسبب حرارت مزاج حدث و حرمت در منی عارض شود پس سبب لزوم طبیعت بدفع آن کوشد علامتش آنست که رنگ منی زرد باشد و هنگام خروج سوزش در عضو پدید آید حدث منی علاج شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت عناب شربت خشتی شربت بنفشه و شیر تخم خرفه و مغز تخم کدو و بالعالی بنجول و شربت نیلوفر نفع کافی بخشد موم آنکه ادویه منی شربت شود و بسبب برودت و رطوبت و بدان سبب قوت ماسکه ادویه ضعیف شود و حفظ منی توان نمود پس منی خود بخود بیرون آید علامت آن رقت منی و بغیر تعویذ جاری شدن است علاج سبجون کمونی خورند و این سفوف هم نافع است تخم پنجه کشت پودینه خشک سعد کوفی گلنازیره تخم سداب چینی نار خشک هموزن باریک کوفته بخیته برابر آن شکر سفید ریامینزد و یکتوله هر صبح با بادرته عرق بادیان بعمل آرند چهارم آنکه در عضلات ادویه منی تشنج عارض شود و بسبب عسر منی سیلان نماید علامتش آنست که منی با غلظت بیرون آید علاج روغنما گرم پنجه تشنج گفته شده بر عانه و انیسین مالند و از چیزهای سودا حتر از دارند پنجم آنکه کرده ضعیف شود و پیه کرده بسبب حرارت مزاج که راخته سیلان نماید این فی الحقیقت منی نیست بلکه شکر کرده است که مثل منی سیلان می نماید علامتش آنست که بعد از مباشرت چون بول کنند چیزی غلیظ پدید بسیار بر آید علاج برای تقویت و دفع حرارت کرده چیزهای سرد و مرطب که قوت و از آن نباشد بنوشند چون شربت نار و شربت قند شکر شربت خشتی شربت بالعالی بنجول و بالعالی سبدانه و قرص طباشیر یا شیر تخم خرفه نفع تمام دارد و قانیا و عصاره کیمیا القیاس



و گمانا با شیر و غنای انکور یا شیر که برگ آتش سخن کرده موضع کرده و صفا سازند و از تناول  
اشیای سارده احتراز دارند و سفوف بای که بذبل نوشته میشود بر سیلان منی و ندی و وی  
و کثرت احتلام و مسرعت انزال و وقت منی و تولید منی خیلی نافع اند باید که چند روز در وقت  
تایید تا نفع کافی ظاهر شود سفوف نافع سیلان منی و ندی و وی کثرت احتلام  
و مسرعت انزال و وقت منی طباخ شیر دانه الاچی خرد خا خشک است گاه خانه ساز از سیلان  
منی چرس اصل السوس کباب کبچیه زیره سفید تا لکمه صابون مغز تخم میندی کشیده رنگ  
او ویه کوفته بچینه کشته را آنک با شیر نرینس برابر آن شکر سفید آمیخته نگاه دارند و بوست  
یک معناد سازند و هر صباح یکمشتاد یا آب ناره میل نمایند و از اشیای ترش و چار پر میبر  
و کسی را که شیر گاو موافق باشد و بیخ فساد از نزله و غیره پیدا نکند بدرقه شیر جو شیده که با قند  
نجات شیرین کرده باشند بسیار اولی و انبساط و ترکیب کشته را رنگ بیشتر در علاج سودا  
ذکر شده سفوف دیگر برای امراض مذکور آرد و بیگانه آرد و باش مقشر و سبیل  
بج نیدار هوری مویسلی سفید تا در شلیب مصری شفاقل مصری تا لکمه صابون مغز تخم میندی کشیده  
مرگانک او ویه کوفته بچینه کشته مرگانک بچینه برابر آن شکر سفید بیا میرند و بوست و یکمشتاد  
سازند و هر صباح یکمشتاد یا بدرقه آنزله یا شیر جو شیده گاه استعمال نمایند بقران الی نفع گاه  
بخشد ترکیب ساختن کشته را رنگ که بزنگ مرگانک یعنی طلامی محلول باشد گوگرد  
آفوله سار کیتوله از زیر خاص که از زردی باشد کیتوله نوساد و کیتوله از زیر آگداخته سیانیدان  
اندازند تا هر دو یک شود پس سرد کرده بردارند و با گوگرد و نوشادر چهار برابر خوب سخن کنند  
که خاک سیاه شود پس در شیشه آتشی که گلیکمت کرده باشند نیم شیشه پر کرده و همین شیشه را از باد  
و باد و باس در آتش زغالی بپول که بوزن یک انبار باشد شیشه را خام کنند و اگر همین شیشه بندد  
و دو پرده نماید از چوبی و همین شیشه بکشاید اما حرکت خوب بهتر شیشه بد و انر سبیل در شیشه  
آتش و موقوف شدن و و شیشه را بردارند با احتیاط نگاه دارند و اگر آتش سرد شده باشد و هنوز  
و دو در شیشه باقیماند دیگر آتش کنند تا وقتی که بر آمدن دو دو بالکل موقوف شود و آتش سرد  
شیشه برداشته نگاه دارند و زووم شیشه را شکسته از زیر را که بزنگ طلامی خالص گشته شده با



بروزند و با احتیاط نگاهدارند برای سوزاک و سیلان منی و مذی و دوری و رتخت منی و تخلیه توانی منی  
 عیله نافع است و این فقیر باره فراجان را اکثر با امراض مذکور این قسم کشته را نگه داشته و دفع فرود  
 افتاده و مستدل و گرم فزاج از قسم سفید که طریق ساختن آن در فصل سوزاک مذکور شده بسیار  
 نافع آمده اکثر بیدان یعنی طبعیان هندی و بعضی از یونانیان نیز که از خواص و مزاج رصاص خرد کرده  
 کشته تازه را بقیاس باطل خود گرم قرار داده بعمل نمی آرد و کشته دو سه ساله را پسند می کنند و در حقیقت  
 مزاج رصاص سرد است و چون کشته شود بعلت رمادیت برودت در آن غالب می شود و این فقیر کشته  
 معمول داشته که شنبلیله کرده و صبح بعمل آورده و بجز نفع هرگز مضرت ندیده و واضح باد که اگر در امر منی سبب  
 کثرت پیدا می شود یا شد چند روز او را در مقل منی خورد اگر مزاج گرم باشد او را در مقل سرد که تقطیل منی  
 نماید استعمال نماید او را در مقل سرد مقل منی تخم کامو بز را بلیج شادانه کشتی نه شک بلوط کانی  
 تخم خرفه براده مستدل سفید سماق گانار طباشیر عدس مفشتر ازین او را در هر چه پسند خاطر باشد چند  
 جز بموزن بگیرند و کوفته بخیته شکر سفید همچند او را در آینه کاه بارند و هر روز صبح یکتوله با آب سرد  
 میل نمایند تا یکس هفته یا زیاد از آن تا وقتی که ضرورت باشد و اگر مزاج سرد باشد او را در مقل گرم که  
 تقطیل منی نماید سفوف کرده بموزن شکر سفید آمیزند و میل نمایند او را در مقل گرم مقل منی شونیز  
 تخم سداب تخم پنجه کشت بودینه هر دو بخش لعل سیاه لعل سفید زیره سفید این او را در مقل  
 وزن گرفته کوفته بخیته شکر سفید آینه یکتوله هر صباح با آب تازه میل نمایند و وقتی که قطع دوا  
 خوب ظاهر نشود موقوف کنند فصل در منی الموم گاه باشد که عند الاحتمال باغذایا است  
 بجای منی خون خالص آید و سبب آن ضعف قوت باغذایا انیشین باشد که خون را سفید غلیظ  
 نفاخته با دوی منی فرستد علاج تقویت کرده و انیشین کوشند پس اگر آثار حرارت پیدا باشد  
 روغن کدو روغن خشخاش و انیشین بوضع کرده مالش نمایند و در شربت قند و نبات شیر  
 مخمر تخم کرده و لحاب بیدانه آینه بنوشند و اگر آثار برودت و مزاج پیدا باشد روغن بابونه با روغن  
 قرطم که در آن قدری <sup>ساده</sup> صلیب حل کرده باشند و انیشین بوضع کرده بالند و چند روز همچون فلاسف  
 خورند فصل در غدیر غدیر بفتح عین مهاد کسر زال سحر و سکون با رختانی و فنج طار مهاد و  
 و این مرضی است که عند المباشرت وقت انزال غایله نیز بر آید بخیله را در دست و حفظ آن نمایند



شود و این علت کسی را عارض شود که از جماع لذت تمام در یابنده و معنی ایشان در غایب  
 رقت و سعادت بود و خون ایشان رقیق و عصب با سست بود و عضلات ضعیف و لذت بحسوسات  
 لمسی بیشتر در یابنده و فرزند صاحب این مرض اکثر اطفال اشیر باشد و گاه باشد که زنان را نیز این مرض  
 عارض گردد علیحده اما قیام و کند و گاه نار و صبح عربی مساوی که فسیحیته با آب سرشته شانه با سازند  
 و یکی برآورد و روغن ابل بیشتر و مقعد بالند و معا بین که مقوی اول و دوم و اعضا می باشند تا  
 کنند و غذای قایض خورد و وقت مباشرت اول در بیت الحمار و تا شام پاک شود پس از آن بکار  
 مشغول شود و فصل در علت این مرض و این مرض است که ایلاج قنبر در آرزو شود و این بدو  
 قسم باشد یکی آنکه از عمد خردی طبیعت را عادت شود و ترک این عادت بد شواری تمام صورت بند  
 و دوم آنکه سبب این مرض کثرت بلغم شود که در دهان سستیم ششخ علاج اول مطبوع با سینه  
 شقیقه کنند و بعد شقیقه بود و قسم اول بسر که سخن کرده و پنجه کتبه بدان آلوده معمول کنند صبح و شام  
 در چند روز مرض نائل شود و فصل در مرض آتشک این مرض عند مباشرت با فحش بازاری  
 که مبتلای آتشک بوده باشد حادث گردید یعنی از یکی بد دیگری تعدیه کند و از آنکه کیفیت این مرض  
 بسبب کثرت شیوه برخواهن عواصم و از ناداعلا و خرد و بزرگ بوجه احسن ظاهر و مبرهن است اندازند  
 ز شرح و بیان آن ضرورت نداشته و نوی آن که مجرب و در مطب این فیه همیشه معمول بوده و خطا و ضرر  
 گاهی از آن مشاهده مذکور و مستوی گردد و آض با دکه اکثری از جراحان در بیابان و نیز من سیلاب  
 در ساپور و بلاد با استعمال مریض می آرند اگر چه برای چند روز مرض آتشک نفع می بخشد اما  
 در آخر باز عود می کنند و فساد تمام در خون می آرد و بسبب فساد خون دیگر امراض مانند اسهال  
 می شود و این فیه بر بدایت ربانی و توفیق نیز دانی حبیب السلاطین و با سینه سیاه و مردار سینه و طبقات  
 را با تقصیر ببلای این مرض اعتبار ساخته و با فضال آبی گاهی خطا و ضرر ندیده و بعضی آتشک  
 را مسهل حب السلاطین در هر زمس و هر یوم از ربع و خریف و صیف و شتا داده و بفضل آبی  
 در هر زمان نافع و موافق آمده اول دو هفته منضج دهند و سواهی دال موناگ هر چه خوابند بخورند  
 اما گوشت کمتر خوردند و در مسهل آیه کنند مریبان شربین یا انگین هر چه پسند خاطر باشد تناول نمایند  
 اول چهارده روز منضج داده روز پانزدهم مسهل حب السلاطین دهند و بی یک مسهل سه روز



منصف خورده مسهل دوم و هم برین طریق مسهل سوم نیز بعمل آید انشا الله تعالی بعد سه سبیل مرض با  
 در روز و باقی نمازید مسهل تا سه ماه از ازاله مزاج اکثر از در دیگر هر چه خواهد نمود بخورد منصف با  
 شایسته و سه سبیل که بر روزی بر روزی نکند حرارتی است که در نیم تا آریه بخوشا ندم نگاه با  
 آثار آب باقی ماند صاف کرده نیمه صبح و نیمه شام بنوشند و در ایام منصف حب مسهل نماید از جهت  
 مسهل حب اسهال طبعین نیلای حقو متخاص بر این سه ماهه در رنگ سه ماهه منصف اسهال  
 که سفید باشد و از پوست بیرون آید شش ماهه قند سیاه کنه سه ماهه چهار ساله بست یکا شده و  
 یا با یک گونه و قند سیاه یا میزند و خوب حل کنند هر گاه با قند یکذات شود و خوب به مقدار  
 صحرایی بندند و نگاه دارند بعد چهارده منصف روز پانزدهم در قدری جوارح یک گلی را محوط کرده  
 فرو برند و اگر حاجت باشد یک دو جرعه آب سرد بالای آن بنوشند و در ای منصف روز مسهل  
 بخورند اما قدری باویان جوش داده نگاه دارند اگر عند الاسهال تشنگی غالب شود قدری آب با برین  
 بنوشند اکثر کسانرا یک دو بار می دهند هشت بار حاجت میشود اما شاز و زاده بعضی کسانرا زیاد  
 ترقی و اسهال نیز می آید و پنج خون نکند و اگر از بسیاری قوی و دست ضعف و ضحکال بسیار  
 مرضی را لاحق شود و خواهد که قوی و اسهالی بند شود از آب سرد روی و دست و پای بشوید  
 و یک قدح دوغ تازه بنوشند فی الفور تسکین حاصل آید قوی و دست بند شود و اگر قوی و اسهال  
 با فرط باشد و مرض بحال با استقلال باشد دوغ نوشانیدن ضرر نیست آخر در خشک نرم با  
 جوارح بخوراند و اگر جوارح خوش نیاید اول یک دو لقمه با جوارح بخورند بعد از آن با دال اره یا  
 عدس منقش کرده روغن گاو خوب چوب کرده باشند تناول کنند و بعد از آن آب سرد بخورند و برای غذا  
 دلیه گندم نیز نیکین باشد یا شیرین بسترست بفضلیه تعالی در اول مسهل انار صحت مرض نماید  
 و زخمها پاره شده و رو بخشکی آزند و بعد یک مسهل سه روز منصف داده هم برین طریق مسهل  
 دوم و سوم و بعد بفضلیه تعالی در سه مسهل صحت کامل حاصل شود و در ایام منصف و مسهل روز  
 این مرتبه بر زخمهای آتشک ننند که برای انزال زخمهای آتشک سریع الاثر است صفت  
 مرتبه آتشک خرمه زرد سوخته که مثل ارد سپید و نرم شده باشد و اصلای سیاهی و سختی در آن  
 نباشد بهتر است که در کوزه آهن گران در آتش زغال منصف بدیند تا خوب سقیم و نرم مثل



آبک شود پس ششما شین آبک بگیرند و کات سفید که سیاهی مطلق در آن نباشد ششما ش  
 مردار سنگ ششما شینا تلخو تخم بربان یکما شمه کافور و ماشه موم سفید ششما شه روغن گاو چار تو لوله  
 خشک بیدریک ساینده گاو باندادل در مجمر آهنی موم را بگذارند پس روغن گاو در آن اندازند و بگذارند  
 هر دو مخلوط شده یکذات شوند چجه از آتش فرو آورده اوویه ساینده در آن اندازند و از چوبی  
 حرکت میداده باشند تا اوویه نشین نشود و بار روغن یکذات شده سرد و منجمد گرد و پس در ظرف  
 چینی نگاهدارند و هر روز علی الصبح زخم آتشک را از آب جو شیده برگ نیب شسته و صفا  
 کرده مرم بر جامه کهنه باریک طلا کرده بر زخم چسباندند صبح و شام دو بار بعل آنرا ماشستن تخم  
 یکبار وقت صبح کافی است صد ما در میدان آتشک فقط با استعمال همین منصفج و مسهل و مرم کزله  
 شد از اثر مرض پاک و صبح و سالم و تندرست میشود اما بعضی مریشان آتشک که از بیشتر ماده  
 فساد خون جم داشتند باشند هم در آن حالت مرض آتشک لاحق شود پس آتشک بفرمان آبی  
 ازین منصفج و مسهل و مرم زایل شود و اما برای تصفیه و تعدیل خون بعد قرائع از مسهل با سجون  
 عشبه با عرق مصفی خون تا چارده یا بیست و یک در استعمال کنند بفضل آبی فساد خون نیز  
 زایل شود و تعدیل شود و تعدیل کامل حاصل آید و اندیشه عود مرض باقی نماند صفت مسجون  
 عشبه ششما مغربی و قوله بادیان براده صندل سفید براده صندل سرخ جرایه گل شمشیر  
 اقیقون بسفنج پوست پایله زرد پوست پایله کابل پایله سیاه پوست پایله آمله ترد سفید  
 خراشیده شیطنج براده چوب شیشم براده چوبک بنوس سنا و کی سور سجان شیرین جمله اوویه یک  
 توله غسل و نبات دوزن مجموع اوویه دو یا کوفته بجه و غسل و نبات را قوام ساخته دوا  
 بسرشد و نگاهدارند صفت عرق مصفی خون ششما براده عتاب بر سر چوب که میندی  
 بر میندی نگیند جرایه براده صندل سرخ بسفنج براده شیشم براده آبنوس گل نیب برگ  
 خنا خشک پوست ببول پوست سرس پوست کچنال پوست پایله زرد پوست پایله کابل سیاه  
 پوست پایله آمله جمله اوویه و وقت شب در پنج آنرا آب بجیسانید و صبح سه آنرا عرق کشند ششما  
 نگاهدارند هر روز علی الصبح و قوله سجون عشبه با نیم با عرق استعمال نمایند تا چارده یا بیست  
 یک روز غذا در استعمال عشبه دل نخود که دانه ثابت نماند و باب حل شده باشد بار و روغن گاو



گرم و دلیله گندم بریان شیرین یا کینین هر چه پسند خاطر باشد و بعد مسهل آتشک تا که سته ماه نگذرد  
از دال بوزنگ پر میزد از زرد دیگر حسب آتشک مجرب این فقیر نرقی آوردند اسهال و نه زمین  
جوش زرد و در بازده روزیدین از ماده آتشک پاک شود اول منفع و بعد از آن مسهل حسب تذکره  
دهند و بعد سه مسهل اگر اثر مرض باقی ماند این حب بازده روز بخورند پوست هلیله زرد پوست  
هلیله کابلی هلیله سیاه اجو این دیسی اجوائن خراسانی کات سفید قرقر نخل خرمره زرد که سونق شل  
آبک سفید شده باشد سگر احت سردار سنگ فلفل سیاه وانه الالبخی کلان عاقر قرقر ماگل سبزه  
هر واحدی دو توله نیلا تخم بقره بریان ششما شده و سته از چوب نیب تراشند و یک فلووس  
بر زمین سته نصیب کنند و جهاد ویه را با یک کوفته نیمه در کزای آهنی اندازند و با و آتارن  
لیمون انداخته از سته مذکور سحق کنند هر گاه عرق خشک شود بقدر کنار صحرانی حب بسته  
نکاهد از زرد و هر صباح یک حب با جرعه آب تازه بخورد حب دیگر که در منافع موافق حب  
اول است اما بعد مسهل مذکور اگر اثر مرض باقی ماند این حب بدهند هلیله سیاه و دو توله بقره  
یک توله نیلا تخم بقره بریان ششما شده در عرق لیون چهار پاس کهرل کرده حب بمقدار کنار  
صحرانی بندند و هر صباح یک حب با آب تازه بخورند تا چهارده روز از مرض آتشک با کلیه  
از بدن زایل شود فصل در علاج خیارک که از اهل هند بدگویند و آن در می است  
که در کشان حادث میشود بهترین تدبیرش این است که در ابتدا وای محلل بندند و آن  
اینست که از مغز گسیکوار قطعه بمقدار طول و عرض درم بر باشند پس آنرا اندکی گرم کرده  
آبته بلدی با یک ساسیده بران بپاشند و بر موضع درم به بندند تا سته چهار روز صبح و شام بمحل  
اگر درین عرصه تحلیل شده فیها و اگر ردی بچج آرد پس برای التمج و شفر شدن آن این فعاد پوست  
ببخ آکو در شیره نرسائیده گرم گرم کرده فعاد نمایند هر روز صبح و شام بمحل آنند و هر گاه منفع شده  
مواد آن خارج شود آن زمان این مرهم بمحل آنند صفت مرهم آبک خشک یک توله خون  
بکجد و توله زعفران روین یعنی کانسوی از سته چوب بانس از جاتب گره خوب سحق کنند که  
مثل مرهم شود پس جابه کنند با یک مثل صوف تا تا ساخته و بر مرهم آلوده بر جراحت بپزند  
ما و تیکه بمحل مواد خارج شده خشک کرده و اگر ازین مرهم زخم خشک نشود این مرهم بمحل آنند



مرحم دیگر برای الیتام رحم نیا که روغن کنجد و وتوله رال سفید ششماشه رال در خون  
 را بر سر آتش گذارند تا رال اگر داخته بار روغن یکذات شود پس از آتش فرو آورده و اندکی  
 سرد کرده آب سرد در آن اندازند و بمیت پنج بار بشویند بعد از آن ادویه مفصل الذیل  
 باریک سائیده در آن امینند و نگاهدارند و هر روز صبح و شام با استعمال در آنند و هر صبح  
 زخم را از آب نیب محی شسته باشند و بعد شستن مرجم نهند در پیشند و زخمشک شود اجزای  
 مرجم این است دانه الائچی سفید چهار ماشه کات سفید چهار ماشه سفید و چهار ماشه این هر سه  
 ادویه را خوب باریک کرده در روغن درال شسته بیا مینند و نگاهدارند و هر روز بخار برزند  
 یا با هیزدهم در امراض رحم - رحم عضو نیست مولف از لیفات عصبانی شکل  
 مثانه و گوهر او سفید و نرم و بیخس است و بیخس او جهت آنست که از ثقل چین و امتداد  
 که لازم عظم جنین است ریخته نشود و آن دو طبقه است در طبقه اندرون رگها بسیار است  
 و مفالها دارد و ششایه خلی محده جهت استمساک جنین در این طبقه و تجویف دارد و گویا کوسیه  
 است اما گردن واحد است لهذا و بچه یک شکم وجود می گیرد و در مردم اما رحم دیگر حیوانات  
 را تا جای وقت رحم بعد و پستان یا باشد و بیشتر بچه بدان عدد آزند چون سگ و گربه زیرا  
 و طبقه بیرونی بمنزله غلاف است در طبقه اندرونی را جهت محافظت او و این طبقه فقط  
 یک جوف دارد و موضع رحم زیر مثانه و بالای روده است و طول آن از نزدیک نان  
 است تا منفذ فرج و درازی آن منفذ از نشن انگشت کم نبود یا انگشتان صاحبش از  
 یازده انگشت زیاده نباشد و باید دانست که گردن رحم همچون عضله ایست تو بر تو بر یکدیگر  
 تا دراز اند شد و رحم مجذب منی شوق دارد و بوقت مباشرت بشوق منی میل بطرف قدام  
 میکند و رحم با تمام اجزای خود بشکل تقییب و انشیمین مردان است اما انشیمین مردان بزرگتر  
 و گرد است و اندک میل پدرازی دارد و در یک کیسه است و انشیمین زنان کوچک است  
 و گرد و به پهنای میل دارد و هر دو طرف فرج موضع است خارج از رحم متصل گردن  
 رحم و خون طمش در ایام حمل غذای جنین میشود از راه ناف و در اوقات رضاع مستحیل بشیر میگردد  
 و غصه از دماغ بر رحم پیوسته است و بواسطه آن رحم با دماغ مشارکت دارد و امر این رحم

باب هیزدهم در امراض رحم



بسیار است و هر یکی در فصل بیان کرده شود انشاء الله تعالی فصل در ادرم رحم در رحم  
 بر سه نوع باشد یکی درم گرم و آن که سبب عارض شود و یکی ضربه و سقطه که بر رحم افتد و همچنین با  
 نخون طشت و نفاس توهم سقوط جنین و عسر ولادت و کثرت میاشرت و ازاله بجات پهنام  
 ماده صفراوی و رموی که بر رحم انصباب نماید علامات درم گرم رحم تب شدید و سیاهی زبان  
 و دروس علی الخصوص در تارک که بجا ذات رحم است و در ذات و عانه اما در تارک و عانه و بی  
 باشد که آانس در مقدم رحم بود و در قطن و پشت اگر درم بموخر رحم باشد و در خاصترین اگر درم  
 بر دو جانب رحم باشد و نگاه باشد که در میان ناف بود یا در قطن باشد در اینجا سیوران  
 و خاصترین فرود آید و امتداد شدید آرد و بمنزله که بر خاستن متعذر گردد و اکثر آنست که در وی که  
 زیر ناف بود تاران فرود آید و در وی که در قطن بود تا سرین گراید و عسر بول شود اگر درم  
 بمقدم رحم مائل بطرف اعلا باشد و عسر بر از شود اگر درم بموخر رحم مائل با سفلی بود و شد  
 و خفت اعراض و عسر بول و غایط بحسب سبکی و گرانی درم است علاج اگر در بدن مریض  
 غلبه خون مشاهده کنند اول فصد با سلیق کنند و اگر کافی نشود و زردوم رنگ مسافرن  
 کشایند و از آب سرد بر نیز دارند مبادا که ماده متفجر شود و شربت بنفشه با عرق کبوی بنوشند  
 و آرد جو و آرد مغز تخم با قلا و بابونه در شیر کبوی سبز سائیده بگرم بر عانه ضماد سازند و فاس  
 خیار سبز را در شیر کبوی سبز حل کرده لب آن بگیرند و اندکی بابونه بشیره کبوی سبز ستا  
 بر دور ایجا کرده قدری روغن گل آسینجه صوف در آن آکوده حمل کنند و اگر در بشت باشد  
 بقدری یا دو وجه افیون در شیر کبوی سبز حل کرده با ویدیمول مخلوط کنند و بعل زند و اگر  
 قبض باشد روز سوم یا چهارم سه چهار قوطه سفر فلوس در عرق کبوی یا عرق کاسنی حل کرده  
 و شکر سرخ و روغن بادام انداخته بنوشانند که دو سه دست آید و فی الفور عوارض استسکین  
 حاصل شود و بر همین تدابیر یعنی ضماد و حمل و نوشیدن شربت بنفشه با عرق کبوی لازم  
 باشد امید است که بروز سوم یا چهارم درم تحلیل شود و همه عوارض زائل گردد و اگر  
 مبادا درم ردی بجمع آرد علامات شدت تب و در و ضربان است درینوقت ضماد اول  
 را موقوف کرده و ضماد بعل آرد تا ماده را بزودی بچته گرداند ضماد بابونه تخم حلیه تخم کتان



مغز تخم با قلمه شیر و گوی سبز ساییده و مگر گرم ضما و سازند و هر گاه ورم منقرض شود علامت آن بر آمدن ریم  
در بول یا در بر باز است و نفث در سایر اعراض درین وقت ضما و غیره موقوف کرده برای تنقیح رحم از ریم  
و بزرگ ما را غسل دهند و یا شیر گاو و بوشیده شکر انداخته بنوشانند تا رحم از ریم پاک شود و هر گاه معلوم  
گشتند که در بول یا در بر از املا ریم و غیره ظاهر غشی شود برای اندمال جراحت مرهم باسلیتون بصوف  
آلوده در رحم نهند صفت مرهم باسلیتون رسوت مرگی ال سفید بچسبکی بر بیان هر فرجه  
مساوی سوم زرد و برابریه و دیگر روغن کنجد و چند سوم اول سوم را بگذرانند پس روغن اندازند هر گاه  
برود یکذرات شود از آنش قدر آورده او دیگر گفته در آن بیامیزند و از چوبی حرکت میداده باشند تا آنکه  
ببجز گرد و پس از بماند باریک کند صدف سازند و صوف بمرهم آلوده در رحم گذرانند و هم درم سرد  
در رحم پیدا نماید علامت آن نفث در عانه است علاج قوی در غیرضین بسیار نافع است بشرطی که نمی گردن ریم  
را دشوار نباشد و همه آنچه در ورم سرد یعنی مثانه گفته شده و اینجا بیدنه بعمل آید که نافع است سوم  
ورم صلب سوادی ورم صلب سوادی بیشتر عقیب ورم گرم افتد بسبب احتیاطی ثبیب که در  
ورم گرم اکثر استعمال میرد آنکه کلا و شربا و ضما و اولطو لا و حمو لا تا آنکه ماده صلب سنج گردد و  
گاه باشد که بی وجود ورم گرم ماده سوادی از خون حریض سوخته در رحم مجتمع گردد و در آخر ورم آرد و  
در بین قسم ورم اگر تلبیر مناسب نیاید بمرطبان سنج گردد و یا باستقمای رتی مودی گردد و علامات  
ورم سوادی از مخرج است یکی آنکه در محل رحم نفث محسوس شود و در ایضه از حرکت کسبند و در ورم  
آنکه علامت در ورم پیدا باشد پس اگر صلابت در عانه باشد علامت نورم گردن رحم است این  
اکثر غشی شود سوم آنکه هنگام حرکت در رفتار در ساق پای اضطراب افتد پس اگر آمان یکجانبی رحم  
بود اضطراب نیز در ساق پای همان جانب پیدا آید اگر عصبه در جانب رحم باشد و در هر دو ساق  
پای اضطراب شد چهارم آنکه درد کمتر بود و این بر تقدیر است که ماده سخت غلیظ باشد و بسط طابیت  
میل نکرده باشد زیرا که اگر ماده سخت غلیظ نباشد در دشت پیدا آید تخم آنکه رحم بجانبی مایل  
شود و گاه باشد که میل رحم بجانب مخالف ورم باشد مثلا اگر ورم در جانب بایمین رحم باشد بطرف  
ایسر میلان کند و اگر در جانب بایسر ورم باشد بجانب بایمین میل کند و اگر ورم در تمام باشد رحم  
بمخالف میل کند و اگر ورم بخلف باشد بقدام میل کند و گاه باشد که مایل شود ورم بطرف ورم



و این آن زمان صورت بندد که درم صغیر کج باشد پس سبب تمد و میل کند رحم بجان درم علاج  
تخم کنان کیتوله تخم حلیه کیتوله تخم خطمی کیتوله هر سه را در پا و آنا را آب جوشانند هر گاه نصف آب باقی  
ماند خوب باشد لعاب آن بگیرند و بکوی خشک نریخته و سوسن سوسن سیاه و بادیان و با و کجند و با بونه و با بزر  
هر یک ششماشته بموم خالص یک توله روغن کجند سته توله شده خالص سته توله ادویه خشک با یک کوفته  
بیخته بموم خالص اگر اخته در آن آمیزند بعد از آن مع لعاب روغن روغن شد خوب حل کنند و نگاه دارند  
و صوف جامه کهنه با یکسان آلوده بر هم بر درازند صبح و شام و تا دو هفته بعمل آید و همین در این  
هم نیکم ضما و سازند در روزی دو بار انشاء الله تعالی بدو هفته صحت کلی حاصل شود و اگر در  
دو هفته درم زائل نشود منفع سودا داده مسهل سودا دهند و بعد تنقیه با دیگر همین جدول ضما بعمل  
آرند انشاء الله تعالی زودتر نفع کلی حاصل شود و دیگر هر سه و اخیلیون و اورام صلب و در  
رحم را تحلیل کنند و خنازیر و سله را نافع آید مردار سنگ خوب با یک ساید نگاه دارند تخم خطمی  
تخم کنان و تخم حلیه هر سه را در یک و نیم پا و آب جوش داده هر گاه نصف آب باقی ماند از آتش  
فرو آورده سرد کرده خوب بالند تا لعاب بر آید پس لعاب صاف کرده نگاه دارند بگیرند بموم خالص  
با آتش نگاه دارند بعد روغن کجند در آن اندازند هر گاه هر دو یکذات شود از آتش فرو آورده و در  
و لعاب مادران انداخته باز بر آتش دهند و از خوبی حرکت میداده باشند تا اندک ستانی در آن  
پیدا آید پس سرد کرده و در ظرف چینی نگاه دارند هر روز بصوف جامه کهنه با یک آلوده در رحم  
گذارد در یک هفته با چیزی زائد از آن درم صلب را تحلیل کند و همین مرم را بر عانه هم بگیرم  
طلای نموده باشند ضما و دیگر که چون بر عانه ضما کنند درم صلب سوداوی رحم را نفع تمام  
بخشد و اگر فرجه هم از آن بعمل آرد او لے باشد صفت آن شیر شتر سر میش روغن برنج  
هر واحدی پا و آنا هر سه را یکجا کنند از تخم کنان و تخم خطمی که هر واحدی کیتوله باشد با  
جوش داده لعاب بر آرد و در شیر و روغن بیاینزند و با آتش نرم بپزند تا غلیظ شود نگاه دارند  
و بر عانه طلا سازند و صوف جامه کهنه در آن تر کرده حمل کنند و این مرم درم بلخی را نیز  
نفع بخشد دیگر برای درم رحم شوره قلمی صبر زبیدی شیر خرینم پا و شد خالص هر سه در  
اول خشک با یک ساید با شیر و شد مخلوط کرده با آتش نرم بپزند تا غلیظ شود پس بصوف



الوده قبول نمایند فصل در وسیله رحم و آنج باد که چون درم گرم رحم بچینه شود و در سبب آن با وسیله  
گویند تیسیر القح و وسیله آنست که تخم خرپوزه کوفته تخم خیارین کوفته خا خشک جو لوب کرده نبات کوفته  
و صاف کنند و بنوشانند صبح و شام و حله و تخم کتان و بابونه و اکلیل الملک و تخم خطمی و آرد جو و  
تخم مرد و آرد با قلا مسای با بساییده روغن کنجد در آن مخلوط کرده گرم کنند و بر عانه نهاد و سازند  
و سه چهار روز بعمل آرند اگر ازین هم منفجر نشود آنگاه انجیر زرد پنج عدد و خربوز کوفته بیکتو در نیم انار آب  
بجو شانند هر گاه با و انار آب باقی ماند مالیده صاف کنند و بر رحم حقه نمایند و ادویه جو شیرین را  
باریک ساخته بیک گرم بر عانه نهاد و کنند بیدرست که وسیله منفجر شود و در بول و براز بر آید و در وقت  
برای تنفیه بریم و بعد از آن حیت اندمال هر چه آنچه در درم گرم رحم مذکور شده یکی بعد دیگری عمل کند  
فصل در سرطان رحم سرطان رحم بیشتر عقب درم گرم رحم عارض شود و بسبب خلیس نشین  
و یا منفجر شدن و یا منفجر نشدن درم و نه بر آمدن ماده از آن علامت آن صلابت و حرارت و ضرب  
است و در تاجاب سینه محسوس شدن باشد که در و چشم و در و شقیقه و نعت و لغری و ساقها پدید آید  
و در پشت پای و درم ظاهر شود و باشد که شکم بزرگ شود و یا سستقا انجامد و مگوم باد که درم سرطان  
رحم ظاهر و عیان می باشد و رنگها بر آمده و رنگ کبودی و در صابیت مثل بود و نگاه باشد که سرطان  
مع الجرح است بود و علامت جرح است که در عانه و کشران زیر شکم و پشت آرد شدید بود و باشد که  
از آن رطوبات غرض غیر مستوی النضج سیان کند و رنگ این طوبت مثل سپیدی باشد یا سبزه  
یا بجزت یا بجزت اما مثل سبزه اکثر بود و به بیاض نادر علاج سرطان هم با جراث بود و یا بی جراث  
علاج پذیر نیست اما برای تسکین از صلاح آن غافل نباشند پس اگر سرطان بی جراثت بود هنگام شدت  
حرارت و ضربان و غن جل با سفیدی تخم مرغ و اندکی ایون و زعفران حله کرده نهاد کردن نافع است  
و هنگام تسکین بوقت در و رحم و داخل یون خارجا و داخل استعمال نمایند و اگر سرطان متفرج و با حرا  
باشد باید که تخم خطمی و بنفشه و تخم کتان بچوشانند و در طبع آن مریضه را بنشانند و برای تسکین در  
شیات ابیض که در آن قدری ایون و اندک زعفران مخلوط کرده باشد یا شیر زنان یا شیر بز  
حله کرده و صوت بدان آلوده در رحم رسانند و اگر خون از جراحت بسیار آید عصاره کچنک  
و گل ریزی و سفیده از زیر آب با رنگ حله کرده و صوت بدان آلوده در رحم رسانند فصل



در ناصور رحم و اطلاق ناصور وقتی کنند که بحدوث قرحه زمانه دراز گذشته باشد و اقل مدت آن چهل روز است چنانکه صاحب شرح سباب و علامات در تقریرین ناصور فرموده ان ناصور لا یطلق علی القرحة الا ذاب بعد عمدا و منعت علیها مدة من وقت الا ان تجاروا فلهذا اربعون یوما یعنی اطلاق ناصور کرده نمیشود بر قرحه مگر وقتی که بپدید آمدن قرحه بود زمان آن گذشته باشد قرحه زمانه دراز وقت منبج شدن درم و کثیرین مانده چهل یوم است علامت ناصور رحم آنست که همیشه زرد آبی از آن سائل باشد و در لازم بود علاج ادویه تنقیه و محفقه که در فرج رحم گفته شود اینست نمانند و زینهار سبب ادرت بردست کاری از آهن نمایند که در آن خون حدوث کزاز و اختلاط عقل و غشی است اما اگر بدن متملی باشد از اختلاط فصد و سسبل بحسب خلط توان کرد تا تخفیف یاری دهد پس اگر ماده صفراوی باشد بطبیخ بلیله و اگر سوداوی باشد بطبیخ آتیمون فرماید فصل در قروح و جراحات رحم واضح باد که قروح و جراحات رحم که از سبب خارجی افتند آن ضربه و سقطه است که بموضع رحم رسد و از صدمه آن رگهای رحم متصدع و شکافته شوند و اسباب اخلالی آن چند است یکی عسر ولادت و شدت طلق یعنی دروزه دم کشیدن شیمه و جنین مرده که از آن عروق و اغشیه منفسخ و منخرق شود و سوم ظهور درم و ثوبه که در رحم افند و منقرض شود و قرحه آر و چهارم خلط حاد صفراوی اکال که در رحم انصباب یابد و اجزا رحم را متاثر سازد و علامت قرحه رحم آنست که هر وقت درد لازم باشد و خون دریم همنا یا مرکب بیرون آید پس اگر خون منخرق خالص آید دلیل نصداع یعنی شکافته شدن رگ باشد و معلوم باید کرد که هنوز جراحت ریم نکرده و اگر خون بدبو و سیاه آید بادر و شدید دلیل تا کل بود اگر شبیه آب گوشت بر آید بادر و دلیل دلیل عفونت قرحه و ذوبان گوشت برم رحم باشد و اگر آنچه از رحم بر آید کثیر المقدار بود شبیه بدروی دلیل آن باشد که درم گرم رحم قبل از شکستمان نفع منفرجه گشته و اگر بدیده سفید و غلیظ و تمایل المقدار بر آید بالذم و سوزش و راحه که برینداشته باشد دلیل آن بود که ریم نضجیه از قرحه می آید و قرحه از جگر پاک میشود و علاج در آنچه که سبب آن ضربه یا سقطه یا عسر ولادت و شدت طلق یا جذب شیمه یا جنین میت بود و خون خالص باشد آن فرجه عابسه برداشتن کفایت کند خون را بند کند و جراحات ما الیتام در به صفت آن



کند از تریاق و املاح و غیره که در کتب معتبره آمده است و در این کوفته بیتی با بار ترکیب و کلس  
 بسز شده و صورت در آن تر کرده بر وزن بر و سه روز نفع کلی بخشد و اگر جراحت قوی کرده و قرصه شده  
 باشد در آن حالت اول شقیه قرصه از ریم کنند بعد از آن دوای مندر مل ننند و درین وقت برای شقیه  
 ندریم بهتر است که قدری شده خالص و بی نبات سفید که با یک کوفته باشند در شیر خربا بیشتر  
 بنیزند که مثل قوام شود پس صوف بدان آلوده بر ریم گذارند و هر گاه معلوم کنند که قرصه از ریم  
 پاک شده برای اندال قرصه مرهم با سلیقون که بیشتر نذکور شده بار و عن گل نمک کرده صوف  
 از آن تر کرده استعمال نمایند و اگر در شدید در قرصه پدید آید جهت تسکین در این مرهم بول سفید  
 از ریزه ماشه موم سفید و ماشه روغن گل بکتول و فیون یکما ماشه زعفران چهار سرح موم زنگنه  
 پس روغن گل اندازند هر گاه هر دو بکنند شوندا از آتش فرود آورده سفیده و فیون زعفران  
 با یک کوفته در آن بیندازند و از چوب حرکت می داده باشند تا سرد شده بنجد شود پس صوف  
 در آن حرکت کرده حمل کنند بفرمان آبی در در استکین جام حاصل آید دیگر که در شدید را تسکین دهد  
 شد خالص کچمه شیر خرد و حقه فیون اندکی بر آتش بنزند تا غلیظ شود صوف یا پنبه کهنه تر کرده  
 در ریم ننند در در استکین هر دو هر گاه ریم بول بر آید در هر دو حفظ مثانه گوشند تا ریم در مثانه  
 نایستد و از حدت خود مثانه را متفرج نسازد و بزودی با بول خارج شود و برای این کار دوای  
 ذی ادرار باید صفت سفوفی که ریم را از مثانه زدودن سازد و با و را در مختم خربزه  
 مختم کدو تخم خنثاش از هر یک چهار درم قلع عربی کثیرا رب السوس نشاسته از هر یک یک درم همه  
 را کوفته سفوف سازند و بقیر وطنی که از موم در روغن گل ساخته باشند سفوف را چرب کنند  
 و دو سه درم ازین سفوف با دو لوله شربت خنثاش استعمال نمایند نفع مدرات آنست که مثانه  
 را از ریم پاک کند و نفع قیر وطنی اینست که از حدت ریم حفظ مثانه کند و اگر ریم بجانب امعا  
 گراید و با بر آید برای حفظ امعا ششانه چهار تخم را باب با جلاب تر کنند تا بالیده شود  
 پس ششانه روغن گل انداخته بخوراند و اگر ریم از هر دو جانب یعنی بر او بول و بر او خارج  
 خارج شود بیک وقت حفظ مثانه کنند و بیک وقت ب حفظ امعا گوشند و از فساد هر دو عضو امین  
 فصل در شقاق ریم و شقاق مجاری پر شقاق ریم بیشتر از بیوست عارض گردد



چنانکه در شقاق مقعد گفته شد و از کثرت مباشرت نیز پدید آید علامت آن لزوم در وقت  
 در هنگام مباشرت درد زیاد شود و ذکر خون آلوده بر آید علی الخصوص اگر شقاق در گردن  
 رحم باشد علاج آنچه در شقاق مقعد گفته شده و اینجا نیز همان عمل آید و اگر در رحم باشد  
 قدری پیه بله یا پیه باکیان یا پیه گرده نیز در روغن گل آسیننه محمول کنند و چند روز نفع کافی  
 و هر گاه باشد که هنگام ولادت یا وقت ازاله بکارت قبل بهیچ شگافه که حجاب بر باقی نماند  
 علاج سوم سفید پیه گرده نیز مغز ساق گاو مسادی بگردانند و صاف کنند و قدری  
 سنگجرحت و مردار سنگ کوفته در آن مخلوط سازند و از چوب حرکت میداده باشند  
 که او دیده نشین نشود تا آنکه منجم گردد و هر روز صبح و شام بصوف بردارند نفع کلی  
 و فصل در ثبور رحم این مرض زخون دی یا از صفرا که با خون مخلوط باشد حادث گردد  
 و پیشتر در رحم پدید آید علامتش آنست که بیس انگشت محسوس شود اگر آئینه مقابل  
 فرج نهند بر او لعین مشاهده شود و خارش در آن پیدا باشد علاج جهت تسکین منرا  
 شیر <sup>پخته</sup> تخم خرفه با شربت پیلد فرود شود و روغن جنامالش نماید صفت روغن جنامالت  
 تازه لیب پوست تازه <sup>پوست</sup> مذخت سرس شامه براده صندلین برگ جنا خشک هر واحد  
 در توله بگیرند و شب یک تنه آب سرد بنجیسانند و صبح بچوشانند هر گاه نیم تنه آب باقی انداخته  
 کرده در گریه اندازند و نیم پاؤر روغن گل در آن شامل کنند و بر آتش نرم گذارند تا بتدریج آب  
 سوخته شود هر گاه اندکی آب باقی ماند از آتش فرود آورده سرد کنند و روغن از آب جدا  
 کرده در شیشه نگاهدارند و روزی چند بار صوف بر روغن تر کرده محمول کنند و بگردد  
 بگردد بدو توله جلاب روغن گل حل کرده نگاهدارند و صوف از آن تر کرده هر روز استعمال نمایند  
 فصل در حکه و خارش رحم حکه و خارش که عارض رحم شود سبب آن خلط حاو و صفراوی  
 است یا خلط مالج بودنی یا خلط سوداوی علامت آن حکه و خارش رحم است بی وجود ثبور  
 و غیره علاج روغن گاو بیت و بیج بار بشویند پس تخم پنواژ و چونک با بچی و خنای خشک  
 و شامه تر و خشک بار یکس کوفته بر روغن بیامیزند و چند روز مالش کنند و اگر بوخت  
 و نپای تیز و شربت یا سحر از دارند و بگردد بگردد گماشته نیلا سحر صفا بریان بار یکس مالند و شامه



شوره قلمی علیجده سخن کرده هر دو را در دو توله جفرا و یکتوله گلاب آمیخته نگاهدارند و در روزی  
چند بار مالش نمایند فصل در ثالیل رحم چون فرج را بکشایند و اینده مقابل آن بنهند و آن  
دانه را تاولی یعنی سته با برادر العین مشاهده شود علاج با بونه و اکلیل الملک تخم کتان و تخم  
حلبه و تخم عطمی و برگ سنبه الواقعد مناسب مساوی بگیرند و در نیمه آثار آب بجوشانند  
هر گاه نصف آب باقی ماند مالیده صاف کنند تا لعاب بر آید پس یکتوله موم و سه توله  
روغن گل با شش ملائم که اخته لعاب در آن اندازند و از چوب حرکت میداده باشند تا غلظت  
پیدا کند پس از آتش فرو آورده یکتوله مردار سنگ با یک کوفته در آن بیامیزند و نگاه  
دارند و در هر روز تا شب چند بار مالش نمایند در مدت یکماه یا چهل روز یا کمتر یا بیشتر از آن  
ثالیل با تحلیل شود فصل در بوا سیر رحم واضح باد که چنانکه بوا سیر بر لب بینی  
مقد پیدا میشود همچنین در رحم نیز بوجود آید پس اگر بیرون رحم باشد اگر آئینه مقابل  
فرج درازد معالنه شود و اگر با بیرون رحم غایب باشد هرگز بنظر نیاید و این مرض از ماده سوادک  
حادث گردد و اسیس رحم همچون بوا سیر مقدرامی و عیبا باشد از دامی خون خاری شود و طبیعت  
مریض پیدا کند که خون حیض است و حال آنکه خون طمث حسب معمول جاری شده باشد و بچند  
روز خون بوا سیر رحم جاری شود و نگاه باشد که بجای خون رطوبتی شبیه بزدی که اندکی  
مائل بسیاهی باشد سائل شود چنانکه بعضی اهل بوا سیر را از بوا سیر مقدرد جای خون رود  
آب جاری شود این کیفیات این فقیر محض بهدایت و بانای تحقیق و شفیع رسانیده علاج  
در ابتدا بند کردن این خون مناسب نیست که امراض چشم پیدا کند و چشم را تباه نماید  
آنها بر گاه آنها صنف پیدا آید سعی در حبس خون کنند پس آنچه برای حبس خون بوا سیر  
گفته شده از مرهم و جوب و غیره در اینجا هم نفع کامل بخشد و این مرهم نیز نافع است صفت  
آن اقلیمیای نقره زر و چوب مردار سنگ از هر یک سه درم موم زرد و زنجبر دم روغن بنفشه  
زر و اکوبیت درم اول موم را بگدازند پس روغن خسته در آن اندازند تا یکذات شوند پس از آتش  
فرو آورده دیگراد و بیباریک سائیده در آن اندازند و از چوب حرکت میداده باشند تا شب شود  
پس هر روز سه چهار بار با این مرهم را بر اسیس با مالش می نموده باشد فصل در مسلمان



رطوبات و سیلان منی از رحم سیلان رطوبات رحم عبارت از جاری شدن رطوبات خلطی  
 است بسبب ضعف قوت رحم و دریاقت هر خلط از رنگ آن توان نمود بدین طریق که زن خرزنده  
 باریک سفید بردارد و هر گاه آن خرزنده تر شود و بیرون کشد و بسایه خشک کرده در رنگ آن معالنه کند  
 اگر رنگ زرد بود ماده صفراوی باشد و اگر سفید بود بلغمی و اگر سیاه بود اوی و اگر سبز باطل بسفیدی بود  
 بلغمی باشد و گاه باشد که از بواسیر رحم خون یا زرد آب جاری باشد و گمان کرده شود که خون طشت غیر  
 معتاد یا استیاضه و یا رطوبت رحم است پس اول تحقیق و تشخیص این امر بر ذمه طبیب واجب است بعد  
 از آن بجلج اقدام فرماید و گاه باشد که منی از رحم سیلان نماید بسبب ضعف قوت ماسکه اعمیه منی برین  
 برود و در منی سیلان رطوبات و سیلان منی قی نافع است اگر لایحه رانی کردن گمان باشد و دای  
 متقی خورده دو سه روز قی کند حسب قاعده معینه بعد از آن این سفوف که مذکور می شود استعمال  
 و اگر قی دشوار باشد قی سو قوت دار و زرد و این سفوف بعمل آید صفت سفوف که سیلان طبع  
 رحم و سیلان منی را باز دارد و بوسلی سفید بوسلی سیاه ستا بر ج بند لا بهوری سمنه سو کو  
 سنگساره خشک گل و معادیه پوست سبز بوسلی خشک کرده پوست سینه بصل خشک کرده خار  
 صمغ پلاس مو حرس جوز السره پوست انار دانه الا نخی سفید کباب چینی زیره سفید هر واحدی یکتوله  
 ادویه کوفته بخیه یکتوله کشته را نگ در آن آمیزند و بوزن جمله ادویه شکر سفید آمیخته جمله واجبست  
 و یک معتاد سازند و هر صباح یک معتاد یا آبتنازه استعمال نمایند و از چغلی ترش بادا گینز  
 استرا و از زرد فصل در نقصان یا بطلان شهوت زن گاه باشد که شهوت زن  
 زائل یا باطل گردد و از مباشرت نفرت و استکراه نماید علاج خود هندی تخم گز بوزن در آن  
 تخم ترب تخم شلغم شو نیز هر واحدی یکتوله عرق پیاز سفیده توله و اگر پیاز استکراه کنند از چغ ترس  
 عرق بگیرند و اما کوفته بخیه شد راکه و وزن ادویه باشد در عرق توام سازند و ادویه در آن  
 و گاه دارند و هر روز و توله صباح تناول کنند و از همین دو اقدری بصوت آوده صبح و شام  
 فرزجه سازند و چند روز شهوت زن بیجان در آید و یگر که منی زن زیاد کند و کمر را  
 قوت دهد و شهوت زن برانگیزد و صفت آن تخم کند نا تخم تره تیزک سیله شفا اول  
 نخود سیاه اهل شو نیز هر واحدی یکتوله ادویه کوفته بخیه با عسل که دو چند ادویه باشد همچون



کنند و هر صباح یکبار و دو توله سوانق برداشت طبیعت میل نمایند فصل در جمع شدن آب  
 گندیده در رحم غذا نشسته است که چرخ بند باشد و هنگام حرکت قرار در شکم افتد و حالتی  
 شیبه با سستی کتفی پدید آید و باشد که گاه بیگانه رطوبات از رحم سیلان نماید علاج آن اصلاح  
 آب گنده است از رحم اول بنضج و سپس تنقیه بدن نمایند و بعد از آن تنقیه عضو خاص یعنی  
 رحم بفرزجات منقیات رحم نمایند من بعد مقویات رحم استعمال کنند بنضج که درین مرض مستحب  
 باشد اینست <sup>بنضج</sup> باور آن تخم خرپوزه کوفته اسارون اسپیل برنخاسف یعنی بومادران  
 سطر اشیح برگ سد آب پوست خیار شنبه نبات یکو قحت بچوشانند و صبح و شام  
 بنوشانند تا دوازده یا پانزده روز مسلسل درین اجزای نضج انبوه و وی مسهل زیاد  
 کنند پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی با بلبله سیاه بروغن چرب کرده سارگی و روغن <sup>بسیار</sup>  
 و بجای نبات شکر سترخ و حسب دستور سه چهار مسهل دهند یعنی بعد هر مسهل سه چهار  
 نضج داده بعد از آن مسهل دوم و بعد هر نضج مسهل سوم دهند و بعد فراخ از مسهل  
 سه روز آن حمل بعمل آرند صبح و شام حمل که تنقیه رحم از آب گنده کند و یکی از نقل  
 واحد یکماشته آب سخن کنند پس صوف خمره بار یک کهنه در آن آلوده بگرم بردارند و همین طریق  
 وقت شام حمل آرند حمل دیگر که رطوبات گنده رحم را بکشد را جود بار بزرگ تخم شنبه تخم ترب  
 نمک هوری هر واحد یکماشته شود خالص بکتوله ادویه بار یک سائیده یا شند بسر شند و صوف جامه  
 کهنه در آن آلوده بردارند سه روز صبح و شام حمل آرند بعد از آن برای تقویت رحم این فرزه استعمال  
 نمایند فرزه مقوی و محقق رحم پوست انا ششماشته مازوی سبب ششماشته مالگروه ششماشته  
 زرباد ششماشته گل و عاوه ششماشته آسخته یعنی چوبله ششماشته بچسگری بریان ششماشته این همه  
 ادویه را در نیم انار آب بچوشانند هر گاه نیم پا و آب باقی ماند با لیده صاف کنند همین طریق چند  
 بار تر و خشک کنند تا که همه آب در جامه مذکور جذب شود پس گاه در آن روپاره از آن جامه صوف  
 کرده بردارند صبح و شام حمل آرند و یا سه روز و اگر ادویه مذکور با آب جوش ندهند و بار یک  
 کوفته نخیه در جامه کهنه مار یک پوئلی با بسته گاه در آن صبح و شام یک یک پوئلی خشک بردارند از  
 این همه طایفه می آید فصل در نفخه رحم سبب این مرض تولید ریاح غلیظ است در رحم و تولید ریاح



بی وجود حرارت و رطوبت نباشد علامتش آنست که در عانه و اسفل ان نفخ و دم ریخی پدید آید  
چون دست بر ورم زند آواز طبل زده علاج آن اول تنقیه است پس منضج و مسهل که در  
تنقیه آب گندره رحم نکور شد بعینه در نجاهم لعل آرند و بعد تنقیه برای تسخین رحم و لطیف کسر  
ریاح جوارش کوفی خورند و از بابونه و تخم شبت و پودینه و سداب ربو مادران که با بزرگ ساد  
بگیند و زیر ناف ضامد سازند و این فرزه لعل آرند تخم شبت برگ سداب تخم کرفس انه الایچی  
بو مادران اکلیل الملک هر واحدی ششماشه اودیه باریک کوفته بخیمه در شهد آغخته بنه کینه  
یا صوف جامه کهنه در ان آلوده بردارند فصل در کثرت جریان خون طمث واضح با ذکر نبات  
جریان خون طمث بردو گونه است یکی آنکه در ایام معمولی خون بسیار جاری شود و یا آنکه ایام معمولی  
بگذارد و سیلان خون جاری باشد و ایام معمولی حیض قلیل تره یوم و زیاده تر از هفت یوم نباشد  
دوم آنکه در غیر ایام معمولی خون جاری شود و این را استخاضه گویند و خون استخاضه بمقدار  
طلیل باشد سیاه حد و ف این مرض چند است یکی آنکه تولید خون در بدن بسیار  
باشد و با ایام حیض طبیعت آن که زایل است دفع نماید علامتش آنست که از سیلان خون که  
از دفع طبیعت باشد قوت و فرحت حاصل شود پس اینچنین خون اهر گزیند کردن نشاید که  
موجب حدوث انواع امراض صعب است اما هر گاه که رنگ بشیره مائل بزرودی با سپید شود و  
و نازانی طاری حال گردد آنوقت اقدام بر جسن آن توان نمود پس برای قبض خون قرص کبریا  
با شربت انجبار لعل آرند و فرزه مسک بکار برند صفت قرص کبریا نشانسته صنع عربی  
کثیر است فرزه چهارین از هر یک سه درم گلنار دم الاخوین از هر یک دو درم افاتیا و کبریا از هر یک  
یک درم کوفته بخیمه در طنج بازنگ سرشته که صها سازند و یک شقال باد و توله شربت انجبار میل  
نمایند و اگر شربت موجود نباشد از پاشربخ انجبار بشیره بر آرند و بقدر قند شیرین کرده همراه  
قرص میل نمایند صفت فرزه مسک یکتوله ملازوی سبز و یکتوله پوست انار هر دو  
جو کوب کنند و گل معاوه و پوست درخت سولوسری هر واحدی دو توله جله در سیه و آب کینند  
هر گاه پانزده آب باقی ماند صاف کنند پس صوف جامه کهنه را در ان تر کنند و بقدر دو ماشه  
سرمه سیاه باریک نمایند بر ان بپاشند تا نام صوف از نفون برون آلوده شود پس حمل نمایند تا در



قرص و جمول صبح و شام بعمل آرند تا اندک تعالی نفع کلی بخشد و دیگر سفوفی که افراط  
 حیض باز دارد و گیر و رسوت لال سفید گل و صاوه سنگ جراحیست موچین مساوی لوزن  
 بگیرند و کوفته بچینه سفوف سازند و ششاشا شده از آن با آب زلال خاکستر طاق کهنه میل نمایند  
 طاق کهنه را بسوزانند که خاکستر سفید شود پس یک توله خاکستر را در نیمه پاو آب چاه خوب حل کنند  
 هر گاه خاک ته نشین شود آب زلال آن بگیرند و عمل آرند فرجه دیگر که حبس خون حیض کند  
 زیل خرکه خشک باشد و عدد بگیرند و یاد داشته کنند باریک کوفته بچینه بجزقه کهنه باریک  
 بوطلی با سه خرد سازند و جمول کنند سیلان خون یا زوار و روم آنکه مسبب اختلاط صفرا و خون  
 حدرت و رقت پیدا کند و بسبب رقت از افواه گامی باریک رحم جریان نماید علامت آن  
 رقت و صفرت و حرقت خون است و دیگر آثار حرارت پیدا باشد علاج آن تصفیه خون و  
 تقویه صفراست با استعمال بمیروات چون شربت نیله فروشیره تخم خرنوبه و شیره مغز تخم کدو  
 و سلاب بهدانه و شربت عناب و شیره تخم کاسنی و عرق شهابه <sup>توله</sup> هم مناسب است و اگر این  
 تمایز کافی نشود بمطبوخ <sup>توله</sup> هلیه تقویه کنند و بعد از آن بمیروات مذکوره دهند برای تعدیل و  
 صندل و افاقیا و گل سرخ و سماق و پوستر انار و حب الاس باب سخن کرده بر عانه نهاد  
 سازند سوم آنکه از رطوبات مائی بدن مشتلی شود و بدان سبب قوام خون رقیق گردد و افواه روق  
 مسترخ شود و خون زرحم جاری گردد و علامت آن رقت و سپیدی خون است و دیگر آثار  
 رطوبت پیدا بودن علاج تقویه بدن نمایند با استعمال حبوب لیاریج و یا دیا منضج <sup>ماله</sup> اصواح اوده  
 بمطبوخ هلیا و سنار و غن پیدا بخیر شامل کرده سهل دهند و بر حسب دستور سهل بدفعات  
 بعمل آرند و اگر قی آسان باشد و مانعی نبود قی نیز بهتر است چهارم آنکه خلط ها سوداوی از  
 حدرت خود منفتح افواه عروق رحم گردد و خون جاری شود علاج تقویه سودا بمطبوخ قتیقون  
 و همچون بخل کنند یعنی حسب دستور اول منضج تا پانزده روز دهند بعد از آن سهل دهند  
 و بعد بر سهل سینه چهار منضج داده سهل دوم و سوم بعمل آرند و پس از فراغ مسهلات برای  
 حبس خون و واهی که بیشتر مذکور شده از جمول و غیره عمل آرند علاج استیاضه استیاضه است  
 که بعد انقضای ایام محمولی و غسل طهر بعد چند روز بار دیگر قطرات خون رطوبت امین سیلان نماید



و اندک اندک جاری شود و علاج که برای شیمی کل از سی سنگ جراحت دم الاخوان بجز اسهال  
 کل و حاره مساوی بگیرد و سفوف کرده نگاهداند و هر صباح یک مثقال از این سفوف با قوره  
 آب لالی خاکستر کمانه سوشته که بیشترند کور شده بدینست با استعمال سه چهار روز که  
 صبح و شام بعل کند نفع کلی حاصل شود و دیگر سنگ جراحت و دوام صمغ پلاس یک دم همین  
 حر در نیم و ام نبات سفید هموزن او و پیه کوفته خیمه سفوف سازند و شش شام صبح و همین قدر  
 شام باید رفته آب زلال خاکستر کمانه بدیند و دیگر المکمانه صمغ پلاس گلنار بیخ انجبار و دم  
 الاخوان هموزن بگیرند و کوفته خیمه برابر آن شکر سفید آمیخته نماید یا شیر و ساق یا آب  
 زلال خاکستر کمانه بعل آرند و سه روز صبح و شام میل نمایند و فصل و جهت باس نهی طبع است  
 و صمغ باطله از اعتبار خون طبع انواع امراض صعب زمان را حادث شود چون احتناق  
 الرجم و اورام رحم و اورام احشا و فساد هضم و سقوط اشتهای و غلبان و صرع و صداع و مالخولیا و  
 فالج و طبلق و نفس و سعال و در و گرده و استفا و در و پشت و آشوب چشم و حیات پس مرضی  
 که صورت چندین امراض جاگتزا باشد در علاج آن هرگز تساهل نباید و اسباب اعتبار  
 چند است یکی آنکه بدن لاغر و ضعیف بود و سبب امراض مزمنه علاج در تعویت و عضا کوشند  
 یا غذیه و اثر بناسبتا خون در بدن پیدا شود و قوت و توانائی در اعضا پیدا آید پس  
 آنکه خون محتاد از خود بهاری شود و در تمام آنکه خون غلیظ شود و سبب برودت سادجی علامت  
 آن دروشید ریانه و کمر است در ایام حیض و بر آمدن خون قلیل و غلیظ علاج آن تلطیف  
 خون و تخمین رحم است با استعمال لطافات و مستحبات و این طبع و فزونی نافع است در  
 قریب زمان ایام معمولی بعل آزند طبع لویبای سرخ تخم شبت برگ سداب تخم حلیه سنگلتر و شیخ  
 مجمه کوفته بوی پسته خیار شنبلیله خواج شکر سرخ یک وقت بخورند و صبح شام یکم بخورند  
 و این فزونی بعل آرند مگر یکی باشد قرفل کلان دو عدد و پروا جزا با قدری لبنین طبع باریک  
 سخت کرده و صوف از آن تر کرده صبح و شام بردارند نفع کافی حاصل شود و شیاف براسه  
 بهاری که درن حیض خلتس بچکر می سفید و سبی شرح هموزن باریک سخن کرده و شنبلیله کرده  
 خیار سازند و بر همین هم گذارند با استعمال و در سه فیه که خون جاری شود و دیگر در چینی باریک



گفته بر این آن شکر سفید بیا مینزد و پوست درخت زنبق تر و نازک جو کوب کرده و در آن زنبق سفید کوفته  
 پنج ماشه با بزرگ چهار ماشه قند سیاه گند و در کوب در یک و نیم پاد آب بچو شاند هر گاه نیم پاد آب  
 باقی ماند صاف کرده اول سفوف بد آن گیرند و با این طبع فرو برند و برگ نیم در جامه تر می چسبند  
 لحظه در خاکستر گرم دارند تا نرم شود پس بر آورده و یک گرم بپوشانند و این دوا می خوردن و پیش از آن  
 و شام تا شش روز ببل آزند خون بسنه بکشاید و در رحم داخل گردد و سوم آنکه خلط غلیظه بلغمی را بسوزانند  
 در خون بیا مینزد و بسبب غلظت خون از عروق باریک بزرگ آید و در وقت شکر آید و علامت آن درد  
 شدید که وعده و قلت اشتها و گرانای اعصاب است و گاهی بدن علاج وقت شب شش ماشه  
 این صفت فیه در دو توله شربت دینار اسپخته یا عرق بادیان یا طبع اجابین دهند و صبح این طبع  
 بنوشانند بادیان تخم کرفس انیسون تخم کز تخم ترب تخم شنبلیله تخم حله تخم کتان شکر سرخ و نیم کافور  
 آب بچو شاند هر گاه چهارم حصه آب باقی ماند صاف کرده بنوشانند سه چهار روز تا یک هفته  
 ببل آزند یعنی وقت شب این صفت دهند و صبح طبع و بعد لطیف خون فصد صافن خیل مناسب  
 اسب و حجامت بلا شتر ساقین و قدین نیز نفع بخشد چهارم آنکه من مفرط باعث انضغاط  
 دانند او مسالک خون گردد و علاج آنست که در تمام تنریل بدن کوشند غذا کمتر و یک وقت  
 دهند و فصد و سهل یاد و بدینا سبب مزاج ببل آزند و چون زمانه ایام معمولی قریب تر رسد  
 رگ صافن از نزد این طبع خرد حصی بنوشانند صبح و شام تا اگر موثق جلیبه اسارون سلطخ  
 و این صفتی است که در شکم سداب تخم خرنوبه کوفته نبات و آیزین آدودیه فرزجه ببل آزند  
 صفتی بودینه استبل برگ سداب مویز منقی کوفته بچینه یا شند قالمس بسپشند و صوف خرقه کنند  
 بدان آلوده فرزجه سازند چرخ آنکه سوزن را گرم و خشک رحم موجب حبس طست شود علامت  
 این از گرمی و خشکی مزاج ظاهر باشد علاج شربت بزوری بار و بنوشانند و این تدبیر مناسب  
 باشد شیره تخم خیارین تخم خرفه لعاب ببلعول شربت بنفشه صبح و شام بنوشانند و با قاتر فصل  
 کنند و قلیه که در اختیار اسخانج تناول نمایند و لعاب اسپنجول و لعاب تخم حطمی در روغن بنفشه  
 تخم که در صوف تر کرده فرزجه ببل آزند فصل در میان رحم میان رحم عبارت است  
 از آنکه رحم از مقابل فرج منحرف شود علامتش آنست که هنگام بارشتر درد در رحم محسوس شود



و چون قابل باگشتت لخص کند و ریاید که بکدام جانب مائل شده و گاه باشد که درین مرض زحیر  
عارض شود و یا آنکه بول و غایط هر دو عیس گردد و سبب این در مصلب باشد یا کثافت قویض که  
در یک شق رحم افتد یا استلا که در گمائی یک شق رحم پیدا یابد و که در باطنها سه یک شق  
عارض گردد و جهت افضا با خلط غلیظه بر باطات و تبیدن و بارگراکن برداشتن نیز سبب  
این مرض شود علاج اگر سبب میلان رحم تمد در باطنها بود فصد صامتین کنند از جانبی که میلان  
رحم بدان جانب است و اگر سبب میلان قبض و کثافت بود ازین قیو طی قریبه بعمل آرند  
صدقت قیو طی تخم کتان تخم حلیبه تخم خطمی از هر یک یک توله آب بجوشانند و لعاب آن بکینند  
پس موم زرد یک توله و روغن کنجد چهار توله بگیرند اول موم را بگندازند پس روغن اندازند چون  
هر دو یکذات شوند لعاب انداخته از چوپ حرکت میداده باشند تا بقوام موم آید پس از آتش  
بجورند و سرد کنند و در ظرف چینی نگاه دارند و صوف در آن تر کرده فزیه سازند و آبن نیز مضید  
است از آبی که تخم خطمی و سبوس گندم در آن جوش داده باشند و غسل یاب فایز مناسب  
باشد و اگر سبب میلان رحم طوبات بود علاج آن تقویه باشد بمضغ و مسهل و بعد از آن استعمال  
حمول و فزیه و آنچه در اخراج آب گنده رحم مذکور شده و اگر سبب میلان در مصلب بود علاج  
آن در فصل اورام مصلب رحم مذکور شده فصل در احتناق الرحم و این مرضی است شبیه  
بصرع و غشی یعنی درین مرض هم علامات صرع پیدا می باشد چون دو تشنج در بعضی اعضا و  
سقوط یعنی افتادن بر زمین و هم علامات غشی که مرض قلب است ظهور می نماید چون برودت  
اطراف و زردی رنگ و متعرق نفس و نفس و هر گاه دوره زائل شود بیاریمه و جوه سندرست  
باشد هیچ آثار مرض پیدا نبود اگر چه مبداء این علت رحم است اما از آنکه میان رحم و دماغ و  
دل مشارکت است بسبب اعصاب و مجازات افتادن رحم با دماغ افات رحمی الفور منجر  
بدماغ و دل میشود و این مرض بدو سبب حادث گردد یکی آنکه منی بسبب عدم استفراغ کثرت  
پذیرد و در او میزخودستجیل گردد کیفیت سمیه پس رحم بر آمان نمودی متخلص و تشنج نشود این سبب  
سبب سقوط و تشنج درین مرض و مجازات روید آن بدل و دماغ رسد و از آن این هر دو اعضا  
رلیسه متاثری شوند اینست باعث غشی و سردی اطراف و غیره سبب دوم آنکه احتباس طبع است



پس بسبب اجتماع خون بسیار در رحم همان کیفیت که بالا مذکور شده رو دهد و مرض مذکور در کتب  
 و این مرض چون صریح نبوت و دوره واقع شود و اگر ماده بسیار باشد نوبت زود زود طاری  
 گردد و نوبت های متقاربه اکثر قاتل و مهلک باشد علامات این مرض آنست که هرگاه دوره مرض  
 قریب رسد و فکر فاسده و درد سرد تاریکی و صفت لون و کسل اعضا و رطوبت در هر دو چشم ظاهر  
 شود و ضعف در ساقین پدید آید و خداوند مرض در یابد که چیزی از اسفل اعضا صعود می کند  
 بجانب دماغ و فرق درین مرض در صریح آنست که درین مرض عقل یا یکلیه زایل نمی شود  
 از آنست که چون خداوند این مرض بهوس آید از کیفیت حال گذشته خود خبر دهد و گنت از  
 دهن جاری نشود و اضطراب در بدن طاری نگردد و بخلاف آن صریح ظهور کند اضطراب  
 و هزل عقل و تجری از کیفیت حال گذشته مریض از لوازم او است علاج و وقت نوبت  
 دوره این است که دست پا و پاها را بر باطنه با طول حکم به بنزد و نمک شور بار یک ساخته خشک  
 بکشد با مالند بیکدیگر و کف پا عرق آرد و اعضا بر بوی چون عقل و گوگرد یا شمش در قریب بینی مریض  
 بسوزند که بوی بدان بر دماغ رسد و عطر با گرم چون خود و عنبر و روغن ها گرم چون روغن  
 لبان و روغن جمبلی و بیدار درم رحم بالند و اگر مناسب دانند بر باطن را نهند و در ساقها وضع عجم  
 نماید بجز شرط و قدری نقل سیاه بار یک سوده و بشمار آینه صدف در آن تر کرده و زنجیر  
 سازند و این همه تا سیر بهر آنست که خمیری رطوبت یا منی از رحم سیلان نماید پس فی الفور نوبت  
 پدید آید و هوش درست شود و اگر شوهر موجود بود و در نیجالت بهر آنست که از کتاب نماید حاجت  
 تبخیر دیگر نیست اگر آیه را این مرض لاحق شود تنزیح او بعمل کند انبیه که مذکور شد تا سیر مریض  
 که بسبب عدم استفراغ منی قبلی این مرض شود کسی را که بعلت احتباس طمث این علت  
 لاحق شود و علائمش نیز در حالت وقوع دوره جمله همین است که مذکور شد اما بعد از آنکه دوره تمیز است  
 که منفع از مقتضات و ملطفات داده حسب دستور زقیه بهی آرند و اگر زمانه نوبت زود روید و با شد و  
 اول یک سطل بلانضغ دهند تا بجزیره از ماده خارج شود و طبیعت را اندکی سبکسازد و بعد از آن منفع داده  
 مسهل دوم و سوم دهند و کسی که احتباس طمث بیباید بعد از اوقات زود و سیری که در باب  
 احتباس طمث گفته شد بجزیره میل آرد و اگر ضرورت تنقیه باشد بمنفع مسهل متنقیه کند و اگر بافتنای رحم نام



یا باشد هرگز اوویه و اعذیه حاره بعل میارند پس اگر ماهی مرض از احتباس منی باشد شربت بلوفر  
 یا شیر تخم خرفه و تخم کاسنی بنوشانند که مسکن غلیان منی و ضعف شهوت اند و نفس صندل و کافور  
 بپویانند اگر ماهی مرض از احتباس خون طمث بود بنفشه تخم خربوزه تخم خیارین و بادیان بچشانند  
 و بنوشانند و باقی تدابیر همان است که مذکور شد اما اگر حامله را این مرض لاحق شود در حالت  
 دوره مرض فقط به بستن اطراف و استعمال شرمهات اکتفا کنند و بعد افادت و تولد گلقتن آفتابی  
 بلام صبح و شام بیداره باشند و حوامل را بعد وضع حمل خود بخود این مرض زایل شود فصل در  
 عقیر یعنی حامله نشدن زن واضح باد که عقیرم از جانب مرد بود و نیز از جانب زن پس اول  
 امتحان زن و مرد نمایند که عقرا از کدام جانب طریق امتحان این است که درد و آوند سفالی در  
 خاک بهتر از گشت زار آوند اندازند و چند دانه جو یا گندم یا باغلیا حله هر چه که فصل آن باشد  
 در آن اندازند و آوند بار استغرق نگاهدارند و زن و مرد جدا گانه هر روز بر آن بولی نموده باشند  
 و آنها آوندی که از زن مرد سبز نشود و عقرا از جانب او باشد و عقیر جلی هرگز علاج بندرد و عقیر مرد  
 از زمین است اما اگر زن با مرض رحم و مرد با مرض قسا منی تنها باشند ازین سبب باید لطفتم  
 قرار گیرد و با آنکه حمل گیرد و ساقط شود و معالجات امراض زنان و مردان تفصیل مذکور شده موافق  
 آن علاج پرداوند و تنقیه و تعدیل و تقویت هر چه مناسب حال زن و مرد باشد بعین آوند  
 فصل در تنور رحم و انقلاب الرحم نورحم عبارت است از خروج رحم از مقام خود در این  
 بر دو گونه باشد یکی آنکه رحم بهمان هیئت که هست از جای خود و نجات قبل خسر و حج کند و وقت  
 نشستن کردن رحم از فرج بیرون شود دوم آنکه رحم از اصل متقلب گشته باشد و وقت نشستن بر قدم  
 یا بدن آن بطرف قبل خروج کند و دهم رحم بطرف اندرون باشد و این مرض بدترین امراض رحم است  
 و معالجه آنکه باید تعلیق دارد از مردان شفا در او ابل این زمان غیر ممکن اند لیکن تمایز این فصل  
 دانسته قلم اندازد که در اوقات غیر خود را بنفایده تجریر مطالب طول و طویل آن را بیگان ندادم  
 فصل در رتق و رتق فرج را سه مملکه سکون ثانی جسمی ترا بد قسم عضله ماغشاء معصا بر فرج یا  
 یا این فرج فرم رحم یا بر فرج میدارد آنچه فرم فرج باشد قطعا مانع اطاع بعضی دخول میشود اگر با این فرج  
 باشد مانع نبود و دخول تمام را ذاتی بر فرم رحم باشد مانع دخول نمیشود اما مانع رفتن لطف رحم مانع خروج



خون طشت است گاه باشد که در بر فرم رحم اندوخته بپزند مل شود و بعد از مال گوشت فرونی در آن  
 پدید آید منفذ را بندگی علاجات این مرض دستکاری باهن است و از قابله های هند که نام قابله  
 قابل این کار است که باهن قطع نماید و مریضه سلامت باها اندازد از شرح و بیان آن نیز در گذشته  
 شد و تملایز این هر دو امراض یعنی انقلاب رحم و رتق در شرح اسباب طب اکبر مشرقا نوشته ام  
 فصل در مرض سجا آن مرضی است که زنان را حالتی شبیه بحالت حمل لاحق شود از تغییر رنگ و تقوط  
 شوت طوام و شهورت و استیاس طشت در انضمام رحم و امتلاح پستان و غیره آثار حمل  
 پیدا باشد و تبدیج شکم بزرگ شود همچون صاحب حمل و حرکتی چون حرکت جنین محسوس شود و انجام این  
 مرض مختلف می باشد بعضی را هیچگونه علامت و تدبیر زایل نشود و تا آخر عمر ماند و بعضی را با استسقا بخورد  
 و بعضی را بعد از انقضای ایام حینه و زیاد و در تر از آن تا یک سال دو سال در و شش در و زه لاحق  
 شود و گوشت پاره بارطوبات و فضلات بیرون آید و یا فقط با د بسیار از رحم خارج شود  
 و دیگر هیچ بیرون نیاید و بعضی را ماده رجا بسبب حرارت غیره عفونت پذیرد و استسقا و نفس دانی  
 حاصل نماید و حیوانی بوجود آید چنانکه نقل کرده اند که زنی بصورت سلحشات یعنی سنگ شست چنین زائید  
 و آن چند ساعت حرکت کرد و بعد در وقت زنی دیگر چنین زائید که شکل مرغ دو باز داشت و  
 و امتیاز در حمل صادق رجا از این علامات توان کرد که در رجا تکم ماصلا بت باشد دست باد  
 و پایا است و متزل پشتند و حرکت آن مثل حرکت جنین باشد بلکه هر گاه بر شکم دست نهند  
 اندر شکم است از موضعی به موضعی دیگر انتقال کند و بخلاف آن چنین از خود حرکت نماید و وزن در استسقا  
 در رجا ظاهر است از وجود حیات و صلابت که مخصوص رجا است و این مرض بچند سبب لاحق شود  
 یکی آنکه در فرم رحم یا در فرم آن رحم صلبت آید بدان سبب آن طشت بند شود علامت و علاج آن  
 همان است که در دروم صلبت هم گفته شده دوم آنکه عاقل تاثیر بر رحم ریز و با حرارت شدید پس ایجه  
 لطیف است بسبب رت عیظت شود ماده غلیظ و کثیف ماند و باشد که این ماده غلیظه کثیفه بسبب  
 غیره قبول شکل حیوانی نماید علامت آن وقوع سو فرج گرم است در رحم و بعد از آن رجا عارض  
 گردین علاج این رجا نیز همان است که در اصول دهند با قدری روغن بید بخورد اگر این متفیع من  
 نیز میباشد با دمان هم کاشنی تخم خوزه کوفته تخم تخم کوفته انیسون هم گوشت و خر قسته گل کند یک  
 است ۲۱ باشد ۲۲ باشد ۲۳ باشد ۲۴ باشد





یک وقت بجز شانه و نیمه صبح و نیمه شام یکرم نبوشانند و بعد صبح بطبیخ سنا و حب ایاب که در آن  
 بیایجات و سنا و ترد و حب النیل شامل باشد عقیده آده نهند و بعد نقیه جهت استیصال ماده  
 مرض آنچه در احتباس طمث گفته شده است بلخ و ضماد و حمول و نرزجه و غیره همه مفید نافع است  
 و این طینج بسیار مناسب است چند روز صبح و شام نبوشانند صفت آن ترس نیکو فوته اهل کوه  
 مشکط اشع اسارون مجشحه پوست الماس شکر سرخ سوم آنکه باو غلیظ و طبقات نرم تجسس شود  
 و تجلیل نرود و علامت آن انتقال و تمدد عانه و شکم است و آثار استسقا طبل سید اشعین علاج  
 آن همانست آنچه در استسقا طبل گفته شود و این سفوف سودمند است صفت آن کمرش  
 ده درم زیره در سرکه تر کرده و خشک ساخته درم نانخواه در نجبل انیسون سداب هر یک یک درم  
 کونفر نخیه یا بجز شکر سفید آینه نیکو نگار نرود درم تاسه درم میسل نمایند با عرق بادیان چهارم  
 آنکه سبب رجا مساحت زمان باشد که در آن فقط آب زن در رحم قرار گیرد و متعلق گردد و از آن  
 صورتی ناقص الخلق بسبب آنکه از لطفه و کوریه بهره ندارد علامتش آنست که آنچه از علایم انواع  
 آنجا گفته شد هیچ پیدا نباشد علامتش آنست که آنچه بر آن خارج چنین زنده مرده و آنچه از غیره فصل  
 آئینده گفته شود بعمل آید فصل در رجا لجات حوامل و تدابیر انواع امراض ایشان  
 جواری که زمان کثیر الاستقا را در ایام حمل نافع باشد و حفظ جنین و اصلاح حال معده و خرم  
 صفت آن مروارید ناسفته و بر آن مرغ با بجای مروارید صدف بگیرند و چند آن عاقر قرها  
 هر یک یک درم رنجبل صطک هر یک چهار درم زرنبا و در روغ تخم کرفس شیطرح فاقله جوز بوا بسیار  
 قرفه از هر یک دو درم بهمن سفید بهمن سرخ فلفل و از فلفل از هر یک سه درم و این پنج درم  
 شکر سفید را بر جمله ادویه با و چند آن کوفته بخیته حس دستور جواریش سازند و یک مثقال صبح و  
 این قدر شام میسل نمایند و یک حفظ جنین از استقا کند بگیرند المکت یعنی که بنجوه در جای سرخ  
 رنگ بسته از ریمان شرح که هر دو از رنگ معصف رنگین باشند تا نه ماه بر که بسته از رنگ و دیگر  
 که برای شعی و در روغ عقرنی در که همین نایه سخت دیگر بگیرند ریمان پنجه دختر تا بالغه رسیده با  
 از نازک سرمانا من پایه میاید و بیت یک رنگند ریمان زنجبیل و هتوره سیاه و آنرا سفید باره کرده  
 در آن ریمان جدا کرده در که در نه تا نه ماه بود وضع حمل جدا کنند همیشه آینه کوه تا باقی مکن



علاج قوی و غشیمان در ابتدا ایام قبل اکثر زنان مرطوب مغزاج را به سبب احتباس طمط و اجتماع  
 نفوس که لازم عمل است و غشیمان عارض گردد پس اگر با عتدال باشد و ضعف و احتمال نیارد  
 هرگز نبندکنند که فصول طمط علاج میشود اگر از کثرت و شدت تنوع هم از علاج چنین و بجهت  
 گذشته باشد از آنچه که در باب بی تنوع و غشیمان گفته شده مناسب است تا به لعل آید علاج شود  
 اشیای رویه و دفع ریح غلیظه معده و امعاء و رجم بشت با و عارض و جوشش  
 اندرون و بیرون فرج و تمدد و دفع شکم و ظاهر شدن خون طمط حواصل راغلی و جوشش  
 زنده را که حمل و ختم داشته باشد اکثر سیلان خاطر بخوردن گل سوخته یعنی سفال باشد پس اگر  
 خواهش از یک باشد به بر آن ضرورت است و اگر میل خاطر بسیار باشد بر اصلاح معده کافی است  
 و در قوله هر روز بخوراند و بجا نماند بریان منقل نمایند و قدر سفوف خوردن یا بنا خوردن  
 که فطرح اخلاط رویه کند و خواهش اشیای رویه دفع کند و اگر کثرت ریح در معده و امعاء باشد  
 معجون کوفی مودست است و اگر در رجم بشت پای ظاهر شود صبر و حفض آب عنب الثعلب  
 حکم کرده میگرم بشت با طلا سازند و اگر عارض و یا جوشش اندرون یا بیرون فرج پیدا شود  
 لعاب ریشه خطمی و گل مهرشوی یعنی گل ملتانی سحق کرده بالند و اگر تمدد شکم پیدا شود رجم گل  
 نیلگرم بالند و اگر دفع شکم شود آرد نخود با یک ختمه یا استکه تمام خشک بر شکم بالند و اگر خون طمط  
 ظاهر شود عدس گلنار و پوست انار و انجیر خشک و پوست ایله از هر یک بقدر مناسب بگیرند و  
 بچوشانند و در آن آب بپوشانند و نقل اوویه را با یک سحق کرده بر عارضه فضا سازند و قرص  
 نافع باشد علاج حفقان گاه باشد که خطی بر فم معده حامله در آید و از آن حفقان حادث شود  
 علاج نیست که یک دو جرعه آب گرم دهند تا ماده را از فم معده بلغزند و حفقان زائل کنند  
 اگر قدری گلاب نیلگرم بپوشانند اولی و افضل باشد علاج عسر ولادت سنگ متناهیست  
 چپ بستن و بستن زانوئی راست بستن با نخانیدت عسر ولادت را نافع است و اگر چهار  
 متقال پوست نیمه را یک سازند و با شرمه بپوشند و یا بخورد آب بخوراندنی الفوی چنین  
 زنده یا مرده یا مشیمه بیرون شود و دیگر برای اخراج چنین زنده یا مرده و شیمه سطر اشیمه  
 پشیاوسان ابل هر یک سه درم ترسین و نیم هر یک دو درم بچوشانند و به نبات شیرین ساخته بپوشانند



و مرکبی و جاذبش و سنگنج از هر یکی یک شمشیر بکنند و باریک کوفته سفوف سازند با صبیغ مذکوب  
 استعمال کنند علاج جاری کردن خون نقاس گاه باشد که بعد منع حمل خون نفاک  
 بند شود و یا چنانکه باید جاری نشود و کمتر آید و به سبب احتباس و یا قلت ادوات عارض شود  
 پس اگر زود نوبار و المزاج یا مرطوب المزاج باشد فی الفور این طنج بنوشانند و این تخم معصفه  
 کوفته تخم کرفس اینسون بر سیاوسان اصل السوس کوفته شکر سرخ بچوشانند و بنوشانند تا خون  
 با درار جاری شود و پت زایل گردد از احتباس خون نفاس آن همه امراض که از احتباس  
 خون طمث حادث گردد ازین هم عارض گردد و اگر چه جار مزاج باشد این طنج دهند اصل السوس  
 نیک کوفته تخم زنبوره کوفته بیض کوفته سرخ کاسنی نیک کوفته شکر سرخ بچوشانند صبح و شام بنوشانند  
 و دیگر که اسقاط جنین زنده و مرده کند و مشیمه خارج نماید و حیض بسته بکشاید و ماده  
 رجار از رحم ساقط کند و عسر ولادت آسان نماید صفت آن مرکبی جاذبش و سوس  
 خشک هر سه مساوی بگیرند و باریک کوفته نگاهدارند و دو درم از آن با این طنج میل نمایند  
 مشکط اشبع بودنیه ناخواه اساردن بادیان تخم کرفس پوست خیار شکر سرخ او و دیگر  
 منع حمل نماید قدر سه بار یکی در روز عن بعد سائیده بعد حیض شبان آن بر در اندیش حمل کند و دیگر طنج  
 مانع حمل پوست درخت فراش و دو تول قند سیاه و دو تول چوش داده بعد حیض سه روز متواتر بنوشند  
 و دیگر منع حمل صفت دانه لعل سیاه باریک سوده در قدر سه آب منته به جبار فرجه سازند  
 منع حمل کند و دیگر مانع حمل بعد حیض و غسل طهر بکنند تخم بید انجیر بلع نماید تا یک سال است  
 نشود و اگر دو بلع کند تا دو سال و اگر سه بلع کند تا سه سال آبلبن نشود و اگر کھو چینی سفید را  
 به برین طریق بلع کنند همین اثر بخشد علما در درجیم که بعد از ولادت عارض شود این  
 طنج نافع است بادیان تخم معصفه کوفته او تخم سیلخ تخم کتان شکر سرخ بچوشانند و بنوشانند  
 اگر در بابت باشد این طنج دهند بادیان تخم زنبوره بر سیاوشان تخم کتان شکر سرخ بچوشانند  
 و بنوشانند و بجالت پلین طنج تخم نافع باشد بادیان کادریان تخم زنبوره کوفته سرخ کاسنی  
 نیک کوفته سوزنی کلنگ شکر کاسنی یا قندی بچوشانند و بنوشانند علامت حمل دور یا قطن  
 پسیر یا دختر علامت حمل است که فرج خشک و تنگ شود و درین تم بعد گردد و مابین



باب نوزدهم در امرن بست و حاضر یعنی تمیگه و شمشاد و پسته

روح و تان گاه گاه دروختیست پیدا شود وزن از سبب شرت اکره کند و میاض ختم نیلگون باشد  
 و خون طمت نیاید و میلان خاطر با شیشای رویه مثل انگشت و سفال و اشغال آن بیشتر بود پس  
 اگر حمل بسیار باشد رنگ بشیره روشن و صاف شود بول رنگین آید و پستان راست کلان تر از  
 چپ باشد و در پستان سینه ای اگر آید و شکم بلند بر آید و حرکت جنین بجانب راست محسوس شود  
 و حامله خفیف حرکت باشد و چیزها لطیف خوردن آرزو کند و وقت ولادت در درازن خیزد  
 و شکم آید و علامت حمل دختر آنست که رنگ بشیره بی رونق نماید و حامله بطی حرکت بود و پستان  
 چپ کلان تر از راست باشد و قاروره سفید بود و حرکت جنین جانب چپ بود و شکم کمتر بر آید  
 و اششای رویه خوردن آرزو کند و در ولادت از یابین ناف و فرج خیزد و اگر شکم در  
 حمل افتد اقبدرنج شفقال شده حاصل بقدر آب سرد حل کنند بعد بضم غذا بنگام خواب شب  
 بجا مانده نشانند بعد خوردن آن اگر مفسد میخشد در ناف حواسی آن افتد بیشک حامله باشد  
 و الا فلا - باب نوزدهم در امرن بست و حاضر یعنی تمیگه و دست  
 و پسته فصل در وجع فقرات پشت بیشتر از بطن در سج گاه از خون نیز حادث  
 شود پس اگر از ماده بطن بود علامت آن میاض لون بدن و سفیدی قاروره و بیضی  
 نبض و گندی حواس و بعد از خواب خوردن آب و طعام و اششای بارده در و افزون شود  
 و از ششی و ریاضت ساکن گردد علاج آن اول تنقیح است متفح و مسهل و بعد از آن  
 روغن پا گرم مالیدن و معجون سورنجان خوردن منزه با دیان انیسون تخم معصفه کوفته  
 برگ سداب شیطح یا در نجویه تخم کرفس سورنجان شیرین نبات سورنجان راسفوف کرده  
 دو حصه کنند و در یکدو پیچ مع نبات نجوشانند و نیمه صاف کنند و با یک حصه سفوف سورنجان  
 میل نمایند و باقی مانده آخر روز یک گرم نبوشند و از آب سرد بپزند و آب گرم خوردند و از روغن  
 سرد بن را محافلت نماند و دو ازده روز متفح داده روز سنبه هم مسهل دهند مسهل باون  
 انیسون تخم معصفه کوفته برگ سداب شیطح یا در نجویه تخم کرفس ترد سفید نقش رنجبیل سورنجان  
 شیرین شند فلفل پوست پلید زرد پوست پایله کالی پایله سیاه هر سه بر روغن حرب  
 کرده سنبه کسکس بر روغن جد بجز سورنجان و ترد و رنجبیل راسفوف کنند و

پوست پلید زرد پوست پایله کالی پایله سیاه هر سه بر روغن حرب کرده سنبه کسکس بر روغن جد بجز سورنجان و ترد و رنجبیل راسفوف کنند و



و بدو توله شهر آینه زرد دیگر مخلوط و درین شکر بچوشانند و صفت کنند در روغن مید بخیر در آن  
امل دو آفرین بخورند با آن سسل نبوشند و نقل مسهل نگاهدارند اگر متروک شد بدو باشد  
دیگر بار سدر شکر شکر و آب بقدر مناسب اینفته بچوشانند و مالید صفت کرده نبوشانند غذا  
و لبه کندم بریان یکین یا شیرین و یاد آب نخنی یا شور با کم روغن پوست باریک تان حل کرده  
بدیند هم برین طریق سه چهار سسل لعل آرزو بقدر تنقیح و مسهل موقوف کرده این روغن  
نیگرم با لند هر روز دو بار تا مفاصل را قوت حاصل شود و بقیه مواد تحلیل گردد و این روغن  
سورنجان تا دو هفته هر صبح دو توله تناول کنند صفت روغن تخم حلیه تخم کتان تخم خطمی نقل  
سورنجان تلخ یک کوفته شیطح برگ سداب اکلیل الملک با بونه موم سفید بجلو او روغن نخود  
پاؤ آثار هر سه اجزا آخرین جدا نگاهدارند و در گریه او و در یک و نیم آثار آب شب بچوشانند  
و صبح بوشن دهند هر گاه نصف آب باقی ماند خوب مالیده صفت کنند پس اول موم را در گریه  
آری بگذارند بعد از آن بجلو اندازند هر گاه هر دو یکذات شوند روغن اندازند پس شیطح  
ادویه اندازند و آتش نرم کنند تا آنکه قوام غلیظه چون مرهم شود پس سرد کرده نگاهدارند  
یک توله نگاهدارند ازین روغن و یک توله روغن لبان هر دو یکی کرده نیگرم مالش نمایند  
و بعد مالش پنجه کندم کرده بر موضع در دو بند تا یک هفته یا زیاد از آن لعل آرد  
صفت معجون سورنجان که بعد مسهل استعمال نمایند پوست بلیله زرد پوست بلیله  
کاملی بلیله سیاه برگ سداب شیطح اینسون سخار کی سورنجان شیرین شکر بادام تلخ مغز  
چغوزه شهر خالص دو چند ادویه دو با کوفته بخیه و مغزات باریک کوفته در شش خالص شیر  
و نگاهدارند و دو توله هر صبح با عرق بادبان استعمال کنند و همین است علاج جمیع اوجاع  
که از ماده بلغم باریخ غلیظه در اعصاب مفاصل یعنی بندگاه پشت و گردن و دست پا و رگما  
و پاها و بندگاه استمان لاحق شود و اگر ظهور در دو با سباب سازجی باشد یعنی از برودت  
خارجی یا داخلی یا دریاچ بارده رقیقه بود عمل است آن در دو سبب نقل یا و راهویه و اخیره  
و اخیره بارده در و افزون شود و از اشیا خارجه و حرکت و ششی در ریاضت و دلگشایی  
حاصل آید این قسم در و اندک پدید آید علاج جهت تبدیل مزاج چند و راه الاصول خوردن او با آن



خار و ماش نمایند و اضمحله گرم بعمل آرد و درین حاجت تیفیته نباشد صفت بار الاصول غیبی باد  
 تیکو فتنه بیج کاسنی نیکو فتنه بیج کرفس اصل سیوس منتشر تیکو فتنه تخم معصفه کوفته برگ سداب شهید  
 خالص او و دیگر جو شانند فتنه و شام نیم گرم بنوشانند و این روغن مالش کند صفت آن چنینست  
 کوفته نه ماشه: اینجی شمشاشه فلفل سیاه نه ماشه یا بونه یک توله او و دیگر در نیم آثار آنجی قشای  
 بر گاه با و آثار آب باقیمانده صاف کند و با بیج توله روغن کنجد جو شانند هر گاه آب بسوزد و  
 روغن بماند و همیشه نگاه دارند و نیکرم مالش کند بعد مالش بیه کنده نیکرم بنده صفت تمام  
 سنبل الطیب زعفران سوکوفنی منطک آب سائیده نیکرم صفا سازند و اگر علامات ریج پیدا  
 باشد یعنی درد از جای بی حرکت کند تکیه موضع درد ناک باین اجزا کند صفت آن  
 سیوس کند نمک شور بار یک کوفته رهمه ناخواه هر چهار اجزا مساوی بگیرند و دو پوئلی به بندند و  
 حسب دستور تکیه کنند و آب و طعام هر چه در مادی گفته شد تناول نمایند و اگر به سبب مرض  
 گزده در پشت و قطن بیمار شود و علامت آن ظهور آفت است در گزده علاج آن زرد  
 امراض گزده مذکور شده و اگر گرفت به پشت یا پشت خم کرده نشستن بکنامت یا به دیگر  
 اشغال در عضلات و رباطات پشت اعیاد باغلی آرد و در واحداث نماید بفر وجود ماده  
 و بیج علامت آن فقط المیرین و داک پشت است و با اندکی روغن بابونه نیم گرم پشت  
 مالند و نگاه باشد که رنگ بزرگ که بر طول پشت است از خون متملی شود و به سبب تمد واحداث  
 و در نماید علامتش آنست که از ابتدا انفقات پشت که فر فقرات کردن است و در متد پیدا  
 بودن آن فقرات قطن یا ضربان و حرارت موضع و هنگام حرکت در دستند او کند علاج  
 اگر ضرر مناسب اندر کج باسلیق یا با لجن کشایند و شیره تخم خرفه و شیره تخم خیارین و لعاب  
 اسپنول با شربت نیلوفر بنوشانند و جهت تبرید موضع بر او و ضلوعین به گلاب و سرکه کش کرده  
 اند که روغن گل آینه طلا کنند و غذا آش جو یا بیج با قلیه کدو خیار مناسب است و گاه باشد  
 که در پشت و کمر بمشاکت رحم عارضه کرد و در این نوع بعضی زمان را در قریب بام حیف حق  
 شود و به سبب غلط خون نه بر آمدن آن با دره علاج مطلقا در دست حیض استعمال کنند و روغن کج و  
 بابونه همون یکجا کرده بر پشت مالند و این مطبخ هم لطیف و هم ادرار خون کند با دیان تخم خیارین



نیکو فته تخم کرفس انیسون اسارون برنج سفید زنی بو ماوران مجیسه ابل نیکو فته تخم شبت  
شکر سرخ بجز شانه و صبح و شام نبوشانند و تا یک هفته بعل آرد و غذا کمتر و سبک تر خوردند و اگر  
حاجت تلخین باشند نه ماشه ایاج فیکر اوسه ماشه تر بد سفید خراشیده بار یک کوفته سه کوفله کشند  
خالص آن میخند و وقت شب با عرق بادیان نیکرم بخورند صبح و در مطبوخ معمولی هر روزه این چند  
ادویه را اضافه کرده نبوشانند پوست پلیده زرد شمشاد پوست پلیده کبابی شمشاد سمنارگی  
یک کله شکر سرخ و دولوله بوی یک سهل اگر ضرورت دوم و سوم باشند نیز بعل آرد همچون این نسخه  
قدماست در وقت و ریاح غلیظه معده و امعارانافع باشد و قوی لیسج بکشتار  
صفت آن فلفل و فلفل مصطکی و فلفل زنجبیل جوز بو استمونیامون سداب و لیسج  
مسادی کوفته بخت با عسل یا سیره قند بسزند شربت با شقال با آب گرم فصل در حد  
و ریاح افرسه بد آنکه صدمه زوال فقرات پشت را گویند خواه اقدام بود خواه بخلف یا شیک  
از دو جانب یعنی مین و سیار پس اگر زوال بسو اقدام بود آن را تقصع گویند و گاه باشد که  
تقصع با شکر استخوان سینه باشد یعنی استخوان سینه بسو خارج بلند سودد اگر زوال بسو  
خلف بود از احدیه گویند و حدیه حقیقی همین است و اگر زوال بیک از جانبین بود از انبوه  
و اگر سبب و ال ففار باد غلیظه بود ریاح افرسه خوانند و اسباب و ال فقایخ بود بیک  
و در گرم در عملات فقرات پشت عارض شود و بواسطه الضعاف فقره را از موضع اوزان  
گردانند خواه بخلف یا اقدام یا بیک از جانبین علامت آن تب زرم و درد شدید و نقل پشت  
و تشنگی و قاروره ناری و نبض عظیم بود و علاج فصد یا سلیق کنند اگر ضرورت واجب است و این نسخه  
نبوشانند گل نیفته گل نیلوفر گل سرخ شاهره غناب پستان غناب الثعلب نبات در آب گرم بخشد و شکر  
بیالانند و نبوشانند غذا آش بود هندی اگر ضرورت سهل باشد این مطبوخ بعل آرد گل نیفته گل نیلوفر  
گل سرخ شاهره غناب پستان غناب الثعلب را یکی از غنایا شنبه زنجبیل روغن بادام خشک  
تیار کنند و نبوشانند و اگر حاجت با بد یک یک روز سه روز و دوم و سوم نیز بعل آرد و بزود با  
در میان مطبوخ مذکور صبح و شام میداده باشند و از ابتدا و درم تا آخرین نیز در مطبوخ  
و در بالند و در مطبوخ تخم کتان تخم خربزه تخم میخ و تخم میخ سوادسی یک نوله نبوشانند و این نسخه



بر آن تپس یکس توله موم زرد بگذرانند و دوتوله روغن گل و دوتوله روغن بابونه در آن  
هرگاه موم و روغن با یکدیگر شونند لعاب پانزده اند که آتش دهند یا بقوام آیسین سرد  
کرده نگذارند و در شب چند بار بموضع دردناک مالش نمایند و عمل قیروطی را ابتدا تا آخر  
زوال درم هر جا کردارند و م آنکه با دغلیظ زیر فقرات پشت محبتش و در غایت تمدد فقار را از موم  
آن بفرزند و این نوع جذب بر ریا یح افرسه گویند علامتش آنست که اول درد پست لاسند  
بعد از آن حرید پیدا شود و با آن تپ نقل نباشد و در و گاهی زیاده شود و گاهی کم علاج بادبان  
سرخ بادبان یخ کرفس سنج از حنجره کاسنی انیسون زیره تخم سداب نامخواه سورنجان شیرین  
شکر سسج بچوشانند و نیمه صاف کنند و سورنجان سفوف کرده و حصه کنند یک حصه صبح  
و یک حصه شام همراه مطبوخ میل نمایند و اگر دو مثقال روغن بیدارنجیر در مطبوخ بفرماید  
بدری باشد در میان روز گل کند و توله انیسون دو ماشه برگ سداب چهار ماشه مصطلک یک ماشه  
باریک کوفته در گل کند آینه میل نمایند تا هفت یا نه روز عمل آرنه اکثر باشد که از هفت قدراد و قیرو  
نفع کامل حاصل شود و الا تنقیه بعمل آرنه پس بروز مسهل دراد و بی مطبوخ این ادویه مسهل زیاده  
کنند و بعمل آرنه پوست پلید رو پوست پلید کابلی پلید سیاه بر روغن چرب کرده سنا و کبی روغن  
بیدارنجیر شکر سسج ادویه بچوشانند و صاف کنند و روغن در آن مخلوط کرده با سفوف زنجار  
میل نمایند و حسب حاجت سه یا چهار مسهل بعمل آرنند و بعد تنقیه قیروطی که پیشتر مذکور شده بعمل آرنند  
سوم آنکه رطوبات مائی در جرم رباطات فقار نفوذ کند و از استرخی سازد پس با افزودن فقرات  
از جاف و بلغم و بقوام یا نجاف یا نجانبین علامت آن سپیدی لون بدن است و سردی و لمس  
نقدیم تدایم رطوبت چون در آن موضع روغن بالند زودتر جذب نشود و بسبب سردت رطوبات  
مائی عکس آن بجز در نوع دوم مذکور رسد در اینجا هم بعینه عمل آرنند چنانچه استعمال مطبوخ و چنانچه  
تنقیه بلا کم و کاست بعمل آرنند و بعد تنقیه مالش قیروطی مذکور نمایند و این ضما و غیر نافع باشد مطلق  
سنبل الطیب قدر بار خنجره گیر و مسادی باب بسیارند و روغن بابونه مخلوط کرده یک گرم ضما سازند  
و اگر حاجت تنقیه باشد تیرگز میل از تنقیه ضما و عمل نیارند چهارم آنکه رباطات فقرات متشنج شوند  
به سبب رطوبات غلیظ الزج که در نجاع جمع آید و یا به سبب پیوسته و این کلمه افتد و با



در باطن است و بدشواری علاج پذیرد علاج آنچه در باب پیش گفته شده بعینه عمل آرند تخم آنکه  
سقطه یا ضربه باعث زوال فقرات شود علاج اگر زوال بسو خواجه بود یا به یکی از جانبین  
و تنگنای فقرات زایل شده را بجایش بندشاند و اگر زوال بسو داخل بود یا به جمعی از جهات از بعضی تخم  
یا بوضع غمخه ناری بجایش باز کشید اگر عمل ممکن نباشد از فت رومی و نقل و اندک از عاقور و  
صناد سازند تا فقره را بجا آورند و هر گاه فقرات بجا خود آیند و موضع خود قرار گیرند جزا سر و  
گنار و باز و پوست انار مساوی آب ساییده نیکم بر آن موضع ضماد کنند تا فقره را بجا  
آورند و دارو دیگر را نامل نشود فصل نوزدهم در در و خاصه یعنی تیسگاه در و خاصه بیشتر از بلغم  
یا بیخ عارض گردد علاج آن همان است که در و جمع بلغمی در یکی پشت مذکور شد و در و  
یکمی حاضرین سفوف بقدر دو درم باب گرم استعمال کنند فی الفور نفع کافی بخشد و  
تا وقتی که درد با بکایه زایل نشود و هر دو صبح و شام استعمال سفینو و باشند صفت سفوف  
تایف در و یکمی حاضره برگ سداب قملقل گردانده الایچی کلان نامخواه بادمان زیره سفید  
انیسون نمک سنگ نمک سیاه جمله دو به مساوی بگیرند و با یک کوفته نگاهدارند و دو درم  
باب گرم استعمال کنند و اگر در و بلغمی باشد بعد تنقیه استعمال این سفوف مذکور نفع کافی  
بخشد و بر تنقیه منبج و مسهل که در در پشت بلغمی گفته شد عمل آرند فصل در و جمع البورک  
و در و جمع المفاصل و تقرس و منج باد که مفصل بندگاه اعضا را گویند و مفاصل جمع نیست  
به در و که در بندگاه اعضا افتد مثل بندگاه گردن و پشت و دست با و پاسبان انگشتان دست  
و پا آن را در و جمع المفاصل گویند اما مجاوره اطبا و جمع مفاصل عبارت از حاصل در و است  
که در بندگاه دست با و پاسبان افتد و در و مفاصل گاه بے درم باشد و گاه با درم و خاصه این  
ورم است که بچینه نشود و بیه تنقیه پاک گردد و خلیص در و در و دو مفصل درک یعنی سرین  
پریه نیز از در و جمع البورک خوانند و اگر از مفصل درک خیزد و تا ساق یا شستمانگ نازل شود  
انرا عرق النسا گویند و اگر در مفصل کعب و یا انگشتان پا علی الخصوص انگشت پدید آید آنرا  
تقرس نامند و علاج این همه امراض بطریق واحد است پس اگر در و جمع مفاصل از ماده بلغم باشد منبج  
مسسل و ضماد و غیره آنچه در و در و پشت مذکور شد بعینه عمل آرند و اگر از سو منبج ساده بود و علا



و طایف آن نیز همانست که در درویشست سادگی مذکور شده بلکه در کاست بر عمل آرنه و اگر از ماده  
 خون یا صفرا باشد علامتش سرخی یا زردی و گرمی موضع و عظم و اتفاح و تمدد و ضربان است  
 در دو قصد ضروری است پس اگر مرض بخانبی چپ باشد رگ دست راست بکشاید و اگر در  
 بخانب راست بود قصد از دست چپ کند و در وضع مفصل دست با رگ اکحل بزودن متعاقب  
 است و اگر وضع در مفصل پای با باشد رگ با سلیق کشا و ن مناسب باشد و بعد قصد بر اقول  
 فراج اگر ماده خون بود این تیزند و هند عرق کاسنی عرق شاهتره شمر بتا عناب شمر بت نیلوفر  
 سورنجان شیرین شمر بت بار و عرق بابا میزند و با سفوف سورنجان استعمال نمایند و اگر  
 ماده صفراوی بود قصد در نیست بمنفع و مسهل تقیه کنند متصفیح گل نقشه گل نیلوفر شاهتره  
 تخم کاسنی الونجار شمر بت نیلوفر سورنجان شیرین ادویه باب گرم نجیسانند و سرد کرده  
 کنند و شمر بت آبخه با سفوف سورنجان میل نمایند و بعد در سه منفع مسهل دهند مسهل گل نقشه  
 گل نیلوفر شاهتره تخم کاسنی الونجار سورنجان شیرین پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی  
 هلیله سیاه هر سه بر وزن چرب کرده سناری یکی مغز فلوس ترنجبین گلکندر و عن بادام نودت  
 بخیسانند و سرد کرده صاف کنند و لب چهار شنبه و روغن بادام آمیخته با سفوف سورنجان  
 میل نمایند غذا ذال مونگ و برنج نرم و بعد یک مسهل یک یاد و در منفع داده مسهل دوم  
 و مسمرن طریق مسهل سوم دهند و بعد فراغ از مسلمات روغن گل در روغن بابونه و روغن  
 موم هر سه مساوی یکجا کرده و قصد سورنجان تلخ بار یک کوفه در روغن بابا میزند و بوزن  
 یک جزا هر روز مالش نمایند تا که اثر در و بالکلکه زایل شود واضح باد که می نیز در وضع مفصل  
 مفید است اما آن کسان را که تنه باسانی آید و با طبیعت ایشان با یک تی باشد یعنی  
 تنوع و عیشمان داشته باشند بقی مامور سازند و کسی را که تنه بشواری آید هرگز در  
 تی ندهند مبادا که مارتی فساد و دیگر پیدا شود یعنی بروز تنوع رگی از رگ های سینه و غیره بکشاید  
 و خون بقی براید پس کسی را که اجازت تی دهند اگر ماده بلغمی باشد این دو را مقلی نوشا  
 دو را مقلی برای ماده بلغم تخم شنبه تخم ترب اصل السوس نیلوفره نمک طعام مسکنجین ساد  
 حسب قاعده معلوم است قلع آک تیا کنند و لبه بار بدهند و اگر ماده صفراوی باشد این را



باب نوزدهم در امراض نیش و خار و می تیرگه دستا پیک

مقی نوشتانند و دای می کشد بر آ باوه منظر اومی تخم خرپوزه کوفته ساجی سیاه و نیوشا نند  
 و در وقت آب صاف کنند و ساجی را مانده بدو بار استعمال نمایند واضح باد که در وجع مفاصل  
 و وجع الورک و عرق النساء و تقرس افضل ترین و نافع ترین ادویه سورنجان است که باوه را  
 از مفاصل بیرون میکشد و باوه می چون مطبوخ سورنجان شیرین در او دیده طلا و ضما و سورنجان  
 تلخ صفت معجون رنجان که در وجع مفاصل بلغمی بود مقیته استعمال کنند نفع کافی بخشد  
 سورنجان شیرین مشهورم بوزیدان بیخ کزیره شیطریه هر یک در درم پوست پلید کابلی  
 هفت درم تخم کرفس بادیان فلفل سفید هفت رنگ سیاه برگ خا هر یکی یک دریم درم ترب سفید  
 خراشید پانزده درم ادویه کوفته نیمه بشده خالص که دو چند ادویه باشد معجون کنند قدر شش  
 بقرنیقه بر آ درم با عرق بادیان میل نمایند و در هر سال دو توله همراه مطبوخ بنام باقیه  
 نمایند و این معجون در وقت و کراوجاع مفاصل و وجع الورک و عرق النساء و تقرس را نافع باشد  
 شاهتره برگ خا برگ خچکشت یعنی سنبها پوست پنج عشر یعنی آکله سورنجان تلخ یک کوفته قصبه  
 اکلیل الملک بوادران ازین ادویه هر چه کوفته باشد یک کوفته جمله را در یک دریم آثار آب  
 بنجیسانند صبح جوش دهند هر گاه نصف آب باقی مانده صاف کرده با نیم آثار روغن کنند بچون  
 هر گاه آب بسوزد روغن بماند صاف کرده نگاهدارند در شب بموضع درد میگردم مالند و پنبه  
 کنند بنیدند معجون بر آ وجع المفاصل بلغمی عند التفتیه و بعد تنقیه استعمال کنند نفع  
 است پوست پلید زرد پوست پلید کابلی پلید سیاه فلفل و از فلفل زیره مغز تخم کزنجور مطبوخ  
 برگ سداب سنا و کی ترب سفید خراشیده سورنجان شیرین زنجبیل بادیان انیسون کوفته  
 پنجمه در قوام شکر سرخ که دو چند ادویه باشد معجون سازند هر شب دو توله هنگام خواب با گرم  
 استعمال نمایند برگ آکله که زرد باشد از جانب رو بروغن بیدار نیمه حریب کرده گرم کنند هر گاه هم  
 بر موضع درد درم بچیانند و پنبه کنند گرم کرده بالا آن بنهند و صبح بکشانند و نیم روزین ضما  
 سازند تخم بیدار نیمه برگ سنبها الورک سداب کالی زری زکوره کزیره سیاه سداب سبزه گرم کرده ضما  
 ایا باد باشد که استعمال ضما در مرض باد کزیره باید کرد و در سونج ساد و صبح حاجت تنقیه نیست  
 اول روز استعمال ضما در مفاصل باشد از آب سرد و هوا سرد و غذا سرد و احتراز کلی و از روغن دیگر بر



باید زخم در ارض پشت خا در معنی تیر گاه در سینه و پستان هم هم

عقبات الیهین

در معنی فصل روح الورک عرق النساء و تقرق در دشت و در دگر نافع است بگر  
 حنابریک بنجا الورک ناز بود که بپند می بین تلسا گویند برگ و دهنور برگ آنکه برگ زنده برگ نینب جبار برگ  
 مساوی بگیرند آنکه آب نماند بگویند یک آتش عرق بر آرد و صفا کنند و نیم آنرا در عن کیند شامل کرده و آتش نرم کنند  
 آب خشک شود در روغن بماند صفت کنند و نگا بدارند و هر شب بیکرم بمانند و برگ از ندر گرم کرده  
 بموضع در زنند و بپند گفته بر آن نهاده بپندند و بیخ بکشند چند شب متواتر عمل آید در و آ  
 دیگر نافع اعراض است که بر بادوست چند روز نفع کافی بخشد جو این مالون کلوی تخم میوه  
 مساوی الوزن مسلم کجا کرده نگا بدارند و بقدر ششاسه هر صبح آب بیکرم فرو برند و نگاه  
 باشد که ماده سودا و کجاست در و معانی شود و علامت او آنست که در و تمه و کمتر بود و مصلحا  
 در ورم و سیاهی مائل یکبودی در رنگ دم پیدا باشد و میل خاطر بطعام بسیار بود علاج منفعی است  
 سودا یا سورنجان دهند و سهامات سودا یا سورنجان ترکیب داده بعمل آید و بسیار کمترین نرم از  
 بابونه و تخم کتان و تخم حلیله و متقل ارق و جابو شیر و انحر زد و مغز تخم بیدارنجیر و کبجد سیاه و  
 سورنجان تلخ و روغن کبجد و سوم بقدر مناسب بگیرند و صفا سازند و نگاه باشد که ماده بیخ  
 مفصل از دو خلط مرکب باشد و بیشتر احتمال صغیر یا بلغم میشود و آثار علامت هر دو خلط پیدا  
 باشد پس در منفع و مسهل و ضماد و غیره رعایت هر دو خلط ملحوظ دارند و هر خلطی که غالب باشد  
 رعایت آن بیشتر نمایند و نگاه باشد که ریج غلیظ احد باشد در مفصل نماید علامت آن تمدد شدید  
 است و انتقال در و از موضعی بموضع دیگر علاج چنانچه در و معانی مفصل بلغمی گفته شد از منفع  
 و مسهل و ضماد و غیره بعینه عمل آید واضح باد که در ادجاء مفصل خواه از ریج بود یا از احتیاط  
 از رجه مرکب باشد یا بسط و منفع و مسهل و غیره آن الفصام سورنجان ضروری است که باید  
 را از مفصل پاک فسیازد و مفصل را قوت می بخشد تا دیگر بار انصباب ماده در آن و اما از  
 معده را مضر است بر اصلاح آن شمول مقویات معدن مثل بادیان یا انیسون یا پنجهیل غیر  
 یا سورنجان مناسب است تا معده از ضرر آن محفوظ ماند و روغن سوم بر آن اقسام روغن مفصل  
 و لقوقه و فنج چینی نافع است معوم روغن است بقدر کم سنگ آتش بریان کرده و  
 و بار یک کوفته بپزده تور آنگاه بنا دیده از سنگ باشد یا از صندل چهل توکله ملاتیانی دو توکله سوم



ادویه با موم آینه در سبوجه اندازند و دهن سبوجه گل حکمت کرده تریب گلوئی سبوجه را رخ  
 کرده در آن قائم کرده سبوجه را کج بر دیگدان گذارند و آتش معتدل کنند و زیر سرفنی نظری  
 گذارند و عن موم سرخ رنگ بر آید و اگر جای آنک خشت نونچه را با یک کوفته یکبار برندان هم  
 بهتر است و معلوم باد که گاه باشد در و از کف پای پا اراطات نچه پای نینز و تمام هم  
 در نیرد و باشد از انجا بالا بر آید تا ساق رسد و از انجا تا ران صعود کند و همچنین در بند دست باد  
 انگشتان نینز و در م پدید آید و تا مرق یا بدوش رسد این در و بار اینز نقرس نامند و علاج  
 آن بخت باد همان که مذکور شد و در عرق النسا پیشتر جانب وحشی عادت شود و تا دست که جا  
 انسی پدید آید و در و در عرق النسا بهترین علاج قصه رگ عرق النسا است نسا با فتح و الف  
 مقصوده نام رگی است که از اعصاب اعلا بزرگ رسیده از درک تا نچه پای نازل شده و  
 رگ مذکور بسیار باریک و گرده دار است لهذا بموضع پر گوشت مثل درک در آن ساق باد  
 بستن ریاط ظاهر و نمودار نمیشود اما در نچه پای به سبب قلت گوشت میان انگشتان  
 و نقرس نمایان میگردد این نقرس مولک این کتاب بار تجربه کرده که در مرفوع جمع الورك و عرق النسا  
 و نقرس از مسلمات تخفیف و تسکین درین امراض رو میدهد اما استیصال آن بقصد عرق النسا  
 میشود بشرطیکه قصد در نچه پای بموضع مذکور واقع شود بمقدور قصد در و زایل میشود و باز عود  
 نمیکند و از قصد صافن و مالهن و باسلیق هیچ نفعی ظاهر نمیشود و در همچنان و انکم تمام  
 می ماند فصل در دوالی و دار الفیل و در دما شنه دوالی مرضی است که گمان  
 ساق بزرگ و سبیل و رگه شود سبب آن خون سو داری است که در رگهای ساق جمع  
 شود و دار الفیل آنست که ساق قدم از غایت خلطت چون پای اسیل سبط و بزرگ شود  
 علاج دوالی این است که گل خیر و باب بحق کرده بار و عن گل و روغن بابونه و سپید  
 بقیه مرغ مخلوط کرده در زمی چند بار طلا نمایند و چند روز در اومت نمایند تا ماده تحصیل شود  
 و علاج دار الفیل این است که در هفته دو بار دو اقمی بلغم خورده نیمه شده نماید و چند بار  
 اومت نمایند علاج در دما شنه در روز از مغز تخم بید انجیر و تخم شبت ضماد سازند  
 و در شب بر گ زرد شده آفتخه نیکرم بالاسه ضماد نبندند



باب سیم در معالجات جذام در برص غیره

باب سیم در معالجات جذام در برص غیره  
 فصل در جذام - باینیم دان مرضی است در نهایت رورت که بهیت اعضا را فاسد  
 میکند و در آخر شکل اعضا را تغییر میدهد و چون مرضی شود و عضو شقی گردد و زرد آب  
 بدین ازان جاری شود و ماکل و قساقط در اعضا راه یابد و فاکله این مرض است که از اطراف  
 ابتدا میکند و آخر با اعضا ریشته می میگردد و کار بانجام میرساند و سبب این مرض انتشار سودا بان  
 است و بدن و سودا که ازان جذام حادث شود و در گونه است یکی سودا عکری که از لقل  
 خون حادث گردد و علامت آن ظهور عذ یعنی بطلان حسن اعضا است و غلظت بشیره و بن  
 شدن بینی و گرد شدن حدقه چشم و چرخن سکو این نوع را در الاسد گویند و سبب این شدن سودا  
 حد صاحب این مرض با سودا یا به سبب کثرت عذ است این مرض را سرد را در این قسم علاج میر  
 باشد و یا بنات نوع دوم آنکه سودا صغیر و محدث جذام شود و این نوع بیج حال خالی از نا  
 کل و قساقط اعضا نباشد به سبب عذت ماده هرگز علاج پذیرد و در نوع اول در ابتدا فصد  
 بهتر است و چون مرض مستحکم شود تنقیح بمسلمات متعدد باید تا آنکه تمام ماده مرضی خارج  
 شود و بعد بهر سبب به مهلت بقیده مسهل دیگر دهند و در نیت منفع مناسب است که در  
 دوم در ابتدا و نیز در انتها تنقیح با را بچین نمایند و بهر طیبین و زانال خشکی سعی تمام بر عمل  
 یعنی استحمام معتدل لازم شناسند و عنن های سرد و تر و بینی چکانند و بر بدن مالند و  
 و حوسا هر طب از شکر سفید و روغن بادام و شیر گاو سازند و میل نماید و هر چه بود سودا  
 ازان احقر از دارند و صاحب این مرض را بهترین غذا شیر است تنها یا بانان کندم  
 و بهمان قانع باشند در نوع اول که سبب آن سودا عکری بود بهترین اودیه گوشت  
 انعی یا مار سیاه است بهر طریقی که مناسب باشد دهند و در نوع دوم که سبب آن سودا  
 صغیر است باشد با را بچین با مسوف مسهل سودا اثر نام دارد و فصل در برص این مرض و بهیق  
 این مرض برص امفیغ نوع سفید غلیظ است که بر ظاهر جلبد پدید آید گاه در بعضی اعضا با و  
 گاه تمام اعضا را درگیرد و کیفیت حال مرض بدین طریق دریافت نمایند که بوضع انواع برص  
 پوست نیک سوزن بخالند اگر خون برید علاج پذیرند و اگر بجا خون رطوبت سفید آید هرگز علاج



پتیر نباشد و فرق در بعضی و بعضی اینست که برص براق و خالینه و غایب روست گوشت بود  
 دور آنرا استخوان سرایت کند و مو آن موضع سفید یا مایل به بیاض بود بخلاف آن بعضی  
 سفیدی بک ارد و مستند بر العیثت بود و بر ظاهر جلیدید آید و در گوشت غایب نباشد و در نظر  
 و تبه ایر مناسب بسرعت زایل گردد و مو که در آنجا بر آید سیاه بود یا اشقر و هرگز سفید نباشد  
 و اگر در آنجا سوزن خلائق ظاهر شود و سبب حدوث این هر دو مرض ماده بلغمی است علاج  
 آن تنقیه بلغم است بنفحات و مسهلات مناسب بعد تنقیه استعمال طلا و صناد ضروری است  
 این فیه نظر علی که علت این مرض کرده و سر فیضان نمودن را از ان صحت و شفا حاصل گردد  
 به تفصیل حواله قلم میشود اول علاج تنقیه بلغم است که بمنفع و مسهل بعمل آید منفع با دوا  
 انیسون سیطرح با در نجویہ تخم موصفر کوفته تخم کرفس نبات بچوشانند و صبح و شام نبوشانند  
 و بعد پانزده منفع این ادویه مسهل در اجزای منفع شامل کرده مسهل و نهند وقت شب نهند  
 ایارج فیه او سه ماشه تربد سفید ترا نشیده باریک کوفته در دو توله شند خالص این منفع بخوردند  
 و صبح در اجزای منفع این ادویه مسهل شامل کرده بچوشانند و نبوشانند پوست هلیله در دوپلو  
 هلیله کاپلی هلیله سیاه هر سه بر دغن چرب کرده سارگی شکر شکر روغن بیدارنج و بیدک مسهل  
 چهار در منفع داده مسهل دوم دهند و همین طریق مسهل سوم و چهارم نیز عمل آرند و بعد از  
 آن تنقیه ازین معجون بیکتوله صبح و یکتوله شام با عرق بادیان میخورده باشند صفت معجون  
 باچی ننگ کج سیاه اجمود ایارج فیه او هر دو احد چهار توله باریک کوفته در شند خالص در دو  
 ادویه باشد بیا نهند و ننگا هارند و بیکتوله صبح و بیکتوله شام با عرق بادیان میل نمایند و این  
 دوا هر روز برداغ های برص و بعضی طلا نمایند صفت آن چوک بواد مجبول که چوبی است  
 تیره رنگ باچی گوگرد سیاه تخم پنوا و چیتیه پوست درخت انجیر دشتی منفر تخم کرفنوه کوفت  
 تلخ کلونجی هر دو احدی دو توله نیلا کھو تخم یک توله جودیه رادر عرق لیمون یا در سرکه دوده  
 پاس سخی کرده حب هالسته نگا هارند و بسر که با عرق لیمون یا باب حلک کرده در روز سه چهار بار  
 طلا نمایند از جمیع اشیا سرد و ترش و اقسام لذیات پرهیز دارند و نیز آن آبی برص مضمون  
 بعضی ازین تمایر مالکلیه نال شود و صاحب این مرض را باید که بعد از آنکه مرض هر سه



بهین طریق که مذکور شد تنقیه بلغم نماید تا مابین از ماده علت پاک باشد و او دیگر بر آب برص آب  
 و بهیق امین و نجیب فلفل سفید خربق سیاه ایاج فیترا جلا مساوی دو پا کوفته و در آب کوفته  
 خالص تمیزند و جب بمانندند و رنگا بدارند و صاحب برص و بهیق امین را هر روز سه درم است  
 نیکم و سه در این دو هر روز سه چهار باطلای نماید شیطان صرمه سیاه مازو و سبز استخوان  
 سوخته مای کلان تلخ سرخ مساوی ادویه کوفته بجنه نگارند و هر روز لبر که سخن نبرد  
 نمایند و دیگر گیر و پوست انار ترش یاچی هر سه اجزا مساوی کوفته آب سفید قلیان چند تا  
 سخی کرده جب بسته نگارند و جب را با آب قلیان سخی کرده ضماد کنند و فصل در برص  
 اسود و بهیق اسود و خاصه بهیق اسود است که چون آن موضع را بمانند پوست همچون سبوس  
 جدا شود و آن موضع صرخ نماید و برص اسودنی الحقیقت بهیق اسود اما فرق این  
 قدر است که باخارش و خشونت شدید باشد و از آن پوست مدور همچو فلفل می جدا شود  
 و این را قویا منتشر نیز گویند این مقدمه جذام است علان هر دو مرض و اعداست بمیب  
 انقباض تنقیه کنند و بعد تنقیه خربق سیاه زراغ و زنج و کبریت و تخم ترب ساکوسامید  
 نگارند و هر روز لبر که سخی کرده طلا نمایند و چند روز جدا و منگ کنند و اگر قبس از تنقیه عمل  
 آرزو نماید که موثر شود و اگر فایده به بخش تنقیه عمل آرزو بار عمل کند فصل در کلفت و خش  
 و برش هر سه بفتح اول و ثانی کلفت آنست که رنگ جلد سیاهی آید و این اکثر در رو  
 افتد و فرق درین در بهیق اسود این است که کلفت همان بود و بخلاف سخی که درین  
 خشونت باشد و خش قطع متدیر سیاه یا مائل بسرخ در جلدین پدید آید و این هم بر  
 بر خساره حاد است شود و باشد که بمقدار کف دست بهین گردد برش نقطه خرد سیاه یا مسخ  
 که بیشتر بر روی پدید آید و جبهه را طیار آن اندک اگر رنگ نقطه مائل بسرخ نوبش گویند  
 اگر سیاهی زید برش خوانند و اگر چند نقطه برشم بهیم پوست یک شده باشد کلفت گویند علاج  
 هر سه مرض و اعداست بگیرند مغز تخم خربوزه مغز بادام منتشر مغز تخم ترب تخم ترب مروی  
 پوست خشک نازکی جلا ادویه ساکوسامید کوفته در بهانه بار یک پوستی پاک که یک کسب نگارند  
 یک پوستی را در آب شیرین که شور نباشد هر وقت تر دارند و تمام آن را از آب در







بر لوله مندن سفید کشید خشتک ارد و کوزه مقشدر بریان مردار سنگ سفید و کاشتری تمه افراسادی  
 در شبیه گاو سائیده نگاهدارند و هر روز وقت شب پنجم خواب بقدری گلاب نرم کرده بر روی  
 مالند و بخوابند و صبح بآب گرم روی بشویند و دیگر تخم بکاین مندل شرح خاکسی سادی الوزن بگیرند  
 و کوفته بچینه نگاهدارند شبگاه بقدری گلاب حل کرده بر روی مالند و بخوابند و صبح بآب یگر گرم  
 روی بشویند و دیگر تخم مندل شرح عدس مقشدر بود و هر چهار ادری را کوفته بچینه وقت  
 شب بقدری شیر گاو حل کرده بر روی مالند و وقت صبح بآب یگر گرم روی بشویند فصل در سوه  
 که بپندی گنج گویند سغه بفتح سین مملد و سکون عین مملد عبارت است از قروح که از زیر  
 پدید آید و گاه باشد که علاوه بر دیگر اعصاب زبانات موی طور نماید در ابتدا شور  
 تنفرق پیدا میشود بعد از آن متفرح میگردد بقروح خشک نشی و در نیوقت مسمی میشود بسفید و آن  
 بر دو نوع است یکی آنکه زرد آب از آن جاری باشد آنرا سوه رطب گویند دوم آنکه خشک بود  
 شبیه بشوره و پوست های سفید از آن جدا شود سبب آن خاطر سوداوی است که بر پوست  
 آید بجلد نفع شود و وای که هر دو قسم سوه را سفید است بنگره گیاهی است که  
 بکافور آب می روید برگ گلرند که بر نرله و زیر دیوار های کندی روید برگ نیب برگ بکاین  
 برگ خاشک باشد یا ترنج آدویه را بقدری آب سائیده یک قرص سازند بر وزن گنج  
 بسوزانند که سوخته از درون و بیرون مثل زغال شود پس قرص سوخته را بید از زرد و زعفران  
 صاف کرده نگاهدارند و بر سر مالند در چند روز اثر مرض با کلیه زائل شود و دیگر براسه سوه  
 برگ خای سبز چهار توله با پی مردار سنگ کیلاکات سفید سهاله چوکیه هر یک دو توله نیلا کوهو فصل  
 سه ماشه جمد ادویه کوفته قرص بسته در نیم اندر و عن کتجد بسوزانند و در عن صاف کرده نگاهدارند  
 و بر سر مالند فصل در چرب و حله چرب بشوزرد و سرخ است که با خارش انبه اکنه و بیشتر  
 در دست تا مابین انگشتان در طرف انشی را نماید پدید آید و گاه در تمام بدن ظاهر شود و این نمی آید  
 که از یکی دیگری انتقال کند و سبب حدوث آن اختلاط صفر با سودا می سوخته یا اختلاط بجم شود  
 در خون است و آن برد و گونه باشد یکی آنکه تر بود و پنجه شود دریم و زرد آب از آن بر آید دوم آنکه  
 خشک باشد و خشک نشی گردد و حله است که فقط خارش در بدن باشد و بوی خشک یا تر بر آید









خراستیده و حسب ارباب آله حل کرده برداد ملکان کنند و چند روز برین عمل بردارند مست نمائند  
**فصل در عرق مدنی که بفارسی رشتته و بمندی نمار و نمروا گویند کیفیت صورت**  
 مرض رشتته برین منوال است که اول تیره پیدای شود پیشتر در پای یا نیز ناف و بعد از آن پخته  
 شده سورخ گردد و از میان او چیزه شیبه برگ باریک ببردن آید و رنگ آن اکثر سرخ  
 مایل بسپاهی یا فقط سفید باشد و طول این رشتته چون تمام بر آید یک تیر یا چیزی زیاد از آن باشد  
 و بسیار باشد که در زیر پوست حرکتی چون حرکت گرم کند و این علت باهل مدینه منوره بیشتر حادث  
 می شود و اندا برق مدنی موسوم کردند عرق بالکسنگ را گویند و سبب حدوث آن خون گرم  
 سوداوی یا با هم سوخته است که اندرون رگها منقذ گردد و اندا بصورت عرق یعنی رگ باشد  
 علاج اگر فروردند اول بمطبوخ آیتمون تنقیه کنند و بعد از آن این ادویات که بذیل نوشته  
 میشود بعمل آرند **مجموع نافع مرض رشتته پوست بلیله زرد پوست بلیله کابی بلیله سیاه**  
**پوست بلیله آند زنجبیل فنیل** یعنی کیلا حله ادویه مساوی بگیرند و کوفته بخیمه در شهد خالص که  
 دو وزن ادویه باشد بمخون سازند و یک توله صمغ و یک توله شام نخوند هماد برای مرض  
**رشتته صمغ بسکینه** کونجی انگوزه مغز تخم آرند صمغ چولانی خار و ارنج خنظل پوست درخت  
 سینبل همه ادویه در بول ماده گاو ناز آید و جوش داد و باریک سائیده هر روز چند بار  
 خمد کنند هر گاه تمام رشتته بیرون شود ملین را صحت حاصل آید علاج مرض رشتته  
 که یکبار خوردن کافی است و در نیم عدد سوی دم شتر نهد سیاه کند و دوسه سله بلوط  
 کرده فرو برند مرض ذبح شود و دیگر بار عود نهند و دیگر گل پرهاوس از نقره ارض تراشیده  
 بقدری قدسیا پنهان کرده فرو برند یکبار خوردن کافی است و دیگر اگر رشتته گسته قدری  
 اندرون سورخ مانده باشد و در رگند پوست درخت سینخل در بول ماده گاو ناز آید و جوش داده  
 باریک سائیده هر روز خمد کنند بقیه رشتته بیرون شود و مرض زائل گردد و دیگر از مالبون و نم  
 و روغن کبچدر هم سازند و بموضع نمار و به بند نیا فرو نهند شست یا رشتته بیرون خواهد آمد  
**سفوف برای مرض رشتته** دیودار چهار و ماشه باریک سائیده سه حصه کنند و هر روز  
 یک حصه بلیک توله روغن گاو یا میزند و بخوردند زمان گندم و دال نخود یا قدری روغن کبچدر



ناتسه روز دیگر عابون نه ناشه عرفی پیار شد شمشه روغن کبچ شمشه در طرف آهنی با تشس سزند  
 نا غلیظ شود و بر نار و به بندند و دیگر نوز حال گوشه باب ساینده و یکرم به بندند و دیگر یکم به آب  
 سخن کرده یکرم بر نار و به بندند بچند روز در فیه شود و دیگر گوشه شست مینا که زه و نقل میشود و آن را  
 کلکل هم گویند باریک کوفته بر نار و به بندند بچهار ساعت تمام سه شسته بیرون آید و بجرم علاج  
 جراحت کند فصل در ترشیدن دست و پای و روی و لب و مو شقاق که در لب  
 خابری بود چون حرارت بحفت یابرو دست کشف و غسل آبگای رویه شیشه و زاجیه و اشال  
 آن باید که مایعات جلد استخوان نمایند چون موم روغن و روغن بادام در روغن کبچ و پیه بطه و  
 پیه مایگان و اگر سبب آن از اسباب داخلیه بود چون مزاج یا بس باید که ترطیب گوشه شسته  
 به نشرب البان دادمان و در مادی تنقیه خلط نماید بمسحله که با انجری مرطب مرکب کرده باشند  
 و بعد از تنقیه طلا نمایند چیزی که مرطب و مغزی بود و برای شقاق هر عضو دای علمه مخصوص  
 است علاج شقاق وجه از موم و زوفای رطب و پیه بطه و نشاسته و کثیرا و لبا ببنده  
 در روغن گل مرم هم سازند و طلا کنند علاج شقاق لب روغن گل در روغن نمایه پیه و لبا  
 اسنبول و سکه گاوشیر گا و بر روغن گل یکجا کرده بر لب مالیدن نفع دارد علاج شقاق  
 دست با کبچ و قشتر و گل بنفشه باریک کوفته و بشیر گا و یا بز حله کرده طلا کردن نافع است  
 علاج شقاق قدین عصل یعنی پیاز دستی باریک کوفته و بر روغن زیت یار و روغن کبچ  
 در شقاق پر کردن و مالیدن نافع است و مالیدن روغن سندس نفع تمام بخشد و اگر شقاق  
 از پوست گدشته در گوشه شسته و گدشته اثر کرده باشد این دو نافع است مروار سنگ باریک سو در روغن  
 کبچ سزند که غلیظ شود پس در آن بچکانند فصل و قشش و قشتر حله و قشش نفع قاف  
 و شین بچخشونت و در شستی جلد بدن را گویند و قشتر عبارت از بر کنده شدن پوست بدن  
 است همچون فلس مایه اگر در تمام اعضا یا در بسیاری از اعضا واقع شود و بعد نفع ماده تنقیه  
 بدن کنند بطبیخ اقیون و بعد از آن ماراجین دهند و اغذیه مرطبه خوراند چون شیر گا و پیخوره تا  
 مرغ و استی م لازم شناسند و روغن با و قیر و طی مای سرد و تر به مانند فصل در داء التلب  
 و داء الجبه که بفارسی موخوره گویند درین بر د علت سبب فسادی که بر جلد بدن آید بوی



بریزد و فرق درین هر دو مرض آنست که اگر با وجود تفریح جلد و سقوط موی پوست بارگ  
 همچون پوست مار از آن محل جدا شود آنرا داء الیه گویند و از پوست منسلخ کرده و در آنقلب  
 خوانند و این مرض بیشتر بر و باه عارض شود و اندامها را التقلب موسوم کردند و التقلب را این مرض  
 بیشتر بمقام ریش و ابرو عارض شود و موی این مقامات را بریزند و سبب حد و انقباض  
 ماده روی است که در جلد بنابت اصول موی قرار گیرد و ماده داء الیه نسبت بماده داء الثعلب  
 قوی الرذارت است و بدشواری علاج پذیرد و ماده این مرض بلم سوخته بود یا مفرای جاو  
 و یا سودای متحرکه و یا خون غلیظ و فاسد بود پس اگر این هر دو مرض از ماده بلم حادتر شود  
 علامت آن سفیدی و نرمی موضع مرض است علاج شفجات بلم داده تنقیه بلم نمایند  
 و بعد از تنقیه عام تنقیه سر کنند باستعمال غرغره ایارچ فیقر طریش این است که یک و نیم توله  
 ایارچ فیقر آتیه پا و آب جوش و بند هر گاه آب جوش آید از آتش فرود آورده در تمام روز  
 شنب چند نغمه غرغره کنند سه چهار روز متواتر باین آرد بعد از آن غرغره موقوف کرده خردل  
 و زفیون و عاقر قوس را که تنه ساید نهاد سازند بچند روز مزاج آن عقد با غنم در آید  
 و موی در آنجا برود و اگر ماده مرض صفر باشد علامت آن نزدی مومع است و  
 سوزش و خارش علاج منبج صفر خورده بطبیخ بلیله تنقیه کنند و بعد از آن بسندق را  
 ح پوست بسوزانند و خاکستر آن بسره که حل کرده فلا سازند اگر ماده مرض سودای  
 متحرکه باشد علامت آن کموت و بیوست موضع است علاج منبج سودا و اوده همچون بجان  
 یا طبخ اقیتمون تنقیه کنند و بعد از آن خردل و زفیون و منبج سوخته و سبب سوخته بآب  
 ترب و روغن زیت یار و عنس که حل کرده فلا سازند هر روز چند بار تا هفته عشره یا زیاده زمان  
 بمل آرد بقصد تعالی اثر مرض زایل شود و موی در آن موضع برود و اگر ماده مرض صفر  
 فاسد بود علامت آن سرخی موضع است علاج تصفیة خون گوشند باستعمال صفیات  
 خون و موضع مرض زود چسپانند و بعد از آن دوائی که در ماده صفراوی گفتند بمل آرد  
 این هر دو مرض مذکور در ماده که باشد قبل از تنقیه نیز استعمال این ادویه مفید می آید علاج  
 پیشک موش بسره که سعی کرده چند روز متواتر طلا نمایند و یک پستان را آب بپوشانند تا بآید



شود پس همان آب پوشیده سحق کنند و طلا نمایند در روزی چند بار و بیکر سسم بز سوخته لبر که  
ساییده طلا کنند و بیکر عرق بختکه که بکناره آب می رود طلا کنند و هرگاه خشک شود مکرر بعمل  
آرند و در تمام روز چند بار استعمال نمایند و بیکر دال شتاق یعنی از هر باب ساییده بموضع موعوره  
نخا و کنند هر روز چند بار بعمل آرند تا دوز و پس روز سوم موضع مرض را از پاچک صحرانی خراشید  
روغن کبچ در آن موضع بمالند و ساعتی در آفتاب نشیند آن آفتاب معانی سومی در آن موضع بروید  
و اثر مرض با بکلیز رایل گردد و بیکر موضع موعوره را اول از آب آینه بشویند پس نوشاد و بار یک  
ساییده در سکه گاؤ آینه بموضع موعوره بمالند و چند روز مداومت کنند آن آفتاب معالی  
سومی در آن موضع بروید و بیکر روغن بیضه تا دو هفته بمالند مرض دفع شود و موس بر آید  
طریق کشیدن روغن **بصینه بیضه** مارا پوشاده ز روی آن بگیرند و در کزغان آبی بر  
آتش نهند و از چوبی حرکت میداده باشند چون روغن بر آید بگیرند و بعمل آرند **فصل** در  
**ابنات و تطویل موی سر و تسوید آن** برگ خاشاک مازوی سینه پودینه **شانه**  
پوست بیلله آله پوست انار تخم مورد و براده صندل سفید گل سرخ اشند پرسیاوشان  
سنبل الطیب مصطکی گلنار هر واحدی یک توله بگیرند اچ کوفتنی باشد بکوبند و جمله را در  
یک آثار آب وقت شب تر کنند و صبح بوشش دهند هرگاه نصف آب باقی ماند مالیده صاف  
کرده در کزغان اندازند و نیم پاؤ روغن چینی و نیم پاؤ روغن بلیه در آن انداخته آتش نه حرکت  
تا آب بسوزد و روغن بماند صاف کرده در شیشه گلاب دارند و بر سر درش بمالند و چند روز نفع  
گانی بخشند **فصل** در حلق موی **آبک** آب نادیده و زرنیخ زرد و مسادی با ساییده  
بهرین مو طلا کنند و بعد خشک شدن دور کنند و مویز ازل شود و بعد روغن یاسمین یا روغن گل  
در آن موضع بمالند تا زهرش دود و ابار مانند و مردان دفع کردن موی زمار ازین دو مال ضرر داده  
باید که از استره دفع کنند **فصل** در منع **ابنات** موی هرگاه دوای که مانع **ابنات** موی باشد  
در موضع گذارند باید که اول موی مار از نوچینه بگیرند و یا با استعمال **آبک** و زرنیخ خلق نمایند اما  
اگر از استره تر اشند بیخ نفعی بخشند و بعد از خلق موی از منافسین با نوره بنز الیچ و افیون بسر که  
ساییده در آن موضع طلا کنند و بیکر سفیده از زیر و شب یانی در عرق نیک ساییده در آن موضع



طلا کنند و مالیدن نمون سنگ پشت و منیه سورچه بالی صیت باغ انبات موی است فصل  
 در علاج قمل و صبیان و مقام قل بفتح قاف و تخفیف بیم پیش را گویند و صبیان مع  
 صوابه و آن چیز است سفید و آویزان بوی که آنرا بقیه پیش گویند و واضح باد که ماده  
 پیش فصول رطب و روی است که طبیعت آنرا لطیف هر جلد و دفع کند اما بواسطه غلظت از سام  
 بیرون نیاید و در عنق جلد محبس بماند و در آنجا عفن شود و ثقل تحصیل گردد پس از سام  
 بیرون آید و این علت بیشتر آن کسان را لاحق شود که غسل آب گرم کمتر کنند و نیز قبلا می گشت  
 باشند و در غسل حیض و جنابت تاخیر نمایند و خوردن انجیر بیشتر این قسم ماده را بطاهر جلد دفع  
 کند و مقام آنست که در سام سپیده و غالیس بوده چنان محسوس شود که نخیلی است  
 آما سیده است و هرگاه گرمی آتش یا آفتاب در آن موضع رسد پیش سرهای کوچک است  
 علاج این هر سه قسم بطریق واحد است علاج بگیرند قدری شمار در نقل سفیدیم و فقه و بو  
 اند و مسیحه یا بس در آب بچوشانند و از آن آب غصورا بنشینند و دیگر نوشا در قدری سیاه  
 بس که حل کرده مالیدن نفع دارد فصل در علاج کثرت عرق آردن و آن را بهندی  
 بسین گویند و یا آرد مونگ بر میان خشک بر بدن بمالند حبس عرق مغرط کند و اگر بیشتر عرق فقط  
 در کف دست و کف پای آید مالیدن آرد مونگ و یا آرد نخود آنرا نیز نفع کافی بخشد و دیگر پوست  
 خشک سرس باریک ساییده بر اعضا بمالند حبس عرق کند و دیگر بمشگری بر میان باریک ساییده  
 یکف دست و پانی خشک بمالند فی الفور حبس عرق کند و واضح باد و ق که بر روز بجزان تب آید  
 اشراقی الفور بند کردن نشاید مگر وقتی که آثار ضعف ظاهر گردد و عرق که در ایام تابستان آید اشرا  
 نیز بند کردن مناسب نیست اما اگر از آن ضعف و مزاج پیدا آید و کثرت عرق مکروه طبع باشد  
 آنگاه حبس آن مناسب است فصل در بیان آدوبه معرق یعنی عرق آرنده بدانکه  
 از تدبیر خارجیه که عرق در بدن آرد و انکباب آب گرم است یعنی مرلین خود را بچا در پیمان کرده بخارا  
 آب گرم بگیرد و باید که گرمی آب با اعتدال باشد و گو ارای طبع بود ازین عمل افواه مسامات  
 مفتوح شود و عرق از بدن جاری گردد و دیگر مالیدن روغن بالونه در روغن یا سیمین و تعریق  
 بدن اشراقی دارد و از تدبیر داخلیه خوردن شربت قندی انبات است آب سرد که بعد از رویت



یک دو بار در هند فصل در عرق الدم عرق الدم است که بجای عرق خون و العرق  
و عرق و سوزی است که عرق مخلط با خون آید سبب این مرض حدت و وقت خون است  
صفراخ ضعف قوتها مسکه علاج هر چه مسکن حدت خون دکاسر سورت صفرا باشد چون تقوع  
از خشک و تقوع آلودگی را یا نهندی و یا شربت انار ترش یا تقوی انار و اندک بدفعات بقدر مناسب  
بنوشانند و پوست انار و جوار سرد تخم مورد بار یک ساییده و خشک بر اعضا بمالند فصل  
در سمن مفرط و تبرال مفرط علاج سمن مفرط بهتر و نافع تر ازین نیست که مریض را بتذویر  
مرگ او خبر دهند که چندین روز اجل بر سر است آید و اگر بدین عبارت بگویند اولی است  
که هم دروغ نباشد و هم مدعا بر آید یعنی در یک از دو از ده ماه مرگ تو پیش آید از خبر  
مرگ در اندک مدت همه فریبی زایل شود و اگر مریض را بعد حصول مدعا برین سزاگاه نگرداند  
تو بتش بنزال مفرط رسد علاج تبرال مفرط برای تسهیل لانه ان این غذای دوانی خیل  
نافع و سیرج الاثره و مجرب این فقیر است اسکندنا گوری سوسلی سفید ستا و رب السمنه یعنی  
چرونی که زمان خشک گندم بر شش اجزای سادی الوزن گرفته کوفته نیمه نگاهدارند و هر روز  
بقدر پنج توله ازین دو بگیرند و با نیم انار شیر گاو بچوشانند که شل مروره شود پس شرنی بقدر  
خواهش طبع داخل کرده علی الصبح نهار بخورند و وقت شام نان گندم و گوشت گوسفند یا  
روغن گاو مرتب کرده تناول کنند و بیغذای هم مناسب است که سفیدی یا زردی آید  
خاگینه سازند تا چهل روز مداومت نمایند انشاء الله تعالی اثری از نزال باقی نماند و قوت  
و توانائی در بدن حاصل آید فصل در ارتفاع و حکم اصابع بفقک ان را در هوا  
سرد و خسته و در ایام زمستان صبح و شام در انگشتان دست و پای خارش پیدا شود و انگشتان  
تفتخ شوند سبب آن بند شدن سمات و اعتباس فضول و تجارت و ران است و ماده  
آن بیشتر بلغم با مفرط ترنج باشد علاج نکشور و سبوس گندم و سبوس نخود آب گندم  
از ان آب انگشتان را بشویند و بدفوات بعمل آرند نفع کلی حاصل شود و اگر قاشق کاشی شلغم  
رح پوست و برگ بچوشانند و از ان آب بگریم انگشتان را بشویند نیز نفع تمام حاصل آید و اگر  
حدس متشدد و کرسد یعنی مفرط ترس آب جوش داده بعمل آرند نفع کافی بخشند



فصل در علاج سوختن از آتش و آب گرم در وعین گرم و بار و دو نیمه نیمه  
 علاج تا که اکثر تجزیه این فقیر رسیده انیسست بگیند و عن کجند خاک اگر در وعین  
 باشد اول است در آن سقیده بینه منع هر دو را خوب در هم کنند که یکدات شود پس از  
 مرغ یا کبوتر بر موضع سوخته طلا کنند بطرفه العین سوزش زایل شود و هرگز آبله بر آید و زخم و جراحت  
 نشود و اگر بعد بر آمدن آبله نیز این دو استعمال فرمایند خالی از صنعت نیست دیگر را با یک  
 بسایند در وعین کبوتر گرم کنند پس را در وعین گرم اندازند تا بگذارد و یار و عن یکدات شود  
 سرد کرده بر موضع سوخته از پز کبوتر طلا کنند و یک آب پیاز بر عضو سوخته بار و طلا کردن اثر  
 غیظ دارد و دیگر قندی آبک آب نار رسیده در آب حل کنند و بگذارند هرگاه آبک ته نشین شود  
 آب صفات بگیرند و بر وعین گل یار و عن کجند که دو چند آب باشد بیایند و بر هم نشد که یکدات شود  
 از پز کبوتر استعمال کنند و دیگر جزوات و شیر گاو یا گاو میش یا شیر بز یا شیر گاو یا شیر  
 نافع آید و دیگر اگر زبان از آبک سوخته شود و از لعاب اسپنول مخففه کنند و مخففه نیز گاو  
 مفید است و ناییدن مغز بادام مقشر و مغز نارجیل مقشر نیز نافع است فصل در تدبیر مجامعت  
 آری با دسموم مسافران دره نوردان را ناسب است که در ایام تابستان هنگام سفر خشکی یک گره  
 پیاز در کمر و ارند از خواص پیاز است که اگر آسیب با دسموم رسد پیاز پز مرده منجمل شود و نگاهدارند  
 پیاز محفوظ و سلامت بماند و همچنین یک شخ و زخت و آتش با خود دارند از آسیب با دسموم  
 محفوظ و مامون باشند آب شور آب مشوی با دسموم زده را بمنزله تیراق نفع عظیم بخشد  
 که تجزیه رسیده فصل در صنان صنان بضم صاد ممله بوی بد که از بدن آدمی و بغل  
 و کش بان و بر خصیتین آید و باشد که بول و براز و عرق نیز بد بو و منتن باشد سبب حدوث  
 این مرض لعفن اخلاط است و حرکت دهند آن بسوی جلد تا اول چیز باشد که با ناصیت  
 ماده متعفن را بسوی جلد بدن حرکت دهند چون انگوزه و جلبه و سیر و خردل و مانند آن علاج  
 بقصد و سهل آنچه مناسب وقت و موافق مزاج باشد متقیه بدن کنند و بعد از متقیه جهت  
 نسکین حدت اخلاط و تبدیل مزاجها شراب مناسب چون شربت آلو و سکنجبین ساده و شربت  
 نیلوفر و شربت غناب و جز آن دهند و مراد رنگ بگلاب ساییده در بغل و کش بان طلا کنند



بیان ادویه که از خوردن آن از عرق بدن بوی خوش آید با سبیل سیخ نم  
 کرفس نفع زرد آلو که آن را خوبانی گویند نوشندار است فضل و زضر بهر و مستقطه مر به  
 و مستقطه بر چند گونه است یکی آنکه بسبب ضرب یا سقطه در م گرم و تب و تفرق الاصال و نزوف  
 خون پیچها شده فقط در و دام باشد علاج منات بغدادی و گل ارمنی و اقاقیا و  
 برگ سرود و صبر و ماش نقشه باب آس سائیده ضما کنند و اگر موضع ماوف حماقت مع الشرا  
 کنند نفع تمام دید و دم آنکه باوصف در و الم ورم گرم و تب نیز بار باشد علاج ضد کنند  
 یا حجامت کنند و گل سرخ و عدس نقشه و گل ارمنی و ماشا و صندل و فوفل ضما نمایند و بحسب  
 شدت تب تبزیدات مناسب دهند و دال مونگ یا عدس نقشه و برنج غذا نمایند و بعد  
 ترابیل شدن تب جهت تقویت عضود و سه روز این دوا دهند و یونیک بز فوه سینه  
 بچشمه و لک منقی و گل نخوم از هر یک نیم جرگه کوفته بخیته نگاه دارند و دوسه درم بحسب سن رسال  
 و قوت مریض و سوانقت مزاج یا تقوع نخود و دوسه روز استعمال فرمایند و اگر میانی یک سرخ  
 یا برگ تبخول دوسه روز دهند در دفریه و سقطه رافع کلی بخشد سوم آنکه ضربیه و سقطه بر سر  
 رسد علاج فی العود گلاب و روغن گل داندکی سرکه در هم زده بر سر بمالند و هر وقت سر را  
 ازین دوا تر دارند لبه ازان که از حد و ش ورم دماغ ایمن شود و برگ آس و گلزار و پوست  
 انار و عود عرقی بقدر سی آب سرکه سائیده بر سر طلا کنند چهارم آنکه ضربیه یا سقطه بر سر  
 واقع شود و بعد آن رگی از رگهای اندرون سینه بشکافد و خون روان شود علاج  
 که با و گل ارمنی و دم الاخوین و لک مغسول همیزان کوفته بخیته و درم باب برگ حتره  
 و اگر موجود نباشد یا شیر تخم خرفه یا تقوع سماق میدهند اگر تقدر نیم سرخ انیون در آن حل کنند  
 او فی باشت فی النور بخوان بند شود پنجم آنکه ضربیه یا سقطه بر سر رسد علاج سید و کمر با باریک  
 سائیده با قدری قند شسته بخورند و این ضما بعمل آرند آفاقیا گل سرخ مصغلی  
 سبیل الیطب برگ آس زعفران صبر جوز السیر و باب مسان الحمل یا آب جوشیده و تخم آن  
 سائیده طلا سازند ششم آنکه ضربیه یا سقطه بر سر جگر افتد علاج ریونند و فوه هر یک نیم درم لک  
 طباشیر هر یک سه درم کوفته بخیته یک مقال با قدری گلاب یا عرق کاسنی و سیخین بدین

و این



و این دو اضماد نمایند ضدل سفید گل سرخ گل بنفشه هر یک پنج درم آرد جو بخت در فرغ غفران  
در می کافور زنجبیرم بگلای سایه دور و عن گل آمیخته ضما و نمایند ضما و دیگر مغاث بوزاد  
گل ارستی تخم مورد مساوی باب یا بگلای سایه ضما سازند و خوردن بر یونده بقدر مناسب  
یا قدری شیر و قند یا نبات نفع کافی بخشد ضما و دیگر که برای تخریب و سقطه خیلی مفید و  
سریع الاثر است بحرب اطبای هند می مالون بلدی بچکر مول لود و جی خراسانی  
هر یک دو دام قند سیاه کهنه پنج دام همه اودیه کوفته بخت گونی با بسته نگاه دارند وقت حاجت  
بروزن کینج حل کرده میگر م ضما سازند و اگر موسم سرما باشد یا قباب نشینند و اگر موسم گرم باشد  
زیب یا قباب زود تر در دوام زایل شود و دیگر زفت روی یک ماشه روغن بابونه یک توره  
زعفران چهار سرخ فیون چهار سرخ هر سه اودیه را با یک کوفته در روغن حل کرده میگر م بموضع  
در زنگ مالش کنند در دنی الفور زایل شود و اگر از جای خود بجای دیگر نقل کند در آنجا بماند  
از آنجا هم فرغ شود و وای عجیب و غریب بخریه و سقطه را نفع عظیم بخشد و عضو تشک شده  
را بهیئت اصلی آرد و نیز تخم سفید انجیر کج سیاه هموزن هر یکی را جدا گانه بسایند پس بر روغن کینج  
غلیظ کرده بموضع خریه یا سقطه یا عضو تشک شده بمالند بمداومت چند روز بحالت اصلی  
باز آید و دیگر آنبلدی سیده چوب و چ بچکر مول تریب سفید قهقهه دار بلده حالون کوفته بخت  
نگاهدارند و بقدر یک ماشه بقدری حلوا آمیخته بخورند و شمشا شمشا بشیریش اینچه گرم کرده  
ضما کنند فصل در کسر و خلع و وثنی و دهن کسر بافتح شکستن استخوان عموماست  
بسبب خریه یا سقطه و خلع بافتح خار نخچه بر آمدن استخوان است از جای خود تهاجمه و وثنی بفتح  
داد و سکون شکسته اندک فرودین استخوان است از جای خود تهاجمه و همین فرق است میان  
خلع و وثنی و دهن بافتح رسیدن ضرب است و وقوع الم از آن بگوششت و باط و جلد بے آنکه  
استخوان از جای خود بر آید یا بلور و علاج و تدابیر این همه امراض متعلق بدستکاری ماهران این  
فن است و اطباء این عمل را و نیز عمل تصد و جراحی را متروک کرده اند و بسبب اللایش خون  
دریم این همه اعمال را کرده اند البته اندا بعضی از اصمده که بحرب این فقیر است برین مقام بر تو  
میگوید و علاج کسر یعنی استخوان شکسته زغال چوب کربل و قند سیاه کهنه چهارچسب از ساو



هر دو را خوب سخی کرده بقدر یک فلوس بچوراندند و موضع استخوان شکسته بجا راست و درست  
 نشانند استخوان و ریزه های آن حسب غماطله از جباره بامبندند در یک هفته استخوان  
 شکسته درست شود علاج و مسن مغاث بقدرادی باش مقشر گل ارمنی هر یک سه توله  
 اقایق و صبر هر یک سه درم باب برگ سهجده و برگ سببخالو خوب سخی کرده در روزی دو سه  
 بار بخورد کنند فصل در علاج سمیات حیوانی و نباتی و معدنی اگر معالجات سایر  
 اقسام سمیات بیان کرده شود کتابی علیحده مرتب گردد و نسخه تریاق اکبر مع جمیده که مطبوع شده  
 کتابی است جامع معالجات اقسام سمیات پس تفصیل آن ضرور ندانسته بعضی از آن که  
 همیشه تجرب بر این فقیر است درین محل مذکور میشود علاج و قعر زهر مار سیاه کسه را که  
 مار سیاه گزیده باشد فی القدر بقدر یک سزخ نبلا قهقهه یا یک ساییده بیه فی نهاده در نخون  
 مار گزیده بدمنند و اگر یک بار کافی نشود بوی یک ساعت بار دوم بمقدار مذکور بند و بحسب  
 ضرورت یار سوم نیز بعمل آرند انشاء الله تعالی اگر مار گزیده بیوش شده باشد بیوشش  
 در آید و ندرست شود اگر مار گزیده را کف از دمان جاری شده باشد ازین علاج ع  
 نفعی حاصل نشود قبل از جاری شدن کف از دمان نفع کلی بخشد علاج و قعر زهر کزوم  
 اگر کسه را عقرب بنیش زده باشد فی القدر قدری آبک و قدری نوشاد هر دو مساوی  
 با چند قطره آب سخی کنند هر گاه بوی تند و تیز از آن بر آید آنرا مقابل نخون بیمار کنند بجز رسیدن  
 بوی آن بدماغ اثر زهر زایل شود و بیمار بحال خود آید علاج و قعر زهر سم القار قدری  
 سزخ درخت بیدانچیر و قدری شکوفه آن و دو سه منزخ سم آن هر سه اجزا را کوفته با آب چاه  
 شیر برادرده بقدر پانزده زهر خورده را بنوشانند اثر زهر زایل شود و مریض ندرست  
 گردد علاج و قعر زهر سگ دیوانه بقدر شش توله ایک تشنگ آب ناویده را بقدری  
 آب خوب حل کنند و یکدم بگذارند که در ده نشین شود پس آب از لال را بلیض بنوشانند و ایک  
 را آب سخی کرده که شل مریض شود و بزرخم دندان سگ نماد کنند و هر زرد و بار بمل آرند تا سه روز  
 اثر زهر زایل شود دیگر از انسان دیاد و آب هر که سگ دیوانه گزیده باشد  
 از آن دو را بچده های سگ نفی بر آید و مریض صحت یابد بلیض شیر آغذ و بنیش ماشه



فایده سحر کین سحر الی ایما کرده بقدر کناره صحرانی حب بندند و نگارند در گاد سگ گزیده مثل  
سگ آواز کند و بیوش شود و باز بیوش آید فی العز یک حب با بونه آب بخورند  
بعد یک ساعت در فیض می کند و سحرهای سگ بقی برآید بعد از آن اگر بار دیگر آواز سگ کند  
و بیوش شود چون بیوش آید بار دیگر گوی بدست برآید و بند هم برین می داده باشند  
تا آنکه اثر سحر پاکیزه نماند شود فضل در بعضی از اعمال غنیمه طریق نخست گوشت که بوسه  
زنتان تا یکماه و بوسه تاستان تاده روز فاسد نشود گوشت را با آب هرگز نشویند و از جام  
پاک کنند و بمصالح گوشت آنچه معمولی است بجای آب شیر گاوی با گاو میش اندازند و تیار  
کنند و برای گد اخن گوشت نیز بجای آب شیر فالس اندازند و روغن بقدر یک ثلث وزن ز  
بوشت اندازند و حسب معمول حب کنند و بعد بپزیدن گوشت نرمی نکرند فقط مصالحو  
روغن باشد و دیگر طریق بستن ججرات که تا نازده روز هرگز فاسد نشود و پنج  
انار شیر را چندان بچاشند که انار بماند و یک انار ججرات تازه را بجامه و حویر بسته دارند  
و همه آب بچکد و ججرات خوب بسته شود پس ججرات آب بچکیده را در شیر که خوب سرد شده  
باشند حل کنند و بقدر پسند فاطر قند یا شکر سفید در شیر می آمیزند و یار بجامه و حویر  
صاف کنند و بقدر دو توله شلب مصری کوفته با یک اول در اندک شیر آمیخته پس در  
نام شیر آمیزند و سر را در آب خوره های گلی بر کرده آب خوره را در کرابی آبی بنشانند  
و آب در کرابی اندازند که نیمه آب خوره با در آب غرق باشد پس آتش ملایم کنند  
تا آب کرابی گرم شود و بسیار بچوشقی بد هر گاه شیر بچشد از آتش فرود آید و آب خوره را  
در آب برآورد و نگاهدارند تا نازده روز هرگز فاسد نشود و ترکیب حاصل کردن مسر  
شیر که به شری طافی گویند شیر گاوی با گاو میش هر قدر که خواهند جوش دهند و قدر  
سوف پوست خرزهره بر آن باشند چون سر شیر بسته شود در آورند و دیگر بار قدری بپاشند  
بچین عمل میکند تا آنکه تمام شیر سر شیر شود و از روغن زرد و آرد سنگی را نیز هم  
برین طریق مذکور شیر بمقدار دو ثلث وزن شیر حاصل توان کرد و ترکیب تن فولاد  
بر قدر که خواهند برآده با یک کرد و در عرق غنچه انار ترش تر کرده در آفتاب بپزند و ر





چند روز گشته شود و علامت گشته شدن آنست که رنگ سرخ شود و اگر آب اندازند بر سر  
 آب ایستد و فرد نشود و اگر بر سر آن گندم اندازند بالای گشته قائم شود و آب فرو زود  
 دوای سفوف جواهر برای تقویت اعضای ریه نافع و نیز تقویت  
 معده نماید و در ایندنا سفوف عقیق سرخ شب سفید شاخ مرغان زهر مهره اصل بس  
 هر واحدی یک ماشه بگیرند و در رنگ سماق یا فاهار اما یک سحق کرده پس با عرق کبوتر  
 که سه وزن ادویه باشد و دو ساعت سحق کنند تا عرق جذب شود و خشک گردد پس از گسترل بر  
 برورند و دو ماشه دانه الایچی سفید و دو ماشه طباشیر و یک ماشه زعفران و چهار سحق و  
 خشک خالص با قدری عرق کبوتره همان گسترل سحق کنند و هرگاه عرق خشک شود  
 از رنگ بره اند و باد وای اولی یکی کرده نگاه دارند و وقت حاجت بقدر یک ماشه ازین  
 سفوف بگیرند در اراض گرم بقدری سرت انار شیرین یا ترش و یا هر چه مناسب حال  
 مریض باشد یا میزند و بخوراند و در اراض سرد در شمد خالص دهند بچند روز تقویت  
 کامل حاصل شود دیگر حب سیباب در تقویت اعضای ریه بسیار معیدیل است  
 نسخه سفوفی که بالا مذکور شد و این حب سیباب همیشه بجز این فقره در  
 آمده و منافع کثیره از آن مشاهده شده بگیرند سیباب صاف و پاکیزه باشد  
 و حلای ورق که آن را بزبان هندی پنا گویند که بسیار خالص می باشد چهار ماشه برود و در قدری آب  
 انداخته سحق کنند تا مسکه شود پس حب بسته نگاه دارند یک ساعت که اندکی سخت شود  
 انگار از سوزن از سوزن سوراخ کرده ریشته مضبوط ریشتم در آن انداخته و بجای محفوظ نگاه دارند  
 در میان بنفشه عشره خوب محکم و سخت نفس گوی بندوق خواهد شد پس آن گوی را در اوند شیر  
 انداخته و چوبی بر سر آوند گذارند سر ریشته بچوب بندند که حب سیباب در شیر عرق ماند دوازده آوند  
 اندکی بلند باشد و شیر را جوش دهند هرگاه شیر تیار شود گوی را بریدن کنند و همان کرده و  
 گاه با زنده و شیر را بنوشند بعد از وقت چند روز قوت تمام حاصل آید و این یک گوی نامد سطل  
 کفایت کند و چیزی از آن کم نشود و هرگاه که قوا هندی که طلا از گوی سیردن گشته گوی را در اوند گذارند  
 قدری تنگ انداخته چرخ دهند سیباب بر آن شود و طلا چرخ خورد و بوزن خود بر وزن آید فقط تمام شد



فاتحة الطبع

سید احمد داننده که درین آوان صوت القرآن کتاب ایایاب شفا بخش علیان محبت و در مریدان  
 سسی به شفا سار اللادیر ان از نفسیات اسوه مکار زمان مکیه منشی و اجد علی خان صاحب مغفور  
 بزرگی که از شایسته دوران صاحب تصانیف که نافع خلوت و بحرب بود نیز ناچک کتاب مطلع العلوم  
 جامع الفنون که کتابیت مسوده عادی تمامی هنر و فنون زبان فارسی که در یه همیشه شیخ فرخ  
 انسان است یادگار است و بهت مرتبه در مطبوع او در اخبار طبع شده دست در دست  
 محرمت شائقان رسیده حسن بیانت و قابلیت تجربه مصنف مذکور مورد ازین کتاب مضمون  
 اطهر من الشمس علی العلوم تمامی باشندگان هندوستان از منافع و مفادش کایاب  
 بودن این من الشمس بار دوم به مطبع منشی نو کشور واقع کهنه رسته عالی جناب معالی القاب  
 منشی پیراگ تر این صاحب مانگ مطبع دام آقا که بمناه <sup>۱۳۰۶</sup> ششم علیه مطبع پوشید  
 حق سبحانه مزبل امراض سسی روحی. مقبول طبایع خاص عام گردانید

اعلان

فی البیاف اس کتاب ایایاب کا بحق مطبع او در اخبار محفوظی - کوئی صاحب بلا با نیت قصد صح نظر این







اور اسکا علاج مولف حکیم احسان علی -  
رموز الحکمت ان مکتوبات کا بیان جسکا  
ابتداء مرض سے ال نیک یاردی  
معلوم ہوتا ہے اور اسکے دفع کی تدبیر  
مولف حکیم رجب علی -

علاج الاھراض اردو طب کی مستند  
کتاب ترجمہ حکیم باد سے حسین خان -  
رسالہ فاروزہ شناخت رنگ و  
قوام و رانجہ بولین عمدہ رسالہ مولف  
حکیم غلام بیگ -  
مرکبات احسانی بہ طور آبادین سرزمین  
کی تشخیص بہ ترتیب درجہ و تہی از  
حکیم احسان علی -

اکسیر العقبیہ ترجمہ اردو و مفرح القلوب  
جو تصنیف حکیم محمد رزاقی سے ترجمہ حکیم  
محمد نور کریم -  
عجالات طبیعیہ معالجہ امراض و باہی و سور  
بعضی مولف حکیم سید محمد علی -  
کیمیای عناکھری ترجمہ قرا بادین کادری

ترجمہ حکیم نور کریم  
تشریح الما کب کلم علاج اقسام چھوڑا  
مولف میر افضل علی ایشو واکٹر -  
مجمع البحرین یہ کتاب طب یونانی اور

ڈاکٹر سے بین ہم قالب ہے اس سوال نامی  
کتاب اب تک تالیف نہیں ہوئی جو اس  
کمالات حکیم محمد حیدر خان رئیس جالندھر  
ملازم سرکار ریاست کپور تھلہ سے یا لگا رہا  
تریاق مسموم نسخہ مستزاد تمام مہانتوں کے  
علاج میں مع انکی شکلوں کی اور تصاویر اور نظام  
انکی پیدائش کے مولف حکیم محمد حبیب الدین محمد  
شفا رالاهراض مفیدوں میں سررخصہ کے اور فرنگ

علاج مولف حکیم محمد نور کریم -  
ترجمہ اردو و عرب ساگر بیک بین زخم  
کتاب ہے ترجمہ ثبوت پیار سے حسن ملازم  
مطبع -

ترجمہ دغیرہ خوازم شامی کلیات  
و معالجات طب میں اعلیٰ درجہ کی کتاب  
زبان فارسی میں تصنیف حکیم اسماعیل جبار  
محمد احمد الحق جرجانی تھی اسکا ترجمہ اردو میں  
جناب مطبع حکیم زوی سینان مراد آبادی  
سے بہت سلیس اور دو عام فہم میں فرمایا  
جلد میں چھراول و دوم و سوم  
و چہارم یکا ہے -

جلد پنجم و ششم و ہفتم یکا ہے -  
جلد ہفتم و ہشتم و نہم و دہم یکا ہے -  
مجموعہ میز ان الطب اردو و سہالیوں



کفایه منصوری مع رساله چوب

حیض از حکیم منصف بن یوسف -  
ضمیمه مال البصار از حکیم محمد زین و بلوی  
مجریات رضائی امراض منصف باه

و نشان از حکیم سید رضا حسین -  
ترجمه میزان الطب اردو مع رساله

دیگر ترجمه مولانا محمد حسام علی خان صاحب  
شاه آبادی مصحح مطبع -

عمیاله نافع طب از جلال خان  
مطب علوی سخیان از حکیم علوی سخیان

طب یوسفی از حکیم محمد یوسف با چند  
رسائل -

ترجمه مختصر فضول بقراطی ترجمه  
غلام حسنین -

علاج الاعراض از حکیم محمد شریف خان  
مجریات اکبری از محمد اکبر ازانی -

تراویح معالجات هر موسم که  
از حکیم صادق قلعی -

قرابادین قادری فارسی  
از حکیم محمد اکبر ازانی -

علاج المادان از حکیم عبدالحق -  
کنز الاسرار از حکیم نادای حسین  
شاه آبادی -

دیگر مفصله ذیل -

۱- میزان الطب -

۲ رساله بحران اردو -

۳- طب عمریمی -

۴- رسائل دلائل النبض -

۵- رساله دلائل النبوت - ترجمه

حکیم مولانا صادق قلعی -

طب فارسی

اکسیا عظیم اعلی درجه کی کتاب پرچار جلد  
بین کلیات سعالجات امراض از سرنا  
بعد نظر ثانی بر مبدعه مطبع نظامی خا

مقاصد مضیده بتوجه غاص حضرت معتمد  
حکیم محمد اعظم خان القاطب بنایم بحران

بر عطا که حق تالیف مطبع کاغذ سفید گنده  
ایضا کاغذ حسب مراتب بالا سفید رسمی

الضما - کاغذ گنده خانی -

الضما - کاغذ خانی رسمی -

الضما - کاغذ گلانی -

دستور العلاج از حکیم سلطان علی  
مصرح القلوب فارسی کتب قانون طب

از حکیم محمد اکبر ازانی

خلاصه التجارب از حکیم محمد اکبر ازانی



Lithographed Copy of an old Persian  
medical MS.

Presented to the Library of  
McGill University  
by

D. Casey Wood











